قرآن منظوم



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

ترجمه منظوم قرآن کریم

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی، محمدعلی، ۱۲۹۷-
عنوان و نام پدیدآور : ترجمه منظوم قرآن کریم/ترجمه سیدمحمدعلی محمدی.
مشخصات نشر : رودهن: دانشگاه آزاد اسلامی (رودهن)،معاونت پژوهشی، ۱۳۹۰.
شابک : 978-964-10-0589-6
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : چاپ قبلی : موسسه انتشارات حضرت معصومه (س)، ۱۳۸۱.
موضوع : قرآن -- ترجمه‌ها -- شعر
موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع : شعر مذهبی -- قرن ۱۴
شناسه افزوده : دانشگاه آزاد اسلامی. واحد رودهن. معاونت پژوهشی
رده بندی کنگره : PIR۸۲۰ ۳ /ح۸۴۷ت۴۷ ۱۳۹۰
رده بندی دیویی : ۸فا۶۲/۱
شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۵۲۰۵۰

الفاتحه

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست (1)
الفاتحه
ستایش بود ویژه کردگار *** که بر عالمین است پروردگار (2)
الفاتحه
که بخشنده و مهربان است نیز (3) *** بود صاحب عرصه رستخیز (4)
الفاتحه
که بخشنده و مهربان است نیز (3) *** بود صاحب عرصه رستخیز (4)
الفاتحه
ترا می‌پرستیم تنها و بس *** نداریم یاور به غیر از تو کس (5)
الفاتحه
بشو هادی ما به راه درست (6) *** ره آنکه منعم ز نعمات توست
الفاتحه
بشو هادی ما به راه درست (6) *** ره آنکه منعم ز نعمات توست
نه آنان که خشمت بر ایشان رواست *** نه آنها که هستند گمره ز راست
(7)

البقره

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف لام میم است آغاز کار *** که رمزیست از سوی پروردگار (1)
البقره
کتابیست قرآن ز یکتا خدا *** که هرگز در آن نیست شکی روا
همه متقین را به آیین راست *** هدایت نماید که «راهی سزاست» (2)
البقره
کسانی که دارند ایمان به غیب *** نمازی بخوانند «عاری ز عیب»
ز رزقی که ایزد بر ایشان نهاد *** نمایند انفاق و بخشش زیاد (3)
البقره
کسانی که دارند ایمان تمام *** «بکردند باور سخن و آن کلام»
که پروردگارت فرستاده است *** بر آنچه به پیشین رسل داده است
کسانی که هستند از موقنین *** بیاورده ایمان به روز پسین (4)
البقره
هدایت بگردند بر راه راست *** به لطف خداوند کاینگونه خواست
همانا که ایشان به هر دو سرا *** همه رستگارند «دور از بلا» (5)
البقره
کسانی که گشتند از کافران *** برفتند در زمره منکران
اگر خود نگوئی و گوئی تو پند *** تفاوت ندارد که مؤمن نیند (6)
البقره
نهاده خدا مهر بر قلب و گوش *** دو چشمانشان را شده پرده‌پوش
همانا که از سوی یزدان پاک *** برایشان عذابی است بس دردناک (7)
البقره
بگویند برخی به یزدان راد *** بیاورده‌ایم اعتقاد و معاد
ولی هیچ ایمان نیاورده‌اند *** رهی سوی اللّه نابرده‌اند (8)
البقره
تصور نمودند در قلب خویش *** اگر این عمل را بگیرند پیش
فریبند با این عمل کبریا *** همه مومنان به یکتا خدا
ولیکن ندانند با این سخن *** فریبند تنها، دل خویشتن (9)
البقره
به دلهای این مردم تیره‌بخت *** مرضها نهفتست بسیار سخت
فزاید خداوند دائم بر آن *** بر آنها عذابیست سخت و گران
عذابی بر آنهاست در پیش رو *** که هستند بسیار ناراستگو (10)
البقره

به ایشان چو گویند اندر بلاد *** مرانید هرگز فجور و فساد
بگویند کاری که ما می‌کنیم *** صلاح است و کاری سزا می‌کنیم (11) البقره
بدانید کاین مردم کفرکیش *** همه مفسدند و ندانند خویش (12) البقره
اگر گفته آید بر این کافران *** که ایمان بیارید چون دیگران
چو لب را گشایند بهر جواب *** بدینگونه تازند اسب خطاب
چگونه چو افراد خام و زبون *** بگردیم مومن به یزدان کنون
بدانید، این کافران، خویشتن *** سفیهند در کرده و در سخن
ولیکن ندانند این را درست *** که هستند در دین خود سخت سست (13) البقره
چو بینند افراد مومن به دین *** بگویند هستیم از مومنین
ولی چونکه در خلوتی می‌روند *** شیاطینشان هم سخن می‌شوند
بگویند ما با شمائیم یار *** نداریم ایمان به پروردگار
چو گوئیم هستیم از مومنین *** تمسخر نمائیم تنها همین (14) البقره
ولیکن خداوند بی‌چون و چند *** بر ایشان بخواهد کند ریشخند
بر ایشان بدادست مهلت فزون *** نیایند از دام حیرت برون (15) البقره
خریدند آنان به آئین راست *** رهی را که گمراهی است و خطاست
از این زشت سودا نبردند سود *** که تنها به خسران آنها فزود
هدایت نگشتند بر راه راست *** نجستند راهی که راه خداست (16) البقره
کنون کار آن کافران در عمل *** همانند جمعی است اندر مثل
که افروختند آتشی گِردِ خود *** چو اطرافشان نیک روشن بشد
خدا کرد خاموش آن شعله نور *** رها ساخت ایشان به ظلمات دور
رها کرد در ظلمتی پایدار *** که چیزی نبینند خود آشکار (17) البقره
چو هستند آنها کر و گنگ و کور *** نخواهند آمد در آئین نور (18) البقره
بلی کافران را مرام و خصال *** همانند اینست اندر مثال
که در زیر بارانی از آسمان *** که بارد به تاریک جا، بی‌امان
به جایی که رعدست و برق و تگرگ *** ز ترس صواعق، ز اندوه مرگ
دو انگشت در گوش خود می‌نهند *** بدان شوق کز چنگ مُردن رهند
محیط است بر کافران کردگار *** به هرگونه اندیشه‌ای نیز کار (19) البقره

نماندست چیزی که گردند کور *** ز تابنده برق و فروزنده نور
چو بینند راهی بگشته منیر *** قدم می‌گذارند در آن مسیر
چو بینند تاریک گشت و سیاه *** درنگی نمایند در طی راه
تواناست آن قادر عیب‌پوش *** کز ایشان رباید همه چشم و گوش
بر انجام هر کار پرودگار *** تواناست با قدرت و اقتدار (20)
البقره
پرستید ای مردمان آن خدا *** که پیشینیان آفرید و شما
بود آنکه گردید پرهیزکار *** بیابید راهی به پروردگار (21)
البقره
خدائی که افراشت نیلی سپهر *** زمین را بگسترد این سان ز مهر
بباراند از آسمان آب را *** که بیرون کند میوه ناب را
که آن میوه‌ها را یکی کردگار *** کند روزی خلق در روزگار
مبادا کسی را همانند او *** بخوانید کاین کار نبود نکو
اگر چه بدانید آن لایزال *** نه مانند دارد نه مثل و مثال (22)
البقره
در آنچه که بر عبد خود مصطفی *** فرستاده از لطف یکتا خدا
شما را اگر هست در دل گمان *** بیارید یک سوره مانند آن
گواهان بخوانید غیر از خدا *** اگر راستگوئید در ادعا (23)
البقره
گر این کار نامد ز دست شما *** که هرگز نباشید بر آن سزا
بترسید زان آتش پُر فروز *** که خود سوختش در همه شام و روز
بود سنگ خارا و مردان پست *** که از بهر کفار آماده هست (24)
البقره
بشارت بده ای رسول آشکار *** به شایسته مردان نیکوشعار
که مأوای آنهاست باغ جنان *** که جویست زیر درختان آن
چو گردند از میوه‌اش بهره‌مند *** بدینسان ندای سخن سر دهند
که این میوه‌هائی که اکنون به کام *** بیابیم در باغ جنت مدام
همان میوه‌هائیست کایام پیش *** بخوردیم در زندگانی خویش
چه بسیار نعمات مانند هم *** که یابند، فارغ زهر رنج و غم
چه زنهای پاکیزه خوش سرشت *** بگردند ازواجشان در بهشت
بمانند جاوید در آن سرا *** نبینند هرگز نشان فنا (25)
البقره
نباشد خداوند را باک از آن *** که آرد مثل در کلام و بیان
اگر پشه‌ای را بیارد مثال *** چه چیزی فراتر به قدر و کمال
پس افراد مومن به آن کبریا *** بگویند باشد مثل از خدا
ولی جمله ناباوران اله *** «که سرگشته مانند در تیره راه»

بگویند خود ایزد از این مثل *** چه مقصود جُستست اندر عمل
بدینسان مثل‌ها که یکتا خدا *** بیان می‌نماید برای شما
گروهی کند گمره از راه راست *** گروهی هدایت نماید به خواست
بجز فاسقان را یگانه اله *** نکردست گمراه از راست راه (26)
البقره
همانا کسی در جهان فاسق است *** که چون با خدا بست عهدی شکست
کسانی که بر طینتی ناروا *** گسستند فرمان یکتا خدا
به روی زمین غرق در صد عناد *** نمایند اعمال زشت و فساد
همین مردُمانند «بس تیره‌بخت» *** زیانها ببینند بسیار سخت (27)
البقره
چگونه به یکتا خدا کافرید *** چسان ره به انکار او می‌برید؟
که چون مرده بودید روز نخست *** خداوندتان کرد این سان درست
دگرباره سازد شما را هلاک *** سپس زنده سازد ز بالین خاک
چو ایام گیتی برفت و گذشت *** نمائید بر سوی او بازگشت (28)
البقره
خدا هر چه را در زمین آفرید *** برای شما کرد یکسر پدید
پس از آن نظر کرد بر آسمان *** برافراشت هفت آسمان ناگهان
بیاراست هفت آسمان روی هم *** به هر چیز داناست از بیش و کم (29)
البقره
چو پروردگارت خدای مهین *** به جمع ملائک بگفت این چنین
همانا نمایم من کردگار *** به روی زمین جانشین برقرار
بگفتند آیا به روی زمین *** کسانی بخواهی کنی جانشین
که بسیار ورزند کار فساد *** بریزند همواره خون در بلاد
اگر چه که ما خویشتن روز و شب *** نماییم تسبیح و تقدیس رب
خدا گفت از رمز خلقت همی *** ندانید چیزی که من دانمی (30)
البقره
خداوند چون خوان خلقت نهاد *** به آدم همه اسم‌ها یاد داد
سپس اسم‌ها را به جمع ملک *** بیان کرد یکتا خدا تک به تک
بفرمود آنگه که اسماء و نام *** بیان می‌نمائید اینک تمام
بیان می‌نمائید اینک شما *** اگر راستگوئید در ادعا (31)
البقره
ملائک بگفتند سبحان توئی *** به دور جهان پاک یزدان توئی
به جز آنچه خود یاد دادی به ما *** ندانیم چیزی دگر ای خدا
همانا توئی کردگار علیم *** که در کار خود نیز هستی حکیم (32)
البقره
خدا گفت ای آدم آگاه ساز *** که اسماء را خود چه بودست راز

پس آنگاه آدم زبان برگشود *** حقایق به جمع ملک رو نمود
بفرمود آنگاه پروردگار *** نگفتم مگر برشما آشکار؟
که آگاه هستم به غیب و نهان *** چه اندر زمین و چه هفت آسمان
بدانم همه چیزها را عیان *** چه روشن بود آن چه باشد نهان (33) البقره
پس آنگه خداوند دستور داد *** به جمع ملائک چنین حکم راند
همه سجده سازید بر آدمی *** «تامل نورزید حتی دمی»
ملائک نهادند سر بر سجود *** جز ابلیس آن خیره چشم عنود
تکبر بورزید شیطان پست *** بگردید با کافران همنشست (34) البقره
به آدم بگفتیم «ای خوش‌سرشت» *** تو با جفت خود باش اندر بهشت
ز هر نعمتی چون بخواهید خواست *** در آنجا مهیاست بی‌کمّ و کاست
نگردید نزدیک بر این درخت *** که گردید چون ظالمان تیره‌بخت (35) البقره
پس آنگاه ابلیس با مکر و شر *** به لغزش درافکند آن دو بشر
بخوردند از میوه آن درخت *** که ممنوع گردیده بودند سخت
چو عصیان نمودند اندر مرام *** از آنها ستاندیم ارج و مقام
بگفتیم آئید اینک فرود *** ز فردوس اعلی ز باغ خلود
که برخی شما مردمان بشر *** چو خصمید با مردمان دگر
کنون تا زمانی که آید هلاک *** سکونت گزینید بر روی خاک (36) البقره
بیاموخت آدم ز پروردگار *** کلام و سخن‌های بس استوار
که گردید باعث که یکتا خدا *** پذیرد از او توبه را از خطا
خدای رحیمست توبه‌پذیر *** بسی مهربان است آن بی‌نظیر (37) البقره
بگفتیم حقا یکایک برون *** بیایید از باغ جنت کنون
پس آنگه که از لطف یکتا خدا *** رسولی فرستد برای شما
هر آن کس کند پیروی از رسول *** کند دین و آئین او را قبول
نخواهد شود هیچگه بیمناک *** نه اندوه دارد ز چیزی نه باک (38) البقره
ولی کافران به یکتا خدا *** که کردند تکذیب آیات ما
از اصحاب نارند آنها تمام *** بسوزند در آتش آن مدام (39) البقره
به یاد آورید ای بنی‌اسرئیل *** از الطاف پروردگار جلیل
به خاطر بیارید تا بر شما *** چه نعمت عطا کرد یکتا خدا
وفادار مانید بر عهد من *** به پیمان خود، گفته خویشتن

که مانم وفادار من هم دگر *** بترسید از قهر من، الحذر (40) البقره
بیارید ایمان به قرآن کتاب *** که آن را فرستاده‌ام بر صواب
کتابیست قرآن ز یکتا خدا *** که تصدیق کردست تورات را
نباشید از اولین کافران *** که بیهوده کردند انکار آن
مبادا که اکنون به اندک بها *** فروشید آیات یکتا خدا
بترسید از قهر من ای یهود *** مبادا که خشمم بیاید فرود (41) البقره
به باطل نسازید حق را نهان *** که پنهان شود راستی پشت آن
بلی خویش دانید این نکته راست *** که حق و حقیقت همانا کراست (42) البقره
بخوانید در هر زمانی صلات *** ببخشید بر بینوایان زکات
به همراه مردان ایزدشناس *** بدارید حق را ثنا و سپاس (43) البقره
شمائی که دائم به خلق خدا *** سفارش نمائید کار سزا
چه گشتست امروز ای قوم دون *** که از یاد بردید خود را کنون
بخوانید اینک، کتاب خدا *** کتابی که نازل شد از کبریا
ولیکن در آیات یکتا اله *** تعقل نورزید خود هیچگاه (44) البقره
همانا از آن ایزد بی‌نیاز *** بجوئید یاری به صبر و نماز
که کاریست دشوار، جز بر کسی *** که همواره ترسد از ایزد بسی (45) البقره
کسانی که دانند روز لقا *** بیایند بر درگه کبریا
بدانند در آخر سرگذشت *** نمایند سوی خدا بازگشت (46) البقره
به خاطر بیارید قوم یهود *** چه نعمت ز من سویتان رو نمود
شما را بدادم بسی سروری *** بر اهل جهان نیز صد برتری (47) البقره
بترسید از آن سخت روزِ شمار *** که از راه آید سرانجام کار
ز روزی که کس را نباشد توان *** بکاهد ز خشم خدای جهان
کجا از وی آید شفاعت قبول *** چو او بود کافر به حق و رسول
نه جایش بگیرند هرگز بدل *** نه یاری ببینند در آن محل (48) البقره
به خاطر بیارید دادم نجات *** ز چنگال فرعونتان در حیات
از ایشان بدیدید یکسر عذاب *** کشیدید بسیار زجر و عتاب
بکشتند ابناءتان بی‌گناه *** زنان را همی داشتندی نگاه

شما را خداوند صاحب سجود *** بدان رنجها و بلا آزمود (49)
البقره
چو دریای مواج بشکافتم *** نجات شما را رهی یافتم
بدیدید فرعونیان را به چشم *** چسان غرق کردم به دریای خشم (50)
البقره
زمانی که یزدان به موسای راد *** چهل شب به یک جای وعده نهاد
پرستش نمودید گوساله را *** «برغم فرامین یکتا خدا»
ستمکار گشتید و بیدادگر *** به دریای ظلمت شده غوطه‌ور (51)
البقره
ولی از پس این همه کار زشت *** ببخشیدتان کردگار بهشت
بود آنکه حرمت بدارید پاس *** خدا را بگوئید هر دم سپاس (52)
البقره
زمانی که از لطف کردی خدا *** به موسی کتابی و فرقان عطا
که شاید بدین لطف یکتا اله *** هدایت بیابید بر راست راه (53)
البقره
به یاد آر موسی به قومش چه گفت *** کلامی که چون دُرّ بایست سُفت
که ای قوم بر نفس خود بی‌گمان *** ستمها نمودید در این زمان
پرستش نمودید گوساله را *** کنون بازگردید سوی خدا
همی تیغ بر روی خود برکشید *** که کفاره کار خود برچشید
به گیتی چنین است چون سرگذشت *** خدا نیز از کارتان درگذشت
خدا هست بسیار توبه‌پذیر *** بسی مهربان است بر خرد و پیر (54)
البقره
به خاطر بیارید ای قوم خوار *** به موسی چه گفتید آن روزگار
نگردیم مومن به یکتا خدا *** مگر آنکه بینیم آن کبریا
پس آنگه چو دم زین سخنهازدید *** یکی صاعقه زآسمان شد پدید
یکی آذرخشی بیامد فرود *** بدیدید کان برق، چون رو نمود (55)
البقره
پس از آنکه مردید بار دگر *** شما را برانگیخت رب بشر
بُوَد آنکه گوئید شکر خدا *** بگردید شاکر بر آن کبریا (56)
البقره
ز ابری که از لطف پرداختیم *** یکی سایبان بهرتان ساختیم
خود از مرغ بریان و ترانگبین *** تناول نمودید اندر زمین
بگفتیم کز این غذاهای پاک *** خورید و به دل هم مدارید باک
نگشتند شاکر چو بر این نعم *** نمودند بر خویش آری ستم
از این کار ما را نیامد زیان *** که بر خویش کردند ظلمی عیان (57)
البقره

زمانی که فرمود یکتا خدا *** به بیت‌المقدس گذارید پا
ز دریای نعمت که آنجا درست *** تناول نمائید کاین بهترست
از آن در درآئید سجده‌کنان *** همه طائفه، مردها و زنان
بگوئید آنگه به یکتا اله *** خدایا بیامرز ما را گناه
چو این کارها از شما رو نمود *** ببینید آمرزش از آن ودود
بر آنها که هستند نیکوی‌کار *** فزونتر دهد اجر، پروردگار (58)
البقره
پس از آنکه این کارها روی داد *** ستمکار مردان باطل نهاد
کلام خدا را به دیگر کلام *** نمودند تبدیل بر میل و کام
فرستاد ایزد عذابی چه سخت *** بر آن مردم ظالم تیره‌بخت
سزای عملهای زشت و پلید *** کز آن قوم کافر به گردون رسید (59)
البقره
زمانی که موسی طلب کرد آب *** که تا قوم خود را کند مستجاب
بگفتیم بر او بدینسان سخن *** عصای خودت را تو بر سنگ زن
بشد چشمه ناگه دوزده پدید *** به هر سبط آبشخوری می‌رسید
بگفتیم زین رزق پاک و حلال *** که بخشیدتان قادر ذوالجلال
خورید و بنوشید در این بلاد *** ولیکن نرانید هرگز فساد (60)
البقره
به موسی بگفتید این قول خام *** که طاقت نداریم بر یک طعام
بخواه این زمان از خداوند خویش *** که بر ما بقولات آرد به پیش
ز سیر و خیار و پیاز و عدس *** «بخواهیم اکنون ز روی هوس»
چنین گفت موسی که بهتر غذا *** فروشید بر بدتر از آن چرا؟
به مصر اندر آیید اکنون دُرُست *** که هر چه بخواهید آنجا برست
بسی ذلت و پستی روزگار *** بر آنان مقرر شد از کردگار
از این رو بر آنها عذابی درست *** که هرگز نشستند از ظلم دست
بگشتند کافر به آیات حق *** ره کفر رفتند بر این نسق
به ناحق بکشتند پیغمبران *** چه باطل بکشتند آن رهبران
از آن روی کردند اعمال دون *** که بودند سرکش، ز میزان برون (61)
البقره
چه آن کس که مسلم به اسلام بود *** چه انجم‌پرست و نصار و یهود
هر آن کس که شد آشنا با خدا *** بیاورد ایمان به روز جزا
نکوکار گردید و پرهیزکار *** بر او اجر نیکوست از کردگار
بر او نیست هرگز نه ترس و نه باک *** نه از خوف و اندُه شود بیمناک (62)
البقره
به خاطر بیارید آنگه که ما *** گرفتیم پیمان و عهد از شما

پس آنگه برافراشت رب غفور *** فراز شما این چنین کوه طور
ز تورات جوئید راه گذر *** بگیرید پیوسته‌اش در نظر
بود آنکه گردید پرهیزکار *** بترسید از شوکت کردگار (63)
البقره
پس از آن همه عهد ریز و درشت *** به پیمان ایزد بکردید پشت
اگر فضل و رحمت ز یکتا خدا *** نمی‌گشت مشمول حال شما
هر آئینه بودید از خاسرین *** شده هر نفس با زیان همنشین (64)
البقره
به تحقیق دانید این نکته باز *** نبوده نهان از شما هیچ راز
که از جهلتان عده‌ای در شمار *** نمودند عصیان به پروردگار
خود آن حرمتی را که در شنبه بود *** نهادند در زیر پا آن عنود
بر آنان ز یزدان بیامد ندا *** که بوزینه گردید اکنون شما (65)
البقره
پس این سان عقوبت که از کردگار *** برآن قوم فاسق بشد آشکار
بشد مایه کیفر آن خسان *** که بینند پاداش خود آن کسان
بر آیندگان نیز شد عبرتی *** بر ایشان بشد حجت و آیتی
که پرهیزکاران نیکوپسند *** بگیرند از این کار بسیار پند (66)
البقره
به یاد آر موسای پرهیزکار *** به قومش چنین داد دستور کار
بریزید خون یکی گاو را *** که امریست از سوی یکتا خدا
بگفتند آن قوم باطل‌پسند *** تو ما را مگر می‌کنی ریشخند
چنین گفت موسی به یکتا اله *** ز گفتار باطل بیارم پناه
بود کار افراد جاهل مرام *** که رانند صحبت به باطل کلام (67)
البقره
بگفتند، میپرس از ایزد کنون *** بگوید که آن گاو چونست چون
بگفتا که فرمود رب جهان *** که نه پیر باشد نه باشد جوان
میانسال گاوی پدید آورید *** چنین کار باید به پایان برید (68)
البقره
بگفتند می‌پرس از ایزد کنون *** که خودرنگ آن گاو چونست چون
بگفتا که زرین بود رنگ آن *** که بینندگان را نشیند به جان (69)
البقره
بگفتند باز از خدایت بخواه *** کند بیشتر رهنمائی به راه
که واضح نگشتست بر ما درست *** که ما را چسان گاو بایست جُست
که چون رفع گردد ز ما اشتباه *** اگر باز خواهد یگانه اله
هدایت بگردیم بر راه راست *** به جا آوریم آنچه ایزد بخواست (70)
البقره

بگفتا بفرموده پروردگار *** بقر رام نبود به هنگام کار
نه هرگز زمین را نماید شیار *** نه آبی رساند سوی کشتزار
بود نیز بی‌عیب و یکرنگ و صاف *** «مبادا بجوئید در آن خلاف»
بگفتند آنان که در این زمان *** حقیقت بگردید بر ما عیان
بدان وصف کُشتند آنگه بقر *** چه نزدیک بودی بپیچند سر (71) البقره
به یاد آورید آنکه خام و تباه *** بکشتید یک نفس را بی‌گناه
چه بسیار تهمت به هم می‌زدید *** چه بسیار جنگ و جدل شد پدید
به دلها نمودید رازی نهان *** خداوند فرمود آن را عیان (72) البقره
بگفتیم از اعضاء زرین بقر *** که آن را بکشته، بریدید سر
بمالید بر جان آن آدمی *** که او را بکشتید در یک دمی
ببینید با چشم خود سّر و راز *** خدا چون کند مرده را زنده باز
بود آنکه در آن تعقل کنید *** به فردای عقبی تأمل کنید (73) البقره
چنین نیک اعجاز آمد پدید *** ولیکن از آن سختدل‌تر شدید
که سخت است دلهایتان همچو سنگ *** وزآن نیز بدتر به زشتی و ننگ
چه از پاره‌ای سنگها دست کم *** بود آنکه جوشد یکی چشمه هم
شکافند برخی دگر طی سال *** که جوشد از آن پاک آبی زلال
گروهی از آن سنگ‌ها جابجا *** بگردند از ترس یکتا خدا
پس ای سنگدلها ز کار شما *** نبودست غافل یگانه خدا (74) البقره
«الا مومنان به پروردگار *** که دارید ایمان به روزو شمار»
طمع چون بدارید قوم یهود *** بدین شما مومن آیند زود؟
که آیات حق را همی بشنوند *** ولی سوی تحریف آن می‌روند
اگر چه تعقل در آن بسته‌اند *** معانی آن نیز دانسته‌اند (75) البقره
چو بینند افراد مومن به دین *** بگویند مائیم از مومنین
ولی چون که با هم به خلوت روند *** نشینند یکجا و تنها شوند
بگویند راهی که یکتا خدا *** گشودست از علم روی شما
چرا بازسازیم بر مومنان *** چرا بازگوئیم بر موقنان
کزآن علم یاری بخواهند جُست *** شما را کنند احتجاجی درست
نخواهید آیا تعقل کنید *** یکی لحظه در آن تأمل کنید (76) البقره
ندانند آگه بود کردگار؟ *** چه پنهان بود کار یا آشکار (77) البقره

ز قوم یهودان گروهی عوام *** ندانند خواندن نوشتن تمام
کتاب خدا را جز آمال خویش *** ندانند آن مردم کفرکیش
بدانند چون آرزوهای پست *** به باطل خیالات خود پای‌بست (78) البقره
کسانی که از پیش خود در کتاب *** نویسند بس چیزها ناصواب
بگویند باشد ز یکتا خدا *** فروشند آن را به اندک بها
بر آنها بسی وای بادا ز حق *** از آنچه نویسند بر این نسق
ز مالی کز این کار آید به کف *** چه حاصل بود عاقبت جز اسف (79) البقره
یهودان بگفتند جز چند روز *** نسوزیم در آتش قهر و سوز
به آنان بگو بر چنین ادعا *** مگر عهد بستید با کبریا؟
که هرگز خداوند از آن قرار *** تخلف نورزد در انجام کار؟
و یا اینکه از روی جهل و خیال *** بگوئید اینهاست از ذوالجلال (80) البقره
بلی هر که اندوخت اعمال زشت *** «گناهان بسیار بر خود نوشت»
احاطه بر او کرد کردار بد *** «عملهای بس زشت زو سر بزد»
ازاصحاب نارست آن شخص خام *** که در آتش آن بسوزد مدام (81) البقره
کسانی که گشتند مومن به رب *** بکردند کار نکو روز و شب
درآیند یکسر به باغ جنان *** که نعمات جاوید باشد در آن (82) البقره
به یاد آر چون با بنی‌اسرئیل *** چنین بست پیمان خدای جلیل
که تنها پرستید یکتا خدا *** پرستش خداراست تنها سزا
نکویی نمایید با والدین *** شماراست بر گردن این حق و دین
بر ایتام و مسکین و بر قوم و خویش *** ره لطف و احسان بگیرید پیش
به هنگام گفت و شنود و بیان *** بمانید با مردمان خوش‌زبان
همیشه به هر جاست واجب صلات *** بباید برون کرد وجه زکات
به جز چند تن مابقی شما *** شکستید آن عهد را با خدا
بلی این شمائید کز حکم حق *** کنون بازگشتید بر این نسق (83) البقره
به خاطر بیارید پروردگار *** چنین با شما بست عهد و قرار
نریزید خونی ز هم بر زمین *** مرانید هم را از این سرزمین
بکردید اقرار بر این سخن *** گواهید خود نیز ای انجمن (84) البقره
ولی باز هم ای دریغا دریغ *** که بر روی هم برکشیدید تیغ
گروهی ز اقوام خود را کنون *** نمایید از سرزمینها برون

به ظلم و به اجحاف و کار سخیف *** شمائید همدست ضد ضعیف
بخواهید فدیه چو گیرید اسیر *** بر این کار هستید چست و دلیر
علیرغم آنکه به امر خدا *** حرامست اخراجشان از سرا
به بعضی از احکام ما کافرید *** به برخی دگر اعتقاد آورید
سزای چنین مردم زشتکار *** بگوئید خود چیست اندر شمار؟
بجز ذل و خواری به دارالفنا *** وزآن نیز بدتر به دارالبقا
همانا کز اعمالتان هیچگاه *** نبودست غافل یگانه اله (85)
البقره
کسانند ایشان که دنیای پست *** خریدند و دادند عقبی ز دست
نیابند تخفیف وقت عذاب *** نگردد کم از آتش قهر و تاب
کسی نیست هرگز که روزِ شمار *** بر آنها بگردد مددکار و یار (86)
البقره
همانا که تورات گشته عطا *** به موسی‌بن عمران، ز یکتا خدا
رسولان دیگر ز رب نکو *** فرستاده گشتند از بعد او
به عیسی‌بن مریم بسی بینات *** بیامد ز یزدان این کائنات
به روح‌القدس یافت زو اقتدار *** توانا بگردید در روزگار
چرا هر رسولی که خلف شما *** بیاورد وحیی ز یکتا خدا
نمودید سرپیچی از امر وی *** ره کفر و تکذیب کردید طی
گروهی از آن رهبران را کلام *** دروغین بخواندید اندر مرام
گروهی دگر را بکشتید نیز *** بکردید با راه بر حق ستیز (87)
البقره
بگفتند آن گمرهان در خطاب *** که دلهای ما هست اندر حجاب
خدا کرد نفرینشان پایدار *** چو گشتند کافر به پروردگار
چه کم بود مومن درآن قوم و کیش *** که آیین حق را گرفتند پیش (88)
البقره
چو آن آسمانی کتاب خدا *** بر آنها فرود آمد از کبریا
اگر چه که تصدیق می‌کرد نیک *** که تورات باشد از آن، بی‌شریک
اگر چند از قبل بعثت همی *** ببودند خود منتظر هر دمی
که گردند پیروز بر کافران *** بیابند نصرت بر آن منکران
ولی باز، آنگه که آمد رسول *** نکردند آیین او را قبول
بدانسته بودند او رهبرست *** همانا که موعود پیغمبرست
ولی باز، گشتند کافر به وی *** ره ناسپاسی نمودند طی
که لعنت ز پروردگار معاد *** بر آن کافران گنهکار باد (89)
البقره
نمودند با خود تجارت چه بد *** که آنچه خدا داد، کردند رد
بگشتند کافر به قرآن کتاب *** که آمد ز سوی خدا بر صواب

ازآن بغض و آن کینه قلب خویش *** ستمکار گشتند آن قوم و کیش
بگفتند خود از چه رو کردگار *** به بعضی کسان فضل کرده نثار
خوداز این حسد، باز ازسوی رب *** بکردند خشمی دگر را طلب
که آماده گشتست بر کافرین *** عذابی که بسیار باشد مهین (90)
البقره
چو بر این یهودان بیاید خطاب *** که آرید ایمان به قرآن کتاب
بگویند تنها بر آنچه به ما *** بگردیده نازل ز یکتا خدا
بیاریم ایمان و مومن شویم *** به دنبال آیین آن می‌رویم
چو بر غیر تورات کافر شوند *** به دنبال کفر و تباهی روند
اگر چه که قرآن به حق از خداست *** که تصدیق تورات کردست راست
به آنها بگو ای پیمبر، شما *** اگر راستگوئید در ادعا
چرا باز کُشتید پیغمبران *** که بودند زین پیشتر رهبران
«مگر حکم تورات بودست این؟ *** کجایش نوشته است حکمی چنین؟» (91)
البقره
علیرغم آیات بس آشکار *** که آورد موسی ز پروردگار
چو او گشت غایب ز جمع شما *** پرستش نمودید گوساله را
گروهی همه ظالم و تیره‌بخت *** ستمکار بودید بسیار سخت (92)
البقره
گرفتیم پیمان به دور قضا *** چنین عهد بستید با کبریا
فراز شما این چنین باشکوه *** به قدرت برافراشتم طور کوه
بگفتیم بر آنچه پروردگار *** فرستاد بر سویتان آشکار
بیارید ایمان و مومن شوید *** سخنهای حق را به جان بشنوید
بگفتند آن قوم فارغ ز هوش *** شنیدیم لیکن نگیریم گوش
چو گشتند کافر به پروردگار *** براندند انکار بر کردگار
به گوساله‌ای دل نهادند سخت *** چو بودند گمراه و برگشته‌بخت
بگو ای پیمبر به قوم یهود *** که ایمانتان چون از این گونه بود
شما را کند امر بر کار بد *** که کردار بد از شما سرزند (93)
البقره
به آنها بگو منزل آخرت *** که دارد بسی رتبت و منزلت
اگر خاص گردیده برای شما *** ولی بر دگر کس نباشد سزا
بباید نمائید بس آرزو *** که گردید با مرگ، خود روبرو
«که تا زودتر در بهشتی برین *** بگردید داخل به وصفی چنین»
اگر راستگوئید در ادعا *** بُود راست آن گفته و مدعا (94)
البقره
نسازند هرگز چنین آرزو *** که این نکته دانند آنها نکو

بر آنها عذابیست سخت و گران *** چو بندند رخت سفر از جهان
سزاوار آن زشت اعمال خوار *** بر ایشان عذابیست روز شمار
بر اعمال این مردم نابکار *** همانا که آگه بود کردگار (95)
البقره
بلی این سخن نیست بر کس نهان *** یهودان حریصند بر این جهان
به دلهایشان هست حرصی زیاد *** فراتر ز هر مشرک پر عناد
به این آرزویند ایشان دچار *** کنند عمر ای کاش سالی هزار
اگر هم چنین آرزویی دراز *** ببینند آنها فرا روی باز
به این عمر هم نیز هرگز رها *** نگردند از خشم یکتا خدا
خدا هست بینا به هر کارشان *** به اندیشه‌ها نیز کردارشان (96)
البقره
به آنان بگو ای رسول جلیل *** چو دشمن بگشتند با جبرئیل
هر آن کس که با آن ملک شد عدو *** شده خصم یکتا خدا نیز او
از آنرو که او خود به امر خدا *** به فرمان و دستور آن کبریا
به قلبت رسانید آیات او *** که تصدیق کرده کتب را نکو
دهد مژده بر مومنان خدا *** هدایت نماید به راهی سزا (97)
البقره
هر آن کس که با کردگار کریم *** ملکها و پیغمبران سلیم
و جبریل و میکال گردد عدو *** «همانا که از کافران است او»
خدا هم بود دشمن کافران *** خصومت کند با همه منکران (98)
البقره
بسی روشن آیات، پروردگار *** فرستاد بر تو چنین آشکار
که جز فاسقان بداندیش و پست *** دگر کس به انکار ناورد دست (99)
البقره
جز اینست آیا که هرگه یهود *** ببستند پیمان، شکستند زود
گروهی که پیمان خود بشکنند *** نیارند ایمان که بد باطنند (100)
البقره
بر ایشان چو پیغمبری راستین *** فرستاده شد از خداوند دین
که بر آسمانی کتب بُد گواه *** که حقاست اینها ز یکتا اله
از اهل کتاب عده‌ای بد نهاد *** بنا را نهادند خود بر عناد
به پشت سر انداختند آن کتاب *** به آن پشت کردند رغم صواب
تو گویی که آن مردمان سخیف *** ندانند چیزی ز متن شریف (101)
البقره
به افسون و جادو سخنهای خام *** بگفتند دیو و شیاطین مدام
به ملک سلیمان بکردند فاش *** نمودند بر این سخنها تلاش
بکردند مردم از آن پیروی *** نمودند از آن فسون رهروی

سلیمان بر اللّه کافر نگشت *** نیالود دامن بدین سرگذشت
ولیکن شیاطین ناراستکار *** بگشتند کافر به پروردگار
دو تن از ملائک در آن روزگار *** بفرمود مبعوث پروردگار
که هاروت و ماروت بُد نامشان *** به بابل نهادند خود گامشان
که بر مردمان سحر آموختند *** ردائی ز جادویشان دوختند
(از این رو که آن روزها ساحران *** بگفتند مائیم پیغمبران
از اینرو در آن وقت یکتا خدا *** فرستاد هاروت و ماروت را
که آئین سحرآوری را عیان *** نمایند بر مردم آن زمان
که مردم بفهمند آن ساحری *** که افسون کند سخت با ماهری
ندارد سوی معجزه هیچ راه *** نباشد رسولی ز یکتا اله)
چو هاروت و ماروت سحر زیاد *** بر اهل زمانه بدادند یاد
بگفتند کاین کار ما فتنه است *** مبادا که بر کفر یازید دست
شیاطین بدادند یاد آن سخن *** که گردند از هم جدا شوی و زن
اگرچه، اگر که نخواهد خدا *** زیانی نبیند کسی در قضا
زیانهای بسیار بر جا گذاشت *** که سودی چنین کار هرگز نداشت
بدانسته بودند خود خویشتن *** هر آن کس که سازد چنین فوت و فن
ورا بهره‌ای نیست در آخرت *** نیابد به دیگر جهان منزلت
متاعی خریدند بسیار زشت *** که بدتر از آن نیست در سرنوشت (102) البقره
گر ایمان بیارند بر کردگار *** خداترس گردند و پرهیزکار
بیابند خود بهره‌ای از خدا *** که بهتر از آن نیست چیزی سزا
بدانند این نکته را خود عیان *** ولی ره نجویند بر سوی آن (103) البقره
چو در صحبت آیید با مصطفی *** مگوئید ای مومنان، «راعنا»
بگوئید بلکه بر احوال ما *** تو ای مرسل حق، نظارت نما
نیوشید گفتار یزدان پاک *** عذابیست بر کافران دردناک (104) البقره
بدانید کفار اهل کتاب *** پلیدان مشرک به آئین ناب
نخواهند هرگز ز سوی خدا *** شود خیر نازل برای شما
ز رحمت خداوند، بی‌کم و کاست *** کند خاص، هر بنده‌ای را که خواست
که دارد خداوند فضلی عظیم *** بود صاحب لطف، رب کریم (105) البقره
هر آنچه ز قرآن مشحون ز پند *** نمائیم منسوخ آیات چند
وگر نیز احکام آن را تمام *** بسازیم متروک اندر کلام
بیاریم مانند، یا به از آن *** که این کار آید ز رب جهان
ندانی تو آیا که پروردگار *** توانا بود بر همه چیز و کار؟ (106)

البقره
ندانی تو آیا که یکتا اله *** بود بر سپهر و زمین پادشاه
شما مردمان نیز جز کردگار *** ندارید یاور ندارید یار (107)
البقره
بخواهید آیا ز روی خطا *** بخواهید از مصطفی آنچه را
که می‌خواستندی ز موسی، یهود *** زمانی که پیغمبر قوم بود
همانا که گم کرد راه درست *** هر آن کس که آیین تکفیر جست (108)
البقره
چه بسیار اهل کتاب آرزوی *** نمایند کز دین بتابید روی
پس از آنکه، بر حق ره کردگار *** بر آنها بگردید خود آشکار
حسدها بر ایمانتان می‌برند *** به دریای این رشک غوطه‌ورند
اگر بر شما ظلمی آمد ز کس *** مدارا و بخشش نمایید پس
که تا امر ایزد بیاید ز راه *** به هر چه قدیرست یکتا اله (109)
البقره
بخوانید از بهر ایزد صلات *** ببخشید بر بینوایان زکات
بدانید هر چه فرستید پیش *** بیابید نزد خداوند خویش
همانا که آگه بود کردگار *** به هر چه نمائید در فعل و کار (110)
البقره
یهود و نصارا بگفتند زشت *** بجز ما نیاید کسی در بهشت
تو هم ای پیمبر بر آنان بگوی *** که این گفته تنهاست یک آرزوی
اگر راستگوئید در ادعا *** دلیلی بیارید بر مدعا (111)
البقره
بلی هر که تسلیم پروردگار *** شد و گشت همواره نیکوشعار
بر او هست پاداش نزد خدا *** بود اجر او پیش آن کبریا
ندارد ز فرجام خوفی و باک *** نباشد ز چیزی خود اندوهناک (112)
البقره
یهودان بگویند این را مدام *** نصاری ندارند بر حق مرام
نصاری بگویند این حرف نیز *** یهودان ندارند در دست چیز
ولی هر دو ملّت بدور از صواب *** به نقصان بخوانند متن کتاب
گروهی که در جهل وامانده‌اند *** چنین گفته‌هائی به لب رانده‌اند
در این اختلافات پروردگار *** بخواهد کند حکم روزِ شمار (113)
البقره
چه کس هست ظالمتر از آن کسی *** که ورزد در این کار کوشش بسی
که تا مردمان را کند منع باز *** مبادا به مسجد کنندی نماز
کند سعی و ورزد بسی اهتمام *** که ویرانه گردد مساجد تمام
نباید که این مردم ناسپاس *** به مسجد درآیند جز با هراس

به دنیا بر این قوم ذلت دهیم *** عذابی گرانتر به عقبی نهیم (114) البقره
بلی مشرق و غرب زان خداست *** همه ملک هستی از آن کبریاست
به هرسوی اگر روی خود برده‌اید *** به سوی خدا روی آورده‌اید
محیط است ایزد به کلّ جهان *** بداند همه چیز فاش و نهان (115) البقره
گروهی نمودند این ادعا *** که فرزند دارد یگانه خدا
خداوند پاک است، زین قول خام *** که بر او ببندند اندر کلام
زمین و سماوات ملک خداست *** به فرمان اویند بی‌کم و کاست (116) البقره
بدیع‌السموات و الارض اوست *** چنین کار تنها بر ایزد نکوست
اگر میل سازد یگانه خدا *** که خلقت نماید به دور قضا
به محضی که گوید بشو می‌شود *** همان لحظه فرمان او می‌رود (117) البقره
بگویند این جاهلان خود چرا *** نگفته است با ما سخن کبریا؟
نیاید چرا سوی ما هیچگاه *** یکی معجزه از یگانه اله
به نادانی و جهل هم پیش از این *** کسانی بگفتند قولی چنین
که دلهایشان هست بر هم شبیه *** به نادانی و جهل، قوم سفیه
به قومی که دارند بر ما یقین *** بگفتیم آیات خود را مبین (118) البقره
ترا ای پیمبر در این روزگار *** به حق برفرستاد پروردگار
که تا مؤمنان را به خوش سرنوشت *** بشارت دهی بر سرای بهشت
بترسانی افراد ناراستکار *** ز تاب جهنم، ز سوزنده نار
نپرسند از تو از اهل سقر *** نباشی تو مسئول آنان دگر (119) البقره
«بدان ای پیمبر» نصار و یهود *** ز کارت نخواهند خشنود بود
مگر آنکه زان دین کنی پیروی *** که ایشان نمایند زان رهروی
بگو ای پیمبر که آیین راست *** به تنهائی آئین یکتا خداست
پس از آنکه حق شد ترا آشکار *** خداوند دیگر ترا نیست یار
گر از دین آنها اطاعت کنی *** هواهای ایشان اجابت کنی (120) البقره
کسانی که چون ما بر آنها کتاب *** نمودیم نازل به راه صواب
بخواندند آن را درست و نکو *** بکردند بر آن عمل مو به مو
به تحقیق ایشان همه مومنند *** که بر ایزد خویشتن موقنند
ولی آن کسانی که کافر شدند *** به دین خداوند منکر شدند
زیانکار هستند بسیار سخت *** نبینند روی نکویی به بخت (121)

البقره
الا ای بنی‌اسرئیل، ای یهود *** به خاطر بیارید لطف ودود
چه نعمات وافر ز من بر شما *** ز رحمت همی گشت هر دم عطا
شما را بر اقوام و دیگر ملل *** فضیلت بدادیم اندر عمل (122)
البقره
بترسید از آن، سخت روزِ شمار *** که هر کس ببیند مجازات کار
کسی را به جای دگر کس جزا *** نسازند و مقبول نَبوَد فدا
شفاعت نبخشد به کس هیچ سود *** ندارد در آن روز یاور وجود (123)
البقره
به یاد آر وقتی که کرد امتحان *** خلیل نبی را خدای جهان
سرافراز چون آمدی زان برون *** به او گفت یزدان همانا کنون
به تو می‌نمایم عطا آن مقام *** کز امروز بر خلق گردی امام
بگفتا بر ابناء من ای خدا *** تو آیا نمائی رسالت عطا؟
بفرمود آری کنم برقرار *** به شرطی که باشند شایسته کار
که پیمان و میثاق یکتا اله *** نه بر ظالمان می‌رسد هیچگاه (124)
البقره
به یاد آر وقتی که پروردگار *** همی کعبه را داد مأمن قرار
که ما مرجع مذهب مردمان *** نمودیم آن خانه را در امان
بگفتیم آن جایگاه کرام *** که خاص خلیل است اندر مرام
مقرر نمایید آن جایگاه *** پرستشگه خاص یکتا اله
سپس از خلیل و هم از اسمعیل *** چنین عهد بگرفت رب جلیل
بدارید پاکیزه این خانه را *** که جای بتان نیست در این سرا
مطهر بدارید تا طائفان *** به اینجا بیایند با عاکفان
مناسک چو خواهند برپا کنند *** رکوع و سجود اندرین جا کنند (125)
البقره
بگفتا خلیل ای خدای جهان *** کن این شهر را شهر امن و امان
تو روزی اهلش فزونتر نما *** چو دارند ایمان به یکتا خدا
«بدان خواهش، ایزد بدادی‌جواب *** نمود آن دعا را خدا مستجاب»
خدا گفت پس هر که با این وجود *** ره کفر پیمود و عصیان نمود
اگر چه که در این جهان بر مراد *** بر او اندکی بهره خواهیم داد
به دوزخ ورا در عذاب افکنیم *** چه بد جایگاهیست آری جحیم (126)
البقره
چو دیوار کعبه برافراشتند *** برای دعا دست برداشتند
که فرمای از ما قبول ای حکیم *** همانا تو هستی سمیع و علیم (127)
البقره
خدایا تو ما را مسلمان نما *** که باشیم بر حکم و امرت رضا

بر اخلاف ما نیز این گونه باز *** در دین حق را بفرمای باز
ره بندگی را به ما ده نشان *** ببخشا که توابی و مهربان (128)
البقره
از اخلافشان خود رسولی برآر *** که آیات تو خواند ای کردگار
به مردم بیاموزد علم کتاب *** به حکمت دهد سوق سوی‌صواب
روانهایشان پاک ساز و سلیم *** همانا تو هستی عزیز و حکیم (129)
البقره
بلی دین پاک خلیل رسول *** فقط بر سفیهان نیامد قبول
گزیدیم او را به دارالفنا *** بکردیم بر او رسالت عطا
خود از صالحان است در رستخیز *** به درگاه یزدان بود بس عزیز (130)
البقره
چو با او خداوند گفت این سخن *** که تسلیم می‌شو به فرمان من
بگفتا ز پروردگار جهان *** اطاعت کنم آشکار و نهان (131)
البقره
و یعقوب پیغمبر و ابرهیم *** که پاداش بسیارشان می‌دهیم
به ابناء خود پند دادند و رای *** اطاعت نمائید امر خدای
شما را خداوند در روی خاک *** گزیدست این سان به آئین پاک
مبادا ببندید رخت از جهان *** مگر آنکه باشید از مُسلِمان (132)
البقره
چو یعقوب را مرگ آمد فرا *** کجا بوده‌اید آن زمان خود شما
به ابناء خود گفت او این سخن *** کرا می‌پرستید از بعد من؟
بگفتند آن رب والامقام *** که او را پرستش نمودی مدام
خدائی که اجدادت او را دگر *** پرستش نمودند زین پیشتر
خدائی که او بود رب خلیل *** خداوند اسحاق و هم اسمعیل
همانا که او هست یکتا خدا *** بگشتیم تسلیم آن کبریا (133)
البقره
گروهی‌که رفتند، هر نیک و زشت *** که کردند ایزد بر ایشان نوشت
شما نیز از بهر خود زیستید *** که مسئول دیگر کسان نیستید (134)
البقره
بگفتند قوم یهود و نصار *** نمائید آئین ما اختیار
بدارید آیین ما را نکو *** تو هم ای پیمبر بر آنها بگو
که ما می‌پرستیم دین خلیل *** نبودی وی از مشرکان ذلیل (135)
البقره
چو دارید باور به پروردگار *** بگوئید این نکته را آشکار
که هستیم مومن به یکتا خدا *** بر آنچه فرستاد بر مصطفی
بر آنچه بیاورد سوی خلیل *** به یعقوب و اسحاق و هم اسمعیل

به اخلاف یعقوب و موسی کلیم *** به عیسی و پیغمبران سلیم
تفاوت ندارند در چشم ما *** که هستند جمله ز سوی خدا
بجوئیم آیین مردان پاک *** مسلمان بر اوئیم در روی خاک (136) البقره
گر ایمان بیارند همچون شما *** یهود و نصاری به دین خدا
هدایت بگردند بر راه راست *** به آیین پاکی که دین خداست
وگر روی از این کار برتافتند *** همانا ره باطلی یافتند
الا مومنان به پروردگار *** قویدل بمانید نیز استوار
همانا شما را یگانه اله *** خود از شرّ آنها بدارد نگاه
به هر چیز آگاه باشد خدای *** سمیع و علیم است هم رهنمای (137) البقره
خدا را سزد دور از مکر و فن *** به هر چیز رنگی خدائی زدن
به ما مسلمین بر خدا و کتاب *** ببخشید رنگی از ایمان ناب
ز توحید بر کردگار بشر *** نکوتر نبودست رنگی دگر
به اخلاص او را بخوانیم باز *** عبادت نمائیم آن بی‌نیاز (138) البقره
به اهل کتاب ای پیمبر بگو *** به آنها که گشتند با تو عدو
که ما را در امر خدای جلال *** چه جائیست بهر نزاع و جدال
خدائی که در ملک، یکتا خداست *** خداوند ما و خدای شماست
بود هر که مسئول اعمال خویش *** کنون راه خود را بگیرید پیش
که ماییم تک امت روزگار *** که باشیم مخلص به پروردگار (139) البقره
اگر نیز در مورد انبیا *** نمائید همواره این ادعا
که پیغمبران خدا آن حنیف *** رسول گرامی نبی شریف
و اسحاق و یعقوب و هم اسمعیل *** و اسباط آن مرسلین جلیل
به دین و به آیین در آن روزگار *** یهودی بگشتند یا که نصار
بدانید این را که یکتا خدا *** چنین داده دستور اینک مرا
که این گونه پاسخ دهم در سخن *** شما نیک دانید یا ربّ من؟
چه کس هست ظالمتر از آن نفر *** ستم‌پیشه‌تر نیست از او دگر
که کتمان کند آنچه را کبریا *** بگفته است در مورد انبیا
خدا نیست غافل که در کارخویش *** چه راهی و نیت گرفتید پیش (140) البقره
کسانی کزین پیش می‌زیستند *** برفتند و اکنون دگر نیستند
هر آن کار کردند اندر عمل *** نصیبش رسد بر خود آن ملل
شما نیز هر چه کنید این زمان *** ببینید پاداش یا جور آن
نباشید مسئول آن زشت کار *** که کردند کفار در روزگار (141)

البقره
سفیهان نمایند این را بیان *** نسنجیده رانند روی زبان
که ای مسلمین این زمان از چه روی *** خود از قدس بر کعبه بردید روی
چرا قبله خویش کردید عوض *** شما را چه منظور بود و غرض
بگو مشرق و غرب ملک خداست *** تمام اماکن از آن کبریاست
کسی را که خواهد سبکبال و چست *** هدایت نماید به راه درست (142)
البقره
شما مسلمین را به اسلام ناب *** هدایت بکردیم با این کتاب
ببخشیدتان کردگار جلیل *** بس اخلاق نیکو و فعل جمیل
که باشید شاهد به کردار خلق *** بگردید سرمشق رفتار خلق
که خود یاد گیرند دیگر ملل *** روشهای نیک شما در عمل
همانسان که بهر شما شد گواه *** رسول گرامی ز یکتا اله
که از وی بیاموختید این منش *** بکردید درک این مرام و کنش
بدان ای پیمبر خداوند راد *** از این روی آن قبله تغییر داد
که تا مردمان را کنیم امتحان *** چه دارند در باطن خود نهان
ببینیم نیکو که در رهروی *** ز پیغمبر حق، کند پیروی؟
چو در قبله تغییر آمد وجود *** به چشم خلایق گران می‌نمود
مگر پیش چشم گروهی قلیل *** که جستند ره بر خدای جلیل
کنون اجر ایمانتان پایمال *** نخواهد شد از سوی آن ذوالجلال
که او هست بر مردمان مهربان *** رئوفست ایزد به خلق جهان (143)
البقره
ببینیم ای مصطفی این زمان *** که روی تو چون هست بر آسمان
«که بسیار هستی در این انتظار *** یکی وحی آید ز پروردگار
بگرداند این قبله‌ات را خدا *** ز بیت‌المقدس به کعبه سرا»
کنون پس خداوند روی ترا *** بدان قبله آرد که گردی رضا
کنون روی می‌کن به مسجدحرام *** ترا قبله باشد دگر این مقام
شما مسلمین نیز وقت نماز *** نمائید صورت بر آن سوی باز
به خوبی بدانند اهل کتاب *** که تغییر قبلست کاری صواب
که دستور بر حق ز یکتا خداست *** فرود آمده از سوی کبریاست
نبودست پوشیده بر کردگار *** چه دارند در دل چه کردند کار (144)
البقره
بر اهل کتاب ای پیمبر بدان *** تو هرگونه حجت بیاری عیان
نسازند از قبله‌ات پیروی *** دلایل بیاری و گر بس قوی
تو هم نیز از قبله آن کسان *** اطاعت نخواهی نمود این زمان
که برخی از اقوام جنس بشر *** نگردند تابع ز قومی دگر
اگر بعد از آنی که از سوی حق *** به علم و به دانش شدی مستحق

از افکار آنها کنی پیروی *** به دنبال اهواء ایشان شوی
در این حال هستی ستمکار و خوار *** خود از ظالمینی سیه‌روزگار (145) البقره
یهود و نصارا به علمی تمام *** بر این نکته بودند آگه مدام
همانسان کز اطفال خود آگهند *** بدانند بر چه طریق و رهند
بدانند احمد (ص) رسول خداست *** محمد (ص) بحق است و دینش سزاست
ولیکن گروهی ز فرط عناد *** بکردند کتمان حق، از عباد
ولی نیک هستند آگاه از آن *** بدانند حق را بطور عیان (146) البقره
بلی حق همان است ای مصطفی *** که گردیده نازل ترا از خدا
تو خود هیچ شبهه به دل ره مده *** که این راه راهیست بسیار بِهْ (147) البقره
کنون بهر هر کس یکی راه هست *** که با حق بگردد همی همنشست
به آن راه یابد به آیین راست *** به آن قبله روی آورد گر که خواست
کنون پس نمائید خیرات مال *** چنین کار بخشد به دلها کمال
که هر جا که باشید روزِ شمار *** شما را کند جمع پروردگار
تواناست ایزد به کل امور *** مشو لحظه‌ای غافل از آن حضور (148) البقره
چو خارج بگشتی ز شهر و دیار *** به هر سو که گشتی همی رهسپار
بکن روی خود را به بیت‌الحرام *** که حقست دستور یزدان تمام
خدا نیست غافل از احوالتان *** به هر جای داند همی حالتان (149) البقره
تو هر وقت خارج شدی از دیار *** به هر جا و هر شهر و کوی و گذار
به مسجدحرام خدا رو نما *** به کعبه که آن قبله باشد سزا
شما مومنان هم به هر شهر و کوی *** که بودید آنسو نمائید روی
مبادا گشایند مردم زبان *** بگیرند خرده چو نابخردان
فقط ظالمان ستم‌پیشه‌کار *** نمایند این گفتگو برقرار
نترسید از آن ظالمان هیچگاه *** بترسید تنها ز یکتا اله
که تا نعمتم را برای شما *** رساندم به غایت به بی‌انتها
امیدست با این مرام و نسق *** هدایت بگردید بر راه حق (150) البقره
چنانکه فرستاد یکتا خدا *** رسولی گرامی برای شما
که آیات ما را نماید بیان *** کند آشکارا بگوید عیان
نفوس شما را «به امر اله» *** کند پاک از تیرگی گناه
دهد یاد هم حکمت و هم کتاب *** به آنچه ندانید گوید جواب (151)

البقره
فراوان مرا ذکر سازید و یاد *** که من هم کنم یادتان ای عباد
به نعمات من نیز شاکر شوید *** مبادا که بر راه کفران روید (152)
البقره
پس ای اهل ایمان به صبر و نماز *** از اللَّه یاری بجوئید باز
خداوند با صابرانست یار *** بود یاور صابران کردگار (153)
البقره
به آن کس که در راه یکتا خدا *** شده کشته و جان نموده فدا
مگوئید مرده که خود زنده‌اند *** به پیش خداوند پاینده‌اند
که هستند آنها همه زندگان *** ندانید اینرا، شما بندگان (154)
البقره
شما را نمائیم گاه امتحان *** به ترس و به جوع و به امثال آن
به نقصان نفس و زراعات و مال *** بگردید خود امتحان طی سال
بود مژده فتح با صابران *** که بردند با صبر بارگران (155)
البقره
کسانی که چون محنت آید به پیش *** شکیبائی آرند هر لحظه بیش
بگوئید مائیم از کردگار *** به او بازگردیم فرجام کار (156)
البقره
بر آنهاست از سوی یکتا خدا *** بسی رحمت و اجر بی‌انتها
بلی این کسانند بی‌کاستی *** نوردیده هر دم ره راستی (157)
البقره
بحق سعی در مروه و در صفا *** بود از رسومات دین خدا
هر آن کس که در بیت یکتا خدا *** همی حج عمره بیارد بجا
اگر سعی سازد میان جبال *** گناهی بر او نیست در هیچ حال
هر آن کس که بر سوی نیکی شتافت *** از اللَّه پاداش خود را بیافت
خداوند آگاه باشد تمام *** از آن کس که شکرش نماید مدام (158)
البقره
از اهل کتاب عده‌ای خود نهان *** نمودند آیات رب جهان
که بهر هدایت یگانه اله *** فرستاد بر خلق در طی راه
بفرمود آن را بیان در کتاب *** که مردم بیابند راه صواب
همیشه برآن خائنان کردگار *** کند لعنتی سخت در روزگار
دگر لاعنین هم ز هرگونه جنس *** فرستند لعنت خود از جنّ و انس (159)
البقره
جز آنان که توبه گرفتند پیش *** نمودند اصلاح اعمال خویش
بکردند زین پیش هر چه نهان *** کنون گفته بر خلق فاش و عیان

پذیرفتم آن توبه را من دگر *** که تواب بخشنده‌ام بر بشر (160)
البقره
همانا کسانی که کافر شدند *** ز دنیا برفتند و کافر بُدند
بر ایشان بود لعنتی پایدار *** که آن را فرستاد پروردگار
تمام ملائک تمام بشر *** فرستند لعنت بر او سر به سر (161)
البقره
همیشه بسوزند اندر عذاب *** نبینند تخفیف، بر آن عقاب
نیابند هرگز دگر فرصتی *** نبینند بهر سخن رخصتی (162)
البقره
خدای شما آن یگانه خداست *** که تنها خدائی همو را سزاست
نباشد خدائی جز او در جهان *** که او هست بخشنده و مهربان (163)
البقره
در این خلقت آسمانها و ارض *** که بی‌انتهایند در طول و عرض
در این اختلافی که در روز و شب *** پدیدار گردیده از سوی رب
در آن نیک کشتی که دارد وجود *** شناور به دریاست از بهر سود
در آن آب باران که از روی مهر *** فرستاد یزدان ز نیلی سپهر
که آن آب از بعد مرگ و خزان *** زمین را ببخشد حیاتی و جان
در اینکه ز هر نوع جنبنده هست *** که در روی این خاک پاینده هست
در این بادهائی که خود می‌وزند *** گهی سود آرند گاهی گزند
در آن ابرهائی که در آسمان *** از آن سو بدین‌سوی گردد روان
بسی روشن آیات گردیده ذکر *** برای کسانی که دارند فکر (164)
البقره
بلی بین مردم گروهی درند *** که فرمان ز بتهای دون می‌برند
چنان دوست دارند بتهای خوار *** که گوئی پرستند پروردگار
ولی مومنان به رب جلال *** مُحبند بر او به حد کمال
اگر مشرکان ستم‌پیشه‌کار *** ببینند خود خشم پروردگار
ببینند با چشم، خشم خدا *** بدانند قادر بود کبریا
«گر آگاه بودند از این سخن *** پشیمان بگشتند از خویشتن»
خدا هست حقا شدیدالعقاب *** برآن مشرکان سخت رانَد عذاب (165)
البقره
زمانی که خود پیشوایان کیش *** بگردند بیزار از قومِ خویش
رئیسان و مرئوسهای پلید *** ببینند چون خشم ایزد رسید
نماند دگر بینشان ارتباط *** از آن شرک برچیده گردد بساط (166)
البقره
پشیمان بگردند آن پیروان *** به حسرت برآرند آه و فغان
که ای کاش می‌شد به دارالفنا *** دگرباره خود بازگشتیم ما

که از طاعت این رئیسان خوار *** تبری بجستیم باری هزار
چنانکه در این سخت روز جزا *** برائت بجستند ایشان ز ما
بر آنها چنان کارها را اله *** کند مایه حسرت و رشک و آه
بیفتند در آتش آن سقر *** نیایند هرگز از آنجا بدر (167)
البقره
خورید ای خلایق ز رزقی که حال *** به روی زمین است پاک و حلال
نباشید پیرو ز شیطان که او *** بود آشکارا شما را عدو (168)
البقره
شما را همین دشمن بدسرشت *** کشاند به فحشاء و اعمال زشت
کند امر تا بر یگانه خدا *** ببندید از جهل خود افترا (169)
البقره
چو بر کافران گفته آید ندا *** که گردید تابع ز دین خدا
از آنچه که یزدان فرستاده است *** از آن دین که ایزد به ما داده است
به پاسخ بگویند اندر جواب *** که مائیم خود رهرو آن مآب
که اجداد ما نیز خود پیش از این *** به نوبت گزیدند آن راه و دین
از آنها اطاعت نمایید چون؟ *** که بودند بی‌عقل و نادان و دون
نرفتند هرگز سوی راست راه *** «شناور به دریای شرک و گناه» (170)
البقره
چنین سیره کافران در عمل *** همانند آن است اندر مثل
که بر سوی حیوان برآری ندا *** کز آن بانگ تنها نیوشد صدا
نداند مفهوم آن بانگ چیست *** که قادر به درک سخن هیچ نیست
بلی کافران هم به گفتار و کار *** چو حیوان بمانند در روزگار
که هستند آنها کرو لال وکور *** ندارند خود بهره‌ای از شعور (171)
البقره
خورید اهل ایمان ز رزقی حلال *** عطائی که دادست آن ذوالجلال
گر اخلاص دارید بر کردگار *** اگر می‌پرستید پروردگار
پس الطاف او را بدارید پاس *** بگویید تنها خدا را سپاس (172)
البقره
به گیتی نمودست ایزد حرام *** ز مردار و از خوک و از خون طعام
هر آن جانور را سر از تن جدا *** نمودند بر نام غیر از خدا
ولی گر کسی را بود احتیاج *** نباشد بر او چاره‌ای و علاج
گناهی ندارد کزآن رزق باز *** تناول نماید به حد نیاز
به شرطی که مایل نباشد بر آن *** و یا اینکه افراط نبود در آن
غفورست حقا خدای جهان *** بود بر خلایق بسی مهربان (173)
البقره
همانا کسانی ز اهل کتاب *** که کردند این کار دور از صواب

بسی آیه‌ها را که یکتا خدا *** فرستاد در مورد مصطفی
نمودند پنهان، نکردند فاش *** بکردند در محو آیت تلاش
بدادند آن را به اندک بها *** جز آتش نبینند روز جزا
که با این کسان نیز پروردگار *** نگوید سخن هیچ روزِ شمار
نسازد روانهایشان نیز پاک *** عذابی ببینند بس دردناک (174) البقره
بجای هدایت به آئین راست *** گزیدند راهی که یکسر خطاست
دریغا که بر جای غفران ز رب *** نمودند از او عذابش طلب
چو در آتش افتند بهر عذاب *** چه اندازه بر آن بیارند تاب؟ (175) البقره
همانا که تورات را پیش از این *** به حق کرد نازل خداوند دین
گروهی که رفتند راه خلاف *** بکردند در این کتاب اختلاف
به تحقیق هستند گمراه و دور *** بماندند بی‌بهره یکسر ز نور (176) البقره
نباشد چنین کار، کاری نکوی *** که بر مشرق و مغرب آرید روی
ولیکن در این است نیکی نهان *** که کس روکند بر خدای جهان
به جمع ملائک به روز جزا *** رسولان بر حق، کتاب خدا
به انگیزه حُبّ او مال خویش *** دهد بر یتیمان و مسکین و خویش
به ره‌ماندگانی که در غربتند *** به بیچارگانی که در محنتند
نماید از اموال جزئی فدا *** که تا بندگان را نماید رها
بخواند همیشه، به هر جا صلات *** به بیچارگان نیز بخشد زکات
به عهدی که بسته است سازد وفا *** شکیبا و صابر بود در بلا
کند صبر در موقع رنج و درد *** صبورست در سختی آن نیکمرد
کسانی که دارند این سان صفات *** چنین طی نمایند راه حیات
همه راستگویان این عالمند *** خداترس مردان دور از غمند (177) البقره
الا اهل باور به پروردگار *** که دارید ایمان بر کردگار
چو قتلی دهد روی بهر جزا *** چنین است حکم قصاص از خدا
که آزاد کس را به آزاد کس *** بود بنده را نیز یک بنده بس
در این حکم، زن را بجای زنی *** توانی که چوب قصاصش زنی
به قاتل اگر حکم بخشش گذشت *** ولیِّ دم از خون او درگذشت
«چه گیرد دیت یا نگیرد از او *** چنین بخششی هست خوب و نکو»
ولی دم از او اگر دیه خواست *** دهد قاتل آن مال بی‌کم و کاست
دهد آن دیه در کمال رضا *** به خشنودی آن را نماید ادا
که این حکم از سوی پروردگار *** بود رحمت و سادگی بهر کار
پس از اینکه این حکم گشتی بیان *** هر آن کس بپیچید گردن از آن

به قاتل تعدی بدارد روا *** عذابی الیم است او را سزا (178)
البقره
بلی در قصاصی که ایزد بگفت *** شما را بود زندگانی نهفت
که شاید به خون ریختن دست رد *** زنید ایکه هستید اهل خرد (179)
البقره
چنین داده دستور یکتا خدا *** اگر مرگ یکتن بیاید فرا
وصیت کند تا که اموال خویش *** دهد بر پدر مادر و قوم و خویش
بر آنها که ترسند از کبریا *** چنین کار، کاریست حقا سزا (180)
البقره
هر آن کس صحیح وصیت شنُود *** ولی داد تغییر در آنچه بود
گناه چنین کار بر گردنش *** وبال است بر او پس از مردنش
همانا سمیع است پروردگار *** به هر چیز دانا بود کردگار (181)
البقره
اگر زان وصیت که آمد بدست *** کسی را گمانی چنین آمدست
که گر آن وصیت بیاید به کار *** ستمها رسد زان به میراث‌خوار
و یا آن وصیت چو یابد وجود *** گناهی از آن روی خواهد نمود
در آن، قصد اصلاح را بر نهاد *** بود خیر و نَبْود گناه و فساد
رحیم است حقا که یکتا اله *** ببخشاید او بندگان را گناه (182)
البقره
الا اهل باور به یکتا خدا *** شده روزه واجب کنون بر شما
همانسان که بر سایر مومنان *** که بودند زین پیش اندر جهان
بشد واجب این امر از کردگار *** بود آنکه گردید پرهیزکار (183)
البقره
بگیرید روزه به معلوم ماه *** «که گشته مشخص ز یکتا اله»
همی هست معدود ایام آن *** کسی کو مریض است در آن زمان
وگر چند روزیست اندر سفر *** به تعداد آنها ز ماه دگر
بباید که او روزه گیرد تمام *** «چه باشد جدا و چه باشد مدام»
هر آن کس که روزه بر او گشته شاق *** چو گیرد شود طاقتش جمله طاق
دهد جای روزه به مسکین طعام *** بدان حد که معمول باشد مرام
اگر هم دهد بیش بهتر بود *** ورا اجر این کار افزون شود
اگر روزه گیرید خود بهترست *** بدانید نفعی به روزه دَرَست (184)
البقره
بود ماه روزه همان نیک ماه *** که قرآن فرستاد یکتا اله
که سازد هدایت عموم بشر *** نماید جدا راه نیکو ز شرّ
چو خود ماه روزه بیاید ز راه *** هر آن کس که دریافت آن نیک ماه

بباید که خود روزه گیرد، مگر *** کسی کو مریض است یا در سفر
به تعداد روزی که خوردست حال *** همی روزه گیرد به ایام سال
خداوند آسان بگیرد نه سخت *** که باشید در طاعت آسوده‌بخت
بباید که سی روز کامل کنید *** چه ایام دیگر چه ماه سعید
خدا را نمائید پیوسته یاد *** که راه هدایت شما را گشاد
سزد آنکه گویید او را سپاس *** چنین لطف و نعمت بدارید پاس (185) البقره
اگر بندگانم کنندت سئوال *** که پاسخ چگونه دهد ذوالجلال
به آنها بگو هست ایزد قریب *** «مبادا خورید از شیاطین فریب»
اگر خود نماید مرا کس خطاب *** دعای ورا می‌کنم مستجاب
همین‌گونه هم نیز باید عباد *** چو دعوت نمایم به آیین داد
سزد دعوتم را که پاسخ دهند *** وگر نه همه مردمی گمرهند
بگردند مومن به یکتا اله *** که سوی سعادت بیابند راه (186) البقره
به ماه مبارک نمودم حلال *** بجویید با همسر خود وصال
زنان چون لباسند مر شوی را *** وزآن سوی مردان لباس نسا
بدانست این را یگانه اله *** که بر خویش خواهید راندن گناه
«ندارید طاقت که یکماه تام *** بمانید دور از زن خود مدام»
پس، از حکم حرمت، خدا درگذشت *** گناهانتان نیز بخشیده گشت
کنون پس توانید با زوج خویش *** ره وصل و پیوند گیرید پیش
از آنچه خداوند داده قرار *** بخواهید همواره از کردگار
خورید و بنوشید تا آن زمان *** که گردد سفید از سیاهی عیان
«سفیدی روز از سیاهی شب *** زمان سحر کرده معلوم رب»
از آن لحظه دیگر به روزه درید *** که تا اول شب به پایان برید
وگر معتکف در مساجد شوید *** مبادا که نزدیک زنها روید
چنین است احکام یکتا خدا *** تخلف در آن نیست هرگز روا
خداوند آیات خود را بیان *** نماید به مردم بدینسان عیان
بود آنکه گردند پرهیزگار *** در این ره گذارند گام استوار (187) البقره
مبادا که اموال هم را خورید *** به ناحق همی دست بر آن برید
نرانید بر محکمه کار خویش *** که آنجا ره رشوه گیرید پیش
بدانید کاری بَدَست و پلید *** که خود پاره مال مردم خورید (188) البقره
بپرسند از تو ز ماه و هلال *** که باریک چون می‌شود چیست حال
زمان‌سنج دان ماه را در فلک *** زمان عبادات و حج تک به تک
مبادا چو بَستید احرام حج *** چو عصر جهالت به پندار کج

چو خواهید که سوی خانه روید *** بجای در از نَقب داخل شوید
نکو نیست این کار در روزگار *** که بسیار زشت است این گونه کار
نکوئی در اینست کز رب خویش *** بترسید و تقوی بگیرید پیش
چو خواهید بر خانه‌ای رو نمود *** ز دربش نمائید در آن ورود
از ایزد بترسید باشد صلاح *** امیدست بینید روی فلاح (189) البقره
بسازید در راه اللَّه جنگ *** نمائید بر دشمنان عرصه تنگ
هر آنگه کند خصم قصد نبرد *** سزد با چنین دشمنی جنگ کرد
نباشید هرگز ستم‌پیشه‌کار *** خدا با ستم‌پیشگان نیست یار (190) البقره
به هر جا که دیدید از مشرکین *** بریزید خود خونشان بر زمین
برانیدشان خود ز شهر و دیار *** چنانکه شما را براندند زار
بلی فتنه و شرک آن قوم پست *** بستی بدتر از قتل و خونریزی است
نجنگید هرگز به مسجدحرام *** خصومت مرانید در آن مقام
مگر آنکه آنان نمایند جنگ *** «به بیت خداوند جویند ننگ»
در این حال حتی میان حرم *** مجازست اگر خون بریزید هم
سزاوار کفار اینست این *** بریزید پس خونشان بر زمین (191) البقره
گر آنها کشیدند از جنگ دست *** خداوند غفور و بخشنده است (192) البقره
نمایید آن قدر جنگ و قتال *** که روی زمین فتنه یابد زوال
نماند مگر دین یکتا خدا *** همین دین یزدان بماند بجا
گر آنها کشیدند دست از نبرد *** نباید بر آنان عداوت بکرد
که جز بر ستم‌پیشگان ملل *** عداوت روا نیست اندر عمل (193) البقره
در این ماه ذی‌القعده خلف مرام *** اگر جنگ کردید نبود حرام
که اینست در پاسخ آن نبرد *** که کفار در ماه ذی‌القعده کرد
بود این قصاصی بر آنها روا *** که خود کرده بودند این با شما
اگر خصم بانگ تجاوز بزد *** همانقدر بر او تقابل سزد
بترسید همواره از کردگار *** بدانید با متقین است یار (194) البقره
بلی در ره ایزد ذوالجلال *** نمایید انفاق و بخشید مال
نه آن قدر کآید شما را ضرر *** بیفتید در مهلکه در خطر
نمایید نیکی به هر حال و کار *** خداوند با محسنان است یار (195) البقره
مناسک چه عمره چه حج را شما *** به پایان رسانید بهر خدا

اگر مانعی گشت ناگه پدید *** که مجبور بر ترک سنت شدید
بسازید قربانیانی فدا *** که کاریست بسیار سهل و سزا
دگر تازمانی که اندر منی *** نیابید قربانیانی شما
مبادا تراشید سرهای خود *** که جایز چنین کار هرگز نشد
سر کس اگر زخم برداشتی *** تراشیدن سر ضرر داشتی
به فدیه بگیرد پس او روزه‌ای *** و یا صدقه بخشد به دریوزه‌ای
و یا اینکه چون منع شد، برکنار *** به فدیه کند گوسفندی نثار
هر آن کس که او یافته این فرج *** که از عمره باز آمده سوی حج
هر آن قدر او راست اندر توان *** کند ذبح قربانیان آن زمان
چو دامی در آنجا نباشد هنوز *** در ایام حج روزه گیرد سه روز
پس از آنکه ایام حج شد تمام *** به شهر خودش آمد از آن مقام
پس او روزه گیرد به امر خدا *** همی هفت روز دگر در سرا
که ده روز بر او بگردد تمام *** چنین است رسم خدا در مرام
چنین حکم از بهر آن کس رواست *** که او را نه در شهر مکه سراست
از ایزد بترسید و طاعت کنید *** چنین حکمها را رعایت کنید
همانا بدانید پروردگار *** شدیدالعقاب است روزِ شمار (196) البقره
به فرمان و دستور یکتا اله *** مشخص شده حج بود چند ماه
هرآنکس که حج می‌رود آن زمان *** نشاید بخوابد کنار زنان
سزد ترک هرگونه فسق و گناه *** حقیقت همین است، اینست راه
چو نیکی نمائید در روزگار *** از آن هست آگاه پروردگار
بگیرید ره توشه از بهر خویش *** ره رستگاری بگیرید پیش
همانا که ترس از یگانه اله *** بود بهترین توشه و زاد راه
پس ای اهل دانش ز یکتا خدا *** بترسید و از سخت روز جزا (197) البقره
تجارت گنه نیست هنگام حج *** چه با وسعت مال چه با حرج
در این نیست عیبی برای شما *** که جوئید روزی ز فضل خدا
هر آنگه ز عَرْفات گشتید باز *** به مشعر نمایید راز و نیاز
همیشه نمایید ذکر خدا *** که او بر شما گشت خود رهنما
چو بودید حیران و گمره ز راه *** هدایت بفرمود یکتا اله (198) البقره
ز مشعر به عرفات آیید، باز *** همانسان که مردم بیایند باز
بخواهید غفران ز درگاه رب *** نمائید آمرزش از او طلب
همانا غفورست پروردگار *** رحیم است بربندگان کردگار (199) البقره
پس از آنکه اعمال حج شد تمام *** بگوئید ذکر خدا را مدام

خدا را بخوانید زآن بیشتر *** که یادآوری می‌کنید از پدر
بگویند افراد کوته‌نظر *** خدایا به دنیا مرا ده ثمر
همانا بر آنها به دارالقرار *** نصیبی نباشد ز پروردگار (200)
البقره
گروهی دگر نیز وقت دعا *** بخواهند از درگه کبریا
ز نعمات دنیا و عقبای خویش *** خدایا مرا نعمتی بخش بیش
نگهدارِ ما باش ای کردگار *** خود از تاب آتش ز سوزنده نار (201)
البقره
بلی هر دو فرقه شود بهره‌مند *** ز پاداش آنچه کنون می‌کنند
خدا هست حقا سریع‌الحساب *** به هنگام رحمت به گاه عذاب (202)
البقره
به تکبیر سازید یاد خدا *** در ایام خاصی که باشد سزا
هر آن کس ز صحرا برای گذر *** دو روزی پس و پیش سازد سفر
نخواهیم بر او گناهی نوشت *** که ترسید و زشتی ز باطن بهشت
«از آن روزهائی که کردیم یاد *** خود ایام تشریق منظور باد
بود مبداء آن سفر هم مَنا *** که در مکه یابد سفر انتها»
بترسید و دانید فرجام کار *** نمایید رجعت به پروردگار (203)
البقره
ترا در شگفت آورد آن کسی *** که اظهار مهرت نماید بسی
«مگر با دروغین کلامی خطا *** به دست آورد مال دارالفنا»
بگوید همانا که یکتا اله *** به صدق سخنهای ما شد گواه
همانا که این شخص خوار و دورو *** بود بهر دین بدترین عدو (204)
البقره
چو از محضر تو بگردید دور *** ورا کار باشد فساد و فجور
بکوشد بدان فتنه و کار شرّ *** که بردارد از جای، نسل بشر
خداوند با مفسدان نیست یار *** نگاهی ندارد بر آن قوم خوار (205)
البقره
چو بر او بگویند اندرز و درس *** که از خشم پروردگارت بترس
کند زشتکاری و ورزد گناه *** جهنم بر او هست خود جایگاه
جهنم بر او هست کافی دگر *** چه بد جایگاهیست قعر سقر (206)
البقره
گروهی نمایند جان را فدا *** که راضی بگردد از آنها خدا
بر این بندگان حق بود مهربان *** بود دوست با مؤمنان در جهان (207)
البقره
الا مومنان به پروردگار *** بگردید تسلیم بر کردگار
ز شیطان مباشید پیرو که او *** بود آشکارا شما را عدو (208)

البقره
اگر باز با این همه بینات *** که آمد ز یزدان «این کائنات»
دگرباره جوئید راه خطا *** بدانید این را که یکتا خدا
توانا و داناست در هر مقام *** کشد از خطا کارها انتقام (209)
البقره
در این آرزویند ناباوران *** که آید فرو کردگار جهان؟
خدا با تمام ملکهای خویش *** فرا روی آنها بیاید به پیش؟
پسِ پرده ابر آید فرود *** به پایان رسد حکم دینی‌که بود
سرانجام، هر چیز چون درگذشت *** به سوی خدا می‌کند بازگشت (210)
البقره
بپرس از بنی‌اسرئیل این سؤال *** شما را چه اندازه آن ذوالجلال
بکردست آیات روشن عطا *** مگر راه یابید سوی خدا
هر آن کس که این نعمت سرمدی *** مبدل نماید به کفر و بدی
«بود کافر و سخت بیند عذاب» *** خدایست بی‌شک شدیدالعقاب (211)
البقره
مقامات ناچیز دنیای پست *** به چشمان کفار زیبا نشست
که لب بر تمسخر گشایند چند *** نمایند بر مومنان ریشخند
کسانی که در خیل تقوی درند *** به روز قیامت بسی برترند
کسی را که خواهد یگانه خدا *** دهد رزق و روزیِّ بی‌انتها (212)
البقره
همه اهل عالم یک امت بُدند *** همه یک گروهی و ملت بُدند
پس از آن، رسولان ز پروردگار *** فرستاده گشتند در روزگار
که بر نیکمردان بشارت دهند *** بدان را به دل ترس اندر نهند
بر آنان فرستاد، بر حق کتاب *** که گردند داور به وجه صواب
که در آنچه دارند مردم جدال *** برانند حکمی به عدل و کمال
ولی مردمان بر طریق خلاف *** نمودند در آن کتاب اختلاف
برای تعدّی بر دیگران *** فکندند شبهه در آیات آن
پس از آن، خداوند از لطف خویش *** کسی را که او بود مومن به کیش
ز ظلمات آن شبهه بیرون رهاند *** به سوی هدایت هم او را براند
بلی هر کسی را که ایزد بخواست *** هدایت نماید به آیین راست (213)
البقره
عبث، از چه دارید در دل گمان *** که در جنت آیید بی‌امتحان
همانسان که این امتحان و بلا *** رسیده به پیشینیان شما
که بسیار آمد بر آنها فرود *** زمین‌لرزه و رنجها رو نمود
«همیشه هراسان بُدند و پریش *** دل از محنت و رنج گردیده ریش»
همه مومنان و رسول خدا *** به سوی خدا برده دست دعا

خدایا در این رنج بیرون ز حد *** چه هنگام یاریّ حق می‌رسد؟
خطاب آمد ای مردم باشکیب *** بود یاری حق زمانش قریب (214) البقره
بپرسند مردم به راه خدا *** چه انفاق سازیم ای مصطفی
بگو هر چه سازید انفاق مال *** بر آنست آگاه آن ذوالجلال
به اقوام و ایتام و مادر پدر *** فقیران مسکین و مرد سفر
به نیکی هر آنچه نمایید کار *** از آن هست آگاه پروردگار (215) البقره
بود جنگ واجب علیه عدو *** اگر چه شما را نیاید نکو
چه بسیار وقت و زمانی بُوَد *** که چیزی شمارید مکروه و بد
اگر چه که خیریست در آن نهان *** ولیکن نباشید آگاه از آن
چه بسیار آید زمانی فرا *** که خود دوست دارید چیزی شما
نهفته در آن لیک بسیار بد *** چه داند بشر آنچه بر او رسد
خدا هست آگه به کنه امور *** که از علمتان هست بسیار دور (216) البقره
بپرسند در ماه‌های حرام *** سزد جنگ؟ ای پیک عالی‌مقام
بگو حکم صادر شدست از اله *** در این ماه‌ها جنگ باشد گناه
بگو لیک منع کسان بی‌سبب *** سخن گفتن از کفر و دشنام و سب
دگر هتک‌حرمت به مسجدحرام *** برون راندن مردم از آن مقام
گناهیست بسیار بدتر ز جنگ *** بر آنست افزونتر آواز ننگ
همانا که فتنه‌گری و فساد *** زکشتار بدتر بود در بلاد
که پیوسته کفار منحوس و خوار *** نمایند خود با شما کارزار
به امید آنکه شما مسلمین *** همی رو بتابید از آئین و دین
بدانید هر کس سر از دین بتافت *** به آئین کفر و عداوت شتافت
چو تا موقع مرگ بر حال کفر *** بماند، از او دور گردیده غفر
عملهایشان باطل است و فنا *** چه در این جهان و چه دیگر سرا
در آتش بیفتند بهر عقاب *** همیشه ببینند در آن عذاب (217) البقره
ولی اهل باور به پروردگار *** به لطف خدایند امیدوار
همانها که کردند هجرت زشهر *** عدورا کشیدند تیغی زقهر
همانا که پروردگار جهان *** بر آنهاست بخشنده و مهربان (218) البقره
بپرسند از تو ز خمر و قمار *** بگو بس گناهست دراین دو کار
نهانست سود کمی هم در آن *** ولی بیش از آن نفع، دارد زیان
بپرسند مردم به راه خدا *** چه انفاق سازیم ای مصطفی
بگو آنچه باشد فزون بر نیاز *** به محتاج بخشید بی هیچ آز

چنین روشن، آیات خود را خدا *** بیان می‌نماید برای شما
اُمیّدست درکار دنیای خویش *** تفکر نمایید و عقبای خویش (219) البقره
بپرسند با کودکان یتیم *** چه رفتار بایست صورت دهیم
بگو هست بهتر به اصلاح مال *** بکوشید و بر صحت جان و حال
سزد گر بگردیدشان همنشین *** که هستند آنها برادر به دین
خداوند داند چه کس مفسدست *** چه کس سوی اصلاح آورده دست
هم از بهر ایتام، یکتا خدا *** دهد ساده حکمی برای شما
وگر خود همی خواست رب وجود *** شما را به زحمت درافکنده بود
همانا حکیم است پروردگار *** بود صاحب قدرت و اقتدار (220) البقره
مگیرید از مشرکان هیچ زن *** مگر آنکه گردند مومن به من
همانا کنیزی که مومن شود *** از آن به، که آزاد و مشرک بود
اگر چه ز حُسنی که دارد نهفت *** بیایید در حیرت و در شگفت
مبادا که بر مشرکان زن دهید *** مگر آنکه مومن شود آن پلید
اگر برده را شورحق در سرست *** زآزاد مشرک بسی بهترست
اگرچه که از ظاهر وثروتش *** تعجب نمایید، وزقدرتش
کنون مشرکان به پروردگار *** بخوانندتان هر زمان سوی نار
ولی از ره لطف رب جهان *** شما را بخواند به باغ جنان
نماید بیان ایزد آیات خویش *** مگر مردمان پند گیرند بیش (221) البقره
بپرسند از حیض آن مومنان *** بگو هست رنجی برای زنان
از آنها در این حال دوری کنید *** که تا پاکی از حیض آید پدید
چو گشتند طاهر، به امر خدا *** بگردید نزدیک آنها شما
همانا محب است پروردگار *** به توبه نمایان پاکیزه کار (222) البقره
زنان کشتزارند در سرنوشت *** بگردید نزدیکشان بهر کشت
به هر جا بخواهید وقت نیاز *** بدان کشتزار اندر آیید باز
بترسید از شوکت کردگار *** بدانید این نکته را آشکار
که هر چه نمائید، روز جزا *** بیابید آن را به نزد خدا
بده مژده بر مومنان این چنین *** که یابند پاداش روز پسین (223) البقره
قسم نیست بر نام ایزد صلاح *** که بر خویش سازید آن را سلاح
که با این چنین حربه‌ای از خطا *** مبرا نمایید خود را شما
قلمداد سازید در روزگار *** که ما مصلحانیم و پرهیزکار
به هر کار نیکو بود یا خطا *** سمیع و علیم است یکتا خدا (224)

البقره
چو بیهوده سوگند کردید یاد *** عقوبت نسازد خدای معاد
ولی آنچه دارید در دل نهان *** شما را عقوبت نماید بر آن
غفورست بر مردمان کردگار *** که بر کار مردم بود بردبار (225)
البقره
کسانی که «بهر مجازات زن» *** «بگفتند با خویشتن این سخن»
که هرگز نگردیم هم‌بسترش *** نگیریم آرام اندر برش
سزد اندر این کار ماهی چهار *** به دوری آنها کشند انتظار
اگر بازگشتند زنها به راست *** بشستند دست از خطائی که خاست
بود بهترین کار و پروردگار *** غفور و رحیمست بر آن دو یار (226)
البقره
اگر هم نمودند عزم طلاق *** نگردیده ممنوع این افتراق
بر آنچه بگویند و ورزند کار *** سمیع و علیم است پروردگار (227)
البقره
زنی کو گرفتست از کس طلاق *** نباید شود عقد و بندد وثاق
مگر آنکه عدّه به پایان برد *** سه پاکی کامل بر او بگذرد
چو دارند ایمان به یکتا خدا *** به روز قیامت به روز جزا
نباید که کتمان کنند و نهان *** اگر، بار دارند در این زمان
اگر قصد شوهر بود لطف و خیر *** نه آزار و ایذاء و امثال و غیر
حلال است تا باز آن شوهران *** کنند عقد بار دگر همسران
زنان‌راست بر شوهران چند حق *** که هستند بر کسب آن مستحق
ولی حق مردان بود بیشتر *** عزیر و حکیم است رب بشر (228)
البقره
به فرمان و دستور پروردگار *** طلاق است در شرع تنها دو بار
چو دادش طلاق و از او دور گشت *** تواند به خوبی کند بازگشت
و یا آنکه او را نماید رها *** به نیکی و خوبی به امر خدا
نباشد حلال ار به جور و ستم *** ستانید از مهرشان بیش و کم
مگر آنکه ترسد حدود خدا *** شود پایمال و رود زیر پا
چو ترسد که آن زن به کار گناه *** شود مشتغل خلف امر اله
در این حال از مهر خود آنچه را *** که آن زن ببخشد بباشد روا
(در این آیه تفسیر لازم بود *** که معنی آن خوب روشن شود
اگر یک زنی هست کز شوی خویش *** بدش آید و باشد از او پریش
که ترسد اگر خود نگیرد طلاق *** نماند دگر پایبند وثاق
ز فرط تنفر که دارد مدام *** بیفتد به کار گناه و حرام
در این حال باید که از مهر خویش *** به شویش ببخشد همی کم و بیش
که راحت بگردند از هم جدا *** مبادا که افتد به راه خطا)

چنین حکمهائی حدود خداست *** که سرپیچی از آن گناه و خطاست
هر آن کس ز حکم خدا روی تافت *** به تحقیق خود را ستمکار یافت (229)
البقره
طلاق ار سه شد نیست دیگر حلال *** که جویند باز آن دو همسر وصال
مگر آنکه آن زن به مرد دگر *** کند شوهر و باز دوم نفر
جدا گردد از زن ز راه درست *** تواند در این حال شوی نخست
زنی را که از او جدا شد سه بار *** کند عقدش و آرد اندر کنار
اگر مطمئنند بر حکم حق *** همی پایدارند بر این نسق
چنین است احکام رب جهان *** که بر اهل دانش نماید بیان (230)
البقره
هر آنگه که گشتید از زن جدا *** بباید تا مدت عدّه را
به منزل بدارید او را نگاه *** به خوبی و نیکی به دور از گناه
و یا اینکه سازید او را رها *** به اخلاق خوب و به وجهی سزا
نباید اذیت کنید و ستم *** برآنها مرانید آزار هم
هر آن کس نماید از این دست ظلم *** همانا که بر خویش کردست ظلم
مگیرید بر هزل آیات حق *** تمسخر نسازید بر این نسق
به یاد آورید اینکه کردی عطا *** بسی نعمت و لطف یکتا خدا
به ویژه کتابی که از آسمان *** فرستاد بهر شما مردمان
که گردید از حکمتش بهره‌مند *** بیابید از آن نیز اندرز و پند
بدانید این نکته را آشکار *** به هر چیز آگه بود کردگار (231)
البقره
اگر هم بگشتید از زن جدا *** چو پایان عدّه بیامد فرا
نسازید منعش از این گونه کار *** چو خواهد که شوهر کند اختیار
کنون مومنان نیز مردان دین *** که دارند ایمان به روز پسین
خود از این سخنها بگیرند پند *** «کشانند آهوی وعظش به بند»
که این حکم بهتر بود بر شما *** که تزکیه سازید نفس از خطا
خداوندتان نیک داند صلاح *** ولی خود ندانید راه فلاح (232)
البقره
بباید مادر دو سال تمام *** دهد شیر فرزند خود را مدام
که تا دوره شیرخواری او *** به پایان رسانند خوب و نکو
بباید که هم جامه و هم غذا *** مهیا نماید پدر، هر دو را
نکردیم تکلیف بر کس دگر *** از اندازه طاقتش بیشتر
نه مادر ز زحمت بگردد پریش *** نه آید پدر را زیانی به پیش
اگر از پدر هست کودک یتیم *** نگهداریش را به وارث نهیم
اگر والدینند راضی به خواست *** که زن شیر ندهد به طفلش رواست

اگر هم بخواهید، باشد درست *** که او را به دایه دهید از نخست
به شرطی که آن دایه را خود نکو *** بدارید و بخشید حقش بدو
بترسید ای مردم از کردگار *** بدانید این را که پروردگار
به کردارتان جمله باشد بصیر *** بداند چه دارید اندر ضمیر (233) البقره
اگر مُرد مَردی، زنانش تمام *** سزد عدّه را تا نهند احترام
بود چار ماهی و ده روز تام *** بطور پیاپی بطور مدام
چو این مدت خاص آمد به سر *** پس آنگه نباشد گناهی دگر
که آیند در عقد دیگر کسی *** خداوندتان هست آگه بسی (234) البقره
به فرمان و دستور یکتا اله *** در این کار هرگز نباشد گناه
که گردید بر آن زنان خواستگار *** چو هستید بر مهر ایشان دچار
و یا آنکه آن میل پنهان کنید *** نگوئید چیزی و کتمان کنید
خداوند داند ز دل بر زبان *** چه موقع نمایید آن را بیان
مبادا زمانی که در عدّه‌اند *** هنوزش به پایان نیاورده‌اند
نهانی گذارید با هم قرار *** که شایسته خود نیست این گونه کار
مگر طبق احکام یکتا خدا *** کلامی بگوئید دور از خطا
نسازید خود عزم عقد و نکاح *** که این کار هرگز نباشد مباح
مگر آنکه عدّه به پایان رسد *** در آن وقت عقد زنان می‌سزد
بدانید دادار باشد بصیر *** بر آنچه که دارید اندر ضمیر
بترسید از ایزد بدانید باز *** غفور و رحیم است آن بی‌نیاز (235) البقره
گناهی نباشد برای شما *** بگردید از همسرانی جدا
که نزدیک آنها نگردیده‌اید *** نه مهری بر ایشان بیان کرده‌اید
ولی هست بهتر که چیزی عطا *** نمایید بر آن زنان با رضا
توانا و نادار بر قدر خویش *** بر او تحفه‌هائی بیارند پیش
که این کار نیک است از هر جهت *** بر آنها که هستند نیکوصفت (236) البقره
اگر از زنانی جدا گشته‌اید *** که نزدیک ایشان نمی‌گشته‌اید
ولی مهر آن زن به دوش شماست *** ببخشید نصفش چو مهرش بخواست
مگر آنکه آن زن به میل و رضا *** به شوهر ببخشد خودش مهر را
و گر بخشد او را بود نیک‌تر *** به یزدان‌پرستیست نزدیکتر
بلی فضل‌هائی که بین شماست *** فراموش کردن بسی نارواست
هر آن کار سازید از نیک و بد *** همانا خداوند آگه بود (237) البقره

توجه نمایید خود بر نماز *** بویژه که در صبح باشد نیاز
چو از بهر طاعت بپا ایستید *** فروتن برای خدا ایستید (238) البقره
اگر هم شماراست بیمی ز جان *** که دشمن رساند گزند و زیان
پیاده سواره، به حد توان *** به هر حال ممکن بخوانید آن
چو گشتید ایمن ز ترس بلا *** مکرر بگوئید ذکر خدا
که آنچه نبودید آگاه از آن *** شما را بیاموخت رب جهان (239) البقره
اگر آنکه یک مرد یابد وفات *** بمانند زنهای او در حیات
بباید وصیت نماید که چند *** یکی سال خرج زنان را دهند
ببایست در خانه آرندشان *** نباید که بیرون برانندشان
ولی گر زنان خویشتن از سرا *** برفتند بیرون، نباشد خطا
به راهی که آنها گزیدند خود *** شما را گناهی نوشته نشد
خداوند داند صلاح شما *** عزیز و حکیم است یکتا خدا (240) البقره
کسانی که از زن جدا گشته‌اند *** به چیزی بسازندشان بهره‌مند
که اینست شایسته متقین *** سزاوار هر کس که دارد یقین (241) البقره
خداوند آیات خود را عیان *** برای شما می‌نماید بیان
به امید آنکه تعقل کنید *** در آیات ایزد تأمل کنید (242) البقره
ندیدید آیا که از ترس مرگ *** ببستند از شهر خود، ساز و برگ
بکردند هجرت هزاران نفر *** رهانند خود را مگر از خطر؟
به آنها خدا گفت میرید زود *** بمردند و کس را گریزی نبود
سپس زنده فرمود بار دگر *** که دارد خدا لطفها بر بشر
ولی اکثر خلق در حق او *** نباشند خود شاکر و حمد گو (243) البقره
بجنگید در راه پروردگار *** نمایید در راه او کارزار
بدانید این را، به کار شما *** سمیع و علیم است یکتا خدا (244) البقره
کنون کیست آنکو به یکتا خدا *** کند قرض بسیار نیکو عطا
که پاداش آن قرض را کردگار *** فزونتر نماید براو چند بار
خداوند می‌گیرد و می‌دهد *** چه کس می‌تواند زچنگش رهد
که هر چیز را چون زمانی گذشت *** نماید به سوی خدا بازگشت (245) البقره
ندیدی گروهی ز قوم یهود *** پس از آنکه موسی بدنیا نبود

رسول زمان را ببستند راه *** که بر ما برانگیز یک پادشاه
که در راه ایزد به فرمان او *** جهادی نماییم ضد عدو
پیمبر بر آنها زبان برگشاد *** که گر گشت واجب نبرد و جهاد
مبادا بتابید روی از نبرد *** بگفتند این سان نخواهیم کرد
چگونه نجنگیم کانها بزور *** بکردند ما را ز کاشانه دور
به ظلم و ستم آن پلیدان خوار *** براندند اطفالمان از دیار
چو فرمان جنگ آمد از کردگار *** بجز عده‌ای اندک و کم‌شمار
همه پشت کردند بر آن جهاد *** «که بودند بس ظالم و بدنهاد»
همانا که آگه بود کردگار *** بر آن مردمان ستم‌پیشه‌کار (246) البقره
پیمبر بگفتا که یکتا اله *** نمودست طالوت را پادشاه
بگفتند آنها که او از کجا *** سزاوار شاهی بود بین ما
که ماییم شایسته‌تر در کمال *** که طالوت را نیست مال و منال
به پاسخ بگفتا رسول خدا *** که اویست بر پادشاهی سزا
که او برگزیده ز سوی خداست *** به نیرو و دانش فزون از شماست
خدا ملک خود را ز خیل عباد *** به هر کس که می‌خواستی هدیه داد
همانا توانگر بود کردگار *** که داناست بر ظاهر و بطن کار (247) البقره
پس آنگه به قوم بنی‌اسرئیل *** چنین راند صحبت نبیّ جلیل
نشانی چنین از خدای جهان *** به شاهی طالوت باشد نشان
که تابوتی آرد ز یکتا خدا *** که آرامشی هست از بهر ما
بسی لوحهایی که بی‌کم و کاست *** خود از آل موسی و هارون بجاست
ملائک کشانند آن را بدوش *** «چو آرند، باشید جمله بهوش»
در آن آیه‌هائیست فاش و مبین *** اگر آنکه باشید مومن به دین (248) البقره
پس از آنکه طالوت لشکر کشید *** به لشکر چنین گفت مرد رشید
شما را بسنجد یگانه اله *** به یک نهر آبی که باشد به راه
کسانی که نوشند بسیار آب *** نکردند آیین من انتخاب
هر آن کس که از آب هرگز نخورد *** و یا یک کفی بیشتر زان نبُرد
بود از من و هست هم‌دین من *** ورا هست آیین چو آیین من
از آن آب خوردند و طاقت نبود *** مگر عده‌ای کم‌شمار از جنود
چو طالوت و یاران مؤمن به او *** گذشتند از آن نهر بی‌های و هو
چو دیدند طالوتیان خصم خویش *** هراسان بگشتند و زار و پریش
بگفتند ما را نباشد توان *** که جنگیم با خیل جالوتیان
کسانی که بودند امیدوار *** به عقبی و دیدار پروردگار
بماندند ثابت‌قدم در جهاد *** بگفتند بر دیگران آن عباد

چه بسیار بوده که اندک قشون *** به یاری حق بر سپاهی فزون
بگشتند پیروز در کارزار *** خداوند با صابران است یار (249)
البقره
چو دیدند جالوت و میدان رزم *** نمودند خود عزم آن جنگ جزم
بگفتند پروردگارا به ما *** صبوری و طاقت عنایت نما
نگهدار خود عزم ما استوار *** که مغلوب سازیم کفارِ خوار (250)
البقره
به یاری حق قوم یزدان‌پرست *** بدانند کفار را هم شکست
بلی کُشت داوود جالوت را *** خدا ملک و حکمت نمودش عطا
هر آنچه که می‌خواست یادش بداد *** زدانش دری را برویش گشاد
اگر بعضی از خلق را کردگار *** نمی‌کرد مغلوب دیگر تبار
زمین را گرفتی سراسر فساد *** پُر از جور می‌شد تمام بلاد
ولی فضل و لطف است در کردگار *** که بر ملک هستی نماید نثار (251)
البقره
چنین است آیات رب جهان *** که بر حق برایت نماید بیان
توئی در شمار دگر مرسلین *** خداوند داده به تو عز و دین (252)
البقره
میان رسولان به پیغمبری *** به بعضی بدادیم خود سروری
گروهی سخن گفته با ذوالجلال *** گروهی دگر را عطا شد کمال
که با عزت و اقتداری تمام *** رسیدند بر اعتلاء مقام
به عیسی‌بن مریم بسی آشکار *** نمودیم خود معجزاتی نثار
به نیروی روح‌القدس قدرتش *** بدادیم و افزون شدی رتبتش
اگر خود همی خواست پروردگار *** پس از آن همه حجت آشکار
نکردند با هم خلایق قتال *** نبودند خصم و نمی‌شد جدال
ولیکن برفتند راه خلاف *** فکندند در دین بسی اختلاف
گروهی به دادار مومن شدند *** گروهی دگر نیز کافر بُدند
اگر حکمتش می‌نمود اقتضا *** نکردند با هم نبرد و وغا
ولی مصلحت هر چه باشد به کار *** همان کار را می‌کند کردگار (253)
البقره
بسازید انفاق زانچه خدا *** شما مومنان را نموده عطا
نمایید انفاق خود پیش از آن *** که یک روز آید که در یک زمان
نه باشد رفاقت، نه داد و ستد *** نه هرگز شفیعی بدادت رسد
در آن روز فهمند پس کافران *** چه ظلمی نمودند برخود گران (254)
البقره
نباشد جز اللَّه پروردگار *** که زندست و پاینده آن کردگار
نگیرد خدا را کسالت فرا *** نه هرگز به خواب اندر آید خدا

زمین و سماوات از آن اوست *** همه ملک گیتی به فرمان اوست
چه کس راست در پیش یزدان سزا *** شفاعت کند جز به اذن خدا؟
ز روز ازل تا به شام ابد *** بداند همه چیز از خوب و بد
به چیزی ز علم یگانه اله *** احاطه ندارد کسی هیچگاه
جز آنچه بخواهد خدای نکو *** که مردم بدانند از علم او
بود وسعت علم او بیکران *** فراتر ز ارض است و هفت آسمان
ندارد بر او زحمتی حفظشان *** علی و عظیم است آن بی‌نشان (255) البقره
در آئین حق نیست اجبار و زور *** شده آشکارا ضلالت ز نور
پس آن کس که از سرکشی دست شُست *** بگردید مومن به ایزد درست
زده دست بر رشته‌ای استوار *** که همواره دارد ثبات و قرار
گسستن نباشد چنان رشته را *** سمیع و علیم است حقا خدا (256) البقره
خداوند با مؤمنین است یار *** بود یاور مومنان کردگار
کند مومنان را ز ظلمت برون *** سوی روشنائی شود رهنمون
کسانی که گشتند کافر به دین *** بود دیو و شیطانشان همنشین
که خارج نماید کسان را ز نور *** دراندازد ایشان به ظلمات دور
از اصحاب نارند ایشان تمام *** بسوزند در آتش آن مدام (257) البقره
ندیدی تو آن شاه مغرور را *** که ملکی بدو داد یکتا خدا؟
چگونه به تکفیر رب جلیل *** جدل کرد با ابرهیم خلیل
چو او گفت زنده کند رب من *** دگر بار جان گیرد از مرد و زن
بگفتا که من هم توانم یقین *** بمیرانم و زنده سازم چنین
به او گفت آنگه خلیل این سخن *** که همواره خورشید را رب من
ز بالین مشرق برآرد برون *** اگر می‌توانی به قدرت کنون
برآور تو خورشید از باختر *** که یک روز از مغرب آید بدر
شد آن کافر اندر سخن ناتوان *** ورا گشت بسته زبان بیان
بر اقوام ظالم یگانه اله *** نخواهد شود رهنما هیچگاه (258) البقره
همانند آن کس که اندر سفر *** به شهری خرابش فتادی گذر
بگفتا چو آن جای ویران بدید *** «نسیم سخن از شگفتی وزید»
که بار دگر چون برآرد ز خاک؟ *** چنین مردگان را ز بعد هلاک
بمیراند صد سال او را خدا *** دگر باره جان کرد بر او عطا
به او گفت ایزد چه وقت و زمان *** بکردی توقف تو در این مکان
بگفتا که یک روز خوابم ربود *** و یا جزئی از روز هوشم نبود

خدا گفت صد سال بودی به خواب *** کنون کن نظر بر طعام و شراب
که ناکرده تغییر همچون نخست *** الاغ خودت نیز بنگر درست
که بر تو عیان گردد احوال و حال *** ببینی ید قدرت ذوالجلال
ترا حجت خلق دادم قرار *** شوی آیت قدرت کردگار
بر آن استخوانها نگر تا چسان *** بپیوندد و گوشت روید بر آن
چو واضح بر او گشت انجام کار *** بگفتا بدانم کنون، کردگار
تواناست بر هرچه دارد وجود *** به هرچه که باشد به هرچه که بود (259) البقره
به یاد آر آنگه که گفتی خلیل *** که ای کردگار بزرگ و جلیل
به من کن نمایان تو اسرار و راز *** که چون مردگان را کنی زنده باز
خدا گفت باور نداری مگر؟ *** بگفتا یقین دارم ای دادگر
ولی مطمئن‌تر کنم بیشتر *** به قلبم ببخشای نوری دگر
خداوند گفتا که مرغی چهار *** به هم اندر آمیز و نزدت بدار
تو هر قسمتی را به کوهی جدا *** گذار و بر آنها همی زن ندا
که سوی تو آیند وانگه بدان *** عزیز و حکیم است رب جهان (260) البقره
کسانی که در راه ایزد ز مال *** نمایند انفاق اندر مثال
بود همچو دانه که چون کاشت رست *** ز هر دانه شد هفت خوشه درست
که صد دانه باشد به هر خوشه‌ای *** چه باشد از این نیک‌تر توشه‌ای
ز رحمت از آن بیشتر هم خدا *** به هر کس بخواهد نماید عطا
که لطف خداوند بی‌انتهاست *** به هر چیز آگاه یکتا خداست (261) البقره
کسانی که در راه آن ذوالجلال *** نمایند انفاق و بخشند مال
مبادا که منت گذارند باز *** بر آن مستحقی که دارد نیاز
مبادا بپویند بر این نسق *** رسانند آزار بر مستحق
که پاداش آنهاست در پیش رب *** بباید که سازند از او طلب
ندارند این مردمان هیچ باک *** نباشند خود هیچ اندوهناک (262) البقره
به قول خوش و معذرت گاهگاه *** توان کرد قانع گدایان راه
چنین کار بهتر که چیزی نکو *** ببخشند و جویند آزار او
خدا از تصدق بود بی‌نیاز *** بر امساک مردم حلیم است باز (263) البقره
مبادا دهید اجر انفاق را *** به آزار و منت به باد فنا
همانند آن کس که اندر مثال *** به صرف ریا کرد انفاق مال
نشد هیچ مومن به پروردگار *** نیاورد ایمان به روز شمار

چنین کس که ورزید نیرنگ و رنگ *** بپاشید خود دآنه را روی سنگ
فرو ریخت بارانی و دانه شست *** نگردید محصولی از آن درست
که بر کافران کردگار جهان *** ره رستگاری نداده نشان (264)
البقره
کسانی که کردند انفاق مال *** بجستند خشنودی ذوالجلال
به قلبی سراسر پُر از اعتماد *** دل از لطف اللّٰه دارند شاد
چو باغیست بر تپّه‌ای بس بلند *** که از هیچ آفت نیابد گزند
چو باران بسیار آید فرود *** دوچندان شود حاصلش زآنچه بود
اگر هم نبارید باران زیاد *** ز بارانی اندک شود نیز شاد
خدا هست بر کار خوبان بصیر *** بداند چه دارند اندر ضمیر (265)
البقره
بخواهید آیا یکی از شما *** بود صاحب جنتی با صفا
کز انگور و خرماست اشجار آن *** که در زیر آنهاست جویی روان
همه گونه میوه در آنجا رسد *** «که ازقلب هرکس برآرد حسد»
«چو طی شد زمانی دگر زود و دیر» *** شود صاحب باغ فرتوت و پیر
نیاید ز دستش دگر هیچ کار *** ورا ناتوان طفلها در کنار
نماید در آن باغ آتش اثر *** بسوزاند آن باغ را سر به سر
کسی کز ریا کرد انفاق مال *** چنین است او را سرانجام حال
خداوند این سان سلیس و عیان *** نمودست آیات خود را بیان
سزد گر در آنها تفکر کنید *** در اسرار هر یک تدبر کنید (266)
البقره
الا اهل ایمان، نکوتر زپیش *** نمایید انفاق اموال خویش
خود از بهترین چیزهائی که هست *** که از کسب آمد شما را بدست
نمایید انفاق زآنچه خدا *** برویاند از خاک بهر شما
مبادا از اموال ناچیز و بد *** نمائید انفاق کاین ناسزد
اگر چه که آن چیز، بی‌چون و چند *** به اکراه اُفتد شما را پسند
خدا بی‌نیازست حقا به ذات *** بدانید باشد ستوده صفات (267)
البقره
پس ابلیس بی‌پایه و بی‌اساس *** شما را درانداز اندر هراس
بترساند از فقرتان اهرمن *** نشاید نیوشیدن از او سخن
کند امر آن دشمن بد سرشت *** به فحشا و بُخل و به اعمال زشت
خداوند از روی فضل و سخا *** دهد وعده مغفرت بر شما
که داناست ایزد به کار جهان *** به هرگونه کاری که باشد در آن (268)
البقره
به هر کس بخواهد یگانه خدا *** کند دانش و حکمتش را عطا
به هرکس که دادار حکمت بداد *** دَر رحمت و لطف بر او گشاد

کسی نیست یادآور این سخن *** جز اَندیشمندان به هر انجمن (269) البقره
نذورات و صَدْقات و انفاق مال *** به دانش بداند همی ذوالجلال
همه ظالمان ستم‌پیشه‌کار *** میان دو گیتی ندارند یار (270) البقره
چه نیکوست گر آشکارا ز مال *** نمایید انفاق بر تیره حال
ولی بهتر آنست کاندر خفا *** نمایید بر مستحقان عطا
به پاداش این کار رب جهان *** گناهانتان را نماید نهان
خدای است آگه زهرگونه کار *** نهان باشد آن کار یا آشکار (271) البقره
به دوشت وظیفست تنها همین *** که دعوت کنی خلق را سوی دین
هدایت ترا نیست دیگر بدوش *** چو مردم نگیرند پندت به گوش
خدا خویشتن هر کسی را که خواست *** هدایت نماید به آیین راست
شما هر چه انفاق سازید بیش *** فقط لطف کردید بر نفس خویش
نسازید انفاق جز بر رضا *** فقط از برای رضای خدا
هر آنچه نمایید کار نکو *** دهد اجرتان را همه مو به مو
رساند شما را تمام و کمال *** نخواهد شدن حقتان پایمال (272) البقره
اگر خوان انفاق برمی‌نهید *** ببایست بر مفلسانی دهید
که دل بر طریق خدا داده‌اند *** ولیکن فقیرند و درمانده‌اند
فقیرند و هرگز ندارند چیز *** توانا به کاری نباشند نیز
به ظاهر ببینندشان بی‌نیاز *** چو آنها نسازند افشاء راز
ز رخسار آن مردمان فقیر *** بدانید در چنگ فقرند اسیر
هم از عزّت نفس در کل حال *** نخواهند کردن زمردم سئوال
به هر چه نمایید انفاق غیر *** خدا هست آگه از آن کار خیر (273) البقره
کسانی که کردند مالی نثار *** شب و روز پنهان و یا آشکار
بر آنهاست پاداش نیک از خدا *** بود اجرشان نزد آن کبریا
ز آینده هرگز ندارند باک *** زماضی نباشند اندوهناک
«بگویند درباره مرتضی *** فرود آمد این آیه از کبریا
که خود چار درهم نکو نام داشت *** یکایک برای فقیران گذاشت
یکی را به روز و یکی شام تار *** یکی را نهان و یکی آشکار» (274) البقره
کسانی که خوردند سود ربا *** برآیند از گور روز جزا
همانند آن کس که ابلیس دون *** نموده ورا مبتلا بر جنون
چنین قهر از اینرو برآنها سزاست *** که گویند داد و ستد چون رباست

حلال است سودا به امر خدا *** ولیکن حرام است کار ربا
هر آن کس که پند خدا را به گوش *** گرفت و نیوشید آن را به هوش
اگر دست برداشت زین کار زشت *** خدا هم گناهان او را بهشت
سرانجام کارش بود با خدا *** که بس مهربانست آن رهنما
کسانی که پیچند زین امر سر *** بمانند جاوید اندر سقر (275) البقره
کند محو و نابود یکسر خدا *** هرآن سود کاید بدست از ربا
ولی هرچه صدقست پروردگار *** فزونتر کند اجر آن چند بار
نورزد محبت یگانه اله *** براین ناسپاسان غرق گناه (276) البقره
کسانی که هستند مومن به رب *** نمایند کار نکو در طلب
به رغبت بدارند برپا صلات *** ببخشند بر بینوایان زکات
بر آنها بود پیش پروردگار *** بسی اجر نیکو ز شایسته کار
ندارند ترسی خود از سرگذشت *** نباشند ناراحت از آنچه گشت (277) البقره
الا اهل ایمان زپروردگار *** بترسید و باشید پرهیزگار
مگیرید هرگز ربائی زمال *** چو دارید ایمان به آن ذوالجلال (278) البقره
اگر خود نسازید ترک ربا *** عدوییید با مصطفی و خدا
پشیمان چو گشتید از این جدال *** شما راست باقی همان اصل مال
کسی را نراندید هرگز ستم *** ستم نیز از کس ندیدید هم (279) البقره
طلب گر که دارید از تنگدست *** شکیبید تا مال آرد بدست
اگر تنگ‌دست است آن بینوا *** بر او گر ببخشید باشد روا
که اجرش بیابید در آخرت *** اگر باز دانید این مصلحت (280) البقره
بترسید از آن سخت روز شمار *** که رجعت نمایید بر کردگار
که هر نفس پاداش اعمال خویش *** در آن روز بیند فرا روی پیش
سزاوار اعمال بینند و بس *** نگردد ستم نیز بر هیچکس (281) البقره
پس ای مومنان چون کسی از عباد *** به وقتی معین به کس وام داد
بباید که متن فروش و قرار *** نویسد نویسنده‌ای راستکار
نباید کند از نوشتن ابا *** که آموخت او را نوشتن خدا
چو آنها نوشتند متن قرار *** به امضاء کشاند سند، قرضدار
بباید بترسد زیزدان خویش *** نگیرد همی راه نیرنگ پیش
از آنچه که اندر سند گشت یاد *** نه چیزی بکاهد، نه سازد زیاد

چو مدیون، سفیهست یا طفل خُرد *** نباید به امضاء زدن دست بُرد
بباید ولیش به انصاف و داد *** تعهد پذیرد بدور از عناد
بباید بر این شیوه و وصف حال *** بگردند شاهد دو تن از رجال
دو مرد ار نباشند در دسترس *** دو زن با یکی مرد هستند بس
ز هر کس رضایند هر دو طرف *** بگیرند شاهد برای هدف
که گر یکنفر را زخاطر رود *** دگر کس شهادت به یادش بود
شهود ار بخوانند بهر گواه *** همی حاضر آیند در جایگاه
تجارت چه کوچک بود یا کبیر *** چه باشد بزرگ و چه باشد صغیر
نویسید تاریخ آن را درست *** درین کار هرگز نگردید سست
بود بهتر، این کار نزد اله *** برای شهادت برای گواه
مبادا که آید گمانی به پیش *** که راه جدل را بگیرید پیش
تجارت اگر نقد و حاضر بود *** که خود وجه آن نقد حاصل شود
اگر نانوشتید داد و ستد *** شما را گنه نیست زآنچه رسد
به هر حال شاهد بگیرید چند *** که بر هر تجارت گواهی دهند
نباید نویسندگان و شهود *** بمانند بی‌اجر در آنچه بود
اگر خود نکردید این گونه کار *** نبردید فرمان پروردگار
بترسید از قهر یکتا خدا *** نتابید صورت از آن کبریا
بلی هرچه دانی و داری به یاد *** یکایک خداوند تعلیم داد
که داناست ایزد به کل وجود *** به آینده و حال و بر هر چه بود (282) البقره
اگر هم که باشید اندر سفر *** ندیدید از کاتب آنجا اثر
وثیقه بگیرید خود همچنین *** اگر می‌شناسید کس را امین
به آنکه امین است نزد شما *** امانت سپارید مال و بها
بترسید از خشم پروردگار *** خیانت نورزید هرگز به کار
نگردید خائن چو گشتید امین *** شهادت نسازید کتمان چنین
که هر کس شهادت نماید نهان *** گنهکار باشد به دل بی‌گمان
ز هر کار آگه بود کردگار *** چه پنهان بود کار یا آشکار (283) البقره
زمین و سماوات مُلک خداست *** هر آنچه در آنست از کبریاست
هرآن سرّ که دارید در دل شما *** چه سازید پیدا چه اندر خفا
بیارد خدا جمله را در حساب *** همه ثبت می‌گردد اندر کتاب
معذب کند یا ببخشد چو خواست *** به کار الهی چه شکی سزاست
تواناست یزدان به هر چیز هست *** خوشا آنکه را عقل و پرهیز هست (284) البقره
بیاورد ایمان رسول نکو *** بر آنچه خدا کرد نازل بر او

بگشتند قائل همه مومنان *** به یکتایی کردگار جهان
بگشتند مومن به پروردگار *** به جمله ملکهای آن کردگار
نمودند با میل و رغبت قبول *** هر آنچه کتابست یا که رسول
بگفتند، پیغمبران خدا *** تفاوت ندارند در چشم ما
شنیدیم دستور پروردگار *** ببندیم فرمان حق را به کار
بخواهیم آمرزش از سرگذشت *** که بر سوی تو بازخواهیم گشت (285) البقره
به اندازه طاقت هر نفر *** خدا داده تکلیف نه بیشتر
نکویی هر شخص بهرش نکوست *** بدی‌های او نیز بر ضد اوست
خدایا تو بر ما عقوبت مگیر *** بر آنچه فراموش شد از ضمیر
عقوبت نرانی به ما ای خدا *** اگر چه نمودیم کار خطا
تو بر دوش ما ای خدای جهان *** مَنِه بار تکلیف بیش از توان
چنانکه به پیشینیان بلاد *** چنین بار سنگین نهادی زیاد
هرآنچه که ما را بر آن نیست تاب *** مخواه و میفزای بار عذاب
ببخش و بیامرز بار گناه *** به رحمت به ما کن نظر ای اله
تویی یاور و یار و مولای ما *** به نابودی کفر یاری نما (286)

آل عمران

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف لام میم است آغاز کار *** که رمزیست از سوی پروردگار (1)
آل عمران
نباشد جز اللَّه پروردگار *** که حی است و قیوم آن کردگار (2)
آل عمران
خدائی که بر حق و راه صواب *** بسویت فرستاد قرآن کتاب
که دیگر کتب را که یکتا اله *** از این پیش دادست، باشد گواه
که خود قبل قرآن یگانه خدا *** فرستاد تورات و انجیل را (3)
آل عمران
که تا مردمان را به راه درست *** هدایت نماید «ز روز نخست»
برای جدائی حق از خطا *** فرستاد قرآن خود را خدا
همانا کسانی که منکر شدند *** بر آیات اللَّه کافر شدند
بر آنها عذابی بود بس شدید *** که خواهند اندر قیامت چشید
عزیزست یزدان عالی‌مقام *** کشد از ستم‌پیشگان انتقام (4)
آل عمران
چه روی زمین و چه در آسمان *** از ایزد نبودست چیزی نهان (5)
آل عمران
نگارد در ارحام نقش شما *** به میل و اراده یگانه خدا
جز آن ذات یکتا خداوند نیست *** توانا و دانا جز اللَّه کیست؟ (6)
آل عمران
بلی او خدائیست کو بر صواب *** به سویت فرستاده است این کتاب
که محکم بود برخی آیات آن *** که اصل کتابست اندر بیان
گروهی از آیات را در سخن *** تفاوت بود بهر معنا شدن
کسانی که دارند اندر ضمیر *** تمایل به باطل طریق و مسیر
از این آیه‌ها خود اطاعت کنند *** به تأویل آنان عنایت کنند
که تأویل سازند بر میل خویش *** که هم شبهه هم فتنه آرند پیش
اگر چه که تأویل آن را، سزا *** ندانند جز عالمان و خدا
بگویند بر این مبارک کتاب *** بگشتیم مومن به راهی صواب
که آیات آن جمله از کبریاست *** فرستاده از سوی ایزد به ماست
چنین نکته را کس نکردست ذکر *** جز آنها که دارند عقلی و فکر (7)
آل عمران
خدایا ز بعد هدایت دگر *** مگردان دل ما بر آیین شرّ
ز الطاف خاصت به ما کن نثار *** که بسیار بخشنده‌ای کردگار (8)

آل عمران
همه مردمان را به روز جزا *** به یکجا کنی جمع ای کبریا
به روزی که شکی نباشد در آن *** که این وعده باشد ز رب جهان
نخواهد کند نقض یکتا اله *** همی وعده خویش را هیچگاه (9)
آل عمران
کجا مال و فرزند روز جزا *** براند ز کفار، خشم خدا؟
نباشند از آتش اندر امان *** که هستند خود هیزمی اندر آن (10)
آل عمران
که این عده هم همچو فرعونیان *** چو کفار دیگر ز پیشینیان
نمودند تکذیب آیات ما *** دروغین بخواندند آیات را
سزاوار این گونه کار گناه *** مجازاتشان کرد یکتا اله
خدا هست حقا شدیدالعقاب *** به کفار عالم براند عذاب (11)
آل عمران
بگو ای محمد (ص) به آن کافران *** که مغلوب گردید ای منکران
همه جمع آیید اندر سقر *** کز آن جایگاهی نباشد بتر (12)
آل عمران
همانا که در جنگ آن دو گروه *** شما را بود آیتی باشکوه
گروهی از آندو مسلمان به دین *** گروهی دگر کافرانی لعین
بدیدند کفار اندر نبرد *** کسی را که در راه دین جنگ کرد
دوچندان فزونتر از آنچه بجاست *** خدا یار باشد بر آن کس که خواست
بس است عبرتی این چنین پایدار *** بر آنها که گیرند درسی ز کار (13)
آل عمران
بلی شهوت نفس آراستن *** بسی میل فرزند و زن خواستن
زر و سیم در کیسه کردن تمام *** نشاندار اسبان نیکو خرام
بسی کشتزاران و گرد رمه *** چه زیباست در چشم مردم همه
متاعیست اینها به دارالفنا *** که تنها دو روزی بیابد بقا
فقط هست در پیش یکتا اله *** مقامی بلند و نکو جایگاه (14)
آل عمران
به آنها بگو ای پیمبر چنین *** که خواهید آیا؟ به بهتر ازین
شما را شوم رهنما این زمان *** به چیزی فراتر ز حب جهان؟
خداوند سازد بهشتش نثار *** بر آنها که هستند پرهیزکار
که زیر درختانش هر وقت و حال *** روانست بس چشمه‌هایی زلال
بمانند جاوید در آن مکان *** بسی پاک ازواج باشد در آن
فراتر از اینهاست قرب خدا *** خوش آن کس که ایزد از او شد رضا
خدا آگه آمد ز حال عباد *** «تو را بی‌خدا زندگانی مباد» (15)
آل عمران

کسانی که گویند با کبریا *** که ماییم مومن به تو ای خدا
ببخشا گناهان ما ای غفور *** زسوزنده آتش نگهدار دور (16)
آل عمران
کسانی که از جان و دل صابرند *** بحق راستگویند و هم شاکرند
نمایند انفاق هر روز و شب *** سحرها بجویند غفران ز رب (17)
آل عمران
به خود هست شاهد یگانه اله *** به یکتائی خویش باشد گواه
که جز ذات او نیست پروردگار *** نباشد کس دیگری کردگار
ملکها و اندیشمندان راد *** که هستند خود قائمین به داد
بگویند یکتا بود کردگار *** عزیز و حکیمست پروردگار (18)
آل عمران
همانا که در نزد یکتا خدا *** بود دین اسلام دینی سزا
از اول نکردند اهل کتاب *** به آیین پاک محمد (ص) عتاب
ولی چونکه دیدند دینیست حق *** عداوت بکردند بر این نسق
به انگیزه بغض و رشک و گزاف *** ز هر سو بجستند راه خلاف
به آیات حق هر که کافر شود *** به آیین کفر و عداوت رود
بباید بترسد که وقت عذاب *** خداوند باشد سریع‌الحساب (19)
آل عمران
اگر احتجاجت کنند ای رسول *** که آیین آنها نمایی قبول
تو می‌گو من و پیروانم تمام *** بگشتیم مومن به رب کرام
به اهل کتاب و بر آن اُمیان *** بگو گر که حق گشت اکنون عیان
پس آیا بیارید ایمان به دین *** بیایید در زمره مومنین؟
اگر مومن آیند بر میل و خواست *** هدایت بگردند بر راه راست
اگر هم که خود روی برتافتند *** به عصیان و بر کفر بشتافتند
مبادا خوری غم به کاری چنین *** که کار تو تنهاست تبلیغ دین
خدا هست آگه به حال عباد *** به اندیشه و فکر و رای و نهاد (20)
آل عمران
بر آنها که بر آیه‌های خدا *** بگشتند کافر ز روی خطا
تمام رسولان یکتا اله *** بکشتند بر ناحق و بی‌گناه
بکشتند آنان که با عز و راد *** بخواندند دیگر کسان را به داد
خبرها بده بر عذابی الیم *** که آن را ببینند اندر جحیم (21)
آل عمران
بلی این کسان هیچ در دو جهان *** نبینند از کار خود جز زیان
ز خشم الهی به روزِ شمار *** ندارند هرگز مددکار و یار (22)
آل عمران
نبینید آیا چو آید خطاب *** بر آنها که هستند اهل کتاب

که رو بر سوی دین حق آورید *** به حکمی که دادست ایمان برید
گروهی از آنها بتابند روی *** که هستند معرض به دین نکوی (23)
آل عمران
نیارند سر بر فرامین او *** به این علت آن ملّت تیره‌جو
که گویند هرگز جز اندک زمان *** نیفتیم در آتش آن جهان
ز گفتارهایی که خود ساختند *** ز هر فکرت بد که پرداختند
بگشتند مغرور در کار دین *** به بیهوده کردار رفته چنین (24)
آل عمران
چگونست پس حالشان آن زمان *** در آندم که خود نیست شکی در آن
بسازیمشان جمع روزِ شمار *** ببینند فرجام اعمال و کار
سزایش ببینند از بیش و کم *** نه ظلمی ببیند کسی نی ستم (25)
آل عمران
بگو ای پیمبر، خدایا اله *** بر این ملک هستی تویی پادشاه
به هر کس بخواهی، دهی سلطنت *** بگیری اگر خواهی این منزلت
به هر کس بخواهی تو عزت دهی *** کسی را که خواهی بخواری نهی
به دست تو باشد همه نیک و خیر *** همانا تو هستی توانا نه غیر (26)
آل عمران
تو در روز شب را نهان کرده‌ای *** کشیدی زشب روز را پرده‌ای
هم از مردگان زنده آری برون *** هم از زندگان مرده سازی کنون
به هر کس بخواهی نمایی عطا *** ز زحمات خود رزق بی‌انتها (27)
آل عمران
نباید که افراد مومن به دین *** بگیرند از کافران همنشین
که هر کس نماید بدینگونه کار *** نباشد دگر دوست با کردگار
مگر آنکه خواهید تا بر حذر *** بمانید از شرّ آنها دگر
شما را خداوند از قهر خویش *** بترساند ای مومنان همچو پیش
سرانجام هر کس در این سرگذشت *** به یکتا خدا می‌کند بازگشت (28)
آل عمران
بگو هر چه دارید در دل نهان *** هر آنچه بسازید آن را عیان
از آن هست آگه خداوند مهر *** چه بر خاک باشد چه اندر سپهر
که با قدرتی تام و بی‌انتها *** محیط است بر هر چه باشد بجا (29)
آل عمران
هر آن کس که کردست کار نکو *** ببیند به روز جزا پیش رو
چو کردست از بهر زشتی تلاش *** چنین آرزو می‌نماید که کاش
میان وی و آن عملهای زشت *** بسی فاصله بود در سرنوشت
بشر را بترساند رب جهان *** که بر بندگانست بس مهربان (30)
آل عمران

بگو ای پیمبر اگر هم شما *** به دل دوست دارید یکتا خدا
اطاعت نمایید از دین من *** نیوشید پیوسته از من سخن
مگر دوست گیرد شما را خدا *** ببخشاید آن کارهای خطا
که بس مهربانست پروردگار *** غفورست بر بندگان کردگار (31)
آل عمران
بگو پس نمایید اینک قبول *** سخنهای یزدان، همین‌سان رسول
ولی گر بشستند زینکار دست *** بگشتند با کافران هم نشست
نباشد خدا دوست با کافران *** ندارد نظر سوی آن منکران (32)
آل عمران
گزیدست یزدان صاحب دلیل *** به خلق، آدم و نوح و آل خلیل
بر اهل جهان نیز یکتا خدا *** گزید آل عمران به دور قضا (33)
آل عمران
بیایند فرزندها هر زمان *** ز نسلی به نسلی دگر در جهان
به حال شما و بر اسرار کار *** سمیع و علیم است پروردگار (34)
آل عمران
زنی که ورا شوی عمران بُدی *** به درگاه یزدان دعا گو شدی
که پروردگارا بخوردم قسم *** که طفلی که دارم کنون در شکم
ز فرزندی خویش سازم رها *** که خدمت نماید تو را ای خدا
کنون پس تو این عهد را می‌پذیر *** که حقا سمیعی علیمی بصیر (35)
آل عمران
چو فرزند را زاد گفت ای خدا *** به من دختری را بکردی عطا
خدا هست آگه‌تر از این سخن *** چرا طفل دختر بزاییده زن
بگفتا که بهر کمک بر حرم *** نباشند دختر پسر همچو هم
نهادم کنون نام مریم بر او *** تو این نام را بهر او کن نکو
وی و جمله اطفال او را پناه *** بدادم به درگاه تو ای اله
سپردم به درگاه تو ای غفور *** زشیطان رانده شده از حضور (36)
آل عمران
خدا مریمش را پذیرفت خوب *** بپرورد او را بدور از عیوب
خدا زَکَریا را بر او برگماشت *** کفیل و نگهبان مریم بداشت
چو آن بنده مومن و خوش‌نهاد *** به محراب مریم قدم می‌نهاد
بسی رزقها پیش مریم عجیب *** همی دید کامد به چشمش غریب
به مریم بگفتا که این رزقها *** بگو فاش کامد پدید از کجا
بگفتا که اینها ز یکتا خداست *** دهد رزق بی‌حد به هرکس که خواست (37)
آل عمران
زَکَرْیا کرامات مریم چو دید *** که در چشمش آمد عجیب و بعید

همی دست برداشت سوی دعا *** بزاری همی خواستی از خدا
ز رحمت خدایا در این سرنوشت *** به من بخش اطفال نیکوسرشت
همانا تو هستی سمیع‌الدعا *** دعای مرا پس اجابت نما (38)
آل عمران
زکریا چو بودی به حال نماز *** به محراب مشغول راز و نیاز
ملائک بدادند بر وی ندا *** ترا مژده دادست یکتا خدا
به فرزند نیکوی والامقام *** که او را بخوانند یحیی به نام
که تصدیق سازد روان و صریح *** رسول خدا هست عیسی مسیح
خودش نیز پیغمبر و پیشواست *** که از مردم صالح و پارساست (39)
آل عمران
پدر گفت آیا در این سن و سال *** مرا طفل آید؟ بود این محال
که من پیرم و همسرم هم عجوز *** چگونه ز ما طفل آید هنوز
بگفتند آنها که کار خدا *** چنین است و در آن نباشد خطا
هر آنگه کند امر پروردگار *** تحقق پذیرد همان فعل و کار (40)
آل عمران
بگفتا به شکرانه این نعم *** خدایا مرا آیتی بخش هم
بگفتا سه روزی نگوئی سخن *** به جز رمز با مردمان وطن
همیشه تو می‌باش بر یاد رب *** بکن حمد ایزد همه صبح و شب (41)
آل عمران
ملائک بدادند آنگه ندا *** که ای مریم اینک خدایت ترا
گزیدست و کردست از بد بری *** به زنها بدادت بسی برتری (42)
آل عمران
پس ای مریم اینک همی دار گوش *** فرامین پروردگارت نیوش
تو با اهل طاعت همی خوان نماز *** به درگاه آن ایزد بی‌نیاز (43)
آل عمران
از اخبار غیب است اینها دگر *** که بر تو بکردیم وحی این خبر
نبودی تو هرگز در آن روزگار *** که قرعه کشیدند اهل دیار
که باشد نگهبان مریم چه کس *** در این کار جنجال کردند بس (44)
آل عمران
ملائک بگفتند با او سخن *** بگفتند آنها بر آن نیک زن
ترا مژده دادست ایزد صریح *** به عیسی‌بن مریم به عیسی مسیح
به دنیا و عقباست با آبرو *** زخاصان پروردگارست او (45)
آل عمران
به گهواره با خلق گوید سخن *** «همانسان که اندر سنین کهن»
که او هست از صالحان جهان *** ز شایسته‌کاران و فرزانگان (46)
آل عمران

چنین گفت مریم چو این را شنید *** چگونه ز من طفل آید پدید
که مردی نبودست همراه من *** نگردیده‌ام با کسی هم سخن
بگفتا چنین است کار خدا *** چو خواهد کند خلق آن رهنما
گر او را مشیت به چیزی رود *** همانا که گوید بشو می‌شود (47)
آل عمران
بیاموزد او را کتاب و حکم *** بیاموزد انجیل و تورات هم (48)
آل عمران
خدایش سرانجام سازد دلیل *** رسولش کند بر بنی‌اسراییل
بگوید بر آنها ز یکتا خدا *** بیاورده‌ام آیتی بر شما
بسازم زگل مرغی و اندر آن *** خود از نفس قدسی دمم ناگهان
که آن مرغ بر امر پروردگار *** شود زنده مرغی، بسی آشکار
کسی را که مادر بزاییده کور *** مداوا نمایم به امر غفور
هر آن کس به پیسی بشد مبتلا *** رهانم از آن محنت و آن بلا
به امر خداوند بعد از وفات *** دگر بار بر مرده بخشم حیات
هم از غیب گویم خبر بر شما *** چه دارید پنهان میان سرا
چها می‌خورید و ذخیره ز چیست *** شما را کی انبار پُر، کی تهیست
در اینهاست بس حجت آشکار *** چو ایمان بیارید بر کردگار (49)
آل عمران
کنم نیز تصدیق تورات را *** که گشتست نازل ز یکتا خدا
که بعضی از آنچه که بودی حرام *** شما را حلاست اکنون تمام
کنون حجت و آیتی آشکار *** بیاورده‌ام من ز پروردگار
بترسید از قهر یکتا خدا *** پذیرید فرمان و دین مرا (50)
آل عمران
همانا که اللَّه یکتا خداست *** که رب من و کردگار شماست
نخوانید جز او دگر هیچکس *** همانا ره راست اینست و بس (51)
آل عمران
چو دانست عیسی که این قوم خوار *** نگردند مومن به پروردگار
بگفتا که در دین یکتا اله *** چه کس یاورم هست در طی راه؟
بگفتند حواریون در جواب *** بر عیسی بکردند آنها خطاب
که ماییم یاران دین خدا *** بگردیده مومن بر آن کبریا
تو بر ما گواهی بده این زمان *** که هستیم تسلیم رب جهان (52)
آل عمران
خدایا بر آنچه فرستاده‌ای *** بر آنچه به پیغمبرت داده‌ای
بکردیم آن را یکایک قبول *** اطاعت کنیم از مسیح و رسول
تو در بین افراد شاهد به دین *** همی ثبت کن نام ما را چنین (53)
آل عمران

چو نیرنگ کردند قوم یهود *** خدا نیز مکری بر آنها نمود
خدا بهترین ماکران است و بس *** کند مکر بهتر ز هرگونه کس (54)
آل عمران
به یاد آر وقتی که یکتا اله *** به عیسی چنین گفت کای مرد راه
کنم قبض‌روح تو را این زمان *** تو را برکشم جانب آسمان
ترا پاک گردانم از کافران *** ز هم‌صحبتی با همه منکران
دهم پیروان ترا برتری *** که سازند تا آخرت سروری
چو دوران گیتی شما را گذشت *** بسوی من است آن زمان بازگشت
که حکمی برانم به انصاف و داد *** در آن اختلافات اندر معاد (55)
آل عمران
بر آن کس که از کفر پوشیده رخت *** به دنیا و عقبی عذابیست سخت
ندارند هرگز مددکار و یار *** ندارند یاور به روز شمار (56)
آل عمران
ولی مومنان به یکتا خدا *** که اعمال صالح کنند و سزا
بر آنهاست اجری تمام و کمال *** که بینند از قادر ذوالجلال
نباشد خدا دوست با ظالمان *** نباشند از خشم او در امان (57)
آل عمران
پس این آیه‌هائی که رب کرام *** برای تو می‌خواند ای نیکنام
بود زآیه‌های خدای کریم *** بود ذکر پروردگار حکیم (58)
آل عمران
به دستور پروردگار جلال *** بود خلقت عیسی اندر مثال
چو آدم که او را ز خاک آفرید *** که چون گفت شو، ناگهان شد پدید (59)
آل عمران
بود حق همانی که یکتا خدا *** برای تو گفتست ای مصطفی
مبادا که هرگز کنی شک در آن *** مبادا بگردی دچار گمان (60)
آل عمران
پس از این هر آن کس که ورزد جدال *** که در باب عیسی بود آن مقال
کنون چون به وحی یگانه خدا *** شدی آگه از حالش ای مصطفی
بگو پس بیایید تا این زمان *** همه گرد آئیم در یک مکان
به همراه انفاس و اطفال و زن *** تباهل نماییم ای انجمن
نماییم نفرین بر یگدگر *** به درگاه پروردگار بشر
که ناراستگو را به خشم خدا *** نماییم با این عمل مبتلا (61)
آل عمران
همانا که حق است این داستان *** جز اللَّه نبود خدای جهان
که او را بود قدرت و اقتدار *** ز حکمت بود، کار پروردگار (62)
آل عمران

گر از دین حق روی برتافتند *** به عصیان دادار بشتافتند
سزد گر بترسند از کردگار *** که داناست بر مفسدان دیار (63)
آل عمران
بگو ای پیمبر به اهل کتاب *** بیایید جوییم راه صواب
ز امری که شد بین ما مشترک *** اطاعت نمائیم خود یک به یک
اطاعت نمائیم یکتا اله *** از او راه جوئیم در طی راه
مبادا بدان ذات اقدس، شریک *** بخوانیم چون نیست این کار نیک
مبادا کنون جای یکتا خدا *** پرستش کنیم بعضی افراد را
اگر رخ بتابند از امر حق *** نپویند بر این ره و این نسق
بگویید، باشید اینک گواه *** که ماییم تسلیم یکتا اله (64)
آل عمران
یهود و نصاری چرا بی‌دلیل *** ستیزید در کار دین خلیل
که تورات و انجیل را بعد از او *** فرستاد پروردگار نکو
نخواهید آیا تعقل کنید *** در این نکته یک دم تأمل کنید (65)
آل عمران
گرفتم که در آنچه دانید باز *** جلال و جدل بوده باشد مجاز
چرا پس در آنچه ندانید آن *** بیارید جنگ و جدل در میان
بداند همه چیز را کبریا *** که آگه نباشید از آن شما (66)
آل عمران
خلیل پیمبر مسلمان ببود *** نه بودی مسیحی نه بودی یهود
بلی بود مسلم به دینی حنیف *** مسلمان بُد آن نیکمرد شریف
نبودی از آن مشرکان هیچگاه *** که کردند تکفیر یکتا اله (67)
آل عمران
به دین خلیل آنکه بنهاد سر *** همانا بر او هست نزدیک‌تر
کنون مصطفی نیز یاران وی *** بجویند آیین او را ز پی
خداوند با مومنان است یار *** بود سرور مومنان کردگار (68)
آل عمران
در این انتظارند جمعی عنود *** گروهی نصارا گروهی یهود
که سازند گمره شما را ز راه *** نمایند دور از صراط اله
نسازند گمراه الا که خویش *** ولیکن ندانند آن قوم و کیش (69)
آل عمران
اگر چه بدانید قرآن حقست *** به تکفیر آن از چه یازید دست (70)
آل عمران
شما ای که هستید اهل کتاب *** چرا می‌نمایید حق را خراب
هر آنچه که حقست را بی‌اساس *** زباطل بپوشانده بر آن لباس
که با شبهه سازید حق را نهان *** ولی خویش دانید حق باشد آن (71)

آل عمران
گروهی بگفتند ز اهل کتاب *** که بر آنچه بر مؤمنان شد خطاب
بیارید ایمان به هر صبح خوب *** وز آن بازگردید وقت غروب
مگر با چنین حیله‌ای مسلمین *** بگردند از راه اسلام و دین (72)
آل عمران
نیارید ایمان مگر بر کسی *** که پیرو زدین شما شد بسی
بگو تا ره رستگاری چه بود *** همان ره که دادار آن را نمود
همان دین که داده شما را خدا *** به خلقی دگر نیز سازد عطا
که در پیش یزدان بدور از لجاج *** نمایند خود با شما احتجاج
بگو فضل و رحمت بدست خداست *** که آن را ببخشد به هرکس که خواست
که لطف خدا هست بی‌انتها *** بداند همه چیز را کبریا (73)
آل عمران
خدا هر که را خواست از مرد و زن *** کند داخل رحمت خویشتن
که فضل خداوند باشد زیاد *** به مردم چنین خوان رحمت نهاد (74)
آل عمران
گروهی شناسیم ز اهل کتاب *** که هرگز نپیچند روی از صواب
چو مالی سپاری، دهندت درست *** گروهی دگر آن چنان نادرست
که دیناری ار خود گذاری گرو *** دگر پس نیارند آن را به تو
مگر آنکه باشی تو بس سختگیر *** که آن مال گردد ترا دستگیر
از اینرو که گویند قوم یهود *** کسی کو ز تورات پیرو نبود
اگر مال او را خوری عیب نیست *** که نادان خبردار از غیب نیست
بدانند، لیکن به یکتا خدا *** بدین حرفها می‌زنند افترا (75)
آل عمران
به عهدش هر آن کس که سازد وفا *** بترسد هم از خشم یکتا خدا
همانا خداوند خواهان اوست *** که با متقین است اللَّه دوست (76)
آل عمران
کسانی که پیمان یکتا خدا *** فروشند اینک به اندک بها
نیابند سودی به دارالقرار *** بر آنها نگوید سخن کردگار
بر آنها نسازد ز رحمت نگاه *** نه خود پاک سازد از ایشان گناه
نسازد گناهان آن قوم، پاک *** بر آنها عذابیست بس دردناک (77)
آل عمران
گروهی از آنها به میل و پسند *** کلام خدا را دگرگون کنند
هر آن چیز کز پیش خود ساختند *** دروغین کلامی که پرداختند
میان کتاب خدا می‌نهند *** به یکتا خداوند نسبت دهند
اگر چه که تحریف گردیده آن *** نباشد ز پروردگار جهان

بگویند آنها زیکتا خدا *** رسیدست آیات بر دست ما
اگر چند کان آیه‌ها هیچگاه *** نبودست هرگز ز یکتا اله
دروغی ببندند بر کردگار *** اگر چند باشند آگه ز کار (78)
آل عمران
رسولی که او را گزیده خدا *** کتاب و حکم کرده او را عطا
نزیبد که بر امت خویشتن *** سخن راند این گونه در انجمن
که ای قوم من را عبادت کنید *** به جای خدایم اطاعت کنید
سزاوار باشد که گوید مدام *** به رغم همه جاهلان و عوام
چو اکنون بخواندید متن کتاب *** بکردید بر دیگران هم خطاب
بمانید پس عالمان به دین *** عمل کرده بر متن آن همچنین (79)
آل عمران
چنین امر از سوی یکتا اله *** نیاید برای شما هیچگاه
که از جمع پیغمبران خدا *** ز جمع ملکهای آن کبریا
کسی را بخوانید یزدان خویش *** ره طاعت او بگیرید، پیش
چگونست ممکن که یکتا خدا *** شما را بخواند به کفر و خطا
پس از آنکه جستید آیین او *** بگشتید تسلیم بر دین او (80)
آل عمران
چو با مرسلین بست میثاق را *** ندا داد مجموع آفاق را
شما را دهم حکمتی و کتاب *** پس از آن رسولی فرستم صواب
رسولی که آن روز آید زراه *** به صدق کتاب شما شد گواه
خود ایمان بیارید بر دین وی *** نمایید یاری آیین وی
پس آنگه بفرمود یزدان مهد *** قبولست آیا؟ ببندید عهد؟
بگفتند آنها که ما شاهدیم *** به آن عهد و میثاق هم عاهدیم
پس آنگه بفرمود یکتا اله *** که باشید بر امت خود گواه
که من هم بر آنها گواهی دهم *** شهادت به کار الهی دهم (81)
آل عمران
کسانی که پیغمبری یافتند *** ولیکن از او روی برتافتند
همانا که هستند بس زشتکار *** به چنگال فسقند جمله دچار (82)
آل عمران
نمایند کفار آیا طلب *** یکی دین بجز خاص آیین رب؟
اگر چند هر چیز در هر زمان *** چه بر خاک باشد چه در آسمان
چه با میل و رغبت چه با جبر و زور *** اطاعت کند از خدای غفور
همه چیز و هر شخص فرجام کار *** کند باز رجعت به پروردگار (83)
آل عمران
بگو مؤمنانیم ما بر خدا *** بر آنچه فرود آمده بهر ما
بر آنچه فرود آمده بر خلیل *** به اسحاق و یعقوب نیز اسمعیل

به اخلاف یعقوب و موسی کلیم *** به عیسی و پیغمبران سلیم
بگشتیم تسلیم و فرمانبریم *** بر آن آیه‌ها اعتقاد آوریم
تفاوت ندارند در چشم ما *** تمام رسولان یکتا خدا
که هستیم ما جمله از مسلمین *** مسلمان به آیین یزدان و دین (84)
آل عمران
هر آن کس که دینی کند اختیار *** بجز دین اسلام در روزگار
پذیرفته از او نبودست و نیز *** زیانها ببیند پس از رستخیز (85)
آل عمران
چگونه هدایت کند کردگار *** گروهی که هستند ناراستکار
که بعد از گرایش به یکتا خدا *** بگشتند کافر بر آن کبریا
پس از آنکه دادند آنها گواه *** که باشد محمد (ص) رسول اله
پس از آن همه حجت آشکار *** که خود آمد از سوی پروردگار
دگرباره جستند راه خطا *** چسان راه یابند سوی خدا
ستم‌پیشگان را یگانه اله *** نخواهد هدایت کند هیچگاه (86)
آل عمران
کنون پس جزای چنین کافران *** همین است آری که از هر کران
خدا و ملکها و مردم تمام *** بر آنها فرستند لعنت مدام (87)
آل عمران
بمانند جاوید اندر جحیم *** عذابی بر آن کافران می‌دهیم
که تخفیف هرگز نباشد در آن *** نه مهلت بیابند در آن مکان (88)
آل عمران
جز آنها که کردند توبه ز کار *** پس از آن همه زشتی آشکار
بکردند اصلاح اعمال بد *** که غفران ایزد بر آنها رسد
بود حق تعالی بسی مهربان *** غفورست بر خلق رب جهان (89)
آل عمران
کسانی که از بعد ایمان به رب *** برفتند بر راه کفر و شغب
فزودند دائم به کفران خویش *** ره ناسپاسی گرفتند پیش
اگر هم که توبه کنند از گناه *** نخواهد پذیرفته شد هیچگاه
همانا که این مردمان گمرهند *** که بر مسلک کفر سر می‌نهند (90)
آل عمران
همه کافران به رب جهان *** که دادند در حالت کفر جان
اگر بهر جستن ز خشم خدا *** به وزن زمین زر کنندی فدا
نخواهد بگردد از ایشان قبول *** که کردند از شیوه حق عدول
به دوزخ بیفتند بعد از هلاک *** بر آنها عذابیست بس دردناک
نیابند هرگز مددکار و یار *** برای رهائی به روزِ شمار (91)
آل عمران

نیابید هرگز چنان منزلت *** که دارند خاصان حق در صفت
مگر آنکه از آنچه دارید دوست *** نمایید انفاق بر خویش و دوست
که هر چه نمایید انفاق مال *** بر آنست آگاه یکتا جلال (92)
آل عمران
تمام غذاها و کل طعام *** بُدی بر یهودان حلال و بکام
مگر آنچه یعقوب بر خود حرام *** بگردانده بود از شراب و طعام
همی پیشتر زآنکه تورات را *** به موسی فرستد یگانه خدا
بگو ای پیمبر به قوم یهود *** چو هستید صادق به گفت و شنود
چو گویید تورات کرده حرام *** غذائی که بوده حلال آن طعام
بیارید تورات را این زمان *** بگویید کی گفته شد این بیان؟ (93)
آل عمران
پس از این همه حجت آشکار *** زند افترا هر که بر کردگار
تو ناباورش خوان و از ظالمان *** زخشم خدائی نیابد امان (94)
آل عمران
بگو ای پیمبر که قول خدا *** درست است نی ادعای شما
بباید اطاعت کنیم از خلیل *** که دینش شریف است و باشد جلیل
نبودست از مشرکان هیچگاه *** ندارد در آئین او شرک راه (95)
آل عمران
برای عبادت نخستین سرا *** که از بهر مردم بگشته بنا
همان کعبه باشد که بیت خداست *** همه خلق را سوی او رهنماست
(96)
آل عمران
در آن خانه که هست پُر منزلت *** نهفته است آیات ربوبیت
مقام خلیل است در آن سرای *** که بر او ببخشیده یکتا خدای
هر آن کس در آن بیت داخل شود *** ز هرگونه آزار ایمن بود
بُود حَجِّ واجب به بیت‌الحرام *** که مردم بیایند در آن مقام
بود واجب آن را که دارد توان *** رود موسمِ حج سوی آن مکان
هر آن کس شود کافر این سخن *** زیانها رساندست بر خویشتن
ز طاعات مردم ز ذکر و نماز *** همانا که ایزد بود بی‌نیاز (97)
آل عمران
بگو ای محمد (ص) به اهل کتاب *** که ماندند دور از طریق صواب
چه انگیزه بود و کدامین سبب *** شدید از چه کافر به آیات رب
بترسید، زیرا که یکتا اله *** بر اعمالتان هست اینک گواه (98)
آل عمران
بر اهل کتاب ای پیمبر بگو *** ببندید راه خدا از چه رو
(که همواره گویید آن مصطفی *** نباشد رسولی ز یکتا خدا)

همه مومنان را به باطل طریق *** بخوانید ای در عداوت غریق
بدانید کاریست بسیار زشت *** چه منحوس کاریست در سرنوشت
بترسید ای مردم از کردگار *** که غافل نباشد شما را زکار (99)
آل عمران
الا مسلمین به اسلام ناب *** اگر ره بجویید از اهل کتاب
شما را پس از اعتقاد به رب *** کشانند بر راه کفر و شغب (100)
آل عمران
چگونه بگردید از کافران *** بیایید در زمره منکران
و حال آنکه آیات یکتا خدا *** همی خوانده آید برای شما
رسول خدا نیز بین شماست *** دمادم بخواند به آیین راست
هر آن کس که ره را از اسلام جُست *** هدایت شود او به راه درست (101)
آل عمران
الا مومنان به پروردگار *** بترسید از قدرت کردگار
هراسی که در شأن یکتا خداست *** که شایسته ذات آن کبریاست
مبادا ببندید رخت از جهان *** مگر آنکه باشید از مُسْلِمان (102)
آل عمران
بر آن رشته دین پروردگار *** توسل نمایید جمله به کار
نگردید از هم جدا هیچگاه *** به خاطر بیارید لطف اله
که همواره بودید با هم عدو *** به دلهایتان الفت انداخت او
هم از لطف ایزد برادر شدید *** که در پرتگاهی از آتش بُدید
خداوندتان داد آری نجات *** که در صلح باشید اندر حیات
خداوند آیات خود را عیان *** چنین آشکارا نماید بیان
که آیات او رهنمای شماست *** بود آنکه یابید آیین راست (103)
آل عمران
ز بین شما مردم اهل دین *** کسانی که هستند داناترین
سزد مردمان را همی بر صلاح *** نمایند دعوت به خیر و فلاح
کنند امر بر کار نیک و دگر *** بدارند از کار بد برحذر
همانا که این مردمان مفلحند *** که این گونه اندر جهان مصلحند (104)
آل عمران
مبادا که باشید چون آن ملل *** که از بعد روشن دلیل و علل
پس از آن همه حجت آشکار *** که آمد بر آنها ز پروردگار
بکردند بار دگر اختلاف *** برفتند بر باطل و بر خلاف
همانا که آن ملت تیره‌بخت *** عذابی ببینند بسیار سخت (105)
آل عمران
یکی روز آید که گردد پدید *** گروهی سیه‌رو و جمعی سپید

سیه‌روی‌ها را رسد سرزنش *** بگویند ای مردم بَدمنش
چرا بازگشتید وز چه سبب *** پس از آنکه گشتید مومن به رب
پس اکنون عذاب خدا را چشید *** گرانی قهر خدا را کشید
سزاوار آن کفر و عصیان خویش *** که در راه دنیا گرفتید پیش (106)
آل عمران
ولی روسفیدان نیکوسرشت *** نشیمن گزینند اندر بهشت
در آنجا بود رحمت کردگار *** همیشه بیابند آنجا قرار (107)
آل عمران
چنین است آیات یکتا خدا *** که بر حق بگوئیمت ای مصطفی
خدا کی ستم بر بشر کرده است؟ *** کجا بندگان را بیازرده است (108)
آل عمران
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** همه هست ملک خدای جهان
همه چیز در آخر سرگذشت *** به سوی خدا می‌کند بازگشت (109)
آل عمران
شمایید نیکوترین امم *** که کندید بنیان ظلم و ستم
بپا خاسته تا که از ظلم و شرّ *** نمایید اصلاح، نسل بشر
نمایید دعوت به خوبی و نور *** بدارید از زشتکاری بدور
بیاورده ایمان به پروردگار *** زده چنگ بر رشته کردگار
گر این گونه هم نیز اهل کتاب *** بکردند آیین حق انتخاب
بر آنها از این کار نیکویتر *** نبودی دگر هیچ چیز دگر
گروهی همه مومنان حقند *** ولی اکثر آن کسان فاسقند (110)
آل عمران
یهودان از این پس هر آنچه کنند *** نبینید دیگر از آنها گزند
وگر هم بیایند در کارزار *** نمایند از مهلکه خود فرار
پس آنگه نیابند یاری یهود *** نخواهند منصور و پیروز بود (111)
آل عمران
که محکوم بر ذلت و خوارند *** گرفتار خذلان و بدکارند
به هر جای روی آورند آن گروه *** نیابند هرگز جلال و شکوه
مگر آنکه بر حبل پروردگار *** توسل نمایند آنان به کار
بمانند پیوسته آنها فقیر *** به چنگال بدبختی خود اسیر
که در دل به آیات حق کافرند *** همی قاتل چند پیغمبرند
که این سرکشیّ و تجاوز زحد *** همیشه از این بددلان سرزند (112)
آل عمران
تمام یهودان یکی نیستند *** گروهی شبانگه به پا ایستند
بخوانند آیات پروردگار *** بسی سجده آرند بر کردگار (113)
آل عمران

به یکتا خداوند خود مومنند *** به روز قیامت همه موقنند
نمایند امر به معروف و نیز *** نمایند با کار منکر ستیز
به کار نکو می‌شتابند زود *** که هستند از صالحان وجود (114)
آل عمران
اگر کار نیکو کنند از ثواب *** نگردند محروم اهل کتاب
همانا که داناست پروردگار *** بر احوال مردان پرهیزکار (115)
آل عمران
دگر کافران را ز خشم خدا *** نسازد فزونیِّ ثروت رها
فزونی اطفال و فرزند و مال *** نسازد رهاشان ز سوءِ وبال
از اصحاب نارند ایشان تمام *** بسوزند در آتش آن مدام (116)
آل عمران
هرآنچه نمایند انفاق آن *** به قصد هدفهای پست جهان
نیارند از آن نصیبی بدست *** چنین است فرجام هر خودپرست
چو بادی که سردست و باشد شدید *** به کشت ستمکار مردم، وزید
که نابود سازد همه کشتزار *** کزان میوه‌ای هیچ ناید به بار
نکرده خداوند بر کس ستم *** که خود ظلم کردند بر خویش هم (117)
آل عمران
پس ای مومنان غیر هم‌دین خویش *** مگیرید یار صمیمی و خویش
که آنها که هستند اهل عناد *** ندارند کوتاهی از هر فساد
بخواهند آنان که دائم شما *** بمانید در محنت و در بلا
بگویند ما با شما دشمنیم *** چنین گفته را آشکارا زنیم
ولی آنچه دارند در دل نهان *** بود بیشتر زانچه شد بر زبان
بکردیم آیات خود را عیان *** خردمند عبرت بگیرد از آن (118)
آل عمران
بدانید این را اگر هم شما *** به دل دوست دارید آن قوم را
ندارندتان هیچ آن قوم دوست *** که آن قوم یکسر شما را عدوست
به هرچه کتاب آمده زآسمان *** شمایید مومن بر آن این زمان
(از اینرو بود که بر آن قوم خوار *** نمایید نیکی در این روزگار)
چو آیند در محفل مومنین *** بگویند ماییم مومن به دین
چو بر خلوت خویش رو آورند *** سر انگشت کینه به دندان برند
به آنها بگوئید کز خشم خویش *** بمیرید ای مردم کفرکیش
که آگاه باشد خدای جهان *** بر آنچه شماراست در دل نهان (119)
آل عمران
الا مُسْلِمان گر بگردید شاد *** یهودان بگردند غمگین زیاد
ولی گر زیانی رسد یا بلا *** بگردند بسیار شاد و رضا
اگر صبر سازید در روزگار *** بمانید همواره پرهیزکار

نشاید کند مکر آنها اثر *** نبینید از شرّ ایشان ضرر
که بر آنچه سازند قوم یهود *** محیط است پروردگار وجود (120)
آل عمران
به یاد آر کز بهر نظم سپاه *** برون گشتی از خانه یک صبحگاه
صف مومنان را برای جدال *** بیاراستی نیک بهر قتال
بکار تو ای نیکمرد سلیم *** خداوند بودی سمیع و علیم (121)
آل عمران
دو فرقه ولی از میان شما *** که ترسیده بودند از این غزا
در این فکر بودند کز کارزار *** به نوعی بجویند راه فرار
علیرغم آنی که یکتا اله *** بدی یار آنها میان سپاه
پس ای مومنان در تمام امور *** توکل نمایید بر آن غفور (122)
آل عمران
شما مومنان را خدا بود یار *** در آن جنگ بدر و در آن کارزار
اگر چه شما مومنان شریف *** در آن روز بودید خیلی ضعیف
کنون پس به شکرانه این ظفر *** بترسید از کردگار بشر
بود آنکه آن لطف دارید پاس *** خدا را نمایید هر دم سپاس (123)
آل عمران
به یاد آر وقتی که بر مومنان *** بگفتی که در جنگ با دشمنان
مگر که خداوند یاری نکرد؟ *** که گشتید پیروز در آن نبرد؟
فرشته فرستاد او، سه هزار *** که یاری رسانند در کارزار (124)
آل عمران
بلی گر بمانید ثابت‌قدم *** ز خشم خداوند ترسید هم
چو کفار آیند با شور و تاب *** بیایند در معرکه با شتاب
مگر آنکه آید شما را شکست *** بگردید با انزوا هم‌نشست
فرستد خدا خمس الفٍ ملک *** مگر تا کند مؤمنان را کمک
بیایند با پرچمی در میان *** که خود نقش اسلام باشد بر آن (125)
آل عمران
از اینرو ملائک فرستد خدا *** که آرندتان مژده‌ای در غزا
ببخشند بر قلبتان اعتماد *** به پیروزی و فتح در این جهاد
نخواهید پیروز شد در غزا *** مگر آنکه بر امر یکتا خدا
خدائی که اوراست بس اقتدار *** بداند که حکمت چه باشد به کار (126)
آل عمران
کند جمعی از کافران را هلاک *** بریزد همی خون ایشان به خاک
گروهی دگر را کند خوار و ریش *** که نومید گردند از قصد خویش
(127)
آل عمران

نیاید زتو کاری ای مصطفی *** فقط اختیارست نزد خدا
اگر باز خواهد به لطف و به غفر *** ببخشد کسی را که کردست کفر
اگر هم بخواهد نماید عذاب *** که هستند خود ظالم و بدمآب (128)
آل عمران
زمین و سماوات ملک خداست *** همه تحت فرمان آن کبریاست
جهان چون سراسر از آن خداست *** مُعَذَّب کند یا ببخشد چو خواست
غفور و رحیم است رب جهان *** که بر بندگانست بس مهربان (129)
آل عمران
الا ای پرستندگان خدا *** نگردید هرگز به گرد ربا
که افزون نمایید بر مال، سود *** که چندین برابر شود زآنچه بود
بترسید پیوسته از کردگار *** امید است گردید خود رستگار (130)
آل عمران
بترسید از آتش آن عذاب *** که بر کافرانست بهر عقاب (131)
آل عمران
اطاعت کنید این زمان از خدا *** همینگونه پیغمبرش مصطفی
بود آنکه الطاف پروردگار *** بگردد نصیب شما در شمار (132)
آل عمران
کنون سوی غفران یزدان خویش *** شتابان بیایید و مشتاق پیش
به سوی بهشتی که پهنای آن *** گرفتست خود ارض و هفت آسمان
که آن را بر افراد پرهیزگار *** مهیا نمودست پروردگار (133)
آل عمران
کسانی که در وسعت و فقر مال *** نمایند انفاق مال و منال
نشانند هم خشم خود را فرو *** ببینند گر بد، کنند عفو از او
چنین‌اند مردان شایسته کار *** که باشد خداوندشان دوستدار (134)
آل عمران
کسانی که چون اندرین طی راه *** از آنها زند سر خطا و گناه
کسانی که بر نفس خود از خطا *** چو رانند ظلمی ز روی هوی
همان لحظه آرند رب را به یاد *** بسازند توبه بر او، آن عباد
همانا چه کس غیریکتا اله *** بیامرزد از خلق بار گناه
نباشند بر زشتکاری مُصّر *** که دانند بسیار باشد مضر (135)
آل عمران
بلی بر چنین خلق، فرجام کار *** هماناست آمرزش کردگار
بهشتی که بس چشمه‌های روان *** بجوشند زیر درختان آن
بر آنهاست جاوید این سرنوشت *** چه نیکوست پاداش اهل بهشت
(136)
آل عمران

مللهای بسیار قبل از شما *** چشیدند طعم هلاک و فنا
نمایید گردش به روی زمین *** ببینید افراد کاذب به دین
چسان جمله گشتند یکسر هلاک *** برفتند در ظلمت تیره خاک (137)
آل عمران
بیانیست بر مردم آیات ما *** که بر عامه خلق شد رهنما
هم از بهر افراد پرهیزکار *** در آن پند و اندرز شد آشکار (138)
آل عمران
الا مسلمین هیچگه بعد از این *** نورزید سستی در آیین دین
گر از دست دادید مال جهان *** مبادا که باشید غمگین از آن
بمانید خود برترین اُمم *** در ایمان چو گردید ثابت‌قدم (139)
آل عمران
شما مومنان را گر آمد شکست *** بر اعداءتان نیز، گَردَش نشست
(عدو وقت بدر و شما در اُحُد *** زیانها بدیدید از جنگ خود)
که بر گونه‌گون حالها کردگار *** بگرداند این چرخه روزگار
که تا مردمان را کنیم امتحان *** که مومن ز کافر بگردد عیان
کسی را که او هست ثابت به راه *** کند بر دگر مومنانش گواه
خداوند با ظالمان نیست دوست *** که شخص ستمکار با او عدوست
(140)
آل عمران
کند مومنان را ز هر عیب پاک *** به خشمش‌کند کافران را هلاک (141)
آل عمران
به دل می‌نمایید آیا گمان *** که در جنت آیید بی‌امتحان؟
گمان می‌نمایید پروردگار *** نسازد مقاماتتان آشکار
مقامات آن کس که کرده جهاد *** به سختی به راه خدا دل نهاد (142)
آل عمران
شمایید اکنون همان مردمی *** کزین پیشتر نیز در هر دمی
تمنا نمودید مرگی چنین *** که جان را ببازید در راه دین
کنون چون که فرمان رسد بر جهاد *** ز مُردن چه ترسید این سان زیاد
بترسید و بر جنگ رو ناورید *** که تنها بر آن معرکه ناظرید (143)
آل عمران
محمد (ص) نباشد مگر رهبری *** که از ایزد آمد به پیغمبری
که پیغمبرانی از او پیشتر *** بُدندی که بستند رخت سفر
گر او هم به مرگی ز دنیا رود *** و یا کشته گردد ز دنیا شود
دگر باره آیا بپیچید سر *** به دین جهالت بگردید بر؟
هر آن کس که مرتد شد و روی تافت *** دگر باره بر کفر و عصیان
شتافت

از این کفر و عصیان او هیچگاه *** نیاید زیان بر یگانه اله
فقط خویش را افکند در ضرر *** فکندست در خرمن خود شرر
خداوند پاداش نیکو بداد *** به هرکس که شکر نعم را نهاد (144)
آل عمران
نمیرد کسی جز به امر خدا *** اجل ثبت باشد به لوح قضا
هر آن کس بجوید متاع جهان *** ببخشیم ما نیز بر او همان
ولی آنکه خواهد به دل آخرت *** ببخشیم بر او همان مرتبت
هر آن کس نهد سر به شکر خدا *** بر او نیک پاداش گردد عطا (145)
آل عمران
چه بسیار بودست پیغمبری *** که کردست بر امتی رهبری
بمردند بس پیروانش به جنگ *** بر ایشان بشد عرصه بسیار تنگ
ولی در ره دین بکردند صبر *** بماندند خود استوار و ستبر
نگشتند هرگز ضعیف و پریش *** ره استقامت گرفتند پیش
خداوند با صابرانست یار *** بود یاور صابران کردگار (146)
آل عمران
نگفتند چیزی به یکتا اله *** جز اینکه بیامرز ما را گناه
گر اسراف کردیم در کار خویش *** خدایا به ما لطف خود آر پیش
نگهدار ما را تو ثابت‌قدم *** که رانیم کفار را بر عدم (147)
آل عمران
خدا هم به دنیایشان فتح داد *** نکوتر ثوابی به عقبی نهاد
که هستند آن قوم نیکوی‌کار *** خداوند با محسنان است یار (148)
آل عمران
الا مومنان به یکتا خدا *** که گردن نهادید بر کبریا
گر از قوم کافر اطاعت کنید *** به گفتار آنها عنایت کنید
شما را از اسلام بار دگر *** کشانند بر سوی کفر و شرر
پس آنگه چو این امر آمد وجود *** شما هم زیانکار خواهید بود (149)
آل عمران
نجویید یاری ز کفار خوار *** که باشد شما را خداوند یار
خدا برترین ناصران است و بس *** که یاری نسازد چون او هیچکس (150)
آل عمران
به دلهای کفار ترسی نهیم *** که دائم بمانند در خوف و بیم
ازینرو که از بهر یکتا خدای *** شریکی بخوانند بی هیچ رای
دلیلی نباشد بر اثبات آن *** حقیقت ندارد به دور جهان
بگردند با دوزخ آنان قرین *** که بد جایگاهیست برظالمین (151)
آل عمران

عمل کرد یزدان به پیمان خود *** که بهرظفر در اَحد داده بُد
به فرمان ایزد به بالین خاک *** نمودید آن کافران را هلاک
به یکباره گشتید لرزان و سست *** دگرچون گذشته نماندید چست
بکردید سرپیچی از مصطفی *** نمودید حکم پیمبر رها
غنائم چو دیدید با چشم خویش *** ره ناسپاسی گرفتید پیش
گروهی به اُمیّد دارالفنا *** بکوشید وجمعی به شوق لقا
به دامانتان گرد عصیان نشست *** ز تعقیب دشمن کشیدید دست
بدین کار پروردگار جهان *** بفرمود ایمانتان امتحان
ولی عفوتان کرد رب معاد *** که بر مؤمنان است لطفش زیاد (152) آل عمران
چو جَستید از صحنه و کارزار *** چنان بر نهادید پا بر فرار
که بودید غافل ز پیش و ز پس *** توجه نکردید بر هیچکس
به پیغمبری هم که بهر نبرد *** بر این رزم هر لحظه دعوت بکرد
نکردید از بیم خود التفات *** که ترسیده بودید سخت از ممات
سزاوار این بی‌ثباتی، خدا *** بیفزود بر غصه‌های شما
که دیگر از این پس بگیرید یاد *** که گر محنتی بر شما رو نهاد
بدادید خود نعمتی را ز دست *** بخوردید در آرزوئی شکست
مبادا بگردید اندوهناک *** بیفتید در غصه و در هلاک
که هر چه نمایید در روزگار *** بر آنست آگاه پروردگار (153) آل عمران
پس از آن همه غم به امر خدا *** شما را فراغت گرفتی فرا
کسانی که بودند مظنون زیاد *** به آن وعده حق که ایزد بداد
ز انکار گفتند خود صحبتی *** رسد بار دیگر به ما قدرتی؟
بگو ای پیمبر که تنها خداست *** که بر هستی و ملک فرمانرواست
به دلهایشان بود چیزی نهان *** که آن را نکردند بهرت بیان
بگفتند کی کشته گشتیم ما *** اگر کار ما بُد به امر خدا
(اگر دین ما بر حق و کامل است *** چرا پس بدیدیم روی شکست)
بگو گر که بودید در بیت خویش *** قضا باز هم مرگ آورد پیش
کسی را که بهرش به لوح قضا *** نوشته شده نیستی و فنا
بپای خودش می‌کند طی راه *** ز منزل بیاید سوی قتلگاه
که تا آزماید خدای جهان *** هر آنچه که دارند در دل نهان
هر آنچه که دارند در قلب خویش *** کند خالص آن را خداوند کیش
خدا هست آگه از اسرار و راز *** دَرِ قلب‌ها، پیش او هست باز (154) آل عمران
کسانی که بر جنگ کردند پشت *** بگشتند مغلوب ریز و درشت
به لغزش درافکند شیطانشان *** شکستند آن عهد و پیمانشان

گذشت از گناهانشان کردگار *** غفور و رحیم است پروردگار (155)
آل عمران
الا مومنان ای گروه سعید *** نباشید چون کافران پلید
همان کافرانی که با خویشتن *** بگفتند این گفته‌ها و سخن
که اخوان و خویشان ما خود اگر *** نرفته بُدندی به جنگ و سفر
نگردیده بودند اکنون هلاک *** نخوابیده بودند در زیر خاک
چنین آرزوهای خام و تباه *** کند حسرت قلب آنها اله
خداوند باشد، که بخشد حیات *** هر آنگاه خواهد بیارد ممات
به هر چه نمایید باشد بصیر *** بداند همه رازهای ضمیر (156)
آل عمران
چو میرید در راه یکتا خدا *** و گر کشته گردید اندر غزا
به آمرزش و رحمت کردگار *** بگردید نایل به دارالقرار
که این است بهتر ز هر چه که هست *** ز هر چه بیارید آن را بدست (157)
آل عمران
چو میرید در راه پروردگار *** و یا کشته گردید در کارزار
به لطف الهی بپیوسته‌اید *** بسوی خدا بار را بسته‌اید (158)
آل عمران
کنون رحمت و لطف رب جهان *** تو را کرد با مردمان مهربان
اگر ای محمد (ص) بُدی تند رُو *** پراکنده گشتند از گرد تو
اگر مردم از روی نابخردی *** نمودند در حق تو صد بدی
گناهانشان را ببخش و ز رب *** بر آنها کن آمرزشی را طلب
بکن مشورت در زمان نبرد *** که جنگ است اکنون چه بایست کرد؟
بر آنچه مصمم بگشتی بر آن *** به یزدان توکل کن و پیش ران
که باشد خدا دوست با آن عباد *** که دارند بر رب خود اعتماد (159)
آل عمران
خدا گر شود یارتان وقت جنگ *** کجا می‌شود رویتان عرصه تنگ
وگر او نماید به خواری رها *** چه کس می‌شود یارتان در غزا
بباید همه مومنان وقت کار *** توکل نمایند بر کردگار (160)
آل عمران
همانا نبودست پیغمبری *** که سازد خیانت در این رهبری
هر آن کس که خائن شود در صفت *** ببیند جزای عمل آخرت
کند هر کسی هر عمل نیک و بد *** به عقبی جزای عمل می‌چشد
کسی را نگردد در آنجا ستم *** که خوردست فرجام هرکس‌رقم (161)
آل عمران
هر آن کس اطاعت کند از خدا *** نهد گام در راه وی با رضا

کجا هست آیا مقامات وی *** چو آن کس که راه سخط کرد طی
چو آن کس که افتاد اندر سقر *** که بد جایگاهی بود آن مقر (162)
آل عمران
به نزد خداوند از نیک و دون *** همه رتبه‌ها هست خود گونه‌گون
که هر چه نمایند از اعمال و کار *** بر آن هست آگاه پروردگار (163)
آل عمران
خداوند بسیار منّت گذاشت *** که بر مومنانش رسولی گماشت
رسولی که از بین خُودْشان بخاست *** که سازد هدایت به آیین راست
بخواند بر آنها کتاب اله *** کند تزکیه قلبها از گناه
بیاموزد احکام شرع و کتاب *** به حکمت نماید مسیر صواب
اگر چه که گمره بُدید آشکار *** از این پیشتر در همه روزگار (164)
آل عمران
به دوران چو آید بلائی به پیش *** ببینید رنجی فراروی خویش
اگر چه که خصم شما بیش از آن *** بدیدست محنت به دور زمان
ولی از تعجب بگویید باز *** در محنت از چه به ما گشت باز
بگو ای پیمبر هرآنچه کشید *** ز دست عملهای خود می‌چشید
(که روز احد سنگر خویشتن *** همه ترک گفتید ای انجمن)
تواناست ایزد به هر چیز هست *** از اویست هر نصرت و هر شکست (165)
آل عمران
هر آنچه به جنگ احد بر شما *** بیامد به هنگام رزم و وغا
همه بود دستور رب جهان *** که تا مومنان را کند امتحان (166)
آل عمران
کند فاش حال گروه دورو *** که چون خوانده گشتند ضد عدو
که آیید در راه یکتا خدا *** بجنگید و پوشید رخت غزا
بگفتند گر خود فنون جدال *** بدانسته بودیم و فن قتال
صد البته ما نیز مسرور و شاد *** قدم برنهادیم در این جهاد
نمایند هر چند این ادعا *** که ماییم مومن به یکتا خدا
ولیکن به کفرند نزدیکتر *** بدانند این نکته را نیکتر
برانند چیزی به روی زبان *** که دارند در دل خلافش نهان
یقین دان که پروردگار جهان *** بداند همه رازهای نهان (167)
آل عمران
کسانی که در جنگ با دشمنان *** نکردند همراهی مومنان
بگفتند اقوام ما گر که خود *** نرفته بُدندی به جنگ اُحُد
نگردیده بودند کشته کنون *** بگو ای پیمبر بر آن قوم دون
شما گر به حفظ حیات کسان *** توانید چاره کنید ای خسان

برانید از خویشتن مرگ را *** اگر راستگویید در ادعا (168)
آل عمران
مبادا نمایید در دل گمان *** که آنها که در راه رب جهان
بگشتند کشته، دگر مرده‌اند *** که آنان همه تا ابد زنده‌اند
همیشه به درگاه پروردگار *** بر آنهاست رزق نکو برقرار (169)
آل عمران
از آن لطف کایزد بر ایشان نهاد *** همیشه رضایند و باشند شاد
بر آن مردمانی که در سرنوشت *** قرار است آیند اندر بهشت
(ولیکن هنوزند در روی خاک *** ندادند از دست آن جان پاک)
به مژده بگویند خود از ممات *** مبادا بترسید اندر حیات
نه هرگز بترسند نه غم خورند *** بیاد خدا دل زهستی بُرند (170)
آل عمران
بر آنها بشارت دهند از وفا *** ز نعمات و از فضل یکتا خدا
که اجر شما مومنان هیچگاه *** فرامُش نگردد ز یکتا اله (171)
آل عمران
کسانی که بر کردگار و رسول *** بدادند پاسخ به میل و قبول
پس از آنکه دیدند رنجی و درد *** بر آنها بلای زمان روی کرد
نکوکار ماندند در روزگار *** بترسیده از قدرت کردگار
بر آنهاست اجری عظیم از خدا *** بیابند آن را به هر دو سرا (172)
آل عمران
بر آن مردم مومن راستگو *** چو این گونه گفتند قومی دورو
که ضد شما بهر یک کارزار *** مهیا شده لشکری بی‌شمار
شما را کشانند در تنگنا *** بباید بترسید از آن وغا
نه تنها نترسند آن قوم راد *** که ایمانشان هم بگردد زیاد
بگفتند ما راست کافی خدا *** نگهبان نیکی است آن کبریا (173)
آل عمران
تمسک بجستند در طی راه *** به الطاف بسیار یکتا اله
نه دیدند رنجی نه هرگز بلا *** شده پیروان رضای خدا
خدا صاحب فضل بی‌انتهاست *** کند فضل و رحمت به هرکس که خواست (174)
آل عمران
ز شیطان بود این سخنهای خام *** بترسانده یاران خود را مدام
کنون گر که هستید مومن به من *** مبادا بترسید از این سخن (175)
آل عمران
مباش ای پیمبر تو اندوهگین *** که جمعی بگشتند کافر به دین
کز این کفر و عصیانشان هیچگاه *** نیابد زیانی به یکتا اله

خدا خواسته کاین کسان مغفرت *** نیابند در عالم آخرت
ببینند آنجا عذابی عظیم *** که بس دردناک است و باشد الیم (176)
آل عمران
کسانی که ایمان رها کرده‌اند *** کنون رو سوی کفر آورده‌اند
ز تکفیر آنان نیاید زیان *** به درگاه پروردگار جهان
ولی خویش بینند بعد از هلاک *** عذابی که باشد بسی دردناک (177)
آل عمران
مبادا که ناباوران خدای *** نمایند در در دل چنین فکر و رای
که این مهلتی که به آنها دهیم *** چنین فرصتی که بر آنها نهیم
بر احوال آنان بود نیک‌تر *** به خیر و صلاحست نزدیک‌تر
که بلکه اگر فرصتی داده‌ایم *** بر ایشان کنون وقت بنهاده‌ایم
از اینروست تا کافران به کیش *** دمادم فزایند بر کفر خویش
عذابی ببینند از کردگار *** که در ذلت افتند و گردند خوار (178)
آل عمران
همه مومنان را یگانه خدا *** به حال کنونی نسازد رها
(که اکنون دورویان که خود دشمنند *** به تزویر گویند که مومنند)
به یک آزمایش یگانه خدا *** کند گوهر پاک از بد جدا
(مشخص کند شخص نیکوسرشت *** از آن کس که بدباطن استی و زشت)
خداوند سبحان ز هرگونه عیب *** نه آگاهتان سازد از راز غیب
ولیکن چنان رتبتی کردگار *** به پیغمبرانش نماید نثار
کنون بر خدا و رسولان او *** همه مومن آیید بی‌گفتگو
چو مومن بگردید و پرهیزکار *** بیابید اجری برون از شمار (179)
آل عمران
بخیلان منحوس خست نهاد *** از آن رزق کایزد بر ایشان نهاد
نبخشند چیزی به شخص فقیر *** که هستند در چنگ خست اسیر
مبادا گمانی چنین آورند *** کزاین بخل خود منفعت می‌برند
از این کار آید بر آنها زیان *** ضررها ببینند در آن جهان
که آنچه بر آن بخل ورزیده‌اند *** از آن سفره بذل برچیده‌اند
شود همچو زنجیر روزِ شمار *** بگردند بر محنت آن دچار
که آن روز، تنها، خدای جهان *** بود وارث ارض و هفت آسمان
بر آنچه که دارید اندر ضمیر *** خدایست آگاه و باشد خبیر (180)
آل عمران
همانا نیوشید پروردگار *** سخن‌های ناچیز آن قوم خوار
که گفتند ماییم دارا به مال *** فقیرست پروردگار جلال
(پس از آنکه فرمود یکتا خدا *** چه کس قرض نیکوش سازد عطا

ز روی تمسخر بگفتند چند *** چنین گفته بر شیوه ریشخند)
نویسیم ما نیز کردارشان *** تمام عمل‌ها و گفتارشان
سزاوار این جرم و کار گناه *** که کشتند پیغمبران اله
به آنها بگوییم روزِ شمار *** چشید این زمان طعم سوزنده نار (181
آل عمران
عذابی چنین سخت را خویشتن *** مهیا نمودند آن انجمن
که هرگز ز سوی یگانه اله *** نباید ستم بر کسی هیچگاه (182
آل عمران
بگفتند آنها که یکتا خدا *** گرفته است پیمان و عهدی زما
که ایمان نیاریم بر رهبری *** نگردیم مومن به پیغمبری
مگر آنکه قربانی‌ای عرضه داد *** بر آن آتش از آسمان برفتاد
به آنها بگو ای پیمبر که چند *** رسولانی از قبل من آمدند
بیاورده بودند بس معجزات *** که این نیز هم بود از بینات
بکشتید پیغمبران را چرا؟ *** اگر راستگویید بر مدعا (183
آل عمران
چو سازند انکار تو ای رسول *** نسازند پیغمبریت قبول
مبادا که غم را به دل ره دهی *** به دل زین سخن غصه‌ای برنهی
که دیگر رسولان از این پیشتر *** بگشتند تکذیب زین بیشتر
که آورده بودند روشن کتاب *** بسی معجزات و زُبُر بر صواب (184
آل عمران
هر آن کس که آمد به دارالفنا *** چشد لاجرم شربت مرگ را
همانا که بینند روزِ شمار *** سزای عمل نیز فرجام کار
پس آن کس که خود را زسوزنده نار *** نگهداشت و ماند از آن برکنار
بگردید داخل به باغ بهشت *** سعادت نصیبش شد از سرنوشت
بلی زندگانی دنیای نیست *** متاع فریبنده‌ای بیش نیست (185
آل عمران
کند آزمایش به اموال و جان *** همه مردمان را خدای جهان
ببینید بسیار زخم‌زبان *** از آنها که زین پیش از آسمان
بر ایشان کتابی فرستاده شد *** شریعت بر آن قومها داده شد
همین‌گونه از مشرکان خدا *** فراوان ببینید رنج و بلا
اگر صابر آیید و پرهیزکار *** رسد بی‌گمان نصرت کردگار
که این صبر و تقوی در انجام کار *** کند گامتان را بسی استوار (186
آل عمران
چنین عهد بگرفت یکتا خدا *** ز قومی که کردش کتابی عطا
بسازید بر خلق آن را بیان *** مبادا نمایید حق را نهان
بر آن عهد لیکن نپرداختند *** که آن را به پشت سر انداختند

بدادند آنها به اندک بها *** همه آیه‌های کتاب خدا
چه سودای بیهوده‌ای بود و زشت *** که کردند آن مردم بدسرشت (187)
آل عمران
مپندار آنان که هستند شاد *** ز کردار زشتی که دارند یاد
بخواهند مردم به نیکی و جود *** که هرگز ندارد در آنها وجود
ستایند اعمالشان را مدام *** نمایند تأیید آنها تمام
مپندار آنان ز خشم خدا *** رهایی بیابند روز جزا
عذابی ببینند بس دردناک *** چو بستند رخت سفر را زخاک (188)
آل عمران
زمین و سماوات ملک خداست *** توانا به هر چیز آن کبریاست (189)
آل عمران
در این آفرینش ز یزدان پاک *** در این خلقت آسمانها و خاک
در این گردش روز و شب نیز هم *** که آیند دنبال هم دم بدم
نشانهای بسیار گردیده یاد *** برای خردمند مردان راد (190)
آل عمران
کسانی که سازند ذکر خدا *** به هرحال، بنشسته یا که بپا
به هنگام خفتن به تسبیح و ذکر *** بدین آفرینش نمایند فکر
بگویند کای کردگار جلال *** جهانی چنین را به حد کمال
نکردی تو بیهوده آن را درست *** که پاک و منزه توئی از نخست
تو ما را از آتش کنون دور دار *** به لطفی که در توست ای کردگار (191)
آل عمران
کسی را که در آتش انداختی *** ز خفت حصاری بر او ساختی
که بر ظالمان ستم‌پیشه‌کار *** کسی نیست یاور به روزِ شمار (192)
آل عمران
منادی چو سر داد یا رب ندا *** که آرید ایمان به یکتا خدا
شنیدیم و دادیم آن را جواب *** بگشتیم مومن به دین و کتاب
خدایا ببخشا زما هر گناه *** بدی‌های ما را بپوش ای اله
پس از آنکه تسلیم کردیم جان *** تو محشورمان ساز با صالحان (193)
آل عمران
خدایا به ما ده از آنچه بر آن *** بدادی تو وعده به پیغمبران
مگردانمان خوار روزشمار *** ترا وعده صدقست ای کردگار (194)
آل عمران
خداوند دادی بر آنها جواب *** دعاهای آنها بشد مستجاب
که البته من کردگارم و بس *** نه بی‌مزد بگذارم اعمال کس
ز مرد و ز زن هر که هر چه نمود *** همان حاصل خویشتن را درود

کسانی که رفتند از شهر خویش *** که خود راه هجرت گرفتند پیش
کشیدند سختی، نمودند جنگ *** بگشتند کشته، نجستند ننگ
بدیهایشان را شوم پرده‌پوش *** اگر زشت کردند باشم خموش
بیاریم آن قوم نیکوسرشت *** به دامان جنت به باغ بهشت
بهشتی که زیر درختان آن *** بود چشمه‌های زلالی روان
ز سوی خدا هست اجری نکو *** که پاداش نیکو بود نزد او (195)
آل عمران
چو بینی که کفار رب و معاد *** تصرف نمودند خاک و بلاد
مخور گول و هرگز نباشی غمین *** که آنها گرفتند این سرزمین (196)
آل عمران
جهان چون متاعیست ناچیز و پست *** بر آنها پس از این جهان دوزخست
بد آرامگاهیست آن جایگاه *** ببینند سختی در آن پایگاه (197)
آل عمران
کسانی که گشتند پرهیزگار *** بر آنها بهشت است دارالقرار
که در آن بود چشمه‌هایی روان *** بمانند جاوید در آن مکان
بر آنها خدا لطف فرموده است *** بسی خوان احسان بگسترده است
هر آنچه بود نزد پروردگار *** بود برتر از هر چه دارد قرار (198)
آل عمران
گروهی توان یافت ز اهل کتاب *** که دارند ایمان به راه صواب
به پروردگار و کتاب شما *** بدانچه بر آنها بداده خدا
مطیعند بر امر پروردگار *** به دستور او می‌نمایند کار
بلی آیه‌های کتاب خدا *** ندادند هرگز به اندک بها
بر آنهاست پاداش از کردگار *** سریع‌الحساب است پروردگار (199)
آل عمران
پس ای اهل ایمان نمایید صبر *** بمانید خود استوار و ستبر
سفارش نمایید بر همدگر *** که با بردباری بیاید ظفر
بمانید خود مرزداران خویش *** مبادا زیانی رسانند پیش
همیشه بترسید از کردگار *** بود آنکه گردید خود رستگار (200)

النساء

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بترسید ای مردم از کردگار *** که خلق جهان‌راست پروردگار
همان کردگاری که چون آفرید *** زیک شخص کردی شما را پدید
پس از او خدا جفت او کرد خلق *** که از آن دو تن خاست بسیار خلق
در اطراف عالم بسی مرد و زن *** قدم درنهادند از آن دو تن
بترسید ز ایزد که بر نام او *** نمایید با یکدیگر گفتگو
نه در باب ارحام غفلت رواست *** که ایزد مراقب به کار شماست (1)
النساء
چو ایتام بالغ شدند و کبیر *** پذیرید این نکته را ناگزیر
گر اموال ایشان بدست شماست *** به آنها سپارید بی‌کم و کاست
اگر مال آنهاست خوب و نکو *** شما را بود مال بد روبرو
مبادا که اموالتان از غرض *** نمایید با مال ایشان عوض
مبادا که اموالشان را خورید *** به پیوست اموال خود آورید
که این کار باشد گناهی کبیر *** «که پامال سازید حق صغیر» (2)
النساء
اگر هست در قلبتان ترس و بیم *** که عادل نباشید بهر یتیم
زنی را بیارید در عقد خویش *** که هر گز نباشد یتیم و پریش
فقط دو و یا سه و یا که چهار *** نمایید از همسران اختیار
شما را اگر هست زین نکته غم *** که خواهید راندن بر آنها ستم
بیارید در عقد یک زوجه را *** و یا بر کنیزی کنید اکتفا
که این هست بر عدل نزدیکتر *** همانا بود بهتر و نیکتر (3)
النساء
همه مهر زنها به عین رضا *** نمایید کامل بر آنها عطا
گر از مهر خود بگذرد نیکزن *** ببخشد به میل خودش خویشتن
پذیرید آنگاه این بذل مال *** که شایسته کاریست باشد حلال (4)
النساء
از اموال خاصی که یکتا خدا *** دهد بر قوام حیات شما
مبادا به چنگ سفیهان خام *** سپارید آن مال را در مرام
همیشه بپویید بر این نمط *** که از مال آنها به آنها فقط
لباس و خوراکی ببخشید و بس *** به قدری که کافی بود بهر کس
نماییدشان شاد با گفتگو *** به گفتار نیک و به خلق نکو (5)
النساء
نمایید ایتام را امتحان *** که دارند بر حفظ ثروت توان؟

که چون بالغ آیند و بهر نکاح *** تمایل بورزند خود بر صلاح
چو دیدید خود لایقند و رشید *** پس اموالشان را به ایشان دهید
به اسراف و تعجیل مال یتیم *** نسازید خود حیف و میلی عظیم
ز ترسی که آن طفل خرد و صغیر *** مبادا که یکروز گردد کبیر
«پس آنگه همه مال خود را به کام *** ز ما باز گیرد کمال و تمام»
کسی بر یتیمی چو شد سرپرست *** که او را بود مال و ثروت بدست
مبادا تصرف کند مال او *** که این کار هرگز نباشد نکو
ولی گر فقیرست بر این سیاق *** زمال یتیمان کند ارتزاق
به شرطی که باشد نگهبان او *** نگهدار اموال و هم جان او
چو بالغ شد آن طفل در آن نفس *** که دادید اموال او بازپس
بر این ردّ اموال باید گواه *** بگیرید در پیش یکتا اله
اگر چند کافیست علم خدا *** برای حساب و کتاب جزا (6)
النساء
زن و مرد فرقی ندارد دگر *** ز قوم و پدر مادرند ارث‌بر
اگر مال افزون و یا اندکیست *** مشخص شده سهم هریک که چیست (7)
النساء
بر این خصلت نیک عادت کنید *** که میراث میت چو قسمت کنید
چو شخص یتیم و چو مسکین گدای *** همی حاضر آیند در آن سرای
بر آنها ببخشید جزئی زمال *** به انفاق سازیدشان نیک حال
به خلقی خوش و صحبتی دلپسند *** به آنها کلامی بگویید چند (8)
النساء
کسانی که دارند زین نکته بیم *** که چون طفل آنها بگردد یتیم
مبادا که آن طفل ماند ضعیف *** شود زیردست و بگردد خفیف
پس اکنون بباید که از کردگار *** بترسند و نیکو نمایند کار
به نیکی برانند هر جا سخن *** نکوئی نمایند با مرد و زن (9)
النساء
هر آن کس که با ظلم و زور و ستم *** ز مال یتیمان خورد بیش و کم
همانا که آتش فرو می‌برند *** که از مال ایتام برمی‌خورند
به زودی به جبران این زشتکار *** بیفتند در بطن سوزنده نار (10)
النساء
بلی بهر فرزندهای شما *** چنین داده دستور یکتا خدا
که دختر فقط نصف مال پسر *** ز میراث میت شود ارث‌بر
پسر گر ندارند آن مرد و زن *** ولی دخترانند بیش از دو تن
دو سوم ز میراث را می‌برند *** به چنگال تسخیر می‌آورند
بجز دختری وارث ار نیست کس *** رسد نیم میراث او را و بس

ز نیمی که باقی بماند دگر *** شود یک ششم سهم مادر پدر
اگر مرده را هیچ طفلی نبود *** نیامد از او کودکی در وجود
پدر مادرش وارثند ارث را *** که این هست حکمی زیکتا خدا
در این حال مادر برد یک به سه *** دو سهم دگر از پدر شد همه
ولی مرده را گر برادر بود *** فقط یک ششم سهم مادر شود
پس از آنکه حق وصیت جدا *** نمایید از مال میت، شما
ندانید از بین فرزند و جد *** کدامینشان ارث را می‌سزد
کدامست اولی؟ ولی کردگار *** شما را کند دیر و زود آشکار
از آنرو که خلاق باشد علیم *** به هر چیز و هر کار باشد حکیم (11) النساء
به شوهر رسد نصف میراث زن *** ندارند فرزند اگر هیچ تن
گر ایزد بر او طفل کرده عطا *** برد شوهرش ربع میراث را
پس از آنکه حق وصیت شما *** نمایید از مال میت جدا
رسد ربع میراث شوهر به زن *** ندارند فرزند اگر هیچ تن
چو فرزند در بین آن دو بود *** فقط هشت یک، سهم زن می‌شود
پس از آنکه حق وصیت جدا *** نمایید از مال میت، شما
اگر مُرد مَردی که میراث وی *** رسد بر برادر و خواهر ز پی
و یا گر زنی بست رخت از جهان *** که خواهر برادر برند ارث آن
اگر یک برادر و یا خواهرند *** ز میراث وی یک ششم می‌برند
اگر هم فزونند از یکنفر *** بگردند از ثلث آن بهره‌ور
پس از آنکه حق وصیت جدا *** نمایید از مال میت شما
اگر آن وصیت ندارد زیان *** نهفته نباشد گناهی در آن
که این هست حکمی ز پروردگار *** که باشد علیم و بود بردبار (12) النساء
پس این حکمهائی که گشته بیان *** بود حکم پروردگار جهان
هر آن کس کند امر ایزد قبول *** اطاعت کند از خدا و رسول
بیارند او را به باغ بهشت *** سراسر همه جویبارست و کشت
بمانند جاوید آنجا مقیم *** که حقا همین است فوز عظیم (13) النساء
هر آن کس بپیچد سر از امر رب *** نسازد رسول و خدا را طلب
تجاوز کند از حدود خدا *** تعدی کند از ره کبریا
به تحقیق او را به روزِ شمار *** بیاندازد ایزد در اعماق نار
پیاپی چشند آتش آن عقاب *** همیشه ذلیلند در آن عذاب (14) النساء
زنانی که ورزند فحشا به کار *** برآنها بخوانید شاهد چهار
براین کار، خلق ار شهادت دهند *** بر آن مهر تأیید را برنهند

نماییدشان حبس در بیت خویش *** که تا مرگ آنها بیاید به پیش
و یا اینکه از سوی پروردگار *** بر آنها شود راه حق آشکار
(که البته چون دور گردون گذشت *** چنین حکم هم نیز منسوخ گشت)
(15)
النساء
مسلمان اگر زن بود یا که مرد *** اگر این چنین کارزشتی بکرد
ببایست بر آن دو تن حد زنید *** که بنیان این کار را برکنید
اگر توبه کردند دیگر بس است *** ز توبیخ آنها بشوئید دست
که توبه‌پذیر است یکتا خدا *** بسی مهربانست آن رهنما (16)
النساء
هر آن کس که از جهل کرده گناه *** پذیرا شود توبه‌اش را اله
کسانی که توبه نمایند زود *** چو دیدند کردارشان زشت بود
خدا هم بیامرزد آن قوم را *** علیم و حکیم است یکتا خدا (17)
النساء
ولی آنکه در کل عمر و حیات *** بکردست اعمال بد تا ممات
زمانی که خواهد ز دنیا رود *** از اعمال زشتش پشیمان شود
بگوید که کردم کنون توبه من *** پذیرفته از وی نخواهد شدن
همینسان هر آن کس که در حال کفر *** بمیرد، نبیند دگر هیچ غفر
دگر توبه‌اش هم نیاید به کار *** ندارد بر او سود روزِ شمار
که ما هم عذابی گران و الیم *** بر این مردمان شقی می‌دهیم (18)
النساء
الا مومنان به یکتا خدا *** چنین کار هرگز نباشد روا
که وارث، زن مرده را هم، بزور *** کشاند به عقد خودش در حضور
(که در جاهلیت عربهای خام *** چنین می‌نمودند طی مرام)
مبادا به زنها بگیرید سخت *** نماییدشان تیره ایام و بخت
کز آنچه که خود مهرشان کرده‌اید *** بر آنها معین بفرموده‌اید
از آنها ستانید با جور و زور *** که این هست از نیکمردی بدور
مگر آنکه زیشان شود آشکار *** که سر زد از آنها، نشایسته کار
نمایید رفتار با عدل و داد *** به خلق خوشی کان پسندیده باد
چو مقبول طبع شما نیستند *** چو در پیش و نزد شما زیستند
(مبادا کراهت کنید آشکار *** بگیرید خود حالت انزجار)
چه بسیار چیزی شمارید بد *** ولی حق، در آن خیرها می‌نهد (19)
النساء
اگر میل دارید تا با طلاق *** به پایان رسانید عهد و وثاق
یکی همسر دیگری اختیار *** نمایید و آرید اندر کنار
اگر مهر بسیار کردید طی *** نباید بگیرید چیزی ز وی

ببندید آیا بر او تهمتی *** که یابید با این عمل مهلتی؟
که تا مهر او را به زور و به جبر *** بگیرید و از وی ربائید صبر
گناهی بزرگ است این گونه کار *** بود زشتی آن بسی آشکار (20)
النساء
چگونه بگیرید مهری که بُد *** چو هر دو رسیدید بر حق خود
که آن همسران از شما مهر را *** گرفتند، تا عهد یابد بقا (21)
النساء
کنون بعد از این حکم هرگز دگر *** نیارید در عقد، زوج پدر
مگر آنچه کردید خود پیش از این *** که بسیار زشت است کاری چنین
نشایسته کاریست زشت و قبیح *** که مغبوض حق است این سان صریح
(22)
النساء
حرام است با مادر خود نکاح *** حرامست و هرگز نباشد صلاح
زناشوئی دختر آمد حرام *** حرامست از او ستانید کام
چه خاله چه عمه چه خواهر تمام *** برای شمایند جمله حرام
به دخت برادر چنین است نیز *** دگر دخت خواهر همین است نیز
رضاعی است گر مادر و خواهری *** حرام است در عقد خود آوری
خود از جمله دیگر آن زنان *** حرام است مادر زن، ای مومنان
دگر دختر همسر خویش را *** حرامست عقد و نباشد سزا
اگر از زنانی جدا گشته‌اید *** که نزدیک ایشان نمی‌گشته‌اید
توان دخترش را بعقد آورید *** به دین خدا گر نکو باورید
زنی را که او، خود عروس شماست *** اگر عقد سازید کاری خطاست
حرام است از سوی رب جهان *** دو خواهر بگیرید در یک زمان
مگر آنچه کردید زآن پیشتر *** که این حکم آید ز رب بشر
کز آن کار آنان، خدا درگذشت *** بر آنها گناهی معین نگشت
همانا غفورست پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (23)
النساء
زن صاحب شُوی را چون برید *** حرام است در عقد خود آورید
مگر آن زنی را که اندر وغا *** بگشتید صاحب، به امر خدا
شماراست واجب، کنید انتخاب *** حدودی که ثبت است در این کتاب
هر آن زن بجز آنچه وصفش گذشت *** روا بر شما مؤمنان جمله گشت
نه آنکه نمایید کار زنا *** که این کار هرگز نباشد روا
چو گشتید از متعه‌ای بهره‌مند *** همی بهره بردید بر کام چند
همه مهرشان را نمایید ادا *** که این حق بر آنها بود پابجا
اگر بعد تعیین مهر نکاح *** به چیزی که دانید آن را صلاح
بگردید راضی حلالست آن *** که این هست دستور رب جهان

بدانید این را که پروردگار *** علیم و حکیم است بر جمله کار (24) النساء
ندارند مردان همه وسع مال *** که آزاد زنهای نیکوخصال
نمایند بر همسری اختیار *** کنند عقد و آرند اندر کنار
در این حال باید کنند اختیار *** کنیزان مومن به پروردگار
که آگاه باشد یگانه خدا *** به مقدار ایمان قلب شما
که افراد مومن در این مرتبت *** قرینند در عزت و منزلت
به هنگام این عقد بایست نیز *** بخواهید رخصت ز صاحب کنیز
همه مهرشان را به آنها دهید *** چو کردند آن را طلب، برنهید
کنیزی که عفت همیشه در اوست *** نه آنکه زناکار و دارای دوست
اگر شوهری را کنند اختیار *** پس از آن به فحشا کشانند کار
مجازات آنها بر این کار زشت *** خدا نصف آزاد زن را نوشت
چنین حکم یعنی که عقد کنیز *** بیامد ز سوی خداوند نیز
بود حکم درباره آن تنی *** که ترسد به رنج افتد از بی‌زنی
اگر صبر سازد بسی بهتر است *** که تا وسعت مال آرد به دست
«که آزاد زن را به عقد آورد *** زنی پارسا را به منزل برد»
خدایست بخشنده و مهربان *** بیامرزد او مومنان جهان (25) النساء
اراده نمودست یکتا خدا *** نماید ره راستی بر شما
هم از بهر اندرز سازد بیان *** از آداب محمود پیشینیان
کند عفوتان پاک پروردگار *** به رحمت ببخشاید آن کردگار
که بر کار خلق است ایزد علیم *** به کنه امورست یزدان حکیم (26) النساء
خداوند خواهد شما را تمام *** ببخشاید و لطف آرد مدام
ولیکن هوسباز مردان پست *** که هستند بدکار و شهوت‌پرست
بخواهند کز حق بگردید دور *** بمانید دور از صراط غفور (27) النساء
خدا خواسته کار گردد خفیف *** که انسان شده خلق خیلی ضعیف (28) النساء
چو ایمان به دلهایتان بردمید *** نه اموال هم را به ناحق خورید
مگر با تجارت ز روی رضا *** شود سود و نفعی نصیب شما
مبادا که ای مومنان به دین *** بریزید خود خون هم برزمین
همانا که یزدان بود مهربان *** رحیم است بر بندگان هر زمان
(نخواهد که با قتل و ظلم وفساد *** شود پُر ز ظلمت سراسر بلاد) (29) النساء
پس آن کس چنین سازد از دشمنی *** کند ظلم در حق یک مومنی

بزودی بیفتد به سوزنده نار *** به قهر خداوند گردد دچار
چه سهل است بر رب والامقام *** که از ظالمان برکشد انتقام (30) النساء
اگر از گناهان زشت و پلید *** کزان نهی گشتید دوری کنید
نگردید گرد گناه کبیر *** نباشید در دست شهوت اسیر
خدا هم کند عفو روز جزا *** تمام گناهان خُرد و خطا
به عقبی، مقامی نکو می‌دهد *** دل مؤمن از هر غمی می‌رهد (31) النساء
چو بینید در دیگری برتری *** چرا رشک ورزید از این سروری
نورزید بر صاحبانش حسد *** چو فضل خدائی به آنها رسد
زن و مرد از کار خود لاجرم *** بیابند بهره چه بیش و چه کم
چو چیزی بخواهید کردن طلب *** بجوئید تنها زالطاف رب
نخواهید آن را ز دیگر عباد *** خدا را نمائید پیوسته یاد
همانا که داناست یکتا خدا *** به هر چیز آگه بود کبریا (32) النساء
حقوقی نهادیم بر ارث‌بَر *** ز هم عهد و اقوام و مادر پدر
هر آنچه که دارند ایشان نصیب *** ادا می‌نمایید دور از فریب
همانا که همواره یکتا اله *** به هر چیز و هر کار باشد گواه (33) النساء
به فرمان و دستور آن ذوالجلال *** زنانند در تحت امر رجال
که بر عده‌ای داده رب، برتری *** که سازند بر عده‌ای سروری
دگرآنکه در زندگانی رجال *** نمایند خرج و ببخشند مال
پس آن نیک زنهای شایسته‌کار *** که فرمان نیوشند از کردگار
به شکرانه آنکه یکتا خدا *** نگهداشته حقشان را سزا
حفاظت نمایند از راز شوی *** بدارند اموال او را نکوی
از آنچه خداوند گفته از آن *** حفاظت نمایند در هر زمان
چو هستند زنهایتان ناسپاس *** فتادید از دستشان در هراس
بگویید پندش به روز نخست *** بود آنکه آید به راه درست
بگردید از بستر خواب دور *** بجوئید زآن پس توسل به زور
اگر راه طاعت گرفتند پیش *** پشیمان بگشتند از کار خویش
نباید نمائید هرگز ستم *** بر آنها چشانید طعمی ز غم
از آنرو که یزدان والامقام *** خود از ظالمان می‌کِشد انتقام (34) النساء
اگر هم شما راست بیمی از آن *** فتد اختلافی ز نو در میان
کسانی ز مرد و کسانی ز زن *** گزینید بر داوری چند تن
اگر قصدشان هست اصلاح کار *** بیابند توفیق از کردگار

که دانا به هر چیز باشد خدا *** شود رازها عاقبت بر ملا (35) النساء
پرستش نمایید یزدان نیک *** بر ایزد مگیرید هرگز شریک
نمایید نیکی به مادر پدر *** به اقوام و ایتام و مسکین نفر
به همسایه و مردمان غریب *** رسانید از نیکی خود نصیب
به یاران نام‌آشنا و رفیق *** به آن مهربان دوستان شفیق
به آن رهگذاران که درمانده‌اند *** به آن کس که عبد شما خوانده‌اند
بر آن بنده‌ای کو بود زیردست *** نمایید نیکی که شایسته است
که بر مردم خودپسندِ فخور *** نگاهی ندارد خدای غفور (36) النساء
گروهی بخیلند و غرق عیوب *** بمردم بگویند بخل است خوب
نهان می‌کنند آنچه را کردگار *** ز فضلش نموده بر آنها نثار
زکفرست این کار و بر کافران *** عذابی چشانیم سخت و گران (37) النساء
هر آن کس ز تزویر و روی ریا *** به انفاق مالی نماید عطا
نگشتست مومن به پروردگار *** نیاورده ایمان به روز شمار
هرآنکس که شیطان بود یاورش *** چه بد همنشینی بود در برش (38) النساء
بر آنها چه آید زیان و ضرر؟ *** چه عیبی ببینند در این هنر
که ایمان بیارند بر کردگار *** بگردند مومن به روزِ شمار
ز رزقی که داده بدانها خدا *** به انفاق سازند چیزی عطا
به نیات آن مردم تیره‌حال *** بود باخبر ایزد ذوالجلال (39) النساء
نراندست ظلمی یگانه اله *** نکردست بر کس ستم هیچگاه
چو کار نکو سر زند از عباد *** کند نیکی آن عمل را زیاد
هم از جانب خود یگانه خدا *** کند نیک مزدی بر آنها عطا (40) النساء
چگونه است احوال این قوم خوار *** در آن روز کاید زمانِ شمار
که هر ملتی را بگردد گواه *** یکی شخص از سوی یکتا الَه
تو هم نیز شاهد شوی در جزا *** بر این امت خویش ای مصطفی (41) النساء
پس آن روز کفار ناراستگو *** که بودند بدکار و ناراستخو
نمودند سرپیچی از آن رسول *** نکردند فرمان او را قبول
نمایند خود آرزوئی چنین *** که ای کاش بودند خاک زمین
در آن روز هرگز ز رب جهان *** نشاید نمایند چیزی نهان (42) النساء

الا مومنان به پروردگار *** که دارید ایمان به روز شمار
مخوانید در حال مستی نماز *** که فهمید آنچه بخوانید باز
اگر در جنابت بسر می‌برید *** مبادا که رو بر نماز آورید
مگر آنکه باشید اندر سفر *** که تا موقع غسل آید به سر
اگر خود مریضید یا در سفر *** قضائی ز حاجت بکرده اثر
و گر نیز با همسرِ خویشتن *** بگشتید هم‌بستر و هم‌سخن
چو آبی نیابید در آن مکان *** که پاکیزه سازید خود را به آن
تیمم نمایید با خاکِ پاک *** به وقت ضرورت تیمم چه باک
پس آنگاه هم صورت و هم دو دست *** نمایید مسحی که شایسته است
همانا غفورست یکتا اله *** به توبه ببخشاید او هر گناه (43)
النساء
نبینی مگر حال اهل کتاب *** که کم بهره‌ای یافتند از صواب
خریدار گمراهیند و ضرر *** به دریای ظلمت شده غوطه‌ور
به دل دوست دارند با میل و خواست *** شما هم بگردید گمره ز راست
(44)
النساء
خداوند بهتر بداند نکو *** چه کس با شما هست هر دم عدو
خداوندتان هست همراه و یار *** کفایت کند یاری کردگار (45)
النساء
گروهی یهودان پی ریشخند *** لغت را دگرگون تلفظ کنند
بگویند فرمان رب بشر *** شنیدیم لیکن بپیچیم سر
بگویند آن قوم غرق عناد *** که ای کاشکی ایزدت کر کناد
تو را چون ببینند ای مصطفی *** به زشتی بگویند که راعنا
(به ظاهر بود معنی راعنا *** که یعنی تو ما را رعایت نما
به عِبری‌زبان هست معنای آن *** که هستی تو از بدترین مردمان)
بدینگونه آن قوم باطل‌پسند *** نبی را تمسخر نمودند چند
هرآنچه برانند روی زبان *** تمسخر به دین است اندر بیان
ولی گر که با عزت و احترام *** بگفتند این گونه اندر کلام
که گفتار حق را شنیدیم پس *** ترا جمله فرمانبرانیم و بس
تو بشنو سخنهای ما ای کریم *** به ما مهلتی ده، تفکر کنیم
بر آنها هر آیینه بُد نیک‌تر *** به حق بود این نکته نزدیک‌تر
ولیکن چو کافر شدند آن یهود *** خداوندشان نیز لعنت نمود
از آنان بجز عده‌ای کم‌شمار *** نیارند ایمان به پروردگار (46)
النساء
سزد گر بگوئی به اهل کتاب *** بیارید ایمان به اسلام ناب
گواهی دهد هم به یکتا خدا *** هم ارسال تورات و انجیل را

همی پیشتر زآنکه آن کبریا *** کشد خط خذلان به روی شما
و یا همچو اصحاب سبت از خدا *** یکی لعن و نفرین بیاید فرا
که هر چه خدا خواست واقع شود *** همانا چنین حکم خواهد رود (47) النساء
هر آن کس خدا را شریکی بخواند *** همانا ز غفران او دور ماند
که هرگز نبخشاید او را اله *** «که شرک است بالاترینِ گناه»
ولی غیر از این شرک بر کبریا *** کند عفو، آن را که خواهد خدا
که مشرک بر ایزد زده افترا *** گناهی بزرگ است و کاری خطا (48) النساء
نمی‌بینی آیا که آنان چسان *** نمایند دعویِّ پاکی جان
همانا که تنها یگانه خداست *** که پاکیزه سازد کسی را که خواست
به اندازه رشته‌ای از رطب *** به کس هیچ ظلمی نکردست رب (49) النساء
ببین تا چگونه به یکتا خدا *** ببافند آنان چنین افترا
گناهیست بس واضح و آشکار *** کفایت کند تا بگردند خوار (50) النساء
ندیدی مگر صاحبان کتاب *** چگونه برفتند بر ناصواب
به جبت و به طاغوت کردند روی *** که بودند بسیار ناراستخوی
چنین برگشایند لب بر سخن *** بگویند با مشرکان وطن
که راه شما از ره مومنان *** بود بهتر و نیکتر این زمان (51) النساء
بر این گونه افراد، پروردگار *** کند لعنتی درخور و پایدار
کسی را که لعنت نماید خدا *** دگر یاورش کیست در هر سرا؟ (52) النساء
پس آیا بر این مردم خوار و پست *** بود از حکومت نصیبی بدست
اگر هم که می‌بود، این قوم نیز *** به اندازه هسته خرمای ریز
نکردند انفاق بر هیچکس *** گرفتار جهلند و غرق هوس (53) النساء
بورزند بسیار رشک و حسد *** برآنکس که فضل خدایش رسد
کنون پس بر اخلاف و آل خلیل *** کتاب و حکم داده رب جلیل
همین گونه از لطف رب کریم *** برآنها ببخشید ملکی عظیم (54) النساء
گروهی بگشتند مومن بر او *** گروهی بگشتند با وی عدو
بر آنها بود بس، عذاب سقر *** «که گشتند کافر به رب بشر» (55) النساء
هر آن کس به عصیان برآورده دست *** بر آیات اللَّه کافر شدست

به زودی ورا در جهنم بریم *** بر او آتشی سخت می‌آوریم
چو آن پوست سوزد به سوز و گداز *** بروید به جایش دگر پوست باز
چنین بار تعذیب باید کشند *** که سختی کیفر بباید چشند
همانا خداراست بس اقتدار *** حکیم است در کار خود کردگار (56) النساء
کسانی که هستند مومن به رب *** پی کار نیکند هر صبح و شب
بزودی بیاریمشان در بهشت *** خوشا نیکبختی و این سرنوشت
بهشتی که زیر درختان آن *** بود جوی‌های زلال و روان
بود پاک ازواج در آن مقام *** که آنها بیابند بر میل و کام
در آن سایه رحمت کردگار *** بمانند پاینده و ماندگار (57) النساء
چنین داده دستور یکتا خدا *** امانت اگر هست نزد شما
ببایست بر صاحبش پس دهید *** به وجهی نکو پیش رویش نهید
چو در بین مردم برانید حکم *** به انصاف و با عدل خوانید حکم
خداوندتان می‌دهد نیک پند *** مگر بهرتان اوفتد سودمند
خداوند باشد سمیع و بصیر *** بداند همه رازهای ضمیر (58) النساء
پس ای مومنان با رضا و قبول *** اطاعت کنید از خدا و رسول
همین‌گونه با رغبت و با رضا *** اطاعت نمایید اولی‌الامر را
چو دارید ایمان به پروردگار *** بیاورده ایمان به روزِ شمار
اگر بینتان شد جدالی دراز *** به حکم الهی، بگردید باز
که این کار بهتر بود در صفت *** سرانجام آن هست خوش عاقبت (59) النساء
ندیدی مگر حال آن انجمن *** که دعوی نمودند بر این سخن
که بر آنچه یزدان ترا داده است *** به دیگر رسولان فرستاده است
کنون سخت ایمان بیاورده‌ایم *** دل خویش را سوی دین کرده‌ایم
ولی بازخواهند بار دگر *** نمایند طاغوت را راهبر
اگر چند امر آمد از کردگار *** که گردند کافر به بتهای خوار
ولی اهرمن خواهد آن قوم بد *** به گمراهی دوردستی رود (60) النساء
بدیشان چو آمد صریح این ندا *** بیایید سوی رسول و خدا
ولی باز، بینی که جمعی دورو *** که در دل هنوزند با تو عدو
به مردم ببندند آن راه باز *** مبادا که آیند سویت فراز (61) النساء
چگونست احوال این قوم دون *** گر اوضاع شد ناگهان واژگون
بگردند بر یک مصیبت دچار *** سزاوار آن طینت زشتکار

به نزد تو آیند آنگاه هم *** به نام خداوند خورده قسم
که این کارها گر زما رو نمود *** هدف جز نکویی در آنها نبود (62) النساء
به نیات این مردم زشتکار *** هماناست آگاه پروردگار
بتاب ای پیمبر از آن قوم روی *** ولی جملگی را نصیحت بگوی
تو با صحبتی دلنشین و بلیغ *** بده پند و اندرز را بی‌دریغ (63) النساء
خدا گر فرستاد پیغمبری *** معین بفرمود بر رهبری
همین بود قصدش که اقوام چند *** ز امر خدائی اطاعت کنند
اگر آن دورویان که بر خویشتن *** رساندند این گونه ظلم و محن
به درگاه والای پروردگار *** همی کرده بودند توبه ز کار
وگر سوی تو آمدند از طلب *** که غفران بخواهی بر آنها ز رب
خدا را در این حال بی‌ترس و بیم *** بدیدند توبه‌پذیری رحیم (64) النساء
به رب تو سوگند ای مصطفی *** که ایمان نیارند هرگز به ما
مگر آنکه در موقع داوری *** بخواهند تنها ز تو یاوری
پس آنگه تو هر حکم کردی بیان *** نسازند هیچ اعتراضی بر آن
بگردند تسلیم امرت تمام *** نیوشند حکم تو با اهتمام (65) النساء
به آنها اگر حکم کردیم ما *** به کشتن دهید این زمان خویش را
به منظور رفتن سوی کارزار *** نمایید هجرت ز شهر و دیار
بجز عده اندکی در وطن *** اطاعت نکردند از این سخن
به آنچه که گویند از بهر پند *** اگر خود عمل می‌نمودند چند
یقین دان که بهتر بُد این گونه کار *** اساسش نکوتر بود و استوار (66) النساء
بکردیم ما نیز آنگه عطا *** بر آنها نکو اجر روز جزا (67) النساء
هدایت بکردیم بر راه راست *** به راهی که تنها طریق سزاست (68) النساء
کسی کز کلام خدا و رسول *** اطاعت نماید به میل و قبول
به همراه آنان که یکتا خدا *** بر آنها بکردست لطفی عطا
به همراه پیغمبران طریق *** شهیدان و افراد پاک و صدیق
به همراه افراد شایسته‌کار *** بگردند محشور روز شمار
یقین دان که این نیکمردان راد *** نکو همرهانند زاهل وداد (69) النساء
چنین فضل از سوی یکتا خداست *** که دانائیش بس، همه خلق‌راست

(70)
النساء
بگیرید اکنون سلاحی به چنگ *** بگردید آماده از بهر جنگ
همه دسته دسته به همراه هم *** برآیید از بهر دفع ستم (71)
النساء
دورویانتان روز جنگ و ستیز *** شما را به سستی بخوانند نیز
اگر رویداد بدی رخ دهد *** شما را به صد رنج اندر نهد
ز روی شماتت به روی زبان *** برانند این گونه نطق و بیان
به ما لطف فرمود رب غفور *** کزین محنت و رنج ماندیم دور (72)
النساء
ولی گر بیابید فتح و ظفر *** ببینید لطف از خدای بشر
تو گویی که خود آشنائی نبود *** میان شما وآن گروه عنود
بگویند با حسرت و روی تنگ *** که ای کاش ما نیز کردیم جنگ
که اکنون ز میدان جنگ و جهاد *** غنائم به ما نیز رو می‌نهاد (73)
النساء
کنون مومنان به پروردگار *** بباید بجنگند در کارزار
کسانی که دنیای فانی و خوار *** رها کرده از بهر دارالقرار
به راه خدا هر که جنگد رشید *** چه پیروز گردد چه گردد شهید
چه زود است کز سوی پروردگار *** به او اجر بسیار گردد نثار (74)
النساء
کنون پس چرا در ره ذوالجلال *** نسازید هرگز جهاد و قتال
اگر چه که هستند جمعی اسیر *** ز مرد و زن و کودکان صغیر
که در مکه در چنگ کفار خوار *** اسیرند و گویند ای کردگار
رها ساز ما را از این قید و بند *** ز شهری که مردان آن ظالمند
کسی را به یارِیّ ما کن گسیل *** که این سان نمانیم خوار و ذلیل (75)
النساء
بلی مومنان در ره کردگار *** به جنگ اندر آیند بس استوار
ولی کافران بهر شیطان دون *** بیایند در جنگ و ریزند خون
بجنگید با آن پلیدان خوار *** که شیطان ملعون بر آنهاست یار
نترسید هرگز ز بیم شکست *** که سست است تدبیر ابلیس پست (76)
النساء
نبینی مگر حال آن عده را *** که گفتند این گونه ای مصطفی
به ما رخصتی بخش تا در جهاد *** بجنگیم با دشمن بدنهاد
بگفتیم چون نیست گاه نبرد *** نبایست در این زمان جنگ کرد
بخوانید با شوق اکنون صلات *** ببخشید بر بینوایان زکات
پس آنگاه چون دور گردون گذشت *** بر آنها جهادی مقرر بگشت

فزونتر ز ترس خدای نکو *** بترسیده بودند از خلق او
به یزدان بگفتند با قلب تنگ *** چرا گشت واجب چنین حکم جنگ
چرا مرگ ما را به تاخیر باز *** نیفکند آن ایزد بی‌نیاز
به آنها بگو این دو روز حیات *** متاعیست ناچیز در کائنات
هر آن کس بترسد ز پروردگار *** نکوتر بر او هست دارالقرار
که هرگز به اندازه یک فتیل *** نکرده به کس ظلم رب جلیل (77)
النساء
چه باشید در برج و در قصر و کاخ *** «چه باشید در کومه و سنگلاخ»
به هر جا که باشید و هر ساز و برگ *** بگیرد گریبانتان سخت مرگ
چو بینند عیش و نشاطی به خواست *** بگویند از لطف یکتا خداست
ولی چون ببینند رنج و بلا *** مقصر بدانندت ای مصطفی
به آنها بگو هر چه خود هست و نیست *** به غیر از خداوند آخر ز کیست؟
چه گشتست کاین قوم بس جاهلند *** ز فهم حقایق چه تیره‌دلند (78)
النساء
ترا گر نکوئی رسد از خداست *** اگر بد ببینی ز نفست بخاست
ترا بر رسالت فرستاده‌ایم *** گواهی بر این کار هم داده‌ایم
که تنها گواهی یکتا خدا *** کفایت نماید چنین امر را (79)
النساء
هر آن کس اطاعت کند از رسول *** بکردست فرمان حق را قبول
هر آن کس بپیچد سر از حکم وی *** ره کفر و باطل نمودست طی
بود کیفرش با یگانه خدا *** نگهبان بر آنها نه‌ای مصطفی (80)
النساء
نمایند اظهار دین در حضور *** ولی شب چو از تو بگردند دور
بگیرند در دل خلاف سخن *** که در جمع گفتی در آن انجمن
چنین فکر کانان نمایند شب *** کند ثبت در لوح محفوظ، رب
کنون پس از آنها تو برتاب روی *** توکل نما بر خدایت نکوی
که یزدان تو را هست کافی و بس *** بجز او نگیرد تو را دستْ کس (81)
النساء
نخواهند آیا تعقل کنند *** در آیات قرآن تأمل کنند
که گر این کتاب وزین و گران *** همی بود از غیر رب جهان
در آن یافت می‌شد بسی اختلاف *** بدیدند در آن کلام خلاف (82)
النساء
چرا این منافق کسان دورو *** که هستند این گونه ناراستگو
سخنها بیارند روی زبان *** که از خصم باید نهان داشت آن
چه باشد خبر از خوشی و ظفر *** چه باشد ز بیم و شکست و خطر
و حال آنکه پرسیده بودند اگر *** ز پیغمبر و اولیاء دگر

همی چاره کردند در کارتان *** زمین می‌نهادند آن بارتان
اگر رحمت و فضل یکتا خدا *** نمی‌گشت شامل به حال شما
بجز عده اندکی حق‌پرست *** همه راه جستید از ابلیس پست (83) النساء
پس اکنون خودت در ره ذوالجلال *** بپاخیز بهر جهاد و قتال
که این است باری که بر دوش توست *** بباید به پایان رسانی درست
همه مومنان را هم‌اکنون تو نیز *** خود آماده گردان برای ستیز
اُمیدست از شرّ کفار خوار *** شما را نگهبان شود کردگار
فزونتر بود قدرت ذوالمقام *** نکوتر کشد از کسان انتقام (84) النساء
هر آن کس که اسباب کار نکو *** فراهم کند خیر آید بر او
کسی کاو شود باعث کار زشت *** همان بِدْرَوَد کاندرین جای کشت
خدا هست آگه ز هر نیک و بد *** که از مردمان جهان سر زند (85) النساء
چو شخصی بگوید شما را سلام *** به پاسخ دهیدش سلامی تمام
همانگونه یا بهتر اندر جواب *** به پاسخ برانید اسب خطاب
حساب همه کار را کردگار *** شمارش نماید به روزِ شمار (86) النساء
یگانه خدائی که اندر وجود *** جز او هیچ معبود دیگر نبود
به روز قیامت به روز جزا *** که هرگز در آن نیست شکی روا
به یکجا کند جمع هر کس که هست *** چه افراد کافر چه یزدان‌پرست
چه کس هست صادق‌تر از کردگار *** که گوید سخن را چنین آشکار (87) النساء
برای دورویان خوار و ذلیل *** دو دسته بگشتید از چه دلیل
(گروهی بگفتید خود کافرند *** به اسلام و آیین ما منکرند
گروهی براندید حکمی چنین *** که هستند آنها مسلمان به دین)
به آنها چشاند به روزِ شمار *** سزای عملهایشان کردگار
کسی را که گمراه کرده اله *** چسان می‌توانید بنمود راه
خدا هر کسی را که گمراه کرد *** ز راه حقیقت بفرمود طرد
تو دیگر نخواهی توانست باز *** دری از هدایت گشائیش باز (88) النساء
ز رشک و حسد کافران دورو *** نمایند در قلب خود آرزو
که بلکه شما نیز کافر شوید *** زهمدیگر آسوده‌خاطر شوید
که با این چنین کار از هر نظر *** مساوی بگردید با یکدگر
نگیریدشان دوست، تا از بلاد *** نسازند هجرت برای جهاد
و گر روی از این کار برتافتند *** به راه خداوند نشتافتند

به هر جا که دیدید کفار دین *** بریزید خود خونشان بر زمین
مبادا از آنها بگیرید یار *** از ایشان نصیری کنید اختیار (89) النساء
بجز آن کسانی که پیوسته‌اند *** به قومی که عهد شما بسته‌اند
و یا آنکه گویند هرگز وغا *** نجوییم با قوم خویش و شما
بباشند بیزار از خون و جنگ *** بود قلب آنها از این کار تنگ
که با این دو دسته که آزرده‌اند *** به درگاهتان روی آورده‌اند
نباید نمایید جنگ و جدال *** نریزید خود خونشان در قتال
چو تقدیر می‌بود پروردگار *** به آنها همی داد آن اقتدار
که آیند با مسلمین در نبرد *** (شما را از این ملک سازند طرد)
چو آنها بشستند دست از ستیز *** بگشتند تسلیم اللّه نیز
دگر ناگشودست راهی خدا *** که آیید با آن کسان در وغا (90) النساء
گروهی دگر را ببینی تو باز *** که با آرزوهای دور و دراز
(گویند پیش شما مومنیم *** کنون مهر اسلام بر دل زنیم
ولی پیش اقوام خود لاجرم *** بگویند ما کافرانیم هم)
که هم از شما و هم از اهل کیش *** بگردند ایمن بدین فکر خویش
بر آنان ره فتنه چون گشت باز *** به شرک و به تکفیر گردند باز
گر آنها که هستند اهل نفاق *** پشیمان نگشتند بالاتفاق
نگشتند با دینتان هم‌نشست *** نشُستند از آزارتان نیز دست
به هر جا ببینیدشان بعد از این *** بریزید خود خونشان بر زمین
بر اموال و بر جان این قوم خوار *** خداوندتان داده بس اقتدار (91) النساء
نباشد روا مومنی بیگناه *** کشد مومن دیگری را تباه
مگر آنکه بی‌قصد یا از خطا *** کشد مومنی را به دارالفنا
به کفاره این خطا و گناه *** چنین است دستور یکتا اله
که آزاد سازد یکی بنده را *** به وارث بپردازد او خونبها
مگر آنکه صاحب‌دم نیکخو *** ببخشد همه خونبها را بر او
اگر آنکه کشته شده مومن است *** ولیکن ز قومیست کاو دشمن است
در این حال قاتل بر اصحاب دم *** نباید دهد خونبها، گر چه کم
ولی لازم آمد به حکم خدا *** کند بنده مومنی را رها
اگر هست مقتول از آن تبار *** که خود با شمایند همراه و یار
بباید به وارث دهد خونبها *** کند بنده مومنی را رها
اگر نیست بنده، به امر اله *** به دنبال هم روزه گیرد دو ماه
چنین توبه و بازگشت از خطا *** پذیرفته گردد ز یکتا خدا
بر اعمال خلق است ایزد علیم *** بر احوال دنیاست یزدان حکیم (92)

النساء
هر آن کس کُشد مؤمنی را به عمد *** کند ریشه کن گلبنی را به عمد
مجازات او چیست؟ سوزنده نار *** که جاوید ماند در آن پایدار
بر او خشم گیرد یگانه خدا *** کند لعنت آن شخص را کبریا
مهیا نماید برای عقاب *** عذاب شدیدی به روز حساب (93)
النساء
پس ای مومنان چونکه بهر جهاد *** بگشتید راهی به دیگر بلاد
به تحقیق آیید و در جستجو *** در آیین یار و مرام عدو
بر آن کس کز اسلام دم بر زند *** ز تن جامه کفر را برکند
مبادا که بر او زنید افترا *** بگویید کافر بود بر خدا
که با خود بگویید باشد حلال *** گر از او ستانیم جانی و مال
مبادا بر این کار رو آورید *** که اندک غنیمت ز دنیا برید
شما را به درگاه پروردگار *** غنائم بود بی‌حد و بی‌شمار
که حتی شما نیز در ابتدا *** که گشتید تسلیم یکتا خدا
جز اظهار تسلیم چیزی نبود *** «چرا هوشتان را ظواهر ربود»
خداوندتان لیک منت نهاد *** که بر قلبتان نور ایمان بداد
پس اکنون بدقت به وجهی نکو *** به تحقیق آیید در جستجو
مبادا که سر بر هوس برنهید *** به کس نسبت کفر و عصیان دهید
که هر چه نمایید بی‌کم و کاست *** بدانید آگاه از آن خداست (94)
النساء
کسانی که بی‌عذر خاص از بلاد *** نگشتند خارج برای جهاد
نباشند چون مومنانی که فاش *** بجنگند در راه حق پُر تلاش
بجنگند با مال و با جان خویش *** ره جانفشانی بگیرند پیش
مجاهد کسان را که با مال و جان *** بجنگند در راه رب جهان
خداوند داده مقامی فزون *** بر آن کاو، ز خانه نیاید برون
همه مؤمنان را ولی وعده داد *** که حق باب رحمت بر ایشان گشاد
که آن هست کاخ رفیع بهشت *** بر آنها چه نیکوست این سرنوشت
مجاهد کسان را به واماندگان *** فزون رتبتی داده رب جهان (95)
النساء
چنین رتبه‌هایی که گردد عطا *** بود رحمت و مغفرت از خدا
که یزدان عالم بر اهل جهان *** غفورست و بخشنده و مهربان (96)
النساء
از آن ظالمی کاو به وقت ممات *** به حال ستم ترک گوید حیات
ملائک بپرسند خود از شما *** چه کردید آیا به دارالفنا
پس آنگاه آن ظالمان در جواب *** چنین می‌گشایند لب بر خطاب
که بودیم ما ناتوان و فقیر *** بچنگال ظلم پلیدان اسیر

ملائک گشایند آنگه زبان *** فراخی ندیدید در این جهان؟
نه آیا زمین خدای بشر *** همه داشت وسعت ز پهنا و بر؟
(که هجرت گزینید از آن بلاد؟ *** به جایی که در آن نباشد فساد)
بر ایشان جهنم بود جایگاه *** که بد جایگاهیست آن پایگاه (97) النساء
«پس این عذر که ما به چنگ ستم *** گرفتار بودیم با درد و غم»
ولیکن بماندیم در آن دیار *** که بر ما نبُد هیچ راه فرار
پذیرفته گردد فقط زآن گروه *** که بودند وامانده و در ستوه
از اطفال خرد و زنان و رجال *** که بودند عاجز به هرگونه حال
که ممکن نبودی بر ایشان گریز *** میسر نشد چاره‌ای بر ستیز (98) النساء
سزد گر ببندند در دل اُمید *** به بخشایش کردگار مجید
که یزدان کند عفو زیشان گناه *** رحیم است و غفار یکتا اله (99) النساء
هر آن کس که هجرت کند از دیار *** به امید بخشایش کردگار
بیابد بسی جایگه در زمین *** که با خاطر خوش بگردد قرین
هر آن کس که در راه یزدان خویش *** ره هجرت از شهر بگرفت پیش
چو در آن سفر مرگ آید ز پی *** خدا رحمتی خاص بخشد به وی
که پیوسته پروردگار جهان *** غفور است و بخشنده و مهربان (100) النساء
چو راه سفر را گرفتید باز *** گناهی نباشد شکسته نماز
دو رکعت بخوانید جای چهار *** بفرمان و دستور پروردگار
شما را اگر هست ترسی که چند *** ز کفار بینید رنج و گزند
«نگردید غافل ز کفار خوار *** ز نیرنگ آن قوم ناراستکار»
که بس آشکار است آن دشمنی *** که دارند آن کافران دنی (101) النساء
پس آنگه که شخص تو ای مصطفی *** میان سپاهی به وقت غزا
چو خواهی که بر جای آری نماز *** عبادت کنی خالق بی‌نیاز
گروهی مسلح، شوندت عسس *** نگهبان بگردند از پیش و پس
پس آنگه که سجده به جای آورند *** نماز و عبادت به پایان برند
گروهی که اول نخوانده نماز *** خود از بهر خواندن بیایند باز
بیایند افراد آن با سلاح *** نماید خرد بر تو راه صلاح
بلی کافران می‌کشند انتظار *** که غفلت نمایید در کارزار
که ناگه بسوی شما حمله‌ور *** بگردند با نیزه و با سپر
چو بیماری و بارش آسمان *** شما را به رنج افکند آن زمان
گناهی نباشد گشائید اگر *** در آن چند لحظه سلاح از کمر

ولیکن در این حال هم برحذر *** بمانید از خصم تیره گهر
که از بهر کفار، روزِ شمار *** عذابی نهادست پروردگار
که گردند نابود و خوار و ذلیل *** بر آنها تباهی بگردد گسیل (102) النساء
پس آنگه که پایان پذیرد نماز *** بمانید در حالت احتراز
به هر حال کآید ز دست شما *** نمایید تسبیح یکتا خدا
به پهلو و بنشسته و ایستا *** به هر حال گوئید ذکر خدا
پس آنگه که ایمن شدید از عدو *** چو دانید ناید گزندی از او
در این حال خوانید، کامل نماز *** بگردید مشغول راز و نیاز
که بر مومنان به پروردگار *** بود واجب این حکم در روزگار (103) النساء
نباید به تعقیب خصم پلید *** به خود سستی و کاهلی ره دهید
گر از دست آنان در این روزگار *** فتادید در زحمتی بی‌شمار
ز دست شما نیز بر کافران *** رسد رنجهایی عظیم و گران
ولیکن شمائید امیدوار *** بر الطاف و بر رحمت کردگار
ولی کافران خبیث و پلید *** به یزدان ندارند هرگز اُمید
بر احوال آن قوم اُمیدوار *** علیم و حکیم است پروردگار (104) النساء
به سوی تو قرآن خود را خدا *** به حق برفرستاد ای مصطفی
که با آنچه یزدان به وحیت بداد *** میان کسان حکم رانی به داد
مبادا که از خائنان هیچگاه *** حمایت نمائی در این طی راه (105) النساء
ز یزدان نمایید غفران طلب *** چرا که غفور و رحیم است رب (106) النساء
تو از خائنان «غرق اندر گناه» *** مبادا حمایت کنی هیچگاه
که بر خائنان گنهکار پست *** کجا مهر یزدان بخواهد نشست (107) النساء
عملهای خود را ز خلق جهان *** نمایند آن تیره‌بختان نهان
ولی کی توانند از کردگار *** نمایند پنهان چنان زشت کار
شبانگه که اندیشه در دل کنند *** گمانهای مطرود و باطل کنند
در آن لحظه‌ها نیز پروردگار *** بود آگه از آن سخنها و کار (108) النساء
گرفتم به دنیا از آن خائنان *** شفاعت نمایید ای مومنان
در آن روز محشر که آید ز پس *** طرفدار آنها بگردد چه کس؟
چه کس بهر آنها بگردد وکیل *** «شفاعت کند پیش رب جلیل» (109) النساء

هر آن کس کز او کار بد سر زند *** و یا آنکه بر نفس ظلمی کند
پس آنگه به حاجت زدرگاه رب *** کند رحمت و مغفرت را طلب
در این حال با قلب خود در حضور *** بیابد خدا را رحیم و غفور (110)
النساء
هر آن کس نماید گنه در جهان *** همانا به خود می‌رساند زیان
خدا هست بر حال مردم علیم *** در انجام کارست یزدان حکیم (111)
النساء
کسی گر خطا یا گناهی کند *** سپس تهمتش بر دگر کس زند
به بهتان شده مرتکب، کاین گناه *** بود آشکارا بزرگ و تباه (112)
النساء
اگر رحمت و فضل یکتا خدا *** نبُد شامل حالتْ ای مصطفی
گروهی از اعداء ناراستخو *** «که هستند با راه و رسمت عدو»
کمر بسته بودند کز راه راست *** تُرا دور سازند با میل و خواست
ولیکن فقط خویش را از صواب *** بکردند دور آن گروه خراب
که هرگز نشاید که با مکر و شرّ *** رسانند بر تو زیان و ضرر
تُرا داده یزدان یکتا، کتاب *** به رویت گشودست راه صواب
هر آن چیز آگه نبودی از آن *** بیاموخت بر تو خدای جهان
تُرا ای محمد (ص) ز پروردگار *** رسد فضل و رحمت برون از شمار
(113)
النساء
نه سود و نه خیریست در آن سخن *** که پنهان بگویند در انجمن
مگر اینکه آن حجت و آن بیان *** که مخفی برانند روی زبان
بود صَدْقه دادن، بود کار نیک *** هم اصلاح مردم به کردار نیک
که هر کس برای رضای خدا *** چنین کارهایی کند در خفا
بزودی بر او نیز پروردگار *** کند اجر نیکوی خود را نثار (114)
النساء
پس از اینکه روشن شد آیین راست *** نکو سیره‌ای کان طریق خداست
کسی کو ز راه خدا و رسول *** تخلف بورزد نماید عدول
طریقی بجوید، جز ایمان طریق *** به دریای ظلمت بگردد غریق
برانیم او را به سوی سقر *** که بد جایگاهی بود آن مقر (115)
النساء
کسی کو شریک آورد بر اله *** نیامرزد او را خدا هیچگاه
ولی غیر از این شرک آن را که خواست *** ببخشاید ایزد چو میلش بخاست
هر آن کس که مشرک به یکتا خداست *** شود سخت گمره از آیین راست (116)

النساء
پس آن مشرکان غیر یکتا اله *** هر آنچه که خوانند آن را اله
مونث بتانی است مانند لات *** و یا آنکه شیطان سرکش صفات (117)
النساء
زدرگاه رحمت خدا کرد دور *** همان پست ابلیس خوار و نفور
چرا که جدل کرد با کردگار *** چنین گفت آنگه به پروردگار
که از بندگانت گروهی کثیر *** نمایم به چنگال مکرم اسیر (118)
النساء
به ظلمت دراندازم و مکر و آز *** کشانم به رویای دور و دراز
بگویم ز حیوان ببرند گوش *** که گردد نصیب بُتان خموش
برآن‌ها بگویم که بدعت نهند *** که تغییر در خلقت حق دهند
«بدانید این نکته ای بندگان *** هم اکنون که هستید از زندگان»
که هر کس به جای خدای الست *** اطاعت نماید ز شیطان پست
زیانها رساندست بر خویشتن *** بسی آشکارا بود این سخن (119)
النساء
دهد وعده بسیار شیطان خوار *** کند آرزومند و امیدوار
نباشد ولی وعده‌اش جز غرور *** که تا خلق را سازد از حق بدور (120)
النساء
بیفتند ایشان به قعر سقر *** که هرگز نیابند راه مفر (121)
النساء
ولی مؤمنان به پروردگار *** نکوکار مردان پرهیزکار
بیاریمشان بی‌گمان در جنان *** که جویست زیر درختان آن
که آنجا بر آنهاست دارالقرار *** که بر حق بود وعده کردگار
چه کس راستگوتر ز یکتا خداست *** که را صدق افزونتر از کبریاست
(122)
النساء
خود از آرزوهای همچون سراب *** زسوی شما یا ز اهل کتاب
نگردد همی هیچ کاری درست *** که این آرزوهاست فانی و سست
هر آن کس کند کار بد هر که هست *** بر او گرد کیفر بخواهد نشست
که هرگز در آن روز جز کردگار *** نه یاور بیابد نه غمخوار و یار (123)
النساء
بلی اهل ایمان چه زن یا که مرد *** که اعمال نیکو و شایسته کرد
بیاریم او را به باغ بهشت *** چه نیکوست آری چنین سرنوشت
به اندازه پوستی از رطب *** نبینند ظلمی ز درگاه رب (124)
النساء
چه دینی است بهتر از اینکه شما *** بگردید تسلیم یکتا خدا

نکوکار باشند خلق و عفیف *** درآیند مردم به دین حنیف
به دین خلیلی که پروردگار *** بخواندست او را وفادار یار (125)
النساء
از ایزد بود ارض و هفت آسمان *** محیط است علمش به کل جهان
(126)
النساء
بخواهند فتوا ز تو این زمان *** که درباره زن بود آن بیان
بفرما خدا و کتاب خدا *** که اکنون تلاوت شود بر شما
بگویند فتوی به حق زنان *** زنانی که هستند از مومنان
همین‌گونه هم دختران یتیم *** که هستند در دار دنیا مقیم
که خود حقشان را نکردید ادا *** در این راه رفتید سوی خطا
ولیکن شماراست میل نکاح *** که در عقد آریدشان بر صلاح
هم از بهر آن ناتوان کودکان *** بدادست فتوا خدای جهان
کنون بهر ایتام بر عدل و داد *** بکوشید با دوستی و وداد
که هر کار خیری رسد از شما *** از آنست آگاه یکتا خدا (127)
النساء
زنی را اگر هست ترسی ز پی *** که شویش کند بد سلوکی به وی
بر او ترشروئی کند شوهرش *** و یا دور گردد شب از بسترش
اگر از در صلح آیند در *** بر آن دو بود بیگمان نیکتر
که صلح و رفاقت به هرگونه حال *** بود بهتر از گفتگو و جدال
مگر قلب برخی از افراد را *** گرفتست حرصی و بخلی فرا
که کوشند در زجر و آزار هم *** نمایند بیهوده بر هم ستم
چو نیکی نمایند بر همدگر *** نمایند از خشم یزدان حذر
ببینند پاداش شایسته کار *** که آگه بر آنها بود کردگار (128)
النساء
توانا نباشید هرگز بر آن *** عدالت بورزید با همسران
وگر خویش باشید راغب به داد *** شما را بود راستی در نهاد
پس اکنون مبادا که بر میل خویش *** یکی را گذارید نعمت به پیش
بسازید محروم آن دیگری *** که سرگشته ماند زنعمت بری
چو سازش نمایید با زوج خویش *** ره ترس و تقوی بگیرید پیش
در این حال البته رب جهان *** غفورست و بخشنده و مهربان (129)
النساء
اگر هم بگیرید از هم طلاق *** میان شما اوفتد افتراق
خدا هر دو را می‌رهاند ز غم *** کند بی‌نیاز آن دو تن را ز هم
که لطف خداوند بی‌انتهاست *** گشایشگر است و حکیمی سزاست
(130)

النساء
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** همه هست یکسر ز ربّ جهان
نماییم اکنون شما را خطاب *** از این پیشتر هم بر اهل کتاب
سفارش نمودیم کز رب خویش *** بترسید و تقوی بگیرید پیش
اگر جملگی نیز کافر شوید *** به دنبال تکذیب یزدان روید
خدائی که هفت آسمان و زمین *** بود در یَدِ قدرتش این چنین
ستوده صفات است و هم بی‌نیاز *** به حب شما نیست محتاج باز (131)
النساء
زمین و سماوات از کبریاست *** که تنها نگهبان آنها خداست (132)
النساء
الا مردمان گر بخواهد خدا *** دهد جملگی را به باد فنا
شما را بمیراند و در زمین *** یکی قوم دیگر کند جانشین
خدا را در این کار هست اقتدار *** که حقا تواناست پروردگار (133)
النساء
هر آن کس به خوب جهان‌راغب‌است *** ثوابی ز دارالفنا طالب است
بداند که تنها بدست خداست *** ثوابی که در خورد هر دو سراست
که بر حاجت خلق و حال ضمیر *** خدایست حقا سمیع و بصیر (134)
النساء
پس ای اهل ایمان به انصاف و داد *** همیشه بکوشید دور از عناد
برای خدا طبق امر اله *** بگردید با صدق صحبت گواه
اگر چه ببینید از آن ضرر *** خود و خویش یا مادر و یا پدر
اگر خود گواهید بهر تنی *** چه باشد فقیر و چه باشد غنی
مبادا که از هیچیک زآن دو تن *** حمایت نمایید اندر سخن
که اندر مراعات و احقاق حق *** خدا هست آگاه‌تر، زین نسق
مبادا که از حلقه عدل و داد *** فراتر گذارید پا، ای عباد
شهادت چو گویید از بهر کس *** مبادا اطاعت کنید از هوس
سخن گر بگویید چیزی خلاف *** که سازید حق را نهان در لفاف
چو سازید خودداری از گفت راست *** بدانید آگاه بر آن خداست (135)
النساء
الا مومنانی که خود با زبان *** بگشتید مومن به رب جهان
ز ژرفای دل مومن آیید نیز *** به یزدان و پیغمبر و «رستخیز»
بیارید ایمان به قرآن حق *** بر ادیان یزدانی ماسبق
هرآن‌کس که کافر شود بر خدا *** به عرش و ملائک به روز جزا
دروغین بخواند کتب را دگر *** شود منکر مرسلین سر به سر
به راه ضلالت فتادست کور *** شده گمره از راست آیین‌نور (136)
النساء

کسانی که گشتند مومن، نخست *** ولی باز کافر بگشتند و سست
دگر باره مومن شده بر طریق *** ولی باز در کفر گشته غریق
به هر شیوه‌ای هم بر آن کفر خویش *** فزودند هرلحظه افزون زپیش
دگر هیچوقتی و در هیچگاه *** نیامرزد ایشان یگانه اله
هدایت نسازد به راه درست *** کسی را که این گونه اعمال جست (137)
النساء
بترسان همانا گروه دورو *** به آنان چنین گفته‌ای را بگو
که چون رخت بستند از طرف خاک *** بر آنها عذابیست بس دردناک (138)
النساء
کسانی که با کافران به دین *** بگشتند همصحبت و همنشین
بکردند خود، مومنان را رها *** از آن حلقه مهر گشته جدا
بجویند آیا ز کفار خوار *** کنون عزت و رتبت و اقتدار
ندانند کاین راه آنان خطاست؟ *** که عزت فقط نزد یکتا خداست (139)
النساء
خدا داده دستورگر که شما *** ببینید برآیه‌های خدا
تمسخر برانند و تکفیر و ظن *** نگردید با آن کسان هم سخن
که تا دست شویند زآن ریشخند *** به بحثی دگر داخل آیند چند
اگر در زمان تمسخر به دین *** بگردید با آن کسان همنشین
شما هم چو آن مردمان دورو *** منافق بگردید بی‌گفتگو
دورویان و کفار را کردگار *** به دوزخ کشاند به روزِ شمار (140)
النساء
دورویان همه وقت درطی سال *** شما را نظاره نمایند حال
اگر نصرت و فتح آید بدست *** عدو را چشانید طعم شکست
غنیمت بخواهند و گویند ما *** خود آیا نبودیم یار شما
چو دشمن شود فاتح کارزار *** بلافاصله آن دورویان خوار
به کفار گویند آیا که ما *** خبرچین نبودیم بهر شما
بکردیم تشویقتان همچنین *** مبادا بگردید تسلیم دین
میان دورویان و بین شما *** خدا حکم راند به روز جزا
که در هیچ هنگامه و هیچگاه *** نکرده رهی باز یکتا اله
که تا چیره گردند کفار دین *** بر افراد مؤمن به روی زمین (141)
النساء
دورویان به نیرنگ کوشند نیک *** ببندد خداشان در حیله لیک
هر آنگه که آیند اندر نماز *** به بی‌میلی محض آیند باز
فقط بهر نیرنگ و روی و ریا *** بیایند بهر نماز و دعا

کمی با ریا یاد یزدان کنند *** سپس روح خود را پریشان کنند (142) النساء
دودل گشته‌اند و دورو در بیان *** نه با مؤمنانند نه کافران
کسی را که گمره نماید خدا *** نبینی که یابد ره راست را (143) النساء
پس ای مومنان به پروردگار *** مبادا ز کفار گیرید یار
مبادا دگر مومنان را رها *** نمایید بر رغم امر خدا
بخواهید آیا کنید آشکار *** یکی حجتی را به پروردگار
(که بر کیفر کفر گیرد عقاب *** شما را بدین کار سازد عذاب) (144) النساء
بلی جایگاه دورویان پست *** همان بدترین جای در دوزخ است
در آنجا نیابند یار و نصیر *** ندارند راه گریز و گزیر (145) النساء
جز آنان که تائب شدند از گناه *** بکردند اصلاح کار تباه
توسل نمودند بر کردگار *** زده چنگ بر رشته‌اش استوار
به اخلاص دل را به دین داده‌اند *** تواضع‌کنان روی بنهاده‌اند
چنین مردمانی بحق مؤمنند *** دَرِ دوستی با خدا می‌زنند
بر این مومنان کردگار کریم *** ببخشد به پاداش اجری عظیم (146) النساء
اگر لطف رب را بدارید پاس *** بگویید او را ثنا و سپاس
خدا کی شما را نماید عذاب *** دگر بر چه علت نماید عقاب
خدا شکرتان را پذیرد کنون *** که از علم او نیست چیزی برون (147) النساء
ندارد خدا دوست آن بنده را *** که دشنام گوید به بانگ رسا
مگر آنکه دیدست از کس ستم *** برفته بر او جور و رنج و الم
نیوشد همه گفته‌ها را خدا *** که دانا به خلق است آن کبریا (148) النساء
چو نیکی نمایید بر این و آن *** اگر آشکارست یا که نهان
وگر عفو سازید کار خطا *** بود سخت محبوب پیش خدا
که یزدان همیشه از اعمال بد *** بدان رحمت خاص خود بگذرد
اگر چه تواناست در انتقام *** ورا قدرت و عفو باشد تمام (149) النساء
پس آن کافران به یکتا خدا *** که برمرسلینش زدند افترا
«بگویند: اینان که پیغمبرند *** نه ایمان به امر خدا آورند»
به بعضی از این گفته‌ها و بیان *** که رانند این انبیا بر زبان
بیاریم ایمان و فرمان بریم *** ولیکن به بعضیش کفر آوریم

بخواهند راهی کنند اختیار *** که در بین این دو گرفته قرار (150 النساء
به تحقیق اینها همه کافرند *** که بر این چنین کار رو آورند
همانا چشانیم بر کافران *** عذابی مهین و جزائی گران (151 النساء
کسانی که بر مرسلین خدا *** بگشتند مومن به میل و رضا
دل خود به پیغمبران باختند *** جدائی در آن بین نانداختند
بزودی بر آنها یگانه خدا *** کند نیک پاداش خود را عطا
غفورست پیوسته رب جهان *** چو بر بندگانش بود مهربان (152 النساء
کنون ای پیمبر تو ای مرد جود *** ز تو باز خواهند قوم یهود
که ناگه کتابی خود از آسمان *** بر آنها فرود آوری این زمان
نگردی تو دلتنگ از این سخن *** ز قولی که گویند این انجمن
کزین پیشتر نیز بی‌کاستی *** ز موسی بکردند درخواستی
بگفتند آنها که در چشم ما *** خدا را کنون آشکارا نما
از این ظلم آنان و از این سبب *** یکی آذرخش آمد از سوی رب
پس از آن همه آیت آشکار *** که موسی بیاورد از کردگار
پرستش نمودند گوساله‌ای *** که از نایش آمد برون ناله‌ای
ولی باز یزدان ز لطفی که داشت *** بنا را به غفران و بخشش گذاشت
به موسی یکی حجت آشکار *** عطا گشت از سوی پروردگار (153 النساء
فراز سر قوم، رب غفور *** برافراشت این گونه آن کوه طور
که حجت بر آنها بگردد تمام *** مگر مومن آیند اندر مرام
به آنها بگفتیم هان ای یهود *** از این در، درآیید خود با سجود
ز حکمی که در شنبه باشد دگر *** مبادا که هرگز بپیچید سر
گرفتیم آنگاه عهد و قرار *** ببستیم میثاق را استوار (154 النساء
شکستند آن قوم پیمان خویش *** ره کذب آیات بگرفته پیش
به ناحق بکشتند پیغمبران *** زمین ریخته خون آن رهبران
بگفتند از روی کذب و نفاق *** نداریم ما با شما اتفاق
که دلهای ما سخت در پرده است *** کسی پشت پرده نیاورده دست
دروغین بود آنچه خود گفته‌اند *** که دارای افکار آشفته‌اند
چو رفتند بر راه کفر و عناد *** خدا مُهر بر قلب ایشان نهاد
که هرگز بجز عده‌ای کم‌شمار *** نگشتند مومن به پروردگار (155 النساء
بدان مریم پاک تهمت زدند *** که آن کافران مردمانی بدند (156

النساء
بگویند آنها به قولی صریح *** که کشتیم عیسی‌بن مریم مسیح
نکشتند او را در آن روزگار *** نه هرگز کشیدند او را به دار
بر آنها بشد مشتبه این عمل *** که عیسی نَبُد هیچ در آن محل
بگفتند در باره‌اش گونه‌گون *** سخنها ز شک گفته آن قوم دون
کلامی براندند روی زبان *** که هرگز نبودند عالم به آن
فقط دل نهادند بر شک خویش *** ره شک و تردید بگرفته پیش
همانا یهودان ناراستکار *** نکشتند او را در آن روزگار (157)
النساء
به بالا کشانید او را خدا *** به سوی خود آورد آن کبریا
که دارد به ملک جهان اقتدار *** حکیم است در کار خود کردگار (158)
النساء
کسی نیستی کاو مسیحی شود *** مگر اینکه این امر بر وی رود
که وقتی که زندست قبل از وفات *** به او مومن آید به وقت حیات
به روز قیامت به قولی فصیح *** بر آنها گواهست عیسی مسیح (159)
النساء
یهودان نمودند ظلمی زیاد *** به خویش و به پیغمبران بلاد
بگشتند مانع که خلق خدا *** نیایند در راه آن کبریا
از اینرو خداوند هر چه طعام *** که پاکیزه بُد، کرد یکسر حرام (160)
النساء
همیشه گرفتند سود ربا *** اگر چه که گشتند نهی از خدا
بخوردند اموال مردم، تمام *** بزور و به سرقت بطور مدام
از اینرو بر آن کافران پلید *** عذابیست بس دردناک و شدید (161)
النساء
ولیکن از آن قوم چندین گروه *** که از اهل علمند و دانش‌پژوه
بگشتند مومن به پروردگار *** بر آنچه فرستاد آن کردگار
به آنچه که بر تو فرستاده است *** به آنچه به پیشین رسل داده است
همیشه بخوانند از دل نماز *** در بذل و انفاق سازند باز
بیاورده ایمان به پروردگار *** سپرده دل و جان به روز شمار
بزودی بر آنها یگانه خدا *** کند اجر بسیار نیکو عطا (162)
النساء
به تو وحی کردیم ای مصطفی *** همانسان که بر دیگر انبیا
همانسان که کردیم وحیی به نوح *** بدان پاک پیغمبر پُر فتوح
به پیغمبران پس از وی تمام *** بگفتیم با وحی، هر دم کلام
همین‌گونه هم وحی شد بر خلیل *** به اسحاق پیغمبر و اسمعیل
به یعقوب گفتیم و اسباط او *** بشد با مسیحا همین گفتگو

به هارون و ایوب و یونس خدا *** فرستاد همچون سلیمان ندا
بدادیم داوود را هم زبور *** بر آنهانشان داده آیین نور (163) النساء
تمام رسولان که خود شرح حال *** از آنها ترا گفت رب جلال
دگر مرسلینی کز آنها خبر *** ندادست بر تو خدای بشر
به آنها همه وحی بنموده است *** سخنها بر ایشان بفرموده است
خداوند با موسّیِ خویشتن *** بسی آشکارا بگفته سخن (164) النساء
رسولان بسیار از سوی رب *** فرستاده گشتند بر این سبب
که بر اهل تقوی بشارت دهند *** به دلهایشان شوق و رحمت نهند
بر آنان که دم از پلیدی زنند *** ز قهر خداوند ترس افکنند
که حجت نماند دگر بر کسی *** که بر رب خود خرده گیرد بسی
عزیزست همواره پروردگار *** که بر وفق حکمت نمودست کار (165) النساء
ترا آنچه فرمود یکتا اله *** خودش نیز باشد بر آنها گواه
که آن را خداوند عز و جل *** فرستاده بر طبق علم ازل
ملائک هم این را گواهی دهند *** بر آن مهر تأیید برمی‌نهند
بدان که گواهی یکتا خدا *** برای تو کافیست ای مصطفی (166) النساء
همانا کسانی که کافر شدند *** به پیغمبری تو منکر شدند
ببستند بر خلق راه خدا *** که سازندشان از حقایق جدا
همانا که این مردم تیره‌بخت *** بگشتند گمراه بسیار سخت
ز راه هدایت فتادند دور *** که هرگز نیابند در آن حضور (167) النساء
کسانی که هستند از کافران *** ستم کرده بر خویش و بر دیگران
نیامرزد آری یگانه اله *** از ایشان خطا و گنه هیچگاه
رهی از هدایت نداد او نشان *** نه بر کافران و نه گردنکشان (168) النساء
بر این کافران به ظلمت غریق *** جهنم هماناست تنها طریق
بسوزند جاوید اندر عذاب *** بیفتند از آتش آن به تاب
چه سهل است این کار بر کردگار *** در آتش برد مردم زشتکار (169) النساء
پس ای مردمان اینک از کبریا *** رسولی به حق آمده بر شما
گر ایمان بیارید بر دین او *** برای شما بهترست و نکو
اگر هم بر آن مرد کافر شوید *** به دنبال تکفیر یزدان روید
فقط خویش را در زیان برده‌اید *** که تاریک قلبید و دل‌مرده‌اید

زمین و سماوات ملک خداست *** خدا را نیازی کجا با شماست؟
خدا هست بر حال مردم علیم *** به فرجام اعمال باشد حکیم (170) النساء
الا ای نصارا در آیین خویش *** مبادا ز حق پا گذارید پیش
چو گوئید از ایزد خویشتن *** به حق برگشائید لب بر سخن
در احوال عیسای والامقام *** مگویید چیزی بجز این کلام
که عیسی رسولی زیکتا خداست *** فرستاده از جانب کبریاست
کلامی الهی است از رب جود *** که بر مریم پاک آمد فرود
بیارید ایمان به یکتا خدا *** پذیرید در قلب خود انبیا
نگردید قائل به تثلیث رب *** که این کار شرک است اندر طلب
از این قول شرک، ار بشویید دست *** به هر دو سرا بهرتان بهترست
خدائی به غیر از یگانه اله *** نبود و نخواهد بُدَن هیچگاه
بود پاک از این سخن کردگار *** که فرزند باشد ورا در کنار
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** همه هست ملک خدای جهان
نگهبان عالم خدایست و بس *** که ایزد بجز او نبودست کس (171) النساء
مسیح‌بن مریم ندارد اِبا *** که گوید منم بنده‌ای از خدا
ملائک هم‌اکنون بدور از خلاف *** بر این بندگی می‌کنند اعتراف
گر از بندگی سر بپیچید کس *** کند کبر و گردنکشی از هوس
همه مردمان را به روزِ شمار *** کند جمع در پیش خود کردگار (172) النساء
هر آن کس که آورد ایمان درست *** همیشه ره کار نیکو بجست
همانا که یزدان والامقام *** دهد اجر او را کمال و تمام
هم از فضل خود نیز بر آن ثواب *** بیفزاید ایزد به روزِ حساب
ولی هر که از بندگی رو بتافت *** به گردنکشی و به عصیان شتافت
بر او می‌چشاند خداوند پاک *** عذابی فزاینده و دردناک
به غیر از خداوند روزِ شمار *** نه دارند یاور نه دارند یار (173) النساء
پس ای خلق، بُرهان بس آشکار *** برای شما آمد از کردگار
رسولی ز یزدان بیامد فرود *** که چون نور تابنده‌ای ره نمود (174) النساء
پس آنان که ایمان بیاورده‌اند *** توسل به یزدان خود کرده‌اند
بزودی درآیند اندر جنان *** که فضل است و رحمت در آن آشیان
بیاریمشان اندر آن جایگاه *** هدایت نماییم بر راست راه (175) النساء
کنون از کلاله کنندت سئوال *** که فتوا چه دادست آن ذوالجلال

(کلاله برادر و یا خواهرست *** که از یک پدر یا که یک مادرست)
بگو گر بمیرد یکی از شما *** ولی هیچ فرزند نَبْوَد ورا
چو او را بود خواهری از پدر *** شود نصف میراث را ارث‌بر
اگر خواهری بانگ رحلت بخواند *** ولی هیچ فرزندی از وی نماند
برادر تواند کند جستجو *** برای خودش کل میراث او
اگر مرده‌ای را دو تن خواهرند *** دوسوم زمیراث را می‌برند
اگر مرده را هست چندین نفر *** برادر و خواهر ز پشت پدر
در این حال هر قدر خواهر برد *** دوچندان آن را برادر برد
بیان می‌کند حکم خود را اله *** مبادا که گردید گمره ز راه
خدا هست آگاه از هر چه هست *** به هر چیز بر قدرت آورده دست
(176)

المائدة

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الا مومنان به پروردگار *** بمانید بر عهد خود استوار
بهائم برای شما شد حلال *** به فرمان رحمتگر ذوالجلال
بجز آنچه زین پس بگردد بیان *** ز یکتا خدا آید آیات آن
چو در حال احرام صیدی کُشید *** حرامست آن را به دندان کِشید
خدا حکم راند به روزِ شمار *** به هر چیز کآنرا ببندید کار (1)
المائدة
الا مومنان به یکتا خدا *** که دارید ایمان به روز جزا
کنون حرمت حج و ماه حرام *** بدارید محفوظ در هر مقام
به قربانیانی که می‌آورند *** نشاید رسانید دست گزند
تعرض نورزید در آن مکان *** اگر با نشان است یا بی‌نشان
تعرض به زوار بیت‌الحرام *** حرامست در هر زمان و مقام
همان زائرانی که بی‌گفتگو *** بجویند خشنودی و فضل او
چو گشتید خارج از احرام حج *** اگر صید سازید نبود حرج
گروهی چو کردند منع شما *** که نایید در بیت یکتا خدا
مبادا شما را بدارد بر آن *** که ظلمی برانید بر دیگران
نمایید همکاری و اهتمام *** در اعمال نیکو و تقوی مدام
برای ستم‌پیشگیّ و گناه *** نباشید با یکدگر یار راه
بترسید از ایزد که روزِ حساب *** خدای است بی‌شک شدیدالعقاب (2)
المائدة
کنون لحم مردار با خوک و خون *** شما را حرام است بی‌چند و چون
حرام است آنچه سر از تن جدا *** نمایید بر نام غیر از خدا
هر آن جانور کان خفه گشته است *** مبادا بر آن گوشت آرید دست
اگر خود بمیرد چو چوبش زنند *** و یا از بلندیش زیر افکنند
چو با ضربه شاخ مُردست دام *** همانا بود خوردن آن حرام
غذایی که درنده‌ای نیم‌خورد *** گذارد نباید بر آن دست بُرد
مگر آنچه تذکیه بنموده‌اید *** از آن پیشتر پاک فرموده‌اید
حرام است آنچه برای بتان *** به قربانی آرید در این زمان
هر آنچه به ازلام قسمت کنید *** بود فسق، این را رعایت کنید
کنون کافران یأس بر خود تنند *** که بر دینتان دستبردی زنند
نگردید از آنها کنون بیمناک *** بترسید تنها ز یزدان پاک
کنون دینتان را به حد کمال *** رساندم بدین اقتدار و جلال
ادا کرده‌ام نعمتم را تمام *** ببخشیده‌ام بر شما این مقام

کنون بهرتان دین اسلام ناب *** که والاترین است شد انتخاب
به ایام سختی و رنج و بلا *** اگر کس بیفتد در این تنگنا
که از اضطرار و نه روی گناه *** خورد از حرامی که باشد تباه
گناهی بر او نیست از این سبب *** که بخشنده و مهربان است رب (3) المائدة
الا ای پیمبر کنندت سوال *** چه چیزی بر آنهاست اینک حلال
به آنها بگو هر چه گردیده پاک *** حلال است خوردن مدارید باک
سگان چونکه صیدی به دندان خویش *** گرفته شما را بیارند پیش
بر آن، نام رب را نمایید یاد *** که آن صید پاکست و پاکیزه باد
بترسید ای مردم از کردگار *** سریع‌الحساب است پروردگار (4) المائدة
هر آنچه که امروز پاکیزه است *** حلال است برآن بیازید دست
طعامی که دارند اهل کتاب *** حلال است بهر شما بی‌عقاب
طعام شما نیز در کل حال *** بر اهل کتاب است پاک و حلال
همانا حلال است ای مومنان *** که در عقد آرید مومن زنان
اگر پارسا زن از اهل کتاب *** بیارید در عقد باشد صواب
به شرطی که خود مهر او را دهید *** اگر بازخواهد به پیشش نهید
نباشید خود نیز اهل زنا *** رفیقی نگیرند اندر خفا
هر آن کس به اسلام کافر شود *** به دنبال تکذیب این دین رود
نکردست جز کار خود را تباه *** به خود برنشاندست گرد گناه
که در آخرت نیز روزِ شمار *** زیانکار گردد سرانجامِ کار (5) المائدة
الا ای خداباوران با نیاز *** چو بر پای خیزید بهر نماز
بشویید رخسار و دو دوست خویش *** که از روی آرنج آرید پیش
پس آنگاه آهسته با دستِ تَر *** همی مسح سازید از فرق سر
نمایید مسح دو پا را سپس *** که تا جای برجسته‌اش هست بس
چو آلوده گشتید هنگام خواب *** نمایید پاکیزه خود را به آب
چو بیمار هستید یا در سفر *** قضائی ز حاجت بکرده اثر
و گر نیز با همسران خفته‌اید *** کنون ترک آغوششان گفته‌اید
نیابید آب از پس جستجو *** که با آن بسازید غسل و وضو
تیمم نمایید آندم به خاک *** که خاک تیمم بود نیز پاک
بدان خاک پاکی که آمد به دست *** نمایید مسح رخ و هر دو دست
الا خلق، سختی و رنجی قرار *** ندادست بر مردمان کردگار
ولیکن بخواهد به آسودگی *** کند پاکتان خود ز آلودگی
که خود بر شما رب والامقام *** کند نعمت خویشتن را تمام
بود آنکه شکرش بجا آورید *** به لب روز و شب نام او را برید (6)

المائدة
به خاطر بیارید یکتا خدا *** چه نعمت که کردست هر دم عطا
چو پیمان و میثاق، پروردگار *** گرفت از شما محکم و استوار
گشودید آنگاه لب بر بیان *** براندید این نکته را بر زبان
خدایا شنیدیم منظور تو *** نمودیم طاعت ز دستور تو
بترسید از ایزد خود، کنون *** که آگاه باشد به سرّ درون (7)
المائدة
الا مومنان در ره کردگار *** بمانید پاینده و استوار
به عدل و درستی به انصاف و داد *** گواهی دهید ای نکویان راد
اگر عده‌ای با شما دشمنند *** دَرِ دشمنیّ و عداوت زنند
مبادا بر این کار مایل شوید *** که از حلقه عدل بیرون روید
عدالت بورزید کز هر عمل *** به تقواست نزدیکتر در عمل
ز یزدان بترسید بیناست او *** به هر کار حقا که داناست او (8)
المائدة
بر آنها که هستند مومن به رب *** نمایند کار نکو در طلب
خدا وعده دادست بر مغفرت *** دهد اجر بسیار در آخرت (9)
المائدة
چو افراد کافر به یکتا خدا *** که کردند تکذیب آیات ما
به دوزخ درآیند با رنج و سوز *** بسوزند در آتشی پُرفروز (10)
المائدة
الا مومنان باز، آرید یاد *** ز نعمات خاصی که یزدان بداد
در آندم که کفار بی‌بند و بار *** ببستند همت بر این گونه کار
که بلکه شما را به تنگ آورند *** که در زیر چنگال محنت برند
ولی دست آن قوم را از شما *** بفرمود کوتاه یکتا خدا
پس اکنون بترسید از کردگار *** بمانید همواره پرهیزکار
که افراد مؤمن به یزدان راد *** نمایند تنها بر او اعتماد (11)
المائدة
همانا ز قوم بنی‌اسرئیل *** چنین عهد بگرفت رب جلیل
ز مابین آنان، دَوَزْدَه نفر *** به هر سبط یکتن بشد راهبر
پس آنگه بفرمود پروردگار *** که من را بدانید همراه و یار
چو برپای دارید امر نماز *** زکات فقیران ببخشید باز
بیارید ایمان به پیغمبران *** رسانید یاری بر آن رهبران
خدا را ببخشید قرضی نکو *** ببخشم گناهانتان مو به مو
شما را کنم داخل در جنان *** که جویست زیر درختان آن
پس از این همه حجت و این سخن *** هر آن کس که او کفر ورزد به من
بگردیده گمراه از راه راست *** شده دور از شیوه‌ای کان سزاست (12)

المائدة
چو آنها شکستند پیمان خویش *** نمودیم لعنت بر آن قوم و کیش
بکردیم دلهایشان همچو سنگ *** از اینرو که جستند آیین ننگ
در آیات یزدان ببردند دست *** بدادند تغییرش آن قوم پست
بدادند از کف نصیبی گران *** که بسیار اندرز بود اندر آن
ترا دم به دم می‌رسد این خبر *** که آن خائنان می‌نمایند شرّ
مگر عده‌ای کم‌شمار و قلیل *** که هستند مومن به رب جلیل
گر این عده کم، بدی کرده‌اند *** ببخشا که رو سویت آورده‌اند
که هر کس کند کارهای نکو *** خدا نیز رحمت بیارد بر او (13)
المائدة
از آنها که با ادعائی صریح *** بگفتند مائیم یار مسیح
گرفتیم هر چند عهد و قرار *** شکستند پیمان پروردگار
ببردند از یاد بسیار پند *** که بهر تذکر بدادیم چند
سزاوار آن کفرشان سوختیم *** که در بینشان جنگ افروختیم
که تا روز محشر بماند بجا *** همی بینشان دشمنی و وغا
بزودی به فرجام آن کار زشت *** بگردند آگاه در سرنوشت (14)
المائدة
الا ای نصارا الا ای یهود *** رسولی بحق آمد از ما فرود
که بسیار آیات را کز کتاب *** نمودید پنهان خلاف صواب
برای شما فاش سازد کنون *** به سوی هدایت شود رهنمون
ببخشاید آن کارهای خطا *** که سر می‌زند گاهگاه از شما
که نوری عظیم و کتابی مبین *** ز یزدان بیامد که جوئید دین (15)
المائدة
هدایت نماید خدا با کتاب *** هر آن کس ره او کند انتخاب
هم از بهر خشنودی کردگار *** به راه سلامت نماید گذار
کند خارج او را ز جهل و خطا *** سوی روشنائی شود رهنما
شود رهبر او را به آیین راست *** جز این راه هر راه دیگر خطاست (16)
المائدة
کسانی که باور چنین می‌برند *** که عیساست یزدان، همه کافرند
گشا ای پیمبر بر آنها زبان *** بگو خود چه قدرت، کدامین توان
تواند کسی را ز قهر خدا *** نگهدار باشد به هر دو سرا
خدا گر بخواهد نماید هلاک *** چه عیسی چه مریم، چه هستیّ خاک
زمین و سماوات و مابین آن *** همه هست ملک خدای جهان
خدا آفریند هر آن چیز خواست *** توانا به هر کار یکتا خداست (17)
المائدة
بگفتند قوم نصار و یهود *** که ماییم ابناء رب وجود

رفیقان یکتا خداییم نیز *** «نداریم با شیوه او ستیز»
بگو گر چنین است چون بُد سبب *** که کیفر بدیدید از سوی رب؟
بلی یک بشر، بیشتر نیستید *** گمان می‌نمایید خود کیستید؟
ببخشاید ایزد کسی را که خواست *** معذب نماید چو میلش بخاست
زمین و سماوات و بالا و پست *** همه از خداوند بودست و هست
همه چیز در آخر سرگذشت *** نماید به سوی خدا بازگشت (18) المائدة
الا ای نصارا الا ای یهود *** رسولی ز یزدان کنون رو نمود
که دین را به تحقیق سازد بیان *** بگوید همه حکم و آیات آن
در این روزگاران که پیغمبری *** نبودی که دین را کند رهبری
که حجت بگردد شما را تمام *** نگویید دیگر بدینسان کلام
که بر ما نیامد از ایزد سفیر *** که گردد بشیر و بگردد نذیر
کنون پس دگر آمده بر شما *** رسولی که می‌خواستید از خدا
که ایزد تواناست بر هر چه خواست *** همه چیز در قدرت کبریاست (19) المائدة
به یاد آر موسی به قومش چه گفت *** مسازید لطف خدا را نهفت
رسولان فرستاد یکتا اله *** به روی زمین کردتان پادشاه
چه بسیار نعمت شما را نهاد *** که بر هیچ قومی در عالم نداد (20) المائدة
در آن ارض قدسی که یکتا خدا *** مقدر نمودست اندر قضا
درآیید و هرگز مپیچید سر *** که بسیار بینید از آن ضرر (21) المائدة
بدادند پاسخ در آن سرزمین *** گروهی ستمکار کرده کمین
نخواهیم آمد در اینجا کنون *** مگر آنکه گردند آنها برون
هر آنگه که رفتند ایشان بدر *** بر آن شهر سازیم ما هم گذر (22) المائدة
دو مرد خداترس و پاک از گناه *** که بودند مشمول لطف اله
بگفتند از این در، چو آیید در *** بر آنها بیابید بی‌شک ظفر
چو هستید مومن به پروردگار *** توکل نمایید بر کردگار (23) المائدة
پس آن قوم گمراه گشته ز آز *** به موسی دگر باره گفتند باز
که هرگز نیاییم در آن دیار *** که دارند آنها در آنجا قرار
پس اکنون تو همراه با کردگار *** بجنگید با مردم آن دیار
که ما نیز خواهیم اینجا نشست *** ببینیم یا فتحتان یا شکست (24) المائدة
پس آنگاه موسی برافراشت دست *** بگفت ای پدیدآور هر چه هست

که من هستم اکنون فقط ای خدا *** به هارون و بر خویَش فرمانروا
از این قوم فاسقدل زشتکار *** تو ما را جدا ساز ای کردگار (25) المائدة
پس آنگاه یزدان بگفتا سخن *** چو طاعت نکردند از امر من
کنون شهر باشد بر آنها حرام *** بباید چهل سال کامل تمام
بمانند سرگشته در خشک بر *** بر این قوم فاسق تاسف مبر (26) المائدة
بخوان ماجرای دو فرزند را *** کن آویزه گوش این پند را
که بهر تقرب به وجهی نکوی *** به قربان نمودن نهادند روی
ز هابیل، حاجت پذیرفته گشت *** به قابیل نامد، چنین سرگذشت
به هابیل گفتا همانا که من *** سرت را جدا می‌نمایم ز تن
بگفتا گنهکار هرگز نِیَم *** پذیرد خداوند قربانیم
که قربانی متقین را خدا *** به رغبت پذیرد به شوق و رضا (27) المائدة
اگر دست آری سوی کُشتنم *** نه بر قتل تو هیچ دستی زنم
که می‌ترسم از کردگار جهان *** کنم آشکارا، نسازم نهان (28) المائدة
بخواهم که گردی از اصحاب نار *** گناهان تو را افتد اندر شمار
گناه تخلف ز امر خدا *** دوم هم گناهی که کشتی مرا
بلی ظالمان را ببایست سوز *** در آن شعله آتش پُر فروز (29) المائدة
سپس نفس اماره‌اش خوار کرد *** به قتل برادرش وادار کرد
به قتلش رسانید و خونش بریخت *** کجا از زیانش تواند گریخت (30) المائدة
کلاغی برانگیخت آنگه خدا *** که گودال سازد، همان خاک را
مگر تا بیاموزد او را چسان *** کند زیر خاک آن جسد را نهان
تاسف‌کنان کرد بر خود خطاب *** که آیا من عاجزترم از غراب
که سازم جسد را نهان زیر خاک *** نهم جسم پاکش به تیره مغاک
به خاکش سپرد و از این کار سخت *** پشیمان بگردید آن تیره‌بخت (31) المائدة
بیامد یکی حکم بر این سبب *** به قوم یهودان ز درگاه رب
کسی کاو نکردست هرگز فساد *** بریزید اگر خون او در بلاد
همانند آنست بی‌چند و چون *** که از کل مردم بریزید خون
هر آن کس به شخصی ببخشد حیات *** ز چنگال مرگش ببخشد نجات
بود مثل اینکه بدادست جان *** به هر کس که بودست اندر جهان
رسولان فرستاد پروردگار *** به همراهشان معجزات آشکار

ولی باز از خلق جمعی زیاد *** زیاده روی می‌کنند از عناد (32) المائدة
سزای گروهی که با کردگار *** همین‌سان رسولش کند کارزار
بکوشند روی زمین بر فساد *** نمایند خونریزی اندر بلاد
همین است، تا کشته گردند زار *** کشند آن کسان را به بالای دار
ببرند دست چپ و پای راست *** که این حکم، حکمی به حق و سزاست
به نفی و به تبعید از آن دیار *** برانند آن مردم نابکار
به دنیا ببینند این سان جزا *** عذابی فراتر به دارالبقا (33) المائدة
بجز آن کسانی که زآن پیشتر *** که در جنگ یابید فتح و ظفر
نمایند توبه به یکتا اله *** پشیمان بگردند از آن گناه
بدانید این را که رب جهان *** غفورست بر مردم و مهربان (34) المائدة
بترسید ای مومنان از خدا *** توسل نمایید بر کبریا
بجنگید در راه پروردگار *** بود آنکه گردید خود رستگار (35) المائدة
کنون کافران به یکتا خدا *** دوچندان ارض ار دهندی فدا
که ایمن بگردند روزِ حساب *** ز خشم خداوند و قهر عذاب
نگردد پذیرفته از کافران *** بر آنها عذابی بُوَد جاودان (36) المائدة
تمنا نمایند اندر سقر *** که ای کاش آیند ز آتش بدر
نیایند از آتش آن برون *** که دائم بر آنهاست قهری فزون (37) المائدة
ببرید دست زن و مرد دزد *** که بر دزد این گونه بایست مزد
بلی این جزائیست کز کردگار *** مقرر بگردید در روزگار
عزیز حکیم است یکتا خدا *** بداند گنه را چه باشد سزا (38) المائدة
پس آن کس که بعد ستم یا گناه *** بفرمود توبه به یکتا اله
به اصلاح آن کار مشغول گشت *** خدا از گناهان او درگذشت
که حقا خدا هست بس مهربان *** غفورست بر بندگان جهان (39) المائدة
ندانی تو آیا از آن خداست *** زمین و سماوات و هر چه بجاست
کسی را که خواهد نماید عذاب *** ببخشاید آن را که کرد انتخاب
تواناست ایزد به کل وجود *** به هر چیز باشد به هرچیز بود (40) المائدة
الا ای پیمبر نگردی غمین *** از آنها که گشتند کافر به دین

نمایند اظهار دین بر زبان *** ولی کفر ورزند اندر نهان
تو از آن یهودان که پنهان و فاش *** بگشتند جاسوس، غمگین مباش
به آن ملتی کز عناد و غرور *** نیامد به پیشت ز نزدیک و دور
به جای سخنهای حقت تمام *** ز فتنه، رسانند بس حرف خام
سخنهای حق را ز امیال خویش *** پس و پیش کردند آن قوم و کیش
بگویند گر حکم قرآن چنین *** رسیدست، گردید مومن به دین
و گرنه، گزینید دوری از آن *** بجویید بیزاری از آن بیان
بلی آن کسی را که یکتا خدا *** به فتنه در افکند اندر قضا
تو هرگز نخواهی توانست باز *** رهائیش بخشی از آن بی‌نیاز
بلی این کسان را یگانه اله *** نخواهد که گردند پاک از گناه
به دنیا ذلیلند اندر صفت *** بر آنها عذابیست در آخرت (41) المائدة
سخن‌چین کسانند آن قوم پست *** به مال حرامند آغشته دست
اگر نزدت آیند بهر حساب *** بر آنها بران حکم یا رخ بتاب
اگر هم از آنها بتابی تو روی *** نسازی تو با آن کسان گفتگوی
ندارند آن قدرت و آن توان *** که بر تو رسانند هرگز زیان
ولیکن اگر حکم خواهی نمود *** ز روی عدالت کن، ای مرد جود
همانا خدا با کسی دوست باد *** که او حکم خود، از سر داد، داد (42) المائدة
چگونه بیارند قوم یهود *** به فرمان و دستور تو سر فرود
اگر چند احکام آن بی‌نشان *** به تورات ثبت است در پیششان
ولیکن از آن روی گردانده‌اند *** که تنها بر امیال خود بنده‌اند
پس اکنون تو هم گر به انصاف و داد *** ز تورات حکمی بخواهی نهاد
نگردند راضی از آن حکم و کار *** که مومن نباشند بر کردگار (43) المائدة
فرستاد تورات رب غفور *** که در آن هدایت نهفتست و نور
که پیغمبرانی که تسلیم رب *** بگشتند در سیرت و در طلب
توجه نمایند بر آن کتاب *** برانند حکمی به وجه صواب
دگر حق‌شناسانِ ایزدشناس *** کسانی که دین را بدارند پاس
گواهی نمایند بر صدق آن *** که تورات هست از خدای جهان
در اجراء احکام از هیچکس *** نترسید، از من بترسید و بس
پس آیات من را به اندک بها *** مبادا فروشید اندر خفا
(مبادا به تطمیع یا ارتشا *** برانید حکمی خلاف خدا)
که هر کس خلاف کتاب خدا *** کند حکم، کافر بود در قضا (44) المائدة
به تورات این گونه حکم قصاص *** بیان گشت بهر جزا و تقاص

که گر کشته گردید شخصی کنون *** بریزید از قاتلش نیز خون
و بینی به بینی و چشمی به چشم *** از این بیش هرگز مگیرید خشم
قصاص یکی گوش، گوش است و بس *** به دندان ستانید دندان کس
که هر زخم را نیز پروردگار *** بکردست حکم قصاص آشکار
به جای قصاص ار، رضا شد کسی *** کز آن بگذرد هست بهتر بسی
گذشتش چو کفاره وی شود *** گناهان او این چنین طی شود
هر آن کس دهد حکم، خلف خدا *** ستمکار باشد به هر دو سرا (45) المائدة
سپس از پی آن رسولان، خدا *** به عیسی نبوت بفرمود عطا
که تورات را برگرفتی به دست *** همی گفت کاین از خدای منست
بر او باب انجیل کردیم باز *** که نور هدایت در آن بود باز
که تورات را نیز صحه نهاد *** به پرهیزکاران بسی پند داد (46) المائدة
کنون اهل انجیل با آن کتاب *** بباید برانند حکمی صواب
هر آن کس خلاف کتاب خدا *** کند حکم، فاسق بود در قضا (47) المائدة
کتابی که اینک فرستاده‌ایم *** به حق ای محمد (ص) تو را داده‌ایم
که بر آن کتب نیز کآمد ز پیش *** گواهی ببخشد به تصدیق خویش
زپیشین کتب نیز کاملترست *** برآن هرکه زد چنگ زآتش برست
پس اکنون تو با آنچه ایزد بداد *** بکن حکم در بین آنان، به داد
از اهواء این مردم نابکار *** اطاعت مکن هیچ در روزگار
مبادا که حق را گذاری زمین *** چو آنها بخواهند از تو چنین
که بر هر شریعت بطور جدا *** کتاب و طریقت رسید از خدا
اگر میل می‌داشت رب وجود *** تمام امم را یکی می‌نمود
ولیکن نفرمود رب جهان *** که این سان شما را کند امتحان
پس اکنون بگیرید سبقت ز غیر *** در اعمال نیکو و کردار خیر
که چون طی شود بر شما سرگذشت *** نمایید سوی خدا بازگشت
کند آگه آن روز پروردگار *** شما را ز فرجام آن زشتکار
ز چیزی که در آن بسی اختلاف *** نمودید با دشمنی و خلاف (48) المائدة
کنون با توجه به آنچه خدا *** فرستاده حکمی کن ای مصطفی
مبادا که بر خواهش این گروه *** نهی دل، بیارندت اندر ستوه
به بعضی از احکام پروردگار *** که بر تو فرستاده است آشکار
میندیش از سرکشان ای نجیب *** مبادا که آنها دهندت فریب
گر از حکم حق روی برتافتند *** به عصیان و تکفیر بشتافتند
بدان، تا بخواهد یگانه اله *** بر آنها چشاند عذاب گناه

که هستند فاسق گروهی کثیر *** به چنگال فسقند جمله اسیر (49)
المائدة
کنون باز آیا تمنا کنند *** که چون جاهلیت تقاضا کنند
بر آن کس که مومن بر آن کبریاست *** چه حکمی نکوتر ز حکم خداست؟ (50)
المائدة
الا مومنان به پروردگار *** از اهل کتابی نگیرید یار
که بعضی از آنها رفیق همند *** در آن بین افراد صالح کمند
هر آن کس از ایشان گزیدست یار *** شود همچو آن مردم نابکار
خدا هر کسی را که او ظلم جست *** هدایت نسازد به راه درست (51)
المائدة
گروهی منافق ببینی کنون *** که ناپاک‌قلبند و خوار و زبون
کز آنها بکردند یار انتخاب *** نموده بر این دوست‌یابی شتاب
چنین می‌نمایند توجیه کار *** که ما را بود ترس از روزگار
مبادا که در گردش چرخ، چند *** رسانند بر ما زیان و گزند
بود آنکه ایزد به اجر شکیب *** شما را یکی فتح سازد نصیب
و یا اینکه بر مصلحت‌دید خویش *** یکی امر دیگر بیارد به پیش
که تا آن دورویان ز سرّ نهان *** پشیمان بگردند از عمق جان (52)
المائدة
نمایند پس مومنان گفتگو *** که آیا همین مردمان دورو
همان مردمانند کاندر بلاد *** به یزدان بکردند سوگند یاد
که ما از شمائیم و یار شما *** بگردیده مومن به یکتا خدا
که اکنون عملهایشان شد تباه *** زیانکار گشتند و بس روسیاه (53)
المائدة
الا مومنان هر کس از دین خود *** کنون مرتد و رویگردان بشد
برانگیزد ایزد به زودی زود *** یکی پاک قومی به دور وجود
که ایزد بر آنها رفیقی نکوست *** که ایشان هم او را بدارند دوست
که در پیش مردان یزدان‌پرست *** فروتن بمانند وز عشق مست
ولی پیش کفار ناراستکار *** سرافراز هستند و با اقتدار
برانگیزد این قوم را بر جهاد *** بجنگند در راه حق، در بلاد
که در راه دین خداوند پاک *** ندارند از سرزنش هیچ باک
بلی این چنین است فضل خدا *** که بر هر که خواهد نماید عطا
که الطاف یزدان بود بیکران *** بود آگه از حال اهل جهان (54)
المائدة
ولیِّ شما هست یکتا خدا *** همین‌سان فرستاده‌اش مصطفی
دگر مومنانی که اندر صلات *** به وقت رکوعش دهندی زکات

(به اجماع آرا مراد از ولی *** در این آیه باشد امام علی (ع)) (55)
المائدة
بلی آنکه دارد ولیی چنین *** خداوند و پیغمبر و اهل دین
همانا که فیروز هر دو سراست *** که پیروز، تنها سپاه خداست (56)
المائدة
بگو مؤمنان را مگیرید یار *** ز اهل کتاب و ز کفار خوار
که کردند بر دینتان ریشخند *** به بازیچه آن را گرفتند چند
بترسید از ایزد اگر مومنید *** ز روی حقیقت اگر موقنید (57)
المائدة
ندا چون نمایید بهر نماز *** دری از تمسخر نمایند باز
که هستند خود مردمی بیخرد *** تعقل بر آنها زده دست رد (58)
المائدة
بگو ای پیمبر بر اهل کتاب *** بر آنها بدینگونه می‌کن خطاب
که این کینه و دشمنی و عناد *** که با ما برانید اندر بلاد
چه دارد دلیلی بجز اینکه ما *** بگشتیم مومن به یکتا خدا
بیاورده ایمان بر رستخیز *** به تورات و قرآن و انجیل نیز
شما لیک ایمان نیاورده‌اید *** که خود فاسقانید و دل‌مرده‌اید (59)
المائدة
بگو ای پیمبر که آیا دگر *** شما را کنم آگه از این خبر؟
که خود بدترین اجر را کردگار *** بدادست بهر چه قومی قرار
بر آن مردمانی که لعن و غضب *** بر آنها برفتست از سوی رب
چوآن قوم ناپاک را کرد طرد *** به بوزینه و خوکشان مسخ کرد
بخواندند طاغوت را بی‌جهت *** ندارند پیش خدا منزلت
چو گمره‌ترینند از راه راست *** عملهایشان هم به باد فناست (60)
المائدة
برانند پیش شما برزبان *** که ماییم مومن به رب جهان
ولی چون از آن جای خارج شوند *** همان کفر دارند و بیرون روند
مرادی که کردند در دل نهان *** خدا هست آگه‌ترین کس بر آن (61)
المائدة
از ایشان ببینی گروهی زیاد *** شتابند سوی گناه و فساد
به ظلم و ستم‌پیشگی در مرام *** به اموال خوردن ز راه حرام
چه زشت است این شیوه در روزگار *** که بستند این قوم نادان بکار
(62)
المائدة
ز گفتار زشت و گناه مدام *** از این خوردن مالهای حرام
گر احبار و مردان اهل نظر *** نسازندشان زین عمل بر حذر

نمودند خود نیز هم کار زشت *** بر ایشان هم ایزد گناهی نوشت (63) المائدة
یهودان بگفتند دست خدا *** شده بسته اینک به دور قضا
دروغست این قول و گفتار خام *** دروغ است این صحبت و این کلام
بلی دست آنهاست بسته ز کار *** به لعن خداوند گشته دچار
دو دست خداوند بگشاده است *** به قدرت به رحمت، برآورده دست
به هر نوع و هر طور میلش بخاست *** به انفاق بخشد به هر کس که خواست
همانا کتابی که پروردگار *** تو را کرد نازل در این روزگار
بد آمد به ترسا و قوم یهود *** به عصیان و ناباوریشان فزود
که ما هم سزاوار این کار زشت *** که کردند این مردم بدسرشت
برافروختیم آتش جنگ و قهر *** که جاوید پاینده ماند به دهر
چو جویند با اهل ایمان ستیز *** نمایند خود آتش جنگ تیز
خدا شعله را می‌نماید خموش *** اگر چند آرند آنان خروش
همیشه بخواهند کاندر بلاد *** بکوشند بر کار زشت و فساد
همانا که بر فاسدان هیچگاه *** محبت نورزد یگانه اله (64) المائدة
گر ایمان بیارند اهل کتاب *** بجویند تقوی و راه صواب
گناهانشان را به روز جزا *** بپوشاند و محو سازد خدا
بیاریمشان در بهشت نعیم *** همیشه بمانند آنجا مقیم (65) المائدة
اگر طبق دستور آن سه کتاب *** به تورات و انجیل و قرآن ناب
کنون می‌نمودند جهد و قیام *** بدیدند هرگونه نعمت بکام
فرو ریختی رحمتی بیکران *** گهی از زمین گاه از آسمان
گروهی از آنها در اعمال خویش *** میانه رهی را بگیرند پیش
ولی اکثر آن کسان در ضمیر *** به بدکاری خویش هستند اسیر (66) المائدة
الا ای پیمبر هر آنچه خدا *** به تو کرد نازل، بگو خلق را
اگر خود کلام خدای جلال *** بر آنها نگوئی تمام و کمال
اداء رسالت نکردی تمام *** در این کار ننموده‌ای اهتمام
از آزار مردم یگانه اله *** ترا در همه حال دارد نگاه
که کفار دون را خداوندگار *** نخواهد کند عاقبت رستگار (67) المائدة
به ترسائی و قوم موسی بگو *** نیابید بهره به نزدیک او
مگر آنکه اکنون کنید انتخاب *** به دستور سه آسمانی کتاب
گزینید راه نبرد و جهاد *** نمایید نیکی به روی بلاد

چو قرآن شما را بیامد فرود *** به عصیان و بر کفر آنها فزود
تو هم ای پیمبر تأسف مبر *** بر این مردم کافر و بد گهر (68)
المائدة
همانا که افراد مومن به دین *** که دارند بر ایزد خود یقین
هر آن شخص از هر گروهی که هست *** نصارا، یهود و ستاره‌پرست
اگر بر خدا و به روزِ شمار *** بگردند مومن و پرهیزکار
ز چیزی ندارند ترسی و باک *** نباشند غمگین و اندوهناک (69)
المائدة
گرفتیم عهد از بنی‌اسرئیل *** رسولان بر آنها ز ما شد گسیل
بر آن طایفه هر چه آمد رسول *** چو می‌کرد از میل آنها عدول
دروغین بخواندند او را سخن *** بکردند تکذیب وی در وطن
گروهی دگر را هم آن قوم پست *** بکشتند و بر خونشان برده دست (70)
المائدة
به هرزه نمودند در دل گمان *** که نه فتنه بینند نه امتحان
پس از آن همه حجت از کردگار *** بگشتند کور و کر آن قوم خوار
ولی از پس آن همه کار زشت *** به توبه گناهانشان را بهشت
ولیکن بگشتند بار دگر *** بر آیات یزدان خود، کور و کر
به هر کار کردند بینا خداست *** اگرکه درست است یا که خطاست (71)
المائدة
کسانی که گفتند عیسی خداست *** ندانند کاین گفته بس نارواست
به تحقیق هستند کافر به دین *** که رانند روی زبان این چنین
اگر چند عیسی رسول جلیل *** بگفتا چنین بر بنی‌اسرئیل
پرستش فقط خاص یکتا خداست *** که رب من است و خدای شماست
اگر شرک ورزد کسی بر خدا *** حرامست بر وی بهشت بقا
بود جایگاهش به سوزنده نار *** که افراد ظالم ندارند یار (72)
المائدة
کسانی که گویند سه کردگار *** خدائی نمایند در روزگار
یگانه خدا سومین ایزد است *** که بر کردگاری برآورده دست
بلی این گروهند کافرمنش *** که هستند خود لایق سرزنش
بدانند غیر از یگانه اله *** نباشد خدائی دگر هیچگاه
اگر برنبندند آنها زبان *** ز تثلیث پروردگار جهان
بر آن کافران، از خداوند پاک *** عذابی فرامی‌رسد دردناک (73)
المائدة
نبایست آیا از این شرک خویش *** ره توبه کردن بگیرند پیش
بسازند توبه به درگاه رب *** نمایند آمرزشش را طلب

برآنها در این حال عفوی نهیم *** که اللّه باشد غفور و رحیم (74)
المائدة
مسیح‌بن مریم فراتر نبود *** ز پیغمبری کو «ره حق نمود»
کز او پیشتر نیز در روزگار *** رسولان برانگیخت پروردگار
بُدی مادرش هم زنی راستگو *** عیان بود ایمان و عفت در او
که آنها بخوردند هر دو طعام *** همانسان که باشد بشر را مرام
(اگر آندو بودند همچون خدا *** نبودند محتاج بر آن غذا)
ببینی که آیات خود را عیان *** چگونه نماییم اینک بیان
پس آنگاه بنگر به یکتا خدا *** چگونه زنند آن گروه افترا (75)
المائدة
بگو ای پیمبر که آیا شما *** کسی را پرستید جای خدا؟
که او مالک هیچ سود و زیان *** نباشد برای شما در جهان
نیوشنده تنها بود کردگار *** که دانا به خلق است پروردگار (76)
المائدة
بگوی ای پیمبر بر اهل کتاب *** گزافه نگوئید در هیچ باب
که در دین خود، ناحق از روی آز *** نمایید این گونه اغراق باز
از افکار و اهواء آن قوم دون *** اطاعت نسازید هرگز کنون
که خود گمرهند و ز خیل بشر *** نمودند گمراه جمعی دگر
ز راه حقیقت فتادند دور *** نجستند راهی بر آیین نور (77)
المائدة
پس آن کافران بنی‌اسرئیل *** که هستند قومی زبون و ذلیل
ز داوود و عیسی و مریم، از آن *** بدیدند لعنت به دور زمان
که از حکم اللّه رو تافتند *** به گردنکشی نیز بشتافتند (78)
المائدة
نشستند هرگز ازین کار دست *** نکردند ترک عملهای پست
چه زشت است اعمال آنها چه زشت *** که کردند آن مردم بدسرشت
(79)
المائدة
از آنها ببینی گروهی کثیر *** که با کافرانند یار و نصیر
یکی توشه تنها فرستند پیش *** که آن هست خشم خداوند خویش
به دوزخ بیفتند روزِ شمار *** بسوزند در آتشش پایدار (80)
المائدة
اگر این یهودان ز روز نخست *** بیاورده بودند ایمان درست
به پرودگار و رسول خدا *** به قرآن که نازل شد از کبریا
همانا که اکنون در این روزگار *** نه از کافران می‌گرفتند یار
ولی اکثر این کسان فاسقند *** تبهکار و بدکار و نالایقند (81)

المائدة
همانا که دشمن‌ترین دشمنان *** که در گیرودارند با مومنان
یهودند و این مشرکان پلید *** که در قلبشان بانگ ظلمت دمید
کنون باز بینی که در این میان *** نکوتر ز هر قوم در این زمان
گروه نصاراست بی‌کاستی *** که سازند با مؤمنان راستی
نصارا که بینید نیکوشعار *** که این گونه با مسلمینند یار
از اینروست کان راهبان نکو *** به دل عالمند و به جان نیکخو
ز احکام یزدان نپیچند سر *** تکبر نورزند بر یکدگر (82)
المائدة
چو آن آیه‌ها را نیوشند باز *** که بر احمد آمد از آن بی‌نیاز
دو چشمان آنها شود پُر ز آب *** شناسند زیرا طریق صواب
گشایند آنگاه دست دعا *** بگویند با شوق بر کبریا
که بر دینت ایمان بیاورده‌ایم *** به قرآن تو نیز ره برده‌ایم
تو هم نام ما را به وجهی نفیس *** میان همه شاهدانت نویس (83)
المائدة
همیشه بگویند از چه سبب *** نیاریم ایمان به قرآن و رب
چو امید داریم از سرنوشت *** بیاییم با صالحان در بهشت (84)
المائدة
به پاداش این نیک گفتار و خو *** به آنها خدا داد اجری نکو
بهشتی که زیر درختان آن *** بود چشمه‌های زلالی روان
بمانند جاوید اندر بهشت *** چنین است پاداش هر خوش‌سرشت (85)
المائدة
کسانی که رفتند بر راه کفر *** دروغین بخواندند آیات غفر
بیفتند در انتهای جحیم *** عذابی سزاوارشان می‌دهیم (86)
المائدة
الا مومنان آن غذاهای پاک *** که باشد حلال و نکو روی خاک
مبادا نمایید بر خود حرام *** نجویید بیزاری از آن طعام
تعدی مرانید در حق خویش *** نگیرید راه ستم نیز پیش
محبت نورزد خدا نیز هم *** بر آنها که ورزند هر دم ستم (87)
المائدة
خورید از غذاهای پاک و حلال *** که بهر شما داد آن ذوالجلال
بترسید از ایزدی که بر او *** بگشتید مومن در این گفتگو (88)
المائدة
خداوند از این قسمهای خام *** که گاهی بیارید اندر کلام
شما را نگیرد به خشم و عذاب *** عقوبت نراند نسازد عقاب
ولیکن شما را عقوبت نهاد *** به سوگند کز دل نمایید یاد

به کفاره آن قسم، ده فقیر *** به یک وعده باید نمایید سیر
ز رزقی که در خانه خویشتن *** مهیا نمایید بر طفل و زن
لباسی بر آنها ببخشید یا *** نمایید آزاد یک بنده را
کس ار استطاعت ندارد هنوز *** ببایست تا روزه گیرد سه روز
چنین است کفاره آن قسم *** که بیهوده خوردید از هر رقم
چو خوردید سوگند، دور از گناه *** بدارید خود حرمتش را نگاه
خداوند آری صریح و عیان *** نمودست آیات خود را بیان
بود آنکه او را بدارید پاس *** به شکرانه گویید او را سپاس (89)
المائدة
الا اهل ایمان شراب و قمار *** پرستش نمودن به بتهای خوار
همینگونه ازلام، زشت و بدست *** ز شیطان بود این عملهای پست
کناره بجویید زینگونه کار *** امیدست گردید خود رستگار (90)
المائدة
که شیطان بخواهد بدینگونه امر *** ز کار قمار و ازین شرب خمر
میان شما آتش دشمنی *** برافروزد از این چنین روزنی
بدین حیله خواهد شما جمله باز *** بگردید غافل ز ذکر و نماز
پس اکنون نخواهید آیا که دست *** بشوئید یکسر از اعمال پست (91)
المائدة
خدا و نبی را اطاعت کنید *** به گفتار آنها عنایت کنید
بترسید ز ایزد که وقتی شما *** بتابید رخ ز امر و نهی خدا
(محمد نباشد مقصر که وی *** فقط راه تبلیغ را کرده طی)
بلی غیر ابلاغ دین خدا *** دگر نیست بر عهده مصطفی (92)
المائدة
بر آن مومنان به پرودگار *** که صالح بگشتند و پرهیزکار
برآنچه از این پیشتر خورده‌اند *** گنه نیست کایمان بیاورده‌اند
که پرهیزکارند و مومن به رب *** نمایند کار نکو در طلب
اگر هم که ناگه ز میل و هوی *** از آنها زند سر گناه و خطا
دگر باره گردند پرهیزکار *** بیارند ایمان به پروردگار
اگر لغزشی هم نمایند گاه *** بگردند تسلیم نفس و گناه
بگردند بار دگر متقی *** نکوکار و پرهیزکار و تقی
خداوند با محسنان است دوست *** که یاری شفیق و رفیقی نکوست (93)
المائدة
الا مومنان کردگار جهان *** شما را به صیدی کند امتحان
رساند یکی صید در دسترس *** توان زد به تیرش ز پیش و ز پس
که تا آزماید چه کس از شما *** به دل ترس دارد ز یکتا خدا

(چه کس حرمت صید دارد نگاه *** رعایت نماید حدود اله)
از این پس هر آن کس تجاوز نمود *** ز حدی که ایزد معین نمود
عذابی بر او هست بس دردناک *** که هر لحظه از آن بگردد هلاک (94) المائدة
الا مومنان خود مسازید صید *** چو در حال احرام هستید و قید
هر آن کس که دانسته صیدی بکشت *** بود بار کفاره‌اش هم به پشت
بباید ز مالی که دارد بدست *** یکی صید مانند صیدی که هست
دو تن مرد عادل گواهی نهند *** به مثلیت آن شهادت دهند
به قربانی آرد به بیت خدا *** به راه خداوند سازد فدا
و یا بر مساکین ببخشد طعام *** و یا روزه گیرد رود در صیام
سزد تا جزای تخطی چشد *** که بار مجازات را برکشد
از آنچه گذشته است ایزد گذشت *** کنون هر کسی گرد این کار گشت
خداوند از وی کشد انتقام *** که هر کرده پاداش دارد تمام
همانا خدا راست بس اقتدار *** کشد انتقامی زهر زشتکار (95) المائدة
به فرمان پروردگار جلال *** کنون صید دریاست رزقی حلال
که تا کاروانها هم از آن غذا *** نصیبی بیابند همچون شما
ولی صید خشکی برای طعام *** چو هستید محرم بباشد حرام
بترسید از ایزد که فرجام کار *** نمایید رجعت به پروردگار (96) المائدة
خدا کعبه را کرده بیت‌الحرام *** برای نگهبانی از آن مقام
که حرمت بدادست بر چند ماه *** که از زحمت جنگ دارد نگاه
بدادست قربانیانی قرار *** نشاندار یا بی‌نشان در کنار
بدانید این را که رب جهان *** بود آگه از ارض و هفت آسمان
به هر چیز و هر جا ز بالا و پست *** خدایست آگه ز هر چیز هست (97) المائدة
بدانید این را که وقت عذاب *** خداوند باشد شدیدالعقاب
ولی موقع بخشش و مغفرت *** غفور و رحیم است اندر صفت (98) المائدة
بجز انتشار کلام خدا *** وظیفه ندارد دگر مصطفی
بود آگه از کارتان کردگار *** چه پنهان بُود کار یا آشکار (99) المائدة
بگو نیست ای مردمان روی خاک *** دگر حکم ناپاک مانند پاک
اگر چه فزونّیِ شخص پلید *** شما را بیارد شگفتی پدید
پس ای اهل دانش ز پروردگار *** بترسید و باشید شایسته کار
امیدست گردید از مفلحان *** درآئید در زمره صالحان (100)

المائدة
الا مومنان به رب جلال *** مپرسید زآن چیزهائی سوال
که گر فاش گردد بخیزد بلا *** شما را بد آید، بود ناروا
زمانی بپرسید از آن اصول *** که آیات قرآن بگردد نزول
که قرآن بیان می‌کند در صفت *** هر آنچه شما را بود مصلحت
کنون عفو فرمود یکتا خدا *** گناه سئوالات بیجای را
که بر بندگان خودش کردگار *** غفورست و باشد بسی بردبار (101)
المائدة
کزین پیشتر نیز قومی سؤال *** بکردند این گونه از ذوالجلال
که چون بهرشان گشت پاسخ بیان *** بگشتند کافر به رب جهان (102)
المائدة
برای بحیره، وصیله و حام *** نگفتست حکمی خدای کرام
بر آن سائبه نیز، چون سایرین *** ندادست حکمی خداوند دین
بلی کافران بداندیش و خوار *** دروغی ببستند بر کردگار
که هرگز ندارند عقل و خرد *** تعقل بر آنها بزد دست رد (103)
المائدة
بر آنها چو گفته شود این خطاب *** که گردید پیرو ز حکم کتاب
اطاعت کنید از کتاب و رسول *** نمایید احکام ایشان قبول
زبان برگشایند بهر جواب *** نباشیم محتاج بر آن کتاب
که ماراست کافی همان رسم و دین *** که جستند اجدادمان پیش از این
ببایست آیا از اجداد خویش *** اطاعت نمایند این قوم و کیش
که خود نیز اجدادشان جاهلند *** که گمراه هستند و تیره‌دلند (104)
المائدة
پس ای مومنان به یکتا اله *** بدارید ایمان خود را نگاه
اگر کل هستی و ملک جهان *** بگردند گمراه در این زمان
ولیکن شما مومنان زین نسق *** به راه هدایت بمانید و حق
ز کفری که ورزند کل بشر *** نبینید هرگز زیان و ضرر
که هر چیز گیتی در این سیر و گشت *** به سوی خدا می‌کند بازگشت
خداوند آن روز بی‌کم و بیش *** شما را کند آگه از کار خویش (105)
المائدة
الا مومنان به یکتا خدا *** چو مرگ یکی شخص آید فرا
دو عادل، دو مومن به یکتا اله *** ببایست بر خویش گیرد گواه
بباید دو شاهد بخواند به پیش *** چه بیگانه باشند یا آنکه خویش
اگر در سفر آید از ره اجل *** مسلمان نیابید در آن محل
دو شاهد بگیرید دور از ستیز *** اگرچه مسلمان نباشند نیز
اگر بدگمانید بر آن دو تن *** ندارید باور از آنها سخن

از آنها بپایست بعد از نماز *** قسمها و سوگند گیرید باز
که ما بی‌گمان خارج از دل کنیم *** که حق را بناحق مبدل کنیم
شهادت نسازیم هرگز نهان *** اگر چه بود ضد خویشانمان
وگرنه گنهکار باشیم سخت *** شده غرق در ظلمت و تیره‌بخت (106)
المائدة
شنیدید گر زآن دو شاهد خبر *** که کرده گناهی در ایشان اثر
نمایند دو شخص دیگر قیام *** که برحق‌ترینند در آن مقام
به یزدان نمایند سوگند یاد *** که آنچه بگوییم خود راست باد
بود گفته ما همه راست‌تر *** از آنچه بگویند آن دو نفر
نکردیم هرگز تجاوز ز حق *** که ظالم بگردیم بر این نسق (107)
المائدة
پس این حکم کز آن بیامد خبر *** به راه نکوهست نزدیکتر
که خود آن شهادت نمایند ادا *** به وجه درستی که باشد روا
اگر آن گروهی که ارثی برد *** قسمهای شاهد بکردند رد
نبایست شاهد شود بیمناک *** نه ترسی بر او هست هرگز نه باک
از ایزد بترسید ای اهل هوش *** بگیرید پند خدا را به گوش
هدایت نخواهد کند کردگار *** به دور جهان قوم ناراستکار (108)
المائدة
همه مرسلین را به روزِ شمار *** به یکجا کند جمع پروردگار
از آنها بپرسد شما را چسان *** اجابت نمودند این مردمان
(بگویید ایمان بیاورده‌اند؟ *** و یا اینکه بر کفر رو کرده‌اند؟)
به پاسخ بگویند پیغمبران *** که هرگز نباشیم آگه بر آن
که تنها توئی آگه از علم غیب *** در این امر هم نیست شکی و ریب (109)
المائدة
کنون ای پیمبر ز عیسی مسیح *** بکن نقل بر امت خود فصیح
که یزدان به عیسی بگفت این سخن *** به یاد آر پیوسته الطاف من
چه نعمات بنشست اندر برت *** عطا شد به تو نیز بر مادرت
به تایید روح‌القدس قدرتت *** بدادیم و افزون شدی رتبتت
تو در مهد بودی کز اعجاز من *** زبان را گشودی و راندی سخن
چو گشتی میانسال در روزگار *** بتو وحی آمد ز پروردگار
پس آنگه کتابی فرستادمت *** ز حکمت چه درها که بگشادمت
قبائی ز دانش ترا دوختیم *** که تورات و انجیلت آموختیم
زمانی که با شوق و رغبت ز دل *** همی ساختی مرغی از آب و گل
چو در آن دمیدی به دستور من *** بشد زنده مرغی ورا جان و تن
کسی را که مادر بزائید کور *** بدادی به چشمان آن شخص نور

کسی کاو به پیسی بُدی مبتلا *** به حکم منش نیز دادی شفا
به فرمان من مردگان را ز خاک *** همی زنده کردی ز بعد از هلاک
رهاندم ترا از بنی‌اسرئیل *** ز ظلمی که کردند سویت گسیل
زمانی که با معجزاتی تمام *** برای هدایت نمودی قیام
بگفتند آن کافران لعین *** که این معجزاتست سحری مبین (110) المائدة
به حواریون وحی کردم سخن *** که آرید ایمان به عیسی و من
بگفتند ایمان بیاورده‌ایم *** چو از کفر و از شرک آزرده‌ایم
خدایا تو خود باش شاهد که ما *** بگشتیم تسلیمت ای کبریا (111) المائدة
به یاد آر آنگه که حواریون *** به عیسی بگفتند بی‌چند و چون
که آیا خدای تو از آسمان *** تواند فرستد غذا این زمان
به پاسخ بگفتا اگر مومنید *** نباید از این حرف دم برزنید
از ایزد بترسید و از شوکتش *** نسازید شکی در این قدرتش (112) المائدة
بگفتند ما خود دو دل نیستیم *** بر ایمان خود استوار ایستیم
ولیکن بخواهیم کز آسمان *** غذایی تناول کنیم این زمان
که آرامش آید بر این جان و تن *** یقین را فزاید کند دور ظن
که بر صدق گفتار تو پی بریم *** گواهی به حق‌بودنش آوریم (113) المائدة
پس آنگاه عیسی دو دست دعا *** چنین باز برداشت پیش خدا
که پروردگارا کنون روی مهر *** غذایی به ما دِهْ، ز نیلی سپهر
که این روز بر ما و اخلاف ما *** شود نیک عیدی به دور قضا
بگردد به ما حجتی آشکار *** که رزاق برتر، توئی کردگار (114) المائدة
خداوند فرمود من این زمان *** فرستم همی مائده زآسمان
ولی هر که بعد از نزول طعام *** دگر باره کافر شود در مرام
چنان سخت بر او، برانم عذاب *** بگیرم بر او خشم و رانم عقاب
که ناکرده باشم از این پیشتر *** کسی را معذب از این بیشتر (115) المائدة
به یاد آر کان ایزد بی‌نیاز *** به عیسی‌بن مریم چنین گفت باز
که آیا تو بر امت خویشتن *** بدینگونه راندی کلام و سخن
که اکنون من ومادرم را شما *** بخوانید دو رب، سوای خدا
به پاسخ چنین گفت آن مرد نیک *** خدایا تویی پاک از هر شریک
کجا هست شایسته قدر من *** که این گونه ناحق برانم سخن
اگر گفته بودم من این حرف باز *** بر آن بودی آگاه ای کارساز

تو از نفس من هستی آگاه نیز *** ولی من ندانم ز تو هیچ چیز
هر آن چیز با غیب گردد قرین *** تو هستی بر آن چیز، آگه‌ترین (116)
المائدة
کلامی که بر مردمان گفته‌ام *** به فرمان تو آن سخن سفته‌ام
بگفتم پرستید یکتا خدا *** که رب منست و خدای شما
به وقت حیات و در این طی راه *** به کردار آن خلق بودم گواه
چو روح مرا کردی از تن جدا *** چشاندی به کامم شراب فنا
نگهبان آنها شدی خویشتن *** بر آنان نظر کردی از مرد و زن
همانا که تو ای یگانه اله *** به هر چیز و هر شخص باشی گواه (117)
المائدة
اگر هم بر ایشان برانی عذاب *** چه کس مانعت می‌شود زین عقاب
که آنها همه بندگان تواند *** اگر حکم رانی از آن پیروانند
اگر هم بر ایشان کنی مغفرت *** به عفو گناهان کنی مرحمت
ترا هست قدرت در این حال نیز *** که هستی حکیم و عظیم و عزیز (118)
المائدة
چنین گفت بر خلق، پروردگار *** که روزیست روز جزا و شمار
که از صدق خود مردم راستگو *** نصیبی بیابند خوب و نکو
بیایند آرامشی در جنان *** که جویست زیر درختان آن
همیشه بمانند در آن بهشت *** بر آنها رقم خورده این سرنوشت
از آنهاست خشنود یکتا خدا *** که هستند آنها هم، از حق رضا
بلی این چنین است فوز عظیم *** که بر بندگان نکو می‌دهیم (119)
المائدة
زمین و سماوات ملک خداست *** هر آنچه در آنهاست از کبریاست
که او بر همه چیز و هر کس که هست *** برافکنده از قدرت خویش دست (120)

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
جهان آفرین را ستایش کنید *** که هفت آسمان و زمین آفرید
که تاریکی و نور را در وجود *** خداوند یکتا مقرر نمود
ولی کافران باز شرک آورند *** از آیین تکفیر فرمان برند (1) الأنعام
بلی هست یزدان همان رب پاک *** که او آفریده شما را ز خاک
سپس داد دستور مرگ و اجل *** که پیش خدا هست علم ازل
اجل‌راست، معلوم وقت و زمان *** همه ثبت پیش خدای جهان
ندارد در آن ذات تردید راه *** «مجوئید هرگز طریق گناه» (2) الأنعام
خدا هست در هر زمان و مکان *** چه روی زمین و چه هفت آسمان
بداند عملهایتان کردگار *** نهان باشد آن کار یا آشکار
بداند چه چیزی بدست آورید *** چه مقدار فرمان زحق می‌برید (3) الأنعام
از آیات پروردگار وجود *** بر ایشان یکی آیه نامد فرود
مگر آنکه از روی جهل و عناد *** بر آن پشت کردند کافر عباد (4) الأنعام
پس آن دین حق را که آمد فرود *** که قرآن و آیین اسلام بود
دروغین بخواندند و با جد و جهد *** شکستند پیمان، گسستند عهد
چو کردند بر دین حق ریشخند *** بزودی عذابی ببینند چند
که بر گوششان می‌رسد آن خبر *** چه آمد بر آن قوم تیره‌گهر (5) الأنعام
ندیدند آیا درین تیره خاک *** چه اقوام گشتند ناگه هلاک
اگر چند روی زمین کردگار *** بر آنها ببخشیده بُد اقتدار
که هرگز چنان قدرتی را خدا *** ندادست در این زمان بر شما
بر آنها خداوند، باران مهر *** فرستاد هر دم ز نیلی سپهر
(چه باران ظاهر که آن هست آب *** چه باران باطن که باشد کتاب)
به روی زمین چشمه‌ها ساختیم *** به اظهار الطاف پرداختیم
چو فرمان نبردند از کردگار *** به خذلان شدند آن جماعت دچار
پس از آن نمودیم خود جانشین *** یکی قوم دیگر به روی زمین (6) الأنعام
اگر بر تو آید کتابی فرود *** به دلخواه آن کافران عنود
نوشته به طوماری آید به پیش *** که لمسش نمایند با دست خویش

بگویند بار دگر کافران *** که اینها همه هست سحری گران (7) الأنعام
بگفتند آنها اگر، مصطفی *** به تحقیق باشد رسول خدا
چرا پس ملائک بر او هیچگاه *** نگردند نازل ز یکتا اله
بگو گر خدایت نماید قبول *** فرشته فرستد به سوی رسول
بر ایشان دگر کار گردد تمام *** بگیرد خدا از شما انتقام
(همانند دیگر امم روی خاک *** بگردند نابود و خوار و هلاک) (8) الأنعام
اگر هم ملک را به پیغمبری *** فرستیم بر خلق بر رهبری
به صورت ورا نیز همچون بشر *** درآریم و پوشیم جامه به بر (9) الأنعام
که پیغمبران را از این پیشتر *** تمسخر نمودند زین بیشتر
سرانجام هم کیفر کار زشت *** بدیدند آن ملت بدسرشت (10) الأنعام
بگو ای پیمبر به سیر و سفر *** نمایید خاک زمین را نظر
ببینید تا عاقبت آن امم *** که پیوسته رفتند راه ستم
چگونه کشیدند فرجام کار *** بگشتند بر قهر ایزد دچار (11) الأنعام
بپرس ای پیمبر مگر زآنِ کیست؟ *** زمین و سماوات و هر هست و نیست
بگو از خدایست گردون و ارض *** که بر خویش رحمت نمودست فرض
شما را کند جمع یکتا اله *** به روزی که بی‌شک بیاید ز راه
ولی آن کسانی که در این جهان *** فکندند خود را به شر و زیان
ندارند باور به دل رستخیز *** نگردند مومن بر آن روز نیز (12) الأنعام
هرآنچیز آرامشی روز و شب *** بدیدست، باشد همه ملک رب
سمیع و علیم است پروردگار *** بس آگاه باشد ز هرگونه کار (13) الأنعام
بگو ای پیمبر جز آن رب پاک *** که از او بود آسمانها و خاک
چرا یار دیگر کنم اختیار *** کنم سرپرستش در این روزگار
در رزق بر خلق بنموده باز *** ولی از طعامست خود بی‌نیاز
بگو این سخن را تو ای مصطفی *** شده امر بر من ز یکتا خدا
که باشم نخستین کس اندر جهان *** که اسلام آورده‌ام بی‌گمان
نباشم من از مشرکان هیچگاه *** نهم سر به یکتایی آن اله (14) الأنعام
بگو چون بپیچم سر از کردگار؟ *** که می‌ترسم از سخت روز شمار (15)

الأنعام
رهد هر کس آن روز از آن عذاب *** شود دور از آتش آن عقاب
رسیدست بر رحمت کردگار *** چنین است فیروزی آشکار (16)
الأنعام
به تو گر زیانی رسد از خدا *** چه کس جز خدا می‌رهاند تو را
اگر بر تو آید از او خیر و سود *** چه کس رحمتش را تواند زدود
که ایزد تواناست بر هر چه هست *** به هر چیز بر قدرت آورده دست (17)
الأنعام
خدا قاهر آمد فراز عباد *** حکیم و خبیرست آن کان داد (18)
الأنعام
بگو از گواهی یکتا اله *** مگر هست بالاتری هم گواه؟
کنون پس گواهست یکتا خدا *** میان من و نیز بین شما
به من وحی بنماید آیات ناب *** ز لطفش بدادست قرآن کتاب
که با آن شما را و هر کس به وی *** رسد آیه‌های الهی ز پی
بترسانم و گویم اندرز و پند *** به امید آنکه نیوشند چند
پس آیا گواهی دهید این زمان *** که دارد شریکی خدای جهان
به آنها کنون گو، که من هیچگاه *** نباشم بر این امر هرگز گواه
به آنها بگو غیر یکتا خدا *** خدائی نباشد کسی را سزا
از آنچه شریک خدا خوانده‌اید *** مرا نفرت آید که درمانده‌اید (19)
الأنعام
کنون این گروه نصارا، یهود *** که دارند مصحف ز رب ودود
اگر چه همانند اطفال خود *** بدانند احمد که هست و که بُد
ولی خویش را در زیان برده‌اند *** که بر احمد ایمان نیاورده‌اند (20)
الأنعام
کنون کیست ظالمتر از آن کسی *** که تهمت زند بر خدایش بسی
و یا آنکه آیات رب را تمام *** دروغین بخواند میان کلام
که هرگز ستم‌پیشگان جهان *** نیابند از رستگاری نشان (21)
الأنعام
به روزی که آن مشرکان را تمام *** بسازیمشان جمع در یک مقام
بپرسیم، هستند اکنون کُجا *** بتانی که خواندید یار خدا؟ (22)
الأنعام
بخوردند آنان فریب بتان *** ندارند عذری برای بیان
جز آنکه بگویند بر کردگار *** شریکی نجستیم در روزگار (23)
الأنعام
ببین چون برانند آنان سخن *** برانند تکذیب بر خویشتن

بر آنچه که با آن زدند افترا *** بگشتند نابود و محو فنا (24) الأنعام
گروهی از آن قوم فارغ ز هوش *** به آنچه بگوئی نمایند گوش
ولیکن نفهمند چیزی از آن *** نفهمند درک سخن در بیان
نهادیم پرده به دلهایشان *** که هرگز نیابند از حق نشان
بلی نیز در گوش کفار دین *** نهادیم سنگینی‌ای همچنین
اگر جمله آیات پروردگار *** ببینند خود واضح و آشکار
نیارند ایمان دگرباره باز *** نمایند از دین حق احتراز
به آنجا کشانند خود این عمل *** که نزد تو گویند بهر جدل
که این آیه‌هایی که بی‌چند و چون *** به مردم تلاوت نمائی کنون
نباشد جز افسانه‌ای بیشتر *** که ماندست از مردم پیشتر (25) الأنعام
بلی مردمان را ز فیض خدا *** نمایند محروم و هم خویش را
ولیکن ندانند بر روی خاک *** فقط می‌نمایند خود را هلاک (26) الأنعام
زمانی که سوزند اندر سقر *** چو بر حال آنها نمائی نظر
ببینی در آن حال آن قوم پست *** سرانگشت حسرت گزیده به دست
که ای کاش باری دگر نیز ما *** نمودیم رجعت به دارالفنا
که دیگر بر آیات یکتا اله *** نکردیم تکذیب خود هیچگاه
بگشتیم ما نیز از مومنین *** بیاورده ایمان به اسلام و دین (27) الأنعام
بر آنها از احوال روزِ شمار *** هر آنچه نهان بُد شود آشکار
اگر باز هم آن مطیعان آز *** به دنیای فانی بگردند باز
دگرباره آن مردم بدسرشت *** نمایند تکرار اعمال زشت
همان کارهائی که اندر جهان *** خدا منعشان کرده بودی از آن
که هستند بسیار ناراستگو *** سیه‌قلب گردیده و زشتخو (28) الأنعام
بگفتند آنها که جز این حیات *** جهانی دگر نیست بعد از ممات
چو مُردیم و رفتیم در زیر خاک *** کجا زنده گردیم بعد از هلاک (29) الأنعام
در آندم که در پیشگاه خدا *** بپا ایستند از برای جزا
خداوند سازد بر آنها خطاب *** که آیا نبُد راست روز حساب
در آن لحظه آن مردم تیره‌بخت *** ببینی که دارند بس روز سخت
بگویند بر ایزد خود قسم *** که اینها همه راست بودست هم
خداوند راند عقابی شدید *** کنون کیفر کار خود را چشید (30) الأنعام

زیانکار شد هر که روی خطا *** بفرمود تکذیب روز لقا
پس آنگه که هنگام روزِ شمار *** فرا آید از هر طریق و کنار
چو هنگام محشر بیاید فرا *** بگویند ای وای بادا به ما
بدادیم اینک سعادت ز دست *** بدیدیم همواره روی شکست
پس آنگاه آن مردم زشت‌کوش *** بگیرند بار گناهان به دوش
بلی هست باری عظیم و گران *** که بر دوش گیرند آن کافران (31) الأنعام
پس این زندگانی دنیای پست *** بجز لهو و لعبی مگر خود چه هست؟
که از بهر افراد پرهیزکار *** نکوتر بود اجر دارالقرار
نخواهید آیا تعقل کنید *** در این، راست صحبت تأمل کنید (32) الأنعام
بدانیم حقا که این کافران *** که هستند بر دینت از منکران
سخنهای خامی بگویند چند *** که بسیار گردی غمین و نژند
همانا که این ظالمان دنی *** نکردند تکذیب تو ای نبی
به واقع بدین گفته‌ها و نسق *** نمایند تکذیب آیات حق (33) الأنعام
دگر مرسلین را از این پیشتر *** نمودند تکذیب از این بیشتر
علیرغم آزارهای زیاد *** صبوری نمودند اندر بلاد
نمودند بس روزگاران شکیب *** که شد یاری حق بر آنها نصیب
کسی را نباشد توان و سزا *** که آیات حق را کند جابجا
ز دیگر رسولان ازین پیشتر *** ترا آمد اکنون پیام و خبر (34) الأنعام
گر انکار آن مردم تیره‌بخت *** ترا ای پیمبر رسیدست سخت
اگر در وجود و توان تو هست *** توانی بر این کار آری تودست
یکی نقب در زیر این خاک ساز *** به سوی فلک نردبان بر فراز
که آری بر ایشان یکی آیتی *** مگر قانع آیند از حجتی
همه این کسان را یگانه اله *** چو می‌خواست می‌برد بر راست راه
نباشی چو قومی که بس جاهلند *** ز تقدیر و امر قضا غافلند (35) الأنعام
کنون با چنین پندها ای رسول *** همه، زنده‌دلها، کنندت قبول
ولیکن کسانی که دلمرده‌اند *** رهی سوی یزدان نیاورده‌اند
برانگیزد از خاک، یکتا خدا *** بر او بازگردند بهر جزا (36) الأنعام
بگفتند کفار بر مصطفی *** نباید یکی معجزه از خدا
به آنها بگو خود بدینگونه کار *** همانا تواناست پروردگار
ولی اکثر خلق از این سخن *** نباشند آگاه و دارند ظن (37)

الأنعام
بدانید جنبندگان زمین *** که با خاک ارضند خود همنشین
هر آنچه پرندست در آسمان *** که با بال خود طی کنند این مکان
همه جانورها همه سر به سر *** یکی اُمتستند همچون بشر
که ما در کتاب ازل هیچ چیز *** فرامُش نکردیم هر چند ریز
پس از مرگ بر سوی یزدان خویش *** دگرباره آنان بیایند پیش (38)
الأنعام
کسانی که آیات حق را مدام *** دروغین بخوانند اندر کلام
همه گنگ هستند و جمله کَرَند *** به تاریکی جهل غوطه‌ورند
بلی آن کسی را که یزدان بخواست *** کند سخت گمره از آیین راست
هدایت نماید به راه درست *** کسی را که با میل راهش بجست (39)
الأنعام
بگوی ای پیمبر گر آید فرا *** عذاب خدا، یا که مرگ شما
چه خواهید کردن جز آنکه طلب *** نمایید یاری ز درگاه رب
اگر راستگویید اندر سخن *** چه کس را بجوئید در آن محن؟ (40)
الأنعام
در آن لحظه آرید دست دعا *** بخوانید تنها یگانه خدا
مگر اوفتد اتفاقی ز بخت *** شما را رهانَد از آن دام سخت
در آنجا فرامش نمایید نیک *** کسی را که خواندید بهرش، شریک (41)
الأنعام
که پیش از تو هم نیز رب ازل *** رسولان فرستاد بر هر ملل
اطاعت نکردند چون از رسول *** نکردند آیین حق را قبول
بر آنها سرای بلا ساختیم *** به دریایی از رنج انداختیم
که بر بارگاه یگانه خدا *** بگریند زار، از گناه و خطا (42)
الأنعام
چرا آن زمانی که آید بلا *** به زاری نیارند دست دعا
که بر، سنگ قلبی، برآورده دست *** قساوت به دلهای آنها نشست
که شیطان عملهای زشتی که بود *** به چشمان آنها مزین نمود (43)
الأنعام
بر ایشان بسی پندها داده شد *** که آن را ببردند از یاد، خود
پس، از بهر اتمام حجت خدا *** بر آنها چه نعمت بکردی عطا
چه درها که ما از زمین و آسمان *** به نعمت گشودیم در آن زمان
کز آنگونه نعمات گردند شاد *** به غفلت ببردند رب را ز یاد
به ناگه سزاوار کار پلید *** بر آنها براندیم قهری شدید
که گشتند بسیار مأیوس و خوار *** به نومیدی و ترس گشته دچار (44)
الأنعام

سپس ریشه ظالمان چیده شد *** بساط تباهی نور دیده شد
ستایش بود خاص آن کردگار *** که باشد جهانها از او برقرار (45) الأنعام
بگو ای پیمبر چو یکتا خدا *** بگیرد دو چشم و دوگوش شما
به دلهایتان مهر خذلان نهد *** چه کس می‌تواند که از آن رهد؟
بود غیر ایزد خدایی مگر؟ *** که آن را دهد باز، بار دگر
ببین تا که آیات خود را چسان *** بیان می‌نماییم هر دم عیان
ولی باز از آن بتابند روی *** که هستند تیره‌دل و زشتخوی (46) الأنعام
بگو ای پیمبر چه خواهید کرد *** در آندم چه کاری توانید کرد
عذاب خدائی اگر ناگهان *** بیاید فرود آشکار و نهان
پس آیا بجز ظالمان روی خاک *** کس دیگری نیز گردد هلاک (47) الأنعام
بلی مرسلین را فرستاده‌ایم *** که باشند خود پیک اُمیّد و بیم
که بر مردم نیک، مژده دهند *** به قلب بدان وحشتی برنهند
پس آن کس که آورد ایمان درست *** ره کار نیکو و شایسته جست
بر او نیست هرگز، نه بیم و نه باک *** نه غمگین بگردد نه اندوهناک (48) الأنعام
کسانی که در کفر غرق شغب *** دروغین بخواندند آیات رب
سزاوار آن فسقهای پلید *** عذابی ببینند سخت و شدید (49) الأنعام
بگو ای پیمبر نگویم سخن *** که گنج خدا هست در دست من
نه از علم غیب خدا دم زنم *** نگویم که اکنون فرشته منم
مرا چیست دعوی؟ همین است و بس *** که جز وحی، پیرو نباشم ز کس
به آنها بگو، کور و بینا کجا *** یکی باشد ای بندگان خدا
نخواهید آیا تفکر کنید *** در این امر یکدم تدبر کنید (50) الأنعام
تو آن قوم را کز خدای غفور *** بترسید و از پیشگاه حضور
به آیات قرآن بترسانشان *** به سوی خداوند برخوانشان
که یار و شفیعی بجز کردگار *** ندارند آنان به روزِ شمار
امیدست گردند خود متقی *** بگردند پرهیزکار وتقی (51) الأنعام
تو آن ملتی را که خوانند رب *** نمایند ذکر خدا صبح و شب
ندارند هرگز مرادی جز این *** که گردند با رحمت حق قرین
مران از در خویشتن هیچگاه *** که هستند مشتاق یکتا اله
حساب شما هست از هم جدا *** بود خاص خود، هر کسی را جزا

اگر آن کسان را برانی ز خود *** تو هم نیز خواهی ستمکار شد (52)
الأنعام
بلی اغنیا را به قوم فقیر *** همی آزماییم اندر ضمیر
که با لعن و انکار گویند باز *** که آیا خداوند بنده‌نواز
بر این مردمان فقیر و بری *** بدادست نسبت به ما برتری
نه آیا خدا هست آگه‌ترین *** بر آنها که هستند از شاکرین (53)
الأنعام
هر آنگه که جویندگان خدا *** بیایند نزد تو ای مصطفی
بگو بر شما باد اکنون سلام *** «ز ما و ز یزدان والامقام»
خدا فرض کردست بر خویشتن *** کند رحمتی عام بر مرد و زن
کسی از شما گر کند کار زشت *** ولی بعد از آن خط توبه نوشت
در این حال البته رب جهان *** ببخشاید او را، بود مهربان (54)
الأنعام
بدینگونه ما آشکار و عیان *** نماییم آیات خود را بیان
که روشن شود راه نیکو طریق *** از آن کس که در جرم گشته غریق (55)
الأنعام
بگو منع فرموده ایزد مرا *** ز چیزی که خوانید غیر از خدا
بگو با بیانی رسا و قوی *** نسازم از اهواءتان پیروی
مبادا که گمراه گردم ز راه *** هدایت نیابم ز یکتا اله (56)
الأنعام
بگو هر چه می‌گویم از کردگار *** در آنها بود حجتی آشکار
ولیکن ز نادانی و جهل خویش *** ره کذب بیهوده گیرید پیش
نباشد به فرمان من آن عذاب *** که دارید اندر ظهورش شتاب
که فرمان آن هست دست خدا *** به حق حکم می‌راند آن کبریا
خدا برترین حکمران است و بس *** که جز او نراندست دستور کس (57)
الأنعام
بگو گر به من بود حکم عذاب *** که دارید در دیدن آن شتاب
کنون کار می‌یافت خود انتها *** میان من و این عناد شما
خدا هست آگاه از ظالمان *** که کی هست وقت عذاب و امان (58)
الأنعام
کلید خزائن بدست خداست *** که آگه بر آنها همان کبریاست
ز هر چیز باشد خدا باخبر *** ز دریا و خشکی و از بحر و بر
نیفتد یکی برگ خود از شجر *** مگر آنکه یزدان بُود باخبر
نباشد یکی دانه در زیر خاک *** فرو رفته در تیرگی مغاک

نه خشک و تری هست، نه مرگ و زیست *** که اندر کتاب مبین ثبت نیست (59)
الأنعام
همانا خدائیست بر خلق رب *** که سازد جدا روحتان را به شب
به هنگام روز و به وقت نهار *** بداند، چها می‌نمایید کار
برانگیزد آنگه شما را ز خواب *** بپوئید دنبال حق یا سراب
پس آنگاه آید زمان اجل *** به معلوم وقت و معین محل
چو مردید بار دگر سوی او *** همه بازگردید بی‌گفتگو
که آگاه سازد شما را خدا *** به پاداش اعمال یا که جزا (60)
الأنعام
خدا را بود قدرت و اقتدار *** فراتر از این بندگان دیار
برای نگهداری از جانتان *** ملک را نمود او نگهبانتان
که تا آن زمانی که اندر قضا *** رسد موقع مرگ یکتن فرا
رسولان ما، زو ستانند جان *** نورزند تقصیر هرگز در آن (61)
الأنعام
سپس بازگردند سوی خدا *** که مولای مردم بود بر سزا
بدانید خود حکم مردم تمام *** همه هست با ایزد ذوالمقام
چو یزدان بود اسرع‌الحاسبین *** رسد بر حساب خلایق چنین (62)
الأنعام
بگو ای پیمبر که آن شخص کیست *** که وقت حیات و به هنگام زیست
ز تاریکی و سختی بحر و بر *** شما را رهانَد ز بیم و خطر
به زاری برآرید دست دعا *** گر این بار، ما را رهانَد خدا
همیشه بگوییم او را سپاس *** دگر لطف او را بداریم پاس (63)
الأنعام
بگو هست، یزدان نیکو صفات *** که از وحشت و رنج بخشد نجات
ز هر گونه رنج و ز آلام و غم *** شما را رهاند خداوند هم
ولی باز مشرک بر او می‌شوید *** به دنبال تکفیر حق می‌روید (64)
الأنعام
بگو بس تواناست رب جهان *** بلائی دهد از زمین و آسمان
میان شما افکند اختلاف *** که با هم بجویید جنگ و خلاف
که بعضی ز مردم به دیگر بشر *** رسانند هر دم زیان و ضرر
ببین تا که آیات خود را چسان *** به چندین روش می‌نمایم بیان
بود آنکه مردم ز آیات چند *** نیوشند چیزی و گیرند پند (65)
الأنعام
به حق از چه قوم تو برتاختند *** به تکذیب قرآن بپرداختند
اگر چه که آن بود بر حق و راست *** که قران کتابی بحق و سزاست

به آنها بگو ای رسول این سخن *** ولیِّ شما نیستم هیچ من (66) الأنعام
هر آن چیز پیغمبران خدا *** بدادند از آن خبر بر شما
به وقتی معین بیابد وجود *** ز صدقش بگردید آگاه زود (67) الأنعام
چو دیدی گروهی همه طعنه‌زن *** در آیات رانند هرزه سخن
تو خود، روی برتاب و می‌کن حذر *** که گردند داخل به بحثی دگر
فراموشت ار ساخت شیطان پست *** در آن حلقه بحث آری نشست
پس از آنکه ذکر کلام خدا *** به روی زبان راندی، ای مصطفی
دگر با چنان ظالمان پلید *** مبادا درآئی به گفت و شنید (68) الأنعام
حساب ستمکارهای شقی *** نوشته نگردد به پای تقی
بر افراد پرهیزکار امین *** وظیفه بود پند تنها همین
که شاید که آن مردم زشتکار *** بترسند از صولت کردگار (69) الأنعام
تو آن مردمی را که در هر نفس *** گرفتند دین را به لهو و هوس
بخوردند از زندگانی فریب *** رها ساز بر حال خود بی‌نصیب
بر آنها تذکر همین‌قدر بس *** که ای ریزه‌خواران خوان هوس
که هر کس به فرجام اعمال خود *** به روز قیامت گرفتار شد
شفیعی نیابند روزِ شمار *** که فریادرس نیست جز کردگار
برای رهائی ز خشم خدا *** هر آنچه نمایند آنان فدا
خداوند هرگز نسازد قبول *** چرا؟ چون نمودند از حق عدول
بلی این کسانند در روی خاک *** که گردند نابود و خوار و هلاک
بدان کیفر کارهای پلید *** عذابی ببینند هر دم شدید
شرابی بنوشند ز آب حمیم *** عذابی ببینند سخت و الیم
بدان کیفر کفر بر، رب پاک *** بر آنها عذابیست بس دردناک (70) الأنعام
بگو ای پیمبر که اینک چرا *** نماییم یکتا خدا را رها
پرستیم چیزی مثال بتان *** که نَبْوَند قادر به سود و زیان
به خوی جهالت بگردیم باز؟ *** همان راه باطل نماییم ساز
اگر چند ما را یگانه اله *** هدایت نمودست بر راست راه
نگردیم سرگشته چون آن کسی *** که خورده فریبی ز شیطان بسی
که حیران و سرگشته روی زمین *** بپوید ولی ره نیابد به دین
پس ابلیس را هست یاران چند *** که بر خویش، کس را هدایت کنند
بگو آن هدایت بود نیک و راست *** که تنها خود از سوی یکتا خداست
به ما امر این گونه گشته روان *** که باشیم تسلیم رب جهان (71)

الأنعام
به مردم بگویید اینک نماز *** بخوانید و ترسید زآن بی‌نیاز
که چون دور گیتی شما را گذشت *** نمایید سوی خدا بازگشت (72)
الأنعام
خدا آفریدست بر راستی *** زمین و سماوات بی‌کاستی
یکی روزگار از عدم کبریا *** به هر چیز و هر شخص آرد ندا
که موجود شو، ناگهان می‌شود *** همان لحظه فرمان او می‌رود
خداراست گفتار برحق و راست *** چه کس راستگوتر ز یکتا خداست
در آن روز کاندر دمندی به صور *** بود شاه عالم خدای غفور
بود آگه از غیب و از آشکار *** حکیم و خبیرست پروردگار (73)
الأنعام
به یاد آر وقتی نبی خلیل *** به آزر چنین گفت با صد دلیل
چرا این بتان را کنی اختیار *** به جای پرستیدن کردگار
تو و پیروان ترا هر که هست *** ببینم به گمراهی دور دست (74)
الأنعام
نمودیم بر آن رسول حنیف *** که بودی خداترس و پاک و عفیف
همه بطن هفت آسمان و زمین *** که یابد مقامی چو اهل یقین (75)
الأنعام
درخشان ستاره به یک شام تار *** بدید و بگفت این بود کردگار
ستاره چو گردید محو از نظر *** به تاریکی محض شد غوطه‌ور
بگفتا بر آنچه نماید افول *** نورزم محبت ندارم قبول (76)
الأنعام
چو شب گشت و او دید آن قرص ماه *** بگفتا همین هست من را اله
به گردون چو ماه فلک رخ نهفت *** زبان برگشوده دگر باره گفت
خدا گر هدایت نسازد مرا *** روم همچو گمره کسان بر فنا (77)
الأنعام
چو آن شام روشن شد و گشت روز *** بدیدند خورشید گیتی‌فروز
بگفتا همین هست من را اله *** که تا بنده‌تر ز اخترست و ز ماه
پس آنگه که خورشید نابود گشت *** نهان گشت و تاریک شد کوه و دشت
بگفتا که ای مشرکان بلاد *** سپارید این پند من را به یاد
که بیزار هستم از آنچه شما *** شریکش بخوانید پیش خدا (78)
الأنعام
کنم رو به اخلاص بر رب پاک *** که هفت آسمان آفریدست و خاک
نخواهم شدن هیچگه همنشین *** نه با مشرکان و نه کفار دین (79)
الأنعام
پس آنگاه آن قوم خوار و خفیف *** خصومت نمودند با آن حنیف

بگفتا که در باب یکتا خدا *** جدل از چه ورزید آیا شما
که من را همانا به راه درست *** هدایت بفرمود او از نخست
مرا زآن شریکان خوار وزبون *** به دل نیست ترسی و بیمی کنون
مگر طبق دستور یزدان پاک *** ز چیزی بترسم شوم بیمناک
محیط است علم خداوند من *** نگردید یادآور این سخن؟ (80) الأنعام
چگونه بترسم از آنچه شما *** بخوانید آن را شریک خدا
که هرگز خود از شرک بر کردگار *** ندارید ترسی در این روزگار
دلیلی ندارید حتی بر آن *** که خواهید سازید بهرم بیان
کدامینمان هست آیا سزا *** که هرگز نترسد ز خوف و بلا
شما را اگر هست فهم سخن *** بگویید اکنون جوابی به من (81) الأنعام
کسانی که گشتند مومن به رب *** برستند از گمرهّی و شغب
چنین ایمنی خود بر آنها سزاست *** هدایت بگشتند بر راه راست (82) الأنعام
چنین است آن حجت و آن دلیل *** که دادیم بر آن رسول خلیل
به هر کس بخواهیم بی‌چون و چند *** مقامی ببخشیم نیک و بلند
که پروردگار تو باشد حکیم *** بر آنچه صلاح است باشد علیم (83) الأنعام
پس آنگاه بر وی یگانه خدا *** بفرمود اسحاق و یعقوب عطا
که خود جملگی را به آیین پاک *** هدایت نمودیم در روی خاک
فرستاده شد نوح زآن پیشتر *** که آیند این مرسلین دگر
بسی پیشتر از نبی حنیف *** وزآن نیک اخلاف پاک و عفیف
سلیمان و ایوب و داوود راد *** ز یوسف همان مرد نیکونهاد
ز موسی و هارون دو تن نیکمرد *** که فرعونیان را نمودند طرد
بلی این چنین بر نکویان راد *** چنین نیک پاداش خواهیم داد (84) الأنعام
زَکَرْیا و یحیی دو تن مرسلند *** چو عیسی و الیاس روشن‌دلند (85) الأنعام
همی اسمعیل و یسع در مقام *** چو یونس و لوطند صالح مرام
که ما مرسلان را به دور زمان *** نمودیم برتر بر اهل جهان (86) الأنعام
بر ابناء و اخلاف و اخوانشان *** به بعضی بدادیم نیکو نشان
فضیلت بدادیم در سروری *** بدادیم بر دیگران برتری
هدایت نمودیم بر راه راست *** ره مستقیمی که راه خداست (87) الأنعام

چنین ره نماید یگانه خدا *** که بر هر که خواهد نماید عطا
چو مشرک بگردند بر کردگار *** عملهایشان را کند محو و خوار (88) الأنعام
همانا که بر آن رسولان خدا *** کتاب و نبوت بفرمود عطا
پس آنگه بر آن مرسلین سرفراز *** چه درها ز حکمت خدا کرد باز
کنون پس گر این قوم کافر شوند *** به دنبال کفران و عصیان روند
یکی قوم را برگمارد اله *** که کافر نگردند خود هیچگاه (89) الأنعام
پس آن مرسلین را خداوند، خواست *** هدایت نماید به آیین راست
تو هم نیز دنبال آنها بپوی *** بر این امت خود چنین بازگوی
که از بهر تبلیغ دین خدا *** نخواهم کنون هیچ مزد از شما
بجز اینکه خواهم که خیل عباد *** همیشه خدا را نمایند یاد (90) الأنعام
کسانی که گفتند رغم صواب *** بشر را ندادست ایزد کتاب
خدا را به تحقیق نشناختند *** بدین حرف باطل بپرداختند
بگو ای پیمبر که تورات را *** به موسی چه کس داده غیر از خدا
همان نیک تورات را کاندر آن *** بود نور علم و هدایت عیان
پس آن آیه‌ها را که باشد بحق *** نوشتید در مصحف و در ورق
نمودید برخی از آن را عیان *** بکردید آیات دیگر نهان
بیاموختید آنچه را خود از آن *** نبودید آگه به دور زمان
بگو پس کتب را خدا داده است *** رسل را هم ایزد فرستاده است
پس از آنکه حجت به پایان رسید *** رها کن تو آن قوم خوار و پلید
که از دین اسلام تابند رو *** به بازیچه خویش رفته فرو (91) الأنعام
کتابیست قران مبارک نهاد *** که آن را یگانه خداوند داد
که دیگر کتب را بگردد گواه *** که هستند آنها ز یکتا اله
که بر اهل مکه و هر کس دگر *** که اطراف مکه بود مستقر
دهد پند و اندرز با حرف خویش *** نکو ره نماید فرا روی پیش
کنون هر که باور کند رستخیز *** به قرآن هم ایمان بیاورده نیز
به امر نماز و به ارکان آن *** توجه نمایند از عمق جان (92) الأنعام
چه کس هست ظالمتر از آن کسی *** که خود افترا زد به یزدان بسی
بر او نامده وحی از حق فرود *** بگوید که من وحی خواهم شنود
بگوید که من نیز همچون خدا *** کتابی فرستم نکو و سزا
اگر ظالمان را به هنگام فوت *** ببینی تو در حال سکرات موت
ملائک بیارند دستی برون *** که روحش ستانند بی‌چند و چون

برانند بر ظالمان این سخن *** که بیرون برانید جان را ز تن
پس امروز ای مردم تیره‌بخت *** عذابی ببینید بسیار سخت
از آنرو که بر رب والامقام *** سخنهای ناحق بگفتید و خام
همیشه بر آن آیه‌هائی که داد *** نمودید گردنکشی و عناد (93) الأنعام
یکایک برای سؤال و جواب *** سوی ما بیایید روز حساب
همانسان که روز الست و نخست *** خداوندتان کرد این سان درست
همه مال و جاهی که پروردگار *** به دنیا شما را بکرده نثار
در آن روز در پشت سر افکنید *** هراسان به هر سوی سر می‌زنید
دنی مشفعانی که پنداشتید *** امید شفاعت همی داشتید
بگردند نابود و پوچ و فنا *** جدائی فتد در میان شما (94) الأنعام
خدائی که از اوست بالا و پست *** شکافنده دانه و هسته است
ز مرده برون آورد زنده را *** ز زنده پدید آورد مرده را
(چو یک نطفه کان هست مرده صفات *** ولیکن از آن باز بخشد حیات)
بلی این چنین کس خدا هست و بس *** چنین کار ناید خود از هیچکس
چرا بر بتی نام یزدان نهید *** بر او نسبت ایزدی می‌دهید (95) الأنعام
شکافنده پرده صبحگاه *** که باشد در آفاق غیر از اله؟
که از بهر آسایش خلق، رب *** مقرر نموده سیاهی شب
بگرداند او نیز خورشید و ماه *** به وقتی معین به معلوم راه
چنین است تقدیر پروردگار *** علیم است و آگاه و پُر اقتدار (96) الأنعام
چراغ ستاره برافروخت او *** که راه سفر را بیاموخت او
که در ظلمت محض دریا و بر *** شود نور آن بر شما راهبر
بدینگونه آیات خود را عیان *** نماییم بر اهل دانش بیان (97) الأنعام
ز یک تن برآورد او مردمان *** پراکند آن مردم اندر جهان
که از صلب آن نطفه را کردگار *** میان رحم داد جای و قرار
بر اهل بصیرت بدینسان عیان *** نماییم آیات خود را بیان (98) الأنعام
خدا آن خدائیست کز لطف و مهر *** فرستاد باران ز نیلی سپهر
که با آن ببخشیم جان و حیات *** که از خاک روید گیاه و نبات
بیارند بس سبزه‌ها سر برون *** ز خاکی که رنگش بود تیره‌گون
در آن سبزه‌هایی که روییده است *** بسی دانه‌ها روی هم چیده است
بسی خوشه‌ها رفته در همدگر *** که از نخل انگیخت، رب بشر

چه باغات انگور و زیتون و نار *** که خود آفریدست پروردگار
کز آنهاست برخی همانند هم *** گروهی دگر مختلف زد رقم
بر آن میوه‌ها چون برآرد ثمر *** نمایید با چشم فکرت نظر
که بر اهل ایمان کند آشکار *** بس آیات قدرت ز پروردگار (99) الأنعام
گروهی ز کفار غرق خطا *** بخواندند جن را شریک خدا
بدانند جن را خدای جهان *** بکردست خلقت بدون گمان
گروهی بگفتند رب بشر *** بود صاحب چند دخت و پسر
بود برتر و پاکتر رب حی *** از آنچه بگویند در وصف وی (100) الأنعام
زمین و سماوات را آفرید *** خدا این جهان را نمودی پدید
چو هرگز ندارد خداوند جفت *** چه فرزند دارد؟ شگفتا شگفت!
خدا آفریدست هر چیز هست *** ز علمش به هر چیز آورده دست (101) الأنعام
چنین است اوصاف پروردگار *** که جز او نباشد دگر کردگار
همه چیز مخلوق یکتا خداست *** پس او را پرستید چون او سزاست
نگهبان هر چیز و هر جا و کس *** همانا که تنها خدا هست و بس (102) الأنعام
نشاید که هرگز به چشم و بصر *** کسی بر خداوند سازد نظر
ولیکن به هر حال و در هر کجا *** همه دیدگان را ببیند خدا
خدا هست حقا لطیف و خبیر *** بداند همه رازهای ضمیر (103) الأنعام
هر آنچه به دلها بصیرت بداد *** فرا رویتان ایزد آن را نهاد
هر آن کس بصر یافت حقا که خود *** به فیضی از اللّٰه نائل بشد
هر آن کس که او کور ماند از بصر *** فتادست اندر زیان و ضرر
(به غیراز رسولی مگر کیستم) *** که من حافظ جانتان نیستم (104) الأنعام
در آیات قرآن یگانه خدا *** تصرف کند، تا شود رهنما
کسانی که باور به پروردگار *** ندارند و حق را شمارند خوار
مبادا بگویند بی‌بیم و ترس *** که قرآن بیاموختی تو به درس
نمائیم آیات خود را بیان *** بر اندیشمندان روشن‌روان (105) الأنعام
هر آنچه خدایت به تو وحی کرد *** از آن پیروی ساز ای نیکمرد
جز آن ذات یکتا نباشد خدا *** نباشد کسی بر خدائی سزا
تو از مشرکان رو بتاب ای نبی *** مبادا بر ایشان گشایی لبی (106) الأنعام

خداوند اگر خود همی خواستی *** از آن مشرکان شرک می‌کاستی
ترا ای پیمبر، یکی کردگار *** نگهبان آنها نداده قرار
تو ای پاکمرد ای رسول جلیل *** بر آنها نباشی حفیظ و وکیل (107) الأنعام
بر افراد مشرک به یکتا خدا *** مگوئید دشنام یا ناسزا
مبادا که از جهل و عیب سرشت *** به یزدان بگویند دشنام و زشت
که هر قوم و هر اُمت و هر ملل *** هر آنچه نمایند اندر عمل
به چشمانشان جلوه دادیم خوب *** که آن را ببینند دور از عیوب
پس آنگاه بینی که در سرگذشت *** نمایند سوی خدا بازگشت
بگرداند آگاهشان کردگار *** به کل سخنها و پندار و کار (108) الأنعام
به محکمترین وجه و جهد زیاد *** به یزدان نمودند سوگند یاد
که گر آیتی آید اینک فرود *** بیارند ایمان به رب ودود
(ولی چونکه آیات شد آشکار *** نگشتند مومن به پروردگار)
بگو آیه‌ها جملگی از خداست *** همه معجزات از سوی کبریاست
چو گویند آن کافران این سخن *** کجا اعتمادست ای انجمن
چنانند آن کافران پُر عناد *** پلیدند و بدباطن و بدنهاد
که گر آیتی هم بیاید ز ما *** نگردند مومن به یکتا خدا (109) الأنعام
نگشتند مومن ز روز نخست *** خدا نیز از این کسان دست شُست
بگرداند از ایمان دل و جانشان *** کز ایمان نیابند دیگر نشان
به آن حال طغیان و گردنکشی *** رهاشان نمائیم و بی‌دانشی
که گمراه گردند از راه راست *** بمانند برشیوه‌ای کان خطاست (110) الأنعام
چنانند کافر، به یزدان جود *** که گر یک ملک هم بیاید فرود
اگر مردگان از درون کفن *** بیایند با کافران در سخن
دوصدگونه اعجاز و صدق و گواه *** بیاید ز سوی یگانه اله
نگردند مومن در آن حال نیز *** نمایند در آن زمان هم ستیز
مگر آنکه خواهد یگانه خدا *** که آرند ایمان به دور قضا
ولی اکثر خلق از این سخن *** بگشتند غافل چه مرد و چه زن (111) الأنعام
خداوند بر هر نبی چند تن *** ز شیطان انس و ز شیطان جن
برانگیخت بر ضد آیین او *** که با وی بگشتند یکسر عدو
که گویند برخی به برخی دگر *** سخنهای آراسته در نظر
بگویند با هم کلامی عجیب *** سخنهای بسیار ظاهرفریب
اگر میل می‌داشت یکتا اله *** چنین امر هرگز نشد هیچگاه

تو تسلیم حق باش ای خوش ضمیر *** هر آنچه مشیت بود می‌پذیر
ولی کافران را به خود کن رها *** که بینند فرجام این افترا (112)
الأنعام
کسانی که ایمان نیاورده‌اند *** دل خود به اهریمنان داده‌اند
به قولی که بر مردم بی‌شکیب *** بگفتست ابلیس ظاهرفریب
سپارند دل را و باشند شاد *** که تا این کسان نیز در روز داد
بگردند بر آن عقوبت دچار *** که اهریمنان‌راست پایان کار (113)
الأنعام
بجویم من آیا بجز کردگار *** کنون حاکم و داوری راستکار
همانا که تنهاست یکتا خدا *** که قرآن فرستاد بهر شما
که در آن ز هر چیز آمد بیان *** بسی روشن آیات در آن عیان
بدانند اقوام اهل کتاب *** بحق گشت قرآن ز یزدان خطاب
کنون پس تو در این کتاب وزین *** مکُن هیچ تردید می‌کن یقین (114)
الأنعام
رسیدست گفت خداوند، حال *** به صدق و عدالت به حد کمال
چنین آیه‌ها را دگر هیچکس *** نشاید نماید کنون پیش و پس
که یزدان نیوشنده هست و سمیع *** علیم است و دارای علمی وسیع (115)
الأنعام
اگر راه جوئی ز خلق زمین *** نمایند گمراهت از راه دین
که هرگز نپویند جز بر گمان *** گرفتار شکّند در هر زمان
به غیر از فریب و گمانهای پست *** ندارند ابزار دیگر بدست (116)
الأنعام
همانا که داناست یکتا اله *** بر آن کس که گم گشت از راست راه
بداند چه کس سوی او راه یافت *** چه کس سوی آئین یزدان شتافت (117)
الأنعام
اگر خود بر آیات یزدان و دین *** بگشتید مومن ز روی یقین
تناول نمایید از آن غذا *** که بر آن شده ذکر نام خدا (118)
الأنعام
تناول نسازید چِبْوَدْ سبب *** از آنچه بر آن ذکر شد نام رب
چرا می‌نمایید بر خود حرام *** اگر چه حلالست و پاک آن طعام
حلال و حرام همه رزقها *** بیان کرده ایزد برای شما
به حکم ضرورت چو مضطر شوید *** به شهر غریبی اگر در شوید
توانید خوردن ز ممنوع نیز *** نه با قصد طغیان و فکر ستیز
ز روی جهالت ز روی هوس *** چه بسیار گمراه گردید کس

خدا هست آگه به حال کسی *** که از حد تجاوز نماید بسی (119) الأنعام
به ظاهر به باطن از اعمال بد *** گزینید دوری هر آنچه بود
به کسب گناه آنکه کوشد به جان *** بزودی ببیند مجازات آن (120) الأنعام
نشایست خوردن دگر زآن غذا *** که بر آن نشد ذکر نام خدا
که فسق است و باشد طریقی تباه *** همانا بود خوردن آن گناه
شیاطین، بسی وسوسه می‌تنند *** به قلب رفیقان خود افکنند
که تا با شما در مرام و عمل *** خصومت بورزند و جنگ و جدل
اگر در سخنها و رفتار خویش *** اطاعت نمایید از آن قوم و کیش
چو آنها شما نیز مشرک شوید *** به دنبال شرک خدا می‌روید (121) الأنعام
مگر آنکه او مرده از جهل بود؟ *** بدادیم بر او حیات و وجود
نمودیم بر او در نور باز *** که در بین مردم شود سرفراز
پس آیاست مانند آن کس که او *** به تاریکی جهل رفته فرو؟
نماید در آن ظلمت جهل سر *** نشاید که از آن بیاید بدر
بلی کارهای بد کافران *** به چشمان آنهاست خوب و گران (122) الأنعام
نهادیم در هر مکان و دیار *** رئیسان بدخوی و ناراستکار
که با خلق خود مکر ورزند و رنگ *** نمایند عرصه بر آن قوم تنگ
ولی در حقیقت به حق سخن *** فقط مکر ورزند با خویشتن
وزین نکته آگاه هم نیستند *** که یک عمر در جهل‌خود زیستند (123) الأنعام
بر آنها چو نازل بشد آیه‌ای *** که بهر هدایت بود پایه‌ای
بگفتند ایمان نیاریم ما *** نگردیم مومن به یکتا خدا
مگر آنکه همچون رسولان رب *** به ما نیز وحیی شود زین سبب
خدا نیک داند که اندر کجا *** رسالت نماید به شخصی عطا
همه مجرمان را بزودی زود *** خداوند تعذیب خواهد نمود
عذابی بر آنها فرستد شدید *** سزاوار آن مکرهای پلید (124) الأنعام
اگر هم خداوند خواهد، به خواست *** که کس را هدایت نماید به راست
به قلبش بتابد از اسلام نور *** که روشن شود جان او زآن حضور
اگر میل سازد یگانه اله *** که گمراه سازد کسی را ز راه
کند قلب او را چنان تنگ و تار *** که ایمان نیارد به پروردگار
همانا بر آن مردم تیره‌بخت *** چنانست مومن شدن صعب و سخت
تو گوئی که خواهد به باری گران *** رود بر فراز بلند آسمان

خدا کافران را چواینگونه دید *** بگردانده آلوده و بس پلید (125) الأنعام
کنون راه، راه خداوند توست *** بود نیک و باشد طریقی درست
بگفتیم آیاتی از خویشتن *** بر آنان که گیرند پند از سخن (126) الأنعام
بر آنهاست دارالسلام خدا *** که آن خانه امن هست و صفا
بود دوست با آن کسان کردگار *** که بودند بسیار نیکوی‌کار (127) الأنعام
به یاد آر روزی که در آن نفس *** بگردند محشور هر چیز و کس
به جنها خطاب آید آنگه دمی *** شما را مطیعند بسی آدمی
پس آنگاه یاران شیطان پست *** که بودند با جنیان هم‌نشست
زبان برگشایند و گویند باز *** به یزدان خود ایزد بی‌نیاز
که بعضی زما، از گروه دگر *** ببردند بس بهره‌ها و ثمر
رسیدیم اکنون به پایان راه *** که تو گفته بودی به ما ای اله
به پاسخ بگوید چنین، کردگار *** که آتش شماراست دارالقرار
بسوزید در آتشش تا ابد *** مگر آنکه یزدان اراده کند
که پروردگارست حقا حکیم *** به هر چیز و هر شخص باشد علیم (128) الأنعام
گروهی ستمکار را کردگار *** سزاوار با آن همه زشتکار
کند سرپرست گروهی دگر *** سرانجام هر دُوست قعر سقر (129) الأنعام
پس آنگاه از سوی یکتا خدا *** به انس و به جن می‌رسد این ندا
نه آیا رسولانی از جنس خود *** شما را ز یزدان فرستاده شد
که خواندند آیات من بر شما *** خبردار کردندتان از جزا
بگویند جمله، پریشان و ریش *** که ماییم شاهد بر اغفال خویش
بگشتند مغرور دنیای پست *** در آن روز دانند حق با که است
در آن روز باشند بر خود گواه *** که بر کفر رفتند و بر تیره راه (130) الأنعام
پس آگاه باشید کز این سبب *** رسولان رسیدند از سوی رب
که تا حجت حق نگشته تمام *** بر اهل دیاری و شهر و مقام
گرفتار جهلند در روی خاک *** خداشان نسازد به ظلمی هلاک (131) الأنعام
به کوشش به هر کار هر کس شتافت *** به مقدار کوشندگی ارج یافت
خداوند داند چها می‌کنید *** اگر کار نیک و خطا می‌کنید (132) الأنعام
خدا بی‌نیازست از هر چه هست *** به رحمت به هر چیز آورده دست

اگر خود بخواهد یگانه خدا *** دهد جملگی را به باد فنا
پس آنگاه بر تیره خاک زمین *** کسی را که خواهد کند جانشین
چنانکه شما نیز روز نخست *** بگشتید از قوم دیگر درست (133)
الأنعام
هر آن کار دادند وعده بر آن *** تحقق پذیرد بدون گمان
نگردید پیروز بر کردگار *** نگیرید پیشی ز پروردگار (134)
الأنعام
کنون ای پیمبر تو ای باشکوه *** به بانگی رسا گو، به نادان گروه
که هر چه شما را برآید ز دست *** عمل می‌نمایید هر گه که هست
که من نیز اعمال نیکو کنم *** به راه درست و نکو رو کنم
همانا که با این مرام و صفت *** به اجر خودم می‌رسم عاقبت
بخواهید دانست فرجام کار *** چه کس می‌شود عاقبت رستگار
که منزلگه خوش خود از آن کیست *** چه کس می‌نماید در آن بیت زیست
همانا که قوم ستم‌پیشه‌کار *** نگردند در دوجهان رستگار (135)
الأنعام
ز انعام و روئیدنی‌های خاک *** نصیبی نهادند بر رب پاک
بگفتند بر زعم خود این چنین *** که سهم خداوند باشد همین
جدا گشت سهم شریکان او *** صحیح است تقسیم و باشد نکو
پس آن سهم کان بود مال بتان *** نبودی بر ایزد نصیبی از آن
ولی زآنچه بودی از آنِ خدا *** نمودند بهر شریکان فدا
براندند حکمی که اندر مقام *** همه زاده جهل بودی تمام (136)
الأنعام
شریکان منحوس و ناچیز و خوار *** به چشمان این مشرکان دیار
مزین نمودند این کار دون *** که اطفال خود را بریزند خون
که با این چنین کار منحوس و زشت *** بگردند گمراه در سرنوشت
ولی گر که می‌خواست یکتا اله *** نکردند این کار را هیچگاه
تو این مشرکان را به خود کن رها *** که بسیار بافند خود افترا (137)
الأنعام
بگفتند آن قوم مشرک چه زشت *** که این چارپایان و انواع کشت
هماناست مخصوص بتها و بس *** حرام است و ممنوع بر جمله کس
مگر آنکه باشد به دستور ما *** معین نمائیم آن شخص را
بگفتند از چارپایان کنون *** سواری حرامست آن قوم دون
بسی دامها را بریدند سر *** نبردند نام خدای بشر
در اجراء این حکمهای خطا *** به یزدان خود می‌زدند افترا
از اینرو خدا هم بزودی زود *** مجازاتشان سخت خواهد نمود (138)

الأنعام
بگفتند آنچه که یک چارپا *** بزاید، ز مردان بود در قضا
ولیکن اگر مرده زاییده شد *** شریکند در آن، زن و مرد خود
ببینند فرجام این حرف زشت *** که گویند این مردم بدسرشت
که بر کیفر خلق و اعمال و کار *** حکیم و علیم است پروردگار (139)
الأنعام
زیانکار هستند آن قوم و کیش *** که از جهل کشتند اطفال خویش
نبینند سودی از آنچه خدا *** ز روزی بر آنها بکرده عطا
زدند افترا بر یگانه اله *** بگشتند مغبون و گمگشته راه (140)
الأنعام
خدا آن خدائیست کاو آفرید *** بسی بوستان کرد هر سو پدید
هم از آن درختان با داربست *** هم از آن درختان که آزاد هست
زراعات و خرما که آن دانه‌ها *** همه گونه‌گونند چون میوه‌ها
بسی بوستانها ز زیتون و نار *** که خلقت بفرمود پروردگار
که بعضی از این میوه‌های نکو *** نباشند چون هم به رنگ و به بو
از آن میوه‌ها هر چه آید بدست *** تناول نمایید از هر چه هست
چو محصول خود را درو می‌کنید *** کهن کِشتِه خویش نو می‌کنید
زکات فقیران ببخشید باز *** از آنچه ندارید بر آن نیاز
مسازید اسراف در مال خویش *** مبادا که این راه گیرید پیش
که بر مسرفان بداندیش حال *** عنایت ندارد خدای جلال (141)
الأنعام
پس این دام‌ها را به چنگ آورید *** سواری بگیرید هر سو برید
ز رزقی که ایزد شما را بداد *** خورید و خدا را نمائید یاد
از اغواء شیطانِ گم‌کرده راه *** اطاعت نورزید خود هیچگاه
که ابلیس باشد شما را عدو *** خصومت کند آشکارا هم او (142)
الأنعام
کنون هشت دامی که گردد بیان *** حلال است بر مردمان جهان
نر و ماده برّه باشد حلال *** نر و ماده بز، هم این گونه حال
بگو خود کدامش حرامست هم *** نر و ماده، یا بچه در رحم
کدامین آنها ز بهر غذا *** بگشته حرام از یگانه خدا
اگر راستگویید در این سخن *** دلیلی بیارید ای انجمن (143)
الأنعام
حلالست اشتر، همینسان بقر *** چه باشند ماده چه باشند نر
بگو از نر و ماده‌اش بیش و کم *** و یا بچه دام اندر رحم
از آنها کدامش بگشته حرام *** حرامست از آنها کدامین طعام
بر این حکم هستید آیا گواه *** که توصیّه کردست آن را اله

چه کس هست ظالمتر از آن کسی *** که زد افترا بر خدایش بسی
که با جهل و نادانی خویشتن *** کند گمره از راست هر مرد و زن
ستم‌پیشگان را یگانه اله *** هدایت نخواهد کند هیچگاه (144) الأنعام
بگو خود در آن حکمها و سخن *** که یزدان بفرمود وحیش به من
ندیدم که چیزی بگردد حرام *** بر آن کس که خواهد خورد از طعام
بجز خون و مردار و خوک پلید *** که بر آن نبایست رو آورید
هر آن جانور را که بُرَّند سر *** نگویند نام خدای بشر
همین‌ها حرامست و باقی حلال *** چرا می‌نمایید اینک جدال
که تازه، همین‌ها که گشته حرام *** اگر مضطر آیید بر آن طعام
گناهی ندارد کز آن رزق باز *** تناول نمایید قدر نیاز
به شرطی که نیت نباشد ستم *** تجاوز به فرمان اللَّه هم
که حقا خداوند باشد غفور *** ز اهل جهان رحمتش نیست دور (145) الأنعام
هر آن جانور را به پا و به دست *** همی ناخنی تیز روئیده است
بر اهل یهودست بی‌شک حرام *** نباید کند صرف از آن طعام
خود از جنس گاو و ز جنس غنم *** کنون پیه آنها حرامست هم
جز آن پیه و چربی که در پشت هست *** و یا آنکه در بطن روده نشست
و یا پیه چربی که با استخوان *** بیامیخته در هم و در میان
پس اکنون بدین حکم و تدبیر و رای *** بر آنها چشانیم مزد و سزای
که بسیار کردند هر دم ستم *** سزایش ببینند خود نیز هم
کلام خداوند حقاست راست *** که صادق به گفتارهایش خداست (146) الأنعام
چو سازند تکذیب تو ای رسول *** نکردند گر دین حق را قبول
به آنها بگو فاش پروردگار *** بود صاحب رحمت بی‌شمار
ولی زشتکاران و بدسیرتان *** نمانند از خشم او در امان (147) الأنعام
کسانی که هستند مشرک به رب *** بگشتند غرقه به کفر و شغب
بگویند گر خود یگانه خدا *** همی کرد اراده به دور قضا
نه ما نه پدرهایمان هیچگاه *** نگشتیم مشرک به یکتا اله
نکردیم هرگز حرام آن غذا *** که بر ما بدادست یکتا خدا
که پیشینیان هم بدین قول خام *** رسل را نمودند تکذیب تام
چشیدند تا اینکه طعم عذاب *** گرفتار گشته به قهر و عقاب
بگو گر دلیلی است بر این سخن *** ارائه نمایید آن را به من
شما جز ز اوهام و پندار خویش *** رهی از اطاعت نگیرید پیش
سخنهایتان هست جمله گزاف *** نگویید غیر از دروغی و لاف (148)

الأنعام
بگو ای پیمبر برای خدا *** کنون حجتی بالغست و رسا
اگر خود همی خواست یکتا اله *** نمودی شما را هدایت به راه (149)
الأنعام
بگو خود گواهان خود را تمام *** بیارید بر هر حلال و حرام
کمان گواهی چو کردند زه *** تو هرگز بر آنها گواهی مده
ز اهواء آنان مکن پیروی *** مبادا که دنبال ایشان روی
که کردند تکذیب آیات ما *** نگشتند مومن به روز جزا
بتابند رخ با لجاجت ز ربّ *** گرایند سوی بتان بی‌سبب (150)
الأنعام
بگو خود بیایید تا آنچه را *** حرامش نمودست یکتا خدا
یکایک نمایم شما را بیان *** اُمید است گردید رهرو از آن
نخست اینکه در هیچ هنگام و حال *** نگردید مشرک به رب جلال
نمایید نیکیّ بر والدین *** شما راست بر گردن این حق و دین
مبادا که فرزند خود را کُشید *** از اینکه مبادا فقیری کشید
که ما خویش از خوان بی‌انتها *** بر آنها نماییم روزی عطا
نگردید نزدیک بر زشت کار *** چه پنهان بُود کار یا آشکار
چو گردیده نفسی حرام از خدا *** به جز حق نریزید خون ورا
سفارش نمودست پروردگار *** به این حکمها و فرامین و کار
که شاید در اینها تعقل کنید *** در این مصلحتها تأمل کنید (151)
الأنعام
نباید ز مال یتیمان خورید *** ببایست از این عمل دل برید
چو بر سن رشد آمدند و کمال *** به ایشان سپارید اموال و مال
دری از تجارت چو سازید باز *** به میزان و با کیل سنجید باز
نکردیم تکلیف بر کس مگر *** به اندازه طاقت هر نفر
به هنگام صحبت بگوئید راست *** اگر چه زیانی بر اقوام خاست
به عهدی که بستید با کردگار *** وفادار مانید در روزگار
چنین است پندی که یکتا خدا *** سفارش نمودست بهر شما
بود آنکه یادآور آیید چند *** نصحیت نیوشید و گیرید پند (152)
الأنعام
ره راست این است و راه نکوی *** بگردید از این روش راهجوی
اطاعت نورزید از آن فریق *** که سازد جداتان ز یزدان طریق
شما را سفارش شد از کردگار *** امیدست گردید پرهیزکار (153)
الأنعام
به موسی بدادیم آنگه کتاب *** که رهبر شود سوی راه صواب
به پایان رساند امور نکو *** به تفصیل سازد بیان مو به مو

هدایت کند بر ره راستی *** نهد خوان رحمات بی‌کاستی
که شاید به دیدار پروردگار *** بیارند ایمان و روزِ شمار (154) الأنعام
کتابی که اینک فرستاده‌ایم *** مبارک کتابی تو را داده‌ایم
اطاعت نمائید از این کتاب *** ره ترس و تقوی کنید انتخاب
امیدست با این طریق و نسق *** بگردید مشمول الطاف حق (155) الأنعام
پس این نیک قرآن که آمد ز رب *** بیامد بدین علت و این سبب
مبادا بگوئید هرگز خدا *** ندارد به حال شما اعتنا
که تنها یهود و نصاری بُود *** که مشمول الطاف بالا بُود (156) الأنعام
و یا آنکه گویید گر بهر ما *** کتابی فرستاده بودی خدا
از آنها نمودیم بهتر شتاب *** به سوی هدایت به سوی صواب
کنون بر شما نیز از کردگار *** فرستاده شد حجتی آشکار
ستمکارتر از چنین شخص کیست *** که می‌گوید آیات از اللَّه نیست
بتاباند از ایزد خویش رو *** اطاعت نسازد از آئین او
به قومی که در کار وامانده‌اند *** وز آیات ما روی گردانده‌اند
نمودند اعراض ز آیات ما *** عذابی رسد سخت از کبریا (157) الأنعام
کسانی کز انکار جامی چشند *** مگر انتظاری جز این می‌کشند
که از سوی یزدان ملکهای قهر *** بر آنها درآیند در طی دهر
و یا آنکه از سوی یزدان جود *** قضای الهی بیاید فرود
پس از آن بر ایشان شود آشکار *** گروهی دلایل ز پروردگار
پس آن روز کآیات قهر خدا *** بر آن مردم کافر آید فرا
نبخشد در آن روز خود هیچ سود *** گر ایمان بیارند بر رب جود
که در دین از این پیش بودند سست *** نیاورده بودند ایمان درست
نکردند کسب نکوئی و خیر *** برفتند دنبال آیین غیر
به ایشان بگو ای محمد (ص) کنون *** که ای خوار مردان ناچیز و دون
که در پاسخ این همه زشتکار *** بمانید در صبر و در انتظار
که هستیم خود منتظر نیز ما *** ببینیم فرجام کار شما (158) الأنعام
کسانی که دین را پراکنده‌اند *** دورویند و بر تیرگی بنده‌اند
بکردند قسمت به ده‌ها فریق *** چنین پاک‌آیین و نیکوطریق
از آنها دگر چشم رأفت بپوش *** به ارشاد آنها تو هرگز مکوش
مجازات آنهاست با کردگار *** بر آنها چشاند سرانجام کار
نماییم آگاهشان زین سپس *** بر آنچه نمایند روی هوس (159)

الأنعام
هر آن کس که بنمود کار نکو *** همی ده برابر شود اجر او
کسی کاو کند زشت کاری روا *** به قدر همان کار بیند جزا
بر ایشان نه ظلمی رسد نه ستم *** که از خویش گردند آنها دژم (160)
الأنعام
بگو آن خدائی که کان سخاست *** شده رهنمایم بر آیین راست
به دینی که باشد بسی استوار *** بر آن پاک آیین حق آشکار
به دین خلیل آن رسول حنیف *** که از شرک پاکیزه بود و عفیف (161)
الأنعام
بگو خود مرا طاعت و آن نماز *** هر آنچه نمایم در اعمال باز
همه نعمت زندگی و حیات *** ز دنیا شدن، نیستی و ممات
همه هست از بهر پروردگار *** که او بر جهانها بود کردگار (162)
الأنعام
بگو ای پیمبر خداوند نیک *** بود پاک و سبحان ز لوث شریک
مرا داده فرمان به اخلاص تام *** کنم روی خود را بر آن ذوالمقام
منم اولین کس که در این سرای *** شدم پاک تسلیم یکتا خدای (163)
الأنعام
بگو ای پیمبر که آیا طلب *** نمایم کسی را بجز نیک رب
علیرغم این نکته آشکار *** که بر کل هستی است او کردگار
هر آن کس گناهی کند در جهان *** رساندست بر خویشتن بس زیان
کسی بار دیگر کسی را به پشت *** نخواهد کشیدن ز ریز و درشت
پس از دار دنیا همه چیز و کس *** نمایند رجعت به یزدان و بس
شما را کند مطلع کردگار *** ز هر خوب یا بد به فرجام کار (164)
الأنعام
خدائیست ایزد که روی زمین *** شما را بفرموده او جانشین
بدادست بر هر کسی رتبتی *** نهادست در خورد او عزتی
که تا آزماید یگانه اله *** شما را بدین رتبت و عز و جاه
خدا هست حقا سریع‌العقاب *** غفور و رحیم است اندر حساب (165)

الأعراف

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف لام میم است و آنگاه صاد *** ز سوی خداوند صاحب‌معاد (1)
الأعراف
کتابی بزرگ از خداوند جود *** به تو ای محمّد بیامد فرود
از انکار مردان باطل‌پسند *** مبادا ترا سینه گردد نژند
کنون مردمان را ز روز جزا *** بترسان و از خشم یکتا خدا
به مردان مومن بشارت بده *** ز مژده بساطی بر ایشان بنه (2)
الأعراف
الا اهل ایمان اطاعت کنید *** اصول خدا را رعایت کنید
اطاعت نمایید زآنچه خدا *** به رحمت فرستاده سوی شما
جز ایزد مگیرید یاری و دوست *** که یزدان یگانه رفیق نکوست
ولی عده‌ای کم ز مرد و ز زن *** بگردند یادآور این سخن (3)
الأعراف
چه بسیار بودست شهری و خاک *** که آمد بر آنها عذاب هلاک
چو بودند در راحت شب به خواب *** به خواب سحر فارغ از شور و تاب
(4)
الأعراف
بیامد بر آنها عذابی فرود *** بسوزاند و خشکاند شهری که بود
نکردند هرگز کلامی بیان *** بجز آنکه راندند روی زبان
که بودیم ظالم به دور وجود *** عذابی چنین لاجرم رو نمود (5)
الأعراف
از اعمال آنها بپرسیم هم *** بپرسیم از مرسلین امم (6)
الأعراف
به علم و به دانش صریح و عیان *** نمائیم احوالشان را بیان
که تا بر خلایق شود آشکار *** که غافل نبودست پروردگار (7)
الأعراف
به تحقیق روز قیامت رسد *** بسنجند اعمال نیکو و بد
کسانی که میزانشان شد وزین *** بگردند با رستگاری قرین (8)
الأعراف
هر آن کس که میزان او در نسق *** سبک شد، بود بر زیان مستحق
که آنها به آیات پروردگار *** همی ظلم کردند بس آشکار (9)
الأعراف
همانا شما را به روی زمین *** تمکن بدادیم و قدرت چنین

همه‌گونه نعمت برای معاش *** خدا بهرتان داد پنهان و فاش
ولی شکر نعمات پروردگار *** نکردند جز عده‌ای کم‌شمار (10)
الأعراف
بکردیمتان خلق چون خواستیم *** پس آنگه بدین صورت آراستیم
به کل ملائک بگفتیم ما *** که بر آدم آرند سجده بجا
همه سجده کردند شیطان نکرد *** نبُد چونکه از ساجدین، گشت طرد (11)
الأعراف
پس آنگاه در داد یزدان ندا *** چرا سر بپیچی تو از امر ما
که چون امر دادم ترا بر سجود *** از این سرکشی مقصدت خود چه بود
بگفتا که من ز آدمی برترم *** چگونه بر او سجده‌ای آورم؟
تو من را ز آتش بکردی درست *** بشر را ز تیره گلی نرم و سست (12)
الأعراف
پس آنگاه ایزد بر او لب گشود *** که باز آی از این مقامت فرود
نزیبد تو را کبر و گردنکشی *** که خواهی شراب بزرگی چشی
از این جایگاه نکو، رو برون *** که هستی تو از، زمره افراد دون (13)
الأعراف
بگفتا که تا روز حشر و جزا *** همی فرصت و مهلتی ده مرا (14)
الأعراف
پس آنگاه فرمود پروردگار *** ترا هست مهلت کنون برقرار (15)
الأعراف
بگفتا چو میلت به طردم بخاست *** کنم بندگان گمره از راه راست (16)
الأعراف
بر ایشان درآیم ز پیش و ز پس *** ز هر سوی خوانم به دام هوس
که تا اکثر خلق از هر جهت *** نگویند شکر تو را در صفت (17)
الأعراف
خدا گفت بیرون شو ابلیس پست *** که اینجا نداری مجال نشست
هر آن کس که از تو شود راهبر *** از ایشان لبالب، نمایم سقر (18)
الأعراف
پس ای آدم اکنون تو با جفت خویش *** ره جنّةالارض گیرید پیش
در آنجا گزینید اینک سرا *** خورید آنچه خواهید از هر غذا
نگردید نزدیک بر این درخت *** که بر خویش ظلمی نمایید سخت (19)
الأعراف
چو بودند در خوردنش ناشکیب *** دو تن را همی داد شیطان فریب
که اندام زشتی که بودی نهان *** به ناگه شود فاش و گردد عیان
به آنها بگفتا، خدای بشر *** شما را بکردست نهی از شجر

مبادا که همچون ملک در جهان *** شود زندگانیتان جاودان (20) الأعراف
پس آنگاه سوگندها یاد کرد *** برانگیخت از جان آن هر دو گرد
شما را کنون سوی خیر و صلاح *** هدایت نمایم به سوی فلاح (21) الأعراف
که شیطان خائن به فکری غریب *** بداد آن دو تن را به مکرش فریب
که آندو، تمرد نمودند سخت *** بخوردند از میوه آن درخت
چو شد زشتی آن دو تن آشکار *** «هراسان دویدند از هر کنار»
که از برگ اشجار باغ بهشت *** بپوشند آنگونه اندام زشت
به آنها بفرمود رب بشر *** نکردم مگر منعتان زین شجر
نگفتم مگر هست شیطان عدو *** که خود دشمنی آشکاراست او (22) الأعراف
بگفتند با کردگار این سخن *** که ما ظلم کردیم بر خویشتن
کنون گر نبخشائی ای کردگار *** گناهی که کردیم و آن زشت کار
همانا که از خاسران گشته‌ایم *** به رنگ زیان دست آغشته‌ایم (23) الأعراف
خدا گفت آیید اکنون فرو *** که هستید برخی دگر را عدو
شما را زمین می‌شود جایگاه *** که تا وقت معلوم آید ز راه (24) الأعراف
پس آنگه بفرمود پروردگار *** بگیرید بر خاک چندی قرار
در آن زندگی کرده میرید نیز *** دگرباره خیزید در رستخیز (25) الأعراف
الا ای بنی آدم از لطف و مهر *** یگانه خداوند ناهید و مهر
لباسی فرستاد بر جان و تن *** بپوشید تا عورت خویشتن
شما را ز تقوی لباسی سزاست *** لباسی که نیکوترین جامه‌هاست
پس این نیک‌گفتار بی‌کم و کاست *** همه زآیه‌های یگانه خداست
که شاید خدا را به یاد آورید *** ره شکر او را به پایان برید (26) الأعراف
الا ای بنی آدم این بشنوید *** مبادا که مفتون شیطان شوید
همانسان که شیطان به روز نخست *** به نیرنگ خام و به تدبیر سست
فریباند هم مادر و هم پدر *** ز فردوس یزدان براندی بدر
به اغوا پدر مادر خلق را *** برون راند از باغ سبز خدا
شد آنگاه عوراتشان آشکار *** نمودند عصیان به پروردگار
شما گر چه او را به چشمان خویش *** نبینید هرگز فراروی پیش
ولی اهرمن نیز یاران او *** شما را ببینند بی‌جستجو
هر آن کس که ایمان نیاورده است *** شیاطین بخواهند با او نشست

(27)
الأعراف
کسانی که چون کار زشتی کنند *** چنین مهر توجیه بر آن زنند
که اجداد ما، پیشتر روزگار *** همین‌گونه اعمال کردند و کار
به ما داده دستور یکتا خدا *** که سازیم این کارها را روا
بگو ای پیمبر که رب بهشت *** نخواهد کند امر بر کار زشت
ز بی‌دانشی خوانِ صحبت نهید *** ولی نسبت آن به یزدان دهید (28)
الأعراف
بگوی ای پیمبر که یزدان راد *** شما را کند امر بر عدل و داد
چو خواهید رو بر عبادت برید *** فقط روی بر سوی او آورید
به اخلاص خوانید یکتا خدا *** نورزید نیرنگ و روی و ریا
همانسان که یزدان به روز نخست *** بفرمودتان خلق، کردی درست
همین‌گونه هم باز، فرجام کار *** نمایید رجعت به پروردگار (29)
الأعراف
گروهی برفتند بر راه راست *** ز جمع کثیری ضلالت بخاست
رها کرده دامان پروردگار *** ز جمع شیاطین گرفتند یار
گمان می‌نمودند در قلب خویش *** که راه هدایت گرفتند پیش (30)
الأعراف
بنی آدمی چون عبادت کنید *** همه زیورآلات را برکنید
ز دریای الطاف پروردگار *** خورید و بنوشید در روزگار
نورزید اسراف اما در آن *** که نَبْوَد خدا دوست با مسرفان (31)
الأعراف
بگو زینتی را که یزدان راد *** برای شما بندگانش نهاد
چه کس سود بردن از آن را تمام *** برای شما کرده اینک حرام
ز رزق نکو و غذای حلال *** شما را چه کس منع کردست حال
بگو این نعم خود به دنیا دَرست *** ولی نعمت آخرت بهترست
بدینگونه آیات خود را عیان *** نماییم بر اهل دانش بیان (32)
الأعراف
بگو کردگارم بکرده حرام *** همه‌گونه اعمال بد را مدام
چه آن آشکارا بود یا نهان *** گنهکاری و ظلم بر دیگران
چه آن شرک باشد به رب جلیل *** که هرگز ندارید بر آن دلیل
هر آن چیزها را که ناآگهید *** به امر خداوند نسبت دهید (33)
الأعراف
همه قومها راست معلوم اجل *** که چون وقت آن آید و آن محل
نگردد دگر لحظه‌ای پیش و پس *** که یارا ندارد بر آن هیچکس (34)
الأعراف

الا آدمی چون ز سوی خدا *** رسولانی آیند سوی شما
نمایند آیات من را بیان *** برانند دائم به روی زبان
هر آن کس که بر سوی تقوی شتافت *** ره نیک و شایسته‌ای را بیافت
بفرمود اعمال نیک و نکو *** نه ترس و نه اندوه باشد بر او (35) الأعراف
هر آن کس بر آیات یزدان خویش *** ره کذب و انکار بگرفت پیش
تکبر نماید از امر خدا *** همانا به دوزخ گزیند سرا
که جاوید سوزند در آن عذاب *** رهائی ندارند از آن عقاب (36) الأعراف
چه کس هست ظالمتر از آن کسی *** که زد افترا بر خدایش بسی
کند کذب آیات پروردگار *** بجوید ره کفر از هر کنار
بر ایشان بیاید ز لوح قضا *** عذابی سزاوار کار خطا
پس آن دم که جمع ملائک ز ما *** بیایند و سازند روحش جدا
بپرسند از او که بتهای خوار *** چه گشتند اینک به روزِ شمار
به پاسخ بگویند آن قوم خام *** که نابود گشتند بتها تمام
پس آنگاه گردند بر خود گواه *** که بودند کافر به یکتا اله (37) الأعراف
خداوند گوید شما هم روید *** بر آن دوزخ داغ داخل شوید
کزین پیشتر هم ز جن و ز انس *** برفتند در آن ز هرگونه جنس
هر آن قوم کافتند اندر سقر *** نمایند نفرین به قوم دگر
که تا جمله را گیرد آتش فرا *** برافروزد آن شعله از هر کجا
بگویند آن دسته زیردست *** به آن کس که فرمانرواشان بُدست
که پروردگارا بدانی عیان *** نمودند گمراهمان این کسان
فزونتر نما پس بر ایشان عذاب *** پس آنگه بیاید ز یزدان خطاب
که هر کس عذابی چَشَد قدر خود *** نباشید آگاه از آنچه بُد (38) الأعراف
رئیسان بگویند بر زیردست *** شما را، نه رجحان به ما هیچ هست
که هستیم یکسان به کار گناه *** برفتیم ما جمله راهی تباه
خطاب آید آنگه عذابی کشید *** سزای عملهایتان را چشید (39) الأعراف
کسانی که از کبر و فرط غرور *** نمودند تکذیب آیات نور
بر آن قوم ناراستکار آن زمان *** نگردد دری باز از آسمان
نیایند هرگز به باغ بهشت *** که امری محالست این سرنوشت
چو سوراخ سوزن که تنگ است و خرد *** طنابی در آن کی توانی ببرد؟
بر این گونه افراد برگشته‌بخت *** مجازات رانیم بسیار سخت (40) الأعراف

بگسترده بستر میان سقر *** سراپرده افراشته سر به سر
چنین است فرجام آن ظالمان *** نمانند از خشم او در امان (41) الأعراف
کسانی که دارند ایمان بر او *** نمایند همواره کار نکو
به اندازه وسع و در حد خویش *** ره کار نیکو گرفتند پیش
بیایند یکسر به باغ بهشت *** که جاوید یابند این سرنوشت
که بر هیچ شخصی خدای جهان *** نکردست تکلیف بیش از توان (42) الأعراف
خود از قلب آن مردم نیکنام *** زدائیم زنگار کینه تمام
ز زیر درختان باغ جنان *** برآید بسی چشمه‌های روان
گروهی که دارند آنجا سرا *** بگویند حمدست خاص خدا
که ما را به این عزت و جایگاه *** هدایت نفرمود کس جز اله
اگر حق نکردی هدایت به راه *** نبودیم اکنون در این جایگاه
همانا که پیغمبران خدا *** بگشتند بر حق به ما رهنما
پس آنگاه بر اهل جنت ندا *** بیاید که ای سالکان خدا
همین است فردوس پروردگار *** که دادند آن را به پاداش کار (43) الأعراف
پس آنگه بگویند اهل بهشت *** بر اصحاب دوزخ که کردند زشت
که هر وعده بر ما بدادند پیش *** ببینیم آن را فراروی خویش
شما نیز آن وعده‌های عذاب *** ببینید آیا کنون در حساب؟
بگویند آری بدیدیم ما *** پس آنگه منادی برآرد ندا
که بر ظالمان لعن اللّه باد *** سبک هست اعمالشان همچو باد (44) الأعراف
کسانی که از راه رب بشر *** بدارند افراد را برحذر
کسانی که جویند آیین کج *** در آن نیز ورزند اصرار و لج
ندارند ایمان به روز جزا *** ندارند باور به یکتا خدا (45) الأعراف
بود پرده‌ای بین آن دو گروه *** که یکسوی آن زجر و یکسو شکوه
یکی پرده حائل بود آن میان *** جدا کرده کفار از مؤمنان
در اعراف هستند مردان پاک *** که سیمای آنهاست بس تابناک
برآرند بر اهل جنت ندا *** که بادا سلامی به روی شما
پس آن اهل اعراف یک همچو روز *** نگشتند داخل به جنت هنوز
ولی در دل خویش این انتظار *** کشند و ز شوقند بس بی‌قرار (46) الأعراف
چو اعرافیان را بر اهل سقر *** به ناگاه افتد ز سوئی نظر
گشایند این گونه لب بر سخن *** بگویند با ایزد خویشتن

که با این ستمکار مردان خوار *** به یک جای ما را مده خود قرار (47) الأعراف
زنند اهل اعراف آنگه ندا *** به بانگ بلند و به صوتی رسا
به آنان که سیمایشان آشناست *** کسانی که اعمالشان بر فناست
بگویند خود ثروت و جاه و مال *** که در آن بدیدید حد کمال
هر آنچه بر آن فخر بفروختید *** چه سودی از آن حال اندوختید (48) الأعراف
چه بسیار سوگند کردند یاد *** که از نیکمردان مؤمن‌نهاد
نباشد خداوند هرگز رضا *** نگردند مشمول لطف خدا
نبینید آیا که در این زمان *** به جنت گزینند نیک آشیان؟
بر آنها بیاید خطاب و ندا *** بیائید اندر بهشت خدا
نه هرگز بترسید از این ورود *** نه هرگز شما را غم آید وجود (49) الأعراف
برآرند خود اهل دوزخ ندا *** به آن کس که باشد بهشتش سرا
کز آن آبهای گوارا کنون *** خود از آن همه نعمت گونه‌گون
که ایزد بدادست بهر شما *** ببخشید یک ذره‌ای هم به ما
بگویند آنها که آب و طعام *** به کفار کردست ایزد حرام (50) الأعراف
کسانی که آن دین و آیین رب *** به بازی گرفتند و لهو و لعب
بگشتند مغرور دنیای پست *** به دام هوسها شده پایبست
نیاریم این روزشان در نظر *** بر ایشان نورزیم رحمت دگر
همانسان که ایشان به دارالفنا *** فراموش کردند روز لقا
بکردند انکار آیات ما *** بگشتند کافر به یکتا خدا (51) الأعراف
کتابی فرستاد پروردگار *** که بر پایه علم شد استوار
مفصل بکردیم آن را بیان *** ز دانش بگفتیم آن را عیان
که مؤمن نماید بدان التفات *** بیابند روشن طریق نجات (52) الأعراف
کنون کافران به یکتا خدا *** که کردند انکار روز لقا
پس آیا جز این می‌کشند انتظار *** که بینند تأویلش از کردگار
کسانی که بردند قرآن ز یاد *** فراموش کردند آن را زیاد
بگویند افسوس در روی خاک *** بگفتند حق را رسولان پاک
پس ای کاش از آن کلام درست *** تعرض نکردیم با رای سست
کنون کاش در این زمان جزا *** شفاعت همی کرد شخصی ز ما
به دنیا بگشتیم ای کاش باز *** دری از نکوئی نمودیم باز
پس آن کافران نگون‌گشته بخت *** زیانکار بینند خود را چه سخت

که بسیار در زندگی وین سرا *** به یزدان خود می‌زدند افترا (53) الأعراف
همانا خدای شما آن خداست *** که نیلی سپهر و زمین زو بجاست
زمین و سماوات را آفرید *** به شش روزشان کرد جمله پدید
پس آنگاه بر عرش پرداختی *** به حکمت چنین عرش را ساختی
بپوشاند بر روز، از شب نقاب *** که پوید بدنبال آن با شتاب
خور و ماه و اختر یکایک ز پی *** مسخر بگشتند بر امر وی
هر آنچه به خلقت بود برقرار *** بدانید کان هست از کردگار
خداوند سبحان نکو آفرید *** همه عالم از صنع او شد پدید (54) الأعراف
تضرع نمائید بر کبریا *** به آهسته بانگی و پنهان صدا
نباشد خدا دوست با آن کسی *** که از حد فراتر نهد پا بسی (55) الأعراف
فسادی نورزید بر روی خاک *** پس از آنکه اصلاح گشتید و پاک
بخوانید حق را به ترس و امید *** که بر محسنان رحمت او رسید (56) الأعراف
خدا بادها را فرستد که چند *** به باران رحمت بشارت دهند
که بردارد آن بار سنگین آب *** که بر پشت خود برگرفته سحاب
پس آن ابرها را به سیر و گذار *** برانیم بر سوی شهر و دیار
که مرده ز بی‌آبی خشکسال *** نیازی به آبش بود در کمال
فرستیم باران از اینرو فرو *** که حاصل برآید فراوان از او
همین‌گونه هم مردگان را ز خاک *** برون می‌نمائیم بعد از هلاک
بود آنکه از آن بگیرید پند *** شما را فتد این سخن سودمند (57) الأعراف
زمینی که پاک است و نیکوش خاک *** گیاهش به اذن خدا هست پاک
ولی زآن زمینی که ناپاک هست *** نروید گیاهی مگر خار و پست
بدینگونه این آیه‌های گران *** بیان می‌نماییم بر شاکران (58) الأعراف
برانگیخت یکتا خدا نوح را *** که دعوت کند قوم سوی خدا
بگفتا پرستید پروردگار *** که هرگز نباشد جز او کردگار
بترسم مبادا به روز حساب *** عذابی ببینید پُر سوز و تاب (59) الأعراف
بزرگان آن قوم غرق گناه *** بگفتند هستی تو گمره ز راه (60) الأعراف
بگفتا نباشم من از گمرهان *** ولیکن رسولم ز رب جهان (61) الأعراف

رساندم همانا پیام خدا *** بسی پند دادم به راه سزا
ز وحی الهی بدانم بسی *** که آگاه نبود شما را کسی (62) الأعراف
چه جای شگفت است از کردگار *** فرستد رسولی درین روزگار
که با پند نیکو به وجهی صواب *** بترساند او خلق را از عذاب
مگر آنکه گردید پرهیزکار *** که لطفش شما را بگردد نثار (63) الأعراف
بکردند تکذیب نوح رسول *** نکردند گفتار او را قبول
سپس نوح و یاران او در حیات *** به کشتی نشاندیم بهر نجات
بکردیم غرقه به طوفان سخت *** همه کافران را نگون‌گشته بخت
که بودند خود مردمی کور دل *** فرو رفته از جهل پاشان به گل (64) الأعراف
پس آنگاه بر عاد آمد فرود *** رسولی از آن قوم با نام هود
بگفتا که ای قوم باید شما *** پرستید تنها یگانه خدا
که جز او نبودست پروردگار *** شما را نباشد جز او کردگار
پس آیا نخواهید شد متقی *** نگردید پرهیزکار و تقی (65) الأعراف
بزرگان آن قوم، کافر بُدند *** که کافر به هود پیمبر شدند
بگفتند حقا توئی بیخرد *** سفاهت ترا کاملاً می‌سزد
گمان می‌نمائیم گفتار تو *** دروغست و باطل بود کار تو (66) الأعراف
بگفتا سفاهت نباشد مرا *** ولیکن رسولم ز یکتا خدا (67) الأعراف
که تنها ز یزدان والامقام *** برای شما می‌رسانم پیام
که من ناصحم مشفق و خیرخواه *** همانا هدایت نمایم به راه (68) الأعراف
چه جای شگفت است گر کبریا *** رسولی فرستاد سوی شما
که از خشم یزدان و قهر و عذاب *** بترساند و سخت روز حساب
چو آن قوم نوح نبی شد هلاک *** بگشتید خود جانشین روی خاک
شما را بیفزود در خلقتش *** فزونتر عطا کرد از نعمتش
کنون شکر ایزد به جا آورید *** امیدست راهی به نصرت برید (69) الأعراف
بگفتند آیا تو بر این سبب *** فرستاده گشتی خود از سوی رب
که تنها پرستیم یکتا خدا *** فقط بر وی آریم دست دعا؟
از آنچه پدرهایمان پیش از این *** پرستش نمودند در سرزمین
نماییم اعراض و تابیم روی *** نپوئیم دیگر بر آن سمت و سوی

نخواهیم هرگز چنین کار کرد *** نسازیم بتهای خود نیز طرد
اگر راستگوئی در این ادعا *** که بر حق رسولی ز یکتا خدا
به ما زود بفرست خود آن عذاب *** که آنرا دهی وعده، اندر خطاب (70) الأعراف
چنین داد پاسخ که خشم خدا *** کنون گشته قطعی برای شما
چرا می‌نمایید بحث و جدال *** چو خوانم شما را به سوی کمال
به اسماء بی‌معنی آن بتان *** که خواندید خود یا پدرهایتان
نمایید با حق خصومت تمام *** جدلها بورزید با حق مدام
بدانید در آن بتان پلید *** نه حق و نه حجت نباشد پدید
بمانید خود منتظر این زمان *** که آید عذابی فرو، ز آسمان
که من نیز هستم در آن انتظار *** بیاید عذابی ز پروردگار (71) الأعراف
پس آنگاه کآمد عذابی فرود *** به رحمت رهاندیم یاران هود
بکردیم آن کافران را هلاک *** که مومن نگشتند بر رب پاک (72) الأعراف
پس آنگاه صالح به قوم ثمود *** فرستاده شد از خدای وجود
بگفتا خدا را پرستید و بس *** که جز او خدائی نبودست کس
کنون بر شما از خدای وجود *** یکی روشن آیت بیامد فرود
که این ناقه باشد ز پروردگار *** دلیلی است اینک از آن کردگار
بسازید آن ناقه را خود رها *** که سازد در ارض الهی چرا
بر او سوءقصدی مبادا کنید *** که آید شما را عذابی شدید (73) الأعراف
از این داستانها بگیرید پند *** فرامش مسازید این نکته چند
که ایزد شما را پس از قوم عاد *** به روی زمین جانشین برنهاد
به لطفش تمکن بداد این چنین *** که با خاک نرمی که دارد زمین
بسازید بس کاخهای قشنگ *** ز هر کوه بهرش تراشید سنگ
بسازید محکم بنائی گران *** از آن سنگهای عظیم و گران
پس آنگونه نعمت بیارید یاد *** که یزدان به رحمت شما را بداد
نباشید فاسد به روی بلاد *** نباشید همراه اهل فساد (74) الأعراف
رئیسان گردنکش و زشتخو *** که بودند با دین صالح عدو
به مستضعفینی که مومن بُدند *** ز روی تمسخر بگفتند چند
که خود علم دارید آیا شما *** که صالح فرستاده شد از خدا
بگفتند آری که ما مومنیم *** به گفتار صالح همه موقنیم (75) الأعراف
تکبرکنان آن گروه نفور *** بدادند پاسخ ز روی غرور

که ما هم بر آنچه شما مومنید *** همه کافرانیم چون می‌کنید؟ (76)
الأعراف
ره سرکشی را نمودند طی *** بکردند آن ناقه را نیز پی
بگفتند از فرط جهل و عناد *** به آن نیک پیمغمبر خوش‌نهاد
گر از مرسلینی ز پروردگار *** عذابی که خود وعده دادی بیار (77)
الأعراف
پس آنگه زمین‌لرزه‌ای رو نمود *** که در خانه‌اش مرد هر کس که بود (78)
الأعراف
نشانهای خشم خدا چون رسید *** از ایمان آنها بشد ناامید
بفرمود صالح که ای قوم من *** بگفتم ز دین الهی سخن
نمودم من ابلاغ پیغام خویش *** گرفتم ره پند و اندرز پیش
ولیکن شما روی جهل و غرور *** از افراد صالح بگردید دور (79)
الأعراف
پس از آن ز سوی خدا لوط پاک *** پیمبر بگردید در روی خاک
به قومش بفرمود آیا شما *** ندارید شرمی ز یکتا خدا؟
نمایید اعمال زشت از هوس *** که ناکرده زین پیشتر هیچکس (80)
الأعراف
کنار زنان را بکردید طرد *** برانید شهوت به بالین مرد
همانا که باشید بس نابکار *** بیاورده رو بر فساد آشکار (81)
الأعراف
جوابی ندادند جز این سخن *** که بیرون برانیدش از این وطن
که خود لوط و یاران او در عمل *** ندارند هرگز به سر، این امل
بجویند دوری از این گونه کار *** که پاکند از این عمل در دیار (82)
الأعراف
خدا نیز او را رهاند از بلا *** هم او را و هم اهل‌بیت سرا
بجز همسرش آن زن زشتکار *** که شد بر عذاب الهی دچار (83)
الأعراف
بر آنها فرو ریخت باران سنگ *** که پایان پذیرد عملهای ننگ
نگر تا که پایان بدکار چیست *** چه آید کسی را که گمراه زیست (84)
الأعراف
فرستاد بر قوم مَدْیَنْ شعیب *** مگر بر زُداید از آن قوم عیب
بگفتا پرستید، پروردگار *** شما را نباشد جز او کردگار
کنون حجت و آشکارا دلیل *** فرود آمد از سوی رب جلیل
دگر کم‌فروشیتان ترک باد *** بسنجید با کیل و میزان و داد
به روی زمین و میان بلاد *** مبادا بورزید فسق و فساد

به منظور اصلاح از آسمان *** قوانین فرستاده شد این زمان
همانا بود نیکتر این عمل *** اگر مومنانید دور از دغل (85) الأعراف
نسازید با هر طریق تباه *** نفوس بشر را گم از راست راه
که آن را که ایمان بیاورده است *** به حبل الهی برآورده دست
بسازید گمراه از راه راست *** کشانید بر راه کج کان خطاست
شما نیز ای مؤمنان بلاد *** کنون در دل خویش آرید یاد
که تعدادتان بود بسیار کم *** ولی خصم بسیار در هر قدم
شما را بیفزود آن ذوالجلال *** که پیروز گردید اندر جدال
ببینید بر فاسدان دیار *** چه‌ها گشت پایان و فرجام کار (86) الأعراف
کنون ای محمد (ص) تو ای نیکنام *** بگو امت خویش را این کلام
اگر خود بر آنچه ز رب جهان *** مرا هست دستور تبلیغ آن
گروهی بیاورده ایمان نکو *** گروهی بگشتند با آن عدو
شما مومنان صبر سازید صبر *** به میل و به رغبت نه اکراه و جبر
که یکروز یکتا خدا باشکوه *** کند حکم در بین ما، وآن گروه
که یزدان بود برترین دادخواه *** چه کس حکم راند چو یکتا اله (87) الأعراف
ز قوم شعیب عده‌ای نابکار *** نبردند فرمان ز پروردگار
بگفتند سازیم حقا برون *** تو و هر که یار تو باشد کنون
مگر آنکه جوئید آیین ما *** همی بازگردید بر دین ما
پس آنگه شعیب نبی در جواب *** چنین راند بر قوم کافر خطاب
محالست از ما که دین خدا *** به هرزه نماییم آسان رها (88) الأعراف
اگر بعد از آنی که رب حیات *** نشان داد بر ما طریق نجات
دگر بار جوییم دین شما *** که مملو ز شرک است و کفر و هوی
همانا به حق افترا بسته‌ایم *** که عهد خداوند بشکسته‌ایم
نسازیم رجعت بر آن سبک و راه *** مگر آنکه باشد قضای اله
که او هست یزدان ما در وجود *** محیط است علمش به هر چیز بود
توکل نماییم تنها بر او *** از او راه جوئیم بی‌گفتگو
خدایا تو در این نزاع و جدل *** که داریم با کافران دغل
ببخشای همواره برما ظفر *** که تو برترین فاتحانی دگر (89) الأعراف
گروهی ز کفار قوم شعیب *** گرفتند از سایر خلق عیب
به مردم بگفتند گر خود قبول *** نمایید دین شعیب رسول
ببینید بسیار شر و ضرر *** به دریای خسران شده غوطه‌ور (90)

الأعراف
زمین‌لرزه‌ای آمد آن تیره شام *** که تا صبح لرزید خاکش تمام
که در خانه خویش در زیر خاک *** برفتند و گشتند جمله هلاک (91)
الأعراف
کسانی که راندند ایراد و عیب *** دروغین بخواندند قول شعیب
بمردند و گشتند جمله هلاک *** از آنها نماندی نشان روی خاک
پس آن ملت کافر تیره‌بخت *** زیانها بدیدند بسیار سخت (92)
الأعراف
شعیب پیمبر بتابید روی *** از آن قوم نامومن کفرخوی
بگفتا که ای قوم من بر شما *** رساندم پیامی ز یکتا خدا
دمادم بگفتم بس اندرز و پند *** مگر گفته‌ام را نیوشید چند
کنون پس چرا من تأسف برم *** به فرجام این کافران غم خورم (93)
الأعراف
نه هرگز فرستاد پروردگار *** رسولی به ملکی و شهر و دیار
مگر آنکه افراد آن قوم را *** درانداخت در محنت و در بلا
که شاید به درگاه پروردگار *** تضرع نمایند و گریند زار (94)
الأعراف
مبدل نمودیم آن رنجها *** به آسایش و شادی و گنجها
که یکسر ببردند آنان ز یاد *** که بودند در محنت و رنج حاد
بگفتند از روی نسیان سخن *** رسیدی بر اجداد ما آن محن
نباید به ما هیچ رنجی دگر *** ز محنت نبینیم هرگز اثر
که ما نیز بر کیفر آن خطاب *** بر آنها براندیم خشم و عقاب
اگر چند بودند غافل از آن *** نسیم جهالت بر ایشان وزان (95)
الأعراف
چنانچه همه مردم یک دیار *** بگردیده بودند پرهیزکار
بیاورده بودند ایمان به رب *** بکردند کار نکو در طلب
چه درها ز برکت بر آن مردمان *** گشودیم از ارض و هفت آسمان
چو تکذیب کردند آیات را *** عقوبت نمودیمشان نیز ما (96)
الأعراف
مگر مردم سرزمین و دیار *** که هستند کافر به پروردگار
ز خشم خدایند اندر امان *** که ناگاه یزدان حق یک زمان
شبانگه نیارد بر ایشان عذاب *** در آندم که هستند یکسر به خواب (97)
الأعراف
و یا اینکه در روز و هنگام کار *** عذابی نیاید ز پروردگار
در آندم که هستند غافل ز رب *** نمایند بازیچه‌ای را طلب (98)
الأعراف

مگر در امانند از اینکه باز *** عذابی نیاید از آن بی‌نیاز؟
کسی نیست غافل از آن امتحان *** مگر کافران، خاسران جهان (99) الأعراف
پس از آنکه مردند اقوام پیش *** گهی نوش برکامشان گاه نیش
مگر مردمی را که اندر زمین *** بگشتند از بعدشان جانشین
نفرمود آگاه یکتا اله *** که گر میل سازد درین طی راه
رساند همه خلق را بر جزا *** به پاداش کردارهای خطا
رسانیم بر کیفر کارشان *** سزاوار آن زشت رفتارشان
به دلهایشان مُهر کوبیم و بند *** که با گوش دل صحبتی نشنوند (100) الأعراف
چنین است آن شهرها و دیار *** خبر داد از آنها ترا کردگار
که بر جمع ایشان ز رب حیات *** رسولان رسیدند با بینات
چو تکذیب کردند آن کافران *** تمام رسولان و پیغمبران
نبردند راهی بر ایمان طریق *** به آیین آن مرسلان صدیق
خدا هم سزاوار آنچه بُوَد *** به دلهایشان مهر خواهد زند (101) الأعراف
به حق اکثر خلق را در قرار *** ندیدیم پاینده و استوار
که این مردمان بیشتر فاسقند *** همه بشکنند عهد و نالایقند (102) الأعراف
پس از آن همه مرسلین سلیم *** پیمبر بگردید موسی کلیم
به فرعون و قومش بیامد فرود *** بسی آیه‌هایش به همراه بود
به موسی نمودند ظلم و ستم *** ز امرش تخلف بکردند هم
ببین تا سرانجام اهل فساد *** چه گردید روی زمین و بلاد (103) الأعراف
به فرعون موسی بگفت این بیان *** که هستم رسولی ز رب جهان (104) الأعراف
سزاوارِ آنم ز سوی خدا *** به جز حق نیارم به مردم ندا
مرا حجتی هست بس آشکار *** که آورده‌ام از سوی کردگار
کنون دست بردار، زین قوم و ایل *** به همراه من کن بنی‌اسرئیل (105) الأعراف
پس آنگاه فرعون لب برگشاد *** به موسی بدینگونه پاسخ بداد
که گر راستگوئی به گفتار خویش *** دلیلی فراروی من آر، پیش (106) الأعراف
درافکند روی زمین آن عصا *** بگردید ناگاه چون اژدها (107) الأعراف
بیاورد دست از گریبان بدر *** که چون قرص خورشید شد جلوه‌گر (108)

الأعراف
گروهی ز درباریان بر خطا *** به فرعون گفتند این نکته را
که موسی بود ساحری چیره‌دست *** چه بسیار در کار خود ماهرست (109)
الأعراف
اراده نمودست در دل چنین *** شما را براند از این سرزمین
کنون چیست دستورتان در عمل *** به سحری که او راند در این محل (110)
الأعراف
بگفتند آنان به فرعون دون *** نگهدار موسی و هارون کنون
سفیرانی از خویش کن رهسپار *** به دیگر بلاد و به دیگر دیار (111)
الأعراف
که تا ساحران زبردست را *** بیابند و آرند در این سرا (112)
الأعراف
گروه کثیری که با ماهری *** همه زبده بودند در ساحری
به دربار فرعون گرد آمدند *** بدین گفتگو باب صحبت زدند
که آیا اگر چیره آئیم ما *** به ما هیچ پاداش سازی عطا؟ (113)
الأعراف
بگفتا که آری فراوان دهم *** مقرب بگردید بر درگهم (114)
الأعراف
به موسی بگفتند آن ساحران *** که اکنون فراز آی در این میان
عصایت تو می‌افکنی یا که ما *** که باشد نخستین نفر؟ می‌نما (115)
الأعراف
بفرمود اول شما افکنید *** ز سحری که دارید دم برزنید
چو بر سحر کردن بپرداختند *** بساطی ز جادو بینداختند
ز مردم ببستند چشم بصر *** که حیران نمودند بر آن نظر
یکی سخت سحری برانگیختند *** که جادو به هم اندر آمیختند (116)
الأعراف
به موسی نمودیم وحی این سخن *** که اکنون عصای خودت را فکن
بشد اژدهایی که از هر کران *** ببلعید سحر همه ساحران (117)
الأعراف
تحقق پذیرفت آیین راست *** بگردید باطل هر آنچه خطاست
به اعجاز باطل شد آن کارشان *** چرا؟ چون نبودی خدا یارشان (118)
الأعراف
سرانجام آن ساحران خرد و خوار *** بگشتند مغلوب در کارزار (119)
الأعراف

چو دیدند آن قدرت راستین *** به سجده نهادند سر بر زمین (120) الأعراف
بگفتند ایمان بیاورده‌ایم *** کنون روی سوی خدا کرده‌ایم (121) الأعراف
به یزدان موسی و هارون راد *** بیاورده‌ایم این زمان اعتقاد (122) الأعراف
پس آنگاه فرعون لب برگشاد *** چنین گفت با صد غرور و عناد
چگونه شما پیشتر زآنکه من *** دهم امر و دستور بر این سخن
بگشتید مومن به یزدان وی *** ره حب او را نمودید طی؟
همانا شماراست مکری به سر *** که از باب نیرنگ آیید در
بخواهید تا مردمان را کنون *** برانید زین شهر و برزن برون
بزودی بدانید این نیز هم *** که چون بر شما سخت کیفر دهم (123) الأعراف
شما را کنون دست چپ پای راست *** بخواهم بریدن سزای شماست
کشانم شما را به بالای دار *** بدینگونه بینید فرجام کار (124) الأعراف
بگفتند آن ساحران کز هلاک *** نترسیم و هرگز نداریم باک
یقین است پایان این سرگذشت *** نماییم سوی خدا بازگشت (125) الأعراف
تو از این سبب می‌کشی انتقام *** که گشتیم مومن به رب کرام
خدایا تو اکنون به ما کن عطا *** شکیبائی و صبر در این بلا
ستان جان ما را در این تیره خاک *** مسلمان به آیین اسلام پاک (126) الأعراف
گروهی از اشراف دربار شاه *** به فرعون گفتند حرفی تباه
که موسی و قوم ورا در زمین *** تو آیا رها می‌نمائی چنین
که همواره با خیرگی در بلاد *** بورزند گردنکشی و فساد
تو و ایزدان تو را هم رها *** نمایند و خوانند یکتا خدا
بگفتا که امروز من هم به تیغ *** پسرهایشان را کشم بی‌دریغ
تمام زنان را نمایم اسیر *** که هستم بر این کار چست و دلیر (127) الأعراف
به قومش چنین گفت موسای راد *** بخواهید یاری ز رب معاد
صبوری نمائید کاری سزاست *** که خاک زمین جمله ملک خداست
کند وارث سرزمین و بلاد *** کسی را که خواهد ز خیل عباد
سرانجام هم نصرت پایدار *** بود خاص مردان پرهیزکار (128) الأعراف
بگفتند قومش که در این وطن *** فراوان کشیدیم رنج و محن

که هم قبل و هم بعد هجرت به ما *** فراوان رسیدست رنج و بلا
بفرمود موسی مرا هست اُمید *** که پروردگار بزرگ و مجید
کند دشمنان را به خواری هلاک *** شما را کند جانشین روی خاک
پس آنگه شما را کند امتحان *** ببیند چه خواهید کرد آن زمان (129
الأعراف
همانا که فرعونیان را خدا *** به قحط و غلا کردشان متبلا
ز نقصان زرع و ز آفات کشت *** خدا رنجهائی بر ایشان نوشت
که شاید ز محنت بگیرند پند *** نمایند یاد خداوند چند (130
الأعراف
پس آنگه که نیکوئی و حسن حال *** رسیدی بدانها به پایان سال
به خود نسبتش داده گفتند باز *** که بودیم شایسته و سرفراز
ولی چون بر آنان بد آید به پیش *** بلائی ببینند در نزد خویش
بگویند حقا که این فال بد *** ز موسی و یاران راهش رسد
بدانید این رنجهائی که خاست *** همه تحت فرمان یکتا خداست
ولی اکثر خلق از مرد و زن *** نباشند آگاه از این سخن (131
الأعراف
بگفتند فرعونیان ذلیل *** به موسی همان رادمرد جلیل
کنون گر تو آورده‌ای معجزات *** که ما را بدان، سحر سازی و مات
تو این نکته را خوب از ما شنو *** که هرگز نیاریم ایمان به تو (132
الأعراف
پس آنگاه بر کیفر کارشان *** عذابی فرستاد آن بی‌نشان
بیاورد طوفان، وزغ بود و خون *** ملخ با شپش نیز بودش درون
نشانهای قهر و غضب آشکار *** بر آنها فرستاد پروردگار
ولی باز هم آن گروه از عناد *** نمودند گردنکشی در بلاد
که بسیار بودند ناراستکار *** به دام گنهکاری خود دچار (133
الأعراف
زمانی که خشم خدا رو نمود *** بر آنها بلائی بیامد فرود
به موسی بگفتند ای مرد راه *** کنون از خداوند خود بازخواه
که از ما کند دور رنج و بلا *** ز چنگال تعذیب سازد رها
اگر رفع سازی ز ما این خطر *** بیاریم ایمان به تو سر به سر
سپاریم بر تو بنی‌اسراییل *** فرستیم همراهت آن قوم و ایل (134
الأعراف
پس آنگه بلا را بکردیم دور *** ولی باز افتاد ناگه فتور
چو آن مدت عهد آمد بسر *** شکستند پیمان خود را دگر (135
الأعراف
از آنها کشیدیم سخت انتقام *** نمودیمشان غرق دریا تمام

چو منکر برآیات ما شدند *** از آن آیه‌ها سخت غافل بدند (136) الأعراف
همان ملتی را که فرعون خوار *** بر ایشان بسی ظلم کرد آشکار
بکردیم وارث بر آن سرزمین *** همه مصر را از یسار و یمین
نکوئی بر آن قوم از ذوالجلال *** رسیدی به غایت به حد کمال
به پاداش آن صبر هنگام رنج *** بر آنها گشودیم درهای گنج
بلی نیز فرعون و قومش تمام *** علیرغم آن کاخها و مقام
نمودیم نابود و محو و هلاک *** که برچیده گشتند از روی خاک (137) الأعراف
پس از آنکه پروردگار جلیل *** به ساحل رساندی بنی‌اسراییل
بدیدند یک ملت بت‌پرست *** که بر بت‌پرستی برآورده دست
به موسی بگفتند ای مرد راد *** همانند بتها ز سنگ و جماد
خدائی مقرر نما بهر ما *** که ما هم پرستش کنیم آن خدا
بفرمود موسی شما جاهلید *** ز درک حقایق همه غافلید (138) الأعراف
بتانی که این بت‌پرستان خوار *** پرستند، فانیست نه پایدار
بلی جمله آئینشان باطلست *** خرافات بسیارشان در دل است (139) الأعراف
پس آیا کنون غیر یکتای رب *** نمایید ربی دگر را طلب
اگر چه خدا دادتان برتری *** بر اهل جهان داد بس سروری (140) الأعراف
به خاطر بیارید آن روز و سال *** که فرعونیان بداندیش حال
شما را نمودند هر دم عذاب *** شب و روز بودید زیشان به تاب
پسرهایتان را بکشتند زار *** زنان در اسارت بگشته دچار
که این بود یک امتحان از خدا *** که تا آزماید شکیب شما (141) الأعراف
مقرر نمودیم با آن کلیم *** که سی شب به یک جای وعده نهیم
چو سی شب به پایان رسیدش زمان *** فزودیم ده شب دگر هم بر آن
که وعده چهل شب بگردد تمام *** چهل شب بمانیم در آن مقام
پس آنگه به هارون بگفتا چنین *** تو می‌باش بر قوم من جانشین
به اصلاح می‌کوش در این بلاد *** مکن پیروی هیچ ز اهل فساد (142) الأعراف
چو موسی به فرمان یکتا اله *** بگردید حاضر در آن وعده‌گاه
خداوند با وی سخنها بگفت *** چه دُرّهای معنا در آنجا بسفت
چنین گفت موسی به پروردگار *** که خود را به من می‌نما آشکار
به پاسخ بفرمود یکتا خدا *** که هرگز نخواهی ببینی مرا

ولیکن بر آن کوه می‌کن نظر *** بر آن لحظه‌ای می‌شوم جلوه‌گر
اگر طاقت آورد آن سخت کوه *** بدان اقتدار و جلال و شکوه
تو هم نیز آنگاه با چشم خویش *** ببینی مرا در فراروی پیش
بتابید آنگاه نوری به کوه *** که آن کوه آمد به عجز و ستوه
بشد منهدم کوه با آن وقار *** چو تابید یکدم بر او کردگار
بیفتاد بیهوش موسی به خاک *** پس از آن به خود آمد آن مرد پاک
بگفتا خدایا تو پاکی و من *** دگر توبه کردم ز باطل سخن
منم اولین شخص مؤمن به تو *** رسولست سرمشق هر راهرو (143) الأعراف
بفرمود یزدان به موسی چنین *** که من برگزیدم ترا در زمین
که از من رسانی به مردم خبر *** بگویی کلام مرا بر بشر
ترا کرده‌ام پیک از خویشتن *** که با تو بگویم از این پس سخن
سخن هر چه گفتم بگیرش فرا *** دمادم بکن شکر یکتا خدا (144) الأعراف
به تورات موسی پُر اندرز و پند *** فراوان نکاتی نوشتیم چند
در آن ثبت شد گفته‌هائی عیان *** که تا معرفت را نماید بیان
بگفتیم با عقل و ایمان خود *** فراگیر این نکته‌هائی که بُد
بیاموز بر قوم خود این کتاب *** هم از آن بجوئید راه صواب
بزودی نشان می‌دهم بر شما *** چسان فاسقان را نمایم جزا (145) الأعراف
من آن قوم را کاو به ناراستی *** به کبر و به گردنکشی خاستی
کنم رویگردان از آیات خویش *** که هر آیتی هم ببینند پیش
نیارند ایمان به پروردگار *** اگر چه بود آیه‌ها آشکار
ببینند با چشم اگر راست راه *** نپویند دنبال آن هیچگاه
ولی گر ببینند باطل مسیر *** بدآنسو شتابند از خرد و پیر
پس این گونه گمراهی و این شغب *** اگر نیک جوئی دلیل و سبب
چه بُد غیر تکذیب آیات ما *** بگشتند غافل ز نور هدی (146) الأعراف
هر آن کس که آیات پروردگار *** دروغین بخواندست و روز شمار
عملهای آنها بگردد تباه *** شود محو و باطل در این طی راه
پس آیا بجز آنچه خود کرده‌اند *** بجز آن عملها که آورده‌اند
عذابی ببینند روز شمار *** جزائی بیابند از کردگار؟ (147) الأعراف
چو موسی بشد جانب کوه طور *** همه قوم او غرق جهل و غرور
پرستش نمودند گوساله را *** که بانگی همی کرد و بود از طلا
ندیدند آیا که بیروح جسم *** که گوساله خواندند آن را به اسم

نگوید کلام و سخن هیچگاه *** هدایت نسازد سوی راست راه
بدیدند لیکن ز جهل و ز آز *** به دنبال گوساله رفتند باز
که بودند قومی ستم‌پیشه‌کار *** به چنگال ظلم و تباهی دچار (148) الأعراف
پس از مدتی باز از آن زشت کار *** پشیمان بگشتند در روزگار
ز حسرت به دندان گزیدند دست *** که گرد ضلالت بر آنها نشست
بگفتند اگر، رحم نارد خدا *** نبخشاید اینک گناهان ما
زیانها ببینیم بسیار سخت *** بمانیم گمراه و برگشته‌بخت (149) الأعراف
چو موسی سوی قوم خود بازگشت *** بدید آنچه بر قوم نادان گذشت
برآشفت و با قوم گفت این سخن *** که کردید کاری بد از بعد من
نمودید تعجیل آیا شما *** بیاید عذابی ز سوی خدا
پس آنگاه الواح را مرد راد *** شتابان به روی زمین برنهاد
در آن حال سوی برادر دوید *** سرش را گرفت و سوی خود کشید
بدو گفت هارون که ای سرورم *** تو ای زاده گردیده از مادرم
مران این چنین خشم بر من کنون *** که این قوم کردند من را زبون
که نزدیک بودی مرا جان پاک *** ستانند و ریزند خونم به خاک
دل دشمنان مرا زین عمل *** برادر! مکن شاد در این محل
مرا ظالم ای دوست هرگز مدان *** به چوب ستمکار مردان مران (150) الأعراف
سپس گفت موسی به یکتا خدا *** ببخشا خدایا ببخشا خطا
من و این برادر که شد هم‌نشست *** ببخشا به لطفی که خاص تو هست
ز رحمات خود ساز بر ما نثار *** که تو ارحم‌الراحمینی به کار (151) الأعراف
کسانی که تندیس گوساله را *** پرستش نمودند جای خدا
غضب‌ها ببینند روز شمار *** به دنیا بگردند بس پست و خوار
همین‌گونه هم قوم ناراستگو *** جزا را ببینند در پیش رو (152) الأعراف
ولی آن کسانی که بعد از گناه *** بکردند توبه بر این بارگاه
بگشتند مومن به یکتا خدا *** خدایت ببخشاید آن قوم را
که از بعد توبه خدای جهان *** غفورست و باشد بسی مهربان (153) الأعراف
چو موسی شد آرام و خشمش نشست *** بر الواح بار دگر برد دست
که از بهر افراد پرهیزکار *** که ترسند از شوکت کردگار
شده ثبت در آن کتاب مبین *** هدایت و رحمت ز یزدان دین (154) الأعراف

چو موسی از آن قوم هفتاد مرد *** خود از بهر میقات معلوم کرد
یکی زلزله آمد آنجا فرود *** که پیک اجل بر همه رو نمود
چنین گفت موسی به یکتا خدا *** اگر حکمت این بود اندر قضا
که ما را در اینجا نمائی هلاک *** از این پیشتر می‌فکندی به خاک
تو ما را بگفتار آن چند خام *** که راندند آن جاهلانه کلام
کنون جان ستانی و سازی هلاک *** کنی رهسپر سوی تیره مغاک
همانا که این کار جز امتحان *** نبودست ای کردگار جهان
در این امتحان هر که را خواستی *** کنی گمره از نور و از راستی
کسی را که خواهی هدایت کنی *** بر او التفات و عنایت کنی
تو مولای مائی توئی کردگار *** بیامرز ما را به روزِ شمار
به رحمت به ما کن نظر همچنین *** همانا توئی برترین غافرین (155) الأعراف
به دنیا و عقبی به هر دو سرا *** نکوئی و رحمت به ما کن عطا
که ما راه جستیم بر سوی تو *** نشیمن گزیدیم در کوی تو
خدا وحی فرمود، کای مرد راد *** تو بسپار این نکته را هم به یاد
که بر هر که خواهم برانم عذاب *** ولی رحمت من بود بی‌حساب
تمام جهان را گرفته فرا *** به هر چیز و هر شخص سازم عطا
ولیکن بر افراد پرهیزکار *** که همواره ترسند از کردگار
بر آنها که در روزگار حیات *** ببخشند بر بینوایان زکات
بر آنها که بر آیه‌های خدا *** بیارند ایمان به میل و صفا
به تحقیق آن رحمت بی‌شمار *** کنم خاص و سازم بر آنها نثار (156) الأعراف
هر آن کس که از خاتم‌الانبیا (ص) *** اطاعت نماید به شوق و رضا
به تورات و انجیل اوصاف او *** همه ثبت گشته است خود مو به مو
کند امر بر نیکی و راستی *** کند نهی از زشتی و کاستی
بر آنان نماید حلال آن طعام *** که پاکیزه است و خوش آید به کام
نماید حرام آنچه باشد پلید *** که از آن گزندی به هر کس رسید
کند سهل احکام سختی که چند *** به گردن نهادند چون غل و بند
کسانی که رفتند دنبال او *** نهاده بر او احترامی نکو
بدادند یاری او روز و شب *** بکردند کار نکو در طلب
به نوری که بر او بیامد فرود *** بگشتند مؤمن به دور وجود
به تحقیق هستند خود رستگار *** که رحمت ببینند از کردگار (157) الأعراف
بده ای پیمبر به مردم خبر *** که هستم رسولی ز رب بشر
بگردیده مبعوث از کبریا *** که بر کل مردم شوم رهنما
خدائی که هفت آسمان زآن اوست *** همه چیز در تحت فرمان اوست

خدائی که جز او به دور وجَود *** نباشد خدائی و هرگز نبود
کند زنده و باز میراند او *** به هر چیز حکمش همی راند او
بگردید مومن به یکتا خدا *** به اُمیّ نبی احمد مصطفی (ص)
که آورده ایمان به رب نکو *** بگردیده مومن به گفتار او
از او راه جویید محکم نه سست *** امیدست یابید راه درست (158) الأعراف
خود از قوم موسی گروهی بحق *** هدایت بیابند بر این نسق
بیایند بر سوی آیین ناب *** نمایند دعوت به قرآن کتاب (159) الأعراف
بشد قوم موسی به فرمان رب *** بر اسباط بس مختلف منشعب
شدندی دَوَزْدَهْ گروه و طریق *** که هر سبط باشد خودش یک فریق
چو اندر بیابان و در آفتاب *** ز موسی طلب کرده بودند آب
به موسی یکی وحی آمد ز ما *** که بر سنگ می‌زن کنون آن عصا
به تعداد آن سبطها ناگهان *** بشد چشمه‌های زلالی روان
چو آن آب جاری بیامد پدید *** به هر سبط آبشخوری می‌رسید
بر آنها ز ابری که پرداختیم *** یکی سایبان نکو ساختیم
بسی مرغ و گز اَنگبین از سپهر *** بر آنها فرستاد یزدان ز مهر
به آنها بگفتیم این رزق پاک *** که دادیم بهر شما روی خاک
تناول نمایید و سودی برید *** مبادا که بر ظلم دست آورید
ولی باز راندند ایشان ستم *** نه بر ما که بر خویش کردند هم (160) الأعراف
چو بر قوم موسی ز پروردگار *** چنین حکم و دستور شد آشکار
که در قدس مسکن گزینید حال *** خورید از غذاهای پاک و حلال
که سجده‌کنان سر نهاده به خاک *** درآیید از این در، در این شهر پاک
بگوئید با عجز هان ای اله *** ببخشای از ما خطا و گناه
بیامرزد ایزد گناه شما *** هر آنچه نمودید کار خطا
که بر نیکمردان نیکونهاد *** دَرِ توبه یزدان مکرر گشاد (161) الأعراف
ستم‌پیشگان، خُلفِ امر خدا *** دگرگون نمودند آیات را
چو این کفر از کافران رو نمود *** بر آنها عذابی بیامد فرود (162) الأعراف
بپرس ای پیمبر ز قوم یهود *** در آن قریه خود داستانش چه بود
که بر حکم تعطیل شنبه چرا *** نمودند ظلم و تعدی روا
که در روز شنبه چو آن ماهیان *** بگشتند نزدیک ساحل عیان
بجز روز شنبه به روز دگر *** ز ماهی نبودی در آنجا اثر
بکردیمشان امتحان چون زآز *** در کفر وعصیان نمودند باز (163)

الأعراف
گروهی از آن جمع اندرزگو *** نمودند با یکدگر گفتگو
که این امتی را که یزدان پاک *** دهد حکمشان بر عذاب و هلاک
چسان می‌نمایید اندرز و پند *** بدانید هر چند خود نشنوند
بگفتند پندی که از ما رود *** فقط بهر اتمام حجت بود
امیدست سازد در آنها اثر *** بترسند از کردگار بشر (164)
الأعراف
هر آنچه بر آنها بدادیم پند *** ببردند از یاد و غافل شدند
بدادیم ما ناصحان را نجات *** چه در دور دنیا چه بعد از حیات
براندیم بر ظالمان هم عذاب *** سزاوار آن فسق گشته عقاب (165)
الأعراف
ز دستور ما روی برتافتند *** به آنچه نبایست بشتافتند
بگفتیم بوزینه باشید و خوار *** همه دور از رحمت کردگار (166)
الأعراف
به یاد آر فرمان یکتا خدا *** چنین گشت جاری به دور قضا
کسی را معین کند بر ستیز *** که تا روز و هنگامه رستخیز
بر آنها براند عقاب و عذاب *** که افتند از محنت آن به تاب
سریع‌العقاب است پروردگار *** غفور و رحیم است هم کردگار (167)
الأعراف
پس آن قوم را ما به چندین فریق *** بکردیم تقسیم بر این طریق
گروهی بگشتند شایسته کار *** گروهی دگر خائن و نابکار
به اعمال نیکو به اعمال زشت *** بر ایشان خدا، امتحانی نوشت
به امید آنکه بر آیین راست *** همه بازگردند بی‌کم و کاست (168)
الأعراف
چو دادند پیشینیان جان ز دست *** بگشتند با خاک و گل هم‌نشست
بر اخلاف ایشان رسید آن کتاب *** «که پر بود از حکمت و از صواب»
«ولیکن ببردند یکسر ز یاد *** خداوند یکتا و روز معاد»
گزیدند دنیای فانی و پست *** به هر زشتکاری بیالوده دست
گناهان بکردند لیکن ز آز *** بگفتند بخشیده گردیم باز
چو بینند باشد متاعی نکو *** حریصانه برآن نمایند رو
مگر خود از آنها به راه صواب *** گرفته نشد عهد در این کتاب؟
که بر ایزد خویش جز قول راست *** نبندند نسبت، که کاری خطاست؟
علیرغم آنکه گرفتند یاد *** هر آنچه خدا در کتب یاد داد
هماناست بهتر سرای ابد *** بر آنها که کردند دوری ز بد
نخواهید آیا تعقل کنید *** در این نیک صحبت تأمل کنید (169)
الأعراف

کسانی که بر این کتاب وزین *** تمسک بجستند در امر دین
نمازی مداوم بپا داشتند *** دل خود در این راه بگذاشتند
همانا بیابند اجری تمام *** که بودند صادق به گیتی مدام
کجا گشت ضایع ز پروردگار *** همه اجر افراد شایسته‌کار؟ (170) الأعراف
سزد تا به یاد آورید ای یهود *** از آنچه بر اجدادتان رفته بود
که چون ابر، فوق سر آن گروه *** برانگیختیم آن زمان طور کوه
فراز سر آن کسان شد ستون *** که پنداشتندی بیفتد کنون
بدادیم دستور، تورات را *** بخوانید و گیرید یکسر فرا
دمادم نمایید یادآوری *** که گردید پرهیزکار و بری (171) الأعراف
ز پشت بنی‌آدم بوالبشر *** ز عهد الست آن شه دادگر
گرفت از ذراری انسان گواه *** که آیا نباشم شما را اله
بگفتند آری گواهی دهیم *** به یکتائیت نیز سر می‌نهیم
از این روی یزدان بالا و پست *** گواهی گرفت از شما در ألست
که روز قیامت نگوئید ما *** نبودیم آگاه از این ماجرا (172) الأعراف
نگویید چونکه پدرهای ما *** بگشتند مشرک به یکتا خدا
پس امروز ما هم بدان رسم و راه *** بگردیم مشرک به یکتا اله
نمودند اجداد اگر کار زشت *** هلاکت نشاید به ما برنوشت؟ (173) الأعراف
بدینگونه، آیات خود را عیان *** به تفصیل گوئیم شرح و بیان
به امید آنکه بگردند باز *** به راه پرستیدن بی‌نیاز (174) الأعراف
بگو ای پیمبر به قوم یهود *** که فرجام (باعور بلعم) چه بود
که آیات خود را یگانه خدا *** بر آن شخص اول نمودی عطا
ولی کرد عصیان و زو رخ بتافت *** که شیطان به اغواء او برشتافت
بگردید گمره از آیین راست *** دریغا که از قربت خویش کاست (175) الأعراف
اگر میل می‌داشت یکتا خدا *** بر او نعمتی خاص می‌شد عطا
ولیکن فرو ماند از این مقام *** که از نفس خود راه جستی مدام
بود در مثل همچو یک سگ که گر *** نمائی تو تعقیب او در گذر
و یا واگذاریش بر حال خویش *** به هر حال عوعو کند کم و بیش
بلی این مثل حال آن مردم است *** که بر کذب آیات یازند دست
بر ایشان بخوانید این داستان *** فزاید مگر عبرتی نو از آن (176) الأعراف

مثال هر آن کس که او از هوی *** بکردست تکذیب آیات ما
بود چون سگ و هست بسیار بد *** بر آنان مثل این چنین می‌سزد
بلی هر که این راه بگرفته پیش *** بسی ظلم کردست بر نفس خویش (177)
الأعراف
کسی را که یکتا خدای وجود *** بشد رهنما و هدایت نمود
بلی اوست حقا هدایت شده *** که این لطف بر او عنایت شده
کسی را که در تیرگی و تباه *** رها سازد او را یگانه اله
همانا زیانکار دو عالمست *** به دنیا و عقبی اسیر غمست (178)
الأعراف
نهادیم بهر جهنم کنار *** ز جن و ز انس عده‌ای بیشمار
که دلهایشان هست بی‌درک و فهم *** ندارند از فکرت و هوش سهم
همه دیده‌ها کور و هم پرده‌پوش *** نه هرگز نیوشند چیزی به گوش
همه لال و کورند و غرق وحل *** چو انعام باشند بل هم اضل
که آن مردمان جملگی جاهلند *** ز معنای انسانیت غافلند (179)
الأعراف
خدا را بود نام نیکو زیاد *** به آن نامهایش نمایید یاد
کسی را که در نامهای خدا *** رود راه انکار و ورزد خطا
رهاشان نمایید بر حال خود *** بزودی مجازات خواهند شد (180)
الأعراف
از این مردمانی که حق آفرید *** همی گونه‌گون مردم آمد پدید
یکی طایفه هست بی‌کم و کاست *** که یابد هدایت بر آیین راست
همیشه ز باطل بتابند رو *** نپویند جز راه و رسم نکو (181)
الأعراف
کسانی که آیات ما را مدام *** دروغین بخواندند اندر کلام
بتدریج گیرم گریبانشان *** ز جائی که آگاه نبودند از آن (182)
الأعراف
بر ایشان یکی چند مهلت دهیم *** پس از آن به تدبیر قهری نهیم (183)
الأعراف
نکردند اندیشه‌ای این گروه *** که این پاک پیغمبر با شکوه
بود سخت دانا، ندارد جنون *** نذیری مبین است حقا کنون (184)
الأعراف
به هفت آسمان و زمین بی‌خبر *** به عبرت ندارند هرگز نظر؟
ندارند هرگز ز فکرت نگاه *** به هرچ آفریدست یکتا اله؟
(که بینند خود قدرت کردگار *** بفهمند داناست پروردگار)
بسا چونکه نزدیک گردد اجل *** چو پای آمل رفت اندر وحل

در آندم بیارند ایمان تمام *** بر این آسمانی کتاب و کلام؟ (185) الأعراف
کسی را که گمراه خواهد خدا *** نباشد بر او هیچکس رهنما
رهایش نماید به طغیان خویش *** که گمراه ماند، همانند پیش (186) الأعراف
بپرسند از تو که ای مصطفی *** زمان قیامت کی آید فرا
بگو کس نشاید کند آشکار *** که تنهاست آگاه پروردگار
بسی شأن آن لحظه سهمگین *** زیادست در آسمان و زمین
که ناگاه آید شما را فرود *** به یک لحظه رخساره خواهد نمود
دگرباره از تو بپرسند باز *** ترا آگهی هست گویا ز راز
بگو علم آن لحظه نزد خداست *** هر آن وقت ظاهر بگردد که خواست
ولی اکثر مردمان زین سخن *** نباشند آگاه از مرد و زن (187) الأعراف
به مردم بگو ای نبی این سخن *** نِیَم مالک و صاحب خویشتن
نه نفعی توانم رسانم به خویش *** نه دفع زیان هرگه آید به پیش
مگر آنکه خواهد خداوند جود *** که کاری برآید ز من در وجود
اگر من به دنیا و غیب و نهان *** همی بودم آگاه در این جهان
فزودم دمادم به خود نفع و سود *** مرا هیچگه خود زیانی نبود
منم بر سیهکار مردان نذیر *** بر افراد مومن همانا بشیر (188) الأعراف
خدا آن خدائیست کز یکنفر *** بفرمود خلقت نفوس بشر
نهادیم پاکیزه جفتی بر او *** که تا انس و آرام گیرد نکو
به خلوت نشستند آن دو به هم *** سبک‌باری افتاد اندر رحم
چو یکچند از همنشینی گذشت *** سبک‌بار ناگاه سنگین بگشت
پس آنگاه هر دو دو دست دعا *** گشودند بر سوی یکتا خدا
به ما گر ببخشی تو ای کردگار *** یکی نیک فرزند شایسته‌کار
بداریم این نعمتت نیز پاس *** ترا شکر گوییم و حمد و سپاس (189) الأعراف
فراتر بود شأن یکتا خدا *** فزونتر بود عزت کبریا
ز لغوی که این مشرکان دیار *** بگویند در شأن پروردگار (190) الأعراف
پس آیا یکی چیز را کو دگر *** نشاید کند خلق هرگز اثر
خودش نیز مخلوقی از کبریاست *** بگویند از جهل شبه خداست (191) الأعراف
نه هستند قادر به یاری خویش *** نه بر مشرکان نصرت آرند پیش (192) الأعراف

چو خوانیدشان بر طریق خدا *** نگردند رهرو ز دین شما
ندارد تفاوت چو خوانیدشان *** چه از جانب خویش رانیدشان (193)
الأعراف
همانا که غیر از یگانه اله *** هر آنچه پرستید در طی راه
همه بندگانند همچون شما *** همه خلق گشته ز یکتا خدا
اگر راستگویید در قول خویش *** از آنها بجوئید بهبود ریش
(ببینید خود تا چه حد عاجزند *** کجا می‌توانند دفع گزند؟) (194)
الأعراف
بتان را نه پائی است تا ره روند *** نه دستی که قادر به کاری شوند
ندارند چشم و ندارند گوش *** که چیزی بفهمند از روی هوش
بگو تا شریکان خود را کنون *** بخوانید ای جاهلان زبون
هر آنچه توانید اندر عمل *** به رغمم نمایید مکر و حیل
نخواهم یکی لحظه فرصت دهید *** برای شکستم زمانی نهید (195)
الأعراف
فقط یار من هست یکتا خدا *** که قرآن فرستاده اینک مرا
خداوند با صالحان است یار *** بود یاور نیکوان کردگار (196)
الأعراف
هر آنچه بخوانید غیر از خدا *** ندارند یارای نصر شما
نشایست حتی که بر خویشتن *** رسانند یاری به رنج و محن (197)
الأعراف
چو خوانیدشان بر صراط نکو *** نخواهند بشنید آن گفتگو
ببینی که آنان ترا بنگرند *** ولی هیچ بهره ز تو نابرند (198)
الأعراف
تو ای مصطفی راه بخشش بگیر *** بکن امر بر کار نیک ای بصیر
از آن جاهلان روی خود را بتاب *** میانداز بیهوده خود را به تاب (199)
الأعراف
ز جای ار درآورد شیطان تو را *** پناه آور آن دم به یکتا خدا
که حقا سمیع است رب وجود *** بود آگه از هست و بود و نبود (200)
الأعراف
چو بر اهل تقوی ز شیطان پست *** یکی وسوسه خود به دل برنشست
خدا را همانندم به یاد آورند *** چرا؟ چون به یزدان نکوباورند (201)
الأعراف
شیاطین، رفیقان خود را مدام *** نمایند گمراه و سازند خام
به گمراه‌سازی از آیین نور *** نسازند یک لحظه آنها قصور (202)
الأعراف
بر آن کافران و به گردنکشان *** اگر آیتی را نیاری نشان

بگویند تا بر کدامین سبب *** نیارد یکی آیت از سوی رب
بگو من بجز وحی یکتا خدا *** اطاعت نورزم دگر چیز را
بصیرت نهفته است در این کتاب *** در آن آیه‌هائیست بسیار ناب
هدایت و رحمت بود اندر آن *** بر آنها که هستند از مومنان (203) الأعراف
چو قرآن قرائت شود در میان *** سپارید بر آن همی گوش جان
بمانید خاموش دل بر نوا *** که گردید مشمول لطف خدا (204) الأعراف
بکن ذکر یکتا رب خویشتن *** تضرع‌کنان دور از ما و من
نه با حال آواز و بانگ بلند *** مسازید قلب کسان را نژند
بکن یاد پیوسته یزدان خویش *** به یاد آر او را شب و روز بیش (205) الأعراف
کسانی که هستند نزد اله *** ز طاعت نپیچند سر، هیچگاه
نمایند تسبیح یزدان پاک *** بمالند در سجده سر را به خاک (206)

الأنفال

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
چو پرسند از تو که انفال چیست *** بگویند آن مال از آن کیست
بگو خاص یزدان و پیغمبرست *** به این دو رسد هر چه آید بدست
بترسید اینک ز یکتا خدا *** نورزید در کسب آن، ادعا
بکوشید بر صلح و بر اتحاد *** هماره خدا را بدارید یاد
اطاعت کنید از خدا و رسول *** چو دارید آیین ایشان قبول (1)
الأنفال
کسی هست مومن که چون در میان *** رود نام و ذکر خدای جهان
هراسان بگردد دلش زآن کمال *** که دارد همی ایزد ذوالجلال
بر آنها چو خوانند آیات رب *** فزون گردد ایمانشان در طلب
در انجام هرگونه اعمال و کار *** توکل نمایند بر کردگار (2)
الأنفال
کسانی که در دل به وقت نماز *** به اخلاص آرند رو بر نیاز
از آن رزق کایزد به ایشان نهاد *** نمایند انفاق و بخشش زیاد (3)
الأنفال
به تحقیق این مردمان مومنند *** به یکتا خداوند خود موقنند
چه والامقامند نزد خدا *** بر آنهاست آمرزش حق روا
بیابند روزیّ و رزق نکو *** به باغ بهشت عدن روبرو (4)
الأنفال
ترا کرد خارج، یگانه خدا *** بحق از سرایت بسوی غزا
ولی جمعی از مومنان زین عمل *** کراهت بجستند در آن محل (5)
الأنفال
در آن حکم کان هست از کردگار *** اگرچه بود روشن و آشکار
نمایند با تو همیشه جدل *** عنادی بورزند اندر عمل
تو گویی ببینند بر چشم خویش *** که رانندشان جانب مرگ پیش (6)
الأنفال
به یاد آور ای مصطفی، بر شما *** یکی وعده فتح دادی خدا
قبیله دو تا بود در پیش رو *** یکی را بخواندید بر خود عدو
علیه گروهی که بُد بی‌سلاح *** بدیدید جنگ‌آوری را صلاح
که تا بلکه اموالشان با شکست *** بیفتد به دست شما هر چه هست
خدا خواست صدق سخنهای حق *** شود ثابت از این طریق و نسق
کَنَد ریشه کافران کردگار *** شما را در آئین کند استوار (7)
الأنفال

که تا دین حق را کند پایدار *** کند محو، هر چیز باطل و خوار
اگر چه به پندار بدکارها *** نیاید خوش این گونه کردارها (8)
الأنفال
به خاطر بیارید بر کردگار *** چسان استغاثه نمودید زار
بگشتید پیروز اندر غزا *** شما را اجابت نمود آن دعا
که من از ملکهای خود یک هزار *** شما را نمودم مددکار و یار (9)
الأنفال
پس این گونه امداد از سوی رب *** فرستاده گردید بر این سبب
که باشد بشارت در آن کارزار *** که دلهایتان را کند پایدار
بدانید نصرت ندارد وجود *** مگر آنکه باشد ز ربّ ودود
همانا خداراست بس اقتدار *** حکیم است در کار خود کردگار (10)
الأنفال
در آنگه که بودید غرقه به خواب *** به لطفش فرستاد باران آب
که تا پاک سازد شما را به آن *** کند دور آن کید شیطان ز جان
کند متحد قلبهاتان به هم *** که در دین بمانید ثابت‌قدم (11)
الأنفال
به یاد آر تا بر ملکها خدا *** چه وحیی بفرمود روز غزا
که من با شمایم به هر وقت و حال *** مپیچید گِرد نفاق و جدال
همه مومنان را چه غمگین چه شاد *** بدارید ثابت‌قدم در جهاد
که من در دل کافران دژم *** بسی وحشت و ترس می‌افکنم
که خود گردن کافران را زنید *** همه دست‌آویزشان را کَنید (12)
الأنفال
چنین کیفر از آن شدی برقرار *** که آن مردم کافر و پست و خوار
نمودند با ایزد و مصطفی *** بسی دشمنی‌ها به روز وغا
هر آن کس ره دشمنی طی نمود *** عذاب خدایش بسی سخت بود (13)
الأنفال
پس این مختصر را به دنیا چشید *** که بدتر عذابی به عقبی کشید
که از بهر کفار روز حساب *** جهنم بود جایگاه عذاب (14)
الأنفال
چو با کافران گنهکارخو *** بگشتید در معرکه روبرو
مبادا که از بیم آنان ز جنگ *** گریزید و بر خویش خواهید ننگ (15)
الأنفال
هر آن کس که در گیرودار نبرد *** گریزان شد و بر غزا پشت کرد
بجز آنکه از آن گریزان شدن *** نفس تازه سازه کند زنده تن
و یا اینکه خواهد به یاران خویش *** بپیوندد وحمله سازند بیش
بگشتست با خشم حق روبروی *** جهنم بر او هست مأوا و کوی

که بدتر از آن منزلی هیچ نیست *** بود بدترین جای از بهر زیست (16) الأنفال
شما، کافران را به روز قتال *** نکشتید بل کشتشان ذوالجلال
نینداختی ریگ بر دشمنان *** که افکند آن را خدای جهان
که تا مومنان را کند امتحان *** به پیشامدی خوش به دور زمان
همانا سمیع است پروردگار *** علیم است و دانا بود کردگار (17) الأنفال
چنین فتح و نصرت ز سوی خدا *** بگردید اینک نصیب شما
که تدبیر کفار را کردگار *** کند محو و باطل به هر روزگار (18) الأنفال
پس ای کافران گر ز رب بشر *** طلب می‌نمایید فتح و ظفر
بدانید پیروزی راستین *** هماناست ایمان به اسلام و دین
کنون گر بشویید از کفر دست *** همانا برای شما بهترست
چو در جنگ آیید بار دگر *** عذابی ببینید از این بیشتر
اگر چه که باشید خود بی‌شمار *** نیابید نصرت در آن کارزار
چرا؟ چون خداوند روز نبرد *** بجز مؤمنان یاری کس نکرد (19) الأنفال
الا مومنان از یگانه خدا *** اطاعت نمایید و از مصطفی
نتابید رخ از درش هیچگاه *** هم از او نیوشید امر اله (20) الأنفال
نباشید چون آن دورویان خام *** که گویند ما بشنویم آن کلام
ولیکن به تحقیق نشنیده‌اند *** که بسیار تاریک دل دیده‌اند (21) الأنفال
به پیش خدا بدترین جانور *** همانا بود آنکه لالست و کر
که هرگز ندارند عقلی درست *** نسنجند گفتار و در عقل سست (22) الأنفال
به علم ازل گر یگانه خدا *** در آنها همی دید خیری روا
نیوشنده می‌کردشان در مقام *** که در گوش گیرند بر حق کلام
کنون گر بر آنها دهم گوش جان *** دگرباره تابند خود رخ از آن (23) الأنفال
الا مومنان چون رسول و اله *** شما را بخوانند بر راست راه
اجابت نمایید آنچه بود *** که یابید عمر و حیات ابد
خدا بین انسان و قلبش دُرست *** بگردیده حائل ز روز نُخست
چو ایام گیتی بر انسان گذشت *** نمایید سوی خدا بازگشت (24) الأنفال
بترسید زآن فتنه‌ای در جهان *** که تنها رسد بر ستم‌پیشگان

بدانید حقا یگانه خدا *** شدیدالعقاب است روز جزا (25)
الأنفال
به یاد آورید آنکه بودید خوار *** ولی دشمنان شما بی‌شمار
که از حمله اهل مکه به خویش *** هراسان بُدید و غمین و پریش
خداوندتان داد آنگه پناه *** شما را ظفر داد یکتا اله
خود از بهترین غذاهای پاک *** بفرمود روزیتان روی خاک
اگر در حقیقت نکوباورید *** سزد شکر حق را بجا آورید (26)
الأنفال
الا مؤمنان با رسول و خدا *** خیانت نورزید هرگز شما
میان امانت، خیانت خطاست *** بدانید، پرهیز از آن سزاست (27)
الأنفال
بدانید اولاد و مال جهان *** سراسر بود فتنه و امتحان
که پیش خدا هست اجر عظیم *** بود اجر نزد خدای حکیم (28)
الأنفال
الا مومنان اندر این تیره خاک *** هراسید اگر از خداوند پاک
خداوند فرقان دهد بر شما *** که چشم بصیرت نماید عطا
بپوشاند او سیئات و گناه *** بیامرزد و عفو سازد اله
که فضل خدائیست بی‌انتها *** خدا کی کند بنده خود رها (29)
الأنفال
بیاد آر کان کافران دغل *** نمودند صدگونه مکر و حیل
که بازت بدارند از راه دین *** بریزند خون تو را بر زمین
برانند بیرون ترا از وطن *** تمسخر نمایند در انجمن
گر آنها نمایند مکر و حیل *** خدا هم بر آنها کند این عمل
همانا که تدبیر یکتا خدا *** بود برتر از هر کسی در قضا (30)
الأنفال
بر آن قوم کز راه باطل رود *** گر آیات یزدان تلاوت شود
بگویند آن را شنیدیم باز *** در آن راهی از معجزه نیست باز
که ما هم اگر میلمان خواستی *** چنین چیز گفتیم بی‌کاستی
چنین آیه‌هایی که سازی بیان *** برانی همیشه به روی زبان
نباشد جز افسانه‌ای بیشتر *** از آنها که بودند زین پیشتر (31)
الأنفال
به یزدان بگفتند گر این کتاب *** به حق از تو باشد به راه صواب
(نگردیم مومن بر آن باز هم *** پشیمان نخواهیم شد از ستم)
پس، از آسمان سنگ بر ما ببار *** عذاب الیمی به ما کن نثار (32)
الأنفال
خداوند نارد عذابی فرود *** چو داری تو در بین آنان وجود

عذابی نخواهد کند باز بیش *** اگر از دَرِ توبه آیند پیش (33) الأنفال
چه کردند آیا که رب ودود *** بر ایشان نیارد عذابی فرود؟
ببندند ره را به مسجدحرام *** که کس اندر آنجا نسازد مقام
نباشند بر این مکان سرپرست *** چنین کار بر متقین درخورست
ولی اکثر خلق بر این صفت *** ندارند آگاهی و معرفت (34) الأنفال
نمازی که در کعبه خوانند چیست؟ *** بجز بانگی و کف زدن هیچ نیست
همه مردمان را ز بیت خدا *** برانند و سازند از هم جدا
پس اکنون عذاب خدا را کشید *** چو گشتید کافر، سزایش چشید (35) الأنفال
نمایند کفار انفاق مال *** در این نادرست آرزوی محال
که شاید خدا را ببندند راه *** نمایند مسدود راه اله
بزودی بر آنچه که رو کرده‌اند *** از این آرزویی که پرورده‌اند
همه مالشان گردد از کف برون *** که حسرت بر آنها بماند فزون
بگردند مغلوب پروردگار *** به دوزخ بخواهند شد رهسپار (36) الأنفال
بیاید زمانی که یکتا خدا *** کند پاک را از پلیدی جدا
به هم اندر آمیزد افراد پست *** چه کس از عذابش تواند بِرَست
پس آنگاه آن جمله را کردگار *** برد در جهنم به سوزنده نار
که آنها زیانکار دو عالمند *** گرفتار رنج و عذاب و غمند (37) الأنفال
بگو ای پیمبر به کفار کیش *** اگر دست شویید از کفر خویش
هر آنچه که کردید زین پیشتر *** ببخشاید ایزد همه سربه‌سر
وگر بازگردند سوی زیان *** همان شد که آمد به پیشینیان (38) الأنفال
نمایید با کافران بس جهاد *** که دیگر نماند زمین را فساد
که دین گردد آیین پروردگار *** بماند فقط دین حق برقرار
گر از لوث تکفیر شستند دست *** بگشتند با دین تو هم‌نشست
بر اعمال آنها و راز ضمیر *** خدا هست آگاه و باشد بصیر (39) الأنفال
گر از دینتان روی برتافتند *** به عصیان و تکفیر بشتافتند
بدانید یزدانتان رهبرست *** که او بهترین یاور و سرور است (40) الأنفال
بدانید ای مومنان زآنچه هست *** که آید شما را غنیمت بدست
بود خمس آن از خدای نکو *** ز پیغمبرست و ز خویشان او

رسد بر یتیمان و شخص فقیر *** بر آن کس که در راه شد ناگزیر
چو دارید ایمان به یکتا خدا *** بر آنچه که فرمود بر مصطفی
بباید ز حکم غنیمت کنون *** اطاعت نمایید بی‌چند و چون
که یزدان تواناست بر هر چه هست *** به هر چیز بر قدرت آورده دست (41)
الأنفال
به یاد آر وقتی سپاه شما *** (در آن جنگ بدر و به روز غزا)
همی بود بر کوه نزدیکتر *** ولی دشمنان دورتر زآن گذر
کمین کرده بودند در جای پست *** سپاه شما بود بالای دست
گر این جنگ با وعده‌های شما *** که بستید با خصم، می‌شد بپا
در آن وعده گه تیغها را غلاف *** بگردانده بودید از اختلاف
ولیکن همی خواست یکتا خدا *** که اجرا شود حکمهای قضا
هرآنکس که باید بگردد هلاک *** بمیرد رود در دل تیره‌خاک
هر آن کس حیات ابد را سزاست *** به کامش ببیند که بر او رواست
سمیع است حقا که یکتا خدا *** علیم و تواناست آن کبریا (42)
الأنفال
به یاد آر وقتی که پروردگار *** عدو را به چشمانتان کرد خوار
اگر خود سپاه عدو را خدا *** فراوان نشان داده بُد بر شما
هراسان بگشتید و روز قتال *** مخالف بگشتید با این جدال
ولی چون خدا میل می‌داشتی *** شما را سلامت نگهداشتی
که او هست دانا به ذات‌الصدور *** همه بطن دلها بداند به نور (43)
الأنفال
به خاطر بیارید ای مومنان *** مقابل چو گشتید با دشمنان
به چشمانتان در زمان نبرد *** عدو را محقر نمودار کرد
شما را به دشمن نشان داد کم *** مبادا که تجهیز سازند هم
که اجرا نماید خدا آنچه را *** معین نموده به دور قضا
به دنیا هر آنچه که بر پای گشت *** به سوی خدا می‌کند بازگشت (44)
الأنفال
پس ای مومنان هر زمان روبرو *** بگشتید با لشکری از عدو
بمانید ثابت‌قدم در جهاد *** خدا را نمایید پیوسته یاد
بود آنکه گردید خود رستگار *** رسد شاهد بختتان در کنار (45)
الأنفال
بگردید پیرو، ز امر خدا *** اطاعت نمایید از مصطفی
نپوئید بیهوده راه ستیز *** که نابود گردید و مغلوب نیز
بمانید خود یکدل و پایدار *** خداوند با صابران است یار (46)
الأنفال

نباشید چون مردمانی زبون *** که از خانه گشتند شادان برون
برای ریا، نه برای جهاد *** برای تظاهر نه از بهر داد
به روی خلایق ببستند راه *** که نایند بر راه یکتا اله
هر آنچه نمایند آنان به کار *** محیط است حقا بر آن کردگار (47)
الأنفال
چو شیطان عملهای زشتی که بود *** به چشمان ایشان مزین نمود
بر آنان بگفتا که اندر وغا *** نه غالب شود هیچکس بر شما
همانا که در گیر و دار نبرد *** بخواهم شما را حمایت بکرد
ولی در بزنگاه و گرمی جنگ *** نکرد اهرمن لحظه‌ای هم درنگ
بگفتا که هستم بری از شما *** همی بینم اکنون سپاه و قوا
که هرگز نیاید شما را به چشم *** بترسم من از ایزد و قهر و خشم
بترسم ز یزدان و از آن عذاب *** که حقاست یزدان شدیدالعقاب (48)
الأنفال
به یاد آر آنکه دورویان خام *** که بیمار قلبند و باطل مرام
بگفتند کاین مُسْلِمان به دین *** که مغرور هستند اکنون چنین
سرانجام بینند روی شکست *** ز هم دین آنها بخواهد گسست
ندانند هر کس به پروردگار *** توکل نماید در انجام کار
خدا یار وی می‌شود در امور *** شکست و تباهی ازو گشته دور
خدا مقتدر هست بر هر چه هست *** حکیم است بر هر چه بگذاشت دست (49)
الأنفال
ببینی اگر حال کفار را *** همان مردم دون بدکار را
چنان سخت‌حالند در آن زمان *** کز آنها ملائک ستانند جان
زنندی بسی تیغ بر روی و پشت *** بر آنان بگویند آنگه درشت
چشید این زمان آتش این عذاب *** بسوزید اندر سزای عقاب (50)
الأنفال
بلی این عقوبت که پیش نظر *** ببینید امروز اندر سقر
سزای همان کارهای بدست *** کزین پیشتر از شما سر زدست
که بر هیچکس هیچگه نابجا *** ندارد ستم حق تعالی روا (51)
الأنفال
بدان ای پیمبر که این کافران *** که هستند امروزت از منکران
به کفرند مانند فرعونیان *** چو کفار قبلی ز پیشینیان
بگشتند کافر به پروردگار *** خدا کردشان بر عقوبت دچار
که کردند کار گنه بی‌حساب *** خدا هست حقا شدیدالعقاب (52)
الأنفال
چو نعمت به قومی نماید عطا *** نه آن را دگرگون نماید خدا

مگر آنکه آن قوم احوال خود *** دگرگون نمایند از آنچه بُد
همانا سمیع است پروردگار *** علیم است همواره آن کردگار (53) الأنفال
چو فرعونیان، نیز کفار پیش *** نمودند تکذیب یزدان خویش
گریبان ایشان گرفتیم زار *** به خسران ایزد شدندی دچار
نمودیمشان غرق در بحر نیل *** ستمکار بودند آن قوم و ایل (54) الأنفال
به چشم خدا، بدترین جانور *** همه کافرانند اندر نظر
ز فرط لجاجت ز روی عناد *** نیارند ایمان به رب معاد (55) الأنفال
ببستند پیمان ترا چند بار *** ولیکن شکستند عهد و قرار
که در حفظ میثاق و پیمان خویش *** نگیرند راهی ز تقوی به پیش (56) الأنفال
پس ای مصطفی چونکه در کارزار *** بیایید با آن پلیدان خوار
به تهدیدشان خود پراکنده ساز *** بود آنکه پندی بگیرند باز (57) الأنفال
گر از خائنان بداندیش و پست *** ترا ترس و بیمی به دل برنشست
تو هم نیز با شرط انصاف و داد *** بکن نقض آن عهد ای مرد راد
که بر خائنان هیچ هنگام و گاه *** محبت نورزد یگانه اله (58) الأنفال
مبادا دگر، کافران جهان *** نمایند در دل بدینسان گمان
که جستند پیشی ز ما عاقبت *** نکو سرنوشتند از هر جهت
نیاید ز دستانشان هیچگاه *** بسازند درمانده یکتا اله (59) الأنفال
مهیا نمایید بهر نبرد *** هر آنچه که آن را توانید کرد
ز اسب سواری و آلات جنگ *** بسازید بر دشمنان راه تنگ
که تهدید سازید خصم خدا *** همه دشمنان را به دور قضا
یکی قوم دیگر، کز آن، دشمنان *** نباشید آگه شما مومنان
که تنها خداوند داند نکو *** که هستند آنان شما را عدو
به راه خداوند هر چه دهید *** هر آن چیز در راه ایزد نهید
دهد اجر آن را یگانه اله *** نگردد ستم بر شما هیچگاه (60) الأنفال
اگر میل بر صلح دارد عدو *** تو هم راه صلح و صفا را بپو
توکل همی کن به پروردگار *** سمیع و علیم است آن کردگار (61) الأنفال
چو خواهند آنان دهندت فریب *** خدایت بود بس، که باشد قریب

خداوند با یاری خویشتن *** همین‌سان دگر مومنان وطن
ترا کرد پیروز اندر بلاد *** بسی باب نصرت به رویت گشاد (62) الأنفال
به دلهایشان الفت انداخت او *** که با هم بگردند یارونکو
که گر با همه ثروت این زمین *** تو می‌خواستی تا کنی این چنین
نیامد ز دست تو این گونه کار *** ولی کرد مألوفشان کردگار
خدا مقتدر هست و باشد عزیز *** که بر مصلحتها حکیم است نیز (63) الأنفال
کنون یاری مومنان و خدا *** کفایت کند بهرت ای مصطفی
(خود از این دورو مردم نابکار *** به دور زمان چشم یاری مدار) (64) الأنفال
کنون ای پیمبر به جنگ و جهاد *** بکن رغبت مومنان را زیاد
که باشید گر بیست تن پایدار *** دوصد تن توانید سازید خوار
بمانید گر صد نفر پایدار *** بگردید پیروز بر یکهزار
که هستند بی‌دانش آن کافران *** گرفتار جهلند آن منکران (65) الأنفال
بلا بر شما، از خدا شد خفیف *** که دانست ایمانتان شد ضعیف
بمانید گر صد نفر پایدار *** دوصد تن برانید در کارزار
به اذن خدا یکهزارید اگر *** بیابید بر دو هزاران ظفر
خداوند با صابران است یار *** بود یاور صابران کردگار (66) الأنفال
نبودست پیغمبری را روا *** که سازد اسیران جنگی رها
به فدیه نسازد رهاشان ز بند *** که جویند فتنه دگر بار چند
شما را به دل میل دنیا بخاست *** خدا بر شما آخرت را بخواست
بسی مقتدر هست پروردگار *** حکیم و خبیر است خود کردگار (67) الأنفال
اگر حکم پیشین نبود از خدا *** در آنچه گرفتید مال و فدا
عذابی گران بر شما می‌نشست *** که بر این چنین کار بردید دست (68) الأنفال
هر آنچه غنیمت بیابید حال *** بود خوردن آن همانا حلال
ولیکن بمانید پرهیزکار *** غفور و رحیم است پروردگار (69) الأنفال
پس ای مصطفی با کلامی وزین *** بگو بر اسیران جنگی چنین
بداند اگر کردگار جهان *** به قلب شما هست خیری نهان
نکوتر از آنچه گرفت از شما *** کند خیر دیگر شما را عطا
که بس مهربان است یکتا اله *** ببخشاید از بندگانش گناه (70)

الأنفال
اگر آن اسیران به اظهار دین *** خیانت بورزند با تو چنین
نباشی غمین کآن گروه از جنود *** به یزدان خود هم خیانت نمود
تو را حق تعالی دهد برتری *** نمائی برآن خیرگان سروری
چرا که خداوند باشد حکیم *** به هر چیز و هر کار باشد علیم (71)
الأنفال
همان مومنان به پروردگار *** که هجرت گزیدند از آن دیار
بجنگند در راه رب جلال *** نهادند سرمایه از جان و مال
پس انصار یار مهاجر شدند *** که همخانه و یار شاطر شدند
کنون دو گروهند همراه و یار *** که هستند بر یکدگر دوستدار
هر آن کس که ایمان بیاورده است *** ولی بار از بهر هجرت نبست
نباشید با آن کسان هیچ یار *** مگر آنکه هجرت کنند از دیار
ولی گر کمک خواستند از شما *** نمایید یاریشان در بلا
مگر آنکه جنگند با آن ملل *** که هستند هم‌عهدتان در عمل
بدانید یزدان به هر نیک و بد *** که در کارتان هست، آگه بود (72)
الأنفال
از آن مردمانی که خود کافرند *** گروهی مددکار یکدیگرند
اگر زآنچه دستور داده خدا *** اطاعت نسازید اینک شما
بسی فتنه خیزد به روی بلاد *** زمین را سراسر بگیرد فساد (73)
الأنفال
همه مومنان به پروردگار *** که کردند هجرت ز شهر و دیار
که با جانفشانی و سعی زیاد *** بکردند در راه ایزد جهاد
کسانی که با شوق یکتا اله *** به آنها بدادند جای و پناه
بر ایشان رساندند یاری و باز *** دَرِ دوستداری نمودند باز
به تحقیق اینها، همه مؤمنند *** به یزدان و روز جزا موقنند
بر ایشان بود مغفرت ز آسمان *** بیابند رزقی نکو در جنان (74)
الأنفال
کنون مومنانی که بعد از شما *** گزیدند هجرت ز شهر و سرا
خود اندر رکاب شما مومنان *** بسی جنگ کردند با دشمنان
پس ایشان هم از مومنان گشته‌اند *** که از جان و از مال بگذشته‌اند
از ارحام بعضی است اولی به بعض *** بدست خدایست این بسط و قبض
که بعضی به بعضی دگر برترند *** ز میراثتان بیشتر می‌برند
خدا هست دانا، به هر چه بود *** هر آن چیز بود و هر آنچه شود (75)

التوبة

به یکتا خداوند آرَم پناه *** ز شیطان رانده شده از اله
خداوند و پیغمبرش بعد از این *** برائت بجستند از مشرکین
که هرگاه بستند پیمان و عهد *** شکستند میثاق چندین و چند (1)
التوبة
شماراست مهلت فقط چار ماه *** که در مکه مانید اندر رفاه
بدانید آری که خود هیچگاه *** نگردید غالب به یکتا اله
خدا کافران را کند پست و خوار *** به خواری و ذلت نماید دچار (2)
التوبة
بگو بر مؤذن ندا برزند *** همه مکیان را خود آگه کند
که در حج اکبر بدانند نیک *** چه هشدار دادست آن بی‌شریک
که یزدان و پیغمبرش بعد از این *** بجویند بیزاری از مشرکین
اگر سوی توبه برآرید دست *** برای شما در عمل بهترست
گر از امر یزدان بپیچید سر *** نبینید هرگز شکوه و ظفر
به کفار برگو تو ای مرد پاک *** عذابی بر آنهاست بس دردناک (3)
التوبة
جز آن مشرکانی که بعد از قرار *** بماندند در عهد خود پایدار
نه با دشمنی کاو شما را عدوست *** بگردیده باشند همراه و دوست
شما پاس دارید عهدی که هست *** در آن مدتی کان مقرر شدست
همیشه کند دوستی کردگار *** بر آنها که هستند پرهیزکار (4)
التوبة
پس از آنکه آن ماه‌های حرام *** به پایان رسید و بگشتی تمام
به هر جا بدیدید از مشرکین *** بریزید خود خونشان بر زمین
نماییدشان هر کجا دستگیر *** نشینید اندر کمینگه دلیر
دَرِ توبه را گر نمودند باز *** بخواندند با شوق و رغبت نماز
زکَاتی بدادند از آنچه هست *** از آنها دگر، باز شوئید دست
همانا غفورست پروردگار *** بسی مهربانست آن کردگار (5)
التوبة
گر از مشرکان به یکتا اله *** یکی از تو خواهد امان و پناه
بخوبی پناهش ده ای مصطفی *** که تا بشنود آیه‌های خدا
پس از آنکه بر او براندی سخن *** از آیات یکتا رب خویشتن
پس آنگاه او را به منزل رسان *** که این مشرکانند، نادان کسان (6)
التوبة
دگر با کسانی که در زیر پا *** نهادند عهد رسول و خدا

چگونه وفادار باشد اله؟ *** نبی عهد خود را بدارد نگاه؟
ولی با کسانی که عهدی تمام *** ببستند در بیت مسجدحرام
چو هستند بر عهد خود پایدار *** شما هم بمانید بر آن قرار
که با متقین دوست باشد اله *** چو دارند میثاق خود را نگاه (7)
التوبة
بر آن کس که پیمان شکستست زود *** چگونه توان خود وفادار بود؟
که گر فاتح آیند اندر نبرد *** مراعات هرگز نخواهند کرد
نمایند خشنودتان با زبان *** به دلهایشان هست کینه نهان
بلی اکثر آن کسان فاسقند *** سیهکار قلبند و نالایقند (8)
التوبة
بدادند آیات پروردگار *** به اندک بها آن زبونان خوار
نمودند راه خداوند سد *** همانا که کردند بسیار بد (9)
التوبة
که در باره مومنان هیچگاه *** نکویی نجویند از هیچ راه
مراعات خویشی و پیمان و عهد *** نسازند و بر ظلم سازند جهد
بدانید کاین مردم بدنهاد *** نه از عدل دانند چیزی نه داد (10)
التوبة
اگر توبه کردند از کار خویش *** بگشتند نادم ز پندار خویش
بخواندند با شوق و رغبت صلات *** بدادند بر بینوایان زکات
اگر خود از این دست راهی روند *** در این حال دینی برادر شوند
بدینگونه آیات خود را عیان *** نماییم بر اهل دانش بیان (11)
التوبة
هر آنگه که سوگند را بشکنند *** به آئینتان نیز طعنه زنند
در این حال با کافران بلاد *** بیائید در جنگ و اندر جهاد
که سوگندشان نیستی استوار *** نباشند بر عهد خود پایدار
امیدست از ترس شمشیرزن *** بگردند نادم زطعنه زدن (12)
التوبة
نخواهید آیا نمایید جنگ *** نمایید بر آن کسان عرصه تنگ
که پیمان و میثاق بشکسته‌اند *** کمر بر عناد و جدل بسته‌اند
همانا که می‌خواستندی به قهر *** نبی را برانند بیرون ز شهر
پس آیا نخواهید امروز نیز *** بیایید با مشرکان در ستیز
اگر چه بنای عداوت درست *** نمودند آن کافران از نخست
مگر ترس بر قلبتان روی کرد *** که نائید با کافران در نبرد؟
سزاوار، آنست ای مومنان *** بترسید از ایزد نه از دشمنان (13)
التوبة
بیایید با کافران در قتال *** بریزید خون در نبرد و جدال

که تا مشرکان را بدست شما *** معذب نماید یگانه خدا
شما را بر آنها مظفر کند *** «که بنیان آنها ز جا بَرکَند»
به دلهای مؤمن به یکتا خدا *** ببخشد خداوند نور و شفا (14) التوبة
همان خشم دلها نشاند فرو *** که دارید در دل ز دست عدو
خدا باز آرد کسی را که خواست *** ز لطف و ز رحمت به آیین راست
بر احوال افراد باشد علیم *** در اجرای حکم است یزدان حکیم (15) التوبة
گمان می‌نمایید آیا شما *** بگردید بی‌آزمایش رها؟
نکرده خدا تا به امروز فاش *** مقام شما را به سعی و تلاش
کدامینتان هست مومن درست *** که از غیر یزدان خود دست شست
نگیرد دگر دوست غیر از خدا *** بجز مومنان و بجز مصطفی
به هر کارتان هست یزدان خبیر *** بود آگه از رازهای ضمیر (16) التوبة
کنون مشرکان را نباشد سزا *** که تعمیر سازند، مسجد بنا
که هستند بر کفرشان خود گواه *** بگردند مشرک به یکتا اله
عملهایشان را خدا هر چه بود *** پراکنده و محو، یکسر نمود
بیفتند ایشان به سوزنده نار *** بسوزند در آتشش پایدار (17) التوبة
فقط مومنان به یکتا خدا *** که دارند ایمان به روز جزا
بخوانند با شوق و رغبت صلات *** ببخشند بر بینوایان زکات
نترسند از غیر یکتا اله *** به دل بیمی از کس ندادند راه
ببایست تعمیر مسجد کنند *** چنین کار با جهد و با جد کنند
پس این قوم باشند امیدوار *** که یابند راهی سوی کردگار (18) التوبة
شما آنکه سقاست هنگام حج *** دهد تشنه را آب ایام حج
و یا آنکه، تعمیر مسجدحرام *** نماید به سعی و به جهد تمام
بخوانید آیا چو آن کس که او *** بیاورد ایمان به یزدان نکو
بکردست در راه ایزد غزا *** بجنگید در راه یکتا خدا
به پیش خداوند این دو گروه *** نباشند یکسان به عز و شکوه
(پس اکنون نورزید بر هم حسد *** اگر بر کسی رتبتی می‌رسد)
هدایت نسازد خدا، ظالمان *** که تیغ حسد را کِشند از میان (19) التوبة
همه مومنان به پروردگار *** که کردند هجرت ز شهر و دیار
بجنگیده در راه رب جهان *** نهادند سرمایه از مال و جان
به نزد خداوند، بی‌چون و چند *** بر آنها مقامیست نیک و بلند

همانا که آنان سبک از غمند *** که خود رستگاران دو عالمند (20)
التوبة
بر ایشان بشارت رسد از خدا *** بدان رحمت خاص و بی‌انتها
به رضوان و جنات و باغ بهشت *** که نعمات جاوید، در آن نوشت (21)
التوبة
بمانند جاوید، آنجا مقیم *** که نزد خدا هست اجر عظیم (22)
التوبة
گر آباء و اخوانتان کافرند *** ز شیطان مطرود، فرمان‌برند
مبادا که ای مومنان به رب *** از ایشان نمایید یاری طلب
که با آن کسان هر که گردید دوست *** شده ظالم و ظلم در نفس اوست (23)
التوبة
بگو ای پیمبر شما گر پدر *** برادر، زن و خویش و قوم و پسر
چه مال‌التجاره چه مال گران *** که دارید بیم از کسادی آن
چه آن خانه‌ها که بدان دلخوشید *** شراب رضایت از آن درکشید
به دل دوست دارید بیش از خدا *** ز پیغمبر و کارزار و غزا
کنون پس بمانید در انتظار *** بیاید فرود امر پروردگار
که افراد بدکار را هیچگاه *** هدایت نسازد یگانه اله (24)
التوبة
چه بسیار در جنگ و در کارزار *** شما مسلمین را خدا بود یار
بگشتید مغرور روز حُنِین *** چو دیدید انبوه شکر به عین
نیامد به کار آن سپه، روز جنگ *** زمین بر شما گشت آن روز تنگ
به ناگاه جستید از کارزار *** همه رو نهادید سوی فرار (25)
التوبة
فرستاد آرامشی را، خدا *** سوی مومنان و سوی مصطفی
سپاهی فرستاد یکتا اله *** ندیدید با چشم خود آن سپاه
به ذلت درافکند کفار خوار *** که شایسته اینست فرجام کار (26)
التوبة
ببخشود با این همه، کردگار *** کسی را که بگریخت از کارزار
بلی بگذرد حق ز هر کس که خواست *** که بخشنده و مهربان کبریاست (27)
التوبة
بدانید ای مومنان بعد از این *** پلیدست هر مشرکی در زمین
پس از این نباید گذارند گام *** دگر مشرکان سوی بیت‌الحرام
گر از تنگدستی شماراست بیم *** به فضل خودش کردگار کریم
شما را به لطفش کند بی‌نیاز *** علیم و حکیم است یزدان ز راز (28)

التوبة
بجنگند با هر که بر کردگار *** نیاورده ایمان و دارالقرار
حرامی که خواندند رب و رسول *** نیفتاد در قلب ایشان قبول
نیایند در دین اسلام و حق *** ندارند اخلاصی اندر طبق
بباید بجنگید تا آن زمان *** که خود دست حسرت به صورت زنان
ببخشند جَزْیه به اسلام و دین *** فکنده سر از شرم روی زمین (29)
التوبة
یهودان بگفتند این را دگر *** عُزَیرست بهر خدا چون پسر
نصارا بگفتند این را صریح *** خدا را پسر هست عیسی مسیح
چنین چون براندند روی زبان *** بگردند مشرک چو پیشینیان
کُشد این کسان را یگانه خدا *** به یزدان چرا می‌زنند افترا؟ (30)
التوبة
پرستند جای خدای جهان *** هم اندیشمندان و رهبانیان
همین‌گونه گفتند عیسی خداست *** مسیح‌بن مریم خداوند ماست
اگر چه که مأمور بودند چند *** که تنها خدا را عبادت کنند
یگانه خدایی که او ماندنیست *** بجز او خدایی نبودست و نیست
منزه‌تر از آن بود کردگار *** که بر او شریکی بخوانند و یار (31)
التوبة
بخواهند با آن سخنها و رای *** نمایند خاموش نور خدای
خدا کی گذارد که این سان شود *** به هر چیز فرمان او می‌رود
که تا نور خود را همان ذوالجلال *** رساند به غایت به حد کمال
اگر چند آن کافران دغل *** کراهت بورزند از این عمل (32)
التوبة
فرستاد پیغمبرش را خدا *** هدایت بدو داد و دینی سزا
به او دین حق داد و پیغمبری *** که بر کل ادیان دهد برتری
اگر چند از این عمل مشرکان *** کراهت بورزند از عمق جان (33)
التوبة
بدانید ای مومنان این میان *** چه بسیار احبار با راهبان
از اموال مردم به باطل خورند *** به هر چه حرامست دست آورند
همه مردمان را بدارند باز *** که طاعت نورزند زآن بی‌نیاز
کنون بر کسانی که بس سیم و زر *** ذخیره نمودند و گنج و گهر
نکردند انفاق از آن زرّ و سیم *** خبرها بده از عذابی الیم (34)
التوبة
ز روزی که در دوزخ کردگار *** ذخائر گدازند از تاب نار
به پیشانی و پشت و پهلو بدان *** گذارند بس داغ اندر میان
چنین است فرجام آن سیم و زر *** که کردید آن را نهان سربه‌سر

چشید آتشی بس برافروخته *** سزای همان گنج اندوخته (35)
التوبة
خود اندر کتاب یگانه اله *** دَوَزْدَه عدد هست تعداد ماه
ز روزی که پروردگار، آفرید *** زمین و سماوات کردی پدید
از آنها حرامست ماهی چهار *** چنین است دستور پروردگار
همانا نرانید هرگز ستم *** نرانید بر نفس خود ظلم هم
بجنگید با مشرکان متحد *** بکوشید در یاری هم بجد
همانسان که آن مشرکان در قتال *** نمایند خود دسته جمعی جدال
بدانید این را که پروردگار *** بود یار افراد پرهیزکار (36)
التوبة
فزونی کفرست کار نسی *** که بر کفر انسان فزاید بسی
(مراد از نسئی است ای نیک حال *** کنی جابجا ماه‌ها را به سال)
از اینرو بر این حکم رو آورند *** که کفار را سوی جهل آورند
بگویند سالی، که ماه حرام *** حلالست حقا حلالی تمام
بگویند سالی دگر شد حرام *** چنین می‌نمایند بازی به کام
که با این وسیله شود پایمال *** همه ماه‌های حرام و حلال
که آنچه حرامش نمودی خدا *** حلالش بخوانند اندر قضا
به چشمان آن مردم بدسرشت *** بگردیده زیبا چنین کار زشت
خدا کافران را به شایسته راه *** هدایت نخواهد کند هیچگاه (37)
التوبة
الا مومنان بر کدامین سبب *** چو دستور آید خود از سوی رب
که گردید خارج کنون بیدرنگ *** به راه خداوند سازید جنگ
ببندید دل بر زمین و به خاک *** فراموش سازید آن عهد، پاک
بخواهید آیا که دنیای پست *** ستانید و بِدْهید عقبی ز دست
متاع جهان در بر آخرت *** متاعیست ناچیز و بی‌منزلت (38)
التوبة
اگر در ره خالق ذوالجلال *** نگردید خارج برای قتال
خداوندتان می‌نماید عقاب *** که بس دردناک است او را عذاب
یکی قوم دیگر کند جانشین *** که گیرند جای شما در زمین
ز کردارتان بر یگانه اله *** نخواهد زیانی رسد هیچگاه
تواناست یزدان به هر چیز هست *** خوشا مؤمنی را که پرهیز هست (39)
التوبة
نباشید اگر یار با مصطفی *** کند یاری وی یگانه خدا
چو کردند وی را ز مکه برون *** همان کافران بداندیش دون
بفرمود یاری او کردگار *** به غاری بگشتند پنهان دو یار

بگفتا پیمبر به یار قرین *** خدا هست با ما، نباشی غمین
در آن لحظه سخت پروردگار *** به او داد آرامشی و قرار
مدد کرد او را سپاه خدا *** که هرگز ندیدید آن را شما
کلام همه کافران کرد پست *** بدیدند بر خویش ذل شکست
کلام خدا را بلندی بداد *** که بر دین اسلام عزت نهاد
عزیز و تواناست پروردگار *** حکیم است در کار خود کردگار (40) التوبة
مجهز روید و سبکبار چون *** بگردید بهر نبردی برون
چو سازید در راه یزدان جهاد *** به مال و به جان مایه باید نهاد
نهفته شما را در این کار سود *** اگر علم دارید بر آنچه بود (41) التوبة
بر این منفعتهای آنی اگر *** کنی خلق را دعوت بر سفر
همانَدم پذیرند گفتار تو *** به هر گام گردند خود یار تو
ولی گر مشقت بود در سفر *** نمایند از دعوتت هم حذر
قسمها به یکتا خدا می‌خورند *** چه سوگندها بر زبان آورند
که ما را اگر بود قدرت به کف *** توان بود در رزم و میدان وصف
بگشتیم آماده بهر سفر *** بکردیم از شهر و منزل گذر
سپارند خود را به دست هلاک *** که هستند این گونه پابند خاک
بگویند آنها دروغین کلام *** خدا هست آگه بر آنها تمام (42) التوبة
الا ای پیمبر یگانه خدا *** ببخشاید از تو کنون این خطا
چرا پیشتر زآنکه هر راستگو *** مشخص بگردد ز ناراستگو
تو رخصت بدادی که هر کس که خواست *** نیاید به جنگی که اکنون بپاست
چه بهتر بُدی تا به ترک جهاد *** اجازه نمیدادی ای خوش‌نهاد
که گردد عیان مومن راستین *** از آن کس دروغین بیاورده دین (43) التوبة
همه مومنان، به پروردگار *** که دارند ایمان، به دارالقرار
نخواهند رخصت به ترک نبرد *** که با مال و جان جنگ خواهند کرد
بلی هست آگاه پروردگار *** از احوال مردان پرهیزکار (44) التوبة
فقط آن کسانی که بر کبریا *** ندارند ایمان و روز جزا
گرفتار شکّند اندر نهاد *** طلب می‌نمایند ترک جهاد
همیشه بمانند اندر گمان *** غریقند در ظلمتی جاودان (45) التوبة
اگر قصدشان بود جنگ و سفر *** بگشتند آماده زآن نیکتر

خدا نیز مایل نبُد کاین گروه *** نصیبی بیابند از آن شکوه
از اینرو نینگیخت آن عده را *** که بندند بار سفر بر غزا
پس آنگاه فرمود پروردگار *** الا ای دورویان ناسازگار
شما نیز چون مردم کور و لنگ *** نیایید اکنون به میدان جنگ (46)
التوبة
اگر هم دورویان برای غزا *** بگردیده بودند یار شما
به غیر از خیانت نکردند کار *** بکردند حیله برون از شمار
هر آن سعی کاندر توان داشتند *** گیاهی ز نیرنگ می‌کاشتند
بکردند بس فتنه‌ها جستجو *** که هستند بدطینت و زشتخو
بدانید جاسوسهایی کنون *** میان شمایند از خصم دون
ز کردار آن مردم دون پست *** خداوند گیتی بسی آگه است (47)
التوبة
از این پیش، در خندق و در اُحد *** به دلهایشان فتنه‌ها خفته بُد
هر آن اتفاقی که می‌داد روی *** ترا عکس گفتند در گفتگوی
پس آنگاه حق آمد از کردگار *** که امر الهی بشد آشکار
اگر چه کراهت از آن داشتند *** دورویان که بذر ریا کاشتند (48)
التوبة
بگویند برخی از ایشان به ننگ *** بده رخصتی تا نیاییم جنگ
بترسیم در فتنه افتیم باز *** مکن روی ما این در فتنه باز
(مبادا که بر عشق زنهای روم *** بگردیم مفتون در آن مرز و بوم
که ما در دل خویش هستیم سست *** گرفتار عشقیم چالاک و چست)
بدان ای پیمبر که آن قوم و کیش *** به فتنه فتادند از قول خویش
به فتنه فتادند از دست خود *** که مأوای ایشان جهنم بشد
که دوزخ محیط است بر کافران *** ز هر سوی و هر جانب و هر کران
(49)
التوبة
اگر یک خوشی بر تو آید پدید *** بگردند ناراحت از آن شدید
وگر زحمت آید تو را در نبرد *** بسی شادی و شور خواهند کرد
بگویند ما نیک خواندیم فال *** نرفتیم بیهوده سوی قتال
بتابند رخسار خود از جهاد *** ز ژرفای دل شاد گردند شاد (50)
التوبة
بگو ای پیمبر جز آنچه خدا *** بخواهد، نیاید به ما در قضا
که مولای ما هست یکتا اله *** که یاریست بخشنده و خیرخواه
هم افراد مومن به هرگونه حال *** توکل نمایند بر ذوالجلال (51)
التوبة
بگو بر دورویان، که آید به ما *** یکی از دو نیکی ز سوی خدا

(ز دو نیست بیرون سرانجام کار *** ظفر یا شهادت در این کارزار)
ولی صبر داریم تا بر شما *** عذابی بیاید ز یکتا خدا
و یا اینکه بر دست ما روی خاک *** بیفتید و گردید یکسر هلاک
شما پس بمانید در انتظار *** که تا خود چه آید ز پروردگار
که ما سخت در انتظاریم نیز *** که فرجامتان چیست در این ستیز (52) التوبة
بگو هر چه سازید انفاق مال *** چه با جبر باشد چه با شور و حال
نخواهد پذیرفت روزِ شمار *** چنین بذل و انفاق را کردگار
که بسیار بدطینت و فاسقید *** بداندیش و ناپاک و نالایقید (53) التوبة
نشد بخشش آن جماعت قبول *** که هستند کافر، به رب و رسول
نخوانند جز با کسالت صلات *** نبخشند جز با کراهت زکات (54) التوبة
مبادا تعجب کنی زآنچه داد *** که فرزند و اموالشان شد زیاد
مقرّر نمودست پروردگار *** به دست همان مال و فرزند خوار
نماید همان کافران را عذاب *** که افتند در زحمت و رنج و تاب
از ایشان ستاند در آن حال جان *** که هستند کافر به رب جهان (55) التوبة
دمادم به یزدان قسمها خورند *** چه سوگندها بر زبان آورند
بگویند ما نیز هم مومنیم *** دَرِ دوستی با شما می‌زنیم
عقیده ندارند در دل بر آن *** ولیکن بترسند آن کافران (56) التوبة
بیابند گر خود به کوه و کمر *** یکی سنگری یا پناه و مفر
به تعجیل آنجا گریزند زود *** برآیند از اینجا بدآنجا چو دود (57) التوبة
به هنگام تقسیم صَدْقات، باز *** ترا خُرده گیرند از حرص و آز
اگر مال بخشی بر آنها زیاد *** فزونتر ز چیزی که بایست داد
بگردند راضی ز تو آن زمان *** وگرنه برانند خشمی گران (58) التوبة
نکوتر بُدی گر به میل و قبول *** از آنچه بدادند حق و رسول
بگشتند خوشحال و شاد و رضا *** بگفتند کافیست ما را خدا
خدا و رسولش ز الطاف خویش *** به ما گوی نعمت برانند پیش
که ماییم مشتاق پروردگار *** بجوییم آمرزش از کردگار (59) التوبة
بر این هشت دسته به دور حیات *** بباید تعلق بگیرد زکات
یک و دو به مسکین و شخص فقیر *** که هستند در چنگ محنت اسیر

سوم بر کسانی که با شوق و شور *** بگشتند همکار در این امور
چهارم به بیگانگان به دین *** مگر مومن آیند خود این چنین
بر آزادی بندگان بلاد *** بر آن کس که او قرض دارد زیاد
به تبلیغ در راه پروردگار *** به ره ماندگان به عسرت دچار
که حکمی است واجب ز یکتا خدا *** علیم و حکیم است آن رهنما (60) التوبة
گروهی از ایشان نبی را مدام *** رسانند آزار و گویند خام
عجب ساده شخصی است آری رسول *** هر آن چیز گوئی کند او قبول
بگو ای پیمبر که لطفی است این *** که باشد مرا خوی و خلقی چنین
محمد (ص) که نیکوترین بنده است *** دل از حُبّ ایمان بیاکنده است
بر افراد مومن کند اعتماد *** بود مطمئن زآن کسان در بلاد
که بر مومنان، رحمتی ایزدیست *** که لبریز خوبی، تهی از بدیست
بیازارد ار کس، رسول خدا *** عذابی الیمست بر وی سزا (61) التوبة
به یزدان قسمها نمایند یاد *** کز ایشان بگردید خشنود و شاد
و حال آنکه ایمان اگر داشتند *** چو دین را به دل راست پنداشتند
نکوتر چنین بود کز خود رضا *** نمایند یکتا رب و مصطفی (ص) (62) التوبة
ندانند آیا که هر کس که او *** شود با خدا و رسولش عدو
بیفتد سرانجام اندر جحیم *** که جاوید آنجا بماند مقیم
همین است آن خواری پایدار *** که باشد فزونتر ز حد و شمار (63) التوبة
دورویان بترسند زآن روزگار *** که آید یکی سوره از کردگار
که رازی که کردند در دل نهان *** کند آشکار و بسازد عیان
به آنها بگو ای پیمبر کنون *** تمسخر نمایید ای قوم دون
از آنچه بترسید، روزی خدا *** شما را بدان می‌کند مبتلا (64) التوبة
اگر خود از آنها بپرسید چند *** چرا می‌نمایید این ریشخند؟
به پاسخ بگویند بی‌ترس و بیم *** مزاحیست کاندر سخن رانده‌ایم
به آنها بگو با رسول و خدا *** تمسخر نمایید آیا شما؟ (65) التوبة
نیارید عذری که بیهوده است *** نگردد پذیرفته، ای قوم پست
شما بعد از ایمان دگرباره باز *** در کفر بر خویش کردید باز
گر از ساده‌لوحانتان بگذریم *** به نادان کسان رحمتی آوریم
گروهی دگر را که فتنه‌گرید *** معذب نماییم چون کافرید (66) التوبة

دورویان چه مرد و چه زن هر طرف *** نمایند یاریّ هم در هدف
همه مردمان را به رفتار بد *** نمایند وادار بر کار بد
بدارند باز از عملهای نیک *** به هر کار زشتند با هم شریک
چو از یاد بردند یزدان راد *** خدا نیز بُرد این کسان را ز یاد
که حقا دورویان همه فاسقند *** همه زشت‌کردار و نالایقند (67) التوبة
دورویان و کفار را مرد و زن *** خدا وعده دادست اندر سخن
که در آتش دوزخ پُرفروز *** بمانند جاوید در تاب و سوز
بر آنهاست کافی عذاب سقر *** خدا لعن کرده بر آنها دگر
بر ایشان عذابی نهد تا ابد *** به پاداش آن گونه اعمال بد (68) التوبة
شما نیز مانند پیشینیان *** جهان را پرستید، ای خاکیان
و حال آنکه آنها به فرزند و مال *** فزونتر بُدندی در آن عهد و سال
به بازیچه مشغول دنیا شدند *** که همچون شما گرم دنیا بُدند
شماراست نوبت چو اکنون به خاک *** ز خاطر ببردید آری هلاک
چو گمراه مانند آنها شدید *** به بازیچه سرگرم دنیا شدید
عملهایشان گر نکو، گر بَدَست *** به دنیا و عقبی برفته ز دست
همانا زیانکار دو عالمند *** که از حرص دنیا به شوق و غمند (69) التوبة
مگر هیچ اخبار نشنیده‌اند *** از آنها که رخت سفر چیده‌اند
ز اصحاب مَدْین ز عاد و ثمود *** ز اقوام نوح و خلیل ودود
که پیغمبران حجتی آشکار *** به مردم بدادند از کردگار
ولیکن نکردند آنها قبول *** نمودند از راه ایمان عدول
نفرمود ظلمی بر آنها خدا *** که بر خویش کردند ظلمی روا (70) التوبة
همه مومنان مرد و زن سربه‌سر *** کنون دوست باشند با همدگر
نمایند وادار بر کار نیک *** از اعمال بد باز دارند لیک
به رغبت بخوانند دائم صلات *** ببخشند از ثروت خود زکات
اطاعت کنند از خدا و رسول *** نمایند احکام دین را قبول
بر آنها رسد رحمت کردگار *** که یزدان عزیزست و با اقتدار (71) التوبة
خداوند بر مومنان مرد و زن *** چنین وعده دادست اندر سخن
که آیید اندر بهشت ابد *** که در آن بسی جوی‌ها می‌رود
در آن خانه‌های جمیل بهشت *** نشیمن گزینند در سرنوشت
فراتر ز هرگونه نعمت بکام *** رضای الهی است در آن مقام
چنین است آن لطف و فوز عظیم *** که بر بندگان نکو می‌دهیم (72)

التوبة
تو با کافران و دوریان خوار *** بکن ای پیمبر کنون کارزار
بر آن قوم جاهل کنون سخت‌گیر *** مدارا مکن بیش از این ای بشیر
بود مسکن کافران در سقر *** که بد جایگاهی بود آن مقر (73)
التوبة
قسمها به یکتا خدا می‌خورند *** به روی زبان نام او می‌برند
که هرگز ز تکفیر رب جهان *** نراندند حرفی به روی زبان
چنین نیست کآن کافران گفته‌اند *** که بیهوده دُرّ سخن سفته‌اند
چو مسلم بگشتند، از فرط آز *** دگر باره کافر بگشتند باز
نهادند همت به کاری کز آن *** ندیدند توفیق اندر جهان
نگفتند با ایزد و مصطفی *** چنین عیب‌جوئیست حقا روا
مگر بعد از آن کز خدا و حبیب *** بشد بی‌نیازی بر آنها نصیب
کنون هم اگر باز از این گناه *** نمایند توبه به یکتا اله
بر آنها بود بهتر و نیکتر *** به آیین خیرست نزدیک‌تر
اگر هم از ایزد بتابند رو *** توجه نورزند بر دین او
خدا هم به عقبی و هم روی خاک *** بر آنها عذابی نهد دردناک
به روی زمین هیچ یاور و یار *** نخواهند یابند آن قوم خوار (74)
التوبة
گروهی از آنها در این تیره مهد *** چنین با خداوند بستند عهد
به ما گر بیاید یکی رحمتی *** ببینیم از سوی تو نعمتی
پس آنگه نمائیم انفاق مال *** بشوئیم از دل غبار ملال
نماییم تصدیق پیغمبرت *** بگردیم از صالحان درت (75)
التوبة
ولی چون نصیبی از او یافتند *** بر آن بخل ورزیده، رو تافتند (76)
التوبة
خدا هم به دلهای آن قوم دون *** نفاقی درافکند بی‌چند و چون
که دلهایشان گشت از آن سیاه *** چو ظلمتکده گشت کانِ گناه
بیاید یکی روز در سرنوشت *** که بینند فرجام اعمال زشت (77)
التوبة
ندانند یزدان والامقام *** بداند سخنهایشان را تمام؟
هر آنچه به نجوا و اندر نهان *** بگفتند، داند خدای جهان
خدا هست آگه از اسرار غیب *** دراین نیست هرگز نه شکی، نه ریب
(78)
التوبة
کسانی که هستند بس عیب‌جو *** از آن مومنان عزیز و نکو
که باب تصدق نمایند باز *** به آنها که دارند بر آن نیاز

بر آن مومنانی که در وسع خویش *** هر آنچه که دارند آرند پیش
سخن بر تمسخر بگویند چند *** خدا هم بر آنها کند ریشخند
بر این طعنه‌زنهای برگشته‌بخت *** عذابی براند خداوند سخت (79)
التوبة
کنی یا که نه، ای محمد (ص) طلب *** بر این مردمان مغفرت را ز رب
اگر هم که هفتاد بار از خدا *** بخواهی تو آمرزش ای مصطفی
بدان بی‌گمان کان یگانه اله *** نبخشاید این مردمان را گناه
که گشتند کافر به رب و رسول *** نکردند آیین ایشان قبول
خدا فاسقان را به راه درست *** هدایت نسازد که هستند سست (80)
التوبة
کسانی که اینک ز ترک جهاد *** ز ژرفای دل سخت هستند شاد
بر آنها بلی جنگ با جان و مال *** بُدی سخت، اندر ره ذوالجلال
بکوشند تا نیز سازند سرد *** همه مومنان را ز جنگ و نبرد
به آنها بگفتند در این هوا *** که بس هست سوزان و آتش‌فزا
نیایید از خانه اکنون برون *** هوا هست سوزنده از حد فزون
بگو نار دوزخ بود داغ‌تر *** اگر نیک دانید سوز سقر (81)
التوبة
کنون وقت آنست خندند کم *** ولی اشک بسیار ریزند هم
که اکنون سزای عملهای زشت *** ببینند این مردم بدسرشت (82)
التوبة
گرت باز گرداند پروردگار *** به سوی گروهی از آن قوم خوار
ملاقات کردند گر خود تو را *** که رخصت بخواهند بهر وغا
بگو هیچ رخصت نخواهم دهم *** بدین کار وقعی نشاید نهم
که گر هم بیایید اندر نبرد *** نخواهید هرگز نبردی بکرد
که با هیچیک از عدوهای من *** نخواهید جنگید اندر وطن
شمایید آن مردمی کز نخست *** در این جنگ پای شما گشت سست
کنون هم نشینید اندر سرا *** که لایق نباشید بهر غزا (83)
التوبة
از ایشان یکی گر که بسپرد جان *** تو هرگز به مرگش نمازی مخوان
به تکریم بر گور او هم مایست *** نشاید بر این گونه مردم گریست
که گشتند کافر به یکتا خدا *** همین‌سان به پیغمبرش مصطفی (ص)
در آن حال بستند رخت از جهان *** که بودند بدکار و فاسق به جان (84)
التوبة
چو دارند فرزند و مال زیاد *** تعجب نسازی تو ای خوش‌نهاد
خداوند خواهد به دیر خراب *** بدین مال و فرزند گردند عذاب
وزیشان ستاند در آن حال جان *** که هستند کافر به رب جهان (85)

التوبة
هر آنگاه یک سوره آمد فرود *** که این گونه دستور در آیه بود
که سازید یکتا خدا را قبول *** بجنگید اندر رکاب رسول
پس آنگه دورویان ثروت‌پرست *** بخواهند شویند از این جنگ دست
بخواهند از تو، به امری خلاف *** کزین جنگ گردند آنها معاف
بگویند ما را تو معذور دار *** چو بنشستگان از وغا دور دار (86)
التوبة
بگشتند راضی که اندر سرا *** نشینند با اهل منزل بجا
(ولیکن نیایند بهر قتال *** چو افراد عاجز معاف از جدال)
به دلهایشان نقش ظلمت نشست *** چه دانند هرگزکه حق خود چه هست (87)
التوبة
ولیکن رسول خدا مصطفی (ص) *** همه مومنان به یکتا خدا
که در راه پروردگار جلال *** بجنگند با بذل انفاق و مال
هر آنچه که خیرات و اجر نکوست *** همه خاص آن مردم نیکخوست
که این مومنان فارغ از هر غمند *** خود از رستگاران دو عالمند (88)
التوبة
خداوند آراست باغ بهشت *** بر آن مردم پاک نیکوسرشت
بهشتی که زیر درختان آن *** بود جوی‌های زلال و روان
بمانند جاوید در آن سرا *** چنین است فوز عظیم از خدا (89)
التوبة
گروهی از اعراب صحرا نشین *** که آیند نزدت به قصدی چنین
بهانه‌تراشی کنندی زیاد *** که معذورشان داری از این جهاد
دگر آن گروهی که کرده عدول *** بگفتند کذبی به رب و رسول
«که اندر ره ایزد ذوالجلال *** نبستند هرگز کمر بر قتال»
بزودی بر این تیره‌بختان خاک *** عذابی بخواهد رسد دردناک (90)
التوبة
ضعیفان و افراد بیمار حال *** نباید بیایند بهر قتال
دگر، آن فقیران که بی‌سیم و زر *** ندارند خرج عیال و سفر
گناهی نباشد که این روزگار *** نیایند در جنگ و در کارزار
به شرطی که سازند این را قبول *** که بهر رضای خدا و رسول
به مردم بگویند اندرز و پند *** امم را هدایت نمایند چند
که ایراد هرگز نباشد روا *** بر این پاکمردان به وقت غزا
همانا غفورست رب جهان *** که بر بندگانش بود مهربان (91)
التوبة
کسانی که با اشتیاقی زیاد *** مهیا بگشتند بهر جهاد

به درگاهت آیند آنگه دگر *** که آماده سازی تو برگ سفر
تو گویی که مالی نباشد مرا *** که یاری رسانم کنون بر شما
پس آنگاه با حزن و اندوه و رشک *** ز دیده فشانند رنجیده اشک
از اینکه ندارند خرج سفر *** نمایند غمگین ز پیشت گذر
بر این گونه افراد هم در بلاد *** گناهی نباشد ز ترک جهاد (92) التوبة
فقط بر کسانیست بار گناه *** که با آنکه دارند تمکین و جاه
معافیت از تو طلب می‌کنند *** که از امر اللّٰه سر بر زنند
رضایند با کودکان و زنان *** نشینند در خانه پهلو زنان
به دلهای آن مردم خوار و پست *** خداوند مهر تباهی زدست
که دیگر ندارند درکی درست *** به درک حقایق نباشند چست (93) التوبة
چو فاتح بگردید در کارزار *** پشیمان بگردند آن قوم خوار
دلایل تراشند از هر طرف *** مگر تا بیابند کام و هدف
بگو ای دورویان ناراستگو *** بسازید کوتاه این گفتگو
به ما کرد روشن یگانه خدا *** که پنهان چه باشد به قلب شما
بزودی رسول و خداوندگار *** نفاق شما را کنند آشکار
پس آنگاه بر سوی رب وجود *** که داناست یکسر به غیب و شهود
نمایید رجعت که پروردگار *** شما را رساند به فرجام کار (94) التوبة
چو خود بازگردید از آن جهاد *** قسمها به یزدان نمایند یاد
که از کار آنها بپوشید چشم *** بسازید عفو و مرانید خشم
مبادا کزیشان فریبی خورید *** که دل از دورویان بباید برید
کنون زآن پلیدان بتابید روی *** که هستند ناپاک و ناراستخوی
چو کردند اعمال منحوس و زشت *** بر آنها جهنم بود سرنوشت (95) التوبة
چه بسیار سوگند سازند یاد *** به این و به آن و به هر کس که باد
که شاید که از آن دورویان خوار *** بگردید راضی در این روزگار
شما هم چو گردید ز آنها رضا *** رضا نیست هرگز یگانه خدا
از آن فاسقان شقی هیچگاه *** نگشته است راضی یگانه اله (96) التوبة
همانا که اعراب صحرانشین *** به کفر و نفاقند خود، بدترین
بر آن حکمهایی که یکتا خدا *** بگفته به پیغمبرش مصطفی
که هستند نادان و جاهل بسی *** کز ایشان فروتر نباشد کسی
علیم و حکیم است پروردگار *** به احوال خلق و به فرجام کار (97) التوبة

چو در راه ایزد نمایند خرج *** بگویند افتیم در عسر و حرج
همیشه به دل می‌کشند انتظار *** شما را بلایی رسد ناگوار
ندانند احوال و ایام بد *** همانا بر آنها بخواهد رسد
که داند خداوند نیاتشان *** سمیع و علیم است آن بی‌نشان (98) التوبة
گروهی از اعراب بر کردگار *** بیاورده ایقان و دارالقرار
هر آنچه که در راه آن ذوالجلال *** ببخشند و انفاق سازند مال
بدانند خود موجب قرب او *** که احمد (ص) دعاشان نماید نکو
بدانید آری که آن بذل مال *** شود موجب قرب آن ذوالجلال
ببینند رحمت سرانجام کار *** غفور و رحیم است پروردگار (99) التوبة
کسانی که در صدر اسلام و دین *** بگشتند از اولین مومنین
چه یاران مکه هم از دیرباز *** چه انصار، یاران مهمان‌نواز
چه آنان که در کار نیک و گران *** اطاعت بکردند زان مهتران
از آنهاست خشنود پروردگار *** رضایند ایشان هم از کردگار
مهیا نمودست یکتا خدا *** بهشتی که در آن بگیرند جا
که جاریست زیر درختان آن *** بسی چشمه‌های زلال و روان
بمانند جاوید آنجا مقیم *** همانا همین است فوز عظیم (100) التوبة
بدانید از اعراب صحرانشین *** گروهی دورویند ای مسلمین
گروهی از اهل مدینه تمام *** دورویند و دارند افکار خام
نباشید آگه از آنها شما *** که تنهاست آگاه یکتا خدا
معذب کنیم این کسان را دو بار *** به دنیای فانی و دارالقرار
که بر کیفر سخت پروردگار *** سرانجام گردند آنان دچار (101) التوبة
گروهی بگفتند فاش و عیان *** که بودست ما را نفاقی نهان
پس این قوم کار خطا و قبیح *** درآمیختندی به کار صحیح
امیدست این توبه را زین گروه *** پذیرد خداوند صاحب شکوه
همانا غفورست پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (102) التوبة
کنون وجه خیرات را ای رسول *** ببایست از خلق سازی قبول
که دلهایشان را ز جاه و امل *** کنی پاک و پاکیزه با این عمل
بر آنها دعایی کن ای مصطفی (ص) *** که یابند آرامش از این دعا
چرا چون خداوند والامقام *** سمیع و علیم است بر این کلام (103) التوبة
مگر مومنانی که شایسته‌اند *** هنوز این سخن را ندانسته‌اند

که گر بندگان از خطا و گناه *** نمایند توبه، پذیرد اله
اگر صدقه بخشند و انفاق مال *** قبولش نماید خدای جلال
که توبه‌پذیرست پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (104) التوبة
بگو هر چه سازید از نیک و بد *** خدا مزد آن بر شما می‌دهد
همین‌گونه گردند آگاه از آن *** همه مومنان و رسول زمان
نمایند رجعت به پروردگار *** که داناست بر غیب و بر آشکار
هر آن کار کردید از نیک و بد *** خدا نیز پاداش آن می‌دهد (105) التوبة
گروهی دگر از گنهکارها *** که دارند ناراست کردارها
سزای عملهایشان با خداست *** جزا می‌دهد یا ببخشد به خواست
چو خواهد عقوبت نماید به داد *** وگر نیز خواهد ببخشد عباد
علیم و حکیم است پروردگار *** بداند همه کنه و اسرار کار (106) التوبة
گروهی دورو طرحی انداختند *** یکی مسجدی را بنا ساختند
که بر دین اسلام آید زیان *** به قصد ضرر ساختند آن مکان
که مردم نیایند بهر نماز *** در آن مسجدی که نبی هست باز
فقط قصدشان بود کفر و عناد *** نفاقی برانند بین عباد
که باشد کمینگاه آن دشمنان *** که هستند خود دشمن مومنان
همانکس کزین پیش کرده نبرد *** که با کردگار و نبی جنگ کرد
دمادم نمایند سوگند ذکر *** که غیر از نکوئی چه داریم فکر؟
دروغست این حرف و یکتا اله *** بر این گفته خام باشد گواه (107) التوبة
تو هرگز در آن مسجد و آن بنا *** منه گام ای احمد مصطفی (ص)
«قبا» مسجدی کان ز روز نخست *** بنایش ز تقوی بگشته درست
در آنجا اقامه بفرما نماز *** در آنجا همی ساز راز و نیاز
در آنجا درآیند قومی درست *** که خود پاکی نفس خواهند جست
خداوند با پا کمردان راد *** بود دوست در هر زمان، هر بلاد (108) التوبة
مگر آنکه او مسجدی ساختست *** به تقوا و پرهیز پرداختست
همیشه ز درگاه حق روز و شب *** رضای خدا را نماید طلب
بود همچو آن کس که روی ریا *** یکی مسجدی را نماید بنا؟
که نزدیک سیل است و بُنْیانْش سست *** به ویرانی آن را کشاند درست
سرانجام آن خانه از داربست *** به دوزخ بیفتد به ناری که هست
هدایت نخواهد کند کردگار *** گروهی بدینسان ستم‌پیشه‌کار (109) التوبة

بنایی که کردند آنها بپا *** چو بر کفر بودی اساس بنا
کند شک به دلهایشان شعله‌ور *** بمانند دائم در آن غوطه‌ور
مگر آنکه بر توبه یا که هلاک *** از آن شک خود دست شویند پاک
به کار جهان و به اسرار کار *** علیم و حکیم است پروردگار (110) التوبة
خدا جان و مال همه مومنان *** خریده به پاداش باغ جنان
بجنگند در راه پروردگار *** نمایند در راه حق کارزار
که یا، بر عدو، تیغ برّان نهند *** و یا اینکه خود جانشان را دهند
که این وعده از سوی پروردگار *** کنون هست قطعی به پاداش کار
به تورات و انجیل و قرآن زیاد *** خداوند، این عهد را کرده یاد
چه کس هست اندر وفای به عهد *** وفادارتر از خداوند مهد
پس ای اهل ایمان ز مرد و ز زن *** بشارت بگویید بر خویشتن
که این گونه سودا که بنموده‌اید *** که با ایزد خویش فرموده‌اید
همین است فوز بزرگ و عظیم *** که بر بندگان نکو می‌دهیم (111) التوبة
کسانی که برگشته‌اند از گناه *** پرستش نمایان یکتا اله
کسانی که حق را بدارند پاس *** بگویند حق را ثنا و سپاس
همان روزه‌داران و هم خاشعان *** که اندر نمازند از خاضعان
همان آمران به معروف و خوب *** هم آنها که سازند منع از عیوب
همان حافظان حدود خدا *** که آرند احکام دین را بجا
همه مومنانند و تو، ای رسول *** بر آنها بشارت بده بر قبول
(بده مژده بر اینکه روز حساب *** فراوان بیابند اجر و ثواب) (112) التوبة
پس از این نبایست دیگر رسول *** هم آنها که کردند دینش قبول
خود از بهر این مشرکان به رب *** نمایند آمرزشی را طلب
وگر چند باشند ز اقوام و خویش *** ز پیوند واحد ز یک قوم و کیش
پس از اینکه این نکته شد آشکار *** که هستند آنها از اصحاب نار (113) التوبة
چوبهر عمویش ز رب جلیل *** طلب کرد آمرزشی را خلیل
همه بود تنها بدین انتظار *** که ایمان بیارد به پروردگار
ولی چون بر او گشت روشن که او *** بود با خداوند یکتا، عدو
به پایان رسانید گفت و شنود *** از او گشت بیزار و دوری نمود
چه دلسوز بود ابراهیم وصبور *** دلی داشت آکنده از مهرو شور (114) التوبة
چو یک ملتی را یگانه اله *** هدایت بفرمود بر راست راه
دگر هیچوقتی از آیین راست *** نگردند گمره که میل خداست

بر آنها کند فاش این نکته نیز *** که پرهیز ورزند خود از چه چیز
همانا که یزدان به هر چیز هست *** به علمی فراگیر بنهاده دست (115) التوبة
زمین و سماوات از آن اوست *** همه ملک او، تحت فرمان اوست
کند زنده و باز میراند او *** شما را سوی خویش می‌خواند او
ندارید یاور به جز کردگار *** شما را خداوند یکتاست یار (116) التوبة
خدا بر پیمبر و یاران آن *** چه انصار و یا که مهاجر کسان
که پیرو بگشتند از مصطفی *** در آن ساعت سخت روز غزا
که نزدیک بودی که دلها همه *** بلغزد خود از ترس و از واهمه
بر آنها بسی لطف کردی خدا *** ببخشود بر آن کسان آن خطا
همانا رحیم است پروردگار *** رئوف است بر بندگان کردگار (117) التوبة
سه تن خائنی کاندر آن کارزار *** تخلف نمودند از کردگار
بر آنها از آن کار در وقت جنگ *** زمین با همه وسعتش گشت تنگ
که دلتنگ گشتند از خویش نیز *** نهادند با خود بنای ستیز
عیان شد که از خشم آن دادگر *** به جز او نباشد پناهی دگر
بفرمود لطفی یگانه اله *** که تا توبه آرند از آن گناه
که توبه‌پذیرست رب جهان *** رحیم است و باشد بسی مهربان (118) التوبة
الا مؤمنان به پروردگار *** که دارید ایمان به روزِ شمار
بترسید از کردگار مهین *** بگردید با صادقان همنشین (119) التوبة
نه اهل مدینه نه اطراف آن *** نباید تخلف کنند این زمان
ز گفتار پیغمبر حق و نیز *** خلاف دل او نگویند چیز
که بینند پاداش طاعات خویش *** نگردند از این روی دلتنگ و ریش
نه از تشنگی هیچ رنجی کشند *** نه از بی‌غذایی خود ناخوشند
نه از خستگی در مسیر خدا *** بر آنها رسد هیچ رنج و عنا
قدم برندارند مردان پاک *** که کفار گردند از آن خشمناک
نه بر دشمنان دستبردی زنند *** مگر اینکه چون این عملها کنند
به پاداش این گونه آلام و رنج *** ز سوی خداوند بینند گنج
بر ایشان در آن نامه سرنوشت *** عملهای صالح بخواهد نوشت
که کار نکوکارها را خدا *** نه بی‌مزد هرگز نماید رها (120) التوبة
چو مالی ببخشند کم یا که بیش *** بگیرند راه سفر چونکه پیش
همه ثبت گردد به طومارشان *** که بینند پاداش آن کارشان

ببخشد نکو اجر یکتا خدا *** بر آن نیکممردان به روز جزا (121)
التوبة
نبایست با هم همه مومنان *** بیایند بیرون ز شهر و مکان
بباید ز هر قوم اندر بلاد *** فقط جمعی آیند بهر جهاد
گروهی بمانند پیش رسول *** که دانش نمایند از وی حصول
سزد زو احادیث آموختن *** به حکمت روان را برافروختن
بگویند بر اُمت خویشتن *** همان گفته‌ها را به هر انجمن
بود آنکه آنان ز عصیان و کفر *** بتابند صورت، بیابند غفر (122)
التوبة
سزد با خشونت بریزید خون *** بیابید چون کافران را کنون
نمایید آغاز این را دگر *** ز هر کس شماراست نزدیکتر
ببایست بینندتان تیز چنگ *** که ترسیده گردند در روز جنگ
همانا بدانید پروردگار *** بود یاور قوم پرهیزکار (123)
التوبة
هر آنگه که یک سوره آید فرود *** دورویان بگویند خیرش چه بود؟
کدامینتان را شد ایمان زیاد *** چنین سوره آیا چه نفعی بداد؟
فزون گشت ایمان اهل خدا *** بر ایشان بیفزود شوق و صفا (124)
التوبة
ولی مبتلایان به شک و گمان *** که هستند بیمار در قلب و جان
به خبثی که دارند در قلب خویش *** فزون گشت خبثی دگر، نیز بیش
که بر حالت کفر دادند جان *** برفتند و شستند دست از جهان (125)
التوبة
نبینند در طی سال آن کسان *** بگردند یک یا دو بار امتحان؟
ز کردارهای کژ و ناروا *** پشیمان نگردند آخر چرا
خدا را نسازند یادی و ذکر *** که هرگز ندارند عقلی و فکر (126)
التوبة
چو یک سوره نازل شود، آن کسان *** بگویند با هم تمسخرکنان
که آیا شما را کسی دیده است *** کسی نامتان نیز فهمیده است؟
اگر کس ندیدست، بیرون رویم *** که باید از این جمع خارج شویم
برفتند بیرون و پروردگار *** به دلهایشان مهر زد ماندگار
که هستند نادان و بی‌فکر و خام *** نفاقست در قلب ایشان تمام (127)
التوبة
رسولی خود از سوی یکتا خدا *** فرستاده آمد ز جنس شما
چو سرشار شد مهر و احساس وی *** محبت ورا هست در خون و پی
پریشانی و فقر و جهل شما *** بر او ناگوارست و بس ناروا
نجات شما راست خواهان به جان *** رئوف و رحیم است بر مومنان

(128)
التوبة
پس آنگه که این خلق از جهل خویش *** ره احتراز از تو گیرند پیش
بگو پس مرا یاری کردگار *** کفایت نماید در این روزگار
همان کردگاری که یکتا خداست *** خدایی سراسر هم او را سزاست
توکل بر او کرده‌ام من ز بیم *** که اویست یزدان عرش عظیم (129)

یونس

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف، لام، را، اول دفترست *** از این رمز آگاه پیغمبرست
چنین است آیات محکم کتاب *** که گویای حق است و راه صواب (1)
یونس
عجب از چه دارند خلق جهان *** که آن آفریننده آسمان
گزیند کسی را که در روزگار *** سوی مردم آید ز پروردگار
فرستد بر او وحی از آسمان *** فرستد یکی پیک زین مردمان
دمادم کند پیک خود را خطاب *** بترسان کنون خلق را از عذاب
بده مژده بر مومنان خدا *** که رحمت ببینند از کبریا
مقاماتشان نزد یکتا اله *** رفیعست و دارند هم ارج و جاه
بگفتند کفار، کو ساحرست *** همانا که در ساحری ماهرست (2)
یونس
همانا خدایی، خدای شماست *** بر این پادشاهیّ ومُلْکت سزاست
که در طی شش روز کرده پدید *** زمین و سماوات را آفرید
پس آنگاه با قدرت و اقتدار *** بفرمود این عرش را برقرار
چو بر آفرینش توجه نهاد *** چه نیکوش این گونه ترتیب داد
شفاعت کسی را نباشد سزا *** مگر آنکه را خواست یکتا خدا
چنین ایزدی کردگار شماست *** پس او را پرستید چون او سزاست
کنون پس چرا در زمان حیات *** نگردید یادآور این صفات (3)
یونس
چنین می‌رود بر شما سرگذشت *** که سازید بر سوی او بازگشت
قراریست این عهد کاندر ازل *** ببسته است یزدان عز و جل
که یزدان در آغاز و روز نخست *** جهان و بشر را نمودی درست
پس آنگاه بار دگر سوی خویش *** همه مردمان را بخواند به پیش
برای حساب و برای جزا *** بگردید حاضر به پیش خدا
بر آن صالحان صبور و شکیب *** به عدل و به انصاف آید نصیب
بنوشند کفار آب از حمیم *** بر آنها بیاید عذابی الیم (4)
یونس
همانا خدائیست یکتا اله *** که تابان نمودست خورشید و ماه
چنان کرد تنظیم پروردگار *** که با گردش ماه در روزگار
بدانید ایام هر سال و ماه *** بدانید آن را بدینگونه راه
اموری چنین را یکی کردگار *** نکردست جز مصلحت برقرار
که بر اهل دانش بدینسان عیان *** بکردست آیات خود را بیان (5)

یونس
همانا که در گردش روز و شب *** به هر چه پدیدار گردانده رب
هر آن چیز کاندر زمین و سپهر *** خدا خلق فرموده از لطف و مهر
نشانهای قدرت شدست آشکار *** بر آنها که هستند پرهیزکار (6)
یونس
به تحقیق آنها که امیدوار *** نباشند بر دیدن کردگار
بدین زندگانی دنیای پست *** رضایند و بر آن نهادند دست
چنین مردمانی که بس جاهلند *** از آیات ما این چنین غافلند (7)
یونس
به پاداش این گونه اعمال زشت *** بر ایشان خداوند دوزخ نوشت (8)
یونس
همانا کسانی که بر کردگار *** بگشتند مومن شده نیک کار
خداوندشان ره نماید به راست *** سرانجام جنت بر ایشان سزاست
بمانند جاوید اندر جنان *** که جویست زیر درختان آن (9)
یونس
چو در جنت آیند با لطف و ذوق *** نمایند تسبیح یزدان به شوق
به شکرانه تسبیح‌گویان مدام *** خدا را بخوانند هر صبح و شام
بر آنها سلامت بود تا ابد *** که پیوسته جاری به جانها بود
بود آخرین صحبت آن گروه *** سپاس خدای جهان با شکوه (10)
یونس
خداوند گر می‌نمودی شتاب *** که بر زشتکاری براند عذاب
چو بهر جواب دعاهای شرّ *** که در حق خود می‌کند این بشر
چو خیرات تعجیل می‌کرد زود *** دعاهایشان را روان می‌نمود
همه مردمان سر به سر روی خاک *** بگشتند محکوم مرگ و هلاک
ولی آن کسان را که امیدوار *** نباشند بر دیدن کردگار
نماییم بر حال طغیان رها *** که یابند مهلت ز یکتا خدا (11)
یونس
چو بر مردمان رنج آید به پیش *** بگردند دلتنگ و محزون و ریش
در آن لحظه افتند یاد خدا *** به سویش گشایند دست دعا
به هرگونه حالت که سر می‌برند *** به ذکر خدا روی می‌آورند
به هر حال سازند ذکر خدا *** به پهلو، نشسته زمانی بپا
ولی برطرف چون شود آن خطر *** بگردند در غفلتی غوطه‌ور
بر ایشان چنان چیره گردد غرور *** که گویی نخواندند رب غفور
که زیباست این گونه اعمال زشت *** به چشمان آن مردم بدسرشت (12)
یونس

بس اقوام ظالم که در روی خاک *** بُدند و بکردیمشان ما هلاک
اگر چه که پروردگار جلیل *** رسولان فرستاد با صد دلیل
نگشتند مومن به پروردگار *** بر آنها چه بد بود فرجام کار
که ما هر کسی را که کافر بود *** رسانیم بر کیفر کار بد (13) یونس
پس از آن همه قومها در زمین *** شمایید اکنون در آن جانشین
ببینیم تا چون عمل می‌کنید *** هواخواه حق یا که اهریمنید (14) یونس
تلاوت بگردد چو آیات ما *** همان روشن آیات یکتا خدا
در آن لحظه آن منکران کز عناد *** ندارند ایمان به روز معاد
بگویند داری اگر اقتدار *** کتابی دگر غیر قرآن بیار
و یا اینکه تبدیل ساز این کتاب *** کتابی دگر را بکن انتخاب
بده ای پیمبر جواب سخن *** که این کار هرگز نیاید ز من
که تبدیل آیات یکتا خدا *** کجا می‌توانم نمایم کجا؟
بجز آنچه که وحی آید به من *** اطاعت نورزم زدیگر سخن
اگر سر بپیچم ز پروردگار *** به خشم الهی بگردم دچار (15) یونس
بگو گر که می‌خواست یکتا خدا *** نخواندم کتابی کنون بر شما
نیاموخت حق بر شما متن آن *** نمی‌کرد آن رازها را بیان
چو یک عمر در بینتان زیستم *** بگفتم که غیر از شما نیستم
مرا پیک خود کرده اکنون خدا *** تفکر نورزید آیا شما (16) یونس
چه کس هست ظالمتر از آن کسی *** که بندد بر ایزد دروغی بسی
همه آیه‌ها را ز یکتا خدا *** دروغین بخواند به صرفِ هوی
همانا هر آن کس که کافر شود *** بر او رستگاری نخواهد بود (17) یونس
بجای پرستیدن کردگار *** پرستش نمایند بتهای خوار
که از آن بتان هیچ نفع و زیان *** بر ایشان نخواهد رسد در زمان
بگویند، بتها به روز جزا *** شفیعان مایند نزد خدا
به آنها بگو ای که ناآگهید *** بخواهید ردسی به یزدان دهید؟
ز خاک و سپهرت غافل خدا؟ *** کنید آگهش ای شگفتا شما؟
خدا هست برتر ز شرکی پلید *** که بر ایزد خویش، نسبت دهید (18) یونس
تمام طوائف تمام ملل *** یکی قوم بودند روز ازل
پس از آن بگشتند صدها فریق *** برفتند این گونه از صد طریق
نبودی اگر حکم یکتا خدا *** برفت این جدلها به باد فنا

یکی حکم می‌آمد از کردگار *** که نابود گردند کفار خوار (19)
یونس
بگویند خود منکران خدا *** چرا معجزه نآورد مصطفی
بگو هست دادار دانای غیب *** مبراست یزدان ز هر گونه عیب
بمانید اکنون در این انتظار *** که آید عذابی ز پروردگار
که من هم کِشَم انتظاری فزون *** که یزدان کند یاری من کنون (20)
یونس
چو رحمت فرستیم بر مردمی *** که هستند در ماتم و در غمی
ببایست آیا که اندر عمل *** بورزند مکر و نفاق و حیل؟
به آیات الله کافر شوند *** «بدنبال تکفیر و عصیان روند»؟
بگو ای پیمبر که یکتا خدا *** به تدبیر و مکرست فوق شما
که هر حیلتی در عمل می‌کنید *** هر آن طرح مکری که می‌افکنید
رسولان ما می‌نویسند زود *** سراسر همه مکر و خسران و سود (21)
یونس
به خشکی و دریا یگانه خدا *** شما را همیشه کند جابجا
به کشتی نشینید و بادی لطیف *** به جنبش درآرد شما را خفیف
دگر سخت گردید خوشحال و شاد *** به ناگاه آید یکی تند باد
که کشتی بگردد به موجی دچار *** ببینند خود مرگ را در کنار
در آندم برآرند دست دعا *** بخوانند از جان و از دل خدا
به یزدان بگویند ای رب پاک *** تو ما را رهایی ده از این هلاک
کنون گر تو ما را ببخشی نجات *** بگوییم شکر ترا در حیات (22)
یونس
چو آزاد گردند از دام غم *** دگر باره رانند هر سو ستم
بدانید این نکته را آشکار *** که هر کس ستم کرد در روزگار
فقط ظلم کردست بر خویشتن *** خودش را فکندست اندر محن
به دنبال این زندگانی پست *** به هر ظلم و جوری برآرید دست
سرانجام برگشتتان سوی ماست *** بیابید پاداش بی‌کم و کاست (23)
یونس
بود زندگانی دنیا چو آن *** که آبی فرستیم از آسمان
گیاهان برویند روی زمین *** نباتات رویند ز آن همچنین
تناول نمایند آن را تمام *** ز انسان و حیوان و هرگونه دام
ببندد زمین زیور از خرمی *** که مغرور گردد از آن آدمی
به ناگاه روزی رسد یا که شب *** که فرمانی آید ز درگاه رب
که ناگاه آن خرمی سر به سر *** درو گردد از آن نماند اثر
تو گویی که دیروز خاک بلاد *** نبودست آباد و سرسبز و شاد
خداوند آیات خود کرده ذکر *** برای کسانی که دارند فکر (24)

یونس
خدا هر کسی را که بخشد وجود *** بخواند به راه درستی و جود
ولی خویشتن هر کسی را که خواست *** هدایت نماید به آیین راست (25)
یونس
نکو کار مردم سزای نکو *** ببینند از جانب لطف او
به رخسار آن مردم حق‌پرست *** غبار خجالت نخواهد نشست
بمانند جاوید اندر بهشت *** چه فرجام نیک و چه خوش سرنوشت (26)
یونس
هر آن کس که کردست اعمال بد *** به قدر همان کار کیفر بَرَد
بگردند رسوا و نابود و خوار *** نیابند یاری ز پروردگار
بگردد چو شب روی آنها سیاه *** ز کردار زشت و ز فرط گناه
بیفتند یکسر به نار سقر *** بسوزند جاوید در آن مقر (27)
یونس
همه مردمان را به روز جزا *** به یکجا کند جمع یکتا خدا
پس آنگاه بر مشرکان با عتاب *** بدینگونه ایزد نماید خطاب
به همراه بتهایتان گوشه‌ای *** بمانید بی‌حاصل و توشه‌ای
جداشان نماییم از هر کران *** گشایند بتهای باطل زبان
بگویند با مشرکان کز خطا *** پرستش نمودید ما را چرا؟ (28)
یونس
کفایت کند حکم یکتا خدا *** برای شهادت بر این ادعا
که بودیم بس غافل و بی‌خبر *** چو بر ما بسجده نهادید سر (29)
یونس
همه کس در آن روز بیند جزا *** عملهای نیک و بدش را سزا
به سوی خداوند گردند باز *** به درگاه آن ایزد بی‌نیاز
بگردند نابود و خوار و فنا *** بتانی که خواندند آنان خدا (30)
یونس
بگو کز زمین و ز هفت آسمان *** شما را چه کس هست روزی رسان
همانا جز آن قادر عیب‌پوش *** شما را چه کس داد این چشم و گوش
چه کس مرده را زنده سازد ز خاک *** چه کس زندگان را نماید هلاک
به امر چه کس نظم یابد جهان؟ *** که تدبیر راند به فاش و نهان؟
بگویند تنها بود کردگار *** که باشد توانا بر این گونه کار
به آن مشرکان گوی ای مصطفی *** چرا پس ندارید ترس از خدا (31)
یونس
چنین ایزدی هست پروردگار *** که او هست قادر به هرگونه کار
به جز حق چه راهی است در روی خاک *** که پایان آن نیست مرگ و

هلاک
چرا بازگردانده گردید پس *** ز دین الهی به سوی هوس؟ (32)
یونس
عذابیست بر فاسقان پلید *** عذابی عجب دردناک و شدید
که ایمان به یزدان نیاورده‌اند *** رهی سوی توحید نابرده‌اند (33)
یونس
بگو ای پیمبر که بتهای خوار *** که خوانیدشان بر خطا کردگار
توانند آیا که چالاک و چست *** به خلقت نمایند چیزی درست
و یا بعداز آنی که خلقت نهند *** دگربار فرمان به رجعت دهند
بگو آفرینش به دست خداست *** که او آفرید و دگربار خواست
چرا بر چنین پاک یزدان نیک *** دروغین بخوانید چندین‌شریک (34)
یونس
بر آن قوم مشرک به پروردگار *** بگو ای پیمبر که بتهای خوار
توانند آیا کسی را به راست *** هدایت نمایند بی‌کم و کاست
بگو ای پیمبر که یکتا اله *** کند بندگان را هدایت به راه
سزاوارتر کیست بر پیروی *** چه کس هست شایسته رهروی
کسی کاو بود خلق را رهنما *** جدا کرده راه حیات از فنا
و یا آنکه خود هست محتاج این *** که گردد هدایت به راه یمین
شما مشرکان را چه آمد کنون *** که خوانید بتهای فانی و دون (35)
یونس
گروه کثیری از این مردمان *** نباشند پیرو مگر از گمان
اگر چه خیالات دور و دراز *** نسازد کسی را ز حق بی‌نیاز
بداند خدا هر چه را می‌کنید *** چه آن کار پنهان بود یا پدید (36)
یونس
همانا که قرآن کلام خداست *** نه جز او کس دیگری را سزاست
که تصدیق کرد آن کتب را که پیش *** فرستاده اللّه از سوی خویش
که آیات خود را بدینسان عیان *** بر این مردمان می‌نماید بیان (37)
یونس
بگویند کفار اندر خطاب *** که احمد ز خود ساخته این کتاب
بگو راستگویید اگر، در بیان *** بیارید یک سوره مانند آن
بجوئید یاری ز هر کس که هست *** ز هر کس که بر او شماراست دست
(38)
یونس
نمایند انکار چیزی کز آن *** ندارند علمی به دور زمان
که خود باطنش را نفهمیده‌اند *** نه چیزی بجز ظاهرش دیده‌اند
پس آن مردمانی کزین پیشتر *** نمودند تکذیب رب بشر

ببین ای پیمبر چگونه هلاک *** بگشتند آن ظالمان روی خاک (39)
یونس
گروهی ز مردان به راهی صواب *** بگشتند مومن به قرآن کتاب
گروهی دگر نیز خود کافرند *** به آیاتش ایمان نمی‌آورند
بر این مفسدان پلید دیار *** هماناست آگاه پروردگار
بر این قوم، رائَد جزا و عذاب *** به هنگام محشر به روزِ حساب (40)
یونس
چو تکذیبت ای مصطفی کرده‌اند *** بسی افترا بر تو آورده‌اند
بگو کار من باشد از خویشتن *** سرانجام آن هر چه شد مال من
که کار شما نیز از بهر خود *** سرانجام آن نیک و بد، هر چه بُد
شمایید از کار نیکم جدا *** که بیزار هستم ز فعل شما (41)
یونس
چو قرآن بخوانی «تو ای مرد هوش» *** به ظاهر بر آن می‌سپارند گوش
ولی معنیش را نفهمیده‌اند *** سخنهای آن را نسنجیده‌اند
که گوش دل آن کسان خود، کَرَست *** «که هرگز نگردند یزدان‌پرست»
تو بر آنچنان قوم نادان و کر *** توانی کلامی بگویی مگر؟ (42)
یونس
گروهی از آنها ترا بنگرند *** که در بحر انکار غوطه‌ورند
چنین کور دل مردم بی‌بصر *** هدایت توانی نمودن مگر؟ (43)
یونس
همانا که بر بندگان هیچگاه *** نخواهد ستم کرد یکتا اله
ولی مردمان خویش بر خویشتن *** ستم می‌نمایند بر جان و تن (44)
یونس
به روز قیامت که اهل جهان *** همه جمع آیند در یک مکان
تو گویی بجز ساعتی با زمین *** نبودند هم‌صحبت و همنشین
شناسند روز جزا یکدگر *** شناسند هم را همه سر به سر
کسانی که دیدار یکتا خدا *** بکردند انکار و روز جزا
زیانها ببینند از کار خویش *** کجا رستگاری ببینند پیش (45)
یونس
اگر اندکی زآن عذاب گران *** که ما وعده کردیم بر کافران
در این دار دنیا نشانت دهیم *** عذابی بر آن کافران برنهیم
و یا خود بگیریم جانت ز تن *** نبینی تو آن قهر و خشم و محن
به هر حال ایشان به روزِ شمار *** نمایند رجعت سوی کردگار
در آن حال هم رب والامقام *** بود آگه از کار آنها تمام (46)
یونس
رسولی بیاید به هر امتی *** که باقی نماند دگر حجتی

چو ایزد بر آنها رسولی بداد *** پس از آن، دگر حکم آید به داد
نخواهد ستم رفت بر هیچکس *** جز ایزد نیابند فریادرس (47)
یونس
بگویند آن کافران بر شما *** چه وقتست هنگام و روز جزا
اگر راستگویید بر قول خویش *** قیامت چه هنگام آید به پیش (48)
یونس
تو پاسخ بده ای پیمبر که من *** نباشم همی مالک خویشتن
نه نفعی رسانم به خود نه زیان *** مگر آنکه خواهد خدای جهان
به هر امتی هست معلوم اجل *** که چون وقت آن آید و آن محل
نه یک ساعتی دیر گردد نه زود *** همان وقت آید که معلوم بود (49)
یونس
بگو گر شبانگاه هنگام خواب *** و یا روز روشن بیاید عذاب
بگویید بر من شما آشکار *** چه راهیست آن گاه بهر فرار
چرا مجرمان در نزول عذاب *** بدینگونه دارند شور و شتاب (50)
یونس
چو آید شما را عذابی گران *** بگردید مومن به رب جهان؟
«در آن روز خواهید این را شنود» *** که اکنون بگشتید مومن چه سود
کزین پیشتر در کمال شتاب *** تمسخرکنان خواستید این‌عذاب (51)
یونس
ستمکارها را بگویند پس *** چشید این زمان آتش این هوس
از ایشان بپرسند پس این عذاب *** که هستید از آتش آن به تاب
نه آیاست فرجام اعمال زشت *** که کردید ای مردم بدسرشت (52)
یونس
پس ای مصطفی ای رسول جلال *** نمایند کفار از تو سئوال
که آیا بحق است قرآن کتاب؟ *** تو بهر رسالت شدی انتخاب؟
بگو باد سوگند بر رب من *** که حقست این وعده‌ها و سخن
ندارید راهی برای گریز *** نشاید نمایید با آن ستیز (53)
یونس
اگر این ستم‌پیشگان لعین *** بگردند مالک به ملک زمین
نمایند دارایی خود فدا *** مگر خود رهند از عذاب خدا
چو خشم خدا را ببینند چند *** پشیمانی خویش پنهان کنند
بر ایشان رود حکم یزدان به داد *** جهان را خدا بر عدالت نهاد (54)
یونس
بدانید تنها ز یکتا خداست *** زمین و سماوات و هر چه بجاست
بدانید پس وعده‌های خدا *** همه هست برحق و باشد سزا
ولی اکثر خلق بر این صفت *** ندارند آگاهی و معرفت (55)

یونس
خدا مرده را زنده سازد ز خاک *** خدا زندگان را نماید هلاک
«چو دوران گیتی برفت و گذشت» *** شماراست بر سوی او بازگشت (56)
یونس
الا مردمان پُر ز اندرز و سود *** کتابی بیامد از ایزد فرود
که دلهایتان را ببخشد شفا *** نماید پر از لطف و نور و صفا
هدایت کند مومنان را به راست *** که این رحمت از سوی یکتا خداست (57)
یونس
بگو ای پیمبر که باشید شاد *** ز لطف و ز فضلی که یزدان بداد
که بهتر بود از پس‌انداز مال *** که خواهید آن را به حد کمال (58)
یونس
بگو زآن غذایی که یزدان پاک *** فرستاد بهر شما روی خاک
پس آیا به تدبیر و بر رای خویش *** چنین کار باطل بگیرید پیش
که بر میل خود هر غذا و طعام *** شمارید گاهی حلال و حرام
بگویید آیا بر این گونه کار *** رسیدست دستوری از کردگار
و یا اینکه بر او زنید افترا؟ *** دروغین بگویید این گفته را (59)
یونس
کسانی که بر ایزد خویشتن *** دروغی ببندند اندر سخن
مگر این کسان را ز روزِ شمار *** تصور چه باشد در این روزگار؟
خداراست بر بندگان بس کرم *** ولیکن نگویند شکر نعم (60)
یونس
به هر حال و هر وقت ای مصطفی *** که باشی و خوانی کتاب خدا
تو و پیروانت چو کاری کنید *** چه پنهان بود خود چه باشد پدید
ببیند در آن لحظه پروردگار *** که پنهان نباشد از او هیچ کار
که در آسمان و زمین هیچ چیز *** ز یزدان نهان نیست هر چند ریز
ز خرد و بزرگ آنچه دارد وجود *** کتاب مبین جمله را خوش نمود (61)
یونس
بدانید یارانِ پروردگار *** نباشند بر ترس و اَندُه دچار (62)
یونس
که هستند مومن به پروردگار *** خداترس باشند و پرهیزکار (63)
یونس
بر آنها بشارت بود از خدا *** چه در دار دنیا چه دارالبقا
که اندر سخنهای یکتا اله *** نبودست تبدیل و تغییر راه
همانا که این گونه فوز عظیم *** بود بهره دوستان کریم (64)

یونس
مدار ای پیمبر به دل رنج و غم *** مخور غصه از طعن کفار هم
که عزت بود خاص پروردگار *** سمیع و علیم است آن کردگار (65)
یونس
نه تنها زمین بلکه هفت آسمان *** همه هست ملک خدای جهان
هر آنچه که آن مشرکان از عناد *** نمایند غیر از خداوند یاد
گمانی است بیهوده و باطل است *** ز گفتار باطل چه خود حاصل است؟
ندارند کاری بجز این عمل *** دروغی بگویند قوم از دغل (66)
یونس
شما را خدائیست یزدان و رب *** که او آفریدست هم روز و شب
شب از بهر آسایش و خواب داد *** برای عمل روز را برنهاد
در آنهاست آیات بس آشکار *** نشانیست از قدرت کردگار
برای کسانی که دارند گوش *** نیوشند حرف خدا را به هوش (67)
یونس
بگفتند کفار حرفی خطا *** که فرزند دارد یگانه خدا
خدا بی‌نیازست و سبحان و پاک *** بود مالک آسمانها و خاک
به گفتار خود ای گروه ذلیل *** همانا ندارید هرگز دلیل
بدون دلیل و ز روی هوا *** بر ایزد ببندید این افترا؟ (68)
یونس
کسانیکه بر ایزد خویشتن *** زنند افترائی چنین در سخن
نبینند روی سعادت به خویش *** ره رستگاری نگیرند پیش (69)
یونس
همه این عملهای ناچیز و بد *** به حرص طمعهای دنیا بود
نمایند رجعت به پروردگار *** ببینند فرجام و پایان کار
به آنها چشانم عذابی شدید *** سزاوار کفران و کار پلید (70)
یونس
کنون ای پیمبر تو ای پر فتوح *** بر این مردمان گوی احوال نوح
که رو کرد بر امت خویشتن *** بر ایشان چنین راند گوی سخن
کنون گر ندارید باور شما *** که هستم رسولی ز یکتا خدا
بر آیات یزدان تکبر کنید *** به انکارورزی تدبر کنید
ندارید باور چو اندرز من *** کز الله گویم نه از خویشتن
توکل نمایم به یکتا خدا *** پناه من است او ز رنج و بلا
شما نیز همراه بتهای خوار *** ببندید تدبیر خود را به کار
که این امر هرگز نماند نهان *** شود دیر یا زود روزی عیان
هر آنچه شما را بود در توان *** نمایید در حق من، بی‌امان (71)
یونس

چو از رب خود روی برتافتید *** به عصیان و بر کفر بشتافتید
برای رسالت ز یکتا خدا *** نخواهم نه مزد و نه اجر از شما
بود اجر من نزد پروردگار *** که مبعوث گردیدم از کردگار
مرا امر فرموده رب جهان *** که گردم من از مسْلِمان زمان (72)
یونس
نکردند آیین او را قبول *** نمودند تکذیب نوح رسول
خدا، نوح و یاران نیکو صفات *** به کشتی درآورد بهر نجات
بکردیمشان جانشینان خاک *** ولی کاذبان غرق گشتند پاک
ببین تا که فرجام آن منذرین *** چها شد چو کردند تکذیب دین (73)
یونس
پس از نوح با حجت آشکار *** رسولان فرستاد پروردگار
دگرباره مانند پیشین امم *** بکردند تکذیب آیات هم
نگشتند مومن به پروردگار *** به دلهایشان مهر زد کردگار (74)
یونس
پس از آن رسولان، خداوند دین *** فرستاد موسی و هارون چنین
فرستاد دو مرسل راستگو *** به نزدیک فرعون و اشراف او
طریق تکبر گرفتند پیش *** بماندند بر سیره زشت خویش (75)
یونس
چو از جانب ما بیامد رسول *** نکردند آیات وی را قبول
زبان برگشاده به تکذیب دین *** بگفتند اینهاست سحری مبین (76)
یونس
پس آنگاه موسی همان مرد راد *** چنین بهر پاسخ زبان برگشاد
که آیا بر آنچه بحق و سزاست *** بگویید سحرست و حرفی خطاست
اگر چه که خود، ساحران هیچگاه *** نگردند مفلح در این بارگاه (77)
یونس
به موسی بدادند آنان جواب *** بدینگونه کردند بر وی خطاب
بخواهی تو ما را ز دین پدر *** کنون دور سازی کنی دربدر؟
که تا خویش و هارون در این مملکت *** بیابید خود قدرت و سلطنت
نیاریم ایمان به آیین تو *** نگردیم خود پیرو از دین تو (78)
یونس
چنین گفت فرعون از هر طرف *** تفحص نمایید با این هدف
که هر جا بود ساحری چیره‌دست *** بیارید در نزد من هر که هست (79)
یونس
چو حاضر بگشتند آن ساحران *** بفرمود موسی به آن ماهران
نمائید اول شما سحر خویش *** نمایان نمایید و آرید پیش (80)
یونس

چو جادو بکردند آنها تمام *** پس آنگه چنین راند موسی کلام
که البته سحر شما را خدا *** کند باطل و می‌دهد بر فنا
که افراد مفسد چو ورزند کار *** نمی‌سازد اصلاح آن کردگار (81)
یونس
خدا با سخنها و گفتار حق *** نهد مهر جاوید بر این نسق
اگر چه که افراد بدکار و خوار *** نباشند راضی از این گونه کار (82)
یونس
اگر چه ورا بود حجت بسی *** به موسی نیاورد ایمان کسی
بجز خاندانش که با ترس و بیم *** بگشتند مومن به موسی کلیم
مبادا که فرعونیان روی کین *** بریزند خود خونشان بر زمین
که فرعون طاغوت دوران خویش *** دل مستمندان همی‌کرد ریش (83)
یونس
چنین گفت موسی به یاران خود *** به قومی که فرعون آزرده بُد
اگر مومنانید بر راستی *** اگر مُسْلِمانید بی‌کاستی
توکل نمایید بر کردگار *** بجویید یاری ز پروردگار (84)
یونس
بگفتند قومش که از این سپس *** به یزدان توکل نماییم و بس
خدایا تو از فتنه ظالمان *** نگهدار ما را به دور زمان (85)
یونس
به رحمت تو ای ایزد کائنات *** از این کافران بخش ما را نجات (86)
یونس
به موسی و هارون سرانجام کار *** چنین وحی آمد ز پروردگار
که اینک شما با همه قوم خویش *** ره کشور مصر گیرید پیش
نشیمن گزینید در آن دیار *** به فرمان و دستور پروردگار
سراهای خود روی در رو کنید *** دل خویشتن جمله یک‌سو کنید
بخوانید آنگاه در آن نماز *** بگردید مشغول ذکر و نیاز
تو هم ای پیمبر به نطق و کلام *** بر آن مومنان ده بشارت مدام (87)
یونس
چنین گفت موسی به یکتا خدا *** بگفتا و بگشود دست دعا
به فرعون و فرعونیان در بلاد *** بدادی زر و مال و ملک زیاد
که گمراه سازند از راست راه *** همه بندگان تو را ای اله
خدایا تو نابود کن تاج و تخت *** از ایشان ستان جان و اموال، سخت
تو تا وقت مرگ و زمان هلاک *** که تعذیب گردند بس دردناک
به دلهایشان مهر میزن تمام *** که مومن نگشتند این قوم خام (88)
یونس
پس آنگه خداوند کردی خطاب *** که کردم دعاهایتان مستجاب

پس اینک شما همچو روز نخست *** بمانید باقی به راه درست
نپویید بر شیوه جاهلان *** نباشید در زمره غافلان (89)
یونس
به دستور پروردگار جلیل *** ز دریا بشد رد، بنی‌اسراییل
پس آنگاه فرعون و یاران وی *** بکردند تعقیب آنها ز پی
که بودند ظالم به دور زمان *** تعدی نمودند در هر مکان
چو فرعون را مرگ آمد فرا *** چنین گفت آنگه به یکتا خدا
که اکنون من ایمان بیاورده‌ام *** که از شرک و عصیان دل آزرده‌ام
خدائی که او را خدائی جلیل *** بخوانند قوم بنی‌اسرئیل
به فرمان و دستور او سر نهم *** به آیین او همچنین تن دهم (90)
یونس
خطابی به فرعون آمد فرود *** که اکنون بگشتی تو مومن، چه سود
کزین پیش سرکش بُدی ای لعین *** فسادی براندی به روی زمین (91)
یونس
پس امروز جسم تو و آن جسد *** به دستور ما سوی ساحل رسد
که از بهر مردم شود عبرتی *** نمایند بلکه در آن فکرتی
اگر چه ز مردم، بسی جاهلند *** ز آیات یکتا خدا غافلند (92)
یونس
بدادیم مسکن به قوم یهود *** به صدقی کزین پیش در قول بود
به آنها بدادیم روزیّ پاک *** هم از آسمان و هم از بطن خاک
که بودند مومن به قوم رسول *** نمودند دستور او را قبول
برای هدایت کتاب خدا *** چوآمد، فکندند یکسو ورا
بکردند آغاز بر اختلاف *** سخنها بگفتند یکسر خلاف
به روز قیامت به وقت جزا *** بر آن مردمان حکم راند خدا (93)
یونس
اگر که تو را هست شکی و ریب *** از آنچه بگفتیم بر تو ز غیب
از آن بی‌غرضهای اهل کتاب *** چو پرسی ببینی که باشد صواب
ترا آمده حق زسوی خدا *** در آن هیچ شکی نباشد روا (94)
یونس
نباشی تو از کاذبان هیچگاه *** که کردند تکذیب یکتا اله
چو آلوده سازی بدینکار دست *** ترا گَردِ خسران بخواهد نشست (95)
یونس
بتحقیق آنان که حکم عذاب *** بر آنهاست قطعی و زجر و عقاب
نگردند مومن به پروردگار *** نیارند ایمان به روزِ شمار (96)
یونس
بر ایشان هر آیت بیاید فرود *** نیارند ایمان به حقی که بود

مگر آن زمانی که با چشم خویش *** عذابی فرا روی بینند پیش (97) یونس
چرا هیچ قومی بروی زمین *** بموقع نیاورد ایمان بدین
که بینند از ایمانشان نیز سود *** برآنها نیاید عذابی فرود
فقط قوم یونس ز بعد شغب *** بموقع بگشتند مؤمن به رب
خدا هم برآنها بدادی جواب *** ز دنیایشان دور فرمود عذاب
به هنگام معلوم ز الطاف چند *** بکردیمشان از نعم بهره‌مند (98) یونس
بگو ای پیمبر چو پروردگار *** اراده همی کرد در روزگار
همه مردمان زمین سر به سر *** بگشتند مومن به رب بشر
چرا می‌کنی جبر بر این و آن *** که گردند مومن به رب جهان
تو آیا بخواهی به جبر و به زور *** بیارند ایمان به رب غفور؟ (99) یونس
چو رخصت نباشد ز پروردگار *** چه کس مومن آید بر آن کردگار
خداوند هر ملت بیخرد *** که فکرت بر آنها زده دست رد
نماید به درد پلیدی دچار *** بگردند منحوس و ناچیز و خوار (100) یونس
بگو تا ببینید با چشم جان *** تمام زمین نیز هفت آسمان
چه بسیار بینید کز روی آز *** نیارند ایمان بر آن بی‌نیاز
همه آیه‌های خدای جلیل *** بر آنها نبخشد کفاف از دلیل (101) یونس
پس آن امتی کاینچنین زیستند *** هم‌اکنون دگر در پی چیستند
بجز آنکه آن روزگار هلاک *** که دیدند پیشینیان روی خاک
ببینند آن را به چشمان خویش *** ببینند آن را فرا روی پیش
بگو فاش بر طاغیان زبون *** بمانید در انتظاری کنون
که من نیز هستم در این انتظار *** که نصرت ببینم ز پروردگار (102) یونس
همه مومنان و رسولان خویش *** رهانیم از هر بلایی و ریش
نجات همه مومنان را خدا *** به خود فرض کردست اندر قضا (103) یونس
به آنها بگو گر بر آیین من *** شماراست شکی کنون در سخن
نگیرم خدایانتان را به چیز *** نیرزند درچشم من یک پشیز
کسی را پرستم که بی هیچ ظن *** برون می‌کند جانتان را زتن
جز او را نخوانم دگر کردگار *** فقط او مرا هست پروردگار
بر این امر، مأمور گردیده‌ام *** که مومن بگردد دل و دیده‌ام (104) یونس

خداوند من را نموده خطاب *** کنم روی خود را به اسلام ناب
مرا امر کردست می‌کن تلاش *** بر آیین افراد مشرک مباش (105)
یونس
مرا گفته جز کردگار جهان *** کس دیگری ایزد خود مخوان
که هرگز ترا هیچ نفع و ضرر *** ندارند بتهای فانی دگر
وگرنه تو هم در مسیر زمان *** چو این مشرکان گردی از ظالمان (106)
یونس
خدا گر برایت بخواهد زیان *** کسی را به دفعش نباشد توان
وگر خیر خواهد که بر تو رسد *** نه بر آن زند هیچکس دست رد
رسد فضل ایزد به هر کس که خواست *** که بس مهربان و غفور آن خداست (107)
یونس
بگو ای خلایق ز سوی خدا *** کنون حق فرود آمده بر شما
هر آن کس هدایت شود بعد از این *** شود نفع او با وجودش قرین
هر آن کس که گمراه گردد از آن *** رساندست بر خویش تنها زیان
که من جز رسولی مگر کیستم *** نگهبان جان شما نیستم (108)
یونس
خودت پیروی کن ز امر خدا *** کنون پیشه کن صبر ای مصطفی
که روزی بیاید که پروردگار *** کند حکم در بینتان برقرار
که یزدان بود برترین حاکمان *** چو او کیست حاکم به دور زمان؟ (109)

هود

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف لام را هست آغاز کار *** که رمزیست از سوی پروردگار
کتابیست قرآن که آیات آن *** بدینگونه محکم بگشته بیان
ز پروردگار حکیم و خبیر *** بیان گشته قرآن چنین بی‌نظیر (1)
هود
نخوانید ربی بجز کردگار *** نباشد جز الله پروردگار
همانا که هستم رسول خدا *** که باشم بشیر و نذیر شما (2)
هود
بگویم به مردم چنین آشکار *** بخواهید آمرزش از کردگار
نمایید توبه به درگاه وی *** ره استغاثه نمایید طی
که تا وقت مرگ و به روز اجل *** شما را دهد بهره‌ها از عمل
که در حق هر مستحق کردگار *** تفضل کند رحمتی پایدار
اگر رخ بتابید زآن رهنما *** بترسم برای شما از جزا
عذابی بود سخت روز کبیر *** شما را بترسم ز خُرد و ز پیر (3)
هود
خدا هست قادر به هر چیز هست *** به هر چیز بر قدرت آورده است
نمایید رجعت به پروردگار *** به او بازگردید روزِ شمار (4)
هود
بدانید بعضی ز مردم به راز *** نمایند از مصطفی (ص) احتراز
چو بینند او را بتابند رو *** همی رخ نمایند پنهان از او
بدان ای پیمبر که هر کس کنون *** بَرَد سر میان گریبان درون
بداند عملهای او کردگار *** چه باشد نهان چه بود آشکار
به اسرار هر سینه آگاه اوست *** انیسی سزاوار و یارئ نکوست (5)
هود
نه جنبنده‌ای در زمین پابجاست *** مگر آنکه روزیِّ او از خداست
بداند کجا هست وقت حیات *** کجایش گریبان بگیرد ممات
همه حال مخلوقها این چنین *** بود ثبت اندر کتاب مبین (6)
هود
خدا آسمان و زمین آفرید *** به شش روزشان کرد یکسر پدید
خردمند یزدان ز راه صواب *** برافراشت آن عرش بر روی آب
که تا آزماید شما را دگر *** کدامینتان هست نیکویتر
اگر ای پیمبر بگوئی سخن *** بیاید پس از مرگ جان در بدن
بگویند کفار باشد محال *** نباشد بجز سحری و جز خیال (7)

هود
چو ما صبر سازیم کاین قوم خوار *** نگردد به قهر الهی دچار
که تا موقع مرگ، آید فرا *** در آنگه ببینند خشم خدا
برانند روی زبان این خطاب *** چه گشته که ما را نیاید عذاب
پس آنگاه کآید زمانش بسر *** ندارند راهی برای مفر
تمسخر نمودند آن کافران *** عذابی ببینند سخت و گران (8)
هود
به مردم بسازیم نعمت نثار *** مگر شاکر آیند بر کردگار
از ایشان چو گیریم آن لطف و ناز *** به نومیدی و کفر افتند باز (9)
هود
و گر آدمی را پس از محنتی *** رسانیم بر راحت و نعمتی
بگردد از آن سخت مغرور و خام *** که ایام محنت دگر شد تمام
تفاخر نماید به شادی و شور *** بگیرد ورا پرده‌ای از غرور (10)
هود
بجز صابرانی که هر صبح و شام *** نمایند اعمال نیکو مدام
بیابند آمرزش از کردگار *** ببینند پاداش بس پایدار (11)
هود
مبادا خود از وحی یکتا خدا *** که بر تو فرود آمد ای مصطفی
نسازی تو تبلیغ برخی از آن *** بداری خود از خلق آن را نهان
نگردی تو دلتنگ و خاطرنژند *** ز لغوی که خصمان تو گفته‌اند
بگویند احمد چو پیغمبرست *** چرا هیچ گنجی ندارد بدست
ندارد چرا هیچ مال و گهر *** فرشته نباشد ورا دور و بر
ترا هست دستور اندرز و بس *** بود رب نگهبان هر چیز و کس (12)
هود
بگویند قرآن هم از مصطفی است *** نه هرگز کلامی ز یکتا خداست
بگو از فصیحان در دسترس *** کمکها بخواهید از جمله کس
بیارید ده سوره مانند آن *** اگر راستگویید اندر بیان (13)
هود
ببندند کفار لب از خطاب *** ندارند بر این تحدی جواب
چو خاموش گشتند آن دشمنان *** شما پس بدانید ای مومنان
که قرآن به علم یگانه خدا *** بگردیده نازل سوی مصطفی
نباشد بجز ذات او هیچکس *** خدا گفته آیات قرآن و بس
به فرمان و احکام یکتا خدا *** بگردید تسلیم آیا شما؟ (14)
هود
کسانی که جویند دنیای پست *** ز شهوات نفسند سرشار و مست
به دنیا هر آنچه نمایند کار *** به ایشان دهد اجر پروردگار

نگردد از آن اجر اعمال کم *** بر ایشان خدا کی نماید ستم (15)
هود
ولی این کسان در قیامت دگر *** نصیبی نیابند الا سقر
چو در راه دنیا نهادند گام *** همه کارشان باطل آید تمام (16)
هود
رسولی که ایزد معین نمود *** که قرآنش روشن دلیلی ببود
که دارد یکی شاهدی راستگو *** که بخشد شهادت به گفتار او
به تورات باشد دلیلی دگر *** کزین پیش رحمت بُد و راهبر
که در آن بشارت بداده چنین *** محمد (ص) رسولی بود بعد از این
پس آیا یهودان اهل کتاب *** بگردند مومن بر او، بر صواب
هر آن کس که کافر بگردد بر او *** همانا که گشتست با وی عدو
به دوزخ کند آشیان و مکان *** که در آن روا نیست شک و گمان
که قطعی است این وعده از کردگار *** خدا کرد این وعده را برقرار
ولی اکثر خلق مومن نیند *** همه عمر خود را به غفلت زیند (17)
هود
چه کس هست ظالمتر از آن کسی *** که زد افترا بر خدایش بسی
پس آنگاه ایشان به پروردگار *** نشان داده گردند روزِ شمار
گواهان محشر شهادت دهند *** بدین امر، مهر گواهی نهند
که ایشان به یزدان زدند افترا *** نمودند بالاترین ظلم را
بدانید نفرین پروردگار *** بود بر ستم‌پیشگان ماندگار (18)
هود
کسانی که بر روی مردم چه بد *** بکردند راه خداوند سد
بسی پافشارند بر کفر و لج *** ره راستی را شمارند کج
که گمراه سازند خلق خدا *** چو باور ندارند روز جزا (19)
هود
ندارند هرگز در این تیره خاک *** مفری ز خشم خداوند پاک
نبینند یاری، خود از هیچکس *** مگر از خداوند یکتا و بس
که او نیز خواهد فزود آن عذاب *** فزاید دمادم به خشم و عتاب
نبینند یاری ز اعضاء خود *** نخواهد بر آنان کسی یار بُد
نه گوش و نه چشم و نه سمع و بصر *** رسانند یاری بر آنها دگر (20)
هود
همین مردمانند دنیاطلب *** که دل را فکندند اندر شغب
دل خویش این مردم تیره‌بخت *** فکندند اندر زیانی چه سخت
به دنیای خاکی ز مکر و ریا *** هر آنچه نمودند شد بر فنا (21)
هود
به روز جزا لاجرم در نظر *** نباشد از ایشان زیانکارتر (22)

هود
ولی اهل ایمان به پروردگار *** که خود صالحانند و پرهیزکار
به درگاه ایزد ز روی خضوع *** نمودند گریه به شوق و خشوع
بر ایشان بهشت است، خلد آشیان *** بمانند در سایه‌اش جاودان (23)
هود
خود اندر مثل حال این دو گروه *** دنی کافر و مومن باشکوه
بود همچو آن کس که کورست و کر *** ولی دیگری راست سمع و بصر
پس آیا یکی‌اند در منزلت؟ *** بود هر دو را یک مقام و صفت؟
چرا پس نگیرید پند از سخن *** نگردید یادآور، ای انجمن (24)
هود
خدا نوح را بهر پیغمبری *** به قومش فرستاد بر رهبری
بگفتا که با حجتی آشکار *** شما را بترسانم از کردگار (25)
هود
بجز ایزد آن واحدِ بی‌نیاز *** مبادا به کس سجده آرید باز
مرا ترس باشد که بعد از هلاک *** عذابی ببینید بس دردناک (26)
هود
بگفتند بر او، بزرگان کیش *** نباشی تو چون ما یکی شخص بیش
به چشمان ما هر که یار تو هست *** نباشد مگر شخص ناچیز و پست
ندارید هرگز مزیت به ما *** که گوییم پیکی ز یکتا خدا
گمان می‌نماییم اندر عمل *** شمایید ناراستگو و دغل (27)
هود
پس آنگاه نوح نبی لب گشاد *** به آن قوم این گونه پاسخ بداد
چه گویید آیا چو با چشم خویش *** ببینید حجت فرا روی پیش
چو بر من بکردست یکتا خدا *** بسی حجت و رحمت از خود عطا
ولیکن شماراست لطفش نهان *** به هر حالتی خود نگردد عیان
چه وادار سازم شما را دگر *** چو جوئید نفرت از آن سر به سر (28)
هود
نخواهم کنون هیچ اجر از شما *** که اجرم بود با یگانه خدا
نرانم ز خود هیچگه مومنان *** اگر چند باشند محتاج نان
بر آنهاست دیدار یزدان هدف *** بیابند این رتبت و این شرف
مرا هست باور که بس جاهلید *** شما مردمانی ز حق غافلید (29)
هود
بگفتا اگر من برانم ز خود *** کسی را که مومن به یزدان بشد
چه کس می‌کند یاریم در حیات *** که از خشم ایزد بیابم نجات
چرا پس، نگیرید اندرز و پند *** به گفتار من تا به کی ریشخند؟ (30)
هود

نگویم خزاین به دست منست *** به گنج الهی مرا هست دست
به دعوی نمیگویم آری ز غیب *** مرا اطلاعست بی‌شک و ریب
نگویم ملک هستم از آسمان *** که همچون بشر گشته‌ام این زمان
بر آن مومنانی که با عشق و ذوق *** بریزند از دیده‌ها اشک شوق
نگویم نداده خدا برتری *** بر این مومنان ز زشتی بری
بر آنهاست داناتر ایزد بسی *** که آگه‌تر از او نباشد کسی
(کنون گر که من نیز طعنه زنم *** کنم جامه‌ای از تمسخر تنم)
ستم‌پیشه گردم به دور زمان *** شوم چون شما من هم از ظالمان (31)
هود
بگفتند بس گفتگو رانده‌ای *** چه بسیار ما را به خود خوانده‌ای
اگر راستگویی تو اندر خطاب *** سخن کم کن و پیش آور عذاب (32)
هود
بگفتا چو خواهد یگانه اله *** به تحقیق آن وعده آید ز راه
ندارید آن لحظه راه گریز *** ندارید هرگز توان ستیز (33)
هود
ندارد دگر پند من هیچ سود *** نخواهید گفتار من را شنود
اگر مصلحت هست زآن رهنما *** که گمراه سازد جمیع شما
نشاید که من هم از این بیشتر *** دهم هر زمان پند چون پیشتر
هماناست او، ایزد و کردگار *** بدو بازگردید فرجام کار (34)
هود
کِشند این سخن را دگر بار پیش *** که گفتی سخنها تو از پیش خویش
دهی نسبت آن به یکتا خدا *** ببندی بر او بی‌سبب افترا
بگو ای بداندیش مردان سست *** گرفتم که این قول باشد درست
خطا و گناهش به دوش منست *** شما را به گردن نخواهد نشست
ولیکن منم پاک از آن سخن *** که بر من ببندید ای انجمن (35)
هود
بشد وحی بر نوح از کردگار *** بر او کرد این نکته را آشکار
که جز این گروهی که ره برده‌اند *** به آئینت ایمان بیاورده‌اند
ز قومت دگر هیچکس هیچگاه *** نیارند ایمان به یکتا اله
تو بر کفر این مردم ناسپاس *** مبادا تأسف خوری بی‌اساس (36)
هود
کنون ساز کشتی به دستور ما *** بشو سخت مشغول، نزد خدا
تو در باره ظالمان و عدو *** دگر هیچ جانا کلامی نگو
که باید بگردند غرقه در آب *** چو بودند در جستجوی سراب (37)
هود
بر آن کار پرداخت با شور و تاب *** ولی چون بیابان بُد آنجا نه آب

هر آن کس که می‌دید او را به دشت *** تمسخرکنان از برش می‌گذشت
بگفتا گر امروز ما را به کار *** تمسخر نمایید ای قوم خوار
یکی روز پیش آید اندر قضا *** که خندیم ما هم به کارِ شما (38)
هود
بزودی بخواهید دانست باز *** چه کس‌راست لعنت، از آن بی‌نیاز
شود نیز مستوجب قهر حق *** به ذل عذابش همی مستحق (39)
هود
رسید آن زمانی که خود قهر ما *** بر آن قوم کافر بیامد فرا
بسی آب جوشید تنّور وار *** چو دستور آمد ز پروردگار
پس آنگاه بر نوح، یزدان بگفت *** که بردار با خود ز هرگونه جفت
همه اهل بیتت نشان در درون *** جز آن کس که او هست بی‌دین و دون
هلاکش شده ثبت اندر ازل *** تحقق بیابد کنون این عمل
پس ای نوح امروز در این مکان *** همه مومنان را به کشتی نشان
نبودند غیر از گروهی قلیل *** که بودند مؤمن به رب جلیل (40)
هود
پس آنگاه بگشاد لب بر سخن *** به کشتی درآیید یاران من
به نام خدا این زمان با شتاب *** شود کشتی ما روان روی آب
پس آنگه به ساحل بگیرد کنار *** غفور و رحیمست پروردگار (41)
هود
به دریایی از موجهایی چو کوه *** شناور شد آن کشتی باشکوه
در آن حال از راه لطف و صفا *** بزد نوح فرزند خود را صدا
به کشتی نشین و به من دِه تو دست *** نباشی تو با کافران هم‌نشست (42)
هود
بگفتا پسر، می‌روم روی کوه *** نیارد مرا این خطر در ستوه
بگفتا که امروز راه فرار *** ندارد کس از قهر پروردگار
مگر آنکه رحمت نماید خدا *** زگرداب وحشت بگردد رها
بگفت این سخن را و موجی گران *** جدایی درافکندشان در میان
پسر غرقه گردید با کافران *** چو او بود در زمره منکران (43)
هود
زمین را بیامد از ایزد خطاب *** هم‌اکنون فرو بر، به خود موج آب
بر آن آسمان گفته آمد سُخن *** که باران خود را دگر قطع کن
به یک لحظه دریا بشد خشک و سفت *** قضای خداوند صورت گرفت
بجا ماند کشتی به کوه جودی *** دگر عمر آن ظالمان گشت طی (44)
هود
بگفتا به درگاه الله، نوح *** چو در کار خود دید نصر و فتوح

که فرزند من خود ز نسل من است *** خود از اهل‌بیت و مرا چون تن است
ترا وعده حق است، یا بد وجود *** تویی برترین حکمران ای ودود
(کنون پس به لطف خودت دِه نجات *** ز فرزند من دور کن این ممات) (45)

هود
بگفتا که ای نوح فرزند تو *** نبودست همراه و پابند تو
ورا هست اعمال بسیار زشت *** که تخمی نکشتست آن بدسرشت
تقاضا مکن از من آن فعل و کار *** که هرگز نباشد تو را آشکار
تو را می‌دهم پند غافل مباش *** خود از مردم خام و جاهل مباش (46)

هود
بگفتا خدایا بیارم پناه *** که جز تو ندارم دگر هیچ راه
تقاضا نسازم از این پس دگر *** ز چیزی که از آن ندارم خبر
کنون گر نبخشی مرا ای اله *** ترحم نورزی به من زین گناه
زیانکار گردم در این داستان *** چه حاصل نصیبم شود جز زیان (47)

هود
پس آنگه بر او خواند یزدان درود *** که ای نوح بازآ ز کشتی فرود
ز ما بر تو هم رحمت و هم سلام *** همینگونه بر پیروانت تمام
هر آن ملتی را که شد بت‌پرست *** بر عصیان و بر ظلم آغشت دست
اگر چه به دنیا تمتع دهیم *** بر آن کامرانی بساطی نهیم
ولیکن سرانجام بعد از هلاک *** عذابی بر آنها رسد دردناک (48)

هود
از اخبار غیب است این سرگذشت *** که بهر شما داستانش گذشت
که خود پیشتر زآنکه پروردگار *** بگوید خبرها چنین آشکار
تو و قوم تو جملگی سر به سر *** نبودید آگاه از این خبر
کنون باش صابر در آیین دوست *** که فرجام پرهیزکاران نکوست (49)

هود
برای هدایت سوی قوم عاد *** خداوند بر هود حجت بداد
بگفتا پرستید پروردگار *** که جز او نباشد دگر کردگار
هر آنچه ز بتها سخن رانده‌اند *** اگر هم خدایانشان خوانده‌اند
دروغیست روشن، کلامی خطاست *** همه سر به سر جملگی افتراست (50)

هود
نمی‌خواهم ای قوم اجر از شما *** بود اجر من با یگانه خدا
همان کردگاری که روزِ نخست *** مرا آفرید و نمودی درست
نخواهید آیا که در این سخن *** تعقل نمایید ای انجمن (51)

هود
نمایید ای قوم غفران طلب *** بسازید توبه به درگاه رب
که بس نعمت و رحمت بی‌کران *** فرود آورد بر شما ز آسمان
شما را توانا نماید فزون *** دهد قدرتی بیشتر از کنون
مبادا از ایزد بتابید روی *** به عصیان و بدکاری و زشت‌خوی (52)
هود
بگفتند ای هود حجت بیار *** اگر خود رسولی ز پروردگار
نگوییم ترک خدایان خویش *** به صِرفِ کلامی که آری تو پیش
نه مومن بگردیم اله تو را *** نه درمی‌نوردیم راه ترا (53)
هود
نگوییم در باب تو حرف خام *** بگوییم تنها تو را این کلام
که برخی خدایان ما خود دگر *** رساندند بر تو زیان و ضرر
ز تو برگرفتند عقلت کنون *** که اینک بگشتی دچار جنون
پس آنگاه لب بر سخن برگشود *** به قومش کلامی بفرمود هود
که شاهد بگیرم یگانه اله *** شما نیز باشید بر این گواه
که بیزار هستم دگر از شما *** از آنچه بخوانید جای خدا (54)
هود
شما نیز در حق من بیدرنگ *** نمایید هرگونه تدبیر و رنگ (55)
هود
نمودم توکل به یکتا خدا *** که او رب من هست و رب شما
که جنبندگان را همه اختیار *** بود در ید قدرتِ کردگار
بود راه یزدان من راه راست *** ره رستگاری ز راه خداست (56)
هود
اگر از خداوند تابید روی *** بر او کافر آیید بی‌گفتگوی
بکردم کلام رسالت بیان *** که بودم موظف به ابلاغ آن
چو مُردید یزدان من در زمین *** یکی قوم دیگر کند جانشین
بر ایزد نیاید زیانی و شرّ *** نشاید رسانید بر او ضرر
نگهبان من هست یزدان و بس *** نگبهان هر چیز و هر جا و کس (57)
هود
چو فرمان بیامد ز یزدان پاک *** که نابود گردند قوم و هلاک
به لطف و به رحمت رهاندیم هود *** هر آن مؤمنی هم که با هود بود
که از آن عذاب غلیظ و گران *** بدادیم ما آن کسان را امان (58)
هود
همین قوم عادند غرق شغب *** که کردند تکذیب آیات رب
رساندند آزار بر رهبران *** اذیت نمودند پیغمبران
نهادند در دست آن خوار دست *** که او بود مغرور و جبار وپست (59)

هود
چه اندر زمین و چه روز شمار *** ببینند لعنت ز پروردگار
بدانید ای مردمان قوم عاد *** بگشتند کافر به یزدان راد
چو گشتند کافر به رب غفور *** بگشتند از رحمتش نیز دور
بدانید خود قوم عادند خوار *** چه دورند از لطف پروردگار (60)
هود
برای رسالت خدای وجود *** فرستاد صالح به قوم ثمود
بگفتا، بخوانید یکتا خدا *** که جز او نباشد خدایی بجا
شما را ز خاک آفرید و بداشت *** بر آبادی این زمین برگماشت
بخواهید آمرزش از کردگار *** نمایید توبه به پروردگار
که یزدان به هر شخص باشد قریب *** دعا چون نمایند باشد مجیب (61)
هود
به صالح بگفتند زآن پیشتر *** که گویی نبی هستم و راهبر
تو بودی در این قوم بس محترم *** ترا عزت و منزلت بود هم
پس آیا تو را خواسته این شُدست *** که ما از خدایان بشوییم دست
خدایان خاصی که اجدادمان *** پرستش نمودند در آن زمان
بر آنچه تو می‌گویی اندر سخن *** بگشتیم مشکوک و داریم ظن
بدآنچه که ما را بخوانی بر آن *** نداریم باور ز خُرد و کلان (62)
هود
بگفتا شما را چه بودست رای *** که گویید نَبْوَمْ رسول خدای
دلیلی مرا هست اینک به دست *** دلیلی که از کردگار مَنَست
مرا او فرستاد با لطف خویش *** بسی رحمت خود به من کرد بیش
اگر سر بپیچم ز فرمان وی *** نمایم ره ناسپاسیش طی
چه کس از عذاب خدای جهان *** مرا می‌دهد در زمانه امان
شما قوم بر من به غیر از ضرر *** نخواهید افزود چیزی دگر (63)
هود
بفرمود اینک ز یکتا خدا *** دلیلی است ناقه برای شما
نمائید او را به حالش رها *** که سازد در ارض الهی چرا
مکوشید هر گز در آزار وی *** وگرنه عذابی بیاید ز پی (64)
هود
پس آن قوم نگرفت پندش به گوش *** بکردند پی ناقه را شد خموش
پس آنگاه صالح زبان برگشاد *** بر ایشان به قهر خدا وعده داد
بمانید در خانه‌هاتان سه روز *** بیاید پس از آن عذابی به سوز
که این وعده نَبْوَد دروغین سخن *** فرود آید این خشم بر مرد و زن (65)
هود
چو فرمان قهر الهی رسید *** بر ایشان عذابی بیامد شدید

همان صالح و مومنان را نجات *** بدادیم بر لطف خود زآن ممات
توانا و قادر بود کردگار *** به هر چه بخواهد در انجام کار (66)
هود
بر آن ظالمان قهری آمد فرود *** که زنده کسی بامدادش نبود (67)
هود
چنان محو گشتند و نابود و نیست *** تو گویی که هرگز نکردند زیست
بدانید تا بر خداوند جود *** چو کافر بگشتند قوم ثمود
ز لطف الهی بگشتند دور *** بر ایشان نیاورد رحمت، غفور (68)
هود
یکی روز یزدان به دور زمان *** ملکهای خود را ز هفت آسمان
درآورد شکل بشر بس جمیل *** فرستاد سوی نبی‌خلیل
پس آنگه، فرستادگان خدا *** بدادند سوی خلیل این ندا
بگفتند بر او که بادت سلام *** نبی نیز دادی جواب کلام
ز گوساله بریان کبابی بکرد *** بیاورد در پیش آن چند مرد (69)
هود
بدیدی که ایشان نیازند دست *** به سوی طعامی که آماده هست
از آنان بترسید و وحشت نمود *** ملائک گرفتند این نکته زود
بگفتند با وی چه ترسی ز ما *** که ما را فرستاد یکتا خدا
سوی قوم لوط آمدیم از اله *** که پاکیزه سازیم قوم از گناه (70)
هود
زنش باره آنجا همی بُد به پای *** بخندید و خوشحال گشت و رضای
بشارت بدادیم او را نکو *** به اسحاق و یعقوب فرزند او (71)
هود
چو بشنید آن مژده را در سخن *** بگفتا که فرتوتم و پیرزن
مرا شوی پیرست و مویش سفید *** چگونه ز ما طفل آید پدید
ندارم در این کار هرگز شکیب *** که این کار بسیار باشد عجیب (72)
هود
بگفتند از کار الله چون *** شگفتی نمایی تو ای زن کنون
شده شامل اهل‌بیت شما *** بسی رحمت و برکت از کبریا
ستوده صفات است پروردگار *** همانا مجیدست آن کردگار (73)
هود
چو وحشت برون شد ز جان خلیل *** بشارت نیوشید مرد جلیل
بسی گفتگو کرد تا از بلا *** مگر ملت لوط گردد رها (74)
هود
چو بسیار بودی رئوف و رحیم *** بسی کرد خواهش ز رب عظیم (75)
هود

ز سوی خداوند آمد خبر *** کزین خواهش خویشتن درگذر
رسیدست فرمان ایزد فرا *** بر آنهاست قطعی عذاب خدا
نبودست هرگز ره بازگشت *** بر آنان مقرر شد این سرگذشت (76)
هود
چو بر لوط وارد شدند آن کسان *** سفیران یزدان روزی رسان
پریشان بگردید و دلتنگ و ریش *** بگفتا بود سخت روزی به پیش
ملائک جمیل و رشید و جوان *** بگشتند داخل در آن آشیان (77)
هود
پس آن قوم آمد به درگاه او *** که فعل قبیحی کند جستجو
چو آگه شد از سوءقصدی که بود *** به آنها چنین گفت، خود لوط زود
مرا دخترانند پاکیزه تن *** نمایید تزویج بر خویشتن
بترسید ای مردم از کردگار *** مرا نزد مهمان مسازید خوار
نباشد میان شما یک رشید؟ *** که او دادخواهی من را شنید؟ (78)
هود
بگفتند ما را بر آن دختران *** نبودست میلی و رغبت چنان
تو خود نیک دانی که منظور ما *** چه بودست از این هوس وین هوی (79)
هود
بگفتا مرا قوتی بود کاش *** که در مَنعتان می‌نمودم تلاش
و یا تکیه‌گاهی که بردم پناه *** که ایمن بگشتم ز شر و گناه (80)
هود
ملائک بگفتند بر لوط، ما *** رسولیم از سوی یکتا خدا
غباری ز اعمال این قومِ پست *** نخواهد به دامان تو برنشست
تو با اهل‌بیتت شبانه برو *** از این جا و این شهر بیرون بشو
از اهلت نماند در این جای کس *** مگر همسرت او بماند و بس
بلائی که بر قومت آید فرود *** زنت را هم آخر بخواهد ربود
فرو خواهد آید بلا بامداد *** نماندست تا صبح فرصت زیاد (81)
هود
چو شد صبح فرمان پروردگار *** بیامد که ویرانه شد آن دیار
بکردیم آن شهر زیر و زبر *** که از آن نماندست هرگز اثر
هم از آسمان سنگهای هلاک *** بر آنها بیامد به بالین خاک (82)
هود
همان سنگهایی که بر ظالمان *** فرود آمدی در زمین زآسمان
نشاندار بودی به امر خدا *** که از ظالمان دور نبود سزا (83)
هود
چو بر اهل مدین در آن روزگار *** شعیب آمد از سوی پروردگار
دلی داشت آکنده از صدق و مهر *** فرستاده شد از خدای سپهر

بگفتا پرستید یکتا خدا *** که جز او نباشد خدایی سزا
بسنجید با کیل و میزان بهوش *** مبادا که باشید خود کم‌فروش
که خیر شما را ببینم در آن *** که انصاف ورزید در کارتان
بترسم از آن روز اندر قضا *** که گیرد شما را عذابی فرا (84)
هود
پس ای قوم هر گه تجارت کنید *** همه کیل و وزنش رعایت کنید
به مردم نه چیزی فروشید کم *** فساد و جنایت نورزید هم (85)
هود
چو ایمان به تحقیق آورده‌اید *** دل از یاد اللّه پر کرده‌اید
هر آن چیز باقی گذارد خدا *** بدانید بهتر بود بر شما
(از آن مال افزون که آید بدست *** ز راه خیانت ز اعمال پست)
اگر هم ندارید ایمان درست *** بود اعتقاد شما، پایه سست
دگر من نگهبانتان نیستم *** دگر حافظ جانتان نیستم (86)
هود
تمسخر نمودند قوم شعیب *** بر او سرزنشها براندند و عیب
بگفتند آیا ترا این نماز *** بکردست مأمور این کار باز
که سازی تو ما را کنون برحذر *** از آیین اجداد و دین پدر
تصرف نماییم در مالمان *** به دلخواه خویش و به آمالمان
کنی منع ما را که در وزن و کیل *** تصرف نماییم بر طبق میل
صد احسنت بر تو که در روزگار *** نکوکار هستی و هم بردبار (87)
هود
بگفتا که ای قوم تدبیر چیست *** شما را مسبب به تکفیر چیست
چو بر من بدادست پروردگار *** بسی حجت روشن و آشکار
به من داده روزی پاک و حلال *** نه آیا پرستم خدای جلال
چو نهی شما می‌کنم در عمل *** نباشد مرا قصد جنگ و جدل
که منظور من هست تنها همین *** که اصلاح سازم شما را چنین
چو توفیق خواهم ز پروردگار *** بکردم توکل بر آن کردگار
به درگاه لطفش ببردم پناه *** بجز راه یزدان نبودست راه (88)
هود
دگر بار لب بر نصیحت گشاد *** به قومش دگر باره اندرز داد
مبادا که با من چو هستید بد *** فزونتر خطا از شما سرزند
مبادا بیاید بلایی فرود *** چو بر اقوام صالح چو نوح و چو هود
بگیرید از لوط پندی فرا *** که بودند نزدیکتر بر شما (89)
هود
بخواهید آمرزش از کردگار *** نمایید توبه به پروردگار
همانا خدایم خدای جهان *** بود مشفق و هست بس مهربان (90)

هود
به پاسخ بدادند آنها جواب *** که چیزی نفهمیم از این خطاب
نیابی تو منظور و قصد و هدف *** مکن بیهُده وقت خود را تلف
تو در چشم مایی کنون ناتوان *** ترا ارزشی نیست در این زمان
کنون گر مراعات ایلت نبود *** بکردیم خود سنگسارت چه زود
که در بین ما عزت و احترام *** نداری و هرگز نداری مقام (91)
هود
بگفتا که ای قوم نزد شما *** فزونتر بود ارج ایل از خدا؟
خدا را ببردید حقا ز یاد *** فراموش کردید او را زیاد
هر آنچه نمایید در فعل و کار *** بر آنست آگاه پروردگار (92)
هود
دگر باره گفتا به قومش رسا *** کنید آنچه آید ز دست شما
که من نیز هر چه بر انجام آن *** موظف بگشتم نمایم همان
بزودی بفهمید ذُلّ عذاب *** کدامینمان را رسد در حساب
شود روشن آری کدامین ما *** ره کذب پوید، منم یا شما؟
پس اینک بمانید در انتظار *** که من نیز جویم سرانجام کار (93)
هود
چو قهر خداوند آمد فرا *** بشد جلوه‌گر خشم یکتا خدا
شعیب و همه مومنان را دگر *** به رحمت رهاندیم از آن خطر
گرفتی همه ظالمان را فرا *** یکی صیحه قهر و خشم خدا
که چون صبح آمد در آن شهر و خاک *** بگشتند مردم سراسر هلاک (94)
هود
چنان محو گشتند و نابود و نیست *** که گویی که هرگز نکردند زیست
بلی اهل مَدْین چو قوم ثمود *** ز فرط خطا و گناهی که بود
ز لطف الهی بگشتند دور *** که یزدان بر آنها نباشد غفور (95)
هود
پس آنگاه موسی ز پروردگار *** فرستاده شد حجتش آشکار (96)
هود
به فرعون و اشراف وی داد پند *** که تا ظلم و عصیان به پایان برند
بکردند اطاعت ز فرعونیان *** اگر چه نبودی هدایت در آن (97)
هود
که فرعون راند به روز شمار *** همه پیروان خودش را به نار
هر آن کس بر آتش بکردی ورود *** به بد جایگاه و مکان رو نمود (98)
هود
نهادند بر خویش در این جهان *** بسی لعنت و لعن، فرعونیان
برای قیامت که درمانده‌اند *** چه بد توشه‌ای را فرستاده‌اند (99)

هود
بدادیم بر تو خبر زآن دیار *** که بودند اهلش همه نابکار
که هستند آباد برخی هنوز *** گروهی خرابند این سال و روز
بگشتند ویرانه و تل خاک *** همه مردمانش بگشته هلاک (100)
هود
بر آنان نکردیم هرگز ستم *** که بر خویشتن ظلم کردند هم
خدایان باطل که بر تیره راه *** بخواندند غیر از یگانه اله
هلاکت از ایشان نکردند دفع *** نه سودی رساندندشان و نه نفع
چو هنگامه قهر ایزد رسید *** عذاب خداوند آمد پدید
نبردند ره توشه‌ای زآن گذر *** بجز حسرت و آه چیزی دگر (101)
هود
بگیرد چنین سخت پروردگار *** که بس سخت‌گیرست آن کردگار
که شرّ ستم‌پیشگان را خدا *** هر آنگه بخواهد، دهد بر فنا
بود انتقام خدا بس شدید *** الیمست آنگه که گردد پدید (102)
هود
نهفته است در آن هلاک آیتی *** چو خواهد بگیرد کسی عبرتی
بود عبرتی آنکه را از عذاب *** بترسد به روز سئوال و جواب
چو در روز محشر ز پیر و جوان *** همه جمع گردند در یک مکان
ببینند پاداش اعمال خویش *** هر آنچه نمودند ز ایام پیش (103)
هود
به تأخیر افکنده‌ایم آن جزا *** به روزی که وقتش بداند خدا (104)
هود
کلامی نگوید در آن روز کس *** جز آنکو به فرمان او هست و بس
گروهی ز مردم شقیند و خوار *** گروهی سعیدند و هم رستگار (105)
هود
پس اهل شقاوت به نار سقر *** بیفتند و در آه و غم غوطه‌ور (106)
هود
به دوزخ بیفتند تا آن زمان *** که باقی بود ارض و هفت آسمان
مگر اینکه خواهد یگانه خدا *** که ایشان رهاند ز دام بلا
یقین دان که ایزد هر آن چیز خواست *** همان می‌شود زود بی‌کم و کاست (107)
هود
ولیکن سعیدان نیکوسرشت *** بمانند جاوید اندر بهشت
که تا هست باقی زمین و آسمان *** گزینند اندر بهشت آشیان
مگر آنکه خواهد یگانه خدا *** که لطفش ندارد همی انتها (108)
هود

تو ای مصطفی این حقیقت بدان *** هر آنچه که دارند باور به آن
که بر راهجویی ز دین پدر *** پرستند، باطل بود سر به سر
به حد نهایت بر آن کافران *** عذابی برانیم سخت و گران (109)
هود
به موسی بدادیم زآن پس کتاب *** که مردم بخواند به راه صواب
نمودند مردم در آن اختلاف *** بجستند راه عناد و خلاف
مشیت نبودی اگر در قضا *** که تأخیر ورزد به قهرش خدا
بر آنها بشد داوری بر عذاب *** که افتند از قهر ایزد به تاب
که همواره مردم به هر روزگار *** به بیهوده شکّند جمله دچار (110)
هود
خدای تو حقا همه خلق و کس *** هر آن کس که بودست و آید ز پس
چشاند بر ایشان سزای عمل *** چه کار برونی چه فکر و امل
هر آن کار کز دست مردم بخاست *** بر آن امر آگاه یکتا خداست (111)
هود
ترا امر آمد ز رب غفور *** که ثابت‌قدم باشی و هم صبور
ترا هر که گردیده همراه و یار *** کند استقامت بود پایدار
نه از حد فراتر گذارید پا *** که بینا و داناست یکتا خدا (112)
هود
نباشید با ظالمان یار و دوست *** نگردید همدست آن کاو عدوست
وگرنه شما را بگیرد فرا *** عذابی که باشد بر آنها سزا
در آن تنگنا غیر پروردگار *** نه یاور بیابید هرگز نه یار (113)
هود
در آغاز و پایان هر روز، باز *** بخوانید ای اهل ایمان نماز
دگر آن زمانی که شد تیره شب *** نمازی بخوانید بر امر رب
که پوشانده گردد عملهای سست *** به اعمال نیک و صلاح و درست
که اینست اندرز بر اهل ذکر *** بر آنها که دارند عقلی و فکر (114)
هود
هر آنگه که آید ترا رنج و جبر *** تو بر آن مصیبت همی ساز صبر
که کردار مردان پرهیزکار *** نگردد تبه پیش پروردگار (115)
هود
چرا در میان امم روی خاک *** نبودند مومن مرامان پاک
که تا مردمان را به روی بلاد *** بگردند مانع ز کار فساد
مگر جمعی اندک بدور حیات *** که دادیمشان از بلایا نجات
پی نعمت دنیوی و خوشی *** بکردند آن ظالمان سرکشی
چو بودند بدکار و ناپاک و پست *** از این رو بر ایشان هلاکت نشست (116)

هود
چو قومی بود مصلح و نیک کار *** هلاکت نبینند از کردگار
نسازد به ظلم و تباهی هلاک *** چو باشند آن قوم نیکو و پاک (117)
هود
خدا گر که می‌خواست اندر عمل *** یکی می‌نمودی تمام ملل
ولیکن همه قومها گونه‌گون *** بمانند همواره بی‌چند و چون (118)
هود
مگر آن کسی را که ایزد بخواست *** به رحمت هدایت کند سوی راست
شدند آفریده برای همین *** که ره را بیابند خود این چنین
کنون وعده قهر یکتا خدا *** تحقق پذیرفته اندر قضا
شود دوزخ آکنده از هر دو جنس *** ز کفار جن و ز کفار انس (119)
هود
از اخبار پیشینیانت سخن *** بگفتیم تا خود شوی مطمئن
خبرها بگفتیم بر این سبب *** که روشن شود بر تو آیین رب
که خود راه حق و ره راستی *** شود بر تو معلوم بی‌کاستی
بر افراد مومن تذکر بود *** که خود مایه پند و عبرت شود (120)
هود
بگو ای پیمبر بر آن کافران *** که همواره باشند از منکران
هر آنچه بیاید ز دست شما *** نمایید معصیتی و خطا
که ما نیز مشغول طاعات خویش *** بباشیم و گیریم این راه پیش (121)
هود
شما پس بمانید در انتظار *** که بینید فرجام و پایان کار
که ما نیز هستیم خود منتظر *** ببینیم پاداش خود را دگر (122)
هود
هر آنچه که در ارض و هفت آسمان *** ز چشم خلایق بود در نهان
برای خدا هست خود آشکار *** بود در یَدِ قدرت کردگار
همه چیز راچون زمانی گذشت *** نمایند سوی خدابازگشت
پرستید تنها یگانه خدا *** توکل نمایید بر کبریا
که خلق آنچه ورزند هنگام زیست *** خدای تو غافل از آن کار نیست (123)

یوسف

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف لام را هست آغاز کار *** که رمزیست از جانب کردگار
چنین است آیات یزدان دین *** که ثبت است اندر کتاب مبین (1)
یوسف
بگفتیم قرآن به تازی زبان *** بدینسان فصیح و بلیغ و روان
که شاید بیابید عقلی و هوش *** نیوشید اندرز آن را به گوش (2)
یوسف
ترا بهترین ماجراها تمام *** بگوییم با وحی قرآن مدام
اگر چند زین پیش هرگز از آن *** نبودی تو آگاه اندر جهان (3)
یوسف
کنون یاد آور که یوسف چه گفت *** چو در خواب خود دید چیزی شگفت
که در خواب دیدم که جمعی مگر *** مرا سجده کردند جان پدر
همی یازده کوکب و شمس و ماه *** مرا سجده کردند در سجده‌گاه (4)
یوسف
بفرمود یعقوب جان پدر *** به اخوان خود دم مزن زین خبر
اگر این خبر، خود بر آنها رسد *** نمایند مکری ز فرط حسد
که شیطان بر انسان همیشه عدوست *** بود فاش این دشمنی کاندر اوست (5)
یوسف
ترا هست تعبیر خواب این چنین *** که ایزد گزیند تو را در زمین
بیاموزدت علم تفسیر خواب *** توانی نمایی تو تعبیر خواب
به تو نعمت و لطف سازد فزون *** فزونتر کند رحمتش از کنون
که بر آل یعقوب و تو، زین مرام *** کند نعمت خویشتن را تمام
همانگونه کاو بر نیاکانت داد *** به مرد حنیف و به اسحاق راد
که پروردگار تو باشد علیم *** بود در همه کارهایش حکیم (6)
یوسف
در این قصه که گفت رب نکو *** که از یوسف است و ز اخوان او
نهفته است بسیار اندرز و پند *** بر آنان که هستند حکمت‌پسند (7)
یوسف
ز یوسف بگفتند اخوان او *** بکردند با خود چنین گفتگو
که هستیم گر چه برادر ولی *** بود عاشق یوسف خود ولی
ورا دوست دارد ز ما بیشتر *** هم از حب او هست دل‌ریش‌تر
چو بر عشق یوسف بگشته دچار *** بگردیده گمراه بسی آشکار (8)

یوسف
بباید ز یوسف بریزیم خون *** نماییم ازین شهر او را برون
که یعقوب چون از پسر دور شد *** نماییم او را طرفدار خود
پس از آن بگردیم پرهیزکار *** بخواهیم شد صالح و راستکار (9)
یوسف
از ایشان یکی گفت آنگه سخن *** که خونش مریزید اخوان من
شماراست گر سوءقصدی به سر *** که بر او رسانید شر و ضرر
گذارید او را در اعماق چاه *** بیابد ورا کاروانی ز راه (10)
یوسف
گرفتند تصمیم خود را دگر *** برفتند با هم به نزد پدر
بگفتند جانا ترا چیست بیم *** که ترسی به یوسف زیانی زنیم
بر اوئیم ما جملگی خیرخواه *** بگیریم او را همه در پناه (11)
یوسف
تو او را به همراه ما در پگاه *** به صحرا فرست ای پدر صبحگاه
بچرخیم اندر مراتع و دشت *** بگردیم مشغول بازی و گشت
خود البته او را ز پیش و ز پس *** حفاظت نماییم همچون عسس (12)
یوسف
پس آنگاه یعقوب اندر جواب *** بدینگونه بگشود لب بر خطاب
بترسم که غافل بگردید از او *** شود طعمه گرگ درّنده‌خو (13)
یوسف
بدادند پاسخ که ما چند مرد *** همه پُرتوان از برای نبرد
چگونه کند قصد او، باز گرگ *** بکوبیم او را به سنگی بزرگ
گر این کار ما را نیاید ز دست *** همانا زیان راه ما را ز دست (14)
یوسف
ببردند او را به صحرا و دشت *** همه عزمشان نیز یکسان بگشت
در انبارک چاهیش افکنند *** بر او چوب مکر و حسد را زنند
چو او را نهادند اخوان به چاه *** بر او وحی فرمود یکتا اله
که هرگز نباشی غمین و نژند *** رهایی بیابی از این دام و بند
یکی روز آید که اخوان خویش *** کنی آگه از آنچه آمد به پیش
ندارند هر چند درکی درست *** که هستند بس جاهل و رای سست (15)
یوسف
چو شب گشت با چشم مملو از آب *** نشستند نزد پدر با عذاب (16)
یوسف
بدادند خود شرح آن سرگذشت *** که رفتیم چون سوی صحرا و دشت
دویدیم ناگه به یکسوی بر *** ببینیم که می‌رسد زودتر
بجا ماند یوسف ولی آن کنار *** که ما اندر آنجا نهادیم بار

بیامد یکی گرگ و او را درید *** که خود گوش ما بانگ او را شنید
بگوییم حق ارچه بی‌کم و کاست *** نیاید ترا باور این حرف راست (17)
یوسف
یکی پیرهن غرقه در خون تر *** نهادند در پیش چشم پدر
بگفتا که این کار منحوس و طرد *** به چشمانتان نفس، زیبا بکرد
کنم صبر در این مصیبت گران *** کند یاری من خدای جهان (18)
یوسف
به چاهی که افتاد یوسف در آن *** رسیدی خود از راه یک کاروان
همی کرد سقا بر آنسو شتاب *** که از چاه بیرون کشد سطل آب
چو آن سطل بیرون کشیدی ز چاه *** چه دیدی؟ غلامی به خوبی ماه
چنین داد مژده بیاران خام *** که پیدا نمودم ز چاه این غلام
نمودند آنگاه یوسف نهان *** که سودا نمایند با پول آن
هر آنچه نمایند مردم به کار *** بر آنست آگاه پروردگار (19)
یوسف
به اندک بهائیش بفروختند *** که خود دل به یوسف نمی‌سوختند (20)
یوسف
به مصرش بیاورد آن کاروان *** خریدار او شد عزیز آن زمان
چو سلطان بدیدش، زبان برگشود *** زن خویشتن را سفارش نمود
بگفتا گرامی بدار این غلام *** بر او کن مدارا کمال و تمام
که شاید به ما آورد نفع پیش *** بخوانیم او را چو فرزند خویش
به یوسف بدادیم بس اقتدار *** که تعبیر رویا کند آشکار
که یزدان بر اعمال خود غالبست *** تواناست بر هر چه بگذاشت دست
ولی اکثر خلق آگه نیند *** که در غفلت خویشتن می‌زیند (21)
یوسف
چو گردید بالغ ز یکتا خدا *** بر او دانش و سلطنت شد عطا
ببخشیم پاداش بر نیکوان *** چه در این جهان و چه در آن جهان (22)
یوسف
چو بانوی خانه به میلی که داشت *** بنای هوس با مه نو گذاشت
همه دربها را ببست و سپس *** به یوسف بگفتا مراد از هوس
بگفتا که بازآ، نشین در برم *** که از بهرت آماده و مضطرم
بفرمود یوسف که از این گناه *** به سوی خداوند آرم پناه
عزیزم مقامی نکو داده است *** دَرِ نعمت خویش بگشاده است
ستم‌پیشگان را یکی کردگار *** نخواهد کند مفلح و رستگار (23)
یوسف
ولی آن زن از فرط امیال خویش *** بر او کرد اصرار افزون ز پیش
نبودی اگر رحمت کردگار *** نگهبان نمی‌گشت پروردگار

به میل طبیعی که در سینه داشت *** بنای روابط چون او می‌گذاشت
ولی ما ز فحشاء و اعمال زشت *** زدودیم آن طبع نیکوسرشت (24)
یوسف
دویدند هر دو نفر سوی در *** یکی بهر رفتن یکی بهر شر
خود از پشت پیراهنش را درید *** چو با دست او را به خود می‌کشید
در آن حال شوهر که بُد بی‌خبر *** به منزل بیامد به نزدیک در
شتابان سوی شوهرش رفت زن *** به فریادخواهی به صد مکر و فن
بگفتا که خود چیست پاداش آن *** که بر همسر تو شود بدگمان
ببایست او را به زندان برند *** ورا سخت کیفر کنند و گزند (25)
یوسف
بفرمود یوسف که ای نیکمرد *** زنت خویشتن با من این قصد کرد
از اقوام زن کودکی نازنین *** بر این کار دادی گواهی چنین
اگر پیرهن از جلو پاره است *** زنت راستگو مرد بدکاره است (26)
یوسف
گر از پشت پارست آن پیرهن *** همانا دروغین بود حرف زن
در آن وقت یوسف بود راستگو *** زنت نیز بدکاره‌ای فتنه‌جو (27)
یوسف
چو شوهر به یوسف فکندی نظر *** بدیدی بود پارگی پشت سر
بگفتا که این مکر، مکر شماست *** عظیم است مکر زنان آشناست (28)
یوسف
به یوسف نگه کرد و گفت ای پسر *** تو از این حکایت کنون درگذر
بگفتا زنش را که کردی خطا *** کنون توبه می‌کن به یکتا خدا (29)
یوسف
در آن شهر هر آنچه بودند زن *** بگشتند آگاه از این سخن
که کردست خود همسر پادشاه *** همی با غلامش هوای گناه
بگفتند بر آن زلیخا چه طعن *** ملامت نمودند او را به لعن
که او گشته عاشق، به یوسف غلام *** فتادست اندر تباهی تمام (30)
یوسف
زلیخا چو این سرزنشها شنید *** چو از این و آن بس ملامت بدید
تمام زنان را خود از هر کسی *** بخواندی که آیند در مجلسی
خود از بهر هر یک یکی تکیه‌گاه *** بگسترد با شوکت و فر و جاه
به هر یک بداد او ترنجی و تیغ *** به یوسف بگفتا بیا بی‌دریغ
چو زنها بدیدند آن بدر ماه *** نمودند خیره در او بس نگاه
شگفتش بدیدند وگشتند مست *** نهادند میوه، بریدند دست
بگفتند احسنت از صد جهت *** که این آدمی نیست با این صفت
بود این فرشته به حسنی چنین *** که چون او نباشد به روی زمین (31)

یوسف
زلیخا چو آشفته دید آن زنان *** چو تیغی بر آنها گشودی زبان
بگفتا که اینست خود آن غلام *** که از او بکردید منعم مدام
بلی خود بجستم هوا و هوس *** که خفتم در آغوش او یک نفس
ولی او ز بالین من گشت دور *** مرا بود هر چند بسیار شور
از این پس اگر خواهشم رد کند *** شود خوار و حتماً به زندان رود (32)
یوسف
چنین گفت یوسف به پروردگار *** که زندان مرا، بِهْ، از این گونه کار
از این زشتکاری که زنهای خام *** تقاضا نمایند از من مدام
به لطفت اگر ای خدای غفور *** نسازی ز من مکر زنها تو دور
بر ایشان کنم میل و ورزم گناه *** چو اهل شقاوت بگردم تباه (33)
یوسف
چو یزدان نیوشید از وی خطاب *** دعای ورا کرد پس مستجاب
از او دور کرد آن دسائس تمام *** که او را بخواندند بر خود مدام
همانا سمیع است پروردگار *** علیم است بر بندگان کردگار (34)
یوسف
بدیدند پاکیزه دامان او *** ولیکن بگشتند با وی عدو
بدیدند آخر چنین مصلحت *** که او را به زندان برند عاقبت (35)
یوسف
به زندان چو یوسف فتادی چنین *** ورا دو جوان دگر همنشین
یکی زآن دو تن گفت دیشب به خواب *** بدیدم کز انگور می‌گیرم آب
جوان دوم گفت دیدم دگر *** مرا هست سینی نان روی سر
که مرغان از آن نان من می‌خورند *** همه نان من را به نوک می‌برند
بگو از ره لطف تعبیر آن *** که نیکو نمایی تو تفسیر آن (36)
یوسف
پس آنگاه یوسف بگفت این کلام *** که خود پیشتر زآنکه آید طعام
شما را کنم آگه از سرّ خواب *** بگویم سؤال شما را جواب
که این علم را ایزد من به من *** بیاموخته در کلام و سخن
که آن ملتی را که بر کردگار *** ندارند ایمان و روز شمار
ز آغاز کردم سراسر رها *** ز جان دل نهادم به دین خدا (37)
یوسف
از آیین اجداد ره جسته‌ام *** به دین خداوند دل بسته‌ام
از آیین پاک خلیل حنیف *** از اسحاق و یعقوب مرد شریف
که در دین ما نیست، این کار نیک *** که خوانیم بر ایزد خود شریک
بلی این بود فضل یکتا خدا *** که کردست بر ما و مردم عطا
ولی اکثر خلق این را سپاس *** نگویند و هرگز ندارند پاس (38)

یوسف
کنون ای رفیقان نمایم سئوال *** بُتانند بِهْ، یا حق ذوالجلال
در این نظم و خلقت چه کس برترست *** خدا یا بتانی که هستند پست (39)
یوسف
به غیر از خدا آنچه خوانید، پس *** فقط هست بی‌معنی الفاظ و بس
که بیهوده بر آن بپرداختید *** شما و پدرهایتان ساختید
بر اثبات این گونه بتهای خوار *** دلیلی نیامد ز پروردگار
همانا فقط حکم، حکم خداست *** خداوند بر حکمرانی سزاست
خدا اصل توحید نیکو نهاد *** بجز او کسی را مسازید یاد
بلی دین محکم همین است و بس *** مپویید بیهوده راه هوس
ولی اکثر خلق چون جاهلند *** از این واقعیات بس غافلند (40)
یوسف
پس از دعوت حق بگفتا به هوش *** کنید ای رفیقان من نیک گوش
هر آن کس که انگور دیده به خواب *** به درگاه سلطان بریزد شراب
رود روی دار بلا آن دگر *** که مرغان برآرند از او مغز سر
چو تعبیر خوابش شنید این چنین *** به یوسف مردد بگشت و ظنین
بفرمود یوسف که حکم خدا *** چنین ثبت گردیده اندر قضا (41)
یوسف
پس آنگاه یوسف به آن یار خود *** که دانست آزاد خواهد بشد
بگفتا چو آزاد گشتی ز بند *** مرا نزد شه یاد می‌کن تو چند
در آن حال شیطان نفس از هوی *** ورا کرد غافل ز یاد خدا
از اینرو به زندان شه چند سال *** پریشان بماندی و آشفته حال (42)
یوسف
یکی روز سلطان بکرد این خطاب *** که دیشب بدیدم به رؤیا و خواب
که خود هفت گاو درشت و نکوی *** که بودند ساکن در این شهر و کوی
بخوردندشان هفت گاو دگر *** که بودند لاغر همه سر به سر
دگر هفت خوشه همه سبز و شاد *** برفتند با هفت خوشه به باد
الا ای بزرگان اگر آگهید *** ز تعبیر خوابم خبر می‌دهید (43)
یوسف
بگفتند باشد پریشان و بد *** ندانیم تعبیر آن چون بود (44)
یوسف
پس از مدتی آن رفیق قدیم *** که امروز در کاخ شه بُد ندیم
همی یادش آمد ز یوسف به بند *** که بسیار دیدند با هم گزند
به سلطان بگفتا بیارم جواب *** بسازم ترا فاش تعبیر خواب
مرا نزد یوسف فرستید زود *** که تعبیر رؤیا تواند نمود (45)

یوسف
به یوسف بگفتا که ای راستگو *** تو تعبیر این خواب بر ما بگو
غرض چیست از هفت گاو کلان *** که خوردندشان هفت لاغر میان
مرا ساز آگه از این رمز و راز *** که از پیش تو چون بگشتیم باز
بگوییم با شاه و مردم سخن *** که فهمند تعبیر آن مرد و زن (46)
یوسف
چنین داد یوسف جواب سؤال *** زراعت نمایید تا هفت سال
ز خرمن که آید شما را بدست *** در انبار ریزید هر چیز هست
مگر قوتی اندک ز بهر غذا *** که لازم بود خوردنش بر شما (47)
یوسف
که چون این چنین بگذرد در مآل *** همی قطحی آید ز پی هفت سال
کز آن توشه‌ای کاندر انبار هست *** بیارند مردم یکی نان بدست
بماند در انبار جزئی از آن *** بکارید آن را به وقت و زمان (48)
یوسف
پس از آن همه قحطسالی تام *** فرامی‌رسد سالهای بکام
که نعمت به مردم بگردد زیاد *** زدایند آن خشکسالی ز یاد (49)
یوسف
پس آن شخص با شاه تعبیر خواب *** رسانید و بشنید این سان جواب
که او را بیارید نزدیک من *** که ماراست با یوسف اکنون سخن
چو پیک ملک عزم یوسف بکرد *** به او گفت یوسف کنون بازگرد
برو چونکه گشتی ورا روبرو *** خود از جانب من به سلطان بگو
زنان را چه پیش آمد آیا که دست *** بریدند و دلهایشان جمله خست
به مکری که کردند زنها روا *** همانا که آگاه باشد خدا (50)
یوسف
بپرسید سلطان ز زنهای خام *** حقیقت بگویید با من تمام
شما را اگر بود، او در کنار *** حقیقت نمایید خود آشکار
بگفتند زنها که حاشا که ما *** ندیدیم هرگز ز یوسف خطا
در این حال آمد زلیخا به پیش *** هنوزش دل از عشق یوسف پریش
که اکنون حقیقت چو شد آشکار *** ترا می‌کنم آگه از راز کار
بلی خود نمودم بنای هوس *** که خوابم در آغوش او یک نفس
بلی هست یوسف بسی راستگو *** درست است چیزی که می‌گوید او (51)
یوسف
من این حرف را بهر آن می‌زنم *** که سلطان شود آگه از باطنم
خیانت نکردم به او هیچگاه *** خیانت نکردم منم بی‌گناه
خدا، خائنان را به مقصود و بخت *** نخواهد رساندن چه آسان چه سخت

(52)
یوسف
نباشم به دل هیچگه خودستا *** نگویم نرفتم به راه خطا
که خود نفس اماره بر راه بد *** همه مردمان را گهی می‌برد
جز آن کس که او را خدای غفور *** بفرمود از راه بطلان بدور
غفورست حقا که پروردگار *** بسی مهربانست آن کردگار (53)
یوسف
چنین گفت سلطان که نزدیک من *** بیارید آن یوسف خوش‌سخن
که او را رهاندم ز بندی که بُد *** نمودم از این پس ز خاصان خود
چو سلطان ورا دید در پیش رو *** ز هر در سخن گفت باروی او
بگفتا که معلوم گشتت مقام *** ترا پیش ما هست عزت تمام (54)
یوسف
چو یوسف به قصر ملک یافت بار *** بگفتا خزائن به من می‌سپار
که شخصی حفیظم در انجام آن *** توانم کنم کارهای گران (55)
یوسف
به یوسف بدادیم این مرتبت *** که روی زمین یابد او منزلت
شود حاکم سرزمینی که خواست *** که این رحمت از سوی یکتا خداست
به هر کس بخواهیم، نعمت دهیم *** بر او خوان احسان خود می‌نهیم
سزای نکوکارها را خدا *** به تضییع ندهد به باد فنا (56)
یوسف
خود از بهر افراد پرهیزکار *** که هستند مومن به پروردگار
نکوتر بود اجر دارالقرار *** از آنچه به دنیا بگردد نثار (57)
یوسف
پس اِخْوان یوسف به مصر آمدند *** چو مغلوب قحطی و حرمان شدند
چهل سال از آن سال برمی‌گذشت *** که او را فکندند در چاه دشت
بدانست یوسف که آنها کِیَند *** که ایشان برادر کسان ویند
ولی باز نشناختند آن گروه *** بود یوسف این مرد صاحب شکوه (58)
یوسف
چو یوسف بر آنها بسی غله داد *** چنین گوی صحبت به میدان نهاد
بپرسید از راه لطف و وفا *** برادر ندارید آیا شما
بگفتند آری ز پشت پدر *** برادر یکی هست ما را دگر
بفرمود یوسف بر آن چند تن *** بیارید او را به دربار من
شما را بسی غله کردم عطا *** نکو میزبانی شدم بر شما (59)
یوسف
گر او را نیارید بار دگر *** به اینجا نسازید، هرگز سفر
نخواهید از من که یاری کنم *** که خود دست رد بر شما می‌زنم (60)

یوسف
بگفتند آنها بکوشیم سخت *** به حد توان و به میزان بخت
که راضی نمائیم بلکه پدر *** که آن کودک آید به راه سفر (61)
یوسف
چو این گفتگو بین آنها بشد *** چنین گفت او با غلامان خود
که جنسی که دادند ایشان به ما *** گذارید در کیسه‌هاشان شما
که شاید چو رفتند بر شهر خود *** بدیدند انبوه کالا که بُد
بیابند احسان من را ز یاد *** بود آنکه از من نمایند یاد
امیدست بار دگر نزد من *** ز کنعان بیایند در این وطن (62)
یوسف
چو اخوان برفتند نزد پدر *** بگفتند خود شرح حال سفر
بگفتند جان پدر او به ما *** نکردست جز غله‌ای کم عطا
ولی وعده‌ای نیز داد این چنین *** که ماراست بر وعده او یقین
که گر آن برادر که در منزل است *** که بهر پدر همچو جان و دل است
چون او را بیارید نزدم شما *** نکو غله‌ای می‌نمایم عطا
تو او را به دستان ما می‌سپار *** که بر مصر رفته، بگیریم بار
که هستیم او را نگهبان تمام *** حفاظت نمائیم از وی مدام
که آن کس که در مصر باشد عزیز *** کند همره ما نکو غله نیز (63)
یوسف
بفرمود یعقوب اندر جواب *** ز روی تأمل نه روی شتاب
که چون مطمئن باشم از این سفر؟ *** چو هنگام یوسف بدیدم ضرر
ولی می‌فرستم ورا با شما *** که باشد نگهبان برتر خدا
که او ارحم‌الراحمین است و بس *** نباشد چون او مهربان هیچکس (64)
یوسف
چو اخوان، ز اشتر گشودند بار *** بدیدند پیش نظر آشکار
متاعی که بردند همراه خود *** بر آنها دگربار، گردانده شد
پدر را بگفتند آنگه چنین *** چه خواهیم دیگر نکوتر از این
به همراه این مال بار دگر *** سوی مصر بندیم بار سفر
تهیه نماییم غله تمام *** نگهبان اوییم جمله مدام
بر این غله کم که آورده‌ایم *** که بر پشت اشتر پراکنده‌ایم
یکی بار اشتر فزونتر کنیم *** که با توشه کم چسان سر کنیم (65)
یوسف
بگفتا که سوگند باید خورید *** که فرزندم از مصر بازآورید
که خود بنیمین را پس از این سفر *** بیارید بازش کنار پدر
مگر آنکه ناگه به حکم قضا *** گریبانتان را بگیرد بلا
فرستم بدین شرط من بنیمین *** که پیمان ببندید و عهدی چنین

چو اخوان نمودند سوگند یاد *** بدینگونه یعقوب پاسخ بداد
بر این عهد و پیمان که بستیم ما *** همانا گواه است یکتا خدا (66)
یوسف
بفرمود ای نور چشمان من *** هر آنگه رسیدید بر آن وطن
مبادا ز دروازه‌ای مشترک *** بگردید داخل در آن یک به یک
بزیبد ز چندین دَرِ گونه‌گون *** بیایید در خاک مصر اندرون
بدانید از ایزد چاره‌ساز *** نگردید خود هیچگه بی‌نیاز
به غیر از خداوند رب جهان *** کسی نیست فرمانروای زمان
توکل نماییم بر او تمام *** که او را بخوانند اهل مقام (67)
یوسف
پس آنها به مصر آمدندی فرود *** همانسان که یعقوبشان گفته بود
همانسان که یعقوب گفتی به راز *** نگشتند از لطف حق بی‌نیاز
که در قلب یعقوب بودی مراد *** که آن را برآورد یزدان راد
که یعقوب را علم بسیار بود *** ز سرچشمه وحی آن را شنود
مقامش ز وحی خدا شد بلند *** ولی اکثر خلق آگه نیند (68)
یوسف
چو اخوان رسیدند بر آن دیار *** به درگاه یوسف فکندند بار
پس او بنیمین را بخواندی به راز *** کنارش نشانْدُ بدو گفت باز
که هستم ترا، من برادر، بدان *** کنون قصه شور و شادی بخوان
مبادا که باشی غمین و پریش *** ز کاری که اخوان بکردند پیش (69)
یوسف
چو خود بار آن قافله شد درست *** مهیاش کردند و بستند چست
یکی جام زرین ز روی مراد *** به رحل برادر نهانی نهاد
یکی از غلامان یوسف، ندا *** برآورد و می‌زد دمادم صدا
شمائید دزدان در این کاروان *** ز دست شما نیست کس در امان (70)
یوسف
بگفتند اخوان برآشفته روی *** چه گم گشته آیا؟ به ما هم بگوی (71)
یوسف
بگفتند گردیده گم جام شاه *** شما مرتکب گشته‌اید این گناه
پس آنگه بفرمود یوسف سخن *** که انبار چون هست در دست من
یکی بار اُشتر ببخشم بر او *** که آن جام، پیشم نهد روبرو (72)
یوسف
بگفتند اخوان قسم بر خدا *** بدانید احوال ما را شما
نباشیم دزد و برای فساد *** نگشتیم راهی سوی این بلاد (73)
یوسف
غلامان بگفتند گر شد عیان *** که ناراستگویید اندر بیان

چه باشد مجازات آن دزد پست *** چه کیفر بر او نیک و در خورد هست (74)

یوسف

بگفتند هر کس که در رحل او *** بیابید آن جام نیک و نکو
بماند در اینجا اسیر شما *** مجازات اینست در شهر ما (75)

یوسف

سپس جُست یوسف همه بارشان *** کز آن جام تا بلکه یابد نشان
پس آن را به رحل برادر بدید *** که آن جام از بنیمین شد پدید
به یوسف چنین فکر و تدبیر و رای *** همانا بیاموخت یکتا خدای
خدا خواست پیش مه بی‌نظیر *** بماند برادر، بگردد اسیر
به هر کس بخواهیم دور از گزند *** مقامی ببخشیم نیک و بلند
بلی سنت حق بود از قدیم *** فراتر ز هر عالمی دان علیم (76)

یوسف

بگفتند اخوان، اگر این پلید *** نمودست دزدی، نباشد بعید
که او را برادر از این پیشتر *** بسی کرد دزدی ز مادر پدر
چو یوسف همان پاکمرد رشید *** چنین تهمتی را به خود برشنید
به دل کرد آن حرف باطل نهان *** بر ایشان نکرد آشکار و عیان
بگفتا شما را تباهی نشست *** بر آنچه بگویید، حق آگهست (77)

یوسف

بگفتند اخوان به یوسف چنین *** تو که بس عزیزی در این سرزمین
چو ما را پدر هست پیری شریف *** که فرتوت گردیده، باشد نحیف
بود سخت مشتاق این یک پسر *** ز ما کُن اسیر خودت یک نفر
که هستی تو از محسنان جهان *** تو نیکوخصالی و نیکوگمان (78)

یوسف

بگفتا به یزدان بیارم پناه *** که ورزم چنین کار زشت و تباه
که جز آن کسی کآندر اسباب او *** بشد یافت جام، از پی جستجو
کس دیگری را کشانم به بند *** به دو دست او افکنم این کمند
بدین کارگر خود برآریم دست *** به ما گردی از ظلم خواهد نشست (79)

یوسف

به خلوت برفتند با یکدگر *** مگر چاره جویند بر این ضرر
در آن جمع آن کس که سردسته بُد *** چنین راند صحبت به اخوان خود
گرفته پدر عهد و پیمان ز ما *** بخوردیم سوگند نام خدا
که در حق یوسف از این پیشتر *** بکردیم خود کوتهی بیشتر
نیایم از اینجا برون من دگر *** مگر رخصت آید ز سوی پدر
و یا اینکه درباره من خدا *** کنون حکم خود را نماید روا
که او برترین حکمرانست و بس *** حکومت نسازد چون او هیچکس (80)

یوسف
شما بازگردید سوی پدر *** به او بازگویید شرح خبر
که فرزند تو جام زرین ربود *** که آن جام در کیسه او ببود
شهادت ندادیم جز آنچه را *** که بودیم آگه از آن حکم، ما
ولیکن حقیقت ندانیم چیست *** ز ما هیچکس آگه از غیب نیست (81)
یوسف
حقیقت همی پرس زآن کاروان *** که ما نیز بودیم با آن روان
که دانی که هستیم ما راستگو *** سخنها حقیقت بود مو به مو (82)
یوسف
چو نزد پدر گفته شد سرگذشت *** همه شرح قصه بر او برگذشت
بگفتا مگر بار دیگر شما *** نمودید خود پیروی از هوی
به راه صبوری نهم پای پیش *** اگر چه مرا قلب زخمست و ریش
امیدست یکتا خدای بشر *** رساند به من باز آن دو گهر
همانا علیم است آن کردگار *** حکیم و تواناست پروردگار (83)
یوسف
پس آنگاه صورت از ایشان بتافت *** چو پیمان‌شکستن در آنها بیافت
بفرمود کز دوری یوسفم *** شب و روز بر اشک و غم عاکفم
چنان درد هجران بر او شد شدید *** که از گریه چشمان او شد سفید
ولی سوز هجران به قلبش نهفت *** از آن داغ با کس کلامی نگفت (84)
یوسف
بگفتند او را ملامت‌کنان *** که تا چند حسرت به قلب و به جان
قسم بر خداوند باد آن قدر *** کنی فکر یوسف تو جان پدر
که گردی خود از غصه بیمار و زار *** بترسیم بر مرگ گردی دچار (85)
یوسف
چنین داد پاسخ که این درد و غم *** فقط با خداوند گوید دلم
نکاتی بدانم ز لطف خدا *** که هرگز ندانید آن را شما (86)
یوسف
کنون ای پسرهای من می‌روید *** سوی کشور مصر راهی شوید
ز احوال یوسف هم از بنیمین *** بگردید جویا در آن سرزمین
نباشید مأیوس هرگز شما *** ز الطاف بی‌انتهای خدا
که جز کافران نیست کس ناامید *** ز لطف خدایی که جان آفرید (87)
یوسف
پس اخوان به دستور و امر پدر *** برفتند بر مصر بار دگر
بگشتند وارد به دربار شاه *** بدیدند یوسف در آن بارگاه
بگفتند ما با همه اهل خویش *** گرفتار فقریم و هستیم ریش
متاعی حقیرست همراه ما *** تو از لطف بر ما محبت نما

به ما ده تصدق از احسان خویش *** کمی غله ما فزون کن ز پیش
خداوند پاداش نیکو دهد *** بر آن کس که خوانی از احسان نهد (88)
یوسف
در آن حال یوسف ترحم نمود *** ز راز نهان پرده‌ها را گشود
بر ایشان بفرمود ای غافلان *** زمانی که بودید از جاهلان
چه کردید با یوسف راستگو *** بدانید آیا چه آمد بر او؟ (89)
یوسف
چو دیدند در او نشان و اثر *** بگفتند هستی تو یوسف مگر؟
به پاسخ بگفتا که آری منم *** که اکنون دم از گفتگو می‌زنم
برادر مرا هست این بنیمین *** خداوند مِنّت گذارد چنین
بود محسن آن کس که وقت بلا *** گزیند ره صبر و ترس خدا
همانا که یکتا خدای جلال *** نخواهد کند اجر او پایمال (90)
یوسف
بگفتند سوگند بر آن خدا *** ترا برگزیدست یزدان به ما
گنهکار ماییم و هم روسیاه *** که کردیم در حق یوسف گناه (91)
یوسف
بگفتا نباشید هرگز خجل *** که من عفو کردم شما را ز دل
خدا هم ببخشد گناه شما *** بود ارحم‌الراحمین کبریا (92)
یوسف
پس از آن چنین داد بسط سخن *** بگیرید این پیرهن را ز من
سپارید او را به جان پدر *** بر او افکنیدش به چشمان و سر
که تا دیدگانش که گردیده کور *** شود روشن و بازگردد به نور
پدر را ز کنعان به مصر آورید *** خبرها ز عشقم بر او می‌برید
به همراه خویشان و فرزند و زن *** بیارید او را به درگاه من (93)
یوسف
چو از مصر آمد برون کاروان *** بگردید بر سوی کنعان روان
بفرمود یعقوب نیکومنش *** نسازید گر خود مرا سرزنش
بگویم شما را کز آن کاروان *** کنون بوی یوسف بیاید به جان (94)
یوسف
بگفتند بر او ملامت‌کنان *** که تا چند جویی ز یوسف نشان
قسم بر خداوند باد از قدیم *** حواست پریشان شدست ای‌کریم
که بعد از چهل سال هر شام و روز *** بگویی که یوسف بجویم هنوز (95)
یوسف
بشارت بیاورد ناگه بشیر *** که مامور این کار بود و سفیر
به رخسارش افکند آن پیرهن *** که یوسف همی کرد آن را به تن
دو دیده بگردید روشن از آن *** پس آنگاه بگشود لب بر بیان

نگفتم شما را ز لطف خدا *** بدانم بسی چیزها که شما
نباشید آگاه از آن خبر *** نبینید از آن نشان و اثر (96)
یوسف
پدر را بگفتند خود یکصدا *** که بر ما تو غفران طلب از خدا
که راندیم در حق یوسف گناه *** بکردیم او را رها بی‌پناه (97)
یوسف
پدر گفت باشد نمایم طلب *** برای شما مغفرت را ز رب
همانا غفورست پروردگار *** رحیمست بر بندگان کردگار (98)
یوسف
نمودند یعقوب و آلش سفر *** به یوسف فکندند چشم و نظر
بیامد جلو یوسف نیکخوی *** پدر مادرش را ببوسید روی
بگفتا که در مصر منزل کنید *** برون وحشت فقر از دل کنید
خدا گر بخواهد دگر بعد از این *** شمایید ایمن در این سرزمین (99)
یوسف
پس آنگاه مادر پدر را به تخت *** نشاند و نظر کرد آن نیکبخت
نهادند سر را به خاک سجود *** به شکرانه کامرانی که بود
پس آنگاه یوسف بگفتا سخن *** که این بود تعبیر آن خواب من
که آن خواب من را یگانه خدا *** محقق بگرداند دور از خطا
به حقم بفرمود نیکی زیاد *** چو من را ز زندان رهایی بداد
از آن بَرِّ خشک و بیابان دور *** شما را بیاورد اندر حضور
اگر چه که در بین اخوان و من *** جدایی درافکند شیطان تن
هر آنچه بخواهد یگانه خدا *** همان پیش آید به دور قضا
که بسیار داناست پروردگار *** حکیم است در کار خود، کردگار (100)
یوسف
بدادی مرا عزت و سلطنت *** مرا علم رویا بشد مرحمت
تویی خالق آسمان و زمین *** ز تو هست ملک یسار و یمین
ولی نعمت من تویی کردگار *** به دنیای فانی و دارالقرار
مسلمان بمیران مرا ای خدا *** تو با صالحان همنشینم نما (101)
یوسف
کنون این حکایت از اخبار غیب *** به تو وحی کردیم بی‌شک و ریب
وگرنه در آنجا که اخوان وی *** به دل راه نیرنگ کردند طی
به گیتی نبودی تو ای مصطفی *** ترا این حکایت رسید از خدا (102)
یوسف
تو هر قدر کوشش کنی در طلب *** که مردم بگردند مومن به رب
ولی اکثر خلق روی هوی *** نیارند ایمان به یکتا خدا (103)
یوسف

نخواهی تو از امتت مزد و اجر *** کشیدی اگر چند بسیار زجر
ز قرآن نبوده مرادی مگر *** تذکر دهد بر نفوس بشر (104)
یوسف
چه بسیار این مردم بی‌خِرد *** به آیات حق می‌زند دست رد
ببینند در آسمان و زمین *** نشانهای قدرت ز یزدان دین
ولی رو بتابند از آن نشان *** که هستند جمله ز بی‌دانشان (105)
یوسف
ولی اکثر خلق گر مؤمنند *** دم از اعتقاد خدا می‌زنند
خدا را پذیرند با رستخیز *** در ایشان بود سایه شرک نیز
(که گاهی به مخلوق سر می‌نهند *** به غیر از خدا نیز دل می‌دهند)
(106)
یوسف
مگر کافران به رب و جزا *** بگشتند ایمن ز خشم خدا؟
بر ایشان سر آید زمان حیات *** که در حال غفلت رسد آن ممات (107)
یوسف
بگو پس من و پیروان را کنش *** همین است و باشیم بر این منش
که دعوت کنم خلق را بر خدا *** بر این راه بینایم و آشنا
منزه بدانم همان کردگار *** شریکی نخوانم به پروردگار (108)
یوسف
ز تو پیش، هر مرسلی هم که بود *** که وحی خدا را به جان می‌شنود
بُدندی همه مردهایی به دهر *** که می‌زیستندی به کویی و شهر
مگر این کسان هیچ سیر و سفر *** نکردند روی زمین در گذر
که بینند اقوام پیشین خاک *** چسان جمله گشتند یکسر هلاک
شما مومنان گر که خوب و درست *** تعقل نمایید محکم نه سست
بدانید که خیر دارالقرار *** شما را بسی بهترست آشکار (109)
یوسف
پس آن قدر مردم ز کبر و منی *** نمودند با مرسلین دشمنی
که کم‌کم رسولان نیکوسرشت *** بگشتند مأیوس از سرنوشت
تصور نمودند اهل عفاف *** که این وعده نصر باشد خلاف
در آن حال آمد زمانی فرا *** که یاری ایشان نماید خدا
کسی را که خواهد، خدای حیات *** ز ظلمت رهاند، ببخشد نجات
خود از مجرمان، رب والامقام *** بدون گمان می‌کشد انتقام
که این حکم قطعی بود از خدا *** دگرگون نگردد به دور قضا (110)
یوسف
در این داستانها بر اهل کمال *** بود چشمه پند پاک و زلال
که قرآن نباشد کتابی که کس *** تواند ببافد ورا از هوس

که هر چه کتب هست از پیشتر *** بدادست بر صدق آنها خبر
همه چیز را آشکار و عیان *** به تفصیل کردست قرآن بیان
به آنها که جویند پروردگار *** که دارند ایمان به روزِ شمار
نشان داده قرآن ره راستی *** که رحمت ببینند بی‌کاستی (111)

الرعد

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف هست و لام است و میم است و را *** که رمزیست از سوی یکتا خدا
همانا همین است آیات آن *** کتابی که آمد ز رب جهان
همانا که قرآن ز رب وجود *** بحق بر تو ای احمد آمد فرود
ولی اکثر خلق بر این کتاب *** نگردند مومن، خلاف صواب (1)
الرعد
خداوند یکتاست رب جهان *** همانکس که افراشت هفت آسمان
برافراشت در آسمانها ستون *** که چشم است از دیدن آن زبون
پس از آن بیاراست عرش عظیم *** خداوند یکتا خدای حکیم
به تسخیر آورد خورشید و ماه *** بود هر یکی را مدارّ و راه
نظام جهانیست یکسر درست *** بنایش بود محکم و نیست سست
نشانهای حق را سلیس و عیان *** به تفصیل فرموده یزدان بیان
که شاید به دیدار پروردگار *** بگردید مومن به روزِ شمار (2)
الرعد
زمین را بگسترد یزدان چو خواست *** در آن کوه‌ها را برافراشت راست
در آن ساخت جاری بسی جوی آب *** بسی میوه‌ها شد برون از تراب
همه چیز را خلق فرمود جفت *** چه باشد عیان و چه باشد نهفت
چنین روز روشن بدان شام تار *** بپوشاند با حکمتش کردگار
همانا بر آن کس که باشد فکور *** بسی آیه‌ها هست در این امور (3)
الرعد
به روی زمین قطعه‌هایی ز خاک *** مجاور نمودست یزدان پاک
به یک جای باغی ز انگور رُست *** به جای دگر غله گردد درست
به یک جا بود نخل روی زمین *** همه نخلها گونه‌گون همچنین
شگفتا ز یک آب آنها خورند *** ولی گونه‌گون نخلها سر کنند
گروهی ز اشجار را در ثمر *** بکردیم برتر ز بعضی دگر
همانا بر آن کس که باشد فکور *** بسی آیه‌ها هست در این امور (4)
الرعد
تعجب نمائی از آن منکران *** که هستند بر ایزد از کافران
عجب باشد از قول آنها تمام *** که گویند این گونه گفتار خام
چو ما خاک گشتیم و زیر و زبر *** چسان زنده گردیم بار دگر؟
همانا به یزدان خود کافرند *** که بر لب سخن این چنین می‌برند
نهند آن پلیدان به روزِ حساب *** به گردن بسی طوقهای عذاب
از اصحاب نارند ایشان تمام *** بسوزند در آتش آن مدام (5)

الرعد
به جای طلب کردن مغفرت *** تمنای آمرزش و مرحمت
تمسخر نمایند با این خطاب *** که تعجیل می‌کن بیاور عذاب
ندانند زین پیشتر کافران *** نماندند از خشم حق در امان
نمایند هر چند مردم ستم *** خدا صاحب عفو و لطف است هم
همانا‌ست یزدان شدیدالعقاب *** براند به کفار قهر و عذاب (6)
الرعد
به طعنه بگویند یزدان چرا *** نداده ترا آیت ای مصطفی (ص)
تو تنها، نذیری محمد بدان *** فقط پند ما را بر ایشان رسان
که هر امتی را ز سوی خدا *** بود رهبری و بود رهنما (7)
الرعد
همانا که آگه بود کردگار *** به زهدان آبستنان چیست بار
اگر بارشان کم شود یا زیاد *** حسابش بداند، خداوند داد
که مقدار هر چیز معلوم ماست *** همه ثبت گشته به علم خداست (8)
الرعد
بود آگه از سرّ غیب و شهود *** علی و کبیر است آن کان جود (9)
الرعد
سخن را چو گویند اندر خفا *** و گر آشکارا بداند خدا
نهان و آشکارا به روز و به شب *** همه هست یکسان به درگاه رب (10)
الرعد
خود از بهر هر چیز از پیش و پس *** نگهبان مقرر نمود و عسس
که او را حفاظت کنند از بلا *** به هرگونه حالت به امر خدا
خداوند احوال هیچ امتی *** دگرگون نخواهد کند مدتی
مگر اینکه آن قوم احوال خویش *** بخواهد دگرگون نماید ز پیش
هر آنگاه یزدان اراده کند *** که دست عقوبت به قومی زند
ندارند راه دفاعی دگر *** که از خود نمایند دفع ضرر
بلی هیچکس را به غیر از خدا *** نزیبد که پایان دهد آن بلا (11)
الرعد
خداوند از بیم قهر و امید *** کند در دل ابر، برقی پدید
ز هر سو که باشند یکتا خدا *** کند ابرهای وزین جابجا (12)
الرعد
صدائی که از رعد آید به گوش *** بود شکر یکتا خدا را سروش
ملائک نمایند تسبیح رب *** چو از حق بترسند هر روز و شب
که آن رعد و آن برق را کردگار *** به هر قوم خواهد کند آشکار
ولی باز در قدرت ذوالجلال *** که بسیار باشد شدیدالمحال
هنوزند در دل به شکی دچار *** جدل می‌نمایند با کردگار (13)

الرعد
خدا و رسولش چو دعوت کنند *** به سوی حقیقت صلا می‌زنند
هر آن کس که خوانند غیر از خدا *** دروغین بود دعوتش بر خطا
ندارند نه قدرت و حجتی *** برآرند از مردمان حاجتی
همانند آن کس که با شور و تاب *** فرو برد دستش به چاهی از آب
مگر جرعه‌ای نوشد از آب آن *** ز نوشیدن آید ولی ناتوان
اگر کافران دعوتی می‌کنند *** فقط بر ضلالت صدا می‌زنند (14)
الرعد
هر آن چیز و هر کس که او را مکان *** بود در زمین یا که هفت آسمان
به همراه آثار خود در وجود *** نمایند بر درگه حق سجود
چه با میل و رغبت چه اجبار و زور *** شکورند بر درگه او شکور (15)
الرعد
بپرس ای پیمبر ز کفار دین *** چه کس آفرید آسمان و زمین
اگر خود ندادند ایشان جواب *** بر آنها چنین تاز، اسب خطاب
بگو آفریدست یکتا خدا *** بر او شاکر آیید اینک شما
نگهبان گرفتید جز کردگار *** دگر کس، گرفتید بر خویش یار
که قادر نباشد به سود و زیان *** در او نیست از قهر و قدرت نشان
بگو دیده کور این جاهلان *** مگر خود یکی هست با عاقلان؟
مگر ظلمت و نور یکسان بود *** کجا شرک مانند ایمان بود؟
کنون مشرکان به یزدان نیک *** بجستند از بهر ایزد شریک
مگر آن شریکان چو یکتا خدا *** نمودند خلقت ز بهر شما؟
که گشتید بر این توهم دچار *** که هستند آنها چو پروردگار
خداوند قهار، یکتا خداست *** که هر چه شده خلق از او بجاست (16)
الرعد
فرستاد از آسمان آب پاک *** بیامد از افلاک بر روی خاک
به هر رود اندازه وسع آن *** بسی سیل جاری بگشت و روان
که بر روی آن سیل آید حباب *** پدیدار گردد کفی روی آب
چنانچه در آتش فلزات ناب *** همی ذوب گردند و گردند آب
کفی روی آهن نماید صعود *** همانند آن کف که در سیل بود
به تمثیل باطل به تأیید حق *** مثلها بیارد خدا زین نسق
که نابود گردد کف روی آب *** فروکش کند لاجرم آن حباب
ولی هست آب و فلز پایدار *** بمانند روی زمین برقرار
که بر مردمان خیر آید از آن *** همه سود دارند دور از زیان
مثل این چنین می‌زند کردگار *** که دانند آن را همه آشکار (17)
الرعد
بر آن مومنان به پروردگار *** که گفتند لبیک بر کردگار

بود برترین اجرها از خدا *** نگردند از نیک‌بختی جدا
ولی آن گروهی که مغبون و خوار *** نگفتند لبیک بر کردگار
دوچندان ارض ار کنندی فدا *** شاید شوند از عقوبت رها
بر آنها حسابیست بسیار سخت *** به دوزخ درآیند بس تیره‌بخت
که بد جایگاهیست آن جایگاه *** بر آنها چه سخت است آن پایگاه (18) الرعد
کسی کاو بگشتست مسلم به دین *** بود مطمئن نیز دارد یقین
که قرآن ز سوی یگانه خدا *** به حق نازل آمد سوی مصطفی
یکی هست آیا مقامات او *** چو آن کس که کورست و هم کفرخو
کسانی که دارند عقلی و هوش *** بگیرند این نکته‌ها را به گوش (19) الرعد
همین عاقلانند اهل وفا *** به عهدی که بستند با کبریا
چو بستند پیمان دگر نشکنند *** عمل بر فرامین پیمان کنند (20) الرعد
اطاعت نمایند زآنچه خدا *** بخواندست پیوند آن را روا
بترسند همواره از کردگار *** حسابی که سخت است روزِ شمار (21) الرعد
بگیرند راه صبوری به پیش *** که خشنود یابند یزدان خویش
بدارند بر پای دائم نماز *** به خاکش بمالند روی نیاز
ز رزقی که دارند بخشند از آن *** چه خود آشکارا بود یا نهان
بر ایشان اگر بد ز مردم رسد *** نمایند نیکی به پاداش بد
چنین مردُمانند خوش عاقبت *** بیابند منزلگهی با سعت (22) الرعد
بگردند داخل به باغ عدن *** به همراه اجداد و فرزند و زن
در آن باغ، هر در نمایند باز *** ملائک بیایند بر پیشواز (23) الرعد
بگویند بادا شما را سلام *** که بودید صابر به دنیا تمام
که تا یافتید این چنین پایدار *** نکو منزلی را به دارالقرار (24) الرعد
کسانی که پیمان خود با خدا *** نهادند با سرکشی زیر پا
گسستند عهدی که یکتا خدا *** بخواندست پیوند آن را روا
براندند روی زمین بس فساد *** بر ایشان عذاب خداوند باد
گزینند در قعر دوزخ سرا *** ببینند خشم و عذاب خدا (25) الرعد
خدا هر که را خواست روزی بداد *** به دیگر کسی روزی کم نهاد
همه کافرانی که گردنکشند *** به این زندگانی دنیا خوشند

اگر چند دنیای فانی و خوار *** حقیرست در پیش دارالقرار (26)
الرعد
بگویند کفار اینک چرا *** نیامد بر او حجتی از خدا
بگو ای پیمبر تو گفتار راست *** خدا ساخت گمره کسی را که خواست
هدایت نماید به راه درست *** کسی را که راه تضرع بجست (27)
الرعد
همان مردمانی که بر کردگار *** بیارند ایمان و دارالقرار
که دلهای آنها به یاد خدا *** همی گیرد آرام و یابد صفا
همانا بدانید یاد خداست *** که آرام دلها و رمز شفاست (28)
الرعد
بر آن مومنان به پروردگار *** که خود صالحانند و پرهیزکار
خوشا بر چنان حال و حُسن مآب *** که یابند آنان به روزِ حساب (29)
الرعد
ترا ای محمد (ص) ز روی اصول *** بکردم بر آن امتی، من رسول
کز آن پیشتر نیز قومی دگر *** بُدندی و بستند رخت سفر
هر آنچه ترا وحی کرده خدا *** به مردم بکن عرضه ای مصطفی
ولی مردمان کافر آیند باز *** بر آن مهربان ایزد بی‌نیاز
بگو کردگار من آن ایزدیست *** که جز او خدایی دگر هیچ نیست
توکل نمودم به پروردگار *** مرا روی امید بر کردگار (30)
الرعد
کتابی اگر آید از آسمان *** که اعجاز باشد ورا در بیان
که جنباند او کوه‌های گران *** به گفتار آرد همه مردگان
زمین را شکافد ز هم همچو آب *** همانا که قرآن بود آن کتاب
بلی در تمام زمین و آسمان *** بود امر، امر خدای جهان
مگر مومنانی که دل بسته‌اند *** هنوز این سخن را ندانسته‌اند
اگر خواهد الله در یک زمان *** هدایت نماید همه مردمان
بمانند کفار پیوسته خوار *** ببینند کیفر سزاوار کار
بلائی درآید ز نزدیک و دور *** به شهری که دارند آنجا حضور
که تا وعده حق بیاید فرا *** که خود خلف‌وعده نسازد خدا (31)
الرعد
مباش ای پیمبر غمین و نژند *** که پیش از تو هم مرسلینی بُدند
که مردم ز هر گوشه و هر کنار *** تمسخر بکردندشان در دیار
به آنها بدادیم چندی زمان *** تمسخر نمودند آن ظالمان
زمان عقوبت پس از آن رسید *** چسان کیفرم بود سخت و شدید (32)
الرعد
نگهبان هر نفس، تنها خداست *** جهان را حفاظت به یزدان سزاست

چنین ایزدی هست پروردگار *** شریک از چه دادند او را قرار؟
رسان ای پیمبر بر ایشان پیام *** خدایان خود را بگویید نام
چه چیزست اندر زمین و زمان *** که آن را نداند خدای جهان
بخواهید آیا که آگه کنید *** خدا را ز چیزی که نبود پدید
و یا آنگه گویید بس ناروا *** سخنهای سطحی بی‌محتوا
به چشمان کفار خام و دغل *** مزین بگشته است مکر و حیل
بماندند دور از ره کردگار *** نبردند راهی به پروردگار
کسی را که گمراه سازد خدا *** چه کس هست دیگر بر او رهنما؟ (33) الرعد
بر آنها عذابیست در این جهان *** به دارالبقا نیز بدتر از آن
نباشند اندر امان هیچگاه *** ز قهری که دارد یگانه اله (34) الرعد
بهشتی که بر متقین وعده داد *** به زیر درختانش جوها نهاد
که هم میوه‌هایش بود پایدار *** هم آن سایه‌هایش بود برقرار
سرانجام افراد نیکوسرشت *** نشیمن گزینند اندر بهشت
سرانجام کفار دوزخ بود *** که هر کافری سوی دوزخ رود (35) الرعد
کسانی که هستند اهل کتاب *** به دنیا بجستند راه صواب
ز قرآن که بر تو خداوند داد *** بگشتند بسیار خوشحال و شاد
گروهی ز مردم ز روی خطا *** نمایند انکار آیات ما
بده ای پیمبر بر ایشان جواب *** بدینگونه می‌کن بر آنها خطاب
که مأمور هستم ز یکتا خدا *** که تنها عبادت نمایم ورا
نگویم خداوند دارد شریک *** بشر را بخوانم به یزدان نیک
چه کوتاه عمرم بود چه دراز *** بگردم به سوی خداوند باز (36) الرعد
کتابی که لبریز حکمت بُود *** به تازی زبان بر تو نازل شود
اگر با کتابی که یکتا خدا *** فرستاد سوی تو ای مصطفی
شوی پیرو میل آنان دگر *** ز یاری یزدان نیابی اثر (37) الرعد
چه بسیار پیش از تو رب جهان *** رسولان فرستاد اندر زمان
بدادیمشان طفل و زن سر به سر *** که بودند آنها هم ای جان بشر
که بی‌اذن الله، زآن مرسلین *** نیاورد کس معجزه در زمین
که هر کار و امری در این سرگذشت *** زمانی معین بر آن ثبت گشت (38) الرعد
خدا محو سازد هر آن چیز خواست *** کند پایدار ار که میلش بخاست

کتابیست خلقت که مبنای آن *** قضای الهی بود در جهان (39) الرعد
اگر آن عذابی که بر کافران *** بدادیم وعده به صدها زبان
فرستیم آن را زمانی فرود *** که هستی تو اندر حیات و وجود
و یا آنکه قبل از زمان قضا *** بگیریم جان تو را مصطفی (ص)
به هر حال تبلیغ احکام دین *** به دوش تو باشد در این سرزمین
حساب خلایق فقط کار ماست *** که این کار در اختیار خداست (40) الرعد
ز هر سو بکاهیم آن سرزمین *** که سکنی گزیدند کفار دین
که فرمانروای دو عالم خداست *** فقط حکم یزدان به گیتی رواست
کسی را نزیبد کز آن دم زند *** که حکم خداوند را، رد کند
سریع‌الحساب است پروردگار *** چو خواهد دهد حکم را کردگار (41) الرعد
بلی پیش از ایشان بسی کافران *** نمودند تدبیر و مکری گران
همه مکر و تدبیر نزد خداست *** بداند که هر کس به فکرش چهاست
بدانند آنان بزودی زود *** سعادت سرانجام، زآنِ که بود (42) الرعد
بگویند کفّارت ای مصطفی (ص) *** تو هرگز نباشی رسول خدا
بگو بین ما و شما بر گواه *** هماناست کافی یگانه اله
همین‌گونه هم صالحان زمین *** که دارند علم کتاب و یقین (43)

إبراهیم

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف لام را هست آغاز کار *** که رمزیست از جانب کردگار
کتابیست قرآن که یکتا خدا *** فرستاد سوی تو ای مصطفی (ص)
که تا مردمان را به امر غفور *** ز ظلمات بیرون بری سوی نور
ترا رهنمای خلایق گزید *** به راه خدای عزیز و حمید (1)
إبراهیم
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** همه هست زآن خدای جهان
بسی وای بر کافران پلید *** از آن آتش خشم و قهر شدید (2)
إبراهیم
کسانی که دنیای فانی و خوار *** گزینند بر روز دارالقرار
بکردند بر مردمان سد راه *** که راهی نیابند سوی اله
ره راست را کافران کج کنند *** بر آن پرده‌هایی ز شک می‌تنند
که گمراه هستند قوم پلید *** فتادند اندر ضلالی بعید (3)
إبراهیم
نکردیم مبعوث پیغمبری *** که در بین مردم کند رهبری
مگر آنکه با قوم بُد همزبان *** که آیات حق را نماید بیان
شود گمره آن کس که یزدان بخواست *** هدایت نماید چو میلش بخاست
همانا عزیزست پروردگار *** حکیم است در کار خود کردگار (4)
إبراهیم
خداوند همراه آیات خویش *** برانگیخت موسی به پیغمبریش
که قومت ز ظلمات می‌ساز دور *** برو رهنمون شو به دنیای نور
بر آنها تذکر بده کاین سزاست *** از آن روزهایی که روز خداست
که بر هر که باشد صبور و شکور *** بود روشن و فاش آیات نور (5)
إبراهیم
به یاد آر ای مصطفی (ص) آن زمان *** که موسی به قومش بگفت این بیان
به خاطر بیارید لطف خدا *** که از سوی حق بر شما شد عطا
که از دست فرعونیان در حیات *** خدا داد جان شما را نجات
چه بسیار راندند آنان ستم *** رساندند آزارتان دم به دم
پسرهایتان را زدندی به تیغ *** گرفتند زنهایتان بی‌دریغ
بُدی این همه ابتلا و بلا *** یکی امتحان بزرگ از خدا (6)
إبراهیم
به خاطر بیارید ای قوم حال *** چه فرمودتان ایزد ذوالجلال

اگر خود بگویید حق را سپاس *** به دل لطف او را بدارید پاس
شما را کنم نعمت خویش بیش *** فزونتر کنم نعمت خود ز پیش
به نعمات من گر که کافر شوید *** شما را عذابی کنم بس شدید (7)
إبراهیم
دگر باره موسی بگفتا چنین *** سراسر اگر مردمان زمین
بگردید کافر به پروردگار *** غنی‌الحمید است آن کردگار (8)
إبراهیم
از اخبار اقوام پیشین که بود *** چو نوح و چو عاد و چو قوم ثمود
که جمله بمردند زین پیشتر *** ز دنیا ببستند رخت سفر
کز آنها ندارد خبر هیچکس *** به غیر از خداوند یکتا و بس
نباشید آگاه آیا دگر؟ *** ندادست یزدان از آنها خبر؟
که بر آن طوائف ز پیغمبران *** بسی روشن آیات آمد گران
بر آن مردمان گرد حیرت نشست *** به دندان گزیدند خود پشت دست
بگفتند ما را نیفتد قبول *** هر آنچه شمایید بر آن رسول
ز یزدان بگویید و روزِ شمار *** ولی قلب ما هست بر شک دچار (9)
إبراهیم
رسولان بگفتند آیا شما *** نمایید شکی به یکتا خدا
خدایی که این آسمان و زمین *** بخوبی پدیدار کرده چنین
شما را خداوند بر مغفرت *** کند دعوت و بخشش و مرحمت
ز تعجیل اندر عقوبت خدا *** بخواهد شما را نماید رها
چو پیک اجل ناگهان در رسد *** دگر مهلت مردمان سر رسد
ولی باز دادند آن کافران *** چنین پاسخی را به پیغمبران
شما را ندانیم زین بیشتر *** که هستید چون ما شما هم بشر
نمایید دعوی پیغمبری *** که گردیم از دین قبلی بری
از آنچه نیاکان ما پیش از این *** پرستش نمودند روی زمین
چو هستید مبعوث پروردگار *** دلیلی بیارید پس آشکار (10)
إبراهیم
بگفتند آنان بلی، چون شما *** ز جنس بشر نیز هستیم ما
ولیکن خدا هر که را میل داشت *** بر او نعمتی از نبوت گذاشت
ولی معجزه نیست در دست ما *** بجز آنکه فرمان رسد از خدا
بباید توکل به یزدان کنند *** کسانی که دعوی ایمان کنند (11)
إبراهیم
چرا ما به یکتا خداوند راد *** توکل نسازیم، نیز اعتماد
اگر چه که یزدان به راه درست *** هدایت بفرمود ما را نخست
رساندید آزار خود را به ما *** ستمها نمایید بر ما روا
بگیریم راه صبوری به پیش *** توکل نماییم با صبر خویش

که اهل توکل به هرگونه حال *** سپارند دل را به آن ذوالجلال (12)
إبراهیم
بگفتند کفار بر مرسلین *** که جویید آیین ما را به دین
وگرنه شما را همه زین دیار *** برانیم بیرون و سازیم خوار
چنین وحی آمد ز یکتا خدا *** رسد ظالمان را هلاکت فرا (13)
إبراهیم
چو آنها برفتند زین سرزمین *** شما را نماییم ما جانشین
چنین موهبت هست خاص کسی *** که ترسد ز تهدیدهایم بسی (14)
إبراهیم
گشادند آنگاه دست طلب *** بجستند یاری و نصرت ز رب
بگشتند نومید گردنکشان *** ز نصرت ندیدند هرگز نشان (15)
إبراهیم
به هر حال هر کس که گردنکش است *** سرانجام مأوای او آتش است
چشانند او را یکی آب چرک *** سزاوار گردنکشی‌ها و شرک (16)
إبراهیم
از آن جرعه جرعه همی نوشد او *** که نتواند آن رابرد درگلو
ز هر سو بر او مرگ روی آورد *** همی شعله خویش بر، وی برد
ولیکن نمیرد که تا جاودان *** معذب شود در عذابی گران (17)
إبراهیم
عملهای کفار در روزگار *** بود همچو خاکستری پست و خوار
که چون تندبادی وزد در هوا *** سپارند خود را به باد فنا
هم از کوشش خود چه سهل و چه سخت *** نبینند سودی همه تیره‌بخت
ضلالت همین است اندر حیات *** که باشند دور از طریق نجات (18)
إبراهیم
نبینی تو آیا خدای حمید *** به حق آسمان و زمین آفرید
اگر عزم سازد، ترا ای بشر *** کند نیست روی زمین سر به سر
دگر باره او مردمانی جدید *** بخواهد به روی زمین آفرید (19)
إبراهیم
که دشوار نبود به پروردگار *** اگر میل ورزد بر این گونه کار (20)
إبراهیم
به روزی که مردم ز خاک قبور *** برآیند و آیند اندر حضور
ضعیفان بگویند بر طاغیان *** به گردنکشان نیز بر یاغیان
بکردیم ما از شما پیروی *** بجستیم ار راهتان رهروی
توانید آیا در این دم شما *** رهانید ما را ز خشم خدا
بگویند آنان اگر خود به ما *** هدایت رسیدی ز یکتا خدا
شما را هدایت بکردیم نیز *** در این سخت هنگامه رستخیز

کنون گر که زاری کنیم و فزع *** و یا صبر ورزیم دور از جزع
تفاوت ندارد که ما خود دگر *** نداریم از خشم یزدان مفر (21)
إبراهیم
در آن حال شیطان بگوید خدا *** بحق داد وعده برای شما
ولی وعده من نبد جز خلاف *** دلیلی نیاوردم الا به لاف
پس امروز ای ابلهان ذلیل *** که خواندید من را به خود بی‌دلیل
ملامت مسازید من را مدام *** ملامت نمایید خود را تمام
نه امروز یاراست اندر شما *** که من را رهانید از این جزا
نه من را بزیبد که فریادرس *** بگردم در این روز بر هیچکس
مرا نیست باور بر آنچه شما *** شریکش بخوانید بهر خدا
در آن روز بر ظالمان لئیم *** عذابی بود دردناک و الیم (22)
إبراهیم
ولی مؤمنان به پروردگار *** نکوکار مردان پرهیزکار
بیایند یکسر به باغ جنان *** که جویست زیر درختان آن
که با عزت و احترامی تمام *** بمانند جاوید در آن مقام (23)
إبراهیم
ندانی که پاکیزه را کردگار *** چگونه مثل می‌زند ماندگار
چو زیبا درختی است خود برقرار *** بود ساقه‌اش دائم و پایدار
که هر شاخ و برگی بروید از آن *** به بالا رود جانب آسمان (24)
إبراهیم
به فرمان یزدان همه وقت سال *** دهد میوه‌ای دلپذیر و حلال
مثلها چنین می‌زند کردگار *** مگر پند گیرند مردم به کار (25)
إبراهیم
درخت پلیدیست تکفیر دین *** که ریشه ندارد میان زمین
بیفتد به روی زمین خوار و سست *** ندارد ثبات و بقایی درست (26)
إبراهیم
همه مؤمنان را به هر روزگار *** کند سخت ثابت‌قدم کردگار
چه باشد به دنیا چه در آخرت *** بیابند بر این سبب منزلت
ستم‌پیشگان را کند پست و خوار *** که هر کار خواهد کند کردگار (27)
إبراهیم
ندیدی مگر کافران نعم *** چه فرجام دیدند با زجر و غم
کشاندند آخر بسوی هلاک *** همه قوم خود را چنین دردناک (28)
إبراهیم
فتادند یکسر به قعر سقر *** که بدتر از آن نیست جایی دگر (29)
إبراهیم
بتان فراوان بکردند راست *** که گویند اینها شریک خداست

سپس بهر گمراهی خلق و خود *** عبادت نمودند آن بت که بُد
بگو خود به لذات دنیای پست *** بگردید مشغول و بر آنچه هست
که باشد شما را سرانجام کار *** سزا، آتش دوزخ کردگار (30)
إبراهیم
بگو ای محمد (ص) به خیل عباد *** که دارند ایمان به رب معاد
که بر پای دارند دائم نماز *** بسایند صورت به خاک نیاز
ز رزقی که یابند از کردگار *** ببخشند پنهان و در آشکار
همی پیشتر زآنکه آید فرا *** یکی روز بر امر یکتا خدا
که دیگر نه چیزی خریدن توان *** نه سودی کند دوستی آن زمان (31)
إبراهیم
خدا آسمان و زمین آفرید *** بیامد از او آفرینش پدید
فرو ریخت از آسمان آب پاک *** که تا رزقتان را برآرد ز خاک
هم از بهرتان کشتی روی یم *** شناور بفرمود الله هم
به روی زمین نهرها را خدا *** بفرمود جاری برای شما (32)
إبراهیم
به تسخیر آورد شمس و قمر *** که باشند خدمتگزار بشر
شب و روز را هم به لطفی که داشت *** برای شما در زمانه گذاشت
(33)
إبراهیم
ز هرگونه نعمت بکرد او عطا *** ز هر چیز می‌خواستید از خدا
اگر این همه نعمتی را که حق *** نهادست بهر شما در طبق
بخواهید آرید اندر شمار *** نباشید قادر بر انجام کار
ولی با تمام وجود و صفات *** بشر سخت کافر بود در حیات (34)
إبراهیم
به یاد آر وقتی که گفتا خلیل *** که ای کردگار بزرگ و جلیل
گزیدم کنون مکه را در مکان *** برایم نما شهری امن و امان
من و زادگان مرا ای غفور *** خود از بت‌پرستی همی دار دور (35)
إبراهیم
خدایا بتانی که اینک بپاست *** بکردند گمراه، خلقی ز راست
همانا کسی هست هم‌دین من *** که او راه جوید از آیین من
ولی هرکس از من بگردید دور *** تو دانی و او، ای رحیم و غفور (36)
إبراهیم
خدایا چو از اهل‌بیتم چنین *** نهادم تنی چند در این زمین
زمینی که خشک است و بی‌آب و کشت *** چنین گشته این خانه را سرنوشت
که برپای دارند دائم نماز *** بسایند صورت به خاک نیاز

کنون قلب دیگر کسان ای خدا *** به اینسو که هستند مایل نما
به آنها تو روزی بده زآنچه هست *** به شکرانه شاید برآرند دست (37)
إبراهیم
به هر چیز پنهانی و آشکار *** چه نیکو تو آگاهی ای کردگار
بر ایزد نبودست هرگز نهان *** هر آنچه بود در زمین و آسمان (38)
إبراهیم
ستایش خدا را که بر من بداد *** به هنگام پیری دو فرزند راد
عطا کرد اسحاق و هم اسمعیل *** سمیع‌الدعا هست رب جلیل (39)
إبراهیم
من و نسل من را ز روی نیاز *** بگردان ز خوانندگان نماز
دعاهای ما را اجابت نما *** تو ای کردگار ای یگانه خدا (40)
إبراهیم
من و والدین من و مومنان *** ببخشای آن روز سخت و گران
به هنگامه سخت یوم‌الحساب *** ببخشای ما را، مفرما عذاب (41)
إبراهیم
مپندار از کرده ظالمان *** خدا هست غافل بدور زمان
ولی کیفر این پلیدان خوار *** به تأخیر می‌افکند کردگار
که تا آید آن روز ناگه ز راه *** که خیره نمایند هرسو نگاه (42)
إبراهیم
در آن روز آنان عجول و پریش *** به بالا بگیرند سرهای خویش
دو چشمانشان هست حیران ز تاب *** دل و جان آنهاست در اضطراب
(43)
إبراهیم
بشر را بترسان تو ای مصطفی *** ز روزی که آید عذاب خدا
بگو، ظالمان روز سخت شمار *** تقاضا نمایند از کردگار
به تأخیر افکن عذابی که هست *** بشوی این زمان از مجازات دست
مگر دعوتت را اجابت کنیم *** اطاعت ز پیغمبرانت کنیم
پس آنگاه آید بر ایشان خطاب *** نیوشند آن کافران در جواب
که آیا از این پیش سوگند یاد *** نکردید ای مردم بد عناد
که ما را هلاکست امری محال *** که خورشید ما نیست رو بر زوال (44)
إبراهیم
شما ظالمان ستم‌پیشه‌کار *** نشیمن گزیدید در آن دیار
که مردان پیشین آن سرزمین *** ستمکار بودند خود همچنین
شما گر چه دیدید با چشم خویش *** ستم‌پیشگان را چه آمد به پیش
به سرپنجه مرگ و با خشم و قهر *** چه آمد بر آن ظالمان روی دهر
ولی باز عبرت نجستید از آن *** به غفلت بشد طی بهار و خزان

هر آنچه بر آنها شدی سرنوشت *** به تمثیل یزدان شما را نوشت (45) إبراهیم
که بالاترین مکر خود را که بود *** ببردند در کار، اما چه سود
که در پیش تدبیر یکتا خدا *** همه مکر آنان بود بر فنا
اگرچه که با مکر خود کافران *** کنند از زمین کوه‌های گران (46) إبراهیم
مپندار هرگز که یزدان داد *** ز قولی که بر مرسلینش بداد
تخلف نماید، که پروردگار *** تواناست بر فعل هرگونه کار
بگیرد خود از ظالمان انتقام *** اگر خود اراده نماید تمام (47) إبراهیم
بیاید یکی روز کاین سرزمین *** مبدل بگردد به دیگر زمین
بیابند خود آسمانها حضور *** به درگاه ایزد ز نزدیک و دور (48) إبراهیم
ببینی در آن روز این مجرمان *** به زنجیر قهرند در آن مکان (49) إبراهیم
خود از آتشین مس بسی پیرهن *** ببینی نمایند آنان به تن
در آتش نهفتست خود رویشان *** نظر چون نمایی تو بر سویشان (50) إبراهیم
که کیفر نماید یگانه خدا *** کسی را که کردست کار خطا
سریع‌الحساب است پروردگار *** حساب خلایق رسد کردگار (51) إبراهیم
که قرآن یکی حجت روشن است *** که بر مؤمنان آیتی متقن است
بدان بیم یابند مردان نیک *** بدانند یزدان ندارد شریک
کسانی که هستند دارای هوش *** بگیرند اندرز آن را به گوش (52)

الحجر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف لام را، هست آغاز کار *** که رمزیست از سوی پروردگار
چنین است آیات قرآن کتاب *** جدا سازِ باطل ز راه صواب (1)
الحجر
بسا آنکه کفار ناراستخو *** نمایند در دل چنین آرزو
که ای کاش بودند یزدان‌پرست *** بدامان اسلام آرند دست (2)
الحجر
تو ای مصطفی، کافران را پریش *** رها کن که باشند بر حال خویش
بگردند مشغول بر خورد و خواب *** به شهوت‌پرستی کنندی شتاب
که با این چنین آرزوهای پست *** بگردند غافل ز هر چیز هست
بزودی ببینند پاداش خود *** از آن بیهوده کامرانی که بُد (3)
الحجر
نکردیم هرگز، دیاری هلاک *** مگر وقت معلوم بر روی خاک (4)
الحجر
ز چیزی که در علم حق ثبت گشت *** نشد پیش و پس لحظه‌ای سرگذشت (5)
الحجر
بگویند کفار بر مصطفی (ص) *** تو ای آنکه داری چنین ادعا
که گویی که قرآن ز پروردگار *** به من گشته نازل چنین آشکار
همانا که هستی تو مجنون و مست *** که این گونه دعوی به جانت نشست (6)
الحجر
اگر راستگویی بر این ادعا *** که بر تو ملک می‌فرستد خدا
چرا پس نیایند بر ما فرود *** اگر آنکه دارند آنان وجود (7)
الحجر
بده ای پیمبر بر آنان جواب *** بران توسن گفتگو و خطاب
بجز روی حکمت، خداوند پاک *** فرشته نخواهد فرستد به خاک
بر آن کافران غرقه در بحر شک *** فرستیم در آن زمانی ملک
که گردیده باشد زمان عذاب *** نیابند مهلت ز شور و ز تاب (8)
الحجر
چو قرآن خود را فرستاد حق *** حفاظت نماید خودش زآن ورق (9)
الحجر
که پیش از تو هم سوی دیگر اُمم *** رسولان بکردیم مبعوث هم (10)

الحجر
ز یزدان نیامد رسولی نکو *** مگر اینکه کردند انکار او (11)
الحجر
بدینگونه آیات قرآن و دین *** نشانیم اندر دل مجرمین (12)
الحجر
که کفار هرگز به قرآن کتاب *** نیارند ایمان و اسلام ناب
چو اقوام پیشین تمسخر کنند *** همه مهر انکار بر دل زنند (13)
الحجر
اگر برگشاییم بر کافران *** دری را ز درهای هفت آسمان
که دائم نمایند سویش عروج *** پس از آن نمایند زآنجا خروج (14)
الحجر
در آن لحظه هم بهر انکار تو *** بخواهند گفتن سخنهای نو
که احمد بکردست جادو کنون *** فرو بسته چشمان ما با فسون (15)
الحجر
برافراشت یزدان به دور از گزند *** به هفت آسمان برجهائی بلند
به چشمان افراد صاحب‌نظر *** بیاراستیمش که شد جلوه‌گر (16)
الحجر
که آن را ز شیطان پست و رجیم *** حفاظت نمودست رب حکیم (17)
الحجر
چو شیطان همی گشت نزدیک آن *** که تا از ملائک نیوشد بیان
جدا گشت از آسمان یک شهاب *** همی کرد تعقیب او با شتاب (18)
الحجر
زمین را خداوند این گونه داد *** بر آن کوه‌های بلندی نهاد
بسی گونه‌گون چیزهای نکو *** همه طبق حکمت برویاند او (19)
الحجر
بساط معاش از برای شما *** مهیا نمودست یکتا خدا
دهد رزق بر جمله روزی‌خوران *** که هرگز نباشید قادر بر آن (20)
الحجر
هر آنچه در عالم بود پابجا *** بود مخزنش نزد یکتا خدا
ولیکن فقط قدر معلوم از آن *** به پایین فرستد خدای جهان (21)
الحجر
خدا بادهایی فرستد دگر *** که با آن شوند ابرها بارور
خود از آسمان آب آورده‌ایم *** از آن چشمه سیرابتان کرده‌ایم
شما بیش و کم‌کن بر آن نیستید *** زما هست مخزن شما کیستید (22)
الحجر
ز ما زنده گردند خلق جهان *** دگر بار از ایشان ستانیم جان

هر آن کس ز دنیا برفت و بمرد *** همه ارث او را خداوند برد (23)
الحجر
بر آیندگان و بر اهل قدیم *** محیط است علم خدای علیم (24)
الحجر
که پروردگارت به روز جزا *** به حشر آورد جمله خلق را
علیم و قدیرست پروردگار *** حکیمانه دان شیوه کردگار (25)
الحجر
همانا از آن گل که خشکیده بود *** به انسان بدادیم جان و وجود (26)
الحجر
ز ناری فروزان که بگداختیم *** از این پیشتر جنیان ساختیم (27)
الحجر
به یاد آر وقتی که پروردگار *** به جمع ملائک بگفت آشکار
بشر را کنم خلق بی‌چند و چون *** زتیره گلی خشک و بدبو کنون (28)
الحجر
چو آن را بیاراستم معتدل *** ز روحم بخواهم دمیدن به گل
بر او سجده آرید اینک شما *** که او راست روحی ز یکتا خدا (29)
الحجر
چو فرمان یزدان بیامد فرود *** ملائک نمودند جمله سجود (30)
الحجر
ولی کرد ابلیس زینکار ابا *** بر آدم نیاورد سجده بجا (31)
الحجر
خداوند گفتا به شیطان چنین *** نکردی چرا سجده با ساجدین (32)
الحجر
پس آنگاه شیطان ز کبر و غرور *** چنین داد پاسخ به رب غفور
که هرگز به نوع بشر و آدمی *** نبینی که سجده نمایم دمی
که او خلق شد از گل و خاک سست *** مرا کرده‌ای لیک ز آتش درست
(33)
الحجر
خداوند فرمود میرو برون *** که رانده ز درگاه هستی کنون (34)
الحجر
ترا هست لعنت ز یکتا خدا *** که تا روز محشر بیاید فرا (35)
الحجر
چنین گفت اهریمن پُرستیز *** مرا مهلتی بخش تا رستخیز (36)
الحجر
بفرمود مهلت بدادم تو را (37) *** که تا روز معلوم یابی بقا (38)
الحجر

بفرمود مهلت بدادم تو را (37) *** که تا روز معلوم یابی بقا (38)
الحجر
پس از آن بگفتا به یکتا خدا *** چو گمراه کردی ز راهت مرا
همه چیزها را به روی زمین *** دهم جلوه در چشم آدم چنین
که گمراهشان سازم از راه راست (39) *** بجز مخلصی را که عبد خداست (40)
الحجر
که گمراهشان سازم از راه راست (39) *** بجز مخلصی را که عبد خداست (40)
الحجر
بگفتا که پاکی است، راه درست *** اگر سوی یزدان کسی راه جست (41)
الحجر
که هرگز بر آن بندگان مرد و زن *** که هستند مخلص به درگاه من
نگردی مسلط، مگر جاهلان *** که پویند دنبال تو غافلان (42)
الحجر
همانا جهنم بود وعده‌گاه *** کسی را که گردید گمره ز راه (43)
الحجر
برای جهنم بود هفت راه *** زهر ره گروهی درآید تباه (44)
الحجر
که بر متقین نیز در سرنوشت *** بود آب جاری و باغ بهشت (45)
الحجر
بگویند بادا شما را درود *** کنون ایمن آیید اینجا فرود (46)
الحجر
شود پاک چون آینه قلبشان *** ز کینه نباشد به دلها نشان
نشینند بر تخت عزت تمام *** همه چون برادر سراسر به کام (47)
الحجر
در آنجا ز زحمت نباشد اثر *** وز آنجا نگردند هرگز بدر (48)
الحجر
تو آگاه کن بندگان را به شور *** که بسیار هستم رحیم و غفور (49)
الحجر
ولیکن عذابم بود بس الیم *** بسی دردناکست و سخت و عظیم (50)
الحجر
کنون بندگان را تو آگاه ساز *** از آن میهمانان بس سرفراز
که بر امر پروردگار جلیل *** بگشتند مهمان به بیت خلیل (51)
الحجر

چو کردند بر خانه او ورود *** بگفتند او را سلام و درود
بگفتا چو بی‌اذن و وقت آمدید *** مرا ترس در دل بیامد پدید (52)
الحجر
بگفتند هرگز نترسی که ما *** رسولیم از سوی یکتا خدا
به فرزند نیکت بشارت دهیم *** که داناست آن طفل و باشد علیم (53)
الحجر
بفرمود من پیرم و کهنه سال *** مرا مژده طفل باشد محال (54)
الحجر
بگفتند کز سوی یکتا خدا *** بدادیم بر حق بشارت تو را
نباشی تو مأیوس یا ناامید *** ز لطف خدایی که جان آفرید (55)
الحجر
بگفتا ز لطف خدای جهان *** کسی نیست نومید جز گمرهان (56)
الحجر
بپرسید از میهمانان، خلیل *** که ای نیکمردان پاک و جلیل
کنون آمدید از برای چه کار *** چه پیغام دارید از کردگار (57)
الحجر
بگفتند بر کشتن مجرمان *** فرستاد ما را خدای جهان (58)
الحجر
ولیکن بخواهیم دادن نجات *** فقط لوط و آلش ز چنگ ممات (59)
الحجر
بجز همسرش کاو به تقدیر کار *** بمیرد چنان مردم زشتکار (60)
الحجر
پس آنگاه بر لوط وارد شدند *** چو مهمان دَرِ خانه‌اش را زدند (61)
الحجر
چو لوط آن کسان را بدیدی بگفت *** شما ناشناسید بادا شگفت (62)
الحجر
ملائک بگفتند رب جلیل *** نمودست ما را به قومت گسیل (63)
الحجر
که خشم و عذابی که قومت بر آن *** براندند انکار، گردد روان
سویت آمدیم این زمان راستی *** به تو راست گوییم بی‌کاستی (64)
الحجر
پس ای لوط با اهل‌بیتت کنون *** شبانه از این شهر میرو برون
روند اهل‌بیتت ز تو زودتر *** بدنبال ایشان تو می‌کن گذر
ولیکن به سوی عقب ننگرید *** بدانسو که گفتیم رو آورید (65)
الحجر
پس آنگاه دادیم حکم هلاک *** که برچیده گردند از روی خاک

بگفتیم بر او که ای مرد راه *** بمیرند قوم تو تا صبحگاه (66)
الحجر
چو دیدند آن قوم بد، میهمان *** بگشتند خوشحال و بس شادمان
به امید انجام آن کار زشت *** برفتند در بیت آن خوش‌سرشت (67)
الحجر
چنین راند، لوط نبی بر لسان *** که هستند مهمان من این کسان
نسازید من را کنون شرمسار *** بجویید ز آزار ایشان کنار (68)
الحجر
بترسید ای مردم از کردگار *** نه خجلت دهیدم برین زشتکار (69)
الحجر
بگفتند قوم بد، اندر جواب *** براندند بر لوط این سان خطاب
مکرر نگفتیمت ای ناسپاس *** نیاری دگر میهمان ناشناس (70)
الحجر
بگفتا مرا دخترانیست چند *** به عقد شما آورم بی‌گزند
بیارید در عقد خود دختران *** نگردید پیرامون دیگران (71)
الحجر
به جان تو سوگند ای مصطفی *** که بودند آنان اسیر هوی
همه عمر گمراه امیال پست *** ز شهوات نفسانی خویش مست (72)
الحجر
چو خورشید تابید بر روی خاک *** بگشتند آن قوم جمله هلاک (73)
الحجر
بگردید آن شهر زیر و زبر *** که هرگز نماندش نشان و اثر
که بارانی از سنگ آمد فرود *** به قومی که بدکار و منحوس بود (74)
الحجر
بلی بهر افراد صاحب خرد *** در این کار عبرت نهفته بود (75)
الحجر
بشد شهر ویرانه‌ای جاودان *** که مردم بگیرند عبرت از آن (76)
الحجر
که بر مومنان آیتی گشت چند *** که از آن بگیرند اندرز و پند (77)
الحجر
دگر قوم کان ایکه بودی به نام *** ستمکار بودند اهلش تمام (78)
الحجر
به کیفر رساندیمشان نیز سخت *** که بودند بدطینت و تیره‌بخت
که بر این دو شهر آنچه آمد فرود *** ره روشنی را به مردم نمود (79)
الحجر
همه حجریان نیز چون منکران *** نمودند تکذیب پیغمبران (80)

الحجر
چو آیات آمد بر آن قوم و کیش *** بکردند سویی دگر، روی خویش (81)
الحجر
گزیدند در کوه منزل مگر *** بمانند دور از بلا و خطر (82)
الحجر
بگشتند نابود یک صبحگاه *** عذابی بیامد به وقت پگاه (83)
الحجر
علیرغم آن ثروت با شکوه *** نگشتند ایمن به بالای کوه (84)
الحجر
هر آنچه که در آسمان و زمین *** و در بین ایندو بود همچنین
همه خلق گردیده بر راستی *** در آن حکمتی هست بی‌کاستی
همانا قیامت بیاید فرا *** کنون منکران را به خود کن رها (85)
الحجر
همانا که یزدان تو ای سلیم *** بود آفریننده‌ای بس علیم (86)
الحجر
بدادیم سبع‌المثانی تو را *** کتابی چو قرآن عظیم و سزا (87)
الحجر
متاع جهانی بود در گذر *** بکن چشم‌پوشی از این رهگذر
بدادیم بر کافران رایگان *** که گردند این گونه تا امتحان
تو اندوه اینان مخور ای نبی *** نیفتی ز غصه به تاب و تبی
که با حسن خلقی که دادت خدا *** بدین خو برویی که کردت عطا
بدین حکمت خویش دور از جدال *** همه مومنان گیر در زیر بال (88)
الحجر
بگو من رسولم، رسولی نذیر *** که با روشن آیات گشتم سفیر (89)
الحجر
فرستاد ایزد بر ایشان عذاب *** که بگسسته کردند قرآن کتاب (90)
الحجر
کسانی که قرآن آن دادگر *** همه پاره کردند از یکدیگر (91)
الحجر
قسم بر خدایت که بسیار سخت *** بپرسیم از این مردم تیره‌بخت (92)
الحجر
از آنچه نمودند بی‌کم و کاست *** بخواهند شد جملگی بازخواست (93)
الحجر
بگو با صدای بلند آنچه را *** که مأمور گشتی ز سوی خدا
ز هر مشرکی روی خود را بتاب *** مکن با پلیدان سؤال و جواب (94)
الحجر

ترا دور داریم از هر گزند *** چو خواهند بر تو تمسخر کنند (95) الحجر
هر آن کس که جز ذات پروردگار *** ز غلفت بجوید دگر کردگار
بزودی شود آگه از این خطا *** بداند نباشد به غیر از خدا (96) الحجر
بدانیم چون امتت بر خطا *** نمایند تکذیبت ای مصطفی
بگردی تو دلتنگ و اَندُه خوری *** بر انکار آنان تأسف بری (97) الحجر
بکن ذکر و تسبیح پروردگار *** بکن سجده بر درگه کردگار (98) الحجر
عبادت نما، ذات یکتا خدا *** که هنگام دیدار آید فرا (99)

النحل

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بزودی زمانش بیاید فرا *** که جاری شود امر یکتا خدا
نورزید تعجیل هرگز در آن *** چو وقتش شود، حکم گردد روان
همانا منزه بود کردگار *** که وی را شریکی بود در کنار (1)
النحل
که روح و ملائک به امر خداست *** فرستد سوی بندگانی که خواست
بشر را بترساند آن رب نیک *** از اینکه بخوانند بهرش شریک
بجز من خدایی ندارد وجود *** بترسید و آرید بر من سجود (2)
النحل
خدا آسمان و زمین آفرید *** بحق حکمتی هست در آن پدید
منزه بود زین صفت کردگار *** که باشد شریکی ورا در کنار (3)
النحل
خدا آدمی را به روز نخست *** ز یک نطفه آب کردی درست
ولی آدمی تن به عصیان بداد *** بنای عمل بر خصومت نهاد (4)
النحل
بفرموده خلقت برای شما *** همه چارپایان یگانه خدا
که از پشم آنان ببینید نفع *** ز خود گرم و سردی نمایید دفع
بسی منفعتها از آنان برید *** هم از گوشت جانشان می‌خورید (5)
النحل
چو رفتند بیرون ز بهر چرا *** تفاخر نمایید آنگه شما
از آن کرکها آدمی جامه کرد *** برغم هوای تر و خشک و سرد (6)
النحل
چو دارید باری گران بهر کار *** بیارند از این شهر بر آن دیار
که گر خود بخواهید آن را برید *** بسی محنت آید شما را پدید
رحیم و رئوف است یکتا خدا *** که آسان کند کارهای شما (7)
النحل
خر و آستر و اسب را کردگار *** خدا داد بهر سواری و کار
ز بهر سواری بیارد پدید *** بسی چیزهائی که ناآگهید (8)
النحل
خدا می‌شود رهنما بر بشر *** به انصاف و عدل و به راه دگر
اگر میل یزدان بر این امر بود *** شما را هدایت به ره می‌نمود (9)
النحل
خدا آن خدائیست کز آسمان *** فرستاد آبی زلال و روان

بنوشید آن را به مقصود و بخت *** نمایید سیراب باغ و درخت (10) النحل
چو بارانی از ابر آید فرود *** شود کشتتان جمله سرسبز زود
که زیتون و خرما و انگور و سیب *** ز صد گونه میوه شما را نصیب
نشانها در این کار گردیده ذکر *** برای کسانی که دارند فکر (11) النحل
ستاره، شب و روز، شمس و قمر *** به تسخیر آورده رب بشر
در این کار آیات پروردگار *** بر اهل خرد می‌شود آشکار (12) النحل
به روی زمین چیزها آفرید *** که در گونه‌گون شکلها شد پدید
در این کار شد آیه‌ها آشکار *** بر افراد صاحبدل هوشیار (13) النحل
به تسخیر آورد بهر شما *** خداوند دریای مواج را
که از ماهیانی که دارد خورید *** زر و زیور آن بدست آورید
بپوشید با زیورش خویشتن *** از آن زیب سازید و هم پیرهن
برانید کشتی در آن، روز و شب *** نمایید روزی ز فضلش طلب
سزد با چنین نعمت آشکار *** بگردید شاکر به پروردگار (14) النحل
به روی زمین کوه‌هایی نهاد *** چنان کوه‌های عظیمی بداد
که گردید فارغ ز هر اضطراب *** رهایی بیابید از بیم و تاب
بجوشند از آن رودهای زلال *** بگردند جاری ز قلب جبال
بسی راه‌ها داد پروردگار *** که در آن نمایید سیر و گذار
هدایت بگردید شاید به راست *** بجویید راهی که راه خداست (15) النحل
به لوح زمین بس نشانها نگاشت *** علامات مخصوص معلوم داشت
بس اختر برافراشت در آسمان *** که تا راه یابید در هر زمان (16) النحل
خدایی که هر چیز را آفرید *** همه چیزها زو بیامد پدید
بود در مقامات آیا چو آن *** که خلقت نکردست اندر جهان؟
چرا پس نگیرید اندرز و پند *** نگردید یادآور نکته چند (17) النحل
چو خواهید نعمات پروردگار *** یکایک بیارید اندر شمار
نباشید قادر بر انجام آن *** که بیرون بود از حساب و توان
خدا هست بس مهربان و غفور *** که دریای نعمت نهد بر وفور (18) النحل
ز هر کار آگه بود کردگار *** چه باشد نهان یا بود آشکار (19)

النحل
بدانید ای مردم این نکته را *** که هر چه بخوانند غیراز خدا
به چیزی نداده وجود از عدم *** که مخلوق باشد خودش نیز هم (20)
النحل
همه غرقه هستند اندر ممات *** ندارند خود بهره‌ای از حیات
ندارند درکی و حس و شعور *** که کی خوانده گردند اندر حضور (21)
النحل
خدای شما هست یکتا خدا *** یگانه خدائیست رب شما
هر آن کس که بر کفر باشد دچار *** که مومن نباشد به روز شمار
ز فرمان ایزد بتابند رو *** اطاعت نمایند چیزی جز او (22)
النحل
هر آنچه که دارند در دل نهان *** هر آنچه که سازند آن را عیان
خدا هست آگاه بی‌کم و کاست *** ز هر چیز آگاه یکتا خداست
نباشد خداوند همراه و دوست *** هر آن ملتی را که کبری در اوست (23)
النحل
از آنها چو پرسند یکتا خدا *** چه آیت فرستاد بهر شما
بگویند آنچه شدستی بیان *** بود داستانها ز پیشینیان (24)
النحل
سرانجام آید قیامت ز راه *** کشانند بر دوش، بار گناه
همینگونه بار همه پیروان *** که بودند از این کسان رهروان
کشانند آن روز آنان به دوش *** بگیرید خود این سخن را به گوش
که بد عاقبت هست بار گناه *** سرانجام وی هست زشت و تباه (25)
النحل
همانا گروهی ز پیشینیان *** که زین پیش بودند از عاصیان
بکردند بس مکر و حیله تمام *** که ناپاک سازند حق را مدام
خدا سقف نیرنگ کردی خراب *** فرو ریخت بر رویشان با عذاب
عذاب خداوند آمد فرود *** ز جایی که در فکرشان هم نبود (26)
النحل
به روز قیامت بگردند خوار *** بگوید بر آنها سخن کردگار
کجایند آیا شریکان من *** که گفتید از وصف آنها سخن
که از بهر ایشان به جنگ و جدال *** بکردید با مومنان بس قتال
در آن روز گویند اهل خرد *** به کفار خواری و ذلت رسد (27)
النحل
ملائک از آنها ستانند جان *** که بر خویش کردند ظلمی گران
سر جبر و تسلیم ارند پیش *** که هستند مجبور بر کار خویش
بگویند آن مردم بدسرشت *** که هرگز نکردیم اعمال زشت

هر آنچه نمودید از خوب و بد *** بر آنست آگاه ربِّ اَحد (28) النحل
ملائک برآرند آنگه ندا *** که دوزخ شماراست اکنون سرا
ز هر در درآیید اکنون در آن *** معذب بمانید در آن مکان
که دوزخ بود جای مستکبرین *** بگردند در بد مکانی قرین (29) النحل
چو پرسیده گردد که یکتا خدا *** چه آیاتی آورد بهر شما
بگویند اندر کتاب مجید *** به ما نیک آیاتی از او رسید
کسانی که کردند کار نکو *** که بودند خوش‌سیرت و نیکخو
به دنیا بیابند نیکی سزا *** به دارالبقا نیز نیکو سرا
مجلل بود خانه متقین *** چه نیکو سرائیست بر اهل دین (30) النحل
بهشتی که زیر درختان آن *** بود چشمه‌های زلالی روان
ز هر چه بخواهند بر میل خویش *** بیابند حاضر فرا روی پیش
چنین است اجری که پروردگار *** ببخشد بر افراد پرهیزکار (31) النحل
ملائک از آنها چو گیرند جان *** بر آنها گشایند این سان زبان
چو پاکیزه ماندید ز اعمال زشت *** کنون پس درآیید اندر بهشت (32) النحل
چه دارند این کافران انتظار *** چه جویند آیا سرانجام کار
بجز آنکه آید بر ایشان فرا *** نشانهای خشمی ز یکتا خدا
بگردند تا بر هلاکت دچار *** به فرمان و دستور پروردگار
که خود پیش از این هم بسی منکران *** که بودند مانند این کافران
خداوند فرمودشان خود هلاک *** بگشتند برچیده از روی خاک
بر آنها نگردید هرگز ستم *** که بر نفس خود ظلم کردند هم (33) النحل
بر ایشان فرود آمد این سرنوشت *** که بینند فرجام اعمال زشت
عذابی که هر لحظه بی‌چون و چند *** نمودند پیوسته‌اش ریشخند
سرانجام آمد بر ایشان فرود *** که دستور الله این گونه بود (34) النحل
بگویند آن مشرکان یکزبان *** اگر خواستی کردگار جهان
نه ما و نه اجدادمان هیچگاه *** پرستش نکردیم غیر از اله
دگر مشرکان هم از این پیشتر *** بگفتند این گفته‌ها را دگر
به پیغمبرانست تبلیغ دین *** ندارند تکلیف دیگر جز این (35) النحل
همانا که در بین هر امتی *** رسولی بیامد ورا حجتی

که گوید پرستید پروردگار *** بجویید دوری ز بتهای خوار
خدا عده‌ای را هدایت بکرد *** گروهی دگر را بگرداند طرد
نمایید گردش به روی زمین *** ببینید با چشم انصاف‌بین
که آنها که کردند تکذیب حق *** سرانجامشان چون شدی زین نسق (36) النحل
تو را هست هر چند شوقی فزون *** که گردند مردم هدایت کنون
ولیکن بدان نیک خود هیچگاه *** نیارد خدا کافران را به راه
نه یاور بیابند هرگز نه یار *** به تنهایی خویش گشته دچار (37) النحل
همه غرق درکفر و فسق وعناد *** قسمها به یزدان نمایند یاد
که آن کس بمرد و برفت از نظر *** نسازد خدا زنده او را دگر
بلی روز محشر بیاید فرا *** که حتمی است وعده ز یکتا خدا
ولی اکثر خلق از مرد و زن *** نباشند آگاه بر این سخن (38) النحل
در آنچه نمودند بحث و جدل *** شود آشکارا صحیح عمل
بگردند آگه از افکار سست *** از آن کذب و آن تهمت نادرست (39) النحل
همانا که بر امر خود هر چه را *** اراده نماید یگانه خدا
چو گوییم موجود شو می‌شود *** همان لحظه فرمان ما می‌رود (40) النحل
کسانی که در راه پروردگار *** نمودند هجرت ز شهر و دیار
پس از آنکه بسیار ظلم و محن *** کشیدند در موطن خویشتن
به دنیا بر آنها نکو جایگاه *** ببخشیم با شوکت و فر و جاه
اگر چند اجری نکوتر ز ما *** بیابند آنان به دارالبقا (41) النحل
که راه صبوری گرفتند پیش *** توکل نمودند بر رب خویش (42) النحل
ز تو پیشتر جز کسانی که ما *** بر ایشان بکردیم وحیی عطا
نگشتی پیمبر کس دیگری *** که بر مردمان سازد او رهبری
(که قومت بپرسند هر دم چرا *** فرشته نباشی تو ای مصطفی)
بپرسید آن را خود از اهل ذکر *** هر آنچه نیابید آن را به فکر (43) النحل
که بر هر رسولی ز سوی خدا *** بشد حجتی و کتابی عطا
بیامد به سوی تو قرآن فرود *** که گوئی به خلق آنچه ایزد نمود
که شاید که یکدم تفکر کنند *** درین دین بر حق تدبر کنند (44) النحل

کسانی که در زشت اعمال خویش *** ره مکر و نیرنگ گیرند پیش
مگر در امانند از آن بلا *** که بلعد زمینشان به امر خدا
و یا آنکه گردد عذابی روان *** ز جایی که نَبْوند آگاه از آن (45)
النحل
و یا آنکه هستند چون در سفر *** درآید به آواز زنگ خطر
به ناگه خدا خشم گیرد گران *** که غالب نگردند هرگز بر آن (46)
النحل
و یا آنکه در حالت اضطراب *** بیندازد ایشان به ترس و به تاب
رئوف و رحیم است پروردگار *** بسی مهربانست آن کردگار (47)
النحل
ندیدند آیا که اندر جهان *** هر آن چیز موجود گشت و عیان
به هر سو فرستد ز آثار خویش *** همه راه سجده گرفتند پیش
که از چپ و از راست خود با خضوع *** نمایند سجده بر او با خشوع (48)
النحل
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** ملک باشد او یا ز جنبندگان
نمایند خود بی‌تکبر ثنا *** نمایند تسبیح و ذکر خدا (49)
النحل
همیشه بترسند از کردگار *** فراسوی آنهاست پروردگار
به هر چیز هستند مأمور آن *** اطاعت نمایند از قلب و جان (50)
النحل
خداوند فرمود جز کردگار *** کسی را نخوانید پروردگار
همانا یکی هست یکتا خدا *** پس اینک بترسید از من شما (51)
النحل
بود از خداوند فاش و نهان *** چه بر خاک باشد چه در آسمان
بلی دین واحد بود دین او *** خلل‌ناپذیرست آیین او
بترسید آیا ز ربی دگر؟ *** به غیر از یگانه خدای بشر؟ (52)
النحل
اگر چه که هر نعمتی بر شماست *** همه از ره لطف یکتا خداست
اگر خود بلایی بیاید ز راه *** بجویید از درگه او پناه
نمایید لابه به یکتا خدا *** مگر دفع سازد شما را بلا (53)
النحل
ولی باز چون آن بلا دور کرد *** چو محنت ز بالینتان کرد طرد
گروهی بگردید مشرک به وی *** شریکان بخوانید بر رب حی (54)
النحل
علیرغم آن لطفهای زیاد *** که یزدان ز رحمت بر ایشان بداد
ولی باز، گردند کافر بر او *** به دنبال کفرند در جستجو

کنون بهره یابید چندی ز زیست *** بزودی بدانید فرجام چیست (55) النحل
همه مشرکان روی جهل و عناد *** ز رزقی که یزدان بر آنها بداد
نصیبی برای بتان می‌نهند *** که رزق خدا را بر ایشان دهند
قسم باد حقا به یکتا خدا *** کزین کار باطل وزین افترا
بخواهند گردید خود بازخواست *** که این بازپرسی ز سوی خداست (56) النحل
بگویند آنان که پروردگار *** بود صاحب دختران بی‌شمار
ملائک همه دخترانِ وی‌اند *** که در بارگاه الهی زیند
بخواهند هر چند بر خود پسر *** در این آرزویند خود غوطه‌ور (57) النحل
چو یکتن از آنها نیوشد پیام *** تو را دختری هست بشنو کلام
سیه می‌شود رویش از فرط غم *** شود سخت دلتنگ و زار و دژم (58) النحل
بگردند پنهان ز اقوام خویش *** که عارست دختر در این تیره‌کیش
بپرسند از خود چه باشد روا *** نگهدارم این طفل اندر سرا؟
و یا آنکه زنده به گورش کنم *** خود از بستر خویش دورش کنم؟
بدانید کاریست زشت و تباه *** که زنده‌بگوری بود بس گناه (59) النحل
کسانی که بر آخرت کافرند *** در اوصاف بس زشت غوطه‌ورند
ولیکن خدا هست صاحب جلال *** پسندیده اوصاف اندر کمال
بسی مقتدر هست پروردگار *** حکیم است در کار خود کردگار (60) النحل
اگر حق تعالی کشد انتقام *** ز ظلمی که ورزند مردم مدام
نماند دگر هیچ اندر جهان *** که جنبنده‌ای نیست زآن در امان
ولی از ره لطف یکتا خدا *** به تأخیر می‌افکند آن بلا
که تا وقت معلوم آید فرا *** اجلها در آن روز گردد روا
نگردد پس و پیش خود ساعتی *** نیابند هرگز دگر مهلتی (61) النحل
کنون مشرکان هر عمل را کز آن *** کراهت بجویند از عمق جان
به یکتا خداوند نسبت دهند *** دروغین صفتها بر او می‌نهند
گمان می‌نمایند با این صفت *** بر آنها نکو می‌شود عاقبت
اگر چه که دوزخ بر آنها سزاست *** همانا جهنم بر ایشان سراست
که از دیگران زودتر می‌روند *** که یکراست جمله به دوزخ شوند (62) النحل
قسم بر خداوند کاو پیش از این *** رسولان فرستاد روی زمین

ولی امت آن رسولان تمام *** بکردند انکار و کذبی مدام
بلی زشت اعمال را اهرمن *** بیاراست در چشم آن انجمن
چو شیطانشان بود همراه و یار *** کنونند بر بد عذابی دچار
عذابی ببینند سخت و الیم *** سزای عملهای زشت قدیم (63)
النحل
چو قرآن بیامد ز پروردگار *** فقط خواست حق را کند آشکار
که در آنچه مردم کنند اختلاف *** مشخص کنی حق ز راه خلاف
هدایت کنی مومنان را به دین *** شوی مایه رحمتی راستین (64)
النحل
فرستاد بارانی از آسمان *** که بخشد زمین را پس از مرگ جان
در این کار بس آیه‌ها هست و پند *** بر آنان که گفتار حق بشنوند (65)
النحل
چو بر چارپایان خود بنگرید *** به یک عبرت خاص پی می‌برید
که از بین سرگین و خون کردگار *** بنوشاند شیری چنین خوشگوار
که باشد گوارای طبع شما *** که هر کس بنوشد نماید صفا (66)
النحل
بفرمود انگور و خرما نثار *** شرابی بگیرید از آن خوشگوار
وزآن میوه‌ها رزقهایی حلال *** بدست شما می‌رسد طی سال
برای کسانی که دارند فکر *** در این کار بس آیه‌ها گشته ذکر (67)
النحل
به زنبور وحی آمده از خدا *** خداوند این سان بر او زد ندا
که در کوه و اشجار و جای بلند *** بیابند جایی نکو بی‌گزند (68)
النحل
بنوشید شیره ز شیرین ثمر *** بپویید راه خدای بشر
که از آن یکی شربت آید برون *** بود رنگ و اقسام آن گونه‌گون
که بر مردمانست همچون شفا *** بسی دردها را نماید دوا
بر آنان که هستند اهل خرد *** بس آیت در این امر پیدا بود (69)
النحل
دهد بر شما روح، یزدانتان *** دگر باره می‌گیرد او جانتان
گروهی بگردید فرتوت و پیر *** فراموش سازید سر ضمیر
که دانای دائم یگانه خداست *** که باشد توانا به هر چیز خواست (70)
النحل
به بعضی دهد رزق را بیشتر *** خداوند دانا ز بعضی دگر
ولی آنکه رزقش فزونتر شدست *** نبخشد به دیگر کسان زآنچه هست
مبادا که با او مساوی شود *** مبادا بر او نیز نعمت رود
ولیکن چنین کار آیا رواست *** که سازند انکار آنچه سزاست؟

که ایمان به یزدان خودش نعمت است *** دریغا به انکار آرند دست (71) النحل
خدا بهرتان جفت را آفرید *** کز آن جفت فرزند آید پدید
ز ازواج، خود خلق کردی همه *** پسرها و دختان و نیکو نوه
ز پاکیزه نعمت به روی بلاد *** شما را چنین روزی خوش نهاد
به باطل گرایند لیکن کسان *** بگردند کافر به روزی رسان (72) النحل
عبادت نسازند پروردگار *** که دادست بس نعمت بی‌شمار
به جایش پرستند بتهای دون *** جمادات بی‌حس و جان و زبون
که اندر همه آسمان و زمین *** ندارند چیزی ز خود همچنین (73) النحل
به بت چند گوئید معبود ماست *** که نادان شمایید و دانا خداست (74) النحل
خداوندتان می‌زند این مثل *** که در کار گیرید، گاه عمل
کجا؟ کی؟ یکی هست آن عبد خوار *** که قادر نباشد بر انجام کار
چو آزاده مردی که یکتا خدا *** بر او رزق نیکو بکرده عطا
که هر قدر خواهد ببخشد از آن *** چه باشد عیان و چه باشد نهان
نباشند یکسان بلی این دو تن *** نباشند آگاه خلق از سخن (75) النحل
مثالی دگر زد خدا این چنین *** دو تن مرد باشند اندر زمین
یکی بنده‌ای گنگ و عاجز، پریش *** که باریست بر دوش مولای خویش
ولی دیگری مرد آزاده‌ای است *** که رفتار او جز به انصاف نیست
کند خلق را امر بر عدل و داد *** ره راست می‌جوید آن مرد راد
نباشند یکسان بلی این دو تن *** که این گونه گفتم از آنها سخن (76) النحل
که بر غیب این آسمان و زمین *** هماناست آگه خداوند دین
زمان قیامت بود همچو آن *** که بر هم زنی مژه‌ای ناگهان
بسا آنکه زین نیز نزدیکتر *** بود وقت محشر چو جویی خبر
که باشد توانا به هر چیز خواست *** که قادر به هر کار یکتا خداست (77) النحل
هم از بطن مادر یگانه خدا *** برون کرد و بخشید جان بر شما
اگر چه در آن لحظه و آن زمان *** نبودید آگاه هرگز از آن
ببخشیدتان حق دو چشم و دو گوش *** عطا کرد قلب و بیاراست هوش
مگر شکر گویید بر کردگار *** بگردید شاکر به پروردگار (78) النحل
نگه کن خداوند در آسمان *** مسخر نمودست این مرغکان

نگهبان آنها نبودست کس *** هماناست یکتا خداوند و بس
در این امر قدرت بود آشکار *** بر افراد مومن به پروردگار (79)
النحل
بسی خانه‌ها داد یکتا خدا *** که مأوا گزینید در آن سرا
چو خواهید بندید بار سفر *** کز آنجا برانید جایی دگر
شما را دهد خیمه‌هایی ز پوست *** که باشد سبک، بهر بردن نکوست
خداوند از پشم و از کرک و موی *** که از چارپایان بروید نکوی
اثاثی فراورتان داده پیش *** کز آن سود جویید در بیت خویش (80)
النحل
برای رهایی ز گرمای داغ *** چنین داد آسایشی و فراغ
ز اشجار و از سقف و کوه گران *** برای شما ساخته سایبان
به گرما و سرما پناهست غار *** که این نیز لطفیست از کردگار
بپوشاند بس جامه‌ها و لباس *** که شاید بگویید او را سپاس
بگردید تسلیم فرمان وی *** ره بندگی را نمایید طی (81)
النحل
ترا هست تبلیغ دین ای رسول *** نسازند هر چند آن را قبول (82)
النحل
بدانند نعمات پروردگار *** ولی باز منکر شوند آشکار
بلی خیل ایشان همه کافرند *** که بر ایزد خویشتن منکرند (83)
النحل
به مردم بگو روزی آید فرا *** که آن روز از سوی یکتا خدا
برانگیخته می‌شود شاهدی *** ز هر امتی شاهد واحدی
در آنجا از ایشان پذیرفته نیست *** هر آنچه نمایند سعیی تهیست (84)
النحل
ستمکار مردم چو با چشم خویش *** عذاب خدا را ببینند پیش
نه تخفیف یابند زآن شور و تاب *** نه یابند آسایشی زآن عذاب (85)
النحل
همه مشرکان سر فِکنده به پیش *** بخواهند دیدن شریکان خویش
بگویند آن لحظه با کردگار *** یکایک به چنگال حسرت دچار
که بودند آیا همین‌ها که ما *** پرستش نمودیم دون خدا
شریکان بگویند ما هیچگاه *** شما را نکردیم دور از اله (86)
النحل
در آن روز کفار و هم مشرکان *** بگردند تسلیم رب جهان
هر آنچه بخواندند جز کردگار *** به چشمانشان می‌شود پست و خوار
(87)
النحل

کسانی که گشتند از کافرین *** ببستند بر مردمان راه دین
عذابی ببینند فوق عذاب *** چو کردند بر کار فاسد شتاب (88) النحل
زمانی ز هر امت واحدی *** برانگیزد ایزد یکی شاهدی
در آن روز شاهد به امت تویی *** گواه همین قوم و ملت تویی
ترا داد یزدان کتابی مبین *** که روشن کند شیوه حق و دین
بود هادی و رحمت مؤمنان *** دهد مژده بر مسلمان جهان (89) النحل
کند امر بر عدل و احسان خدا *** به خویشان ز اموال بذل و عطا
کند نهی از کار ناچیز و زشت *** شما را چنین پندهایی نوشت
سزاوار باشد که از روی هوش *** بگیرید پند خدا را به گوش (90) النحل
وفادار باشید بر عهد خود *** به هرزه نگوئید شد آنچه شد
چو خوردید سوگند بر کردگار *** بدارید آن عهد را استوار
که حق را گرفتید بر خود گواه *** بداند چه گویید، یکتا اله (91) النحل
نباشید همچون زنی در مثل *** که بعد از بسی رنجها و عمل
نخی را که تابیده بر هم به زجر *** ز هم بگسلد دور از مزد و اجر
مبادا که بندید عهد و قسم *** به امید آنکه فریبید هم
که با این چنین کارهایی مگر *** بگردید فائق به قومی دگر
بدینگونه سوگند و عهد و بیان *** شما را خدا می‌کند امتحان
به روز قیامت کند آشکار *** همه اختلافاتتان کردگار (92) النحل
خدا گر که می‌خواست روز ازل *** یک امت بگشتند کل ملل
ولیکن کند گمره آن را که خواست *** همین گونه هادی مردم خداست
بپرسد شما را ز نیک و ز بد *** ز هر کار کز دستتان سر زند (93) النحل
مبادا که بهر فریب و عناد *** نمایید در عهد، سوگند یاد
که آن را که بودست ثابت‌قدم *** فریبید با این قرار و قسم
اگر خود ببندید راه خدا *** به سختی بخواهید شد مبتلا
بیفتید اندر عذابی عظیم *** که بسیار سخت است و باشد الیم (94) النحل
مبادا که پیمان یکتا خدا *** فروشید ارزان و اندک بها
که آنچه بود نزد پروردگار *** بسی بهتر آید شما را به کار
ز سودی که خواهد بیابد به پیش *** ز بشکستن عهد و پیمان خویش (95) النحل

هر آن مال کاینک بدست شماست *** سرانجام یکسر به باد فناست
ولی آنچه خود نزد یزدان بود *** همه پایدار است خود تا ابد
همانا ببخشیم بر صابران *** بسی نیک پاداش و اجری گران
بسی بهتر از آنچه را کرده‌اند *** ثواب ابد دست آورده‌اند (96) النحل
هر آن کس که صالح شد و راستکار *** بیاورد ایمان به پروردگار
بر او زندگانی نیکو رسید *** چو محشور گردد، بگردد سعید
فراتر از اعمال نیکو، خدا *** بر او نیک اجری نماید عطا (97) النحل
چو قرآن بخوانی در آغاز راه *** به یزدان از ابلیس آور پناه (98) النحل
که البته شیطان ناراستگو *** ندارد تسلط بر آن نیکخو
که گردیده مومن به پروردگار *** توکل نمودست بر کردگار (99) النحل
که ابلیس تنها مسلط بر اوست *** که او را گرفتست بر خویش دوست
به اغواء اویند جمله دچار *** شریکان بخوانند بر کردگار (100) النحل
چو منسوخ سازیم یک آیتی *** دگر آیه گوییم از حکمتی
که بهتر بداند یگانه خدا *** چه نازل نماید برای شما
بگویند کفارت ای مصطفی (ص) *** که بس افترا می‌زنی بر خدا
ندارند حقا شعوری درست *** همانا که تدبیرشان هست سست (101) النحل
به پاسخ بده ای پیمبر جواب *** بر آن کافران تاز اسب خطاب
که روح‌القدس کل این آیه‌ها *** به من کرد نازل به امر خدا
که تا مومنان در ره کردگار *** بگردند ثابت‌قدم و استوار
هدایت نماید همه مسلمین *** بشارت دهد جمله مؤمنین (102) النحل
بدانیم ما این سخن را عیان *** که آنها چه گویند اندر نهان
بگویند آنان که بر مصطفی *** دگر کس دهد یاد این آیه‌ها
چنین نیست زیرا کسی که به او *** بگشتند مظنون در این گفتگو
بود آدمی از دیار عجم *** زتازی نبودست آگاه هم
ولی آیه‌ها بس فصیح و عیان *** بیان گشته یکسر به تازی زبان (103) النحل
دگر، کافرانِ به پروردگار *** هدایت نیابند از کردگار
بر آنها بیاید عذابی الیم *** بسوزند در آتشی بس عظیم (104) النحل

کسی بر خدا می‌زند افترا *** که مومن نگشتست بر کبریا
همه کافرانند ناراستگو *** بود باطل اعمالشان مو به مو (105)
النحل
کسانی که از بعد ایمان به رب *** فتادند بار دگر در شغب
نه آن کس که از جبر و از ترس و بیم *** به لب گفت کافر شدم بر حکیم
ولی در دل خویش با اعتقاد *** بیاورده ایمان به روز معاد
ولیکن هر آن کس که با اختیار *** بگردیده کافر به پروردگار
دلش مملو از ظلمت کفر گشت *** بر ایشان بود خشم حق سرگذشت
ببینند خشم و عذابی عظیم *** که بس دردناک است و باشد الیم (106)
النحل
از اینرو بیفتند اندر عذاب *** ببینند خود آتش قهر و تاب
که دنیای فانی و ناچیز و خوار *** گزیدند نسبت به دارالقرار
نخواهد هدایت کند هیچگاه *** همه کافران را یگانه اله (107)
النحل
خداوند زد مهر بر قلب و گوش *** دو چشمانشان را بشد پرده‌پوش
همین مردُمانند خود غافلند *** همین کافرانند بس جاهلند (108)
النحل
چو دارند این سان مقام و صفت *** زیانکار مانند در آخرت (109)
النحل
کسانی که در راه پروردگار *** ببستند رخت سفر از دیار
بدیدند از کافران بس بلا *** به آزار ایشان شده مبتلا
نمودند صبر و قیام و جهاد *** خداوندگارست یار عباد
از این پس بر ایشان بود مهربان *** غفور و رحیم است رب جهان (110)
النحل
یکی روز آید که خود هر کسی *** بکوشد به عزم رهایی بسی
مگر دفع سازد ز جانش، عذاب *** مگر خود رهایی بیابد ز تاب
به انسان رسد اجر هر نیک و بد *** ستم از خدا بر کسی کی رود (111)
النحل
مثالی چنین می‌زند کردگار *** که امنیتی بود در یک دیار
در آن زندگی کرده با صلح و داد *** خدا رزق بسیارشان نیز داد
ولیکن بکردند کفران وی *** ره کفر نعمت نمودند طی
چو از دستشان سر زد این گونه کار *** بر آنها چشانید پروردگار
یکی تلخ شربت ز جوع و ز بیم *** فتادند در زحمتی بس عظیم (112)
النحل
چو از بین ایشان رسولی بخاست *** که سازد هدایت بر آیین راست
دروغین بخواندند گفتار وی *** نمودند آیین تکذیب طی

ستمها نمودند بر نفس خویش *** بر آنها عذابی بیامد به پیش (113)
النحل
پس عبرت بگیرید ای مومنان *** از آنچه بگفتیم از دشمنان
تناول نمایید رزق حلال *** بگویید شکرش به هرگونه حال
اگر نیک هستید یزدان‌پَرَست *** شما را دل از عشق یزدان، پُرَست (114)
النحل
خداوند اینک نموده حرام *** ز خوک و ز خون و ز مرده طعام
هر آنچه که با نام غیر خدا *** سرش را نمودند از تن جدا
ولی گر کس افتاد در اضطرار *** که از آتش جوع شد بی‌قرار
به قدر ضرورت خورد زآن طعام *** که کرده خداوند آن را حرام
به شرطی که قصد تجاوز روا *** ندارد به فرمان و حکم خدا
گناهی ندارد که از آن خوراک *** خورد پیشگیری کند از هلاک
همانا غفورست پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (115)
النحل
نباید که از پیش خود یک طعام *** بخوانید پاک و دگر یک حرام
که با این چنین گفته‌های خطا *** ببندید بر رب خود افترا
کسانی که بر ایزد خویشتن *** دروغی ببستند اندر سخن
نبینند روی سعادت به خود *** نخواهند فیروز و منصور شد (116)
النحل
که دنیای فانی بگردد خراب *** بماند بر ایشان ولیکن عذاب (117)
النحل
تو را هر چه گفتیم ای مرد جود *** بگفتیم زین پیشتر بر یهود
همین رزقها و غذا و طعام *** نمودیم بر آن کسان هم حرام
بر ایشان نکردیم هرگز ستم *** که خود ظلم کردند بر خویش هم
چو آیین عصیان گرفتند پیش *** بگشتند کافر به یزدان خویش (118)
النحل
علیرغم این، باز یکتا اله *** بر آن کس که از جهل کرده گناه
سپس توبه آورد بر کردگار *** بفرمود اصلاح آن، زشت کار
خدایش پس از توبه بخشد گناه *** غفور و رحیم است یکتا اله (119)
النحل
همانا که همواره بودی، خلیل *** مطیع خداوند پاک و جلیل
نگردید مشرک به پروردگار *** نداد او شریکی برایش قرار (120)
النحل
همیشه خدا را بگفتا سپاس *** که الطاف او را همی داشت پاس
خداوند هم، نیز او را گزید *** قبای رسالت برایش برید

بفرمود او را هدایت به راست *** همان نیک راهی که راه خداست (121)
النحل
به دنیا بر او گشت نیکی عطا *** به لطفی که می‌خواست یکتا خدا
شد از صالحان نکو آخرت *** که از نیکوان بود اندر صفت (122)
النحل
تو را وحی کردیم آنگه چنین *** که آیین او را بجویی به دین
چرا که نمی‌خواند آن مرد نیک *** برای یگانه خدایش شریک (123)
النحل
بشد محترم شنبه‌ها بر یهود *** که فرمان ایزد بر این امر بود
ولیکن برفتند راه خلاف *** فکندند در دین خود اختلاف
کند حکم در بین آنان خدا *** به هنگام محشر به روز جزا (124)
النحل
به برهان و حکمت به پند و سخن *** بخوان بندگان را به آیین من
به نیکوترین سبک و راه و نسق *** بکن بحث و گفتار در باب حق
خدا نیک داند که از راه خود *** که گمراه گشت و که گمره نشد (125)
النحل
اگر بر شما کس رساند ستم *** از او انتقامی بگیرید هم
و گر صبر سازید بهتر بود *** که بر صابران اجر افزون شود (126)
النحل
کنون صبر می‌ساز ای مصطفی (ص) *** که در صبر باشد رضای خدا
تو غمگین نباشی، چو روی عناد *** نیارند ایمان به رب و معاد
که از مکر آن کافران عنود *** نگهداردت کردگار ودود (127)
النحل
همانا که یاری دهد کردگار *** به پرهیزکاران نیکوی‌کار (128)

الإسراء

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
منزه بود آن یگانه ربی *** که عبد خودش مصطفی را شبی
ز مسجدحرامش بدادی گذر *** که بر مسجد اقصاء نماید سفر
همان پاک مسجد که هر سوی آن *** مبارک بگرداند رب جهان
نمایاند آیات خود را به وی *** سمیع و بصیرست یزدان حی (1) الإسراء
به موسی کتابی بدادیم باز *** بر او باب تورات کردیم باز
که بر راه نیکو بگردد دلیل *** شود رهنمای بنی‌اسراییل
که جز من که هستم خدای بشر *** نگهبان نگیرند شخصی دگر (2) الإسراء
الا پاکمردان پاکیزه روح *** که هستید از اخلاف کشتی نوح
همانسان که او بود عبدی شکور *** شما نیز گویید شکر غفور (3) الإسراء
به تورات آن گفته معتبر *** بدادیم ما بر یهودان خبر
که ای قوم روی زمین خود دو بار *** نمایید خونریزی آشکار
مسلط بگردید بر هر چه هست *** به ظلم و تباهی بیاغشته دست
(که از آن دو بارست، قصد خدا *** یکی قتل یحیی یکی اشعیا) (4) الإسراء
چو آن قتل اول بگردد تمام *** شود وقت خونخواهی و انتقام
یکی بنده جنگجو و استوار *** علیه شما برکند کردگار
شما را بجویند در خانه‌ها *** بیابند در بیت و کاشانه‌ها
که این وعده حتمی است از کردگار *** ببینند آن را سرانجام کار (5) الإسراء
ولیکن بگردید غالب به وی *** ره فتح و نصرت نمایید طی
به اموال و فرزندهای زیاد *** شما را مددها بخواهیم داد
نماییم تعدادتان را فزون *** که پیروز گردید بی‌چند و چون (6) الإسراء
اگر کار نیکو کنید و جمیل *** به خود کرده‌اید ای بنی‌اسراییل
اگر هم نمایید اعمال بد *** سزای عمل بر شما می‌رسد
چنین مکنت و ثروت و اقتدار *** شماراست تا آن زمان پایدار
که آن قتل دوم بیاید ز راه *** بریزید خون رسول اله
پس آنگاه آن وعده گردد تمام *** که یزدان بخواهد کشد انتقام
خود آثار وحشت از این کارتان *** نمایان بگردد به رخسارتان

بیایند در قدس همچون نخست *** بنای شما را نمایند سست
نمایند نابود هر چیز هست *** کشند آن کسی را که آید بدست (7)
الإسراء
اگر توبه سازید، یکتا خدا *** امیدست رحمت کند بر شما
وگر سوی عصیان بگردید باز *** به آیین ظلمت بپویید باز
خدا نیز خواهد کند بازگشت *** به خشم و مجازات در سرگذشت
که زندان کفار باشد سقر *** بیفتند و سوزند در آن مقر (8)
الإسراء
همانا که قرآن شود راهبر *** به راهی کز آن نیست پاینده‌تر
بر آنها که دارند ایمان به رب *** نمایند کار نکو روز و شب
بشارت دهد بر ثوابی کبیر *** که یابند هر کس ز خُرد و ز پیر (9)
الإسراء
ولی هر کسی را که بر آخرت *** نیاورده ایمان و بر عاقبت
مهیا نمودست یزدان پاک *** عذابی که باشد بسی دردناک (10)
الإسراء
چه بسیار انسان به اُمّید سود *** زیان وقت خرمن ز کشتش درود
عجول است در کار خود آدمی *** تحمل ندارد به کارش دمی (11)
الإسراء
دو آیت بود، روز و شب، آشکار *** نمایان بگردانده پروردگار
چو از آیت تیره شب کاستیم *** برآید همی روز، چون خواستیم
که سازید در روز، روزی طلب *** ز خوانی که از فضل گسترده رب
حساب همه سالها را شما *** بدانید از لطف یکتا خدا
حقایق یکایک بگردد بیان *** به تفصیل گفتیم آن را عیان (12)
الإسراء
بلی آدمی آخر سرنوشت *** هر آن کار کردست از نیک و زشت
به هنگام حشر و درو کردنش *** چو طوقی بیفتد همه گردنش
کتاب عمل را برون آوریم *** به پیش دو چشمش فرو گستریم
بود نامه‌ها باز، در یک زمان *** توانند بینند اوراق آن (13)
الإسراء
پس آنگاه آید بر انسان خطاب *** که اکنون تو، برخوان، خودت این کتاب
نظاره‌گری نیست غیر از تو کس *** حساب خودت را برو خود برس (14)
الإسراء
هر آن کس که او یافت راه درست *** به نفع خودش آن ره نیک جست
هر آن کس که او بر ضلالت شتافت *** زیان خودش گمرهی را بیافت
کسی بار دیگر کسی را به پشت *** نخواهد کشیدن ز ریز و درشت
نه هرگز بیاید عذابی فرا *** به قومی که ناید، رسول از خدا (15)

الإسراء
چو خواهیم شهری بگردد هلاک *** شود محو و نابود از روی خاک
بگوئیم بر مهتران دیار *** ره فسق گیرید هر دم بکار
پس آنگاه سازیم جمله هلاک *** کز آنها نماند نشان روی خاک (16)
الإسراء
پس از نوح بسیار قوم و ملل *** بگشتند نابود بر این علل
همین هست کافی که پروردگار *** بود مطلع زین خبرها و کار
از آنها که کردند کار گناه *** برفتند بر راه زشت و تباه (17)
الإسراء
هر آن کس که دنیا نماید طلب *** ببیند چنین نعمتی را ز رب
به هر کس بخواهد ببخشد خدا *** به قدری که ثبت است اندر قضا
به دوزخ ز خشمم ببیند شرار *** فتد در دل نار مذموم و زار (18)
الإسراء
کسانی که خواهند، دیگر جهان *** نمایند طاعت به حد توان
به شرطی قبولست این سعی و کار *** که باشند مومن به پروردگار (19)
الإسراء
که بر هر دو ملّت رسانم مدد *** که خیر خدا هر دو را می‌رسد
فراوان بود لطف یکتا اله *** کسی نیست محروم از آن هیچگاه (20)
الإسراء
ببین ای پیمبر ز جمع بشر *** بگشتند برتر گروهی دگر
بدادیم بر عده‌ای برتری *** بکردند بر دیگران سروری
ولیکن بدان رتبت آخرت *** فراتر بود در مقام و صفت (21)
الإسراء
چو یکتا بود ذات پروردگار *** شریکی مده بهر یزدان قرار
وگرنه به خذلان بیفتی تمام *** ملامت کنندت بزرگان مدام (22)
الإسراء
خداوند راندست حکمی سزا *** که جز او مخوانید کس را خدا
به نیکی بکوشید بر والدین *** شماراست بر گردن این حق و دین
وگر سالخورده بگشتند و پیر *** بگشتند در چنگ پیری اسیر
مگویید چیزی که رنجند از آن *** چه خود آشکارا بود چه نهان
مبادا که آزار و شر و ضرر *** رسانید هرگز به مادر پدر
سخن چون بگوئید اندر کلام *** بگویید با عزت و احترام (23)
الإسراء
همیشه پر و بال لطف و خضوع *** بگستر به درگاهشان با خشوع
بکن روی خود را به پروردگار *** بگو این سخن را تو با کردگار
همانسان که آنها دَر لطف و ناز *** ز خُردی به رویم نمودند باز

تو در حق آنها ترحمَ نما *** بکن مهربانی بر ایشان روا (24)
الإسراء
به قلب شما هر چه باشد نهان *** بداند به از خود، خدای جهان
چو در قلبتان هست خیر و صلاح *** شما را به دل هست میل فلاح
بیامرزد ایزد کسی را گناه *** که سازد تضرع به یکتا اله (25)
الإسراء
ادا کن حقوق همه قوم و خویش *** هر آن کس که داری تو نزدیک خویش
ز مسکین بکن دستگیری تو چند *** بده حق ابن‌السبیل نژند
از اسراف و تبذیر پرهیز کن *** بِکن ریشه آن خود از بیخ و بن (26)
الإسراء
ز اخوان شیطان شمار آن کسی *** که تبذیر را پیشه سازد بسی
که شیطان بود آنکه کفران بکرد *** ز درگاه یزدان شود زود طرد (27)
الإسراء
اگر بهر تو فرصتی نیست بیش *** که سازی توجه به ارحام خویش
ولیکن به الطاف پروردگار *** به آینده هستی تو امیدوار
کنون این سخن را به دل یاد دار *** دل و قلبشان با زبان شاد دار (28)
الإسراء
نه هرگز چنان دست خود بسته دار *** که مانند از بخششت برکنار
نه بسیار می‌باش گسترده بال *** که بسیار بخشی بمردم ز مال
اگر خود نمایی یکی زین دو کار *** به حسرت نشینی سرانجام، زار (29)
الإسراء
همانا خدایی که روزی نهد *** به هر کس بخواهد فراوان دهد
کند تنگ روزی کسی را که خواست *** که بینا و آگه به مردم خداست
(30)
الإسراء
ز ترسی که خواهید شد تنگدست *** مبادا که بر قتل آرید دست
مبادا که اطفال خود را کشید *** ز ترسی که شاید فقیری کشید
که خود رازق کودکان و شما *** همیشه به هرجاست یکتا خدا
بود قتل فرزند کاری گناه *** که زشت است و بسیار باشد تباه (31)
الإسراء
مبادا نمایید هرگز زنا *** که کاریست بس زشت و راهی خطا (32)
الإسراء
مریزید خون کسی هیچگاه *** که باشد به حکم شریعت گناه
مگر آن کسی کاو به دستور حق *** به قتل الهی بود مستحق
اگر خون مظلوم ریزد کسی *** که او را نبوده گناهی بسی
به صاحبدم او تسلط دهیم *** به قاتل ورا اقتداری نهیم

که از قاتل او کشد انتقام *** نسازد زیاده‌روی در مرام
مؤید بگردد در آن کار خویش *** که ایزد بر او نصر آورده پیش (33) الإسراء
نگردید بر گرد مال یتیم *** که این کار باشد گناهی عظیم
چو خیرست منظورتان زین عمل *** شما را به سر هست نیکو امل
ببایست گردند بالغ به سال *** بیابند رشدی به حد کمال
وفادار باشید بر عهد خود *** که زین کار پرسیده خواهید شد (34) الإسراء
به میزان و با عدل سنجید چیز *** خیانت نورزید قدر پشیز
که این کار بهتر بود در صفت *** سرانجام آن نیز خوش‌عاقبت (35) الإسراء
بدآنچه نداری بر آن آگهی *** مبادا که دل در پی آن نهی
(مبادا که بی‌غور بی‌جستجو *** بگوئی که این یک بدست، آن نکو)
که مسئول هستند پیش خدا *** همه چشم و گوش و قلوب شما (36) الإسراء
مرو راه روی زمین با غرور *** که نشکافی این خاک از کبر و زور
کجا؟ کی؟ چو کوهی شوی سربلند *** به گردون نخواهی فکندن کمند (37) الإسراء
که این گونه اعمال و رفتار بد *** همه زشت در چشم ایزد بود (38) الإسراء
چنین حکمتی را ببین آشکار *** که با وحی گوید تو را کردگار
تو هرگز به همراه یزدان نیک *** کس دیگری را نخوانی شریک
جز این گر نمائی به صد سرزنش *** به دوزخ بیفتی سزای منش (39) الإسراء
چه گویید باطل که یکتا خدا *** پسر برگزیدست بهر شما
ولیکن ملکهای پروردگار *** همه دُخت اویند اندر شمار
گناهی بزرگ است این افترا *** که نسبت دهیدش به یکتا خدا (40) الإسراء
کتابیست قرآن که این سان عیان *** سخنهای نیکو در آن شد بیان
که مردم بگیرند اندرز و پند *** اگر گفته‌هایش به جان بشنوند
به غیر از شقاوت به خیل بَدان *** نگردید افزوده چیزی از آن (41) الإسراء
بگو گر خدایی بود جز خدا *** بدانسان که دارید باور شما
در این صورت آنان به صد جستجو *** بجستند راهی سوی عرش او (42) الإسراء

خدا هست والاتر از آن مقام *** که آنها بگویند اندر کلام (43)
الإسراء
نه تنها زمین بلکه هفت آسمان *** ستایش نمایند رب جهان
نبودست چیزی و نه هیچکس *** جز آنکه کند ذکر یزدان و بس
ستایش نمایند و ذکر خدا *** نفهمید تسبیحشان را شما
بسی بردبارست پروردگار *** غفورست بر بندگان کردگار (44)
الإسراء
چو قرآن بخوانی تو ای مصطفی *** تلاوت نمایی کلام خدا
میان تو و کافران کردگار *** حجابی کشد محکم و استوار (45)
الإسراء
به دلهایشان پرده افکنده‌ایم *** بسی بذر ظلمت پراکنده‌ایم
که تدبیر ایشان بگردیده سست *** نفهمند معنای قرآن درست
بکردیم سنگین همی گوششان *** که از حق نجویند هرگز نشان
چو قرآن بخوانی بر این منکران *** بگویی که یکتاست رب جهان
ز گفتار تو سخت تابند روی *** گریزان بگردند زآن سمت و سوی (46)
الإسراء
ولی بر خیالات خام و محال *** که دائم نمایند در دل خیال
خدا هست آگاه و داند نکو *** که چیزی نبودست پنهان بر او
که آن مردمان ستم‌پیشه‌گر *** بگویند با مردمان دگر
که اکنون فقط ساحری چیره‌دست *** شما را نمودست مفتون و مست
(47)
الإسراء
ببین تا چه نسبت ترا می‌دهند *** دریغا که نادان و بس گمرهند
به گمراهی فاش گشته دچار *** نیابند راهی به پروردگار (48)
الإسراء
براندند کفار روی زبان *** چو پوسیده گردید این استخوان
چگونه رسد باز، روزی ز راه *** که ما را کند زنده یکتا اله (49)
الإسراء
بگو گر که باشید سنگ و حدید *** و یا گر از آن سخت‌تر هم شوید (50)
الإسراء
بگردید زنده ز بعد از هلاک *** بیارید بیرون سر از تیره خاک
اگر باز پرسند از تو چه کس *** کند زنده ما را دگر بار پس
بگو کردگاری که بار نخست *** شما را نمودست از گل درست
پس آنگاه سر را به زیر افکنند *** سر افکنده این گونه صحبت کنند
که پس کی بود وعده رستخیز *** بگو تا که ما هم بدانیم نیز
بگو عن‌قریب است این حادثه *** بود سخت نزدیک، این واقعه (51)

الإسراء
به یاد آر روزی که پروردگار *** بخواند شما را به روزِ شمار
سر از خاک بیرون نمایید باز *** ستایش نمایید آن بی‌نیاز
تصور نمایید در گور خویش *** نخفتید الا که یک لحظه بیش (52)
الإسراء
بگو ای پیمبر، نکوتر سخن *** همیشه بگویید در انجمن
چه بسیار باشد که شیطان بد *** میان شما دشمنی افکند
که با آدمی دشمنی ورزد او *** بود آشکارا بشر را عدو (53)
الإسراء
صلاح عمل را یگانه خدا *** نکوتر بداند ز شخص شما
خداوند گر، بیند این مصلحت *** ز لطفش کند بر شما مرحمت
اگر هم بخواهد نماید عذاب *** که او را بود قدرتی بی‌حساب
نباشی تو خود حافظ مردمی *** نگهبان نباشی تو بر آدمی (54)
الإسراء
که بهتر بداند خدای جهان *** چه‌ها هست اندر زمین و آسمان
گروهی رُسُل را به پیغمبری *** بدادیم بر عده‌ای برتری
به داوود آمد کتاب زبور *** نشان داد بر او رهی سوی نور (55)
الإسراء
براینها که هستند مشرک به رب *** بدین گفته بگشای لب را ز لب
که از این بتانی که هستند خوار *** که خوانیدشان یاور کردگار
بخواهید از ایشان کنون حاجتی *** تقاضا نماییدشان حجتی
ببینید بتهای بیروح و سرد *** کجا دفع شر می‌توانند کرد
نه هرگز توانند در طی سال *** ببخشندتان هیچ تغییر حال (56)
الإسراء
همه آن کسان را که کفار دون *** بخوانند یزدان عالم کنون
تقرب بجویند بر کردگار *** که خود نیز محتاج اویند زار
هر آن کس مقرب‌تر استی به رب *** فزونتر خدا را نماید طلب
بود مطمئن‌تر به نعمات دوست *** اُمیدش فزونتر بر الطاف اوست
همین‌گونه در خشم و قهر و عتاب *** بود ترس او بیشتر از عذاب
از آن خشم باید بترسید زار *** که یزدان نماید به روزِ شمار (57)
الإسراء
به روی زمین نیست شهر و دیار *** مگر آنکه خود قبلِ روزِ شمار
شوند اهل آن شهر جمله هلاک *** بر ایشان عذابی رسد دردناک
چنین حکم اندر کتاب ازل *** بود ثبت و حقا بگردد عمل (58)
الإسراء
برای فرستادن معجزات *** در ایام پیشین به دور حیات

جز اِنکار و تکذیب پیشینیان *** نبودی دگر مانعی در میان
بدادیم ناقه به قوم ثمود *** که روشنگر ظلمت و نور بود
نمودند در حق حیوان ستم *** نمودند پی ناقه را نیز هم
گر آیاتمان را فرستاده‌ایم *** فقط بر چنین علتی داده‌ایم
که مردم بترسند از رب خویش *** ره رستگاری بگیرند پیش (59) الإسراء
الا ای پیمبر به خاطر بیار *** ترا این چنین گفت پروردگار
که بر جمله کارهای بشر *** محیط است یزدان تو سر به سر
نشانت بدادیم هرچه به خواب *** در آن بود از سوی یزدان حساب
که تا مردمان را کند امتحان *** همه خلق را آزماید بدان
درختی به نفرین و لعن زیاد *** که قرآن به لعنت بفرموده یاد
چو این آیه‌ها را بیان ساختیم *** به دلهایتان ترس انداختیم
ولیکن بجز کفر و عصیان و شرّ *** بر آنها نیفزود چیزی دگر (60) الإسراء
بگفتیم ما بر ملائک که زود *** نمائید بر آدم اینک سجود
همه سجده کردند شیطان نکرد *** بدین روی از درگهم گشت طرد
بگفتا چه سجده بیارم به خاک؟ *** که او را ز گِل داده‌ای جان پاک (61) الإسراء
مگر آدمی را در این برتری *** بدادی به من عزت و سروری؟
اگر مرگ من تا زمان جزا *** به تأخیر در افکنی ای خدا
بجز عده‌ای کم، سرانجام کار *** تمام بشر را نمایم مهار (62) الإسراء
خدا گفت میرو که هر کس به تو *** سپارد دل و دیده خود گرو
به دوزخ بیفتند چون تو تمام *** بسوزید در آتش آن مدام (63) الإسراء
اگر می‌توانی بکش زیر یوغ *** همه مردمان را به گفتِ دروغ
برو با همه لشکرت صف به صف *** بر آنها خروشید از هر طرف
در اموال و اولاد می‌شو شریک *** فریبی بده مردمان را تو نیک
اگر وعده‌ای می‌دهد اهرمن *** سراسر فریبست خود آن سخن (64) الإسراء
تو بر آن کسی کاو بود عبد من *** مسلط نگردی ز مرد و ز زن
نگهبان آنهاست پروردگار *** کفایت نماید در انجام کار (65) الإسراء
خدای شما کیست؟ رب اَحد *** که کشتی به دریا به حکمش رود
روانست کشتی به یم زین سبب *** که سازید روزی ز فضلش طلب
که در باره مردمان جهان *** خداوند باشد بسی مهربان (66)

الإسراء
به دریا چو خوفی رسد بر شما *** فرامُش نمایید غیراز خدا
شما را چو بخشید یزدان نجات *** به ساحل بیاورد و دادی حیات
دگر باره از او بتابید رو *** که بس ناسپاس است انسان بر او (67)
الإسراء
بگو در امانید آیا از آن *** که بلعد شما را زمین ناگهان
و یا سنگ بارد شما را به سر *** نیابید یاور به دفع خطر (68)
الإسراء
مگر در امانید زین نکته هم *** که بار دگر ایزد آرد به یم
یکی تند بادی فرستد شدید *** که بر کیفر کفر غرقه شوید
پس آنگه ز قهر خدا هیچکس *** شما را نبودست فریادرس (69)
الإسراء
بنی آدمی را خود اندر زمین *** بسی منزلت داد جان آفرین
به مرکب بگشتند ایشان سوار *** به خشکی و دریا شده رهسپار
به آنها بدادیم روزی پاک *** از آنچه برویید از بطن خاک
که نسبت به مخلوقهای دگر *** فضیلت بدادیم ما بر بشر (70)
الإسراء
به یاد آر روزی که آید فرا *** که هر امتی را بیاید ندا
بیایید نزدیک پروردگار *** همه پیشوایانتان در کنار
به هرکس که در روز محشر بجاست *** دهندش اگر نامه بر دست راست
بگویند خوان نامه را بیش و کم *** که بر کس نگردد در آنجا ستم (71)
الإسراء
که هر کس به دنیاست گمراه و کور *** به عقبی بیابد همین‌سان حضور
(72)
الإسراء
چه نزدیک بودی تو را ای رسول *** که گفتار کفار سازی قبول
بر آنچه که بر وحی دادت خدا *** بگردی تو غافل، نمایی خطا
بگویی کلامی از افکار خود *** بگویی که این وحی از ایزد بشد
که تا مشرکان با تو گردند دوست *** شود یار تو آنکه اینک عدوست (73)
الإسراء
اگر لطف یزدان نمی‌بود هم *** که سازد ترا زود ثابت‌قدم
همی بود نزدیک تا اعتماد *** نمایی تو بر مشرکان بلاد (74)
الإسراء
اگر می‌نمودی بدینسان خطا *** سزای عمل می‌چشاندم ترا
به دنیا و عقبی عذابی فزون *** ترا می‌چشاندم، که زبون
پس آنگاه از قهر پروردگار *** نمی‌یافتی بهر خود هیچ یار (75)

الإسراء
چه نزدیک بودی که در سرزمین *** ترا خوار سازند کفار دین
برانند بیرون به خشم و به قهر *** ترا دور سازند ناگه ز شهر
در این صورت آنها فقط مدتی *** همی زیست کردند بی‌مهلتی (76)
الإسراء
که پیش از تو هم مرسلان نکو *** به آیین توحید کردند رو
که این سنت ماست اندر کُنش *** دگرگون نخواهد شدن این منش (77)
الإسراء
چو خورشید آید، فرو زآسمان *** سیاهی شب آید اندر میان
در آن فاصله هست وقت نماز *** تو می‌گرد مشغول ذکر و نیاز
به هر صبح می‌خوان همیشه نماز *** که بر خویش سازی دَرِ لطف باز
که هر چه فرشته بود روز و شب *** نمازت ببینند اندر طلب (78)
الإسراء
زمانی ز شب را تو بیدار باش *** به دل گرم تسبیح دادار باش
که بر توست واجب تهجد تمام *** نماز شبت را همی خوان مدام
که محمود سازد مقامت خدای *** چو آورده‌ای ذکر او را به جای (79)
الإسراء
همیشه دعا کن به یکتا خدا *** به سویش تو بگشای دست دعا
که خود با صداقت به من ده ورود *** برون آر با صدق خاصی که بود
به من حجتی ده در انجام کار *** که باشد مرا یار ای کردگار (80)
الإسراء
بگو خود رسولی ز حق آمدست *** که باطل از او گشته نابود و پست
چو باطل بُوَد راه ناراستی *** سزاوار محوست بی‌کاستی (81)
الإسراء
هرآنچه ز قرآن فرستاده‌ایم *** شفاهست و رحمت که خود داده‌ایم
رسد پرتوش بر همه مؤمنان *** ولی ظالمان را فزاید زیان (82)
الإسراء
به انسان چو کردیم نعمت عطا *** بتاباند صورت ز یکتا خدا
هر آنگاه بر وی بلایی رسید *** بگردید مأیوس و شد ناامید (83)
الإسراء
تو بر خلق می‌گوی یک نکته بس *** که بر حسب خُلقش کند کار، کس
هر آن کس هدایت شد از جهل رست *** خداوند بر کارش آگه‌ترست (84)
الإسراء
بپرسند از تو که خود چیست روح *** بگو تحت فرمان من نیست روح
بود روح از امر یزدان من *** نباشید قادر به درک سخن

ز علم آنچه گشته عطا بر شما *** بسی هست ناچیز و اندک بها (85) الإسراء
اگر ما بخواهیم وحی ترا *** همه باز گیریم ای مصطفی
نبینی در آن لحظه و آن نفس *** مددکار و همراه خود هیچکس (86) الإسراء
مگر آنکه الطاف پروردگار *** ترا یار باشد در انجام کار
که فضل خدا هست بر تو زیاد *** مبر هیچگه لطف ایزد ز یاد (87) الإسراء
بگو ای پیمبر اگر جن و انس *** بگردند خود متفق هر دو جنس
که آرند بلکه کتابی چنین *** همانند آیات قرآن مبین
نگردند پیروز پایان کار *** اگر نیز با هم بگردند یار (88) الإسراء
همانا که قرآن بدین وصف حال *** بگردیده سرشار از هر مثال
ولی مردمان غیر کفر و غرور *** ز هر چیز دیگر بمانند دور (89) الإسراء
بگفتند روی لجاج و عناد *** که دل را به دینت نخواهیم داد
مگر از زمین بهر ما خود کنون *** یکی چشمه آب آری برون (90) الإسراء
یکی بوستان آوری در میان *** که خرما و انگور باشد در آن
که جاری بود اندر آن چشمه‌سار *** کنارش درختان همه میوه‌دار (91) الإسراء
و یا طبق آن وعده تو دگر *** فتد آسمان ناگهان روی سر
خدا و ملکهای او را ز دور *** بیاری به نزدیک ما، در حضور (92) الإسراء
فرود آوری خانه‌ای از طلا *** دهد نعمتی هر زمانت خدا
وگر می‌توانی به هفت آسمان *** به بالا روی از زمین ناگهان
اگر هم که این کارها در عمل *** ز دستت برآید بدون خلل
در این حال هم نیز ای مصطفی *** نخواهیم ایمان بیاریم ما
مگر آنکه از آسمان یک کتاب *** بیاری و با آن نمایی خطاب
بگو ایزدم هست سبحان و پاک *** که حاضر نمایم ورا روی خاک
بلی نیستم یک بشر بیشتر *** که یزدان مرا کرده پیغامبر (93) الإسراء
بلی آن دلیلی که این قوم خوار *** نگشتند مومن به پروردگار
همین حرف باطل بُد و فکر خام *** که دائم براندند اندر کلام
که آیا خدا بهر پیغمبری *** بشر را فرستاد بر رهبری (94) الإسراء

بگو ای پیمبر اگر در زمین *** ملائک بگشتند هم جانشین
خدا زآسمان بهر پیغمبری *** ملک می‌فرستاد بر رهبری (95)
الإسراء
بگو بین ما و شما بر گواه *** همانا که کافیست یکتا اله
که حقا بصیرست پروردگار *** خبیرست بر بندگان کردگار (96)
الإسراء
کسی را که یزدان هدایت بکرد *** همانا هدایت شد آن نیکمرد
کسی را که گمراه سازد ز راه *** بر او یاوری نیست، غیر از اله
چو هنگامه محشر آید فرا *** شود عرصه رستخیز و جزا
چو محشور گردند، گُنگند و کر *** همه کور هستند و خامُش‌نظر
به دوزخ درافتند غمگین تمام *** نمایند جاوید آنجا مقام
که چون آتش آن بگردد خموش *** دگرباره سوزند، با صد خروش (97)
الإسراء
چو گشتند کافر به آیات ما *** مجازاتشان این بُوَد بس بجا
بگفتند بعد از ممات و هلاک *** چو این استخوانها بپوسید پاک
چگونه دگر بار، از خاک گور *** بگردیم زنده به روز نشور (98)
الإسراء
ندانند آیا خدای مهین *** که هفت آسمان آفرید و زمین
هماناست قادر که چون این کسان *** کند خلق بار دگر در جهان
یکی روز موعود داده قرار *** که بی‌شک بیاید ز پروردگار
ولی باز این ظالمان بلاد *** برفتند بر راه کفر و عناد (99)
الإسراء
بگو، گر خزائن بدست آورید *** بسی گنج، پیدا نموده، برید
ولی باز از بیم فقر و زیان *** نمایید امساک از بذل آن
که انسان بخیل است و ممسک بسی *** نبخشد ز مالش به دیگر کسی
(100)
الإسراء
خداوند نه معجزه آشکار *** به موسی ببخشید در روزگار
بپرس از بنی‌اسراییل این سئوال *** که آنها نکوتر بدانند حال
که موسی بر آنها بیامد فرود *** پس آنگاه فرعون لب برگشود
گمان می‌نمایم که تو ساحری *** که در سحر کردن بسی ماهری (101)
الإسراء
بگفتا بدانی تو بی‌کاستی *** در آیات من نیست جز راستی
بدانی خدای زمین و آسمان *** برای هدایت نموده بیان
ببینم ترا جاهلی روی خاک *** که شایسته‌ای بهر مرگ و هلاک (102)
الإسراء

پس آنگاه فرعون خوار و عنود *** بر این کار باطل اراده نمود
که از موسیّ و قومش از فرط کین *** بریزد یکی جوی خون بر زمین
خدا نیز فرعون و کل سپاه *** همه کرد در نیل غرق و تباه (103)
الإسراء
بگفتیم آنگه به قوم یهود *** بگردید ساکن در این شهر زود
که آن وقت کآمد قیامت ز راه *** دگرباره آیید نزد اله (104)
الإسراء
چو آیات از سوی یکتا خداست *** کجا شک در آیات یزدان رواست
تو هستی فقط یک بشیر و نذیر *** وظیفه نداری جز این، ای سفیر (105)
الإسراء
کتابی که حق بر تو نازل نمود *** پراکنده آری بیامد فرود
که تو نیز بر امتت این کتاب *** به تدریج خواندی به راه صواب
همانا که قرآن که از سوی ماست *** ز تنزیلهای بزرگ خداست (106)
الإسراء
بگو گر به قرآن که یزدان بداد *** چه کافر شوید و چه مومن‌نهاد
کسانی که دارند علمی تمام *** رسیدند، زین پیش بر این مقام
بر آنان چو گردد ز قرآن خطاب *** نیوشند چون آیه‌های کتاب
بیارند سر بر اطاعت فرود *** نمایند خود با تضرع سجود (107)
الإسراء
بگویند آنگه به بانگی رسا *** بود پاک و سبحان خداوند ما
که هر وعده‌ای داد آن ذوالجلال *** تحقق پذیرد نیابد زوال (108)
الإسراء
پرستند با دیده اشکبار *** بترسند از قهر پروردگار
به دلهای آنان ز بیم و خشوع *** دمادم فزون می‌شود آن خضوع (109)
الإسراء
بگو ای پیمبر سزد گر شما *** به هر اسم خوانید یکتا خدا
گر او را به الله خوانید نام *** وگر نیز رحمان بنامید نام
که اسماء او هست بس بی‌شمار *** صفتهای نیکوست از کردگار
به وقت نماز ای پیمبر صدا *** نه آهسته می‌کن نه خیلی رسا
بکن حالت اعتدال اختیار *** که نیکوست در نزد پروردگار (110)
الإسراء
بگو ای پیمبر تو بر این و آن *** ستایش بود خاص رب جهان
نه دارد شریکی نه دارد ولد *** خدایی که یکتاست، باشد اَحَد
نه هرگز ز ذلت گرفتست یار *** پس او را بزرگ و گرامی بدار (111)

الکهف

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
ستایش بود خاص یکتا خدا *** که بر بنده خاص خود مصطفی
کتابی فرستاد این سان گران *** که نقصی نبودست هرگز در آن (1)
الکهف
شده ثبت در این مبارک کتاب *** بترساند این خلق را از عذاب
همه مؤمنان نکوکار را *** بشارت دهد خوش به اجری سزا (2)
الکهف
که جاوید مانند اندر بهشت *** بر آنان چه نیکوست این سرنوشت (3)
الکهف
بترساند آن قوم را کز خطا *** بگفتند فرزند دارد خدا (4)
الکهف
نه خود نه پدرهای آن انجمن *** ز دانش نگویند هرگز سخن
کلامی که آرند روی زبان *** نباشد مگر افترایی عیان (5)
الکهف
چه نزدیک باشد تو را ای رسول *** که گر امتت دین نسازد قبول
خود از شدت حزن و اندوه و غم *** خودت را فرستی به خاک عدم (6)
الکهف
هر آنچه بود در زمین جلوه‌گر *** بود زینت و زیب آن سر به سر
که تا مردمان را کنیم امتحان *** چه کس هست کارش نکو و گران (7)
الکهف
به روی زمین آنچه دارد قرار *** بگردند نابود فرجام کار (8)
الکهف
تو آیا گمان می‌کنی ای سلیم *** که قصه است اصحاب کهف و رقیم
ولی ماجرائیست بس آشکار *** خبر زآن بدادست پروردگار (9)
الکهف
پس آنگه که گشتند پنهان به غار *** جوانان مومن به پروردگار
بگفتند پروردگارا کنون *** به ما رحمت آور به لطفی فزون
دگر کار ما را به سامان رسان *** مصون دارمان از گزند کسان (10)
الکهف
چو توصیف کردند خود شرح حال *** خداوند میراندشان چند سال
که بر گوش آنها خود از خامُشی *** خداوند زد پرده بیهُشی (11)
الکهف
بگشتند بیدار زآن پس ز خواب *** همه فارغ از آن همه شور و تاب

که معلوم گردد کز آن دو گروه *** که بودند در محنت و در ستوه
چه مدت برفتند یکسر به خواب *** همه فارغ از رنج و دور از عذاب (12) الکهف
کنون کامل آن ماجرا را درست *** بگوییم بر تو ز روز نخست
که بودند آزاده مردان راد *** بگشتند مومن به یزدان داد
به نور هدایت به ایمانشان *** دمادم بیفزود یزدانشان (13) الکهف
به دلهایشان مهر پروردگار *** نمودیم خود محکم و استوار
چو از مهر یزدان بپاخاستند *** زبان را بدین گفته آراستند
که یزدان ما هست، رب جهان *** بود مالک این زمین و آسمان
بجز او نخوانیم کس را خدا *** جز این گر بگوئیم باشد خطا (14) الکهف
کنون قوم ما غرق اندر گناه *** بگیرند معبود غیر از اله
ندارند هرگز دلیلی درست *** بر اثبات این خام گفتار سست
چه ظلمی است بدتر از این افترا *** که بندند ایشان به یکتا خدا (15) الکهف
پس اصحاب کهف آن زمان در خطر *** به صحبت بگفتند با همدگر
که چون دور گشتید زین مشرکین *** ز باطل خدایان و آیین و دین
بباید گریزید در کوه و غار *** بمانید از شرّشان برکنار
که از رحمت خویش پروردگار *** شما را گشایش ببخشد به کار (16) الکهف
گزیدند در کُنج غاری پناه *** که خورشید آنجا نمی‌یافت راه
به هنگام مشرق بُدی سمت راست *** به مغرب ز چپ نور خود را بکاست
بدینسان نبودند از آفتاب *** به لطف خداوند در رنج و تاب
چنین ماجرا زآیه‌های خداست *** هدایت کند هر کسی را که خواست
کسی را که گمره کند کردگار *** نیابد دگر رهنمایی و یار (17) الکهف
تو پنداشتی خود بُدندی بهوش *** ولی رفته در خواب سنگین خموش
چپ و راست گرداندشان لطف دوست *** نگهبان هر مومنی آخر اوست
به درگاه آن غار یک سگ نشست *** بگسترده روی زمین هر دو دست
اگر بودت از حال آنها خبر *** بوحشت ازآنجا نمودی گذر (18) الکهف
دگر باره از خواب برخاستند *** به صحبت نشستند و غم کاستند
بپرسید یک تن، چه مدت درنگ *** نمودیم در غار و در بین سنگ
یکی گفت یک روز یا نیم روز *** که مقدار آن را ندانم هنوز

یکی گفت داناترستی خدا *** چه مدت بخفتیم در غار ما
کنون هر کسی سیم خود را دهد *** که یک تن سوی شهر گامی نهد
ببیند چه پاکست بهر غذا *** که آنرا مهیا کند بهر ما
خود آهسته باید رود او بسی *** مبادا شما را شناسد کسی (19) الکهف
گر اینجا بر آنان شود آشکار *** بگیرند و سازندتان سنگسار
به اجبار در دین خود آورند *** که این قوم دون سخت ناباورند
هر آنچه که پیش آید از این دو کار *** نخواهید گشتن دگر رستگار (20) الکهف
ز احوال اصحاب کهف این زمان *** نمودیم آگاه خلق جهان
بدانند تا وعده کردگار *** بحق است و آید زمانِ شمار
ز ره می‌رسد سخت روز جزا *** شود محشر ترس بی‌شک بپا
دهد فیصله ما به الاختلاف *** هر آن کار کان بوده خود برخلاف
چو بر مردمان شد سخن آشکار *** که یاران کهفند پنهان به غار
گروهی بگفتند باید که ما *** بسازیم بر گرد ایشان بنا
به احوالشان هست آگه خدا *** به آنچه نمودند آنان روا
بگفتند آنگاه جمعی دگر *** که بر آن کسان یافتندی ظفر
که بر گرد آنان نماییم ما *** یکی مسجد خوب و نیکو بنا (21) الکهف
گروهی بگویند اندر خبر *** که بودند خود کهفیان سه نفر
سگی هم که می‌بود همراه و یار *** چهارم نفر بود اندر شمار
گروهی بگویند اندر سخن *** که تعداد آنها بوَد پنج تن
ششم شخص آن سگ بُدی در حضور *** که از صاحبانش نمی‌گشت دور
بگویند جمعی به شرحی که رفت *** که بودند آنان به تعداد هفت
سگی هم که می‌بود آنجا قرین *** همی بود، خود همره هشتمین
بگو خود به تعداد آنها خدا *** همی هست آگاه‌تر از شما
بجز عده‌ای کم که از وحی وی *** به تعداد آنها ببردند پی
نبودست آگاه شخصی دگر *** ندارد از این راز هرگز خبر
مبادا در این بحث سازی جدل *** سکوت تو اولاست اندر عمل (22) الکهف
مگو هیچگه وقت گفت و شنود *** که این کار فردا بخواهم نمود (23) الکهف
مگر آنکه گوئی چو خواهد خدا *** همانا نمایم چنین کار را
فرامُش مکن لحظه‌ای یاد او *** به دیگر کسان نیز این را بگو
که امید دارم که یزدان من *** مرا سازد آگاهتر زین سخن
در این ماجرایی که گفت این چنین *** هدایت نماید به بهتر از این (24)

الکهف
در آن غار پنهان بدان وصف حال *** بماندند خود سیصد و نُه به سال (25)
الکهف
بگو خود به مقدار و مدت زمان *** که آنان بخفتند در آن مکان
هماناست آگاهتر کردگار *** به هر چیز داناست پروردگار
بداند همه رازهای نهان *** که روی زمین است یا آسمان
که بسیار داناست پروردگار *** نیوشنده بر هر سخن کردگار
که بر مردمان جز خدا هیچکس *** نگهبان نبودست او هست و بس (26)
الکهف
هر آنچه ترا وحی شد از کتاب *** همان گو که اینست راه صواب
کسی را نزیبد کلام خدا *** دگرگون نماید، کند جابجا
نباشد جز ایزد ترا تکیه‌گاه *** نبینی مفری نیابی پناه (27)
الکهف
شکیبا همی باش و بس مهربان *** به قومی که خوانند رب جهان
خدا را بخوانند هر صبح و شب *** نمایند قرب خدا را طلب
یکی لحظه چشم از فقیران مپوش *** تو بر دستگیری آنان بکوش
مبادا که بر زینت دنیوی *** تمایل نمایی و مایل شوی
از آن قوم هرگز اطاعت مکن *** که غافل بگشتند از بیخ و بُن
بکردیمشان غافل از یاد خویش *** ره نفس خود را گرفتند پیش
بگشتند مشغول کار تباه *** فتادند در ظلمت و در گناه (28)
الکهف
بگو حق همانست کز کبریا *** بگردیده نازل برای شما
هر آن کس بخواهد گراید بدو *** رَوَد منکرش در ضلالت فرو
کسانی که کردند گردنکشی *** بر ایشان مهیا بود آتشی
چنان شعله‌ور آتشی پُرفروز *** که اندامشان‌راست اسباب سوز
به فریادخواهی چو آرد خطاب *** ز سوزنده مس می‌دهندش شراب
بسوزد همه صورت او تمام *** چه بد شربتی ریختندش بکام
چه بد جایگاهیست آن جایگاه *** به ناباوران است افسوس و آه (29)
الکهف
کسانی که گشتند مومن به رب *** نمایند کار نکو روز و شب
نخواهیم کرد اجرشان پایمال *** بر آنها چه نیکوست این حسن حال (30)
الکهف
سزاوار آنهاست باغ بهشت *** درود آدمیزاد هر چیز کشت
بهشتی که زیر درختان آن *** بود چشمه‌هایی زلال و روان
در آن باغهای خوش و باصفا *** به دستانشان زیوری از طلا

حریرست و دیبا در آنجا لباس *** همی سبز جامه بپوشند، ناس
به شادی در آرامشی دلپذیر *** به عزت زده تکیه‌ها بر سریر
چه نیکو ثوابی است در آن مکان *** چه خوش جایگاهیست آن آشیان (31)
الکهف
حکایت نما، داستان دو مرد *** یکی مومن و دیگری گشته طرد
به یکتن از آن دو در این تیره خاک *** بدادم دو باغی مصفّا ز تاک
به خرما بپوشاندم اطراف آن *** بشد کشتزاری نکو در میان (32)
الکهف
ز اشجار بس میوه‌ها شد درست *** چه محصولهائی ز خاکش برست
میان چنان کشت، آبی زلال *** روان ساخت یکتا خدای جلال (33)
الکهف
تفاخرکنان گفت با یار خویش *** مرا هست نعمت همی از تو بیش
بگفتا به یارش که در جاه و مال *** مرا هست اکنون، فزونتر جلال
مرا ایستاده به خدمت خدم *** مرا هست بسیار خیل و حشم (34)
الکهف
به باغ خودش رفت و سرمست بود *** بسی ظلم بر نفس خود می‌نمود
بگفتا ندارم گمان تا ابد *** به دارایی من فنایی رسد (35)
الکهف
مرا بر قیامت نباشد گمان *** نشاید که در باورم آید آن
اگر هم که بر فرض، سوی خدا *** دگرباره آیم ز بعد از فنا
همانا که در آن جهان دگر *** یکی باغ یابم از این نیکتر (36)
الکهف
رفیقی که بسیار بودی فقیر *** ولی عشق یزدان بُدش در ضمیر
بگفتا تو آیا به یزدان پاک *** که اول ترا آفریده ز خاک
سپس از یکی نطفه‌ات آفرید *** ترا کرد مردی تمام و رشید
کنون از دَرِ کفر آیی بدر *** ز یزدان چرا گشته‌ای بی‌خبر؟ (37)
الکهف
ولی من که رَبّم بَود آن اله *** شریکی نخوانم بر او، هیچگاه (38)
الکهف
تو آندم که در باغ وارد شدی *** که مفتون این مال و ثروت بُدی
نگفتی چرا، طبق میل خداست *** هر آن چیز کاندر جهان پابجاست
به غیر از خدا نیست ربی دگر *** که باشد توانا به خلق اثر
گر امروز من را به فرزند و مال *** فروتر ببینی ز خود در مآل
نگردی تو مغرور بر این صفت *** که داری چنین رتبت و منزلت (39)
الکهف

اَمیدست در دل که یکتا خدا *** به من باغ بهتر نماید عطا
یکی شب ترا نیز از آسمان *** یکی آتش افتد بدین بوستان
که چون صبح شد باغ تو سر به سر *** چو خاکش شود صاف اندر نظر (40)
الکهف
و یا چونکه صبح آمدی از یمین *** رود جوی آبش فرو در زمین
که دیگر نیاری تو آبی بدست *** به حسرت نشینی خود از این شکست (41)
الکهف
چو بگذشت از آن گفتگو مدتی *** همه میوه‌ها را رسید آفتی
به هم می‌زد از حسرت او هر دو دست *** فرو ریخته آن همه داربست
همی گفت ای کاش بر کردگار *** شریکی نیاوردمی در شمار (42)
الکهف
نبد یاوری تا رهاند ورا *** در آن لحظه از خشم یکتا خدا
توانش کجا بود آندم کجا؟ *** که یاری رساند به خود زآن بلا (43)
الکهف
در آنجا بشد نکته‌ای آشکار *** بود یاوری خاص پروردگار
کند بهترین اجر نیکو عطا *** دهد بهترین عاقبت را خدا (44)
الکهف
به دنیای فانی مثل زن چنان *** که باران فرو ریخت از آسمان
از آن آب، رویید روی زمین *** نباتات و اشجار زیبا چنین
سپس صبحگاهی بشد خشک و زار *** بپیچید در هم سرانجام کار
دگرگون بگردند با دست باد *** به حسرت نشیند دل مست و شاد
به هر چیز قادر بود کردگار *** بود مقتدر بهر انجام کار (45)
الکهف
به دنیا همه مال و فرزند و زن *** فقط زینتی هست اندر سخن
ولیکن عملهای نیکو به کار *** که خود تا قیامت بود پایدار
به نزد خدا هست نیکویتر *** سرانجام آن نیز دلجویتر (46)
الکهف
یکی روز خواهد رسیدن چنین *** بجنبند کهسارها بر زمین
زمین را ببینی در آن روز چند *** که خود صاف باشد نه پست و بلند
بگردند محشور خود از قبور *** همه حاضر آیند اندر حضور (47)
الکهف
خلایق در آن روز، روز جزا *** بگردند عرضه به یکتا خدا
همانسان که ایزد به روز نخست *** بفرمود جنس بشر را درست
سرانجام هم نیز روز جزا *** بیایند در پیش یکتا خدا

معادی که کردید انکار آن *** ببینید امروز آن را عیان (48)
الکهف
در آن روز در پیش مردم نهند *** کتاب عمل را نشان می‌دهند
ببینی همه مجرمان در عذاب *** ز خَطّی که ثبت است اندر کتاب
بگویند با خود که ای وای ما *** چگونه کتابیست نزد خدا
در آن ثبت گشتست ریز و درشت *** که خورد و که داد و که بست و که کشت
ببینند اعمال را روبرو *** همه سر به سر، خواه زشت و نکو
خداوند بر هیچ شخصی ستم *** نخواهد نمودن بُوَد گر چه کم (49)
الکهف
به یاد آر وقتی به جمع ملک *** بدادیم فرمان، کنون یک به یک
نمایید سجده بر این آدمی *** که از خود دمیدم به خاکش دمی
همه سجده کردند جز اهرمن *** که پیچید ناگه سر از حکم من
فراموش کردید من را کنون؟ *** بخواهید یاری ز شیطان دون؟
ز شیطان و فرزندهایش چرا *** گرفتید یاور به راه خطا
چو ابلیس باشد شما را عدو *** چگونه بخواهید یاری از او
پس این ظالمان ز درگاه رد *** تجارت نمودند با خود چه بد (50)
الکهف
در آندم که خاک زمین و آسمان *** همه خلق کردیم اندر جهان
در آندم که حتی خود این کسان *** همی خلق می‌کرد، روزی رسان
نبودند حاضر به درگاه ما *** گواهی نجستی از آنها، خدا
کجا کی بر این گمرهان می‌سزد *** که خواهم بگیرم از آنها مدد (51)
الکهف
به یاد آر، روزی که پروردگار *** به کفار گوید سخن آشکار
که اکنون بخواهید از مرد و زن *** کسانی که خواندید همکار من
بخوانند آنان، ولی کس جواب *** نگوید بر ایشان، نیاید خطاب
پس آنگاه ما نیز در آن میان *** بسازیم مهلک مکانی گران (52)
الکهف
ببینند افراد ناراستکار *** به چشمان خود دوزخ کردگار
بخوبی بدانند در آن مکان *** مفری ندارند هرگز از آن (53)
الکهف
کتابی که دادست آن ذوالجلال *** ز حکمت پُرست و لبالب مثال
ولیکن فزونتر ز هر چیز هست *** به جنگ حقیقت بشر، برده دست (54)
الکهف
چو قرآن بیامد ز یزدان فرود *** که راه هدایت نمایانده بود
چه گردید مانع که مؤمن شوند *** بخواهند غفران و ایمن شوند

جز آنی که آنچه به پیشینیان *** فرود آمد از خشم رب جهان
بر ایشان هم آن خشم آید فرود *** به چشمان آنها نماید نمود
و یا، با مجازات پروردگار *** بگردند خود روبرو آشکار (55) الکهف
رسولان که بودند از ما سفیر *** نبودند الا بشیر و نذیر
به بیهوده گفتار خود کافرین *** بخواهند حق را زنندی زمین
نمودند کفار بس ریشخند *** بر آیات سرشار ز اندرز و پند (56) الکهف
چه کس هست ظالمتر از آن کسی *** که بشنید آیات حق را بسی
ولی روی از آیات یزدان بتافت *** به تکذیب و انکارشان برشتافت
عملهای زشتی که بنموده است *** تو گوئی که از یاد بزدوده است
به دلهایشان پرده انداختیم *** یکی پرده بر قلبشان ساختیم
که تا درنیابند آیات ما *** ندانند هرگز کلام خدا
بلی گوش آنها نمودیم کر *** در آنها دگر حق ندارد اثر
چو بانگ هدایت بر ایشان رسد *** هدایت نیابند خود تا ابد (57) الکهف
خداوند باشد رحیم و غفور *** نبودست از رحمتش کس بدور
چو خواهد همه خلق را کردگار *** معذب نماید سزاوار کار
همانا در آوردن آن عذاب *** خداوند خواهد نمودن شتاب
ولیکن معین بود وقت آن *** که تا پیش ناید نگردد روان
نیابند در آن زمان هیچ راه *** مفری نیابند بهر پناه (58) الکهف
بود این، همان موطن و شهر و خاک *** ستمکار اهلش بگشته هلاک
زمانی خداوند تعیین نمود *** که آن وقت آید عذابش فرود (59) الکهف
بگو ای محمد به خیل عباد *** به یوشع چه فرمود موسای راد
نخواهم کشم هیچ دست از طلب *** اگر برکشم، باد از من عجب
مگر خود رِسَم بر میان دو رود *** به جایی که دو بحر دارد وجود
که یا می‌رسم یا همه عمر خویش *** ره جستجویش بگیرم به پیش (60) الکهف
چو موسی و یارش که ره می‌نمود *** رسیدند آخر، میان دو رود
ببردند ماهی خود را ز یاد *** که بهر غذا رب به آنها بداد
بیفتاد ماهی به دریای آب *** از آنجا گریزان بشد با شتاب (61) الکهف
چو بستند بار سفر، زآن مکان *** بفرمود موسی به مرد جوان
که اکنون بپا خیز و آور غذا *** که بسیار دیدیم رنج و بلا (62)

الکهف
پس آنگاه یوشع بگفتا عجب *** چسان می‌کنی ماهی از من طلب
که آنجا که بر صخره بودیم ما *** فراموش کردم من آن حوت را
در آن لحظه شیطان شدم هم‌نشست *** بدادیم ماهی خود را ز دست
شگفتا که ماهی چو دریا بدید *** سبک جست در آب و شد ناپدید (63)
الکهف
بفرمود آنجا همان مقصدیست *** که در جستجویش بکردیم زیست
وزآن ره که طی کرده بودند باز *** دگر باره آنان بگشتند باز (64)
الکهف
در آنجا بدیدند خود آشکار *** یکی بنده خاص پروردگار
که خود رحمتی خاص یکتا خدا *** بر آن بنده خوب کردی عطا
همین‌سان ز علم الهی بر او *** بدادیم سرچشمه‌هایی نکو (65)
الکهف
چو موسی ورا دید لب برگشاد *** که ای خضر ای مرد نیکونهاد
اگر من سرِ خدمت آرم به پیش *** به من خواهی‌آموخت از علم خویش (66)
الکهف
بفرمود خضر نبی در جواب *** که هستی تو بی‌صبر و آرام و تاب (67)
الکهف
چگونه توانی تو صبری گران *** به چیزی که آگه نباشی از آن (68)
الکهف
دگر باره موسی بگفتا چنین *** که با لطف پروردگار مهین
کنم صبر در حد منظور تو *** تخلف نورزم ز دستور تو (69)
الکهف
دگر باره عالم بگفتا به وی *** اگر تابع من بگشتی ز پی
بر آنچه نمایم در اثنای حال *** مبادا که هرگز نمایی سئوال
که تا وقتی آید که من خویشتن *** ترا سازم آگاه از آن سخن (70)
الکهف
نهادند آندو قدم در گذار *** به کشتی نشستند آنگه دو یار
پس از مدتی خضر کشتی شکست *** چنین گفت موسای یزدان‌پرست
تو کشتی شکستی کنون اهل آن *** بگردند غرقه در این بیکران
نمودی تو این کار بسیار زشت *** ندانم چه خواهد شدن سرنوشت (71)
الکهف
بفرمود عالم کزین پیش من *** مگر خود نگفتم ترا این سخن
که هرگز نورزی صبوری به کار *** به بی‌طاقتی سخت هستی دچار (72)
الکهف

بگفتا ز من بگذر ای مردِ راد *** که شرط خودم را بِبُردم ز یاد
نفرمای من را تکالیف سخت *** که قادر نباشم بر آن، نیکبخت (73)
الکهف
پذیرفت خضر و دگر باره باز *** برفتند با هم به راهی دراز
رسیدند در راه بر یک پسر *** که عالم ورا کُشت بی‌دردسر
دگر باره موسی بگفتا که وای *** چگونه ترا آمد این فکر و رای
بکُشتی کسی را که بُد بی‌گناه *** همانا نمودی تو کاری تباه (74)
الکهف
بگفتا، نگفتم ترا نیکمرد *** که هرگز صبوری نخواهی تو کرد (75)
الکهف
چنین گفت موسی چو این را شنید *** لب از حسرت خود به دندان گزید
اگر بار دیگر کنم گفتگو *** نهم خوان اعراض را روبرو
از آن پس مگو هیچ با من سخن *** که عذرت درست است در ترک من (76)
الکهف
دگر باره گشتند با هم روان *** گزیدند در قریه‌ای آشیان
همی خواستندی ز مردم غذا *** ولی خلق کردند از آن ابا
از آن شهر رفتند با هم برون *** نماندند دیگر در آنجا فزون
به دروازه دیدند در پیش رو *** که دیوار خواهد بیاید فرو
چو کردند دیوار آن را درست *** دگر باره موسی بلغزید سست
بگفتا چو دادی به خود زحمتی *** پس ای کاش می‌خواستی اُجرتی
که با آن خریدیم قوت و غذا *** طعامی گرفتیم بهر بقا (77)
الکهف
پس آنگاه پاسخ بدینسان شنید *** که دیگر رفاقت به پایان رسید
بگویم ترا سرّ اعمال خود *** که صابر نبودی بر آنچه که بُد (78)
الکهف
نخستین بگویم ز کشتی سخن *** که دانی چه بودست منظور من
همه صاحبانش بُدندی فقیر *** به چنگال محنت بسختی اسیر
چو کشتی همی بود اسباب نان *** بجستند روزی خود را از آن
اگر کشتی از عیب بودی بدور *** گرفتیش سلطان دوران به زور
خرابش نمودم که وی را دگر *** نباشد به کشتی آنها نظر (79)
الکهف
پسر را بکشتم بریدم سرش *** چو بودند مومن پدر مادرش
بترسیدم از آنکه این یک پسر *** کشاند سوی کفر، مادر پدر (80)
الکهف
مرا بود میلی که یکتا خدا *** کند طفل بهتر بر آنها عطا

که باشد نکوکارتر آن پسر *** بکار آید از بهر مادر پدر (81) الکهف
چو دیدم که دیوار گردیده سست *** بدین علت آن را نمودم درست
که زیرش نهان بود گنجی گران *** که از دو یتیم است میراث آن
پدرشان که از دام دنیا برست *** نکوکار بودی و یزدان‌پرست
خدا خواست تا آن دو طفل صغیر *** بگردند بالغ، بزرگ و کبیر
بیارند گنج نهان را برون *** که لطف خداوند باشد فزون
نکردم من این کارها را ز خود *** که از سوی یزدان مرا وحی شد
بلی این بود باطن کارها *** نبودی تو صابر به کردارها (82) الکهف
بپرسند از تو بدینسان سخن *** که برگو که بودست ذُوالْقَرْنِیَنْ
بگو پس بزودی از آن ماجرا *** شما را کند آگه آن رهنما (83) الکهف
بدادیم بر او چنان قدرتی *** که اندر زمین یافت بس مکنتی
ز هر چیز آموخت بر او، خدا *** که سررشته‌ای کرد بر وی عطا (84) الکهف
که ذوالقرنین نیز در پیروی *** بفرمود از راه حق رهروی (85) الکهف
همی رفت تا خود به مغرب رسید *** که خورشید را اندر آنجا بدید
که می‌کرد در تیره آبی غروب *** گل‌آلود رودی کَفَش پررسوب
به قومی نظر کرد در یک دیار *** که بودند کافر به پروردگار
بر او امر آمد ز پروردگار *** که تصمیم می‌گیر بر این دو کار
گر ایشان نگشتند مومن به رب *** بر ایشان عذابی بفرما طلب
ولی گر بگشتند مومن به ما *** بر ایشان تو رحمت بخواه از خدا (86) الکهف
بگفتا که هر کس ستم کرده است *** بیارم کنون بر مجازاتْشْ دست
چو گردانده گردد به سوی خدا *** خدا نیز سازد عذابی ورا (87) الکهف
ولی آنکه مومن بگردد به رب *** عملهای نیکو کند در طلب
دهم بهترین اجرها را به او *** گمارم مر او را به کار نکو (88) الکهف
قدم برنهادی به راه سفر *** دگرباره بگذشت از هر گذر (89) الکهف
برفت و رسیدی به مشرق زمین *** در آنجا یکی قوم دیدی چنین
که مابین آنان و آن آفتاب *** نه هرگز پناهی بُدی نه حجاب (90) الکهف

چنین بود و از حال آنان دگر *** همی بود یکتا خدا باخبر (91)
الکهف
دگر باره تعقیب کردی سفر *** دل ایمن ز شرّ و ز مکر و خطر (92)
الکهف
همی رفت تا حکم یزدان رسد *** رسیدی سرانجام بین دو سد
بدیدی یکی قوم از مرد و زن *** که هرگز نکردند درک سخن (93)
الکهف
بگفتند او را که تو ای دلیر *** سخنهای ما را کنون می‌پذیر
که یأجوج و مأجوج خون زیاد *** بریزند و ورزند دائم فساد
تو ای آنکه هستی از ایزد رسول *** اگر ما نماییم خرجش قبول
یکی سد کِشی بین آنان و ما *** که ایمن بمانیم از هر بلا؟ (94)
الکهف
بگفتا خدا کرده بر من عطا *** یکی ثروتی بیشتر از شما
به بازو نمایید من را مدد *** که با یاری هم بسازیم سد (95)
الکهف
بگفتا بیارید آهن کنون *** زمین را نمایید گودی فزون
ز عمق زمین تا فراز دو کوه *** بنا کرد دیوار بس باشکوه
بر افروختند آتشی با شتاب *** که در شعله‌اش آهن افتد به تاب
به آتش بسی مس که بگداختند *** بر آن آهن و سنگ انداختند (96)
الکهف
پس از آن به بشکستن سد دگر *** کسی را نبودی توان و هنر
نبودند قادر دگر بعد از آن *** گزینند بالای سد آشیان (97)
الکهف
بگفتا که این لطف رب منست *** که بر این چنین کار بردیم دست
چو فردا رسد وعده حق فرا *** رود کل این سد به باد فنا
هر آن وعده‌ای که خدا می‌دهد *** بود راست، کس کی از آن می‌رهد؟
(98)
الکهف
فرا چون رسد روز یوم‌الحساب *** خلایق چو موجند در التهاب
دمند آن زمان نفخه صور را *** همه حاضر آیند آن شور را (99)
الکهف
پس آنگاه خود دوزخ آتشین *** نمایانده گردد به کفار دین (100)
الکهف
کسانی که بر چشمشان پرده بود *** نکردند بر درگه من سجود
ببردند از یاد خود ذکر من *** نبودند قادر به فهم سخن (101)
الکهف

مگر کافران پلید زمان *** چنین می‌نمایند در دل گمان
که آیا توانند در روزگار *** بجای من از خلق گیرند یار
بود منزل کافران در سقر *** مقرر نمودیم آن را مقر (102)
الکهف
بگو ای پیمبر که آیا شما *** شناسید خاسرترین بنده را؟ (103)
الکهف
زیانکارتر، مردمان کیستند *** بگویم که خود در پی چیستند
کسانی که در راه دنیای پست *** بدادند عمر گرامی ز دست
به باطل نمودند در دل گمان *** که سازند کاری نکو در جهان (104)
الکهف
همین گمرهانند دنیاطلب *** بگشتند کافر به آیات رب
نمودند انکار روز لقا *** که هرگز نبینیم یکتا خدا
از این روی کردارشان شد تباه *** نیرزید در پیش حق پرّ کاه (105)
الکهف
تمسخر نمودند این کافران *** به پروردگار و به پیغمبران
پس اکنون به دوزخ بیفتند زار *** بسوزند در آتشش بی‌قرار (106)
الکهف
ولی مومنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و نیکوی‌کار
بر آنهاست منزل بهشت عدن *** در آنجا بمانند از مرد و زن (107)
الکهف
در آن جاودانند، خود بر کمال *** از آنجا نیابند هیچ انتقال (108)
الکهف
بگو ای پیمبر اگر آب یم *** مرکب شود از برای قلم
که حرفی نویسد ز پروردگار *** کی آخر رسد گفته کردگار؟
شود خشک خود آب دریا تمام *** به پایان نیاید خدا را پیام
اگر چه که بحری دگر نیز هم *** ضمیمه نمایند بر آب یم (109)
الکهف
بگو ای پیمبر که هستم بشر *** که همچون شمایم ز پا تا به سر
یکی فرق باشد مرا با شما *** که بر من کند وحی یکتا خدا
شما را یکی هست یکتا خدا *** هر آن کس که دارد امید لقا
بباید شود صالح و راستکار *** نخواند شریکی به پروردگار (110)

مریم

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
کهیعص بود ابتدای کلام *** بداند خدا چیست سرّ پیام (1)
مریم
در این سوره می‌گویدت کردگار *** ز عبدش زَکَرْیایِ شایسته کار
ز رحمات خاصی که یکتا خدا *** بر آن بنده نیک کردی عطا (2)
مریم
به یاد آر در خلوت خویشتن *** چنین گفت با ایزد خود سخن (3)
مریم
بگفتا خدایا مرا استخوان *** همه سُست گردیده اندر میان
ز پیری سرم گشته اینک سپید *** علیرغم این دارم از تو امید
به درگاه تو دارم اکنون دعا *** که محروم کی بوده‌ام از عطا؟ (4)
مریم
بترسم خود از وارثانم کنون *** که در دل مرا هست بیمی فزون
مرا نیز همسر بگشته عقیم *** تو از لطف خود ای خدای حکیم
یکی نیک فرزند خوب و متین *** پس از مرگ من می‌نما جانشین (5)
مریم
شود وارث آل یعقوب و من *** تو او را کن از صالحان وطن (6)
مریم
بگفتیم بادا بشارت تو را *** که یحیی نماید خدایت عطا
چنین نام بر کس نبینی جز او *** خدا خلق و خلقش نموده نکو (7)
مریم
بگفتا مرا چون بیاید پسر؟ *** زنم کی تواند بزاید دگر
منم سالخورده یکی مرد پیر *** به چنگال پیری کنونم اسیر (8)
مریم
خداوند فرمود آنگه سخن *** که این کار آسان بود بهر من
منم آن خدایی که بعد از عدم *** ترا آفریدم بدادم نعم (9)
مریم
زکریا بگفتا دگر باره باز *** نشانی بیاور بدین رمز و راز
خدا گفت باشد، نشان این نشان *** که تا سه شب و روز بندی زبان
نگویی تو با مردمان خود سخن *** هر آنچه بگویند تو دم مزن (10)
مریم
چو بیرون نهاد او ز محراب پای *** که از بهر قومش شود رهنمای
به قومش اشاره نمود آن همام *** نمایید ذکر خدا صبح و شام (11)

مریم
به یحیی نمودیم زآن پس خطاب *** که می‌گیر اکنون فرا، این کتاب
همانم که او کودکی بود خرد *** مقام نبوت خدایش سپرد (12)
مریم
به او مهربانی و پاکی عطا *** بکردیم و بس ترس بودش ز ما (13)
مریم
نکویی نمودی به مادر پدر *** که فرزند نیکی بُدی آن پسر
ستم هیچگه بر خلایق نراند *** گناهی از او نیز بر جا نماند (14)
مریم
در آن روز کو آمدی در حیات *** به روزی که بسپرد جان بر ممات
به روزی که بهر حیات ابد *** برانگیخته می‌شود از لحد
سلام خداوند بادا بر او *** نکو بنده‌ای بود پاکیزه خو (15)
مریم
پس ای مصطفی یاد کن در کتاب *** ز مریم زن پاک نیکومآب
که از اهل خانه گرفتی کنار *** به شرقی مکان یافت جایی قرار (16)
مریم
پس آنگه که از دست اقوام و خویش *** ره انزوا را گرفت او به پیش
بر او شد مجسم همی روح ما *** که ترسی دلش را گرفتی فرا (17)
مریم
بگفتا به یزدان رحمان پناه *** بیارم که با من نورزی گناه
که باشی تو پرهیزکار و درست *** مبادا که باشی تو ناباب و سست (18)
مریم
به او گفت روح‌القدس این سخن *** فرستاده گشتم از الله من
که بخشم تو را پاک سیرت پسر *** درخشد بر انگشترت چون گهر (19)
مریم
بگفتا مرا چون بیاید پسر *** که لمسم نکردست هرگز بشر
کجا من نمودم نشایسته کار؟ *** منم یک زن نیک و بایسته کار (20)
مریم
بگفتا خدایت بگفت این سخن *** چنین کار آسان بود بهر من
بدان کان پسر آیت ایزدست *** منزه ز هر زشت پاک از بدست
که این ثبت گردیده اندر قضا *** نوشته شده در کتاب خدا (21)
مریم
پس از آن بشد باردار و سپس *** کناره گرفتی ز هر چیز و کس (22)
مریم
چو هنگام زاییدن او رسید *** خود از درد در زیر نخلی خزید
چنین گفت از فرط اندُه به خویش *** که ای کاش من مرده بودم ز پیش

همی نام من نیز رفتی به باد *** نیامد کسی را ز من هیچ یاد (23)
مریم
ز زیر درختش بیامد ندا *** که غمگین نباشی تو ای عبد ما
که رب تو از زیر پای تو حال *** روان می‌کند چشمه آبی زلال (24)
مریم
کنون ده تکان شاخه‌های درخت *** که بهرت رطب ریزد ای نیکبخت (25)
مریم
ز خرما بخور، آب را هم بنوش *** فرامین ما را به جان می‌نیوش
کنون چشم خود، دار روشن به من *** مبادا که با کس بگویی سخن
کسی را چو دیدی ز جنس بشر *** اشارت بدو کن به ابرو و سر
که بهر خدا نذر کردم سکوت *** نخواهم شکستن من ایندم سکوت (26)
مریم
در آغوش بگرفته فرزند خویش *** به نزدیک قومش بیامد پریش
بگفتند بر مریم، این کار زشت *** چگونه نمودی تو ای خوش‌سرشت (27)
مریم
تو ای آنکه هارون برادر تراست *** ندیدند مردم ز تو غیر راست
پدر مادرت هر دو تن راستکار *** تو بی‌مرد چون گشته‌ای باردار؟ (28)
مریم
چو مریم به طفلش اشارت نمود *** که از او بپرسید جریان چه بود
بگفتند با طفل در مهد چون *** توان گفتگو کرد، بنگر فسون (29)
مریم
پس آنگاه بگشود کودک زبان *** که هستم من عبد خدای جهان
کتابی مرا داد یکتا خدا *** مقام نبوت نمودم عطا (30)
مریم
به هر جا که یابم در آنجا حضور *** شوم مایه رحمت و لطف و نور
که مادام در طول عمر و حیات *** سفارش شدم بر نماز و زکات (31)
مریم
به نیکی به مادر وصیت نمود *** نگرداند ظالم مرا در وجود (32)
مریم
ز حق باد بر من سلام و درود *** به روزی که خود آمدم در وجود
به روزی که طی شد زمان حضور *** به روزی که بیدار گردم ز گور (33)
مریم
چنین است جریان عیسی ز غیب *** که دارند در خلقتش خلق، ریب
بیان گشته راهش به راه صواب *** سخن رانده گردید از او در کتاب (34)
مریم
ندارد خداوند هرگز ولد *** از این حرف حقا منزه بود

چو حکمش به چیزی بخواهد رود *** چو گوید بشو ناگهان می‌شود (35)
مریم
پرستش نمایید یکتا خدا *** که پروردگار مَنَست و شما
همانا که تنها ره راستی *** ره حق‌پرستیست بی‌کاستی (36)
مریم
از افکار خود مردمان بر خلاف *** بگفتند گفتاری از اختلاف
بر این کافران وای باد از خدا *** در آن مشهد سخت روز جزا (37)
مریم
زمانی که مردم به روزِ شمار *** نمایند رجعت سوی کردگار
در آن روز چون سوی یزدان روند *** نیوشنده گردند و بینا شوند
دریغا که امروز کورند و کر *** همه ظالمند و ستم‌پیشه‌گر
به گمراهی فاش غوطه‌ورند *** به جهل و ضلالت به سر می‌برند (38)
مریم
بترسان تو ای مصطفی این زمان *** از آن روز حسرت همه مردمان
در آن محشر غم به روزِ شمار *** گذشته دگر کار ایشان ز کار
از آن روز، مردم کنون غافلند *** نیارند ایمان به آن، جاهلند (39)
مریم
بلی وارث این زمین و اهل آن *** فقط هست یکتا خدای جهان
همه چیز و هر کس در این سرگذشت *** نمایند بر سوی ما بازگشت (40)
مریم
بکن یاد از شرح حال خلیل *** که صدیق بود و رسولی جلیل (41)
مریم
زمانی که کرد او پدر را خطاب *** چنین کرد با او سئوال و جواب
چرا می‌پرستی بتی را خموش *** که نه چشم دارد نه عقل و نه گوش
نشاید که حاجت نمایند رفع *** نه هرگز زیانی توانند دفع (42)
مریم
به من علمی آموختند ای پدر *** که هرگز نیاموختندت دگر
اطاعت کن از من، تو بی‌کم و کاست *** که من هم نشانت دهم راه راست (43)
مریم
مبادا پرستی تو شیطان پست *** که از ایزد خویشتن شسته دست (44)
مریم
بترسم عذابی ز پروردگار *** فرود آیدت ای پدر، بهر کار
بترسم در آن حال با اهرمن *** ز غفلت شوی یاور و هم‌سخن (45)
مریم

به او داد پاسخ که ای ابرهیم *** که این گونه پند و نصیحت دهیم
مگر با خدایان من دشمنی *** که گوی سخن را به میدان زنی
اگر برنداری ز کارت تو دست *** کنم سنگسارت ببینی شکست
وگرنه ز من سالها باش دور *** نشاید که یابی کنارم حضور (46)
مریم
دگر باره گفتا که بادت سلام *** ز من گوش کن ای پدر این کلام
ز یزدان بخواهم تو را مغفرت *** که در حق من دارد او مرحمت (47)
مریم
کنم دوری از بت که آن را شما *** پرستش نمایید جای خدا
پرستش بجان می‌کنم کردگار *** که هستم به الطافش امّیدوار (48)
مریم
چو دوری بفرمود از آن قوم پست *** که بودند بس مشرک و بت‌پرست
دری را ز رحمت گشودش خدا *** که اسحاق و یعقوب کردش عطا
بگشتند هر دو، نبی و رسول *** عبادات ایشان همی بُد قبول (49)
مریم
ز رحمت نمودیمشان بهره‌مند *** بکردیم خود نامشان را بلند (50)
مریم
ز موسی بکن یاد اندر کتاب *** که همواره بُد در مسیر صواب
فرستاده‌ای بود نیکوسرشت *** ره پاک اخلاص را درنوشت (51)
مریم
خود از جانب راست کوه طور *** بخواندیمش و آمد او در حضور (52)
مریم
از آن مخزن لطف بی‌انتها *** به هارون نبوت بدادیم ما (53)
مریم
کنون یاد فرما تو از اسمعیل *** که صدیق بود و رسولی جلیل (54)
مریم
که اهل خودش را به ذکر و نیاز *** بفرمود امر و زکات و نماز
نکو بنده‌ای بود از کردگار *** پسندیده بُد نزد پروردگار (55)
مریم
همین‌سان از ادریس می‌ساز یاد *** که پیغمبری بود صدیق و راد (56)
مریم
بدادیم بر او بسی منزلت *** رفیعش نمودیم در مرتبت (57)
مریم
فرستادگانی همه نیکنام *** که ما برگزیدیمشان در مقام
کز اولاد آدم به روی زمین *** بگشتند از سوی حق جانشین
ز اولاد آنان که همراه نوح *** نشستند در کشتی پُر فتوح

ز اولاد یعقوب نیز ابرهیم *** ز هرکس که بر او هدایت دهیم
گزیدیم ما، این کسان را و چند *** بکردیم از لطف خود بهره‌مند
که چون آیه‌هایی ز رحمات ما *** بر ایشان تلاوت شود از خدا
سر بندگی بر زمین برنهند *** ز دل اشک اخلاص را سر دهند (58)
مریم
پس از آن بگشتند خود جانشین *** یکی قوم فاسد به روی زمین
که هرگز نخواندند آنان نماز *** در فسق و شهوت نمودند باز
بزودی بگردند گمره ز راست *** که اعمال آنها یکایک خطاست (59)
مریم
بجز توبه‌کاران بر کردگار *** که مومن بگشتند و پرهیزکار
درآیند ایشان به باغ بهشت *** نبینند ظلمی در این سرنوشت (60)
مریم
بیایند در آن بهشت عدن *** که کردست وعده، خدا در سخن
بر آن صالحان که به غیب اندرند *** بیایند و گوی نکویی برند
همانا که این وعده از کردگار *** بود حق و خواهد شدن آشکار (61)
مریم
کسانی که در باغ جنت روند *** سخنهای باطل کجا بشنوند
در آنجا بود احترام و سلام *** بیابند روزی همه صبح و شام (62)
مریم
بلی این بهشت است باغ جنان *** که ما متقی بندگان را بر آن
نمودیم وارث، که در آن روند *** همه داخل باغ جنت شوند (63)
مریم
ملائک نیایند هرگز فرود *** مگر امر آید ز رب وجود
خدایست و بس آگه از پیش و پس *** به هنگام سختی است فریادرس
که هرگز خداوندگار عزیز *** نخواهد فرامُش کند هیچ چیز (64)
مریم
سماوات و ارض است از کردگار *** هر آن چیز کان بین دارد قرار
پس او را پرستش نما ای عزیز *** شکیبا در این راه می‌باش نیز
تو آیا جز آن ذات والامقام *** شناسی کسی مثل او را بنام (65)
مریم
به خود گوید انسان چو گشتم هلاک *** چگونه برآرم برون سر ز خاک (66)
مریم
ندانند بودند هیچ و فنا *** ولی هستشان کرد یکتا خدا (67)
مریم
قسم بر خدایت که روز شمار *** چو آیند در درگه کردگار

بیابند خود با شیاطین حضور *** که هستند از رحمت حق بدور
همه حاضر آیند روز شمار *** به زانو درآیند در گرد نار (68)
مریم
سپس هر که از امر رب بشر *** نمودست گردنکشی بیشتر
ز هر فرقه باشد برون آوریم *** یکایک به قعر سقر می‌بریم (69)
مریم
که بهتر شناسد یگانه خدا *** چه کس هست بر دوزخ او سزا (70)
مریم
نماند بجا هیچکس از شما *** جز آنکه به دوزخ بگیرد سرا
که این حکم قطعی است از کردگار *** محقق شود امر پروردگار (71)
مریم
چو کردند جمله به دوزخ ورود *** بَدان می‌نمایند آنجا خُلود
کسانی که بودند مومن به رب *** رهایی ببخشیم از آن تعب
ولی ظالمان را نماییم طرد *** به زانو درافُتند از فرط درد (72)
مریم
چو آیات روشن بیامد فرود *** که از آن نمایی تو گفت و شنود
گشایند کفار آنگه زبان *** بگویند با مومنان این بیان
که از ما دو فرقه چه کس بهترست *** چه کس بر مقام نکو برده دست (73)
مریم
اگر چند ما پیش از این کافران *** چه بسیار اقوامی از منکران
که بودند در مال و ثروت فزون *** ولیکن بکشتیم خوار و زبون (74)
مریم
بگو هر که سر از اطاعت بتافت *** به آیین کفر و ضلالت شتافت
خداوند رحمان رب بی‌نیاز *** به او می‌دهد طول عمری دراز
بیاید زمانی که بیند به چشم *** عذاب الهی و آن قهر و خشم
سیه‌کار کفار خام و عنود *** بدانند یکسر بزودی زود
که را هست بدتر همی روزگار *** سپاه چه کس هست مغلوب و خوار (75)
مریم
کسی کو هدایت بگشتی به راست *** برفتی به راهی که راه خداست
خدا نیز بی‌نقص و بی‌کاستی *** دمادم فزاید بر آن راستی
بر اعمال صالح که پاداش آن *** بود جاودان نعمت آن جهان
هم از جانب بهره آخرت *** هم از جانب نیکی عاقبت
بود بهتر این کار بهر شما *** پسندیده‌تر هست نزد خدا (76)
مریم

ندیدی تو حال کسی را مگر *** که کافر به آیات ما شد دگر
بگفتا که فرزند یابم و مال *** مرا بهتر از این شود روز و حال (77)
مریم
مگر مطلع گشته از علم غیب *** که صحبت کند فارغ از شک و ریب
مگر عهد بگرفته از کردگار *** که این گونه گردد بر او روزگار (78)
مریم
چنین نیست کان بیخرد گفته است *** سخنهای باطل که آشفته است
نویسیم گفتار او را تمام *** عذابش فزون می‌شود زآن کلام (79)
مریم
بخواهیم شد وارث آنچه داشت *** بر آنچه که بر خویشتن می‌گماشت
کند سوی ما عاقبت بازگشت *** که بر او چنین می‌رود سرگذشت (80)
مریم
نمودند مشرک کسان، ترک رب *** بکردند ارباب دیگر طلب
کنون از خدایان باطل و خام *** بجویند خود عزت و احترام (81)
مریم
نماند چنین تا زمان ابد *** که بلکه یکی روز خواهد رسد
که از آن خدایان بتابند روی *** خصومت نمایند بی‌گفتگوی (82)
مریم
ندیدی تو آیا به کفار خوار *** شیاطین فرستاد پروردگار
که تحریک آنها نمایند سخت *** بر ایشان دگر پشت کردست بخت (83)
مریم
تو ای مصطفی بشنو اکنون سُخن *** شتابی به تعذیب آنها مکن
که داریم ما کاملاً در نظر *** حسابی معین بر ایشان دگر (84)
مریم
یکی روز افراد پرهیزکار *** بیایند بر درگه کردگار (85)
مریم
هر آن کس که بودست بدکار و دون *** در آتش بخواهد شدن سرنگون (86)
مریم
در آن روز کس را نزیبد دگر *** شفاعت کند نزد رب بشر
جز آن کس که با مهربان کردگار *** به توحید بسته است عهد و قرار (87)
مریم
چه بیهوده گفتند آنان سخن *** خدا طفل بگرفته بر خویشتن (88)
مریم
همانا که گفتید قولی چه زشت *** شما کافران به جان، بدسرشت (89)

مریم
چه نزدیک باشد کزین حرف بد *** زمین و سماوات بر هم رسد
فرو ریزد این آسمانها به هم *** زمین نیز بشکافد از این ستم
بگردند نابود کل جبال *** هر آنچه که باشد بیابد زوال (90)
مریم
که کردید بر این سخن ادعا *** که فرزند دارد یگانه خدا (91)
مریم
روا نیست هرگز، بود بس تباه *** که فرزند گیرد یگانه اله (92)
مریم
اگر چه که اندر زمین و آسمان *** نبودست موجودی اندر جهان
مگر آنکه عبد خدایست و بس *** که فرمان رحمان پذیرد، نه کس (93)
مریم
بداند به تعداد، پروردگار *** خلایق چقدرند اندر شمار (94)
مریم
چو هنگامه حشر گردد بپا *** یکایک بیایند نزد خدا (95)
مریم
ولی مومنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزکار
بگردند محبوب یکتا خدا *** خداوند رحمان خدای بقا (96)
مریم
بگفتیم قرآن چه سهل و روان *** که راحت بیاری به روی زبان
که بر اهل تقوی بشارت دهی *** بر ایشان بسی خوان عزت نهی
بترسانی آن قوم را کز عناد *** نمایند لجبازی اندر بلاد (97)
مریم
چه بسیار اقوام روی زمین *** که کردیم نابودشان پیش از این
به آنها مگر چشمت افتد دگر؟ *** ز یک تن از آنها ببینی اثر
مگر می‌نیوشی از آنها صدا *** چو خفتند یکسر به خاک فنا (98)

طه

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بود طا، و، ها ابتدای کلام *** کسی نیست آگاه از این پیام (1)
طه
نه قرآن بیامد ز یکتا خدا *** که در رنج افتی تو ای مصطفی (2)
طه
فقط هست منظور پروردگار *** که ترسانی افراد پرهیزکار (3)
طه
از آن کس بود این کتاب مجید *** که هفت آسمان و زمین آفرید (4)
طه
خدایی که بر عرش باشد محیط *** به عرشی که بسیار باشد بسیط (5)
طه
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** هر آنچه نهانست در آن میان
هر آنچه که بودست زیر زمین *** همه هست ملک خداوند دین (6)
طه
اگر خود به آواز و صوت بلند *** سخن با خلایق بگویی و پند
ز هر چیز مخفی و امر نهان *** بود مطلع کردگار جهان (7)
طه
خدایی نباشد جز او در حیات *** که مخصوص او هست نیکو صفات (8)
طه
بخواهی بدانی که در بندگی *** به موسی چه رفتست در زندگی (9)
طه
زمانی که آتش بدیدی ز دور *** به اهلش بگفت آن رسول صبور
تأمل نمایید خود یک زمان *** که از دور آتش بدیدم عیان
بود آنکه زآن آتش شعله‌ور *** یکی شعله آرم شما را به بر
امیدست زآن آتش پُرفروز *** جهت را بیابم در این حال و روز (10)
طه
چو نزدیک آتش شد آن نیکمرد *** ندایی نهانی صدایش بکرد (11)
طه
که موسی، منم مر تو را کردگار *** کنون پای پوش خودت را درآر
مقدس بود خاک این سرزمین *** قدم درنهادی به مُلکی چنین (12)
طه
ترا برگزیدم به پیغمبری *** به وحیم بکن گوش در رهبری (13)
طه

که در ملک هستی منم کردگار *** بجز من نبودست پروردگار
مرا کن پرستش به راز و نیاز *** به پا دار اینک ز بهرم نماز (14)
طه
همانا قیامت بیاید فرا *** که وقتش نهانست نزد خدا
در آن روز هر کس به دنیا بُدست *** سزای عمل را بیارد بدست (15)
طه
پس ای وای بر مردمان زینهار *** که باور ندارند روز شمار
چو هستند پیرو ز نفس و هوی *** مبادا که سازند غافل تو را
و گرنه بگردی ذلیل و هلاک *** که از تو نماند نشان روی خاک (16)
طه
کنون بازمی‌گو چه داری به دست *** بگو تا چه چیزی به دست تو هست (17)
طه
زبان برگشود و بگفتا سخن *** عصائیست اینک به دستان من
که تکیه بر آن می‌زنم گاهگاه *** برانم بدان گوسفندان به راه
دگر کارها هم از این چوبدست *** توانم نمایم که مقدور هست (18)
طه
به موسی ندایی رسید از خدا *** که اکنون بیفکن ز دستت عصا (19)
طه
چو افکند روی زمین آن عصا *** به ناگاه دیدی که شد اژدها
که آن اژدها هر طرف می‌شتافت *** ز هر سو که می‌بود صورت بتافت (20)
طه
بگفتا عصایت همی گیر چُست *** نترسی که گردد چو بار نخست (21)
طه
دگر باره آمد خطابی بر او *** بِبَر دست خود در گریبان فرو
که دستی درخشان بیاید برون *** که این معجزه بر تو آمد کنون (22)
طه
بسی آیه‌های مهمتر از این *** بخواهیم گفتن تو را این چنین (23)
طه
کنون سوی فرعون می‌شو روان *** که او سخت طغیان نموده گران (24)
طه
چنین گفت موسی به یکتا خدا *** خدایا بکن صبر بر من عطا (25)
طه
بکن سهل کار مرا و روان (26) *** تو بگشای عقده مرا از زبان (27)

طه
بکن سهل کار مرا و روان (26) *** تو بگشای عقده مرا از زبان (27)
طه
که دانند مردم سخنهای من *** پذیرند از من چو گویم سخن (28)
طه
یکی مرد از اهل‌بیتم، دلیر *** مقرر بفرما برایم وزیر (29)
طه
کنون این برادر که هارون بود *** چه نیکوست گر خود وزیرم شود (30)
طه
به او پشت من را بکن استوار (31) *** در این امر میده شریکش قرار (32)
طه
به او پشت من را بکن استوار (31) *** در این امر میده شریکش قرار (32)
طه
که دائم بگوییم بر تو سپاس *** سجودت نماییم و داریم پاس (33)
طه
ترا یاد سازیم اندر ضمیر (34) *** که هستی بر احوال ما خود بصیر (35)
طه
ترا یاد سازیم اندر ضمیر (34) *** که هستی بر احوال ما خود بصیر (35)
طه
به او وحی آمد ز یکتا خدا *** که آنچه بخواهی بگشتت عطا (36)
طه
که منت نهادیم بار دگر *** به تو ایکه همواره‌ای نامور (37)
طه
به یاد آر آنکه ز سوی خدا *** یکی وحی بر مادرت شد عطا (38)
طه
که طفل خودت را به درجی گذار *** به دریا درافکن به موجش سپار
ورا موج دریا به ساحل رساند *** که آن طفل را از بلایی رهاند
همانکس که بُد با من و تو عدو *** شگفتا، ز دریا گرفتش هم او
فکندم ترا مهری از خویشتن *** که تا رشد یابی به فرمان من
گرفتیمت آنگاه تحت نظر *** که تربیت و رشد یابی دگر (39)
طه
ترا خواهرت کرد بس جستجو *** بدیدت به دربار فرعون، او
بگفتا بخواهید گویم چه کس *** تواند بر این طفل باشد عسس
دهد شیر و باشد مراقب از او *** کند تربیت طفل را بس نکو

تو بر مادرت بازگشتی چنین *** بگردیده با مهر مادر قرین
چو طفلش بدیدی زن خوش خصال *** بشد چشم او روشن از آن جمال
چو کشتی تو یک شخص را در حیات *** خدا از غم آن بدادت نجات
نمودم ترا بارها امتحان *** ترا سالها بود مدین مکان
سرانجام دادم تو را رهبری *** تو را برگزیدم به پیغمبری (40)
طه
بیاراستیمت که یابی مقام *** محبت ببینی ز یزدان تمام (41)
طه
کنون با همه معجزاتی که هست *** کز ایزد بیامد شما را بدست
تو و آن برادر کنون می‌روید *** مبادا که غافل ز یادم شوید (42)
طه
روید این زمان سوی فرعون پست *** که او بر ره کفر و طغیان زدست (43)
طه
نمایید با او به نرمی خطاب *** امیدست بیدار گردد ز خواب
پذیرد مگر پند پروردگار *** بود آنکه ترسد خود از کردگار (44)
طه
بگفتند ترسیم ای کردگار *** که با این همه قدرت آشکار
که فرعون دارد به درگاه خویش *** به ما راهی از ظلم آرد به پیش
فزونتر کند شعله سرکشی *** که در قلب او هست چون آتشی (45)
طه
پس آنگاه یزدان بگفتا سخن *** نترسید، دارید یاری چو من
ببینم هر آنچه که دارد وجود *** نیوشم هر آنچه که خواهی شنود (46)
طه
کنون هر دو بر سوی او می‌روید *** بدینگونه سرگرم صحبت شوید
بگویید خود پیک حقیم ما *** فرستاده گشته ز یکتا خدا
کزین پس دگر بر بنی‌اسراییل *** ستمها نسازی ز هر سو گسیل
به ما واگذاری از این پس دگر *** تعدی نسازی از این بیشتر
همانا که با حجت آشکار *** فرستاده گشتیم از کردگار
بر آن کس از ایزد ببادا سلام *** که از حق اطاعت نماید تمام (47)
طه
به ما وحی گشته ز یکتا خدا *** که بر شخصی آید عذابش فرا
که تاباند از راه حق روی خویش *** ره کفر و تکذیب بگرفت پیش (48)
طه
به موسی چنین گفت فرعون دون *** خدای شما کیست برگو کنون (49)
طه

بگفتند آن کس که داده وجود *** به هرکس که اندر جهانست و بود
هدایت نمودش به آیین راست *** پس ازآنکه بخشید جانش به خواست (50)
طه
بپرسید فرعون برگو کنون *** که احوال پیشینیانست چون (51)
طه
بفرمود موسی به علم ازل *** همه ثبت گشته است حال و محل
که حال کسی را یگانه خدا *** فرامُش نخواهد کند یا خطا (52)
طه
زمین را بگسترد و دادی قرار *** محل رفاه شما کردگار
بسی راه‌ها در زمین آفرید *** که بهر گذار و سفر شد پدید
فرستاد آب خوش از آسمان *** برویند اینک نباتات از آن (53)
طه
تناول نمایید از آن غذا *** نمایند هم، چارپایان چرا
در این کار حقا بر اهل خرد *** بس آیات قدرت هویدا بود (54)
طه
شما را همی خلق کردم ز خاک *** به آن بازگردید بعد از هلاک
بیایید بیرون دگربار از آن *** گزینید مأوا به دیگر جهان (55)
طه
همه‌گونه آیات پروردگار *** به فرعون دادی نشان آشکار
ولی کرد تکذیب هر چه که بود *** که خود پشت بر صحبت حق نمود (56)
طه
به موسی بگفتا تو خواهی کنون *** که ما را ز کشور نمایی برون
تو با این چنین مکر و سحر مبین *** بخواهی که حاکم شوی در زمین (57)
طه
کنون ساحرانی بیاریم چست *** که پیروز گردند بر تو درست
خودت موعدی را معین بکن *** نگوییم بر خلف وعده سخن
که اندر زمینی مسطح همه *** بیاییم و بینیم این شعبده (58)
طه
بگفتا چو وعده بخواهد رود *** همان بِهْ که در روز زینت بود
همه حاضر آیند هنگام ظهر *** سخن را بدین وعده کردیم مهر (59)
طه
پس آنگاه فرعون صورت بتافت *** به تدبیر ساحر گرفتن شتافت (60)
طه
چو هنگام وعده بیامد فرا *** بفرمود موسی که وای شما
به یکتا خدا می‌زنید افترا *** دهد سخت بنیادتان بر فنا

هر آن کس به یزدان دروغی ببست *** زیانکار گردید و رفتی ز دست (61)
طه
چو بر ساحران این سخنها رسید *** بکردند با خویش گفت و شنید
نهان کرده بودند اسرار کار *** مبادا بگردد به کس آشکار (62)
طه
بدادند فرعونیان این خبر *** دو تن ساحرستند این دو نفر
که خواهند با سحر و جادو کنون *** شما را برانند زینجا برون
چنین نیک شیوه که بین شماست *** نمایند نابود بی‌کم و کاست (63)
طه
پس امروز هر مکر و تدبیر هست *** مهیا نمایید بهر شکست
صف‌آرایی اکنون نمایید چست *** نمایید با این دو، رزمی درست
هر آن کس که پیروز شد این میان *** بگردیده فیروز اندر زمان (64)
طه
به موسی بگفتند خود یکصدا *** بساطت تو می‌گستری یا که ما (65)
طه
بفرمود موسی، شما افکنید *** چرا بیهُده گرد خود می‌تنید
پس آنگاه آن چوبها و طناب *** تو گویی به جنبش درآمد ز تاب (66)
طه
از آن حال در قلب موسی کلیم *** پدیدار شد اضطرابی و بیم (67)
طه
بگفتیم تَرْسَت کنون نارواست *** که پیروز گردی بر آنها به خواست (68)
طه
کنون بر زمین زن ز دستت عصا *** بگردد بسان یکی اژدها
ببلعد همه سحر ایشان ز پس *** بلی سحر آنهاست نیرنگ و بس
هر آن کس که بر راه افسون شتافت *** ره رستگاری نخواهد بیافت (69)
طه
چو دیدند آن ساحران آنچه بود *** نهادند سر را به خاک سجود
بگفتند ایمان ما شد فزون *** به یزدان موسی و هارون کنون (70)
طه
بزد بانگ فرعون و گفت این سخن *** که مومن بگشتید بی‌اذن من؟
مرا گشت معلوم زین ماجرا *** که موسی معلم بُود بر شما
به سر دارم این گونه تدبیر و رای *** بِبُرّم کنون از شما دست و پای
شما را کشم روی نخلی به دار *** که تا بر شما خود شود آشکار
که باشد عذاب چه کس سخت‌تر؟ *** که پاینده‌تر هست خشمش دگر؟

(71)
طه
به فرعون دادند پاسخ چنین *** بدیدیم بس معجزاتی مبین
نسازیم دیگر مقدم تو را *** هر آنچه توانی همی کن به ما
ترا هست قدرت به دنیای پست *** پس از آن نداری تو چیزی بدست
(72)
طه
بگشتیم مومن به یکتا خدا *** امیدست بر ما ببخشد خطا
چو سحری نمودیم با جبر و زور *** کند عفو ما را خدای غفور
که پاینده‌تر هست لطف خدا *** که همواره دارد ثبات و بقا (73)
طه
همانا هر آن کس که بر کردگار *** بگردید طاغی و ناراستکار
جهنم بود بهر او آشیان *** که نه زنده گردد نه میرد در آن (74)
طه
هر آن کس که مومن شود بر خدا *** عملهای نیکو بیارد بجا
گزینند مأوا به اعلی مکان *** که در باغ جنت کنند آشیان (75)
طه
بهشتی که زیر درختان آن *** بود چشمه‌های زلالی روان
بمانند اندر جنان تا ابد *** به پاکیزگان این سزا می‌رسد (76)
طه
بگفتیم از شهر هنگام شب *** برون بر، همه مومنان به رب
ز مابین دریا یکی خشک راه *** پدید آر، قومت نگردد تباه
نه هرگز ز فرعون بیمی بدار *** نه از غرقه گشتن تو اندیشه دار (77)
طه
چو فرعونیان لشکری ساختند *** به دنبال آنان همی تاختند
به امواج دریا شدندی فرو *** نشان نه ز لشکر بماند و نه او (78)
طه
که فرعون از بهر یاران خویش *** چراغ هدایت نیاورد پیش
مطیعان خود را به ذلت فکند *** ز خفت بر ایشان فکندی کمند (79)
طه
شما ایکه هستید قوم یهود *** رهاندیمتان از بلای جنود
شبی جانب راست کوه طور *** نهادیم وعده برای حضور
بسی مرغ بریان و گز انگبین *** شما را فرستاد یزدان دین (80)
طه
بدادیم دستور زین رزق پاک *** تناول نمایید در روی خاک
مبادا نمایید گردنکشی *** مسازید از امر من سرکشی

وگرنه بخواهید شد مستحق *** بیاید شما را عذابی ز حق
هر آن کس که مستوجب خشم شد *** سرانجام او خواری و مرگ بُد (81)
طه
ولی توبه‌جویان پروردگار *** که مومن بگشتند و نیکوی‌کار
هدایت بگردند بر راه راست *** که بی‌انتها لطف یکتا خداست (82)
طه
تو سبقت گرفتی ز قومت چرا *** که آیی بدان وعده‌گاه خدا (83)
طه
چنین داد موسی جواب سخن *** بیایند قومم به دنبال من
از این روی تعجیل کردم به کار *** که خشنود گردد ز من کردگار (84)
طه
خدا گفت قوم ترا بعد تو *** بکردیم خود آزمایش ز نو
یکی سامری گولشان زد به راه *** درافکندشان در صراط تباه (85)
طه
چو موسی بر آن طایفه بازگشت *** غضبناک بر سوی آنان گذشت
بگفتا مگر کردگار ای عباد *** شما را بسی قول احسان نداد
مگر مهلت قول آمد طویل *** به چشم شما ای بنی‌اسراییل
که این سان شکستید پیمان من *** که ننهاده‌اید ارج بر آن سخن
بخواهید آیا که قهر خدا *** گریبانتان را بگیرد سزا (86)
طه
بگفتند هر چند ما رسته‌ایم *** ولی عهد را خویش نشکسته‌ایم
به ما گفت این کافر سامری *** که می‌کرد با لفظ خود ساحری
زری را که چون بار، پشت شماست *** در آتش گذارید کاری سزاست
خودش نیز افکند در بطن نار *** طلاهای خود را برون از شمار (87)
طه
پس آنگاه با پشته‌ای از طلا *** همی ساخت گوساله‌ای با صدا
فراموش کرد عهد و گفت این چنین *** خدای شما نیز موساست این (88)
طه
مگر قوم نادان و مغبون و خوار *** که خوانند گوساله را کردگار
نبینند کان منشاء هیچ اثر *** نبود و نباشد چه خیر و چه شر
چه سودی ز حیوان تواند رسید *** چو قادر نباشد به گفت و شنید (89)
طه
از آن پیشتر خود که موسی رسد *** بفرمود هارون به آن قوم بد
که ای قوم باشید اکنون به هوش *** به گفتار من می‌نمایید گوش

که گوساله‌ای را که خواندید، هان *** هم اسباب فتنست هم امتحان
خدای شما مهربان کبریاست *** ز من راه جویید کاین ره سزاست (90)
طه
بگفتند هرگز نشوییم دست *** بگردیم گوساله را بت‌پرست
مگر آنکه موسی کند بازگشت *** از آن کوه آید به پایین دشت (91)
طه
به هارون بفرمود موسی به خشم *** به چشمانش از قهر افکنده چشم
چه چیزی ترا بود مانع ز راه *** که چون قوم رفتند راه تباه (92)
طه
همی نامدی تو به دنبال من *** اطاعت نکردی ز حرف و سخن (93)
طه
به پاسخ بگفتا که ای مهربان *** سر و ریش من را مگیر آنچنان
بترسیدمی چون کنم راه طی *** بیایم به دنبال تو، من ز پی
بگویی که در بین قوم یهود *** جدائی درافکنده‌ای ای ودود
فرامین من را تو ناخوانده‌ای *** ز دستور من روی تابانده‌ای (94)
طه
بدان سامری کرد آنگه ندا *** چسان فتنه‌ای بُد که کردی بپا (95)
طه
بگفتا که پی برده‌ام من عیان *** به چیزی که از دیگران بُد نهان
بدیدم رد پائی از جبرئیل *** ندیدند آن را بنی‌اسراییل
از آن ردّ پا توشه‌ای ساختم *** در آن پیکر سرد انداختم
به چشمم مزین شد این گونه کار *** که این بود دستوری از نفس خوار (96)
طه
بفرمود موسی بر او این جواب *** کزین قوم بیرون برو با شتاب
به دنیا مریضی بگردی نزار *** به آزار بیماری خود دچار
که دائم بگویی به هر انجمن *** نیاید کسی هیچ نزدیک من
به دوزخ درافتی تو در آخرت *** دگرگون نخواهد شد این عاقبت
ببین آنچه با سیم و زر ساختی *** که بر خدمت او بپرداختی
بسوزانم آن را در آتش به تاب *** که خاکسترش نیز ریزم درآب (97)
طه
خدای شما کیست؟ یکتا خدای *** نباشد به جز او، خدایی به جای
که بر کل ذرات هستی که هست *** محیط است علمش، برآورده دست (98)
طه
بگوییم اخبار پیشینیان *** کزین پیش بودند از خاکیان

که بهر تذکر یگانه خدا *** به تو کرد قرآن خود را عطا (99)
طه
هر آن کس که اعراض سازد از آن *** به عقبی کشد بارهایی گران (100)
طه
بسوزد از افعال بد تا ابد *** که بر دوش بگرفته اعمال بد (101)
طه
چو گردد دمیده در آن نفخ صور *** به محشر بیابند مردم حضور
گنهکار مردم به چشم کبود *** بیایند در بارگاه شهود (102)
طه
ز وحشت بگویند یکسر به خویش *** به دنیا نبودیم ده روز بیش (103)
طه
خدا هست آگاه بر این سخن *** بر آنچه بگویند با خویشتن
خود از جمع آنها، گروهی دگر *** که بودند خود اندکی نیکتر
به حسرت بگویند در قلب خویش *** تو گویی نبودید یکروز بیش (104)
طه
چو مردم نمایند از تو سئوال *** چه خواهد رسید عاقبت بر جبال
بگو سخت بنیادشان بَرکَند *** به هم در بپیچد دگرگون کند (105)
طه
که گردند خاک و برفته به باد *** از آنها نماند نشانی و یاد (106)
طه
بلندی و پستیِّ روی زمین *** همه صاف سازد خدای مهین (107)
طه
خلایق به سوی کسی کاو به راست *** هدایت نماید بخواهند خاست
چو حاضر در آنجا یگانه خداست *** خَمُش گردد آنجا دگر هر صداست
صدایی نیاید مگر زیر لب (108) *** شفاعت نسازد کسی پیش رب
طه
صدایی نیاید مگر زیر لب (108) *** شفاعت نسازد کسی پیش رب
شفاعت ز شخصی پذیرفته گشت *** که رخصت ز یزدان بر او برگذشت (109)
طه
محیط است علمش به کل وجود *** به هر چیز هست و به هر چیز بود
ندانند مردم که در مرتبت *** که علم خداراست چه منزلت (110)
طه
بزرگان عالم در آن بارگاه *** همه روی ذلت نهاده به راه
بترسد هر آن کس که او ظالمست *** که بار گناهان کشد روی دست

(111)
طه
ولی مومنان به پروردگار *** که خود صالحانند و پرهیزگار
ندارند بر دوش بار ستم *** نه اندُه بر آنهاست هرگز نه غم (112)
طه
بگفتیم قرآن به تازی زبان *** که با این فصاحت بگشته بیان
که در آن، از اهوال روز جزا *** تذکر بدادست یکتا خدا
که شاید خلایق بترسند چند *** امیدست از آن بگیرند پند (113)
طه
مقامش بلندست یکتا اله *** که بر ملک هستی بود پادشاه
تو تعجیل هرگز مکن پیش از آن *** که قرآن سراسر بگردد بیان
دمادم چنین گو به پروردگار *** فزون ساز علم مرا در شمار (114)
طه
ببستیم با آدم عهد و قرار *** ندیدیم او را، ولی استوار (115)
طه
به سجده چو فرمان رسید از ودود *** جز ابلیس کردند جمله سجود
(116)
طه
به آدم خطاب آمد آنگه ز دوست *** که شیطان تو و همسرت را عدوست
مبادا شما را ز باغ بهشت *** برون آورد با عملهای زشت
اگر هم نمایید این گونه کار *** بگردید خود بر شقاوت دچار (117)
طه
برایت مهیاست اندر جنان *** هر آنچه ترا میل باشد بر آن
نمانی گرسنه تو اندر بهشت *** نه عریان بمانی به اندام زشت (118)
طه
نه آزار بینی ز گرمای داغ *** نه تشنه بمانی در این سبز باغ (119)
طه
ولی باز شیطان فریبش بداد *** بسی وسوسه در دلش در نهاد
بگفتا نشانت دهم آن درخت *** کز آن ملک جاوید یابی و بخت؟ (120)
طه
بخوردند از میوه‌های جنان *** که ممنوع گردیده بودند از آن
چو خوردند زآن میوه‌ها در کنار *** بشد زشت اندامشان آشکار
همی خواستندی به برگ شجر *** بپوشند اندام خود را دگر
چو آدم به یزدان خود کرد پشت *** ز دست ضلالت بر او خورد مشت
(121)
طه

خدا توبه‌اش را نمودی قبول *** هدایت بفرمود و کردش رسول (122)
طه
پس آنگاه یزدان خطابش نمود *** که از جنت آیید اینک فرود
که در نسل انسان فتد دشمنی *** بُود ریشه‌اش نیز ما و منی
چو از جانب من رسد رهنما *** بگوید ره راست را بر شما
هر آن کس بگردید پیرو ز وی *** نسازد ره گمرهی هیچ طی
نه بدبخت گردد، نه هرگز شقی *** همانا شود رستگار و تقی (123)
طه
هر آن کس ز یادم کند احتراز *** نگردد به رویش دَرِ رزق باز
چو محشور گردد به پیش خدا *** بود دیده‌اش کور، روز جزا (124)
طه
بگوید چرا کور گشتم چنین *** شگفتا که بینا بُدم پیش از این (125)
طه
به پاسخ چنین گویدش کردگار *** که چون آیت آمد ز پروردگار
نهادی همه آیه‌ها زیر پای *** فراموش کردی تو ذکر خدای
پس امروز هم می‌برندت زیاد *** ملکهای رحمت ز یزدان راد (126)
طه
هر آن کس بپیچد سر از امر ما *** نیاورده ایمان به یکتا خدا
مجازات بر او برانیم سخت *** دگر پشت سازد بر او لطف و بخت
که بدتر عذابی و پاینده‌تر *** به عقبی ببیند به قعر سقر (127)
طه
چرا خود نگیرید عبرت از آن *** طوائف که بودند اندر جهان
بکردیم ما جملگی را هلاک *** که برچیده گشتند از روی خاک
که در منزل رفتگان، این زمان *** ببینید آمد شد کافران
همانا بر افراد صاحب خرد *** چه اندرزهائی که پیدا بُود (128)
طه
مقرر بفرموده پروردگار *** که در رستخیز و به روز شمار
عذابی چشاند به کفار دون *** که بودند ناباورانی زبون
اگر خود نبود آن کلام و قرار *** همانا که در این جهان کردگار
عذابی سزاوارشان می‌چشاند *** کجا از مجازاتشان می‌رهاند؟ (129)
طه
در آنچه بگویند مردم به جهل *** صبوری نما و همی گیر سهل
به وقت سحر گوی ذکر خدا *** وزآن پیش کاید غروبش فرا
به ساعات دیگر ز روز و زشب *** بفرمای تسبیح و تقدیس رب
که سازد مقامی نکویت عطا *** امیدست از آن بگردی رضا (130)
طه

نباشد تو را چشم بر آن متاع *** که کردست برخی کسان را مطاع
بدیدند نعمات را زین سبب *** شوند آزمایش ز درگاه رب
کنون چشم بگشا که رزق خدا *** ترا هست پاینده‌تر در بقا (131)
طه
بر اهل سرایت به ذکر و نیاز *** بکن امر، سازند برپا نماز
در این کار همواره باشی صبور *** که الطاف یابی ز رب غفور
ز تو روزی کس نگردد طلب *** که رزق تو را نیز بخشیده رب
که بر اهل تقواست، نیک عاقبت *** بیابند خوشبختی و عافیت (132)
طه
بگفتند آنان چرا مصطفی *** دلیلی ندارد ز یکتا خدا
که ثابت نماید که باشد رسول *** که ما نیز سازیم او را قبول
مگر آنچه سازند ایشان طلب *** به پیشین کتب نامد از سوی رب
(چرا باز ایمان نمی‌آورند *** به دریای تکفیر غوطه‌ورند) (133)
طه
اگر پیش از بعثت مصطفی *** بر ایشان عذابی براندی خدا
بگفتند با خود چرا کردگار *** رسولی ندادی به ما آشکار
که پیرو بگردیم از دین او *** اطاعت نماییم ز آیین او (134)
طه
بگو پس بمانید در انتظار *** بزودی شود بر شما آشکار
کدامینمان رفته بر راه راست *** همانا طریق هدایت کراست (135)

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بگردیده نزدیک روز حساب *** ولی غافلانند زآن روی تاب (1)
الأنبياء
هر اندرز کآمد ز درگاه رب *** گرفتند آن را به لهو و لعب (2)
الأنبياء
شنیدند اخبار روز جزا *** ولی باز جستند راه هوی
ستمکار مردم چه مرد و چه زن *** بگویند آهسته با هم سخن
مگر مصطفی کیست جز یک بشر *** که همچون شما هست پا تا به سر
اگر مردمانید روشن‌ضمیر *** به سحرش چرایید اکنون اسیر (3)
الأنبياء
به آنها بفرما خداوند من *** بداند عیان و نهان هر سخن
چه در آسمانها چه در روی خاک *** بداند چه گویند، یزدان پاک
نیوشنده هر سخن هست او *** بداند همه رازها مو به مو (4)
الأنبياء
بگفتند این آیه‌های کتاب *** همه بی‌اساس است و رویا و خواب
محمد (ص) بود شاعری چیره‌دست *** که گوی سخن را به میدان زدست
وگرنه بباید چو پیشینیان *** یکی معجزه آورد در میان (5)
الأنبياء
از این پیشتر نیز در روزگار *** بسی شهرها بُد که پروردگار
همه اهل آن کرد یکسر هلاک *** چو مومن نگشتند بر رب پاک
پس آیا کنون اهل مکه دگر *** بیارند ایمان به رب بشر؟ (6)
الأنبياء
نبودست پیش از تو پیغمبری *** مگر آنکه از عیب بوده بری
بر او وحی آمد ز پروردگار *** نیوشید گفتاری از کردگار
ندانید این را گر ای اهل فکر *** بپرسید آن را خود از اهل ذکر (7)
الأنبياء
نیامد رسولی خود از سوی من *** که او را فرستم بدون بدن
همی خورد و نوشید چون دیگران *** در این خاکدان هم نَبُد جاودان
فرشته نبودند پیغمبران *** بلی جمله بودند چون دیگران (8)
الأنبياء
هر آن عهد بستند با کردگار *** به پیمان وفا کرد پروردگار
به همراه هر کس که یزدان بخواست *** بلای عدو از رسولان بخاست
ولی مسرفان را در این تیره خاک *** بکشتیم و کردیم یکسر هلاک (9)

الأنبياء
کتابی که آورد یکتا خدا *** دهد عزت و آبرو بر شما
نبایست آیا تعقل کنید؟ *** به فهم حقایق تأمل کنید؟ (10)
الأنبياء
چه بسیار بودند مردم به دهر *** که بودند ساکن به دیهی و شهر
ولی چون نمودند ظلم و ستم *** هلاکت بر ایشان بخوردی رقم
بلی بعد از آن مردم رای‌سست *** نمودیم خلقی دگر را درست
بکردیم آن قوم را جانشین *** نشیمن گزیدند اندر زمین (11)
الأنبياء
چو دیدند خشم خدا را به چشم *** بجستند از آن شهر از ترس خشم (12)
الأنبياء
بیامد خطابی ز پروردگار *** مبادا نمایید اکنون فرار
کنون بازگردید بر شهر خویش *** ره منزل خود بگیرید پیش
نمایید اصلاح اعمال بد *** که پرسیده گردید از آن در ابد (13)
الأنبياء
بگفتند صد وای بادا به ما *** که بودیم ظالم به دارالفنا (14)
الأنبياء
به لب می‌نمودند این را بیان *** که پیوسته جاری بُدی بر زبان
که شمشیر مرگ آمد آنگه ز در *** بکشتیم آن قوم را سر به سر (15)
الأنبياء
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** هر آنچه نهانست در آن میان
ببازیچه خلقش نکرده خدا *** نفرموده خلقت ز روی هوی (16)
الأنبياء
اگر میل می‌داشت پروردگار *** که بازیچه سازد جهان را بکار
همی کرد و کس را نبودی توان *** که بر اعتراضش گشاید زبان (17)
الأنبياء
قضا را خداوند این سان نهد *** که حق را به باطل تفوق دهد
که دیگر شود محو، باطل ز خاک *** بگردد ز لوثش جهان نیز پاک
بسی وای بادا کنون بر شما *** که بازیچه خواندید کار خدا (18)
الأنبياء
زمین و سماوات از آنِ اوست *** همه ملک گیتی به فرمان اوست
هم ارواح هم جمع کروبیان *** کمر بسته بر خدمتش جاودان
نورزند از بندگیش عدول *** نگردند اندوهناک و ملول (19)
الأنبياء
بدون توقف همه روز و شب *** نمایند تسبیح و تقدیس رب (20)
الأنبياء

ولی جاهلان از اندیشه دور *** که هستند مشرک به رب غفور
خدایانی آیا گزیدند چند *** بگویند که مرده زنده کنند (21)
الأنبياء
اگر جز خدا داشت ربی وجود *** خلل راه می‌یافت در هر چه بود
همانا که پروردگار حیات *** بود پاک از این کلام و صفات (22)
الأنبياء
به انجام هر کار یزدان بخاست *** کجا می‌شود زآن عمل بازخواست؟
ولی آنچه مردم نمایند کار *** بگردند پرسیده از کردگار (23)
الأنبياء
نمودند یکتا خدا را رها *** بخواندند باطل بتان را خدا
بگو چیست برهانتان؟ آورید *** کنون پرده از کار خود بردرید
همانا که توحید پروردگار *** پذیرفتن وحدت کردگار
بود حرف من، نیز اهل خرد *** هر آن کس ز دانش مرادی برد
ولی مشرکان غرق دریای جهل *** که هرگز نبودند بر علم، اهل
نکو درنیابند حق را درست *** نمودند اعراض از آن از نخست (24)
الأنبياء
خداوند کس را نکردی رسول *** مگر آنکه گفتی به او زین اصول
که جز من خدایی ندارد وجود *** فقط بر من آرید سر بر سجود (25)
الأنبياء
به تکرار گفتند قولی خطا *** بود صاحب طفل یکتا خدا
خدا پاک و سبحان بود زین سخن *** که آنان بگویند در انجمن
کسانی که این مشرکان دیار *** شریکش بخوانند بر کردگار
از آن بندگانند والاصفت *** که دارند نزد خدا منزلت (26)
الأنبياء
نورزند کاری ز نیک و خطا *** مگر آنکه دستور گوید خدا
که هر چه نمایند فرمان ازوست *** که چون آیینه امر حق روبروست
(27)
الأنبياء
ز صبح ازل تا به شام ابد *** هر آنچه نمودند از نیک و بد
بداند خدا جمله را مو به مو *** که پنهان نبودست چیزی از او
کسانی که در پیش پروردگار *** توانند در محضرش یافت بار
شفاعت نکردند جزاز کسی *** که راضیست از او خدایش بسی
همیشه هراسان ز قهر خدا *** شناور به دریای خوف و رجا (28)
الأنبياء
هرآنکس نماید چنین ادعا *** که من نیز هستم کنون یک خدا
به دوزخ گرفتار گردد دژم *** چنین است پاداش اهل ستم (29)

الأنبياء
همان کافران که به کفر اندرند *** نخواهند آیا نظر آورند
که بُد بسته این آسمان و زمین *** خدایش شکافاند از هم چنین
ز آبی که آمد فرو زآسمان *** همه چیز زنده شد و یافت جان
چرا پس نگردند مومن به رب *** نسازند آیین او را طلب (30)
الأنبياء
به روی زمین کردگار معاد *** چو میخی همه کوه‌ها را نهاد
که تا بازدارد زمین را ز تاب *** کند دور از بطن آن، اضطراب
بسی راه‌ها ساخت آن بی‌نشان *** که یابند مردم هدایت به آن (31)
الأنبياء
خدا آسمان را چو می‌آفرید *** چو یک سقف محفوظ کردش پدید
ولی کافران کاینچنین جاهلند *** از آیات یزدان خود غافلند
از آیات ایزد بتابند روی *** نیارند ایمان بر این گفتگوی (32)
الأنبياء
شما را خدائیست، یزدان و رب *** که او آفریدست هم روز و شب
به خلقت درآورد خورشید و ماه *** که گردش نمایند در خاص راه (33)
الأنبياء
به جنس بشر هیچگه نارسد *** که بر او ببخشیم عمر ابد
علیرغم اینکه تو ای خوش خصال *** مقرب‌ترینی به نزد جلال
بخواهی شدن عاقبت زیر خاک *** بگردی گرفتار تیره مغاک
مگر هست ممکن که دیگر بشر *** بیابند جاوید عمری به بر؟ (34)
الأنبياء
هر آن آدمی کآمد اندر جهان *** کند سختی مرگ را امتحان
بفرمود بر نیک و بد مبتلا *** که تا آزماید شما را خدا
نمایید برسوی ما بازگشت *** چو جان از بدنهایتان درگذشت (35)
الأنبياء
چو کفار بینندت اندر میان *** بگویند بر تو تمسخرکنان
بگویند اینست آن سخت‌مرد *** که انکار بتهایتان را بکرد
همانا که در ذکر پروردگار *** به انکار و کفرند ایشان دچار (36)
الأنبياء
عجولست همواره این آدمی *** صبوری ندارد به کارش دمی
همانا خدا بر شما سرکشان *** بزودی دهد آیت خود نشان
شتابان نباشید، چون کردگار *** کند آیه‌های خودش آشکار (37)
الأنبياء
بپرسند کفار، گر صادقید *** قیامت چه هنگام خواهد رسید (38)
الأنبياء

در آندم که یکسر به دوزخ روند *** چو محصور در آتش آن شوند
توانا نباشند در دفع آن *** همه کس ز یاریشان ناتوان (39)
الأنبياء
در آن روز گردند آگه ز راز *** که روز قیامت رسیدست باز
زمان قیامت چو آید به پیش *** بمانند مبهوت در کار خویش
که قادر نباشند بر رد آن *** به تأخیر آن نیز هم ناتوان (40)
الأنبياء
تمسخر نمودند، مردم زیاد *** به پیغمبرانی که پیش از تو داد
که بر کیفر آن همه ریشخند *** عذاب خداوند دیدند چند (41)
الأنبياء
بگو کیست او، کز شما روز و شب *** حفاظت نماید بجز نیک رب؟
بلی این خلایق ز یاد خدا *** بتابند صورت به راه خطا (42)
الأنبياء
مگر جز خدا هست ربی دگر *** که از مشرکان دفع سازد خطر
که قادر بود از عذاب خدا *** کند مشرکان را یکایک رها؟
و حال آنکه، بتها خود از خویشتن *** نشاید توانند دفع محن
نه یاور بیابند هرگز نه یار *** به هنگام محشر به دارالقرار (43)
الأنبياء
به این مشرکان و به اجدادشان *** یگانه کسی کو نعم دادشان
که روزی بیابند و عمر دراز *** خدائیست کز او، کنند احتراز
نبینند آیا که یکتا خداست *** که از هر طرف خواست افزود و کاست
کشد گر همه مردم روی خاک *** چه کس بازدارد ورا زین هلاک
گمان می‌نمایند آیا که باز *** بمانند پیروز یا سرفراز؟ (44)
الأنبياء
بگو بر شما وحی را خوانده‌ام *** ز خشم خداوند ترسانده‌ام
ندارد ولی پند و اندرز سود *** که گوش کر، آن را نخواهد شنود (45)
الأنبياء
بر این کافران گر، ز سوی خدا *** یکی شمه از خشم آید فرا
بگویند ای وای بر ما که سخت *** ستمکار بودیم و برگشته‌بخت (46)
الأنبياء
خود از بهر سنجش ترازوی داد *** بخواهیم روز قیامت نهاد
که بر هیچ نفسی نگردد ستم *** عملها بسنجند از بیش و کم
اگر چه بود دانه خردلی *** به میزان درآرند بی‌مشکلی
کفایت کند علم پروردگار *** که میزان و سنجش کند برقرار (47)
الأنبياء
به موسی و هارون یگانه خدا *** بفرمود تورات خود را عطا

که حق را ز باطل نماید جدا *** دهد روشنی و ببخشد صفا
بر افراد نیکو و پرهیزکار *** بود مایه ذکر پروردگار (48)
الأنبياء
همان مردمانی که اندر جهان *** بترسند از کردگار جهان
هراسان و ترسان ز روز جزا *** از آن راست‌وعده، که داده خدا (49)
الأنبياء
کتابیست قرآن پُر اندرز و پند *** نمایید انکار آن تا به چند؟ (50)
الأنبياء
رساندیم بر حد رشد و کمال *** خلیلی که او بود بس خوش خصال
خدا کرد شایسته‌اش در مقام *** که دانا بر این کار بودی تمام (51)
الأنبياء
بفرمود بر مردمان و پدر *** چرا می‌پرستید بت را دگر
توقف نمودید عمری دراز *** ره رستگاری نجستید باز (52)
الأنبياء
بگفتند اجداد ما پیش از این *** بجستند این راه و آیین و دین (53)
الأنبياء
دگر باره لب بر سخن برگشاد *** چنین پاسخی را به آنها بداد
شما و پدرهایتان گمرهید *** نخواهید آیا زذّلت رهید؟ (54)
الأنبياء
بگفتند آیا به اثبات حق *** دلیلی ترا هست بر این نسق؟
و آیا که چون حرف با ما زنی *** به بازیچه گوی سخن می‌زنی (55)
الأنبياء
بگفتا خدای شما آن خداست *** که هفت آسمان و زمین زو بجاست
گواهم بر این حرف و گفتار من *** شهادت دهم راست باشد سخن (56)
الأنبياء
تمام بتان را قسم بر خدا *** چو بیرون برفتید زینجا شما
به هر مکر و تدبیر کآید ز دست *** تمام بتان را بخواهم شکست (57)
الأنبياء
به بتخانه آنگاه گامی نهاد *** شکست آن بتان را جوانمرد راد
بجز آن بتی کان ز دیگر بتان *** فراتر بُدی در مقام و نشان
که مردم شکایت بر او آورند *** بر اعظم بت خویش قصه برند (58)
الأنبياء
به بتخانه چون قوم گشتند باز *** در گفتگو را نمودند باز
کدامین ستمکار آیا چنین *** بزد جمله بتهای ما بر زمین (59)
الأنبياء
بگفتند مردی جوان دیده‌ایم *** که نامی از او نیز بشنیده‌ایم

که او لعن بتها نماید زیاد *** به زشتی ز بتها کند جمله یاد (60)
الأنبياء
بگفتند آریدش اندر حضور *** در این کار جایز نباشد قصور
بدانند مردم حقیقت چه هست *** چه کس برده بر این چنین کار دست (61)
الأنبياء
پس آنگاه گفتند با او چنین *** تو ارباب ما را زدی بر زمین (62)
الأنبياء
زبان برگشود و بداد او جواب *** بر ایشان بتازاند اسب خطاب
بت اعظم این کار را کرده است *** به بتهای دیگر تبر برزدست
ز بتها بپرسید حق را، نه من *** اگر می‌توانند درک سخن (63)
الأنبياء
بکردند اندیشه با خویشتن *** براندند در قلب خود این سخن
که ظالم شمایید کز چوب و سنگ *** اطاعت نمایید و جویید ننگ (64)
الأنبياء
چو آنها شنیدند گفت خلیل *** سرافکنده گشتند از این دلیل
بگفتند دانی تو که راست چیست *** که بت را زبان سخن هیچ نیست (65)
الأنبياء
بگفتا رها کرده‌اید آن خدا *** که در دست او هست سود شما
به بتها نهادید بر خاک سر *** کز آنها نه نفعی رسد نه ضرر (66)
الأنبياء
که اُف بر شما باد و بتهای خوار *** که بر خویش خوانیدشان کردگار
تعقل نورزید آیا شما *** که فهمید فرق بتان با خدا (67)
الأنبياء
بگفتند بر او عقوبت نهیم *** به سوزنده آتش سزایش دهیم
نمایید یاری ربهای خویش *** ره یاوری را بگیرید پیش (68)
الأنبياء
سپس آتشی را برافروختند *** همه دیدگان را بر آن دوختند
به آتش بفرمود رب جلیل *** که سرد و سلامت بشو بر خلیل (69)
الأنبياء
به کید و به کینه زدندی مقام *** که راهی بجویند بر انتقام
نهادیمشان در زیانی چه سخت *** ستمکار گشتند و برگشته‌بخت (70)
الأنبياء
رهاندیم لوط و خلیل از بلا *** بگشتند از دست دشمن رها
گزیدند در سرزمینی مقام *** که برکات حق بُد در آن مستدام

که این شهر را داد پروردگار *** همه مایه لطف و رحمت قرار (71)
الأنبياء
بر او لطف افزون نمودی خدا *** که اسحاق و یعقوب کردش عطا
که جمله بگشتند نیکوی‌کار *** نبوت گرفتند از کردگار (72)
الأنبياء
بگشتند بر مردمان راهبر *** نشان داده راه نکو بر بشر
به آنها بگفتیم با وحی خویش *** ره کار نیکو بگیرید پیش
به اخلاص آرید رو بر صلات *** ببخشید بر بینوایان زکات
بگشتند از زمره عابدین *** نهادند دل را به یزدان و دین (73)
الأنبياء
دگر، لوط را نیز یکتا خدا *** فرستاده‌ای کرد مشکل‌گشا
رهاندیم آن مومن خوش‌سرشت *** ز شهری که کردند اعمال زشت
که بودند آن قوم بسیار پست *** که با فسق و زشتی شده هم‌نشست (74)
الأنبياء
ولی لوط را رحمت ما رسید *** که بر خویشتن راه نیکی گزید (75)
الأنبياء
ز نوح و ز آن قوم بد یاد آر *** همان قوم عاصی به پروردگار
ولی نوح، یزدان خود را بخواند *** که بیخ عبادت به قلبش نشاند
رهاندیم از آن بلای عظیم *** نبی نوح و آن اهل‌بیت کریم (76)
الأنبياء
بدادیم یاری، که یابد ظفر *** بر آن قوم بدکار تکذیب‌گر
پس آن قوم بدکار و کافرمآب *** بگشتند غرقه به طوفان آب (77)
الأنبياء
سلیمان و داوود را یاد کن *** از آنها بیاد آر اندر سخن
یکی بی‌شبان گوسفندان به راه *** که کردند یک کشتزاری تباه
بدیدند و کردند حکمی روا *** گواهی بر آن حکم دادی خدا (78)
الأنبياء
بفهماند خود بر سلیمان، خدا *** بر او این چنین حکم را در قضا
بر آن دو، خداوند منت نهاد *** ز علم و حکومت مقامی بداد
به داوود یزدان بداد این مقام *** که با کوه و با مرغ گوید کلام
همه معجزاتی که آمد پدید *** ز یکتا خداوند بر او رسید (79)
الأنبياء
به داوود آموختیم این هنر *** بسازد زره بهر جنگ و سپر
که از زخم شمشیر ایمن شوید *** چو اندر پناهِ سپرها روید
امیدست حق را بدارید پاس *** خدا را بگویید هر دم سپاس (80)

الأنبياء
خدا بر سلیمان مقامی بداد *** که در چنگ خود آورد تندباد
سوی سرزمینی بشد رهسپار *** که بس بَرْکَتَشْ داده بُد کردگار
که ماییم آگاه بر هر چه هست *** ز چنگال این علم کی کس برست (81)
الأنبياء
گروهی ز اهریمنان را ودود *** ز بهر سلیمان مسخر نمود
به ژرفای دریا برفته فرو *** بیارند بیرون گهر بهر او
دگر کارها نیز از بیش و کم *** برای سلیمان بکردند هم
خدا نیز با دانشی لایزال *** مراقب به کردارشان بود و حال (82)
الأنبياء
به یاد آر ایوب دست دعا *** بدینگونه بگشود نزد خدا
به بیماری سخت گشتم دچار *** تویی ارحم‌الراحمین کردگار (83)
الأنبياء
اجابت بکردیم ما هم دعا *** رهاندیم او را ز دام بلا
که اهلی نکوکار و طفلی زیاد *** خداوند رحمان به ایوب داد
که سجده‌گزاران یکتا خدا *** بگردند یادآور لطف ما (84)
الأنبياء
ز ادریس یاد آور و اسمعیل *** ز ذوالکفل آن بندگان جلیل
که بودند صابر در آیین دوست *** شکیبائی و رادمردی نکوست (85)
الأنبياء
بر آنها ز ما گشت رحمت نثار *** که بودند صالح در انجام کار (86)
الأنبياء
به یاد آر یونس که از قوم خود *** غضبناک گردید و بیرون بشد
گمان کرد هرگز به سختی دچار *** نمی‌گردد از سوی پروردگار
چو افتاد در ظلمت آن نیکمرد *** بدینگونه از ترس فریاد کرد
منزه توئی ای یگانه خدا *** خودم بر خودم ظلم کردم روا (87)
الأنبياء
دعایش اجابت نمودیم، هم *** رهاندیم او را ز گرداب غم
که این گونه یزدان نماید رها *** همه مومنان را ز دام بلا (88)
الأنبياء
بگفتا زکریا به یزدان سخن *** که زین بیش تنها تو مگذار من
چو رفتند کل خلایق ز دست *** تویی وارث هر چه بر جای هست (89)
الأنبياء
اجابت بکردیم از وی دعا *** که یحیی نمودیم بر او عطا
چو گفتا که نازا بوَد همسرم *** چگونه از او طفل آید برم
خدا کرد شایسته‌اش روی جود *** که تا طفلی از او بیابد وجود

بکردند تعجیل در کار خیر *** به نیکی گرفتند پیشی ز غیر
بخواندند ما را به بیم و امید *** که بودند خود خاشعانی عبید (90)
الأنبياء
ز مریم بیاد آر عبد خدای *** که پاکیزه دامن بُد و پاک رای
به بطنش دمیدیم از روح خود *** پس آبستن کودکی پاک شد
خدا این دو تن را بکرد آیتی *** که مردم بگیرند زآن عبرتی (91)
الأنبياء
بلی دین اسلام دین شماست *** منم آن خدائی که یکتا خداست
گذارید سر را به خاک سجود *** که تنها منم کردگار وجود (92)
الأنبياء
چو مردم گزیدند راهی خلاف *** بکردند در کار دین اختلاف
نمایند رجعت به پروردگار *** همه بازگردند بر کردگار (93)
الأنبياء
هر آن کس نکوکار هست و درست *** به دل دارد ایمان محکم نه سست
چو کوشش نمودست در طی راه *** نخواهیم بنمود اجرش تباه
هر آن کار سازند در روزگار *** شود ثبت در دفتر کردگار (94)
الأنبياء
چو کردیم اهل دیاری هلاک *** حرام است مانند بر روی خاک
به دنیا نسازند خود بازگشت *** چنین رفته بر آن کسان سرگذشت (95)
الأنبياء
یکی روز آید از ایام باز *** شود راه یأجوج و مأجوج باز
ز هر سمت و سوی و بلندیّ و پست *** شتابان بیایند هر جا که هست
(96)
الأنبياء
پس آن وعده حق که دادی خدا *** در آن روز ناگه بیاید فرا
که چشمان کفار مانَد فرو *** ز حیرت به هر سوی در جستجو
نمایند فریاد ای وای ما *** که بودیم غافل ز روز جزا
ستمکار بودیم و برگشته‌بخت *** بپوشیده از ظلم بر خویش رخت (97)
الأنبياء
رسد چونکه هنگامه آن عذاب *** به کفار آید ز یزدان خطاب
که اکنون به همراه بتهای خوار *** که خواندیدشان هر زمان کردگار
بگردید آتش‌فروز سقر *** به آتش درآیید خود سر به سر (98)
الأنبياء
بتانی که خواندیدشان کردگار *** به حق ار که بودند پروردگار
نبودند امروز اندر سقر *** نبودند در آتشش شعله‌ور
ولی این زمان جملگی ناتوان *** بسوزند در آتشی جاودان (99)

الأنبياء
برآرند در دوزخ از دل نفیر *** یکی ناله دردناک از ضمیر
دگر کی نیوشند آنجا سخن *** شناور به دریای درد و محن (100)
الأنبياء
ولی مومنان به پروردگار *** که توفیق یابند از کردگار
بمانند از رنج دوزخ بدور *** نیابند هرگز در آنجا حضور (101)
الأنبياء
نه تنها جهنم نخواهند دید *** نخواهند حتی صدایش شنید
هر آن چیز باشند مشتاق آن *** بیابند آماده اندر جنان (102)
الأنبياء
نگردند محزون ز روزِ شمار *** شود رحمت حق بر ایشان نثار
ملائک بر آنها کنندی گذر *** ز رحمت بر ایشان بداده خبر
بگویند اینست روز لقا *** که دادند وعده به دارالفنا (103)
الأنبياء
یکی روز خواهد رسد یک زمان *** چو طومار پیچد به هم آسمان
شود همچو آن حالتی کز نخست *** خدایش به خلقت نمودی درست
بلی وعده ماست اندر صفت *** که انجام خواهد شدن عاقبت (104)
الأنبياء
خود از بعد تورات، اندر زبور *** بدادست وعده خدای غفور
که شایسته مردان دارای دین *** تصرف نمایند ملک زمین (105)
الأنبياء
کتابیست قرآن که بر عابدان *** بگردانده ابلاغ، این را بدان (106)
الأنبياء
خدا برگزیدت به پیغمبری *** مقامی ترا داد بر رهبری
که بر مردمان خوان رحمت نهی *** بشارت به لطف الهی دهی (107)
الأنبياء
به امت بگو ای پیمبر به من *** خداوند فرموده وحی این سخن
که یزدانتان هست یکتا خدا *** پس آیا بگردید مسلِم شما؟ (108)
الأنبياء
چو کفار از حق بتابند روی *** تو در پاسخ این گونه کن گفتگوی
که آگاه کردم شما را دگر *** بدادم خود از روز محشر خبر
ندانم دگر آن زمان کی بُود *** کجا کی چنین وعده جاری شود (109)
الأنبياء
به هر راز پنهان و گفتِ عیان *** همه هست آگه خدای جهان (110)
الأنبياء
چو تأخیر افتاده اندر عذاب *** نیوشید از من کنون این جواب

نهفته است شاید یکی امتحان *** ندانم چه بودست منظور از آن
که گیرند بهره ز دنیای خوار *** که هنگام مرگ آید از کردگار (111)
الأنبياء
به یزدان بگفتا رسول زمان *** که برحق بکن حکم خود را روان
بود رب ما، مهربان کردگار *** هم از او بجوییم یاری به کار
علیرغم گفتارهای شما *** بجوییم یاری ز یکتا خدا (112)

الحج

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بترسید ای مردم از کردگار *** تکانی بزرگ است روز شمار (1)
الحج
چو هنگامه محشر آید به پیش *** ببینید آن روز با چشم خویش
زن شیرده، کودک شیرخوار *** رها می‌نماید، به وحشت دچار
هر آن کس که آبستن است از رحم *** همی افکند بار خود را ز غم
همه مست بینی ز ترسی که هست *** به معنی نباشند هر چند مست
بود خشم ایزد گران و شدید *** که ترس افکَنَد چون بیاید پدید (2)
الحج
گروهی ز مردم در این روزگار *** در این زندگانی دنیای خوار
نمایند در کار ایزد جدل *** گهی وقت گفتار گه در عمل
به دنبال هرگونه شیطان شوند *** بگردیده گمره به ظلمت روند (3)
الحج
نوشته چنین است اندر ازل *** که آن کس کز ابلیس جوید عمل
کند گمره او را از آیین راست *** سرانجام بر دوزخش رهنماست (4)
الحج
اگر شک زند راهتان باز نیز *** که چون زنده گردید در رستخیز
بدانید از خاک، روز نخست *** خداوند کرده شما را درست
سپس نطفه‌ای آمد و بعد از آن *** علق گشت وز آن بیامد نشان
یکی گوشت گشتید آنگاه خام *** که نه بُد تمام و نه بُد ناتمام
که در طی آن قدرت کردگار *** شود بر شما روشن و آشکار
هر آنچه که ثبت است اندر قضا *** میان رحمها نهاده خدا
زمانی معین رسد بر رحم *** که آن طفل آید برون از شکم
کند زندگانی سپس چند سال *** رسد بر سنین بلوغ و کمال
ز دنیا، گروهی جوان می‌روند *** گروهی گرفتار پیری شوند
به پیری بگردند کودن ز هوش *** نفهمند چیزی و گشته خموش
زمین را ببینی گهی خشک بر *** نه در آن گیاهست نه برگ و بر
چو نازل شود ز آسمان آب پاک *** طراوت ببخشد بدین تیره خاک
ز هر نوع آید گیاهی برون *** همه سبز و خرم، همه گونه گون (5)
الحج
که آثار قدرت ز سوی جلیل *** به برحقی رب بگردد دلیل
کند زنده او بندگان را چو خواست *** توانا به هر چیز یکتا خداست (6)
الحج

زمان قیامت بیاید فرا *** که هرگز در آن نیست شکی روا
برانگیزد او مردگان را ز گور *** مپندار هنگام آن هست دور (7)
الحج
جدل می‌نمایند با کردگار *** ندارند خود حجتی آشکار
ز روی جهالت، ز روی هوی *** نمایند انکار کار خدا (8)
الحج
بتابند روی از ره کردگار *** به عُجب و غروری فراوان دچار
که گمراه سازند، مردم ز راست *** که ذلت به دنیا بر آنها رواست
همینگونه در آخرت کردگار *** بر آنها عذابی چشاند ز نار (9)
الحج
به پاداش اعمال ناچیز و زشت *** که سر زد از آن مردم بدسرشت
خداوند بر کس نسازد ستم *** که خود ظلم کردند بر خویش هم (10)
الحج
گروهی ز مردم به گفت و زبان *** به ظاهر پرستند رب جهان
از این روی چون بار نعمت کشند *** شده معتقد بر خدا، دلخوشند
ولی چون ببینند رنج و بلا *** به کلی بتابند روی از خدا
زیانکار هستند از هر جهت *** چه در دار دنیا چه در آخرت
نفاق و دورویی در انجام کار *** زیانش بود بر همه آشکار (11)
الحج
جز الله خوانند ربی دگر *** که بر کس ندارند نفع و ضرر
همین است حقا ضلال‌البعید *** که بی‌شک به کفار خواهد رسید (12)
الحج
خدا را رها کرده آن تیره‌بخت *** که از شرک بر خویش پوشانده رخت
بتی را پرستد که شر و ضرر *** ز نفعش بود بی‌گمان بیشتر
چه شخص بدی را گرفتست یار *** بکردست بر خویشتن اختیار (13)
الحج
کسانی که دارند ایمان به رب *** نمایند کار نکو صبح و شب
بگردند داخل به باغ بهشت *** «چه نیک است این منزل و سرنوشت»
در آنجا بود چشمه‌هایی زلال *** که جاری است، هرگز نیابد زوال
بلی هر چه را خواست یکتا خدا *** همان پیش آید به دور قضا (14)
الحج
کسی کو گمان برد یکتا خدا *** نخواهد بود یاور مصطفی
به دنیا نگرداندش یاوری *** به عقبی نبخشد به وی سروری
بگویید بر او، گر از آسمان *** طنابی بیاویزی ای بدگمان
بگوئید بر او طنابی بیار *** بیاویزش از سقف مانند دار
پس آنگه ببیند کز آن مکر و کید *** تواند کشد خشم خود را به قید؟ (15)

الحج
به قرآن فرستاد یکتا خدا *** چنین آیه‌های مبین بر شما
هدایت نماید کسی را که خواست *** بر او ره نماید به آیین راست (16)
الحج
خدا مومنان را ز کفار خوار *** جدا می‌نماید به روز شمار
یهود و نصاری ستاره‌پرست *** مجوس و هر آن کس که مشرک بُدست
بر احوال عالم بصیر و گواست *** که شاهد به هر چیز تنها خداست (17)
الحج
ندیدی تو آیا به دو چشم جان *** که هر چه بود در زمین و آسمان
ز خورشید و ماه و نجوم و درخت *** جبال و همه مردم نیکبخت
ز جنبندگان هر چه دارد وجود *** نمایند ذکر خدا و سجود
ببینند جمع کثیری عذاب *** بگشتند مستوجب خشم و تاب
کسی را که کردست یزدان ذلیل *** دگر باره هرگز نگردد جلیل
اراده به هر کار سازد خدا *** همان پیش آید به دور قضا (18)
الحج
همه مردمی که به دین کافرند *** بر افراد مومن خصومت برند
نمودند با هم نبرد و جدل *** به دین خداوند اندر عمل
به قومی که بر کفر ره برده‌اند *** لباسی ز دوزخ بیاورده‌اند
بر آنها بریزند آب حمیم *** بمانند در قعر دوزخ مقیم (19)
الحج
بسوزد از آن آب سوزنده‌پوست *** هر آنچه از احشاء هم اندروست (20)
الحج
بکوبندشان خود به گرزی گران *** ز فولاد و آهن بود جنس آن (21)
الحج
چو خواهند آیند زآنجا بدر *** که یابند زآن غم رهایی مگر
دگر باره افتند در آن عذاب *** بر آنها چشانند زجر و عقاب (22)
الحج
خدا مومنان را به روز شمار *** که شایسته‌کارند وپرهیزگار
نشیمن دهد در سرای بهشت *** که آکنده است از درخت و ز کشت
خود از گونه‌گون زیورآلات چند *** ببندند بر دست خود دستبند
بپوشند بس جامه‌ها از حریر *** بخواهند زد تکیه‌ها بر سریر (23)
الحج
به گفتار نیکو و راهی حمید *** هدایت بگردند قوم سعید (24)
الحج
همه کافران را که روی زمین *** نمایند منع خلایق ز دین
خود از حرمت خاص مسجدحرام *** که یکسان بود بهر مردم تمام

نمایند سرپیچی و اندر آن *** برانند الحاد و ظلمی گران
بر آنها چشانیم قهری عظیم *** بر ایشان بیاید عذابی الیم (25) الحج
به یاد آر وقتی که در آن مکان *** بدادیم بر ابرهیم آشیان
که مشرک نباشدبر آن بحر خیر *** شریکی برایش نگیرد ز غیر
بر او وحی کردیم این گونه باز *** که از بهر حجاج و اهل نماز
که بر عابد و ساجد کردگار *** برو خانه را نیک پاکیزه دار (26) الحج
کن اعلام بر مردمان وقت حج *** ز هر سو بیایند با صفّ و رجّ
پیاده سواره ز گوشه کنار *** ببندند از بهر حج خلق بار (27) الحج
بسی منفعتها به هر دو جهان *** ببینند در کعبه بر خود عیان
در ایام معلوم سازند یاد *** همه نام یکتا خداوند داد
ز خیل بهائم یگانه خدا *** بداده شما را طعام و غذا
خورند از طعام و نمایند سیر *** فقیران در چنگ عسرت اسیر (28) الحج
چو رسم مناسک بجا آورند *** به اکرام و عزت به پایان برند
ببایست بر نذر و بر عهد خویش *** رهی از وفا را بگیرند پیش
نمایند در گرد خانه طواف *** به اخلاص و با نیتی پاک و صاف (29) الحج
چنین است احکام حج بر شما *** چو گشتید داخل به بیت خدا
چو حرمت به امری نهاد آن کریم *** هر آن کس که عزت نهادش عظیم
به نزد خداوند یابد مقام *** بر او عزت و ارج گردد تمام
حلالند انعام بهر شما *** بجز آنچه زین پس بگوید خدا
بجویید دوری ز چیز کثیف *** از این خوار بتهای پست و خفیف
ز گفتار باطل بمانید دور *** که خود دور گردید از راه نور (30) الحج
به اخلاص خوانید پروردگار *** که آن کس که شد مشرک کردگار
همانند اینست اندر مثال *** که از آسمان افتد آن بدخصال
چو در راه مرغان بر او نوک زنند *** همه گوشت از جان او برکنند
و یا تندبادی بیاید شدید *** بیندازد او را به جایی بعید (31) الحج
چنین است و باید نهاد احترام *** برای شعائر کمال و تمام
قلوبی که باشند پرهیزگار *** بمانند بر این روش پایدار (32) الحج
شما را در این کارها هست سود *** که تا وقت معلوم باید نمود

نسازید قربانی از آن سپس *** نسازید اعمال را پیش و پس (33) الحج
برای تمام ملل کردگار *** شریعت بفرموده است آشکار
که تا ذکر سازند یکتا خدا *** اطاعت نمایند او را سزا
خداوند از چارپایان و دام *** بر آنها بدادست رزق و طعام
شما را یکی هست یزدان و بس *** به امرش بگردید تسلیم پس
بده مژده‌ای خاص بر خاشعان *** به پاکیزه‌قلبان و دل‌خاضعان (34) الحج
کسانی که چون یاد یزدان کنند *** هراسان بگردند و زانو زنند
صبوری نمایند اندر بلا *** اگر چه بود سخت رنج و عنا
همیشه بدارند برپا نماز *** بیایند بر درگهش با نیاز
ز رزقی که ایزد بر ایشان نهاد *** نمایند انفاق و بخشش زیاد (35) الحج
چو قربانی اشتران واجب است *** نباید کزین کار شوئید دست
مبادا که این کار سازید دفع *** که بسیار در آن نهفته است نفع
به هنگام کشتن چو حیوان‌بپاست *** کشنده مقید به ذکر خداست
چو افتد به پهلو به روی زمین *** خورید و ببخشید بر سایرین
که تسخیر کردست یکتا خدا *** همه دامها را برای شما
امیدست او را بدارید پاس *** بدارید لطف خدا را سپاس (36) الحج
بدانید این گوشتها در صفت *** ندارند نزد خدا منزلت
ولی آنچه ارزد به نزد خدا *** فقط هست پرهیز و زهد شما
بهائم بدادست پروردگار *** که تا شاکر آیید بر کردگار
خدایی که بنمود آیین راست *** شما را هدایت نماید چو خواست
بده مژده بر محسنان ای رسول *** که اعمال آنهاست یکسر قبول (37) الحج
خداوند از شر خصم پلید *** بود حافظ مومنان سعید
ندارد خدا دوست آن خائنی *** که بس ناسپاس است و باشد دنی (38) الحج
بلی مُسْلِمان را ز یکتا خدا *** رسیدست رخصت برای غزا
که دیدند از دست دشمن ستم *** فتادند در بحر اندوه و غم
خداوند پیروز اندر جهاد *** تواند که یاریّ اسلام داد (39) الحج
همه مومنان به پروردگار *** که آواره گشتند خود از دیار
براندند یک نکته را بر زبان *** که یکتاست پروردگار جهان
اگر رخصت جنگ ندهد خدا *** که تا رفع گردد زیان و بلا

نه ماند صوامع نه دیر و کنشت *** نماند از آنها بجز خاک و خشت
هر آن مسجد و خانه‌ای کاندر آن *** نمایند تسبیح رب جهان
بگردند نابود خود سر به سر *** کز آنها نماند نشان و اثر
کسی کاو دهد یاری کردگار *** بود یاورش نیز پروردگار
همانا تواناست پروردگار *** خداراست بی‌انتها اقتدار (40)
الحج
کسانی نمایند یاری حق *** که باشند بر این عمل مستحق
کسانند ایشان که گر در زمین *** به آنها ببخشیم قدرت چنین
بدارند بر پای امر صلات *** ببخشند بر بینوایان زکات
نمایند آن مردم خوش‌سرشت *** خود امر به معروف و هم منع زشت
همانا سرانجام اعمال و کار *** بود در یَدِ قدرت کردگار (41)
الحج
اگر کافران دین پاک تو را *** دروغین بخوانند ای مصطفی
مشو تنگدل چون که دیگر ملل *** بکردند زین پیشتر این عمل
بکردند تکذیب، عاد و ثمود *** که بر نوح هم، شرّشان رو نمود (42)
الحج
به لوط نبی و به مرد خلیل *** براندند تکذیبها بی‌دلیل (43)
الحج
بسی اهل مَدْیَنْ هم این کار کرد *** همین‌گونه موسی بگردید طرد
بدادیم مهلت به کفار پست *** سپس بر عقوبت نهادیم دست
چه سخت است حقا مجازات من *** که گیرم ز کفار از مرد و زن (44)
الحج
چه بسیار اقوام در روی خاک *** که بودند ظالم، شدندی هلاک
بود شهر از ریشه اکنون خراب *** بشد خشک بس چشمه‌های پُر آب
چه بسیار بودند خود قصر و کاخ *** که تبدیل گردید بر سنگلاخ (45)
الحج
نخواهند، سازند آیا سفر *** بجویند زآن رفتگان خود خبر
مگر آنکه آیند آنان به هوش *** دل‌آگه شوند و نیوشنده گوش
که چشمان این کافران کورنیست *** دو چشمی که حق داد از بهر زیست
ولی در دل خویش هستند کور *** نیابند هرگز، رهی سوی نور (46)
الحج
نمایند تعجیل اندر عذاب *** کجا وعده حق بُود ناصواب
همانا که یکروز نزد خدا *** هزارست بر سال نزد شما (47)
الحج
چه بسیار بودند شهر و بلاد *** که همواره کردند ظلم و فساد
بدادیم لیکن بر آنها زمان *** بدیدند فرصت ز رب جهان

بناگاه بر قهر بردیم دست *** بر آنها چشاندیم طعم شکست
که هر نیک و هر بد، سرانجام کار *** نمایند رجعت سوی کردگار (48)
الحج
به مردم بگو ای محمد دگر *** که غیر از نذیری نیم بیشتر (49)
الحج
کسانی که دارند ایمان تمام *** پی کار نیکند هر صبح و شام
بر ایشان رسد مغفرت از خدا *** بسی رزق نیکو به دیگر سرا (50)
الحج
کسانی که کردند انکار ما *** گزینند اندر جهنم سرا (51)
الحج
اگر پیش از تو رسولی رسید *** برانگیخت او را خدای حمید
چو آیات حق بر خلایق بخواند *** پس ابلیس در آن دسیسه براند
بگرداند نابود آن را خدا *** بداد آن دسیسه به باد فنا
بفرمود آیات خود استوار *** علیم و حکیم است پروردگار (52)
الحج
به القاء مکری که شیطان نمود *** خدا بندگان خودش آزمود
که قلب چه کس هست بیمار کفر *** اسیر گمان و گرفتار کفر
همانا ستم‌پیشگان حیات *** چه دورند از راستی و نجات (53)
الحج
هر آن کس که قلبش ز دانش پُر است *** که با علم و با معرفت دمخورست
بداند که قرآن ز یکتا خدا *** فرود آمده بر تو ای مصطفی
بگردند مومن به آیات آن *** همی خاشع آیند در قلب و جان
هدایت کند مومنان را به راست *** به شایسته راهی که راه خداست (54)
الحج
بلی منکران خداوندگار *** به تردید هستند هر دَم دچار
که تا ساعت مرگ آید فرا *** درآید بناگاه روز جزا
و یا که عذابی رسد پرگزند *** به روزی که قادر به جبران نیند (55)
الحج
در آن روز حاکم یگانه خداست *** که بر پادشاهی عالم سزاست
کسانی که هستند مومن به او *** نمایند همواره کار نکو
به جنات پُر نعمت کردگار *** بگردند داخل به روز شمار (56)
الحج
ولی کافران به یکتا خدا *** که کردند تکذیب آیات ما
چو آرند میزان به روز حساب *** بگردند با ذل و خواری عذاب (57)

الحج
کسانی که در راه پروردگار *** بکردند هجرت ز شهر و دیار
چو گردند کشته به راه خدا *** و گر مرگشان آید از ره فرا
بیابند روزیّ نیکو نصیب *** که بسیار بودند اهل شکیب
بود برترین رازقان کردگار *** که خوانی ز روزی نهد هر کنار (58)
الحج
به جنت بر آنها سرایی نهاد *** که گردند بسیار خشنود و شاد
همانا که الله باشد علیم *** بود بردبار و غفور و حلیم (59)
الحج
سخنهای حق خود همین است و بس *** که اینک شماراست در دسترس
هر آن کس بر او ظلم رفته تمام *** همانقدر باید کشد انتقام
دگر بار چون ظلم بر وی رود *** خداوند پشت و پناهش شود
غفورست یزدان و بخشد گناه *** که بر ملک بخشش خدا هست شاه (60)
الحج
نهان می‌کند روز روشن به شب *** شبش را نهان کرده در روز رب
سمیع و بصیر است پروردگار *** بداند همه راز و اسرار کار (61)
الحج
بود حق مطلق یگانه خدا *** جز او هر چه خوانند باشد فنا
علوّ مقام و بزرگی ذات *** بود خاص یزدان والاصفات (62)
الحج
نبینند آیا خدای جهان *** بباراند باران خوش زآسمان
که سرسبز سازد زمین را به ناز *** چه بسیار باشد در آن رمز و راز
خداراست علمی و لطفی تمام *** خوش آن کس که ازنعمتش‌یافت‌کام (63)
الحج
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** همه هست ملک خدای جهان
صفاتش پسندیده ذاتش غنی *** خوشا هر که دورست ز اهریمنی (64)
الحج
ندیدید ملک زمین را خدا *** مسخر نمودست بهر شما
سفینه به دریا به فرمان او *** کند سیر وز هر طرف جستجو
نگهداشت او آسمان را چنین *** که هرگز نیفتد به روی زمین
همانا رئوف است پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (65)
الحج
شما را خداوند کرده درست *** دگربار میراند او چون نخست
بر او جان ببخشد دگرباره رب *** ولی ناسپاس است انسان عجب (66)

الحج
به هر امتی منسکی داده است *** که بایست بر آن بیازند دست
نباید که حرف ترا ای رسول *** نسازند مردم به رغبت قبول
بخوان خلق را بر طریق درست *** که تو راه را جسته‌ای از نخست (67)
الحج
چو کفار ورزند با تو جدال *** بگو هست آگاه آن ذوالجلال (68)
الحج
کند حکم روز قیامت خدا *** ببینند مردم یکایک سزا
در آنچه فکندید خود اختلاف *** بجستید راه نزاع و خلاف (69)
الحج
ندانی که داند خدای جهان *** هر آنچه بود در زمین و آسمان
اگر اتفاقی فتد در عمل *** بر آنست آگه به علم ازل
چه سهلست این کار بر کردگار *** خدائی کزو یافت گیتی قرار (70)
الحج
نمودند یکتا خدا را رها *** پرستش نمودند غیر از خدا
ندارند هرگز بر آن هم دلیل *** نه علم و بصیرت نه فکری جلیل
ستم‌پیشه هستند و نادان و خوار *** کجا ظالمان‌راست آن روز یار (71)
الحج
هر آنگه که بر کافران خدا *** تلاوت بگردد از آیات ما
به رخسارشان چون نمایی نظر *** به حدی ز انکار بینی اثر
که نزدیک باشد ز فرط غضب *** ز خشم فراوان و از تاب و تب
بگردند بر مومنان حمله‌ور *** بر ایشان رسانند زخمی و شر
به جرمی که آن مومنان خدا *** تلاوت نمایند آیات ما
بگو بر شما می‌دهم من خبر *** به خشم و عذابی از این هم بتر
بُود دوزخ آن پایگاهی که باز *** همی وعده دادست آن بی‌نیاز
که بد جایگاهیست آن جایگاه *** نیابند از خشم ایزد پناه (72)
الحج
اگر آنکه دارید عقلی و هوش *** بدارید بر این مثل نیز گوش
بتانی که خواندیدشان کردگار *** پرستش نمودید در روزگار
اگر جمع گردند هر شخص و کس *** نباشند قادر به خلق مگس
چو چیزی از آنها ستاند مگس *** نباشند قادر که گیرند پس
چو معبود و عابد ذلیلند و خوار *** ندارند قدرت بر انجام کار (73)
الحج
مقام خداوند نشناختند *** که بر غیر یزدان بپرداختند
بسی مقتدر هست یکتا خدا *** ورا قدرتی هست بی‌انتها (74)
الحج

ز جمع ملائک ز جمع بشر *** گزیده رسولانی آن دادگر
همانا سمیع است پروردگار *** بصیرست در کار خود کردگار (75)
الحج
محیط است علمش به هر چیز بود *** به هر چه پس از این بیابد وجود
نمایند جمله بر او بازگشت *** چنین است پایان هر سرگذشت (76)
الحج
پس ای مومنان پیش آن کان جود *** نمایید هر دم رکوع و سجود
نکوئی کند هر که در روزگار *** سرانجام خواهد شدن رستگار (77)
الحج
سزد کرد با نفس بدخو جدال *** وزآن سوی با دشمنان هم قتال
ز اسلام گشتید بس سرفراز *** شما را در لطف گردید باز
به تکلیف هرگز برای شما *** نه رنج و نه زحمت نهاده خدا
همانند آیین و دین خلیل *** که جد شما بود مرد جلیل
از این پیشترها، یگانه خدا *** مسلمان بخواندست نام شما
که شاهد بود بر شما مصطفی *** گواه دگر مردمان هم شما
بخوانید از بهر ایزد نماز *** مسازید خود از زکات احتراز
توسل بجویید بر کردگار *** بخواهید یاری ز پروردگار
که او پادشاه و ولیّ شماست *** چه نیکو نصیری یگانه خداست (78)

المؤمنون

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
همه مومنان به پروردگار *** بگشتند فیروز و هم رستگار (1)
المؤمنون
که هستند خاشع به وقت‌نماز (2) *** ز باطل سخن می‌کنند احتراز (3)
المؤمنون
که هستند خاشع به وقت‌نماز (2) *** ز باطل سخن می‌کنند احتراز (3)
المؤمنون
چو هستند زنده به دور حیات *** ببخشند از ثروت خود زکات (4)
المؤمنون
کسانی که اندام و تن را مدام *** بدارند باز، از امور حرام (5)
المؤمنون
بجز از برای کنیزان و زن *** که عیبی نبودست در این سخن (6)
المؤمنون
هر آن کس که جز با زنان حلال *** ز دیگر زنی باز جوید وصال
همانا شقی و ستم‌پیشه است *** که بر این چنین کار آورده دست (7)
المؤمنون
به پیمان و عهد و امانات خویش *** گرفتند راه وفا را به پیش (8)
المؤمنون
کسانی که همواره با اعتزاز *** حفاظت نمایند خود از نماز (9)
المؤمنون
بلی بر چنین مردم خوش‌سرشت *** رسد ارث و میراث باغ بهشت (10)
المؤمنون
که فردوس میراث ایشان بود *** بمانند اندر جنان تا ابد (11)
المؤمنون
ز گِل آفریدیم جنس بشر *** گِلی خالص و پاک از هر نظر (12)
المؤمنون
سپس نطفه‌اش کرد پروردگار *** به صلب و رحم داد آن را قرار (13)
المؤمنون
بگردید نطفه پس از آن علق *** علق گوشت پاره شد از سوی حق
پس از مدتی گوشت شد استخوان *** دگر باره خود گوشت رویید از آن
سپس گشت کامل تمام بدن *** دمیدی خدا روح در جان و تن
بر این قدرت و علم حق آفرین *** هماناست او احسن‌الخالقین (14)
المؤمنون

شما آدمیان بخواهید مُرد *** ببندید رخت سفر پیر و خُرد (15)
المؤمنون
بگردید زنده ز خاک و قبور *** چو آید قیامت، دمد نفخ صور (16)
المؤمنون
خدا خلق فرمود هفت آسمان *** فراز سر یکدگر در جهان
نبوده خدا غافل از خلق خود *** که یک لحظه هم نیز غافل نشد (17)
المؤمنون
فرستاد آبی ز نیلی سپهر *** به مقدار معلوم «از لطف و مهر»
همین‌گونه داریم آن اقتدار *** که آن را بسازیم نابود و خوار (18)
المؤمنون
از آن آب بس باغها شد درست *** پس انگور و خرما از آنها بِرُست
بسی گونه‌گون میوه‌ها آفرید *** که هر لحظه خواهید، از آن خورید (19)
المؤمنون
درختی که رویید از کوه طور *** که روغن به بار آورد بر وفور
که از بهر مردم بگردد خورش *** خدا داد هم آب و هم پرورش (20)
المؤمنون
در این چارپایان که این سان به بند *** کشاندید، بنهفته بسیار پند
بنوشید از شیر آنها مدام *** چنان شیر مادر که باشد بکام
بسی نفع دارند بهر شما *** تناول نمایید ز آنها غذا (21)
المؤمنون
چو بندید بار سفر در دیار *** بگردید بر پشت آنان سوار
چو خواهید راهی دریا شوید *** به کشتی نشسته در آن می‌روید (22)
المؤمنون
خدا نوح را داد پیغمبری *** که تا قوم خود راکند رهبری
خدایی نباشد بجز کردگار *** نترسید آیا ز پروردگار؟ (23)
المؤمنون
ولی کافران دیار و وطن *** بگفتند بر قوم نوح این سخن
که او نیز باشد بشر همچو ما *** بخواهد کند برتری بر شما
خدا گر که می‌خواست بهر بشر *** رسولی فرستد که آرد خبر
فرشته ملائک ز هفت آسمان *** به ما می‌فرستاد رب جهان
کلام و مرامی کز او دیده‌ایم *** از اجدادمان هیچ نشنیده‌ایم (24)
المؤمنون
که او نیست دیوانه‌ای بیشتر *** ببایست با او نمایید سر (25)
المؤمنون
به دل نوح گفتا به یکتا خدا *** بر این کاذبانم تو نصرت نما (26)
المؤمنون

بر او وحی آمد به دستور ما *** کنون ساز کشتی به نزد خدا
پس آنگاه فرمان یزدان رسید *** تنوره‌کشان آب هر سو دوید
به نوح نبی ایزد این نکته گفت *** که بردار با خود ز هرگونه جفت
نشان اهل‌بیتت به کشتی ز خاک *** جز آن کس که ثبت است بر وی هلاک
مگو از ستم‌پیشگانی سخن *** که غرقه بگردند بر امر من (27)
المؤمنون
چو گشتید با هم به کشتی سوار *** بگویید خود شکرِ پروردگار
که ما را از آن قوم ظالم رهاند *** تفوق بداد و به کشتی نشاند (28)
المؤمنون
فرود آر ما را در آن جایگاه *** که برکت بود اندر آن پایگاه
که بسیار هستی تو مهمان‌نواز *** دَرِ رحمتت هر زمان هست باز (29)
المؤمنون
در این آیه‌ها هست دریای پند *** کنم خلق را امتحان با گزند (30)
المؤمنون
چو برچیده شد قوم نوح از زمین *** نمودیم قومی دگر جانشین (31)
المؤمنون
بر آن قوم هم، نیز آمد رسول *** مگر آنکه سازند پندش قبول
بگفتا پَرستید یکتا خدا *** چرا خود نترسید از کبریا (32)
المؤمنون
بگفتند اشراف کافر به دین *** که کردیمشان کامران در زمین
همانها که انکار روز شمار *** نمودند و دیدار پروردگار
که همچون شما هست او هم بشر *** بنوشد، خورَد، چون شما سر به سر (33)
المؤمنون
گر از آدمی کاو بود چون شما *** اطاعت نمایید باشد خطا (34)
المؤمنون
چه می‌گوید این شخص اندر سخن *** که بیرون چو گردید جان از بدن
بمردید و رفتید در زیر خاک *** همه استخوانها بپوسید پاک
دگر باره خود زنده گردید باز *** پس از آن نمایید عمری دراز (35)
المؤمنون
اگر وعده‌ای می‌دهد بر نشور *** شگفتا زمانش چه دورست دور (36)
المؤمنون
بجز این دو روزه جهان هیچ نیست *** که در آن صباحی نماییم زیست
چو هستیم زنده بخواهیم مُرد *** ره از خاک جایی نخواهیم بُرد (37)
المؤمنون
پس این مرد، مردیست ناراستگو *** که بر کردگار افترا بندد او

نگردیم مومن بر او هیچگاه *** نسازیم اقبال خود را تباه (38)
المؤمنون
پس آنگاه گفتا به رب جهان *** مرا ساز پیروز بر کاذبان (39)
المؤمنون
خدا داد پاسخ که تو دیر و زود *** پشیمانیِ قوم خواهی شنود (40)
المؤمنون
پس آنگاه قهر الهی رسید *** عذاب خداوند گشتی پدید
بمردند و رفتند یکسر به باد *** که از ظالمان لطف ما دور باد (41)
المؤمنون
بر ایشان چو بگذشت این سرگذشت *** دگر باره قومی پدیدار گشت (42)
المؤمنون
اجلها بود ثبت نزد خدا *** پس و پیش هرگز نگردد قضا (43)
المؤمنون
پس آنگاه بی‌وقفه پروردگار *** رسولان فرستاد بر هر دیار
به هر قوم کآمد ز ایزد، رسول *** نکردند پیغام او را قبول
نمودیم آن قومها را هلاک *** بگشتند برچیده از روی خاک
بشد مایه پند، این سرنوشت *** که مردم ببینند فرجام زشت
چو قومی ببردند رب را ز یاد *** از ایشان دگر لطف حق دور باد (44)
المؤمنون
فرستاد موسی و هارون خدا *** به کف معجزاتی به دور از خطا (45)
المؤمنون
برفتند بر سوی فرعونیان *** که بودند کافر چو پیشینیان
تکبر نمودند و عجب و غرور *** که سرکش بُدَندی و مغرور زور (46)
المؤمنون
بگفتند ما بر دو تن همچو خود *** چگونه توانیم مومن بشد؟
اگر چه که اقوام این دو، مدام *** پرستش نمایند ما را تمام (47)
المؤمنون
بکردند تکذیب و بر این سبب *** بمردند جمله به دستور رب (48)
المؤمنون
به موسی بدادیم تورات خویش *** مگر راه یابند آن قوم و کیش (49)
المؤمنون
چو عیسی و مریم ز پروردگار *** دو آیت بگشتند در روزگار
نشاندیمشان در مکانی بلند *** که جوئی روان داشت دور از گزند (50)
المؤمنون
الا مرسلین از سوی ذوالجلال *** تناول نمایید رزق حلال

بمانید همواره نیکوی‌کار *** که آگاه باشد از آن کردگار (51)
المؤمنون
یکی قوم هستند جمع ملل *** یکی هست دین و نیابد خلل
که من نیز هستم یگانه خدا *** پس از من بترسید، ترسی سزا (52)
المؤمنون
ولی فرقه فرقه شدند و جدا *** نمودند آن دین واحد رها
که هر قوم هر چه پسندید خود *** بر آن گشت راضی و دلشاد شد (53)
المؤمنون
چو این مردمان خود به جهل اندرند *** تو بگذار در جهل در سر برند (54)
المؤمنون
گمان می‌نمایند گردنکشان *** چو فرزند و ثروت بدادیمشان
چنین بود منظور ما در عمل *** رسانیم یاری به قوم دغل؟ (55)
المؤمنون
ویا اینکه داریم یکسر شتاب *** رسانیم خیراتشان برصواب
نبودست حقّا هدف این چنین *** ولیکن ندانند کفار دین (56)
المؤمنون
کسانی که از ترس پروردگار *** به خوف و هراسند اینک دچار (57)
المؤمنون
کسانی که هستند مومن بر او *** به آیات یزدان خود مو به مو (58)
المؤمنون
کسانی که از بهر پروردگار *** ندادند هرگز شریکی قرار (59)
المؤمنون
هر آنچه بود شرط بر بندگی *** عمل می‌نمایند در زندگی
بترسند در دل ز روز لقا *** ز روزی که آیند نزد خدا (60)
المؤمنون
چنین بندگانی که در مرتبت *** بدینگونه دارند وصف و صفت
نمایند تعجیل در کار خیر *** به نیکی بگیرند پیشی ز غیر (61)
المؤمنون
که بر هیچ نفسی فزون از توان *** نکردست تکلیف رب جهان
همانا کتابیست در نزد من *** که بر حق برفتست در آن سخن
کسی را نگردد ستم هیچگاه *** که یزدان ببستست بر خویش راه (62)
المؤمنون
همانا که کفار بس غافلند *** به محفوظ لوح خدا جاهلند
به جز این گناهان دگر کارها *** نمایند آن زشت‌کردارها (63)
المؤمنون
بر آنها که هستند اندر رفاه *** زمانی عذابی بیاید ز راه

پس آنگاه فریاد یا ربنا *** به سوی فلک می‌رسد زآن جزا (64)
المؤمنون
به آنها بگویند این وای و داد *** برای شما سخت بی‌سود باد
که هرگز نیابید از ما مدد *** شما را کسی نیست یاری دهد (65)
المؤمنون
چو آیات ما خوانده شد بر شما *** ز تأیید آن پس کشیدید پا (66)
المؤمنون
بکردید گردنکشی وز غرور *** زآیین یزدان بگشتید دور
بخواندید سحری وافسانه‌ای *** نچیدید از مزرعش دانه‌ای (67)
المؤمنون
نخواهند آیا تعقل کنند *** که یزدان و قرآن چه حرفی زنند
مگر خود بر اجداد و پیشینیان *** رسولی نیامد از این خاکیان
که دارند یکسر به این نکته دست *** که تنها بر ایشان رسول آمدست (68)
المؤمنون
ندانند آیا که باشد رسول؟ *** که او را ندارند اینک قبول (69)
المؤمنون
بگویند از فرط جهل و عناد *** رسول خدا را جنون رو نهاد
چنین نیست بلکه به عقلی تمام *** پیمبر بر ایشان بخواند کلام
ولی رو بتابند از حرف حق *** که کافر مرامند و ملحد نسق (70)
المؤمنون
اگر حق، شود تابع این کسان *** شود راستی، پیرو این خسان
شود فاسد آنچه که دارد وجود *** زمین و سماوات و هر چیز بود
رسیدست قرآن، پُر اندرز و پند *** ولی رو بتابند و آن نشنوند (71)
المؤمنون
ز مردم نکردی طلب مزد و اجر *** اگر چه کشیدی تو بسیار زجر
ز هر چیز برتر بود، آن سزا *** که بر تو ببخشد یگانه خدا
که خود بهترین رازقین ایزدست *** که همواره ساز نکوئی زدست (72)
المؤمنون
تو دعوت کنی مردمان را به راست *** به راهی که محبوب یکتا خداست (73)
المؤمنون
ولی هر که کافر به یکتا خداست *** کناره بگیرد از این راه راست (74)
المؤمنون
گر از لطف یزدان بیابند گنج *** وز ایشان کنم برطرف درد و رنج
فزونتر نمایند طغیان خود *** در آن غوطه‌ورتر بخواهند شد (75)

المؤمنون
بر ایشان عذابی بیامد فرود *** ولی باز از فرط جهلی که بود
نکردند توبه به پروردگار *** تضرع نکردند بر کردگار (76)
المؤمنون
بر آنها دری از عذابش گشود *** که نومید گشتند از هر چه بود (77)
المؤمنون
خدا بر شما داد دو چشم و گوش *** یکی قلب دادی و ادراک و هوش
ولی عده‌ای کم بر او شاکرید *** سپاس خدا را به جا آورید (78)
المؤمنون
خدا خلقتان کرد از تیره خاک *** به او بازگردید بعد از هلاک (79)
المؤمنون
کند زنده مخلوقها را به ناز *** بمیراند آنگه دگرباره باز
اگر اختلافست در روز و شب *** بود تحت دستور فرمان رب
نخواهید آیا نمایید فکر *** که یزدان خود را نمایید ذکر (80)
المؤمنون
که این کافران هم‌چو پیشینیان *** براندند باطل سخن بر زبان (81)
المؤمنون
چو مُردیم و رفتیم در زیر خاک *** همه استخوانها بپوسید پاک
چگونه دگر بار زنده شویم *** که خواهیم بر سوی یزدان رویم (82)
المؤمنون
به ما و به اجداد ما، عده‌ها *** چه بسیار دادند زین وعده‌ها
فسانه است اینها ز پیشینیان *** که بر ما نمایند آن را بیان (83)
المؤمنون
بگو ای پیمبر که از آنِ کیست *** هر آنچه که روی زمین کرده زیست
شما را اگر هست درک و شعور *** بگویید از کیست کل امور (84)
المؤمنون
بگویند البته زآنِ خداست *** که این کار، تنها بر ایزد سزاست
بگو پس چرا با چنین عزتش *** نگردید یادآور قدرتش (85)
المؤمنون
دگرباره می‌پُرس هفت آسمان *** چه کس آفریدست و عرش گران (86)
المؤمنون
بگویند الله، آنگه بگو *** چرا می‌نترسید از فرِّ او (87)
المؤمنون
بگو خود مَلَکّوت از آن کیست *** جهان تحت دستور و فرمان کیست
بود حافظ هر چه دارد وجود *** که هرگز کسی حامی او نبود
بگویید اگر علم دارید و هوش *** که او کیست آن قادر عیب‌پوش (88)

المؤمنون
بگویند البته پروردگار *** بود صاحب این همه اقتدار
بگو پس چرا باز هم بر فسون *** گرفتار هستید در دل کنون (89)
المؤمنون
بر آنها رساندیم آیات حق *** ولی کاذبانند بر این نسق (90)
المؤمنون
نه فرزند دارد یگانه خدا *** نه هرگز شریکی است بر وی سزا
شریکی اگر داشت پروردگار *** فساد و تباهی بشد برقرار
که می‌برد هر خالقی سوی خود *** هرآنچه که خود خلق گردانده بُد
بجستند بر یکدگر برتری *** خدا هست از این سخنها بری (91)
المؤمنون
خدا هست آگه به غیب و شهود *** بود آگه از هر چه دارد وجود
بسی هست والاتر آن کردگار *** که بر او شریکی دهندی قرار (92)
المؤمنون
بگو کردگارا، مرا هست امید *** که آن وعده حق بگردد پدید (93)
المؤمنون
مبادا که من را نمایی رها *** میان ستم‌پیشگان ای خدا (94)
المؤمنون
توانیم آنکه نشانت دهیم *** که ناباوران را چه قهری نهیم
بر آنها فرود آوریم آن عذاب *** بگردد دعای تو هم مستجاب (95)
المؤمنون
گر از خلق بر تو رسیدست شر *** بر ایشان ببخش و از آن درگذر
که بهتر بداند یگانه خدا *** بر آنها چه باید چشاند جزا (96)
المؤمنون
بگو از فریب شیاطینِ پست *** پناهم فقط کردگار منست (97)
المؤمنون
خدایا به تو می‌برم من پناه *** که در مجلس من بیابند راه (98)
المؤمنون
اگر کافران را رسد مرگ پیش *** پشیمان بگردند از کار خویش
به ایزد بگویند با چشمِ تَر *** به دنیا مرا بازگردان دگر (99)
المؤمنون
که شاید به جبران اعمال بد *** عملهای نیکو ز من سر زند
جوابش بگویند با این سخن *** چنین کار هرگز نخواهد شدن
که با حسرتی تلخ از بطن جان *** بیارند این نکته را بر زبان
به برزخ گزینند آنان سرا *** که مبعوث گردند روز جزا (100)
المؤمنون

چو خود نفخه صور را بردمند *** ز روز قیامت خبرها دهند
ز خویشی نماند نشان و اثر *** نپرسد کسی حال کس رادگر (101)
المؤمنون
هر آن کس وزین است اعمال وی *** ره رستگاری نمودست طی (102)
المؤمنون
کسانی که اندر ترازوی داد *** سبک هست اعمالشان همچو باد
فکندند اندر زیان نفس خویش *** مخلد به دوزخ شوند و پریش (103)
المؤمنون
«بیابند از خشم حق بهره‌ها» *** ز آتش بسوزند آن چهره‌ها
همه زشت‌صورت شوند و خراب *** بدین صورت آنجا کشند این‌عذاب (104)
المؤمنون
در آن محنت و زجر و خوف و محن *** برانند بر مجرمان این سخن
مگر خود تلاوت نشد بر شما *** همه آیه‌های یگانه خدا
دروغین بخواندید از جهل خویش *** سخنها ز طعنه بیاورده پیش (105)
المؤمنون
بگویند بر ما ببخشا خطا *** که پیروز آمد شقاوت به ما
بگشتیم گمراه از راه راست *** ندانسته بودیم راه خطاست (106)
المؤمنون
از آن لطف بی‌حد که داری به ذات *** ز دوزخ کنون بخش ما را نجات
اگر از عداوت بپوشیم رخت *** زیانکار هستیم بسیار سخت (107)
المؤمنون
به تندی جواب آید از سوی رب *** به دوزخ شوید و ببندید لب (108)
المؤمنون
چو آن بندگان نکوکار من *** به من رو نمودند با این سخن
که ما مومنانیم ای کردگار *** بگشتیم مومن به روز شمار
کنون درگذر از گناهان ما *** تو در حق ما مهربانی نما
همانا که خود ارحم‌الراحمین *** تو هستی تو ای کردگار مهین (109)
المؤمنون
در آندم شما کافران پلید *** تمسخر نمودید، قوم سعید
ببردید ذکر مرا هم ز یاد *** تمسخر نمودید خیلی زیاد (110)
المؤمنون
بر آن صالحان اجر کردم عطا *** که بودند صابر به وقت بلا
کنونند آن نیکوان رستگار *** بیابند پاداش از کردگار (111)
المؤمنون
نماید خداوند از ایشان سئوال *** که بودید اندر زمین چند سال (112)

المؤمنون
بگویند یکروز یا جزء روز *** به ما نیست وقتش مشخص هنوز
بپرس این سئوال از شمارشگران *** که ما خود نباشیم قادر بر آن (113)
المؤمنون
بگوید خدا، گر که دانا بُدید *** گر آگاه از کار خود می‌شدید
بدانسته بودید اندر جهان *** توقف نمودید خود یک زمان (114)
المؤمنون
گمان می‌نمودید آیا شما *** که بیهوده کردست خلقت خدا
و یا آنکه بر سوی پروردگار *** نسازید رجعت به روز شمار (115)
المؤمنون
چنین نیست، حقا که یکتا خدا *** به حق هست بر پادشاهی سزا
همانا بجز کردگار عظیم *** کسی نیست یزدان عرش کریم (116)
المؤمنون
هر آن کس کسی را به غیر از خدا *** به پروردگاری بداند سزا
دلیلی ندارد براین زشت کار *** حسابش بود نزد پروردگار
هر آن کس که بودست کافر به رب *** نباید کند رستگاری طلب (117)
المؤمنون
دعا کن بر امت تو ای مصطفی *** تو غفران طلب کن ز یکتا خدا
ببخشای بر ما و رحمت نمای *** که بخشنده برتری ای خدای (118)

النور

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
فرستاد این سوره را کردگار *** ببندید احکام آن را به کار
در آنست ایات روشن بسی *** چو خواهد که خود پند گیرد کسی (1)
النور
اگر خود مسلمان زنایی کند *** بکوبید صد تازیانه به حد
که هرگز ترحم نباشد روا *** چنین است دستور یکتا خدا
چو دارید ایمان بر کردگار *** به روز شمار و به دارالقرار
سزد چند تن متقی از شما *** ببینند اجرای حکم خدا (2)
النور
اگر آنکه مردی زناکار بود *** بدین زشت کار گنه رو نمود
فقط می‌کند عقد بر خویشتن *** ز مشرک‌زنان یا زناکار زن
زنی هم چو وقتی زنایی بکرد *** به مشرک کند شوی و بدکار مرد
حرامست بر مومنان بری *** که گیرند از مشرکان همسری
نباید ز زنهای ناراستکار *** نمایند بر همسری اختیار (3)
النور
اگر بر زن مومن با خدا *** کسی داد نسبت به کار زنا
ببایست شاهد بیارد چهار *** همه عادل و مومن و راستکار
وگرنه به هشتاد ضربه تمام *** بر او حد بکوبید زین حرف خام
شهادت از او نیست دیگر قبول *** که کردست آن فاسق از حق عدول (4)
النور
جز آنان که از بعد بهتان خویش *** ره توبه‌کاری گرفتند پیش
بشستند دست از عملهای زشت *** بیاراسته با نکوئی سرشت
خدا نیز بخشودشان ماندگار *** غفور و رحیم است پروردگار (5)
النور
چو مردی کند دعوی این سخن *** زنم خائن آمد دریغا به من
گر این مرد شاهد به حرفش نداشت *** به آنچه که در ذهن خود می‌گماشت
چو وقت مجازات و حد می‌رسد *** ببایست تا قبل از اجراء حد
دهد شوهر زن همی چار بار *** گواهی بر انجام آن زشتکار
خورد مرد سوگند نام خدا *** که گردیده زوجم به گرد زنا (6)
النور
کند بار پنجم قسم سخت یاد *** که لعن خداوند بر او بباد

اگر در سخن هست ناراستگو *** دروغین براندست این گفتگو (7)
النور
خود از بهر رفع مجازات حد *** بباید که زن نیز صحبت کند
قسم‌ها به ایزد خورد او چهار *** که شوهر مرا بسته تهمت به کار (8)
النور
خورد بار پنجم قسم بر خدا *** که لعن خداوند بر او سزا
اگر شوهر او بود راستگو *** اگر راست باشد سخنهای او (9)
النور
اگر رحمت و لطف پروردگار *** شما را نمی‌گشت این سان نثار
حکیم ار نمی‌بود یکتا اله *** به توبه نبخشود بار گناه
همانا که بسیار در سرنوشت *** بگشتید رسوا ز اعمال زشت (10)
النور
همانا گروه دورویان و پست *** که بر «عایشه» تهمت بد زدست
نمایند با خویشتن این گمان *** رسد آبروی شما را زیان
چنین نیست بلکه بیابید خیر *** ثوابی ببینید برتر ز غیر
دورویان بیابند بی‌شک عقاب *** به پاداش اعمال خود در حساب
هر آن کس که شد منشأ افترا *** عذابی عظیم است بر او سزا (11)
النور
پس ای جمع مومن چه مرد و چه زن *** سزاوارتر این بُدی در سخن
که چون از دورویان شیطان‌سرشت *** شنیدید آن تهمت خام و زشت
شما را بشد بیشتر حُسن ظن *** بگفتید باشد دروغ این سخن (12)
النور
چرا پس دورویان بر آن زشت کار *** اقامه نکردند شاهد چهار
چو آنها ندارند هرگز گواه *** همه کاذبانند نزد اله (13)
النور
چو در دار دنیا و دارالقرار *** نبُد بر شما لطف پروردگار
به محضی که این گونه گفتار خام *** نمودید باور کمال و تمام
عذاب بزرگی یگانه خدا *** فرو می‌فرستاد سوی شما (14)
النور
اگر زآن دورویان، دروغین‌سخن *** نمایید باور به پندار و ظن
بیارید آن را به روی زبان *** اگر چه نباشید آگاه از آن
مخوانید کوچک چنین کار زشت *** که یزدان گناهی بزرگش نوشت (15)
النور
چرا تا شنیدید این افترا *** نگفتید بر آن دورویان شما
که هرگز نگوییم از آن سخن *** روا نیست این گونه بهتان زدن
بود تهمت محض ای کردگار *** که این گونه گویند خود آشکار (16)

النور
شما را خدا پند داده به هوش *** بگیرید اندرز و پندش بگوش
نیوشید ای مومنان مرد و زن *** مگویید زین کار دیگر سخن (17)
النور
خداوند آیات خود را عیان *** برای شما می‌نماید بیان
خدا هست آگه به کنه امور *** حکیم است در کار خود آن غفور (18)
النور
کسانی که دارند میلی چنین *** که در بین افراد مومن به دین
عملهای زشت و مرام قبیح *** رواجی بیابد عیان و صحیح
به دنیا و عقبی عذابی الیم *** به پاداش اعمال بد می‌دهیم
کز آن فتنه آگاه باشد خدا *** ولیکن نباشید آگه شما (19)
النور
اگر فضل و رحمت نبود از اله *** پذیرفته توبه نبود از گناه
خدا هست حقا رئوف و رحیم *** وگرنه بدادی عذابی الیم (20)
النور
پس ای اهل ایمان به یکتا اله *** به دنبال شیطان مپویید راه
که هر کس قدم در پی او گذاشت *** به اعمال زشت و بدش برگماشت
نبودی اگر لطف پروردگار *** بگشتند بر زشت‌کاری دچار
ز خیل خلایق ز کل بشر *** نمی‌گشت پاک از گنه یک نفر
خدا پاک سازد کسی را که خواست *** سمیع و علیم آن یگانه خداست (21)
النور
کسانی که دارند مکنت زیاد *** مبادا که بخشش برندی ز یاد
به اقوام و جمع به عسرت دچار *** به آنها که کوچیده‌اند از دیار
نکویان بمانند همّت بلند *** که با مردمان صلح پیشه کنند
نخواهید آیا که پروردگار *** ببخشد شما را سرانجام کار
بیامرزد او اشتباه و گناه *** همانا رحیم است یکتا اله (22)
النور
به مومن زنان گریزان ز بد *** هر آن کس که تهمت به کاری زند
به دنیا و عقباست ملعون حق *** به قهر الهی شود مستحق (23)
النور
بترسند از آن روز کآید ز راه *** که گردند بر کار آنها گواه
همه عضوهای بدن پا و دست *** زبانی که با آن سخنها زدست (24)
النور
در آن روز پاداش اعمال زشت *** که کردند آن مردم بدسرشت
همه زشت آیین و گفتار و کار *** مجازات آن می‌دهد کردگار (25)

النور
هر آن زن که او هست بدکار و بد *** به مردی بدین وصف باید رسد
هر آن مرد کو هست ناپاک و زشت *** بود لایق همسری بدسرشت
نکو زن به مرد نکو درخورست *** نکو مرد را نیک زن همسرست
چنین پاک اشخاص پاکیزه تن *** همه پاک هستند از بد سخن
وز ایزد بیابند رزقی نکو *** ببینند آمرزش از سوی او (26)
النور
بدون اجازه ز صاحب سرا *** مبادا به بیتی گذارید پا
مگر خانه باشد از آن شما *** که بی‌اذن رفتن بباشد روا
چو داخل بگشتید اول کلام *** نمایید بر اهل منزل سلام
که این کار بهر شما بهترست *** الا ایکه هستید یزدان‌پرست
بگردید یادآور این سخن *** ز خُرد و جوان و ز پیر و کهن (27)
النور
اگر خانه‌ای بود خالی ز کس *** مَنه پای در آن به صِرف هوس
اگر گوش از کس اجازه شنید *** ببایست در خانه‌اش پا نهید
اگر کس به بیت کسی پا نهاد *** ولی امر بر بازگشتش بداد
ببایست بیرون رود زآن سرا *** نباشد تأمل در آنجا روا
که بر پاکی نفس باشد نکو *** هر آنچه نمایید می‌داند او (28)
النور
شما را گناهی در این کار نیست *** که در خانه‌ای کاندر آن کس نزیست
شما را متاعیست آنجا نهان *** قدم بی‌اجازه نهید اندر آن
چه پنهان بود کار یا آشکار *** بر آنست آگاه پروردگار (29)
النور
به مردان مومن بگو مصطفی *** بپوشند چشم از گناه و خطا
بمانند پاکیزه‌دامان و نیز *** نمایند با زشتکاری ستیز
که این کار باشد برایشان صلاح *** چو جویند پاکی نفس و فلاح
خدا هست آگاه از کارتان *** ز کل عملها و پندارشان (30)
النور
به زنهای مومن بگو تا نگاه *** بپوشند از کارهای گناه
حفاظت نمایند خود از بدن *** نسازند آلوده اندام و تن
نسازند آرایش خود عیان *** ز نامحرمان نیز ماند نهان
مگر آنچه ناگاه و بی‌اختیار *** به نامحرمان خود شود آشکار
بَر و سینه و دوش را با حجاب *** بپوشند چون هست کاری صواب
نباید ببیند کسی روی وی *** بجز این کسانی که آید ز پی
پدر شوهر و شوهرست و پسر *** که هستند محرم همه سر به سر
پسرهای شوهر و اخوان خویش *** گناهی ندارد که آیند پیش

نپوشاند او روی را از پدر *** گنه نیست او را نگاه و نظر
پسرهای خواهر همه محرمند *** پسرهای اخوان همه همدمند
ز مسلم زنان و کنیزان خود *** گنه نیست گر صورتش دیده شد
ز اتباع خانه چه مرد و چه زن *** بود خانواده به دیگر سخن
ز طفلی که او خُرد باشد چنان *** که تشخیص نَدْهد همین از همان
مبادا که زنهای مومن به دین *** چنان پا بکوبند روی زمین
که خلخال آنها بگردد عیان *** طلایی که در پای باشد نهان
پس ای اهل ایمان جمیع شما *** نمایید توبه به یکتا خدا
بود آنکه گردید خود رستگار *** چو جویید راهی به پروردگار (31)
النور
کسانی که تنها و تک مانده‌اند *** ندارند زوجی و درمانده‌اند
غلامان صالح کنیزان پاک *** که دارند از کار ناراست باک
ببندید در بین ایشان نکاح *** که این کار باشد شما را صلاح
نترسند از فقر چون کردگار *** ز فضلش کند بی‌نیاز آن دو یار
که لطف خدا هست بی‌انتها *** بود آگه از بندگانش خدا (32)
النور
هر آن کس که قادر به تزویج نیست *** ره عفت نفس گیرد به زیست
که از لطف خود ایزد چاره‌ساز *** از این رنج او را کند بی‌نیاز
اگر برده‌ای در سرا صاحبید *** تقاضا کند از شما واخرید
چو بینید دارند بر آن توان *** پذیرید تا خود نویسند آن
پس از آنکه گشتند آنها رها *** ز مالی که داده خدا بر شما
بر ایشان رسانید قدری مدد *** که اوضاعشان رو به سامان رود
اگر هم کنیزانتان خوشدلند *** به پاکی و عفت همی مایلند
مبادا که بر حرص مال و هوی *** نمایید مجبورشان بر زنا
اگر هم کسی کرد کاری چنان *** خدا بر کنیزست خود مهربان
ولی صاحبش را نماید عقاب *** چشاند بر او آتشی از عذاب (33)
النور
فرستاد آیات روشن خدا *** هدایت بیابید شاید شما
بگفتا مثلها ز پیشینیان *** که رفتند زین پیشتر از میان
که پرهیزکاران نیکوسرشت *** بگیرند عبرت ز هر خوب و زشت (34)
النور
خدا نور ارض است و هفت آسمان *** به تمثیل، نورش چو مشکات دان
درونش چراغی و دورش حباب *** حبابی چو اختر درخشان و ناب
چراغیست با روغنی بس زیاد *** ز زیتون درختی مبارک نهاد
تو آنرا نه شرقی نه غربی شمار *** ولی روشن از آن یمین و یسار
چه زودست کاین روغن از هر کنار *** شود شعله‌ور بی‌نیاز به نار

یکی نور «حق باشد اندر صفت» *** همی روی نوریست از معرفت
بدین نور، یزدان کسی را که خواست *** هدایت نماید به آیین راست
که از بهر افراد صاحب خرد *** خداوند این سان مثل آورد
خدا هست دانا به کل امور *** بداند همه چیزها را به نور (35)
النور
در آن خانه‌ها که باذن خدا *** رفیع است یابی چنان نور را
که ذکر خدا گردد آنجا مدام *** نمایند تسبیح او صبح و شام (36)
النور
به کسب و تجارت گروهی رجال *** نگشتند غافل ز رب جلال
بخوانند با شوق و رغبت نماز *** زکاتی بداده بر اهل نیاز
از آن سخت روزند در اضطراب *** که باشد دل و دیده از آن به تاب (37)
النور
به پاداش اخلاص و خوف از خدا *** بر آنها ثوابی نماید عطا
فزاید بر آن اجر از لطف خویش *** کند فضل خود را فزونتر ز پیش
به هر کس بخواهد، یگانه خدا *** دهد روزی و رزق بی‌انتها (38)
النور
ز ناباوران بشنو این حسب حال *** چنین بوده و هست اندر مثال
همانند یک خشک بَرُّ و سراب *** که تشنه گمان می‌برد هست آب
شتابان بدانسوی گردد دوان *** ولی هیچ آبی نبیند روان
ببیند که یزدان بر او ناظرست *** به ثبت عملهای او حاضرست
خدا هست حقا سریع‌الحساب *** جدا می‌کند اهل لطف از عذاب (39)
النور
بلی کافران را مرام و عمل *** چو ظلمات دریا بود در مثل
که امواج آبند بالای هم *** از امواج پوشانده گردیده یم
فراز سر موجها روی آب *** بیاید یکی تیره ابر و سحاب
که ظلمات انبوه بر پشت هم *** هجوم آورد هر نفس دم به دم
که چون دست خود را برآرد برون *** نبیند دگر هیچ چیز آن زبون
به هر کس که ایزد نبخشید نور *** نیابد دگر روشنی هست کور (40)
النور
نبینی مگر آسمان و زمین *** هر آن مرغ کاو پر گشاید چنین
بدانند تسبیح و ذکر و صلات *** نمایند تقدیس آن با صفات
از آنچه نمایند اندر عمل *** خدا آگه آمد به علم ازل (41)
النور
زمین و سماوات خود کوی اوست *** همه رجعت خلق بر سوی اوست (42)

النور
ندیدی تو آیا که یکتا خدا *** ز هر سو کند ابرها جابجا
بپیوندد آن ابرها را به هم *** تراکم پذیرند از بیش و کم
پس آنگه ببینی که باران آب *** بریزد فرو از میان سحاب
خود از کوه موجود در آسمان *** تگرگی ببارد درشت و گران
به هر جا بخواهد اصابت کند *** که بر کشتزاران خسارت زند
چو در تحت فرمان و امر خداست *** ورا بازدارد ز هر جا که خواست
چنان برق می‌تابد از آسمان *** که ابصار حیران بماند در آن (43)
النور
به دنبال هم روز و شب آفرید *** گهی روز گردد گهی شب پدید
کسانی که هستند صاحب بصر *** بگیرند عبرت از این رهگذر (44)
النور
ز آب آفریدست یزدان پاک *** همه جانداران در این تیره خاک
گروهی به روی شکم همچو مار *** گروهی دو پا و گروهی چهار
خدا خلق سازد هر آن چیز خواست *** توانا به هر چیز یکتا خداست (45)
النور
فرستاد آیات روشن خدای *** که بر خیل مردم شود رهنمای
کسی را که یکتا خداوند خواست *** هدایت نماید به آیین راست (46)
النور
دورویان بگویند ما مؤمنیم *** اطاعت ز پیغمبرش می‌کنیم
به خلوت چو آیند حاشا کنند *** به روز عمل، پشت بر ما کنند
که هرگز ندارند ایمان به رب *** شناور به دریای جهل و شغب (47)
النور
چو گردند خوانده به حکم خدا *** که پیغمبرش احمد مصطفی (ص)
کند بین آنها قضاوت به داد *** به حکم خداوندگار معاد
گروهی از ایشان کنند احتراز *** بتابند از حکم حق روی باز (48)
النور
اگر راست گفتند در ادعا *** نهادند گردن به حکم خدا (49)
النور
به جهل و نفاقند بیمار زار *** به شک و گمانند جمله دچار
بترسند آیا رسول و خدا *** بر ایشان نمایند ظلمی روا؟
همانا گروهی ستم‌پیشه‌اند *** که در این چنین فکر و اندیشه‌اند (50)
النور
بلی، مؤمنان را چو آید ندا *** به هنگام اجراء حکم خدا
نمایند از جان و از دل قبول *** اطاعت کنند از خدا و رسول
بگویند از آن اطاعت کنیم *** به جانش نیوشیده رغبت کنیم

همانا که خواهند شد رستگار *** چو هستند در دین خود پایدار (51)
النور
هر آن کس که فرمان رب و رسول *** نیوشد به جان و نماید قبول
بگردد خداترس و پرهیزکار *** به هر دو سرا می‌شود رستگار (52)
النور
دورویان نمایند سوگند یاد *** که چون امر سازی برای جهاد
بگردند حاضر برای نبرد *** که با دشمنان جنگ خواهند کرد
بگو خود نسازید سوگند یاد *** دروغین قسمها به یزدان راد
کمی طاعت نیک و کاردرست *** بود بهتر از این قسمهای سُست
که بر کار و اندیشه‌های شما *** هماناست آگاه یکتا خدا (53)
النور
بگو پس نمائید اینک قبول *** فرامین پروردگار و رسول
بگیرید گفتِ خدا را به گوش *** کشد بار تکلیف هر کس به دوش
شما بار خود، وآنکسان بار خویش *** ببایست گیرید و آرید پیش
بگو گر به راه هدایت روید *** سعادت بیابید و مفلح شوید
کنون بر شما رانده‌ام این سخن *** جز ابلاغ، تکلیف نبود به من (54)
النور
خدا بر شما مؤمنانِ به وی *** به نیکوخصالانِ فرخنده پی
بدادست وعده که روی زمین *** بخواهید شد حاکم و جانشین
که اقوام بسیار ناپاک و پاک *** بگشتند خود جانشینان خاک
به آیین اسلام، یکتا خدا *** تسلط ببخشد، فزاید بقا
همه مؤمنان را پس از خوف و بیم *** دلی ایمن از مکر دشمن دهیم
که من را بخوانند یکتا اله *** بتان را بخوانند پست و تباه
پس از این چو کافر شود کس به من *** بود فاسق و اندر آن نیست ظن (55)
النور
بخوانید ای قوم مؤمن صلات *** ببخشید بر بینوایان زکات
اطاعت نمایید از مصطفی *** که یابید رحمت ز یکتا خدا (56)
النور
مپندار هرگز که کفار دین *** بیابند قدرت به روی زمین
بر ایشان جهنم بود جایگاه *** که بد منزلی هست آن پایگاه (57)
النور
الا مؤمنان به پروردگار *** ببندید این نکته‌ها را به کار
اگر بنده دارید در زیر یوغ *** وگر طفل کمتر ز سن بلوغ
چو خواهند آیند در آن اطاق *** که دارید با خلوت خود وثاق
سه نوبت ببایست در روز و شب *** شما را نمایند رخصت طلب

یکی صبح پیش از نماز اداء *** دوم چونکه طی شد نماز عشاء
سوم ظهرگاهان که ای مرد و زن *** برون می‌نمایید جامه ز تن
که در این سه هنگام در خلوتید *** بسا باشد آنکه عیان عورتید
بجز این سه موقع، دگر باک نیست *** که بی‌اذن با هم نمایید زیست
خداوند این گونه صاف و عیان *** کند جمله آیات خود را بیان
که دانا به خلق است و باشد علیم *** بود آگه از کارها آن حکیم (58) النور
چو اطفال گشتند بالغ تمام *** بدیدند در خواب خود احتلام
سزد تا نمایند رخصت طلب *** به هنگام وارد شدن روز و شب
همانسان که پیشینیان شما *** عمل می‌نمودند این نکته را
بیان کرده آیات خود کردگار *** عظیم و حکیم است پروردگار (59) النور
زنان مسنّی که هرگز اُمید *** ندارند بر ازدواجی جدید
گناهی نباشد کنند آشکار *** دُرُ و زینت و گوهر و گوشوار
تواند کند دور از خویشتن *** حجابی که دارد به تن پیرزن
و گر همچنان راه عفت گزید *** بود بهتر از آن که سازد پدید
سمیع و علیم است پروردگار *** بداند همه کنه دلها و کار (60) النور
کسانی که کورند و بیمار و لنگ *** برآنها در رزق گردیده تنگ
گر از منزل خویش یا والدین *** که دارند بر دوشتان حق و دین
سرائی که از آنِ خواهر بوَد *** و گر نیز زآنِ برادر بود
عمو، عمه، دائی و خاله تمام *** نباشد گنه گر خورید از طعام
اگر خانه‌ای را کلید سرا *** نهادند در اختیار شما
گر از منزل دوستان و رفیق *** که باشید با هم دو یار شفیق
ز مجموع یا هر یک از خانه‌ها *** بود خالی از عیب صَرف غذا
چه شایسته باشد که وقت ورود *** بگوئید خود همدگر را درود
که نیکو بود گفتن این کلام *** تحیت ز یزدان بود در سلام
خدا روشن آیات سازد بیان *** که اندیشه سازید شاید در آن (61) النور
همانا کسانی به دین اندرند *** که ایمان به یزدان و احمد برند
چو هستند در پیش صاحب عروج *** نسازند بی‌رخصت او خروج
از او هر که دستور و رخصت بخواست *** هم او مؤمن بر رسول و خداست
چو از بهر انجام بعضی امور *** بخواهند خود اذن ترک حضور
بده رخصت و آنگه از پاک رب *** بر ایشان تو آمرزشی کن طلب
همانا غفورست پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (62)

النور
مبادا بدانسان که بر هم ندا *** بیارید و سازید هم را صدا
رسول خدا را هم‌آنگونه باز *** سوی خویش خوانید وقت نیاز
(که زشت است این کار در شأن او *** ادب واجب آمد گهِ گفتگو)
خدا هست آگاه از حال آن *** که کردست رخسار خود را نهان
که پیچد سر از امر پروردگار *** نهد زیر پا حکم آن کردگار
بباید بترسند از کردگار *** مبادا به فتنه شوندی دچار
بیاید عذابی در این تیره خاک *** که باشد بر ایشان بسی دردناک (63)
النور
بدانید ملک زمین و آسمان *** همه هست زآنِ خدای جهان
به هر حال هستید، یکتا خدا *** بود مطلع از امور شما
زمانی که مردم از این تیره خاک *** بیایند سوی خداوند پاک
همی سازد آگاهشان کردگار *** که در دارِ فانی چه کردند کار
خدا هست آگاه بر هر چه هست *** به هر چیز از دانش افکنده دست (64)

الفرقان

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بزرگ است یزدان که فرقان کتاب *** فرستاد بر عبد خود بر صواب
که تا خلق را از یگانه خدا *** بترساند و نیز روز جزا (1)
الفرقان
خدائی که از اوست ملک جهان *** بود مالک ارض و هفت آسمان
نه فرزند فرموده او اختیار *** نه او را شریکی است در مُلک یار
همه چیز مخلوق دست خداست *** حدود همه چیز معلوم ماست (2)
الفرقان
کنون مشرکان جز خدای بشر *** پرستش نمایند ربی دگر
که هرگز ندارند علم و توان *** که چیزی بسازند اندر جهان
که خود نیز هستند مخلوق او *** چه کس آفریدستشان غیر هو
نباشند قادر که بر نفس خویش *** زیانی و سودی رسانند پیش
نه در دست آنهاست مرگ و حیات *** نه مبعوث گشتن ز بعد ممات (3)
الفرقان
بگویند کفار، این مصطفی *** که گوید که قرآن بود از خدا
فرابافته از خودش یک به یک *** دگر کس بکردست او را کمک
چه ظلم بزرگیست این حرف و فکر *** که کفار آن را نمایند ذکر (4)
الفرقان
گشودند کفار لب بر خطاب *** که جز داستانی نباشد کتاب
پُر از قصه‌هائی ز پیشینیان *** کزین پیش بودند از خاکیان
محمد (ص) نوشته است آن را تمام *** بر او دیکته می‌شود صبح و شام (5)
الفرقان
به آنها بده ای پیمبر جواب *** که یزدان فرستاده است این کتاب
کز اسرار هفت آسمان و زمین *** به علم ازل هست آگه‌ترین
خدائی که او هست بس مهربان *** غفورست بر بندگان جهان (6)
الفرقان
بگویند خود از چه رو مصطفی *** چو مردم، تناول نماید غذا
به بازار هم می‌زند او قدم *** چرا همچو ما هست، او نیز هم
بر او یک فرشته نیاید فرود *** که او هم بترساند از رب جود (7)
الفرقان
چرا فارغ از زحمت و درد و رنج *** به دامان احمد (ص) نیفتاده گنج
ندارد چرا باغ کز آن خورد *** همه میوه‌هایش به دامان برد

بگویند آن ظالمان بلاد *** به یاران پیغمبر خوش‌نهاد
اطاعت نمایید از ساحری *** که افسونتان کرده با ماهری (8)
الفرقان
ببین ای پیمبر چه باطل مثل *** برایت زنند این گروه دغل
بگشتند آن قدر گمراه و دور *** که دیگر نیابند راهی به نور (9)
الفرقان
خدائی بزرگست رب وجود *** که دنیای لطف است و دریای جود
چو خواهد خداوند بسیار اجر *** دهد بر تو پاداش بی‌رنج و زجر
بهشتی که زیر درختان آن *** بود جوی‌های زلالی روان
گران قصرهائی نکو، کردگار *** بفرموده از بهر تو برقرار (10)
الفرقان
کنون کافران به یکتا خدا *** دروغین بخواندند روز جزا
کسی کاو بدین کار برخاسته *** جهنم بر او هست آراسته (11)
الفرقان
چو سوزنده آتش فروزنده نور *** ببیند همه کافران را ز دور
چنان با غضب می‌نماید خروش *** که کفار خود بشنوندش به گوش (12)
الفرقان
به زنجیر بندند آن کافران *** به جائی که تنگ است از هر کران
در آن حال ز آنان برآید ندا *** بگویند صد وای بادا به ما (13)
الفرقان
به آنان بگویند امروز روز *** شما را زیادست حسرت هنوز
مخواهید یک بار مرگ از خدای *** دمادم بخواهید باه آه و وای (14)
الفرقان
«چو گشتی تو با کافران روبرو» *** همیشه به هر جا به آنان بگو
که جای شما بِهْ بود یا بهشت؟ *** که وعدست بر مردم خوش‌سرشت
به پاداش، یابند باغ جنان *** نشیمن گزیده در آن آشیان (15)
الفرقان
هر آنچه بخواهند آماده است *** همیشه بخواهند آنجا نشست
چو این وعده را داد پروردگار *** اجابت نماید سرانجام کار (16)
الفرقان
چو یابند در روز محشر حضور *** پلیدان و بتهای از حق بدور
بپرسند آنگه ز بتهای خوار *** بگوئید اکنون سخن آشکار
که گمراه کردید آیا شما *** همه مشرکان را ز راه خدا؟
و یا خود بگشتند گمره ز راه *** فتادند در ظلمتی بس تباه (17)
الفرقان
بگویند، روی سخن بر خدا *** خدائی ترا هست تنها سزا

نَزیبد که غیر از تو ای بی‌نیاز *** ز دیگر کسان یار گیریم باز
ولیکن به کفار و اجدادشان *** چنان مال دنیا بدادی نشان
که غافل بگشتند از ذکر تو *** بگشتند بیرون خود از فکر تو
که بودند قومی تبهکار و دون *** که گشتند از حلقه تو برون (18) الفرقان
کسانی که خواندیدشان کردگار *** نمودند تکذیبتان آشکار
نه اکنون توانید دفع عذاب *** نه یاری رساندن بخود زین عقاب
هر آن کس که بنمود ظلمی چنین *** عذابی بزرگست با او قرین (19) الفرقان
نه پیش از تو آمد رسولی ز ما *** مگر آنکه می‌خورد چون تو غذا
برفتند در بین بازار راه *** به اجناس آن نیز کرده نگاه
شما را بلی کردگار جهان *** به دیگر کسان می‌کند امتحان
که در طاعت حق چسان صابرید *** چه مقدار از او اطاعت برید
خدا هست بر هر چه باشد بصیر *** بداند همه رازهای ضمیر (20) الفرقان
بگویند آن منکران لقاء *** به ما یک فرشته نیاید، چرا؟
چرا ما خدا را به چشمان خویش *** نبینیم هرگز فراروی پیش
تکبر نمودند و گردنکشی *** فزونتر نمودند آن سرکشی (21) الفرقان
یکی روز می‌آید از گرد راه *** که دارند سوی ملائک نگاه
در آن روز آن مجرمان پلید *** بشارت نخواهند ز آنها شنید
بگویند محروم هستید و دور *** ز لطف خدای رحیم و غفور (22) الفرقان
همه کارهای پُر از غل و غش *** که آنان نمودند با هر روش
نمائیم نابود و سازیم خوار *** که بودند خود مردمی زشتکار (23) الفرقان
مکانی نکوتر بر اهل بهشت *** خداوند در روز آخر نوشت
نکو خوابگاهی به باغ جنان *** بگردیده بر مؤمنان آشیان (24) الفرقان
یکی روز آید که هفت آسمان *** شکافند از هم به ابری گران
ملائک بخواهند آمد فرود *** به دستور پروردگار ودود (25) الفرقان
در آن روز مخصوص کآید ز راه *** خداوند رحمان بود پادشاه
که روزی گرانست و بسیار سخت *** به کفار مغبون برگشته‌بخت (26) الفرقان
ستم‌پیشگان از گناهان پست *** به دندان بگیرند خود پشت دست

بگویند ای کاش ما از رسول *** نمودیم دین خدا را قبول (27)
الفرقان
بیایند در گفتگو و سخن *** بگویند ای وای من، کاش من
نبودم همی دوست با فاسقین *** نبودی فلان کس مرا همنشین (28)
الفرقان
بدیدیم راهی که راه خداست *** ولی کرد گمراهم از راه راست
بلی دوستی با شیاطن پست *** فقط مایه گمرهی بود و هست (29)
الفرقان
در آن روز، پیغمبر مصطفی (ص) *** کند شِکوه از مردمان بر خدا
که کردند این قوم ترک کتاب *** به کنجی نهادند قرآن ناب (30)
الفرقان
برای تمام رسل کردگار *** بدادست جمعی عدو را قرار
که از بهر یاری و نصرت تو را *** کفایت نماید یگانه خدا (31)
الفرقان
بگویند کفار قرآن چرا *** به یکباره نازل نشد از خدا
ندانند تا حکمتش این بود *** که آهسته آهسته نازل شود
که آرام سازیم روحت به آن *** شود مطمئن قلبت از آن بیان
چنین بود علت که پروردگار *** به ترتیب کرد آیه‌ها آشکار (32)
الفرقان
تو را چون مثلهای باطل زنند *** سخنهای بیهوده گویند چند
ببینند اندر مقابل ز من *** به نیکوترین شیوه رد سخن (33)
الفرقان
به دوزخ بیفتند بر روی خویش *** ره بدترین جای بگرفته پیش
بگشتند گمراه بسیار سخت *** که هستند بدکار و برگشته‌بخت (34)
الفرقان
به موسی بگردید تورات عطا *** نبی گشت هارون ز سوی خدا (35)
الفرقان
بدادیم دستور، راهی شوید *** به سوی مکذب کسان می‌روید
بزودی بگردند آنان هلاک *** از آنها نماند نشان روی خاک (36)
الفرقان
چو قوم تبهکار نوح رسول *** نکردند گفتار او را قبول
به طوفان سپردیم آن قوم بد *** که در بحر تعذیب غرقه شود
بکردیمشان در جهان آیتی *** مگر خلق گیرند زآن عبرتی
به روز قیامت به زجری الیم *** ستم‌پیشگان را سزا می‌دهیم (37)
الفرقان
که عاد و ثمود و همه قوم رس *** هم اقوام دیگر چه پیش و چه پس

به هر یک عذابی بیامد فرود *** که سر خم نکردند بهر سجود (38)
الفرقان
بگفتیم از بهر هر یک مثال *** بمیراندشان زآن سپس ذوالجلال (39)
الفرقان
بلی، کافران بداندیش و خوار *** بدیدند با چشم خود آن دیار
که باراند یزدان بر آنان عذاب *** بدیدند آن شهر گشته خراب
ولیکن ندارند اُمید و بیم *** ز روز جزا و عذاب الیم (40)
الفرقان
الا ای محمد نباشی نژند *** چو این کافران ریشخندت کنند
به غیر از تمسخر ندارند کار *** به چنگال صد زشتکاری دچار
بگویند این مرد باشد همان *** که مبعوث گشته ز رب جهان؟ (41)
الفرقان
اگر ما بر آن بت‌پرستی خویش *** نبودیم صابر در آیین و کیش
چه نزدیک بودی که ما را هم او *** کند گمره از راست‌راه نکو
اگر خود ببینند قهر خدا *** بدانند فرق صواب و خطا
بدانند گمره‌ترین شخص کیست *** چه کس در مسیر ضلالت بزیست
(42)
الفرقان
ندیدی کسی را که غرق گناه *** هوس را گزیدست جای اله؟
توانستی آیا ز خشم خدا *** شوی حافظ جانش ای مصطفی؟ (43)
الفرقان
تو آیا گمان می‌کنی حرف راست *** نیوشد ز تو آنکه کافر به ماست
گمان می‌کنی چون که گوئی تو پند *** یکی لحظه در آن تأمل کنند
کر و کور هستند غرق وَحَل *** اولئک کالانعام بل هم اضل (44)
الفرقان
نبینی تو آیا که یکتا خدا *** چسان گستراندست این سایه را
چو می‌خواست، بودی توانا که باز *** کند سایه را ساکن آن بی‌نیاز
خدا چون بگسترد آن سایه را *** بر او کرد خورشید را رهنما (45)
الفرقان
به تدریج آن را بگیریم پس *** سیاهیّ شب از ره آید سپس (46)
الفرقان
خدائی که او را بزیبد سپاس *** برای شما کرد شب را لباس
خدا خواب را داد تا وقت شب *** بگردید آرام فارغ ز تب
بلی روز را بهر انجام کار *** مقرر بفرمود پروردگار (47)
الفرقان
خدا بهر رحمت فرستاد باد *** شما را بشارت از آن باد، باد

فرستاد آبی خوش از آسمان *** که پاک است و طاهر به هر جا روان (48)
الفرقان
زمین زنده گردید زآن آبِ پاک *** پس از مرگ شد زنده این تیره خاک
همه چارپایان و هم آدمی *** بگشتند سیراب از آن، هر دمی (49)
الفرقان
دگرگونی باد و باران به سال *** مقرر نمودست آن ذوالجلال
که شاید خلایق بگیرند پند *** سزد تا به اندرز آن دل نهند
ولی اکثر خلق در بند خویش *** ره ناسپاسی گرفتند پیش (50)
الفرقان
اگر میل یزدان بر این کار بود *** به هر قریه پیغمبری می‌نمود (51)
الفرقان
مبادا که از کافران دیار *** اطاعت نمائی در این روزگار
تو با کافران سخت می‌کن قتال *** همانسان که کردند آنان جدال (52)
الفرقان
دو دریا درآمیخت رب غفور *** یکی آب شیرین یکی تلخ و شور
یکی واسطه داد آنگه قرار *** جدایند از همدگر پایدار (53)
الفرقان
چو می‌کرد یزدان بشر را پدید *** خود از قطره آبی ورا آفرید
برایش نهاد عزت ازدواج *** به خویشی بشر را بداد احتیاج
خدای تو قادر به هر چیز هست *** کسی از ید قدرت او نرست (54)
الفرقان
ببردند از یاد، پروردگار *** پرستش نمودند بتهای خوار
که نه سود دارد بر آنان نه شر *** نه شاید توانند دفع ضرر
بکردند بر ایزد خویش پشت *** که دلهایشان را جهالت بکشت (55)
الفرقان
تو از سوی یزدان بگشتی سفیر *** که تنها بگردی بشیر و نذیر (56)
الفرقان
به امت بگو ای نبی این سخن *** که مزدی نمی‌خواهم از خلق من
همین بس که بر راه یزدان روید *** امیدست خوشبخت و مفلح شوید (57)
الفرقان
توکل بفرما به رب جهان *** که هرگز نمیرد به دور زمان
خداوند خود را تو تسبیح گو *** دل و جان صفا دِه به تقدیس او
گناهی گر از بنده‌ای سر زند *** خدا هست آگه، کفایت کند (58)
الفرقان

خدائی که این ارض و هفت آسمان *** هر آنچه که بودست در آن میان
به شش روز خلقش بکرد از نخست *** پس آنگاه عرش آفریدی درست
خدا هست رحمتگر عام و بس *** که رحمت کند برهمه جا و کس
بپرسید از مردم با خدا *** که آگاه گردید از آن، شما (59)
الفرقان
چو بر خلق گوئی بیایید زود *** نمائیم بر ذات رحمان سجود
بگویند رحمان خداوند کیست *** ندانیم منظور قولت که چیست
نمائیم سجده به فرمان تو؟ *** به خاک خداوند رحمان تو؟
فزون می‌شود نفرت این کسان *** اگر خود تو دعوت کنی این خسان (60)
الفرقان
بزرگست ایزد که در آسمان *** بروجی نهادست پرتوفشان
مقرر نموده چراغی نکو *** ز خورشید و از ماهِ تابنده‌رو (61)
الفرقان
شب و روز را کردگار مهین *** بفرمود دنبال هم جانشین
کسی کاو به سجده بساید سرش *** شب و روز یکسان بود در بَرش (62)
الفرقان
عباد خداوند رحمان کیند؟ *** کسانی که اندر تواضع زیند
گذارند چون در زمین گام خویش *** رهی از تواضع بگیرند پیش
چو شخصی بر ایشان براند عقاب *** به گفتار خوش می‌دهندش جواب (63)
الفرقان
همه شب به شوقند اندر نماز *** نمایند سجده بر آن بی‌نیاز (64)
الفرقان
بگویند دائم به حال دعا *** عذاب جهنم بگردان ز ما
که بسیار مهلک بود آن عذاب *** همیشه است جاوید آن سوز و تاب (65)
الفرقان
که منزلگهی هست بسیار بد *** چه بد پایگاه و مقری بود (66)
الفرقان
چنین مردمان وقت انفاق مال *** بپویند بر شیوه اعتدال
نورزند اسراف در این طریق *** نه در خست و بخل هر دم غریق (67)
الفرقان
شریکی نخوانند بر کردگار *** بگویند یکتاست پروردگار
نریزند خون کسی روی خاک *** که یزدان حرامش نموده هلاک
نگردند هرگز به گِردِ زنا *** بمانند پاکیزه از این خطا

که هر کس بر این کار آلود دست *** بر او گَردِ کیفر بخواهد نشست (68) الفرقان
عذابش مضاعف شود در جزا *** مخلد بماند به دوزخ سرا (69) الفرقان
بجز توبه‌کاران بر کردگار *** که صالح بگردند و پرهیزگار
خدا عفو سازد بر ایشان عذاب *** گناهانشان را نماید ثواب
همانا غفورست پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (70) الفرقان
هر آن کس کند توبه از هر گناه *** به پرهیزکاری کند طی راه
رسد توبه او به درگاه رب *** که بسیار کردست او را طلب (71) الفرقان
به ناحق شهادت نخواهند داد *** که این کار از مؤمنان دور باد
گر از کس ببینند بیهوده کار *** کریمانه عفوش کنند آشکار (72) الفرقان
چو آیات حق را به یاد آورند *** کر و کور در آیه‌ها ننگرند
به دقت نمایند بر آن نظر *** نمانند چون جاهلان بی‌خبر (73) الفرقان
بگویند از ازواجمان طفل نیک *** به ما بخش ای ایزد بی‌شریک
که روشن نمایند چشمان ما *** فزایند بر مهر و ایمان ما
هم از بهر مردان پرهیزکار *** تو ما را بکن پیشوا در دیار (74) الفرقان
چنین بندگانی که بردیم نام *** بگفتیم اوصافشان را تمام
به پاداش آن صبر اندر بهشت *** بر ایشان خداوند قصری نوشت
ملاقات سازند هم را به کام *** به ذکر تحیت به قول سلام (75) الفرقان
چه نیکوست آن منزل پُر ز نور *** مخلد بیابندآنجا حضور (76) الفرقان
کنون ای پیمبر به امت بگو *** چنین ساز با مردمان گفتگو
نباشد اگر توبه‌های شما *** خداوندتان کی کند اعتنا
چو کردید تکذیب آیات حق *** بگردید بر کیفرش مستحق (77)

الشعراء

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
شروع سخن طا و سین است و میم *** که رمزیست از سوی رب حکیم (1)
الشعراء
که قرآن بود آیه‌هایی عیان *** ز روشن کتاب خدای جهان (2)
الشعراء
پیمبر تو ای مرد یزدان‌پرست *** دهی جان خود را ز غصه ز دست
از این غم که مردم به روز شمار *** نیارند ایمان و بر کردگار (3)
الشعراء
مخور غم چو خواهد خدای جهان *** کند قهر نازل ز هفت آسمان
که گردن به ایمان یزدان نهند *** «صلای عبادت به حق سر دهند» (4)
الشعراء
نیامد ز رحمان خدا آیتی *** فرستاده بر قومی و ملتی
بجز آنکه کردند اعراض از آن *** قبولش نکردند هرگز ز جان (5)
الشعراء
چو اعراض از آیات حق کرده‌اند *** همی دست بر رد آن برده‌اند
چو کردند بر آیه‌ها ریشخند *** بزودی عذابی ببینند چند (6)
الشعراء
نکردند آیا به روی زمین *** نگاهی به چشمان باریک‌بین
که در آن برویانده پروردگار *** نباتات پُرسود را بی‌شمار (7)
الشعراء
در این هست آیات ایزد نهان *** ولیکن نگردند مؤمن به آن (8)
الشعراء
خدای تو حقاست با اقتدار *** رحیم است بر بندگان، کردگار (9)
الشعراء
به موسی چنین گفت یزدان تو *** کنون سوی قوم ستمکار رو (10)
الشعراء
به فرعونیان گوی آیا شما *** نترسید هرگز ز یکتا خدا؟ (11)
الشعراء
بگفتا که می‌ترسم ای رب من *** دروغین بخوانند از من سخن (12)
الشعراء
بگردم از آن کفر دلتنگ باز *** زبانم نگردد به گفتار باز
کنون پس تو، هارون نیکونهاد *** به همراه من ساز در این جهاد (13)

الشعراء
بترسم که این قوم ورزد گناه *** بریزند خود خون مارابه راه (14)
الشعراء
بگفتا مترسید اکنون روید *** به دربار فرعون راهی شوید
که من می‌شوم با شما همسفر *** نیوشم سخنهایتان سر به سر (15)
الشعراء
به فرعون گویید ما هر دو یار *** رسولیم از سوی پروردگار (16)
الشعراء
تو بفرست با ما بنی‌اسراییل *** که سکنی گزینند بیرون ز نیل (17)
الشعراء
پس آنگاه فرعون او را شناخت *** به موسی چنین ضرب صحبت نواخت
تو آن طفل هستی به دربار من *** بزرگت نمودست این انجمن
به دربار ما بوده‌ای چند سال *** چو اکنون رسیدی به رشد و کمال (18)
الشعراء
ز تو سر زد آن قتل و آن کار زشت *** چو کافر به ما بودی اندر سرشت (19)
الشعراء
بگفتا بلی کشتم او را به مشت *** ستمکار را نیز بایست کشت
که سرگشته بودم به قصر و دیار *** به زندان حیرت بگشته دچار (20)
الشعراء
پس آنگه از اینجا نمودم فرار *** ز بیم شما مردم نابکار
خدا حکمت و علم کردم عطا *** که اینک رسولم ز یکتا خدا (21)
الشعراء
بکردی تو این قوم را عبد خویش *** یهودان ز جورت بگشتند ریش
مگر نعمتی هست این ای دغل *** که منت به من می‌نهی زین عمل؟ (22)
الشعراء
بپرسید فرعون از او ناگهان *** که برگو ترا کیست رب جهان (23)
الشعراء
بگفتا خدای زمین و آسمان *** خدائی که از اوست مابینشان
و گر می‌نمایید باور سخن *** هم او در جهان است یزدان من (24)
الشعراء
چو فرعون شد عاجز از هر جواب *** به درباریانش نمود این خطاب
شنیدید آیا سخنهای او *** خبردار گشتید از رای او (25)
الشعراء
بفرمود موسی سخن آشکار *** که رب جهان هست آن کردگار

که او هم شما و هم اجدادتان *** ز هیچ آفرید و توان دادتان (26)
الشعراء
چنین گفت فرعون دارم یقین *** که حقاست مجنون رسولی چنین (27)
الشعراء
بگفتا که خلقت نمودست رب *** همه مشرق و مغرب و روز و شب
هر آنچه در آن بین دارد قرار *** اگر عاقلانید در قول و کار (28)
الشعراء
دگرباره فرعون گفتا سخن *** اگر می‌پرستی کسی غیر من
دراندازمت خود به زندان و بند *** ببینی تو بسیار رنج و گزند (29)
الشعراء
بگفتا که خواهی به صدق سخن *** ترا معجزه آورم پیش من (30)
الشعراء
بگفتا که خود معجزه گوی چیست *** دروغی تو را گر به گفتار نیست (31)
الشعراء
پس آنگاه موسی زمین زد عصا *** پدیدار آمد یکی اژدها (32)
الشعراء
برآورد دست از گریبان بدر *** چو خورشید تابان بشد جلوه‌گر (33)
الشعراء
بزد بانگ فرعون کاو ساحرست *** که بسیار در کار خود ماهرست (34)
الشعراء
بخواهد به نیرنگ و افسون کار *** شما را براند ز شهر و دیار (35)
الشعراء
بگفتند درباریانش سُخن *** که خود این دو تن را تو دربند کن
روانه به هر سوی پیکی بساز *** که تا ساحران را بیارند باز (36)
الشعراء
که تا ساحران زبردست و شاه *** همه حاضر آیند در بارگاه (37)
الشعراء
همه ساحران جمع کرد و بداشت *** به یک روز معلوم موعد گذاشت (38)
الشعراء
به مردم بگفتند یاران شاه *** شما نیز آیید در وعده‌گاه (39)
الشعراء
بگفتند مردم، اگر ساحران *** بگشتند پیروز بر این سران
ز فرعون سازیم ما پیروی *** که او پادشاهست و مردی قوی (40)
الشعراء

رسیدند چون ساحران در حضور *** بدیدند آن غوطه‌ور در غرور
بگفتند گر غالب آییم ما *** به ما اجر نیکو نمایی عطا (41)
الشعراء
بگفتا که آری فزونتر دهم *** مقرب بگردید بر درگهم (42)
الشعراء
بفرمود موسی نخست افکنید *** هر آنچه که دارید رو می‌کنید (43)
الشعراء
فکندند آن چوبها وآن طناب *** بکردند سحری برون از حساب
به فرعون خوردند آنان قسم *** که البته پیروز گردیم هم (44)
الشعراء
در آن حال موسی فکندی عصا *** همه سحرها را بخورد اژدها (45)
الشعراء
چو اعجاز موسی چنین رخ نمود *** بکردند در پیش موسی سجود (46)
الشعراء
بگفتند بر کردگار جهان *** همه مؤمن استیم در این زمان (47)
الشعراء
همان کاو به موسی و هارون خداست *** که تنها پرستش مر او را سزاست (48)
الشعراء
چنین راند فرعون بر لب سخن *** که مؤمن بگشتید بی‌اذن من؟
مرا گشت معلوم کاین چیره‌مرد *** شما را بسی اوستادی بکرد
بیاموخته بر شما ساحری *** چو موسی نبودست در ماهری
ره کفر بر من گرفتید پیش *** بزودی ببینید پاداش خویش
کنون دست چپ وانگهی پای راست *** ببُرم که پاداشتان این سزاست
پس آنگه شما را کِشم روی دار *** بمیرید بر دار فرجام کار (49)
الشعراء
بگفتند آن ساحران در جواب *** زیانی نخیزد به ما زین عذاب
که چون طی شود این حدیث دراز *** به سوی خداوند گردیم باز (50)
الشعراء
به دل هست ما را امید از خدا *** چو گشتیم مؤمن ببخشد خطا (51)
الشعراء
به موسی چنین وحی آمد ز رب *** برون بر همه بندگان را به شب
که چون پا نهادند بهر گریز *** بیایند فرعونیان در ستیز (52)
الشعراء
چو فرعون جبّار این را شنود *** که بیرون برفتند قوم یهود
رسولان فرستاد بر هر طرف *** سپاهی فراهم شود صف به صف (53)

الشعراء
بگفتا ز قوم بنی‌اسراییل *** بماندند تنها گروهی قلیل (54)
الشعراء
بسی خشمناکیم از آن گروه *** بیاریمشان سخت اندر ستوه (55)
الشعراء
سراپا مسلح، سلاحی تمام *** بگردیم پیروز و یابیم کام (56)
الشعراء
از آن باغها، راح روح و روان *** وز آن چشمه‌های زلال و روان
خداوند فرعونیان را براند *** کز ایشان دگر هیچ باقی نماند (57)
الشعراء
همه ثروت و گنجهای زیاد *** هم ازدستشان رفت یکسر به باد (58)
الشعراء
که بر آن همه نعمت بی‌بدیل *** بگشتند وارث بنی‌اسراییل (59)
الشعراء
به دنبال موسی برفت آن سپاه *** بکردند تعقیبشان صبحگاه (60)
الشعراء
چو گشتند آن دو سپه روبرو *** بگفتند اصحاب موسی به او
بگردیم بر دست ایشان هلاک *** بریزند خود خون ما را به خاک (61)
الشعراء
بفرمود موسی که این سان مباد *** خدا دست یاری به این جمع داد
مرا ره نماید به راه نجات *** نگهبان ما هست آن خوش‌صفات (62)
الشعراء
به موسی بشد وحی از کبریا *** به دریا درافکن ز دستت عصا
به انجام این کار موسی شتافت *** که دریای موّاج از هم شکافت
بسی قطعه آب بر هم سوار *** بگشتند و چون کوه شد استوار (63)
الشعراء
ز دریا گذشتند قوم یهود *** به دنبال آنان بیامد جنود (64)
الشعراء
که موسی و یاران او را خدا *** ز چنگال وحشت نمودی رها (65)
الشعراء
چو فرعونیان را بپوشاند موج *** بگشتند غرقه در آن فوج فوج (66)
الشعراء
که این آیتی هست از بهر پند *** ولی اکثر خلق آگه نیند (67)
الشعراء
همانا ترا کردگار عزیز *** بود بحری از عزّت و لطف نیز (68)
الشعراء

تو ای مصطفی ای رسول جلیل *** به مردم بخوان داستان خلیل (69) الشعراء
زمانی که گفتا به قوم و پدر *** شما را که معبود باشد مگر؟ (70) الشعراء
بگفتند هستیم ما بت‌پرست *** که هرگز از آنها نشوئیم دست (71) الشعراء
پس آنگاه آن مرد نیکونهاد *** بدینگونه لب بر سخن برگشاد
که چون بر بتان گفته آید ندا *** نیوشند آیا صدای شما (72) الشعراء
از آنان شما را رسد هیچ سود؟ *** زیانی از آنها رسد در وجود؟ (73) الشعراء
بگفتند اجدادمان بت‌پرست *** بُدند و نشوییم زینکار دست (74) الشعراء
بگفتا که آیا شما آگهید *** که بر این بتانی که سر می‌نهید (75) الشعراء
هم اجدادتان پیشتر در وجود *** بر آنها نهادند سر بر سجود (76) الشعراء
منم من مخالف بدین زشت کار *** که چیزی پرستید جز کردگار (77) الشعراء
خدائی که بخشید بر من وجود *** به راه درستم هدایت نمود (78) الشعراء
خدائی که دادست من را طعام *** دهد آب شیرین مرا، او بکام (79) الشعراء
چو بیمار گردم یگانه خدا *** به لطفش ببخشد به جانم شفا (80) الشعراء
خدائی که من را بمیراند او *** دگرباره زنده نماید نکو (81) الشعراء
مرا چشم امید بر کردگار *** که جرمم ببخشد به روز شمار (82) الشعراء
خدایا به من دانشی کن نثار *** بپیوند با قوم شایسته‌کار (83) الشعراء
بر آیندگان نام من کن نکو *** که گویند نیکو کسی بود او (84) الشعراء
مرا ساز اندر بهشتت مقیم *** مرا بخش میراث باغ نعیم (85) الشعراء
چو گمراه گردیده من را پدر *** به لطف خودت زآن خطا درگذر (86)

الشعراء
به روزی که از خاک آیم برون *** نسازی مرا شرمسار و زبون (87)
الشعراء
به روزی که بی‌شبهه آن بودنیست *** زن و مال و فرزند را سود نیست (88)
الشعراء
همانا کسی خیر خواهد ز رب *** که با قلب پاکش بکرده طلب (89)
الشعراء
خداترس مردانِ نیکوسرشت *** در آن روز آیند اندر بهشت (90)
الشعراء
همه تیره‌بختان گم کرده راه *** به دوزخ بخواهند کردن نگاه (91)
الشعراء
بر افراد مشرک رسد این ندا *** کجایند اکنون بتان شما؟ (92)
الشعراء
کسانی که خواندید جز کردگار *** بتانی که خواندید پروردگار
توانند آیا به روز حساب *** نمایند یاریتان از عذاب (93)
الشعراء
که کفار و معبودها سر به سر *** بیفتند یکسر به قعر سقر (94)
الشعراء
سپاهی که شیطان فراهم نمود *** به دوزخ درافتند از هر چه بود (95)
الشعراء
ز روی خصومت به قعر سقر *** بگویند این گونه با یکدگر (96)
الشعراء
قسم باد بر کردگار مهین *** که بودیم اندر ضلالی مبین (97)
الشعراء
پرستش نکردیم یکتا خدا *** شما را پرستش نمودیم ما (98)
الشعراء
همین قوم بدکار، بی‌کم و کاست *** بکردند گمراه ما را ز راست (99)
الشعراء
شفیعی نداریم این سخت روز (100) *** نه یاری که ما را رهاند ز سوز (101)
الشعراء
شفیعی نداریم این سخت روز (100) *** نه یاری که ما را رهاند ز سوز (101)
الشعراء
به دنیا بگشتیم ای کاش باز *** دری سوی ایمان بکردیم باز (102)

الشعراء
در این نکته حقا بود آیتی *** بگیرند مردم از آن عبرتی
ولی اکثر خلق مؤمن نیند *** به دنیائی از جهل و غفلت زیند (103)
الشعراء
همانا ترا کردگار حکیم *** بود مقتدر مهربان و رحیم (104)
الشعراء
چو خود قوم نوح آمد اندر زمین *** رسل را دروغین بخواندند دین (105)
الشعراء
برادرمنش نوح گفتا شما *** نترسید آیا ز یکتا خدا (106)
الشعراء
رسولی امینم برای شما (107) *** بترسید و طاعت کنید از خدا (108)
الشعراء
رسولی امینم برای شما (107) *** بترسید و طاعت کنید از خدا (108)
الشعراء
که من از شما هیچ هنگام و حال *** نخواهم نه اجری نه مزدی نه مال
مرا چشم پاداش نبود به کار *** مگر بر کسی کاو بود کردگار (109)
الشعراء
بترسید ای مردم از رب خویش *** رهی از اطاعت بگیرید پیش (110)
الشعراء
ولی قوم کافر ز فرط غرور *** بدادند پاسخ به نوح صبور
چگونه پذیریم از تو سخن *** بگردیم مؤمن به تو، مرد و زن
که جز مردمانی ذلیل و فقیر *** کسی نیست در دام حرفت اسیر (111)
الشعراء
بگفتا چکارست من را بدان *** که آنان چه کردند تا این زمان (112)
الشعراء
شما را اگر هست فهم و شعور *** بدانید تنها خدای غفور
بر احوال آنان برانَد حساب *** گر آباد جانند و خانه خراب (113)
الشعراء
نرانم کنون مؤمنان را ز خویش *** اگر چه فقیرند و زار و پریش (114)
الشعراء
وظیفه نباشد مرا غیر از این *** که بر خلق باشم نذیری مبین (115)
الشعراء
بگفتند بر نوح بار دگر *** «دل از کفر مملو، پر از باد سر»
اگر زین سخنها نشوئی تو دست *** بباید که بر سنگسارت ببست (116)
الشعراء
نبی نوح گفتا به پروردگار *** بکردند تکذیب من قوم خوار (117)

الشعراء
خدایا تو در بین ما حکم ران *** همانا توئی برترین حکمران
گشایش در این کار می‌کن عطا *** من و مؤمنان را کن از غم رها (118)
الشعراء
بکردیم ما آن دعا مستجاب *** به کشتی نشاندیمشان روی آب (119)
الشعراء
همه کافران را در آن قوم خام *** بکردیم غرقه به دریا تمام (120)
الشعراء
همانا در این ماجرا آیتی است *** بر اهل جهان مایه عبرتی است
ولی اکثر خلق زآن غافلند *** نیارند ایمان و تیره دلند (121)
الشعراء
همانا رحیم است پروردگار *** بود صاحب قدرت و اقتدار (122)
الشعراء
دروغین بخواندند مردان عاد *** فرستاده‌ای را که یزدان بداد (123)
الشعراء
برادر منش گفت هود این چنین *** نترسید آیا ز رب مهین؟ (124)
الشعراء
رسولی امینم ز یکتا اله *** که هستم برای شما خیرخواه (125)
الشعراء
از ایزد بترسید و طاعت کنید *** دل خود به سویش هدایت کنید (126)
الشعراء
نخواهم نه مزد و نه اجر از شما *** بود چشم من بر یگانه خدا (127)
الشعراء
بنا می‌نمایید کاخی بلند *** که مشغول گردید خود تا به چند؟ (128)
الشعراء
بنا می‌نمایید محکم بنا *** به امید جاوید عمر و بقا (129)
الشعراء
به بیداد، بنیاد حق برکنید *** به دل مهر ظلم و تباهی زنید (130)
الشعراء
بترسید اکنون ز پروردگار *** اطاعت نمایید از کردگار (131)
الشعراء
بترسید، ترس از خدائی سزد *** که همواره داده شما را مدد (132)
الشعراء
به انعام و فرزندهای زیاد *** خدا بر شما سخت نعمت بداد (133)
الشعراء
بسی باغ سرسبز و راح روان *** بدادست و بس چشمه‌های روان (134)

الشعراء
شما را بترسانده‌ام از جزا *** ز روز بزرگی که آید فرا (135)
الشعراء
بدادند پاسخ به گفتار هود *** ندارد ترا پند و اندرز سود (136)
الشعراء
چنین بود خوی همه خاکیان *** ز عاد و ثمود و ز پیشینیان (137)
الشعراء
نخیزیم هرگز ز گور و ز خواب *** نخواهیم دیدن عذاب و عقاب (138)
الشعراء
دروغین بخواندند، گفتار پاک *** از این روی گشتند یکسر هلاک
در این ماجرا نیز، بنهفته پند *** ولی عده‌ای کم بر آن دل نهند (139)
الشعراء
همانا بود مهربان کردگار *** ورا هست بی‌انتها اقتدار (140)
الشعراء
دروغین بخواندند قوم ثمود *** رسولان حق را چنان قوم هود (141)
الشعراء
بفرمود صالح که آیا شما *** نترسید هرگز ز یکتا خدا؟ (142)
الشعراء
که من خیرخواهم شما را رسول *** نمایید اندرزهایم قبول (143)
الشعراء
سخن را نیوشید و از کردگار *** بترسید و طاعت کنید آشکار (144)
الشعراء
نخواهم نه اجر و نه مزد از شما *** بود اجر من با یگانه خدا (145)
الشعراء
تصور نمایید آیا به ناز *** بخواهید بنمود عمری دراز (146)
الشعراء
در این باغها و در این چشمه‌سار *** بخواهید بودن همی پایدار (147)
الشعراء
در این کشتزاران سرسبز و تر *** در آن نخلهای شکوفه به سر (148)
الشعراء
در این خانه و منزل باشکوه *** که برپا نمودید بر روی کوه
بخواهید آیا همیشه بزیست؟ *** شما را نباشد فنائی ونیست؟ (149)
الشعراء
بترسید ای مردم از رب خویش *** ره طاعت او بگیرید پیش (150)
الشعراء
اطاعت نسازید زین رهبران *** که هستند اسرافکار این سران (151)

الشعراء
نمایند روی زمین بس فساد *** نه دنبال صلحند هرگز نه داد (152)
الشعراء
به صالح بگفتند جمعی چنین *** که هستی تو مسحور سحری مبین (153)
الشعراء
و گر نه تو هم مثل مائی بشر *** اگر راستگویی بیاور هنر (154)
الشعراء
بگفتا مرا آیت این ناقه است *** مبادا بر آزارش آرید دست
یکی روز او نوشد از چشمه‌سار *** دگر روز نوبت شماراست یار (155)
الشعراء
مبادا نمایید آزار وی *** وگرنه عذابی بیاید ز پی (156)
الشعراء
بکشتند چون ناقه را بی‌گناه *** پشیمان بگشتند در صبحگاه (157)
الشعراء
عذابی رسید و شدندی هلاک *** که برچیده گشتند از روی خاک
در این آیه‌ها هست بسیار پند *** ولی اکثر خلق مؤمن نیند (158)
الشعراء
همانا خدایت بود مهربان *** بود دست او اقتدار جهان (159)
الشعراء
همه لوطیان نیز کافر بُدند *** که کافر به پیغمبران می‌شدند (160)
الشعراء
ولی مهربان لوط گفتا شما *** نترسید آیا ز یکتا خدا (161)
الشعراء
رسولی امین هستم و خیرخواه *** نشان شما می‌دهم راست راه (162)
الشعراء
بترسید از کردگار نکو *** اطاعت نمایید از دین او (163)
الشعراء
نخواهم کنم هیچ مزدی طلب *** مرا چشم پاداش باشد به رب (164)
الشعراء
که با مردها این چنین زشت‌کار *** چسان می‌نماییدخود برقرار (165)
الشعراء
نمودید زنهای خود را رها *** چنین کار ز انسان نباشد سزا
ستم‌پیشه هستید و هم زشتکار *** به این کار منکر دریغا دچار (166)
الشعراء
نمودند آن قوم بر وی خطاب *** بدینگونه دادند بر او جواب
اگر برنداری از این نهی دست *** برانیمت از شهر، یابی شکست (167)

الشعراء
بگفتا که بر این چنین زشت‌کار *** منم بر شما دشمنی آشکار (168)
الشعراء
بفرمود بر درگه حق دعا *** من و اهل‌بیت مرا کن رها (169)
الشعراء
نجاتش بدادیم ما نیز هم *** همه اهل‌بیتش (170) زنش لیک کم (171)
الشعراء
نجاتش بدادیم ما نیز هم *** همه اهل‌بیتش (170) زنش لیک کم (171)
الشعراء
تمامی آن قوم ملحدمرام *** بمردند با ذل و خفت تمام (172)
الشعراء
بباراند از آسمان سنگ سخت *** بمردندآن مردم تیره‌بخت (173)
الشعراء
اگر چه در این آیه عبرت نهفت *** ولیکن نگشتند مؤمن، شگفت (174)
الشعراء
همانا عزیزست پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (175)
الشعراء
دروغین بخواندند قوم شعیب *** همه مرسلین را گرفتند عیب (176)
الشعراء
به آنان بگفتا ز پروردگار *** بترسید و گردید پرهیزکار (177)
الشعراء
برای شما مردمان بلاد *** رسولی امینم ز یزدان راد (178)
الشعراء
اطاعت نمایید یکتا خدا *** نگردید از راه طاعت جدا (179)
الشعراء
نخواهم نه اجری نه مزدی ز کس *** که اجرم بود با خداوند و بس (180)
الشعراء
نباشید ای مردمان کم‌فروش *** بسنجید با کیل و میزان به هوش (181)
الشعراء
بسنجید با کیل و میزان درست *** نباشید در این عمل هیچ سست (182)
الشعراء
به مردم به میزان فروشید چیز *** از آن کم مسازید خود یک پشیز
نخیزید روی زمین بر فساد *** نسازید با گفته حق عناد (183)
الشعراء
بترسید آری ز یکتا خدا *** که پیشینیان آفرید و شما (184)
الشعراء

به پاسخ بگفتند کفار دین *** تو با سحر گردیده‌ای همنشین (185)
الشعراء
مگر کیستی تو بجز یک بشر *** مزیت چه داری به ما تو مگر
به چشمان مائی تو ناراستگو *** سزد گر بگردیم با تو عدو (186)
الشعراء
فرود آر یک قطعه از آسمان *** اگر راستگوئی تو اندر بیان (187)
الشعراء
به پاسخ بفرمود آنگه شعیب *** خدا هست آگه شما را ز عیب (188)
الشعراء
دگرباره کردند تکذیب وی *** بر ایشان عذابی بیامد ز پی
بیامد یکی گرم روزی ز راه *** که بر سایه بردند جمله پناه
عذابی بیامد در آن روز سخت *** بر آن قوم کافر دلِ تیره‌بخت (189)
الشعراء
در این سرنوشت است خود آیتی *** که مردم بگیرند از آن عبرتی
ولی اکثر خلق ناآگهند *** به درگاه یزدان کجا سر نهند (190)
الشعراء
خدای تو حقّاست با اقتدار *** بسی مهربانست پروردگار (191)
الشعراء
همانا که قرآن ز رب جهان *** تو را گشته نازل، بدون گمان (192)
الشعراء
که آن را بیاورد روح‌الامین *** ز سوی یگانه خداوند دین (193)
الشعراء
به قلبت فرستاده شد این کتاب *** که ترسانی این خلق را از عذاب
(194)
الشعراء
خداوند آن را به تازی زبان *** فرستاد این سان بلیغ و روان (195)
الشعراء
میان کتب کاو از این پیش داد *** ز قرآن خداوند فرمود یاد (196)
الشعراء
مگر نیست کافی همین یک دلیل *** به برحقّی این کتاب جلیل؟
بخوبی یهودانِ اندیشمند *** بر این نکته آگاه هستند چند (197)
الشعراء
چو قرآن خود را به قوم عجم *** یگانه خدا می‌فرستاد هم (198)
الشعراء
رسول خدا هم به تازی زبان *** همی کرد قرآن بر ایشان بیان
بدون شک آن قوم، خود هیچگاه *** نمی‌گشت مؤمن به یکتا اله

(به این عذرها و به این ادعا *** که با این زبانیم ناآشنا
ولیکن شما ای عربهای خام *** که آگاه هستید از این کلام
چه دارید دیگر دلیل و سبب *** که ایمان نیارید هرگز به رب) (199)
الشعراء
به دلهای این مردم دل‌سیاه *** خداوند انکار را داده راه (200)
الشعراء
نگردند مؤمن چو با چشم خویش *** عذاب خدا را نبینند پیش (201)
الشعراء
بناگاه آید فرود آن عذاب *** که بودند غافل از آن در حساب (202)
الشعراء
در آن روز افتند در خفتی *** بگویند آیا بود مهلتی (203)
الشعراء
اگر چند اکنون برای عذاب *** به تعجیل دارند هر دَم شتاب (204)
الشعراء
ندانی تو آیا چنین وصف حال؟ *** که بخشیمشان نعمتی چند سال (205)
الشعراء
پس آنگاه آید بر ایشان فرود *** عذابی که حق، وعده‌اش داده بود (206)
الشعراء
اگر چند آنان توانگر بُدند *** گرفتار تعذیب یزدان شدند (207)
الشعراء
نکردیم نابود اهل دیار *** جز آنکه رسول آمد از کردگار (208)
الشعراء
در این نکته‌ها هست دریای پند *** که بر کس نکردیم ظلم و گزند (209)
الشعراء
نیاورده‌اند این کتاب مبین *** شیاطین فارغ ز یزدان و دین (210)
الشعراء
نباشند شایسته این بیان *** ندارند قدرت به تنزیل آن (211)
الشعراء
که وحی الهی همی نشنوند *** در این امر، محکوم عزلت شوند (212)
الشعراء
نگیری تو معبود غیر از خدا *** وگرنه به قهرش شوی مبتلا (213)
الشعراء
بترسان تو خویشان خود را نخست *** بر ایشان نما، کاخ ایمان درست
(214)
الشعراء
پس آنگه ز رحمت گشا پرُّ و بال *** همه مؤمنان را به هر وقت و حال

(215)
الشعراء
گر از گفته‌های تو رو تافتند *** دگر باره بر کفر بشتافتند
بگو سخت بیزارم ای قوم خوار *** از آنچه نمایید در روزگار (216)
الشعراء
توکل بکن بر خدای کریم *** خدائی که باشد عزیز و رحیم (217)
الشعراء
خدائی که بیند ترا در نماز (218) *** که اندر سجودی به عجز و نیاز
(219)
الشعراء
خدائی که بیند ترا در نماز (218) *** که اندر سجودی به عجز و نیاز
(219)
الشعراء
همانا سمیع است پروردگار *** علیم است بر بندگان کردگار (220)
الشعراء
بگو ای پیمبر بر آن کافران *** که هستند بر دینت از منکران
که آیا بگویم شیاطین خام *** بگردند نازل چه کس را مدام (221)
الشعراء
بر اشخاص بدکار ناراستگو *** همی نازل آیند بی‌گفتگو (222)
الشعراء
به گفتارتان گوش آرند پیش *** بگویند آن را به اتباع خویش
بلی اکثر مردم کفرخو *** به گفتار و کارند ناراستگو (223)
الشعراء
فقط مردم گمره منزوی *** نمایند از شاعران پیروی (224)
الشعراء
نبینی دل از حیرت آغشته‌اند *** به هر وادیئی سخت سرگشته‌اند (225)
الشعراء
چه بسیار گویند شعر و مثل *** که هرگز نسازند بر آن عمل (226)
الشعراء
مگر شاعرانی که بر کردگار *** بگردیده مومن، شده نیک کار
خدا را نمایند بسیار یاد *** بگویند ذکر خدا را زیاد
بر آنان چون ظلمی بیامد به پیش *** بجستند یاری از اشعار خویش
ستم‌پیشگان خود بدانند زود *** کدامین مکانست جای خلود (227)

النمل

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بود طا و سین ابتدای کلام *** نداند کسی چیست رمز پیام
چنین است آیات قرآن ناب *** که بسیار روشنگرست این کتاب (1)
النمل
کند مومنان را هدایت به راست *** بشارت‌دهنده به لطف خداست (2)
النمل
کسانی که خوانند دائم نماز *** زکاتی بداده بر اهل نیاز
بیاورده ایمان به روز شمار *** یقین کرده کامل به دارالقرار (3)
النمل
ولی گمرهانی که ناباورند *** به عقبی هم ایمان نمی‌آورند
بکردیم در چشمشان جلوه‌گر *** عملهای ناچیز را پرهنر
بمانند سرگشته در کار خویش *** ره گمرهی را بگیرند پیش (4)
النمل
به دنیا عذابی ببینند سخت *** به عقبی ز خسران بپوشیده رخت (5)
النمل
هم آیات قرآن کتاب عظیم *** ترا آمد از آن حکیم علیم (6)
النمل
بیاد آر وقتی که بر همسرش *** بفرمود موسی نشسته برش
مرا آتشی آمد اندر نظر *** روم تا که از آن بیارم خبر
مگر بهر گرما ز سوزنده نار *** یکی شعله پیش آورم در کنار (7)
النمل
چو نزدیک آتش شد آن نیکمرد *** بناگاه بانگی صدایش بکرد
مبارک بود مقدمت حق‌پرست *** دگر هر که پیرامُن آتش است
منزه بود نیز یکتا خدا *** که هر دو جهانست از او بجا (8)
النمل
الا موسی این را بدان ای کلیم *** منم کردگار عزیز و حکیم (9)
النمل
کنون بر زمین زَن ز دستت عصا *** که ناگاه گردد یکی اژدها
به جنبش درآمد بشد بی‌قرار *** بترسید موسی نمودی فرار
ز وحشت چنان پا نهادی به راه *** که حتی نکردی به پشتش نگاه
خدا گفت این ترس می‌ساز دور *** که هرگز نترسد نبی در حضور (10)
النمل
هر آن کس که ظلمی از او سر زند *** به کار نکویش مبدل کند

بیامرزد او را خدای غفور *** که الطاف او نیست از کس بدور (11)
النمل
بکن دست خود در گریبان دگر *** که روشن شود چون بیاری بدر
به نُه آیت آشکار و عیان *** که دادست بر تو خدای جهان
برو سوی فرعون و قومش کنون *** که هستند هم فاسق و هم زبون (12)
النمل
چو دیدند آیات پروردگار *** بگفتند سحریست بس آشکار (13)
النمل
اگر چه که در پیش خود در نهان *** حقیقت بر آنها بگشتی عیان
ولی باز آن قوم نادان و کور *** بکردند انکار حق از غرور
ببین تا سرانجام فاسد گروه *** چه گشت و کجا رفت فر و شکوه (14)
النمل
سلیمان و داوود را شد عطا *** مقامی ز دانش ز سوی خدا
بگفتند شکر خداوند باد *** که گشتیم برتر ز مؤمن عباد (15)
النمل
چو داوود از این جهان رخت بست *** سلیمان به تخت حکومت نشست
به مردم بگفتا خدای جهان *** بیاموخت ما را ز مرغان زبان
ز هرگونه نعمت بکردی عطا *** همین است فضل مبین از خدا (16)
النمل
سپاه سلیمان ز هرگونه جنس *** ز انواع مرغان و از جن و انس
همه لشکریان و جمع رئوس *** بکردند پیش سلیمان جلوس (17)
النمل
برفتند و ناگاه دیدند چه؟ *** یکی سرزمینی پُر از مورچه
چو موری، سلیمان بدید و سپاه *** بر آن فر و شوکت فتادش نگاه
به موران بگفتا به خانه روید *** مبادا که پامال انسان شوید (18)
النمل
سلیمان بخندید بر حرف مور *** پس آنگاه گفتا به رب غفور
من و والدین مرا از کرم *** بسی لطفها کرده‌ای دم به دم
کنون پس تو توفیق میده مرا *** که شکرت بجا آورم ای خدا
مرا ساز عامل بر آن راست‌کار *** که آن را پسندی تو ای کردگار
هم از رحمت خود چو صالح عباد *** مرا نیز می‌ساز نیکو و راد (19)
النمل
سلیمان ز مرغان بپرسید حال *** بفرمود از احوال آنان سئوال
بگفتا که رفتست هدهد کجا *** مگر غائب است او ز درگاه ما (20)
النمل

عذابی بزرگ است او را ز من *** سرش را جدا می‌نمایم ز تن
مگر آنکه علّت کند آشکار *** دلیلی بیارد بر انجام کار (21)
النمل
پس از اندکی مکث هدهد رسید *** به درگاه آمد ز راهی بعید
بگفتا مرا هست اکنون خبر *** به چیزی که از آن ندیدی اثر
ز ملک سبا دارمت یک پیام *** کنون گوش می‌کن ز من این کلام (22)
النمل
بدیدم زنی را به ملک سبا *** در آن سرزمین بود خود پادشا
زمام امورش همی بُد به دست *** به تخت پُر از شوکتی می‌نشست (23)
النمل
خود و قوم او جای پروردگار *** پرستند خورشید را آشکار
بیاراسته اهرمن ناروا *** به چشمانشان کارهای خطا
بر ایشان ببسته است راه خدا *** ز راه هدایت نموده جدا (24)
النمل
خدائی که هفت آسمان و زمین *** ز نورش منور شده این چنین
بود آگه از آشکار و نهان *** همه چیزها را بداند عیان
اطاعت نورزند زآن کردگار *** گسستند از یاد پروردگار (25)
النمل
ندارد جز الله ربی وجود *** که عرش عظیم از وی آمد وجود (26)
النمل
سلیمان به هدهد بدادی جواب *** بدینگونه بر او براندی خطاب
سزد گر پژوهش کنم من نخست *** ببینم بود گفته‌ات خود درست؟ (27)
النمل
کنون نامه من بر آنها ببر *** ببین تا چه پاسخ دهندت مگر (28)
النمل
چو بلقیس آن نامه را دید، گفت *** مهم نامه‌ای هست بادا شگفت (29)
النمل
به درباریان گفت آنگه سخن *** سلیمان فرستاد نامه به من
به این نام آغاز گردیده آن *** خداوند رحمتگر مهربان (30)
النمل
خدائی که جاوید و پاینده است *** پس آنگه سخن این چنین رانده است
مجوئید هرگز به من برتری *** قبولم نمایید بر سروری (31)
النمل
ز درباریان کرد آنگه سئوال *** مرا رهنمائی کنید ای رجال
که بی‌مشورت با شما هیچگاه *** نپیموده‌ام تا کنون هیچ راه (32)
النمل

بگفتند ما را بود اقتدار *** که با او بجنگیم در کارزار
کنون راه تصمیم می‌ساز تنگ *** ره صلح پوییم یا راه جنگ (33) النمل
بگفتا چو شاهان هجوم آورند *** همه کشور و ملک از هم درند
کسی کاو عزیزست و باشد جلیل *** بگیرند و سازند او را ذلیل
چو در چنگ دشمن فتد سرزمین *** بدین شیوه پویند راهی چنین (34) النمل
کنون هدیه‌ای می‌فرستم نکو *** ببینم چه پاسخ بیارند از او (35) النمل
سلیمان چو دیدی سفیران وی *** که بر راه صلح آمدندی ز پی
بگفتا که آیا به کالا و مال *** نمایید من را مدد ای محال
که ملکی که دادست بر من خدا *** بود بهتر از تحفه‌های شما
چه دلشاد هستید زین ارمغان *** که بهر من آورده‌اید این زمان (36) النمل
کنون بازگردید با این تحف *** که هرگز نبینید روی هدف
فرستم یکی لشکری بی‌شمار *** که بر آن نیارند تاب و قرار
وز آن ملک آن کافران زبون *** به خواری و ذلت برانم برون (37) النمل
پس آنگه به حضار آن بارگاه *** سلیمان سخن راند و کردی نگاه
کدامینتان راست این گونه بخت *** که پیش من آرید آن تاج و تخت
همی پیشتر زآنکه ناراست زن *** نهد گردن خویش بر امر من (38) النمل
از آن بین عفریتی از جن بگفت *** که این کار بر من نباشد شگفت
کنون پیش از آنکه تو خیزی ز جا *** بیارم ترا تخت و تاج سبا (39) النمل
ولی آنکه دانست علم کتاب *** همی بود آگاه دادش جواب
[بُدی نام او آصف برخیا *** که آگه بُد از مصحف انبیا]
که زآن پیش که چشم بر هم زنی *** بیارم به این جای تخت زنی
همان لحظه آن تخت حاضر نمود *** که زآن پیش گفتار آن رفته بود
چو حاضر شدی آن سریر از نهفت *** سلیمان به درباریانش بگفت
که این گونه قدرت که دارم به دست *** همانا ز فضل خدای منست
که خواهد مرا سازد او امتحان *** که کفران کنم یا کنم شکر آن
هر آن کس که او شکر نعمت گذاشت *** نکو دانه‌ای بهر عقبی بکاشت
ولی هرکه شد ناسپاس و کفور *** خودش گشته از نعمت حق بدور
که یزدان بود زآدمی بی‌نیاز *** ترا می‌سزد لیک این سوز و ساز (40) النمل

بگفتا که تغییر شکلش دهید *** به طرزی دگر تخت را برنهید
که بینیم بلقیس کان را بساخت *** تواند همی تخت خود را شناخت؟ (41) النمل
چو بلقیس آمد به دربار شاه *** بگردید حاضر در آن بارگاه
نمودند از او سئوالی چنین *** که تخت تو اینست آیا همین؟
بگفتا همین است و زین پیشتر *** به فرمان ایزد نهادیم سر (42) النمل
چو بلقیس می‌خواند جز کردگار *** بگردید غافل ز پروردگار
بدین روی او بود از کافران *** همی بود در زمره منکران (43) النمل
به بلقیس آنگه زدندی ندا *** که اکنون در این قصر بگذار پا
قدم چون در آن قصر زرین گذاشت *** ز فرط تلألو که آن کوشک داشت
گمان بُرد آبیست آنجا شگفت *** همی جامه از ساق پا برگرفت
سلیمان بگفتا چو دیدش حضور *** که این کاخ مفروش شد از بلور
پس آنگاه بلقیس آن حق‌پرست *** بگفتا کلامی ز باطل برست
ستم کرده‌ام کردگارا به خویش *** کنون راه طاعت بگیرم به پیش
کنون با سلیمان که باشد رسول *** نمودم خدای جهان را قبول (44) النمل
چو صالح بیامد به قوم ثمود *** که تبلیغ دین الهی نمود
دو فرقه بگشتند آن قوم و کیش *** ره جنگ و آشوب بگرفته پیش (45) النمل
به قومش چنین گفت صالح سخن *** رسول جهاندیده، مرد کهن
که بر نیک‌کاری نجسته طریق *** بگشتید در بحر عصیان غریق
نخواهید آیا به یکتا خدا *** نمایید توبه ز کفر و ریا
امیدست رحمات پروردگار *** شود شامل حالتان بی‌شمار (46) النمل
بدادند او را جواب سئوال *** که بر تو بخواهیم زد تیره فال
بفرمود صالح کزین فال بد *** یگانه خداوند آگه بود
که گشتید خود موجب این بلا *** بگردید بر امتحان مبتلا (47) النمل
در آن شهر بودند خود نُه گروه *** که از شرّشان خلق بُد در ستوه
که همواره راندند ظلم و فساد *** نه گامی نهادند در راه داد (48) النمل
رئیسان مفسد ز قوم ثمود *** بدینگونه کردند گفت و شنود
که سوگند با هم بجا آورید *** شبانگه به صالح شبیخون برید
که پیمان ببندید با هم کنون *** یکی شب ز صالح بریزید خون

سپس وارث وی چو فردا شود *** به دنبال قاتل به هر سو رود
چو از ما بپرسد از این ماجرا *** بگوئیم بی‌اطلاعیم ما
حقیقت بگوئیم اندر سخن *** که ما راستگوئیم «از مرد و زن» (49)
النمل
ببستند تدبیر قتلش چه سهل *** که بودند جمله گرفتار جهل
خدا نیز مکری بر ایشان براند *** که آن قوم بر خاک ذلت نشاند (50)
النمل
ببین آخر مکر آنان چه شد *** سرانجام نیرنگ و فتنه چه بُد
هر آن کس بدین کار همت گماشت *** به تدبیر قتل نبی دست داشت
به همراه یاران خود شد هلاک *** خداشان فرستاد در زیر خاک (51)
النمل
کنون خانه‌هایی بجا مانده است *** که خالی در این گوشه افتاده است
بنا را نهادند چون بر ستم *** بناهایشان گشت ویرانه هم
در این کار پنهان بود آیتی *** بگیرند اهل خرد عبرتی (52)
النمل
رهاندیم افراد پرهیزکار *** که بودند مومن به پروردگار (53)
النمل
به قومش بفرمود لوط رسول *** که این کار بد چون بیفتد قبول
بدانید این کار زشت است و پست *** ولی باز از آن نشویید دست (54)
النمل
برانید با مردها این هوس *** نگردد به گرد زنان هیچکس
شمایید گمراه و جاهل بسی *** که همچون شما نیست هرگز کسی (55)
النمل
ندادند بر لوط، قومش جواب *** بکردند با خویشتن این خطاب
که ما لوط را با تمام تبار *** برانیم بیرون ز شهر و دیار
که پاکیزه هستند از این عمل *** ندارند در قلب خود این امل (56)
النمل
رهاندیم ما، لوط و اهل سرا *** بجز همسر وی به حکم قضا
بجا ماند در بین اهل عذاب *** که با قوم بدکار بیند عقاب (57)
النمل
فشاندیم باران بروی زمین *** کشندست باران بر منذرین (58)
النمل
بگو ای پیمبر که تنها خداست *** که بهر پرستش شما را سزاست
همانا که بر، برگزیده عباد *** تحیت ز یزدان بخشنده باد
ستایش یگانه خدا را سزاست *** و یا بت که بی‌روح و بی‌دست و پاست؟ (59)

النمل
چه کس آفریده زمین و سپهر *** ز بالا فرو ریخت باران مهر
که تا باغ و بستان بیابد کمال *** برویانده اشجار را ذوالجلال
ندارید هرگز توانی به بخت *** به رویاندن میوه‌ها و درخت
مگر در جهان جز یکی کردگار *** خدائی دگر هست پروردگار
ولی باز این مشرکان بر خطا *** بتابند صورت ز یکتا خدا (60)
النمل
زمین را بگردانده آرامگاه *** که گردید ساکن در این «دامگاه»
بدادست بس چشمه‌ساران قرار *** برافراشت این کوه‌ها استوار
دو دریا بگسترد رب غفور *** یکی آب شیرین یکی آب شور
مگر هست ربی بجز کردگار؟ *** که هستند مردم به غفلت دچار (61)
النمل
اجابت چه کس می‌نماید دعا *** کسی را که مضطر شده در بلا
چه کس برطرف می‌کند آن الم *** رهایی ببخشد ز گرداب غم
شما مسلمین را کند جانشین *** که حاکم بگردید اندر زمین
مگر ایزدی هست غیر از خدا *** که باشد به پروردگاری سزا
ولی عده‌ای کم ز جمع عباد *** بجویند راه درستی و داد (62)
النمل
ز تاریکی بحر و ظلمات بر *** چه کس می‌نماید هدایت مگر
چه کس هست آنکو به آهنگ باد *** به باران رحمت بسی مژده داد
مگر با وجود یگانه خدا *** خدائی دگر هست بهر شما
بود برتر از این سخن کردگار *** که او را شریکی بود در کنار (63)
النمل
چه کس ملک هستی نموده درست *** دگر باره خواند به خود چون نخست
کنون کیست از آسمان و زمین *** شما را بدادست روزی چنین
مگر غیر از اللّه باشد اله *** جز او هر چه خوانند باشد تباه
چو گویند ربی بود جز خدا *** بگو حجت آرید بر مدعا (64)
النمل
بگو در تمام زمین و آسمان *** خدا هست آگه ز غیب و نهان
که داند که کی زنده گردد ز گور؟ *** چه هنگام می‌آید اندر حضور (65)
النمل
بود، آگه آیند از آخرت *** بجویند از درگهش مغفرت
به زندان شکند هر دَم دچار *** ندارند ایمان به روز شمار
به کلی ز دارالبقا بی‌خبر *** که کورند و تاریک قلب و بصر (66)
النمل
بگویند آخر چو آمد هلاک *** همه تار و پود بدن گشت خاک

چگونه بیاییم از آن برون *** بگردیم زنده دگر بار چون؟ (67)
النمل
به ما و پدرهایمان پیشتر *** بدادند زین داستانها خبر
ندارند چیزی برای بیان *** بجز قصه‌هائی ز پیشینیان (68)
النمل
بگو تا نمایید سیر و سفر *** نمایید خاک زمین را نظر
سرانجام بدکارها بنگرید *** مگر توشه‌ای پند از آن برید (69)
النمل
تو بر کفرِ کفار برگشته‌بخت *** مَبَر رنج و اندوه این گونه سخت
نه دلتنگ باشی ز مکری پلید *** که از سوی کفار بر تو رسید (70)
النمل
بگویند روز جزا کی بود *** اگر راستگویید کی می‌شود (71)
النمل
بگو گوشه‌هائی خود از آن عذاب *** که دارید بر دیدنِ آن شتاب
بسا تا که آید شما را فرود *** همین روزها و بزودی زود (72)
النمل
خداراست بر خلق فضل و کرم *** ز رحمت بر ایشان گشاده نعم
ولی اکثر خلق شاکر نیند *** همه عمر در ناسپاسی زیند (73)
النمل
به دلهاست آگاه پروردگار *** هر آنچه نهان است یا آشکار (74)
النمل
یکی چیز اندر زمین و آسمان *** نبودست از دید یزدان نهان
کتاب الهیِّ پروردگار *** همه چیز در آن بود آشکار (75)
النمل
که قرآن بیان می‌کند حق چه بود *** چو در اختلافند قوم یهود (76)
النمل
هدایت نماید به آیین راست *** که بر مومنان رحمتی از خداست (77)
النمل
بدان نیک این نکته ای مصطفی *** کند حکم در بین مردم خدا
که پروردگارست با اقتدار *** همانا علیم است پروردگار (78)
النمل
توکل همی کن به پروردگار *** بحق بودن تو بود آشکار (79)
النمل
کجا می‌توانی که دلمرده را *** نیوشنده سازی به ذکر خدا
کجا بر کسانی که هستند کر *** توانی که از حق رسانی خبر (80)
النمل

نیاید ز دستت که ای نیکمرد *** هدایت کنی کوردلهای سرد
ولی بر کسانی که مسلم شوند *** هدایت توانی و اندرز و پند (81)
النمل
چو هنگامه قهر آید فرا *** که حتمی نمودست یکتا خدا
برانگیزد از ارض جنبنده‌ای *** «که باشد به یزدان خود بنده‌ای»
به مردم بگوید به آیات دین *** نگشتید مومن ز روی یقین (82)
النمل
به مردم بگو روز سخت جزا *** برانگیزد از هر گروهی، خدا
هر آن کس به تکذیب همت گماشت *** بماند در آن روز در بازداشت (83)
النمل
زمانی که ناگه ز نزدیک و دور *** خلایق بیایند اندر حضور
خداوند راند بر ایشان سخن *** دروغین بخواندید آیات من
نبودید آگاه بر آن بیان *** که از جهل کردید تکذیب آن
چه‌ها می‌نمودید در روزگار *** جز انکار و تکذیب ای قوم خوار (84)
النمل
بناگاه آید به گوش این نشید *** زمان عذاب این زمان در رسید
به پاداش آن ظلم آید عذاب *** زبان بسته دارند از هر جواب (85)
النمل
ندیدند آیا که این شام تار *** برای سکون داد پروردگار
خود از بهر روزی و سعی و طلب *** چنین روز روشن، بدادست رب
در این گردش روز و شب آیه‌هاست *** بر آن کس که مومن به یکتا خداست (86)
النمل
به روزی که اندر دمندی به صور *** همه حاضر آیند اندر حضور
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** جز آن را که خواهد خدای جهان
به ترس و به وحشت بگشته دچار *** همه حاضر آیند منقاد و خوار (87)
النمل
تصور کنی کوه‌ها ساکنند *** سبکبار چون ابر حرکت کنند
که این آفرینش از آن ذوالمن است *** که هر چیز هم محکم و متقن است
همانا‌ست آگه ز کردارتان *** به اندیشه‌ها نیز بر کارتان (88)
النمل
کسانی که کردند کار نکو *** ببینند پاداش بهتر از او
همه در امانند روز شمار *** بمانند از هول آن برکنار (89)
النمل
به دوزخ بیفتند بدکارها *** از آن زشت اعمال و کردارها

عملهای آنهاست گوئی مگر *** بگشته مجسم به نار سقر (90)
النمل
بگو ای نبی امر آمد مرا *** که تنها پرستم یگانه خدا
خداوند شهری که بیت‌الحرام *** در آنجاست، باید پرستم تمام
که یزدان بود مالک هر چه هست *** به هر چیز گرد وجودش نشست
مرا داده دستور پروردگار *** که تسلیم گردم بر آن کردگار (91)
النمل
ببایست قرآن بخوانم مدام *** که من را رسالت بگردد تمام
هر آن کس هدایت شد و راه یافت *** سوی رستگاری و عزت شتافت
کسی کاو بگردید گمره ز راه *** خودش را فکندست اندر گناه
بگو «از خدا گشته‌ام من سفیر» *** که بر خلق باشم همانا نذیر (92)
النمل
بگو تا ستایش خدا را سزاست *** پرستش فقط خاص یکتا خداست
بزودی دهد آیه‌هایش نشان *** بخواهید گردید آگاه از آن
کجا هست غافل شما را ز کار *** محیط است بر کارتان کردگار (93)

القصص

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
نخستین سخن طا و سین است و میم *** که رمزیست از سوی رب حکیم (1)
القصص
بلی آیه‌های کتاب خداست *** که روشنگر حق ز راه خطاست (2)
القصص
حکایت کنم بر تو ای مصطفی *** ز فرعون و موسی حدیثی سزا
که بر مومنانِ به پروردگار *** شود روزگار کهن آشکار (3)
القصص
همانا که فرعون با دست زور *** همی کرد گردنکشی و غرور
میان خلایق فکند اختلاف *** بپویید بر راه ظلم و خلاف
یکی قوم نامش بنی‌اسراییل *** بگرداند خوار و ضعیف و ذلیل
پسرهایشان را همی زد به تیغ *** از این کار هرگز نبودش دریغ
زنان را در آن قوم زنده گذاشت *** که فاسد بُد و طبع بدکار داشت (4)
القصص
اراده نمودیم، منت نهیم *** به مستضعفین پیشوائی دهیم
بگردند روی زمین جانشین *** بگردند خود وارث آن زمین (5)
القصص
به آنان تمکن بدادیم باز *** بگشتند روی زمین سرفراز
به فرعون و هامان و کل سپاه *** که بودند غرق غرور و گناه
نماییم چیزی که از آن مدام *** بترسیده بودند در دل تمام (6)
القصص
چو بر مادر موسی آمد ندا *** بر او وحی فرمود یکتا خدا
کنون ده به طفلت تو از شیر خویش *** وگر هم گزندی بیامد به پیش
تو خود کودکت را به دریا فکن *** دگر وحشت و ترس از دل بکن
نباشی غمین و تأسف مبر *** به تو بازش آریم بار دگر
ببخشیم بر او نبوت مقام *** بر او لطف ایزد بگردد تمام (7)
القصص
پس آسیه بگرفت او را ز یم *** که این ثبت بودی به تقدیر هم
که با آل فرعون گردد عدو *** شود مایه غصه و رنج او
که فرعون و هامان و کل سپاه *** ستمکار بودند و غرق گناه (8)
القصص
به فرعون تازاند اسب سخن *** بفرمود آسیه آن نیک زن

مریزید خونش مگیرید خشم *** که او بر من و توست چون نور چشم
بود تا شود مایه خیر و سود *** به فرزندی او را بگیریم زود
که بودند از عاقبت بی‌خبر *** که این بذر را چیست آخر ثمر (9)
القصص
به وقت سحر شد پر اندوه و غم *** دل مادر موسی نیکدم
به حدی پر اندوه بودی و زار *** که گر خود نَبُد لطف پروردگار
که تا قلب او را کند پایدار *** بماند در ایمان خود استوار
همی کرد راز خودش را عیان *** بینداخت پرده ز کار نهان (10)
القصص
چو مادر به خواهر بگفتا برو *** به دنبال آن طفل راهی بشو
برفت و ز دورش بدید و شناخت *** به سویش دوید و «دل خود بباخت»
نبُد هیچ فرعونیان را خبر *** که این زن که باشد چه دارد نظر (11)
القصص
خدا کرده بودی به موسی حرام *** ز هر دایه‌ای شیر خوردن به کام
[بکردند فرعونیان جستجو *** مگر دایه یابند از بهر او]
که آن خاله گفتا به بی‌دانشان *** که آیا شما را دهم ره نشان؟
شما را نشان می‌دهم یک نفر *** که او می‌شود دایه این پسر (12)
القصص
بدینگونه موسی بگردید باز *** در آغوش مادر، بخفتی به ناز
که روشن شود دیده مادرش *** غم و حزن یکسو نهد از برش
بداند که قول خدا هست راست *** بجا آورد وعده بی‌کم و کاست
ولی اکثر خلق آگه نیند *** همه عمر خود را به غفلت زیند (13)
القصص
چو موسی رسیدی به آن سن و سال *** که بالغ بگردد بیابد کمال
به او علم و دانش بگشتی عطا *** مقام نبوت بدادش خدا
چنین است پاداش بر محسنان *** که هستند در زمره مؤمنان (14)
القصص
چو موسی به شهری فتادش گذر *** از این کار کس را نکردی خبر
دو تن را بدید او که گرم جدال *** گریبان دریده برای قتال
«یکی شیعه بود از بنی‌اسرئیل *** دگر یک ز فرعونیان زین قبیل»
علیه عدو ناگهان شیعه مرد *** ز موسی تقاضای یاری بکرد
غضبناک موسی به سویش بتاخت *** یکی سخت مشتی به رویش نواخت
قضا را بدان ضربت مشت او *** همی مرگ آمد ورا روبرو
بفرمود موسی ز شیطان پست *** همانا فریبی به جانم نشست
که او با بشر آشکارا عدوست *** کند دشمنی با نقابی زدوست (15)
القصص

به یزدان بگفتا بکردم ستم *** مرا عفو فرما رها کن ز غم
خدا نیز بخشود موسی کلیم *** که بسیار باشد غفور و رحیم (16)
القصص
دگر باره گفتا به یکتا خدا *** به من نعمت خود نمودی عطا
به شکرانه نعمتی این چنین *** نخواهم شدن یاور مجرمین (17)
القصص
بگردید موسی به دل بیمناک *** که دیگر نماند در آن شهر و خاک
مراقب بُدی تا مبادا عدو *** کند حمله ناگاه بر سوی او
که آن شیعه بار دگر کرد داد *** ز موسی کمک خواست از بهر داد
چو موسی به او کرد ناگه نگاه *** بگفتا تو گمراه هستی ز راه (18)
القصص
دگر باره یاریش بنمود باز *** به سوی عدو کرد دستش دراز
که ناگه عدو کرد بانگش بلند *** که بر من بخواهی رسانی گزند
بریزی تو خون مرا بر زمین *** چو دیروز، شخصی بکشتی چنین
ترا نیست آهنگ جز سرکشی *** شرابی ز خون ریختن درکشی
دریغا نباشی تو از مصلحان *** نخواهی بگردی خود از صالحان (19)
القصص
در این حال از نقطه‌ای دوردست *** یکی پیر آمد کنارش نشست
به موسی بگفتا کنون کن فرار *** که فرعونیان می‌کشندت به دار
من از ناصحانم به من دار گوش *** تو را هر چه گویم به جان مینیوش (20)
القصص
به وحشت از آن شهر موسی گریخت *** که دانست خونش بخواهند ریخت
همی گفت نالان به یکتا خدا *** کزین ظالمان ساز من را رها (21)
القصص
چو بیرون شد از مصر با درد او *** به مَدْیَنْ همی روی آورد او
بگفتا امیدست یکتا خدا *** به راه درستم شود رهنما (22)
القصص
حوالی آن شهر چاهی از آب *** بدید و بر آن سوی شد با شتاب
بدیدی که جمعی نشسته به هم *** نمایند سیراب خیل حشم
کمی دورتر، دید ناگه دو زن *** که هستند سرگرم کار و سخن
بر آن سوی رفت و بر آنها بگفت *** شما را چکارست اینجا، شگفت
بگفتند دو دختر نیکخوی *** براندند این صحبت و گفتگوی
نشستیم در انتظاری دراز *** که از آب، مردان بگردند باز
که سیراب سازیم ما هم غنم *** که از ما بود گوسفند و حشم

که ما را پدر هست شیخی کبیر *** به چنگال پیری بگشته اسیر (23) القصص
چو موسی به لطفی که در سینه داشت *** بنای کمک بر دو دختر گذاشت
حشم آب داد و به سایه نشست *** به سوی خداوند بگشاد دست
که محتاج هستم به هر نوع خیر *** که بر من رسانی در این کهنه دیر (24) القصص
بدیدی از آندو، یکی با حیا *** به سویش بیامد، بکردش ندا
بگفتا ترا کرده دعوت پدر *** منم قاصدش تا بیارم خبر
چو بر گوسفندان بدادی تو آب *** بخواهد که مزدت دهد بر صواب
به نزدیک او رفت آن نیکمرد *** بر او سرگذشتش حکایت بکرد
به پاسخ بفرمود باری شعیب *** نترسی که هرگز ترا نیست عیب
ز شر ستم‌پیشگان جسته‌ای *** تو از ظلم فرعونیان رسته‌ای (25) القصص
بگفتا از آن دختران یک نفر *** که این مرد را کن اجیر ای پدر
امین و تواناست باشد رشید *** ببایست او را به خدمت گزید (26) القصص
به موسی بگفتا شعیب آنکه عزم *** مرا هست در این عمل نیک جزم
به عقد تو آرم یکی دختری *** که او را بگیری تو بر همسری
به مَهری که تا هشت سال تمام *** کنی خدمت من همیشه مدام
اگر هم که ده سال آری به سر *** بود اختیارش ترا ای پسر
در این کار رنجت نخواهم بداد *** ترا کار مشکل نخواهم نهاد
اگر باز خواهد یگانه خدا *** بر این کار شایسته باشم سزا (27) القصص
پذیرفت موسی و دادش جواب *** پدر را بدین جمله کردی خطاب
چه ده سال چه هشت خود فرق چیست *** از این کار ظلمی به من هیچ نیست
وکیل است یزدان بر این گفتگو *** که پنهان نبودست چیزی از او (28) القصص
کمر بست بر خدمت و کار وی *** چو آن مدت مهر گردید طی
برون رفت موسی به همراه زن *** به سوی همانجا که بودش وطن
شبی سرد و سخت و بیابان بعید *** که خود وضع حمل زنش سر رسید
بناگاه دید آتش از سوی طور *** به همسر بگفتا که باشی صبور
یکی آتشم آمد اندر نظر *** روم تا که از آن بیارم خبر
بیارم ترا پاره آتشی *** که سردست و دردی فزون می‌کشی (29) القصص
چو نزدیک آتش شد آن نیکبخت *** نیوشید ناگه ندا از درخت

در آن سرزمین مبارک، ز راست *** صدا از درختی خجسته بخاست
که موسی منم کردگار جهان *** که با تو بگویم سخن این زمان (30) القصص
زمین میزن اکنون ز دستت عصا *** زد و دید که گشت چون اژدها
بترسید و بگریخت زآن سوی راه *** که حتی عقب را نکردی نگاه
ندا شد به موسی مترس و بیا *** که بر تو نباید گزند و بلا (31) القصص
کنون دست اندر گریبان ببر *** که روشن شود چون بیاری بدر
دگرباره کن دست در جَیْبِ خود *** که دستت بگردد همانسان که بُد
کنون پس بدان مرد نیکونهاد *** دو برهان خدایت به تبلیغ داد
برو سوی فرعون و فرعونیان *** که فاسق گروهند آن جانیان (32) القصص
به یزدان چنین داد موسی خبر *** ز فرعونیان کشته‌ام یک نفر
بترسم که از من بریزند خون *** چو در پیش آنها روم من کنون (33) القصص
مرا این برادر که هارون بود *** چه نیکوست گر یاور من شود
که از من روانتر بگوید سخن *** به گفتار باشد نکوتر ز من
وزیرش بفرما به تأئید من *** بگوید سخن تا به تأکید من
بترسم که فرعونیان خبیث *** نسازند باور ز من این حدیث (34) القصص
خدا گفت بازوت سازم قوی *** چو همراه هارون به میدان روی
شما را نماییم قدرت عطا *** که چیره نگردد عدو بر شما
کنون با چنین معجزات نکو *** بگردید با دشمنان روبرو
که پیروز خواهید گشتن به جنگ *** نمایید بر دشمنان عرصه تنگ (35) القصص
چو آیات موسی همی بُد عیان *** که فیضی بُد از کردگار جهان
برفتی به دربارِ مغرور مرد *** نبی بودن خویش مطرح بکرد
بگفتند سحری بود آشکار *** چنین معجزاتی که بندی به کار
چنین چیزها را از این پیشتر *** نگفتند اجداد ما در خبر (36) القصص
بگفتا که آگه بود ذوالجلال *** که پیغمبرش را چه بودست حال
بداند کدامینتان عاقبت *** بیابد نکو منزل آخرت
ستم‌پیشگان بداندیش و خوار *** همانا نخواهند شد رستگار (37) القصص
چنین گفته فرعون با قوم خود *** بجز من شما را خدائی نَبُد
به هامان چنین راند آنگه سخن *** که خشتی در آتش کنون پخته کن

یکی مرتفع کاخ می‌کن بنا *** که بینم کجا هست یکتا خدا؟
اگر چه که موساست ناراستگو *** بدانم دروغست گفتار او (38)
القصص
که فرعون و فرعونیان بر خطا *** بکردند گردنکشی خدا
گمان می‌نمودند فرجام کار *** نسازند رجعت به پروردگار (39)
القصص
بر آنان براندیم ما هم عقاب *** بکردیمشان غرق در موج آب
کنون پس به فرجامشان کن نظر *** که آن ظالمان را چه آمد بسر (40)
القصص
بر اهل ضلالت بگشته امام *** بگشتند دعوت به دوزخ تمام
ندارند یاور به روز جزا *** که گردند از آن عقوبت رها (41)
القصص
به دنیا چو کردند اعمال بد *** بر آنها خدا کرد لعن ابد
که مقبوح هستند در آخرت *** چنین است بر ظالمان عاقبت (42)
القصص
پس از آنکه اقوام پیشین خاک *** بمردند و گشتند جمله هلاک
به موسی بگردید تورات عطا *** که بر راه یزدان شود رهنما
هدایت کند مردمان را به راست *** کتابی که لطفی ز یکتا خداست
امیدست مردم بگیرند پند *** به جان و دل آیات را بشنوند (43)
القصص
نبودی تو اندر جهان مصطفی *** که موسی نبی شد ز یکتا خدا
نبودی تو حاضر در آن کوه طور *** چه دانستی آنجا چه افتد حضور (44)
القصص
بس امت فرستاد یزدان حی *** که عمر درازی نمودند طی
نبودی تو با اهل مدین قرین *** که خوانی بر آنان ز آیات دین
خدا هر که را خواست سازد رسول *** بر این امر هر کس نگردد قبول (45)
القصص
به موسی چو وحی آمدی از خدا *** نبودی تو در طور ای مصطفی
همین وحی از جانب کردگار *** ترا هست لطفی ز پروردگار
بود بهر اینکه در این طی راه *** بترسانی امت ز یکتا اله
به قومی که پیش از تو پیغمبری *** بر آنان نبودست در رهبری
مگر تا بگیرند اندرز و پند *** چو آیات یزدان خود بشنوند (46)
القصص
وگر هم سزاوار اعمال زشت *** خدایت بر ایشان بلائی نوشت
نیارند بیهوده صدها دلیل *** که بر ما رسولی کجا شد گسیل

که از آیه‌هایت اطاعت کنیم *** بیاورده ایمان عبادت کنیم (47) القصص
زمانی که از سوی پروردگار *** نبوت به احمد بشد آشکار
بگفتند پس همچو موسی چرا *** ندارد یکی آیتی مصطفی
مگر این خلایق همی پیش از این *** نکردند تکذیب موسی و دین
بگفتند سحریست از این دو مرد *** توانند آن را نمایان بکرد
بگفتند حاشا بر آن کافریم *** نداریم ایمان همه منکریم (48) القصص
بکن ای پیمبر بر ایشان خطاب *** بیارید چیزی به از دو کتاب
که سازد هدایت به آیین راست *** بگوئید کز سوی یکتا خداست
که من هم نمایم از آن پیروی *** کتاب شما را کنم رهروی
اگر راستگویید اندر سخن *** به انجام آرید گفتار من (49) القصص
نباشند قادر جوابت دهند *** که مهر خموشی به لب می‌نهند
یقین دان اطاعت کنند از هوی *** به دنبال نفسند و راه خطا
از آنکو رها کرده یکتا اله *** اطاعت نمایند در طی راه
از آن شخص گمراه‌تر هیچ نیست *** از او بخت‌برگشته‌تر گوی کیست
همانا که یکتا خدای جهان *** نخواهد شود هادی ظالمان (50) القصص
بگفتیم پیوسته هر دَم سخن *** مگر پند گیرند ز آیات من (51) القصص
کسانی که زین پیش پروردگار *** کتابی به آنها بداد آشکار
به قرآن بیارند ایمان درست *** بگردند مومن ز روز نخست (52) القصص
بر آنها چو آیات خوانده شود *** اگر نام ایمان به لبها رود
بگویند قرآن بحق از خداست *** خدائی که بر پادشاهی سزاست
که بودیم مسلم از این پیشتر *** کنون گشت ایمان ما بیشتر (53) القصص
دو پاداش باشد بر ایشان سزا *** که بودند صابر به راه خدا
چو دیدند از کس بدی و عذاب *** به نیکی بدادند بر آن جواب
نمایند انفاق و بخشش ز مال *** ز رزقی که یابند از ذوالجلال (54) القصص
چو لغوی نیوشند خود از عدو *** ز گفتار آنان بتابند رو
بگویند اعمال ما بهر خویش *** شما راه خود را بگیرید پیش
سلامت بمانید ما هیچگاه *** نسازیم با جاهلان طی راه (55) القصص

تو ای مصطفی، آنکه میلت بخواست *** نشاید هدایت نمائی به راست
کسی را که خواهد یگانه خدا *** هدایت نماید به امر قضا
خدا هست آگه از این راز و بس *** که گردد هدایت نصیب چه کس (56) القصص
بگفتند اگر با تو همره شویم *** به دنبال اسلام تو ره رویم
که باشد طریق هدایت به راست *** که راهی بسوی یگانه خداست
اگر با تو گردیم ما، همنشین *** برانند ما را از این سرزمین
بگو آن حرم را که در مکه است *** مگر مأمنی امن ننهاده است
بیارند در آن مکان هر نعم *** که روزی ایشان نمودیم هم
ولی اکثر خلق آگه نیند *** که عمریست در جهل خود می‌زیند (57) القصص
چه بسیار کردیم قومی هلاک *** که عشرت نمودند در روی خاک
از آنهاست این خانه‌های خراب *** برفتند دنبال وهم و سراب
کنون نیز جز عده‌ای کم‌شمار *** سکونت ندارند در آن دیار
که میراث آن شهرها و دیار *** رسیدست تنها به پروردگار (58) القصص
نگردانده نابود شهری خدا *** مگر آنکه پیغمبرش شد عطا
که خواند از آیات یکتا اله *** شود مشفق و رهنمای به راه
که بر هیچ شهری نیامد عذاب *** مگر آنکه ظالم بُدند و خراب (59) القصص
اگر نعمتی شد شما را عطا *** بود زیوری بهر دارالفنا
ولی آنچه در پیش یکتا خداست *** برای شما بهترست و سزاست
نخواهید آیا تعقل کنید *** در این نکته لختی تأمل کنید (60) القصص
کسی را که یزدان بهشتش نوشت *** که البته خواهد رسد بر بهشت
مگر هست آیا چو آن کس که او *** ز دنیا ببردست سهمی نکو
سپس در قیامت به روز جزا *** بیاید به درگاه یکتا خدا (61) القصص
به یاد آر روزی که یکتا خدا *** بر آن مشرکان می‌زند این ندا
کجایند ا کنون شریکان خوار *** که گفتید باشند پروردگار (62) القصص
در آن حال آنان که قهر و عذاب *** بر آنهاست قطعی دهندی جواب
گر اغوا نمودیم اهل جهان *** دلیلی بر این کار بودی نهان
که چون ما بگردند گمره ز راست *** که اندیشه این بود ما را به خواست
پرستش نکردند ما را، کنون *** بجوئیم نفرت از آن قوم دون (63) القصص

بگویند بر مردم بت‌پرست *** بخوانید اکنون شریکان پست
ولیکن نیاید از ایشان جواب *** ببینند با چشم خود آن عذاب
بگویند ای کاش بر راه راست *** هدایت بگشتیم، حسرت سزاست (64) القصص
یکی روز آید که یکتا خدا *** زند مردمان را سراسر ندا
که بر دعوت مرسلین به حق *** چه پاسخ بدادید بر چه نسق (65) القصص
نیارند عذری و حرف و کلام *** همه راه‌ها بسته گشته تمام
از آن هول‌انگیز خشم و عذاب *** نسازند هرگز سئوال و جواب (66) القصص
ولی توبه‌کاران بر کردگار *** که مومن بگشتند و نیکوی‌کار
امیدست باشند از مفلحان *** که بودند اندر جهان مصلحان (67) القصص
کند خلق بر میل خود کردگار *** کسی را نبودست هیچ اختیار
بود پاکتر زین سخن، رب نیک *** که بر او بخوانند یار و شریک (68) القصص
ز دلهاست آگه خدای جهان *** به گفتار فاش و به سر نهان (69) القصص
همانا که اللّه یکتا خداست *** که ملک جهان را فقط او سزاست
ز روز ازل تا به شام ابد *** ستایش فقط خاص یزدان بود
به دست خدا هست حکم وجود *** به او بازگردند بهر خلود (70) القصص
به این مردمان ای پیمبر بگو *** شما را تصور چه باشد از او
اگر تا ابد ظلمت تیره شب *** همین‌گونه ماند به دستور رب
چه کس می‌تواند به غیر از خدا *** پدید آورد روز را بر شما
چرا این سخن را به دل نشنوید *** چرا بر خداوند کافر شوید (71) القصص
بگو تا قیامت اگر کردگار *** همیشه کند روز را پایدار
چه کس می‌تواند به غیر از خدا *** شب آرد که خوابید در آن شما
ندارید چشم بصیرت هنوز *** نبینید این گردش شام و روز (72) القصص
شب و روز لطفی است از کردگار *** که دادست بهر خلایق قرار
بگیرید آرام هنگام شب *** نمائید در روز، روزی طلب
بود آنکه او را بدارید پاس *** بگوئید حق را ثنا و سپاس (73) القصص
بر افراد مشرک به روز حساب *** خداوند این گونه سازد خطاب

کجایند آن خیل بتهای خوار *** که گفتید هستند پروردگار (74)
القصص
ز هر قوم یک شاهد آید به پیش *** که باشد از افراد آن قوم و کیش
بگوئیم برهان اقامه کنید *** بگردند خامُش ز گفت و شنید
بدانند حقست با کبریا *** بر او بیهُده می‌زدند افترا
فنا می‌شود آنچه می‌ساختند *** هر آنچه دروغین بپرداختند (75)
القصص
همانا که قارون یکی مرد بود *** که می‌زیست در بین قوم یهود
ره ظلم و طغیان گرفته به پیش *** ستم راند بر مردم قوم خویش
به او گنج و ثروت بدادی خدا *** به او مال بسیار فرمود عطا
همه زورمندان ببردند رنج *** که بر دوش گیرند مفتاح گنج
بگفتند بر او نباشی تو شاد *** از آنچه کنون کردگارت بداد
کسی را که مغرور باشد به مال *** ندارد دگر دوست آن ذوالجلال (76)
القصص
از آنچه که یزدان بکردت عطا *** تو تحصیل کن آَجر دارالبقا
ولی بهره دنیوی هم ببر *** کنون جامه ظلم بر تن بدر
هر آنچه توانی نکوئی نما *** همانسان که نیکی نمودت خدا
نخیزی تو روی زمین بر فساد *** خدا دوست با مفسدان خود مباد (77)
القصص
بگفتا که این مال و ثروت که هست *** به تدبیر خود دارم اکنون به دست
ندانست آیا کز او پیشتر *** قبائل بُدندی به فر بیشتر
به جمعیت و قدر از او فزون *** بمردند و خاکند یکسر کنون
سئوالی نپرسند ز آنها دگر *** که یکسر بیفتند اندر سقر (78)
القصص
یکی روز قارون به جاه و جلال *** به قومش برون گشت بر حسب حال
گروهی که بودند دنیاپرست *** زمام صبوری بداده ز دست
بگفتند ای کاش می‌شد به ما *** یکی مال چون گنج قارون عطا
که اوراست بسیار حظی زیاد *** ببردست هر غصه‌ای را زیاد (79)
القصص
که اندیشمندان والامقام *** بر آنان بدادند این سان پیام
شما را بسی باد اندوه و وای *** بر این گونه اندیشه و فکر و رای
ثوابی که بر مومن نیک‌کار *** به روز قیامت دهد کردگار
بسی هست بهتر از آن گنج و مال *** که در دست قارون نهفته است حال
ثواب خدا بر کسی می‌رسد *** که باشد شکیبا نورزد حسد (80)
القصص
وی و خانه‌اش را خدای مهین *** فرو برد روزی به قعر زمین

نبودش در آن حال غمخوار و یار *** که او را رهاند ز پروردگار
خودش نیز هرگز نبودش توان *** که ماند ز خشم خدا در امان (81) القصص
چو خورشید خندید بر روی خاک *** بدیدند گردیده قارون هلاک
همان تیره‌بختان دنیاطلب *** که خوردند حسرت بر او روز و شب
بگفتند حقا که یکتا خداست *** که روزی دهد هر کسی را که خواست
خداوند بر ما چه منت نهاد *** که آن ثروت و گنج بر ما نداد
وگرنه زمین برد ما را فرو *** بگردیده بودیم مانند او
همانا که کفار فرجام کار *** نگردند مفلح به روز شمار (82) القصص
که خود ملک عقبی کسی را سزد *** که او از فساد و عُلُو دم نزد
کسی را نکو گشت فرجام کار *** که همواره او بود پرهیزکار (83) القصص
هر آن کس نکوئی کند بر سزا *** شود اجر بهتر مر او را عطا
کسی کاو نمودست اعمال بد *** همان قدر کیفر بر او می‌رسد (84) القصص
خدائی که بر عهده تو نهاد *** که ابلاغ قرآن کنی بر عباد
ترا باز سوی وطن می‌برد *** به مکه دگرباره‌ات آورد
بگو هست داناتر آن ذوالجلال *** که گشته هدایت که اندر ضلال (85) القصص
نبودی تو ای احمد (ص) امیدوار *** که قرآن فرستد ترا کردگار
جز آنی که الطاف خاصش رسید *** برای هدایت تو را برگزید
تو هرگز مکن یاری کافران *** نسازی حمایت از آن منکران (86) القصص
رسیدت چو آیات پروردگار *** به هُش باش ای مصطفی (ص) زینهار
مبادا که منعت کنند از بیان *** که آن را نیاری به روی زبان
بخوان خلق را سوی یکتا اله *** نباشی تو از مشرکان هیچگاه (87) القصص
نخوانی خدائی بجز کردگار *** که هرگز جز او نیست پروردگار
که هر چیز جز ذات یکتا خدا *** عدم گردد و می‌رود بر فنا
که حکم جهان هست با کردگار *** بر او بازگردید فرجام کار (88)

العنکبوت

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف لام میم است آغاز کار *** که رمزیست از جانب کردگار (1)
العنکبوت
به دل می‌نمایند آیا گمان *** همین که برانند روی زبان
که هستیم مومن به یکتا خدا *** رها می‌شوند و نیاید بلا؟ (2)
العنکبوت
از این پیش بودند بسیار اُمم *** شدند امتحان با بلایا و غم
بگردند ناراستگویان عیان *** از آنان که دارند صدق بیان (3)
العنکبوت
کسانی که بستند بار گناه *** به زشتی نهادند گامی به راه
گمان برده‌اند از عقاب خدا *** رهائی بیابند؟ باشد خطا (4)
العنکبوت
هر آن کس به دیدار پروردگار *** بود سخت مشتاق و امیدوار
یکی روز مرگش بیاید فرا *** سمیع و علیم است یکتا خدا (5)
العنکبوت
کسی کاو به طاعت کند جد و جهد *** به نفع خودش بسته پیمان و عهد
جهاندار گیتی بود بی‌نیاز *** که مردم بخوانند بهرش نماز (6)
العنکبوت
ولی اهل ایمان به یکتا خدا *** که هستند صالح به دارالفنا
گناهانشان را بپوشاند او *** دهد اجر بهتر ز کار نکو (7)
العنکبوت
سفارش شد انسان نکوئی کند *** به مادر پدر نیکخوئی کند
اگر سعی کردند مشرک شوی *** مبادا به دنبال ایشان روی
که رجعت نمایید بر کردگار *** بیایید بر سوی پروردگار
نمایاند آن روز یکتا خدا *** چه کردید باری به دارالفنا (8)
العنکبوت
کسانی که دارند ایمان به رب *** پی کار نیکند هر صبح و شب
بیایند یکسر به باغ بهشت *** بر آنان چه نیکوست این سرنوشت (9)
العنکبوت
دورویان برانند روی زبان *** که هستیم مومن به رب جهان
گر از خصم بینند رنج و بلا *** شمارند آن را ز قهر خدا
اگر مومنان را بیاید ظفر *** به نصرت کند حق بر ایشان نظر
بگویند آنگه دورویان خوار *** که ما با شماییم هر لحظه یار

خدا هست آگه بر آنچه رَوَد *** که در قلب مردم چه نیت بود (10) العنکبوت
که بر اهل ایمان خدا آگهست *** بداند درون دورویان چه هست (11) العنکبوت
بگفتند بر مومنان، کافران *** که چون ما بگردید از منکران
بر این گفته ما بدارید گوش *** بگیریم بار شما را به دوش
ولی سخت هستند ناراستگو *** که این کار نآید از ایشان نکو (12) العنکبوت
فزون بر گناهی که خود کرده‌اند *** به همراه خود از جهان برده‌اند
بگیرند بر دوش بار گناه *** کسی را که کردند گمره ز راه
که پرسیده گردند روز جزا *** ز گفت دروغ و از آن افترا (13) العنکبوت
بُدی نوح هم پیکی از ذوالجلال *** ز نهصد فزون بود پنجاه سال
بفرمود دعوت به آیین راست *** به راه سعادت که راه خداست
ستم‌پیشه بودند آن قوم خوار *** شدندی به طوفان ایزد دچار (14) العنکبوت
رهاندیم اصحاب کشتی و نوح *** دری باز شد رویشان از فتوح
پس آن کشتی نوح را کردگار *** بداد آیتی بر خلایق قرار (15) العنکبوت
به یاد آر گفتا به قومش خلیل *** پرستش نمایید رب جلیل
بترسید از او که یکتا خداست *** که این بهترین کار بهر شماست (16) العنکبوت
هر آنچه پرستید جز کردگار *** نباشند الا که بتهای خوار
که خود ساختید آن بتان را بدست *** شگفتا که گشتید خود بت‌پرست
هر آنچه بخوانید غیر از خدا *** شما را نه روزی نهد نه غذا
ز یزدان بخواهید روزی خویش *** ره طاعت او بگیرید پیش
کنون شکر نعمت بجا آورید *** که بار دگر روی بر او برید (17) العنکبوت
تو ای مصطفی ایکه هستی رسول *** چو مردم نسازند پندت قبول
چه بسیار بودند زین پیشتر *** که تکذیب کردند زین بیشتر
وظیفه ترا نیست غیر از بلاغ *** که در شام ظلمت فروزی چراغ (18) العنکبوت
مگر خود ندارند مردم بصر *** نکردند بر صنع یزدان نظر
که چیزی کند خلق در ابتدا *** بگردد بر او باز در انتها
چه سهلست انجام این گونه کار *** چه آسان بود بهر پروردگار (19) العنکبوت

بگو پس نمایید سیر و سفر *** نمایید خاک زمین را نظر
که چون خلق کردست روز نخست *** چگونه همه چیز کرده درست
پس از آن بیاید ز ره آخرت *** نباشید خود غافل از عاقبت
همانا که داناست پروردگار *** تواناست بر هر عمل کردگار (20)
العنکبوت
معذب نماید کسی را که خواست *** ترحم نماید چو میلش بخاست
جهان را برفتست این سرگذشت *** که هر چیز بر اوکند بازگشت (21)
العنکبوت
نخواهند دیدن که رب مهین *** شود عاجز از آسمان و زمین
نگهدارتا غیر از او نیست کس *** نگهبان شماراست یزدان و بس (22)
العنکبوت
هرآنکس که شد کافر کردگار *** همین سان ملاقات روز شمار
به تحقیق کجراهه بگزیده‌اند *** دگر دامن از رحمتم چیده‌اند
چو کفران ایشان همه نارواست *** بر آنها عذاب الیمی سزاست (23)
العنکبوت
پس از آن همه پند و ذکر و دلیل *** دگر باره گفتند قوم خلیل
که او را کشید و در آتش نهید *** هم از خاک او را بر آتش دهید
فکندند در آتش آن حق‌پرست *** به لطف خداوند ز آتش بِرَست
در این قصه آیات خود کردگار *** بر افراد مومن کند آشکار (24)
العنکبوت
دگرباره گفتا به خلق این سخن *** که خود گوش دارید بر پند من
هر آنچه بخوانید جز کردگار *** بتانند عاجز ز هرگونه کار
که از بهر دنیاپرستی خویش *** ره آن بتان را گرفتید پیش
چو روز قیامت بیاید فرا *** شود وقت محشر زمان جزا
بدانید کافر همه همدگر *** نمایید لعنت به هم سر به سر
نمایید آنگه به دوزخ خلود *** که یاری در آنجا ندارد وجود (25)
العنکبوت
همی یک پسر بود لوط جلیل *** که گردید مومن، به گفت خلیل
بگفتا کنم روی بر کردگار *** حکیم است یزدان و با اقتدار (26)
العنکبوت
به او لطف فرمود یکتا خدا *** که اسحاق و یعقوب کردش عطا
بشد نیز در آل او برقرار *** کتاب و نبوت ز پروردگار
به دارالفنا نیز اجرش بداد *** که نعمات بسیار بر او نهاد
به دارالبقا هست از صالحان *** بود حشر او نیز با مفلحان (27)
العنکبوت
ز لوط نبی نیز آور به یاد *** که بر قوم خود گفت آن مرد راد

نمایید این کار زشت و تباه *** کزین پیش قومی نکرد این گناه (28) العنکبوت
برانید با مردها کار خویش *** ره شهوت نفس گیرید پیش
ببردید زنهای خود را ز یاد *** که فطرت بر آنها تمایل نهاد
چو بی هیچ خجلت به هر انجمن *** بگردید مشغول با خویشتن
جوابش بدادند قوم پلید *** عذاب خدا را به ما کن پدید
اگر هستی اندر سخن راستگو *** فرود آر بر ما عذابی از او (29) العنکبوت
بگفتا خدایا مرا کن مدد *** که نابود سازیم این قوم بد (30) العنکبوت
گروهی ملائک ز رب جلیل *** فرود آمدندی به بیت خلیل
بشارت بدادند بر ابرهیم *** که حق را سرانجام عزت دهیم
بگفتند بر امر پروردگار *** بسازیم نابود شهر و دیار
که هستند آنان ستمکار سخت *** ز خفت بپوشانده بر خویش رخت (31) العنکبوت
به پاسخ بفرمود آنگه خلیل *** شما را پسند اوفتادی دلیل
ولی لوط کاو بنده صالحیست *** در آن شهر و قومست مشغول زیست
بگفتند مائیم صاحب خبر *** که آنجا که بودست صاحبنظر
که ما لوط و اهلش بجز همسرش *** رهانیم، نآید بلا بر سرش (32) العنکبوت
به لوط آمدند آن ملائک فرود *** که بر خوبروئیشان کس نبود
فرود آمدندی بر او در شبی *** بگردید دلتنگ از آنها نبی
نترسی تو هرگز بیابی نجات *** تو و اهل‌بیتت رهید از ممات
بجز همسرت کاو نخواهد برست *** که در جمع بدکارها می‌نشست (33) العنکبوت
بر آن فاسقان ز آسمان بلا *** بسی سنگ ریزد یگانه خدا (34) العنکبوت
از آنجا بجا ماند شهری خراب *** که عبرت بگیرند خلق از عذاب
که از بهر افراد صاحب خرد *** همی مایه پند و عبرت بود (35) العنکبوت
شعیب نبی را خداوند دین *** فرستاد بر مردمان مدین
بگفتا پرستید پروردگار *** به روز جزا نیز امیدوار
نورزید روی زمین این فساد *** به میزان بسنجید و بر عدل و داد (36) العنکبوت
دروغین بخواندند گفتار وی *** زمین‌لرزه‌ای سخت آمد ز پی
چو خورشید تابید بر روی خاک *** بگشتند در خانه‌هاشان هلاک (37)

العنکبوت
ببینید این خانه‌های خراب *** ز عاد و ثمودند بعد از عذاب
که بودند بینا و صاحب بصر *** که ابلیس راندی بر ایشان نظر
چو شیطان بر آن مردم‌بدسرشت *** خوش آراست پیوسته اعمال زشت
بگشتند غافل ز ذکر و نیاز *** ز راه خداوند ماندند باز
بر آنان عذابی رسید از خدای *** به خفت برفتند از این سرای (38)
العنکبوت
بکشتیم قارون و فرعون پست *** همین‌گونه هامان دنیاپرست
همانا که موسی ز پروردگار *** بس آیات بنمودشان آشکار
ولی باز کردند گردنکشی *** فکنده به جان از خودی آتشی
نجستند پیشی خود از قهر حق *** بگشتند بر خشم وی مستحق (39)
العنکبوت
چو برداشتی ملتی را ز راه *** بدان کیفر کفر بود و گناه
به بعضی فرو ریخت سنگ بلا *** گروهی به صیحه شدندی فنا
زمین‌لرزه آمد گروهی ببرد *** گروهی ز یم شربت مرگ خورد
خدا کی بر ایشان بکردی ستم *** که خود ظلم کردند بر خویش هم (40)
العنکبوت
هر آن کس که او برد یزدان ز یاد *** به غیر خداوند دل برنهاد
مثل می‌زند حالشان را خدا *** بر آن عنکبوتی که سازد سرا
هر آنچه کند عنکبوتی درست *** از آن سست‌تر خانه‌ای نیست سست
نشاید ز خاطر برید این مثل *** ببینید این خانه را در عمل (41)
العنکبوت
هر آنچه بخوانید جز کردگار *** بر آنست آگاه پروردگار
که بسیار داناست رب عزیز *** که خود صاحب اقتدارست نیز (42)
العنکبوت
نماییم ما این مثلها بیان *** مگر مردمان پند گیرند از آن
ولیکن جز افراد صاحب خرد *** به کار خدا کس نکو ننگرد (43)
العنکبوت
به حق آفرید آسمان و زمین *** در آن آیه‌ها هست بر مومنین (44)
العنکبوت
کتابی که کردست وحیت خدا *** به مردم بخوان هر دَم ای مصطفی
به درگاه یزدان خود خوان نماز *** که دارد ز فحشا و از زشت باز
همانا که ذکر یگانه خدا *** بود برتر از حد فکر شما
که همواره آگه بود کردگار *** به هر چه نمایید در فعل و کار (45)
العنکبوت
چو دیدید شخصی ز اهل کتاب *** به نیکو طریقی کنیدش خطاب

ولی با ستم‌پیشگان شرور *** مدارا مسازید اندر حضور
به قرآن که بر احمد آمد فرود *** هم آسفار دیگر کزین پیش بود
بگوئید، ما را بود اعتقاد *** که این آیه‌ها را خداوند داد
یکی هست یزدان ما و شما *** بگشتیم تسلیم یکتا خدا (46)
العنکبوت
خدا بر تو کرده کتابی بیان *** همانسان که داد او به پیشینیان
کسانی که هستند اهل کتاب *** گر از نهر ایمان بنوشند آب
کتاب تو را نیز دل می‌دهند *** به دل مهر باور به قرآن نهند
از این دسته، مومن بگردند نیز *** گروهی به قرآن و بر رستخیز
به آیات ما غیر از آن کافران *** نبودست هرگز کس از منکران (47)
العنکبوت
از این پیشتر نه سواد و نه خط *** نبودی ترا هیچ بر این نمط
مبادا به قرآن بورزند ریب *** بگویند هست از محمد (ص) نه غیب (48)
العنکبوت
که آن روشن آیات یکتا خداست *** که در سینه اهل دانش بجاست
که آیات ما را بجز ظالمان *** نکردند انکار اندر جهان (49)
العنکبوت
بگویند کفار ای مصطفی *** نداری چرا آیتی از خدا
بگو معجزه امر یکتا خداست *** توانا بر این امر، مولای ماست
وظیفه مرا هست تنها همین *** که باشم شما را نذیری مبین (50)
العنکبوت
مگر این کتاب بزرگ و گران *** بسنده نباشد بر آن کافران
به مردم از آیات آن خوانده شد *** بر آنان ز قرآن سخن رانده شد
که بر مومنانست در این کتاب *** هدایت و رحمت به راه صواب (51)
العنکبوت
بگو ای پیمبر گواه خدا *** کفایت کند بین ما و شما
که بر کل ارض و به هفت آسمان *** هماناست آگه خدای جهان
هر آن کس که کافر بشد بر اله *** به دنبال باطل بپوئید راه
گرفتار مردانِ در این کمند *** زیانکار مطلق به دو عالمند (52)
العنکبوت
تمسخرکنان می‌کنندت خطاب *** که تعجیل می‌ساز اندر عذاب
بود خاص، وقتش به علم ازل *** وگرنه رسیدند بر این امل
بناگاه آن قهر آید فرود *** که هرگز ندانند جریان چه بود (53)
العنکبوت
نمایند تعجیل اندر عذاب *** که دارند بر دیدن آن شتاب
اگر چه که اطرافشان دوزخست *** زبانه بر اطرافشان برده دست

[که منظور کفرست و اعمال زشت *** که دارند آن مردم بدسرشت]
(54)
العنکبوت
بیاید بر ایشان عذاب خدا *** ز بالا و پائین بگیرد فرا
بگوید مجازات و کیفر چشید *** کز اعمالتان کار اینجا کشید (55)
العنکبوت
الا مومنان به رب سمیع *** زمینم بزرگست و باشد وسیع
به اخلاص من را پرستش کنید *** به هر جا که هستید خواهش کنید (56)
العنکبوت
هر آن نفس کو آمد اندر حیات *** چشد شربت نیستی و ممات
دو روزی چو از زندگانی گذشت *** به سوی خدا بازخواهید گشت (57)
العنکبوت
ولی مومنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزکار
گزینند در باغهائی مکان *** که آبیست زیر درختان آن
بمانند اندر جنان تا ابد *** چه نیکوی اجری بر آنان رسد (58)
العنکبوت
کسانی که بودند صابر به کار *** توکل نمودند بر کردگار (59)
العنکبوت
بسی جانورها که عاجزترند *** که خواهند رزقی بدست آورند
ولی رزقشان را دهد کردگار *** غذای شما نیز زو برقرار
نیوشنده باشد یگانه خدا *** بود علم او نیز بی‌انتها (60)
العنکبوت
گر از کافران باز پرسی سئوال *** بپرسی از آن مردم بد خصال
که این آسمان را چه کس آفرید *** زمین را که فرمود این سان پدید
که خورشید و مه را مسخر نمود؟ *** که گرداندشان در مسیری که بود؟
بخواهند گفتن که یکتا خدا *** شگفتا که، بندند باز افترا (61)
العنکبوت
چو تقسیم روزی به دست خداست *** دهد رزق بسیار آن را که خواست
به هر کس بخواهد ز خیل عباد *** خداوند روزی اندک بداد
که بر حال هر چیز باشد علیم *** به حکمت کند کارها را حکیم (62)
العنکبوت
اگر باز پرسی که از آسمان *** فرستاد باران و آب روان؟
که گردد زمین زنده بعد از خزان *** جهد خون به رگهای نخل و رزان
بگویند حقا که یکتا خداست *** بگو پس پرستش مر او را سزاست
ولی اکثر خلق آگه نیند *** که در غفلت و جاهلیت زیند (63)
العنکبوت

همانا‌ست بازیچه دارالفنا *** که این زندگی را نباشد بقا
فقط زندگی هست در آخرت *** در آنجا توان یافت این مرحمت
ولی مردم آگه از آن نیستند *** که عمری به بی‌دانشی زیستند (64)
العنکبوت
چو در کشتی افتند اندر بلا *** به اخلاص خوانند آنگه خدا
ولی چون به ساحل بیایند باز *** بگردند مشرک بر آن بی‌نیاز (65)
العنکبوت
که هر نعمتی را که یکتا خدا *** نماید ز فضلش بر آنان عطا
نمایند کفرانش از جهل خویش *** که عقلی ندارند آن قوم و کیش (66)
العنکبوت
نبینید آیا که پروردگار *** کنون مکه را داده مأمن قرار
اگر چه در اطراف آن هست جنگ *** بگردیده بر مردمش عرصه تنگ
ولیکن به باطل گرایند باز *** دَرِ کفر نعمت نمایند باز (67)
العنکبوت
هر آن کس به ایزد زند افترا *** دروغین بخواند کلام خدا
چه کس هست ظالم‌تر از آن نفر *** ستمکارتر زو که باشد دگر
مگر کافران ز حق بی‌خبر *** نیفتند در دوزخ و در سقر؟ (68)
العنکبوت
کسانی که در راه آن ذوالجلال *** بکردند کوشش به جان و به مال
هدایت بگردند بر راه راست *** که یار نکوکار مردم، خداست (69)

الروم

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف لام میم است آغاز کار *** که رمزیست از سوی پروردگار (1)
الروم
هزیمت بگشتند خود رومیان *** بگشتند مغلوب ایرانیان (2)
الروم
به جنگی که نزدیک این سرزمین *** بگردید واقع، فتادی چنین
ولی بعد از این انهدام و شکست *** به پیروزی و فتح یابند دست
چنین اتفاقی چو خواهد رود *** به کمتر ز ده سال واقع شود (3)
الروم
از این پیش اندر جهان هر چه بود *** هر آنچه پس از این بیابد وجود
همه هست بر امر پروردگار *** توانا بر آنست آن کردگار
چو پیروزی رومیان روی داد *** همه مومنان شاد گردند شاد (4)
الروم
به یاری یزدان که بر هر که خواست *** همی داد نصرت، به یاریش خاست
همانا رحیمست پروردگار *** در انجام کارست با اقتدار (5)
الروم
چو این وعده باشد ز یکتا خدا *** در آن ذره‌ای نیست هرگز خطا
ولی اکثر خلق از مرد و زن *** نباشند آگاه از این سخن (6)
الروم
ببینند ظاهر ز دارالفنا *** بگشتند غافل ز دارالبقا (7)
الروم
تفکر نسازند در پیش خود *** که نیلی سپهر و زمین و آنچه بُد
همه خلق گردیده بر راستی *** به معلوم وقتش بیاراستی
چه بسیاری از مردمان کافرند *** به دیدار یزدان خود منکرند (8)
الروم
نکردند آیا زمین را نظر *** که پیشینیان را چه آ مد به سر
که بس کشتزار نکو داشتند *** بسا کاخها را برافراشتند
بر آنان به آیات بس آشکار *** رسولان فرستاد پروردگار
خداوند در حق آنان ستم *** نکردی که خود ظلم کردند هم (9)
الروم
گنهکار مردم همه سر به سر *** سرانجامشان نیز بودی بتر
چو کردند آیات حق ریشخند *** به آتش درافتند با غل و بند (10)

الروم
خدا خلق کرد آدمی را ز خاک *** ز نو بازگردد به یزدان پاک
نمایند رجعت به پروردگار *** به وقت قیامت به روز شمار (11)
الروم
چو هنگامه حشر بر پا شود *** سرافکنده گردند افراد بد (12)
الروم
شفیعی نیابند روز جزا *** ز چیزی که خواندند غیر از خدا
همه منکران خود به بتهای خوار *** بگردند کافر به روز شمار (13)
الروم
چو روز قیامت بگردد بپا *** فِرَق جمله گردند از هم جدا (14)
الروم
گروهی که بودند مومن به رب *** به نیکی بکردند سعی و طلب
بگردند داخل به باغ بهشت *** همه شاد و مسرور زین سرنوشت (15)
الروم
ولی کافران به یکتا خدا *** که تکذیب کردند روز جزا
دروغین بخواندند آیات نور *** بیابند اندر جهنم حضور (16)
الروم
ستایش نمایید و تقدیس رب *** به هنگام روز و به هنگام شب (17)
الروم
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** ستایش نمایند رب جهان
شما نیز در نیمه روز و شب *** بسازید تسبیح و تقدیس رب (18)
الروم
پرستش نمایید رب نکو *** که زنده ز مرده برون کرده او
ز مرده برون می‌کند زنده نیز *** چه سهلست بر صاحب رستخیز
زمین را کند زنده از بعد مرگ *** ببخشد بر او ساقه و شاخ و برگ
همین‌گونه آرد شما را برون *** چو رفتید در زیر خاک اندرون (19)
الروم
بود این ز آیات یکتا خدا *** که از تیره خاک آفریده شما
توالد چو بنمود نسل بشر *** بگشتید روی زمین منتشر (20)
الروم
وز آیات دیگر که بایست گفت *** یکی اینکه خلقت نمودست جفت
که با هم بگیرید انس و کنار *** شود بینتان دوستی برقرار
کسانی که هستند اهل خرد *** بر این گفته ننهند انگشت رد (21)
الروم
یکی خلقت این زمین و آسمان *** دگر یک تفاوت به رنگ و زبان
که بر اهل دانش بود آشکار *** در این آیه‌ها صنع پروردگار (22)

الروم
یکی دیگر این است ز آیات رب *** بکوشید در روز و خوابید شب
در این آیه‌ها هست بسیار پند *** بر آنان که قول خدا بشنوند (23)
الروم
بود برق یک آیه از کردگار *** در آن بیم و اُمّید هست آشکار
بترسید با آن ز برق عذاب *** که باران بریزد ز تیره سحاب
ز آبی که بارش کند زآسمان *** بگیرد زمینی که مردست جان
در این آیه‌ها هست دریای پند *** بر آنان که یکدم تعقل کنند (24)
الروم
دگر ز آیه‌هائی که باید نگاشت *** زمین و سماوات بر پای داشت
چو خفتید در ظلمت تیره خاک *** شما را چو خواند ز بعد از هلاک
بگردید زنده، بیایید در *** گشایید سوی خدا بال و پر (25)
الروم
هر آن کس بود در زمین و آسمان *** بود عبد یکتا خدای جهان
که تسلیم یزدان بود با خضوع *** مطیعش بود با کمال خشوع (26)
الروم
به خلق هر آن چیز کو حکم راند *** دگر باره او را به خود باز خواند
بر او هست آسان چنین بازگشت *** «که روز ازل حکم او فرض گشت»
مثالی است بهتر خدا را از این *** در این خلقت آسمان و زمین
همانا عزیزست پروردگار *** حکیم است در کار خود کردگار (27)
الروم
مثالی بیارد خدای جهان *** از آنچه که هستید درگیر آن
شریکند آیا به رزق شما *** غلام و کنیزانتان در سرا
چو دارید بیم از شریکان خویش *** دل از بردگان نیز دارید ریش؟
بدینگونه آیات خود را بیان *** نماییم بر بخردان جهان (28)
الروم
ستم‌پیشگان خود به جهلی قوی *** نمودند از نفس خود پیروی
کسی را که گمره کند کردگار *** چه کس هادی او شود در کنار
به زندان ظلم آنکه گشته اسیر *** بر او نیست نه یاوری نه نصیر (29)
الروم
تو با هر که مومن بود بر خدا *** به اسلام رو آور ای مصطفی
ز آیین یزدان بکن پیروی *** ز دین خداوند کن رهروی
خدا آفریده بشر را چنین *** که فطریست در او، نیاز به دین
که در آفرینش ز یکتا خدا *** نبودست تغییر هرگز روا
همین است آیین بس استوار *** ولی خلق بر غفلت خود دچار (30)
الروم

به سوی خداوند گردید باز *** بترسید و خوانید دائم نماز
نباشید مشرک به یکتا خدا *** به آن ذات سبحان بی‌انتها (31)
الروم
نباشید چون آن فِرق در زمین *** که از هم گسستند آیین و دین
باغراء نفس و به صرف هوی *** بگشتند از هم جدا، فرقه‌ها
تمام فِرَق هم اسیر عناد *** بدان باطل اوهام بودند شاد (32)
الروم
چو بر مردمان رنجی آید به پیش *** در آن لحظه خوانند یزدان خویش
ولی چونکه آن لطف بی‌انتها *** بر آنها چشانید یکتا خدا
دگر باره مشرک بگردند باز *** فراموش سازند روز نیاز (33)
الروم
نمایند تکفیر آن نعمتی *** که ایزد بدادست بی‌محنتی
پس ای ناسپاسان که کفر آورید *** کنون تا توانید سودی برید
بگردید آگه بزودی زود *** که پاداش این ناسپاسی چه بود (34)
الروم
مگر خود بر این تابعان هوی *** رسولی فرستاد یکتا خدا؟
که بر صحت شرک آرد دلیل *** بگوید که شرک است خوب وجمیل؟ (35)
الروم
اگر بر خلایق چشاند خدا *** نصیبی ز الطاف بی‌انتها
بگردند خوشحال و مغرور و شاد *** که این گونه هستند اندر نهاد
ولی گر ز کردار و کار خطا *** بر آنان رسد محنتی و بلا
بگردند نومید از کردگار *** بگردند بر یأس و حسرت دچار (36)
الروم
نبینند آیا که یکتا خداست *** که روزی دهد آن کسی را که خواست
کند تنگ روزی، یگانه خدا *** اگر رفته باشد قلم در قضا
بسی آیه‌ها هست در این سخن *** بر آنان که دارند ایمان به من (37)
الروم
ادا کن حقوق رحمها و خویش *** به ره ماندگان و فقیر پریش
کسی را که میلش رضای خداست *** چنین کارها بهترست و سزاست
که این گونه افراد پرهیزکار *** بگردند در دو جهان رستگار (38)
الروم
اگر کس ربائی به مردم بداد *** که مالش از این کار گردد زیاد
کسی کاینچنین کرد کاری خطا *** نسازد فزون مال او را خدا
زکاتی که بر شوق یزدان دهید *** همان خوان که بهر فقیران نهید
مضاعف شود اجر آن چند بار *** فزون می‌کند مال را کردگار (39)
الروم

خدا آن خدائیست کو آفرید *** که روزیتان نیز از او رسید
بمیراند و زنده سازد سپس *** که این کار می‌زیبد او را و بس
بتانی که خوانید پروردگار *** مگر می‌توانند این گونه کار
فراتر از اینست یزدان نیک *** که خوانند بر ذات پاکش شریک (40)
الروم
ز کردار این مردم بدنهاد *** به دریا و خشکی بزاید فساد
که کیفر به بعضی از اعمال بد *** خداوند بر آن کسان می‌دهد
مگر بازگردند از کار پست *** از این زشت اعمال شویند دست (41)
الروم
بگو در زمین می‌نمائید سیر *** ببینید احوال اقوام غیر
ببینید فرجام آن کافران *** که بودند پیش از شما منکران (42)
الروم
بدین دین پاینده کن روی خویش *** هنوزت که فرصت نهادند پیش
یکی روز آید به دستور حق *** که مردم بگردند صدها فرق (43)
الروم
به کفر، آنکه رفته زیانش بر اوست *** خوشا آنکه گفتار و فعلش نکوست
(44)
الروم
که بر مومنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزکار
ز احسان خاصش یگانه خدا *** نماید بسی لطف و رحمت عطا
نباشد خدا دوست با کافران *** نورزد محبت به آن منکران (45)
الروم
ز آیات الطاف پروردگار *** یکی این بود تا شده آشکار
فرستد بسی بادهای بشیر *** که هستند بر رحمت او سفیر
بگردانده کشتی به دریا روان *** بیابند روزی ز پیر و جوان
امیدست او را بدارید پاس *** خدا را بگوئید هر دَم سپاس (46)
الروم
که پیش از تو بودند امت زیاد *** که یزدان رسولی بر ایشان بداد
فرستاد با معجزاتی عیان *** که سازند آیات حق را بیان
کشیدیم از کافران انتقام *** بر ایشان براندیم خشمی تمام
بود یاور مومنان کردگار *** که فرض است یاری به پروردگار (47)
الروم
خدا بادها را برانگیختی *** به دامان ابرش بیامیختی
که تا ابرها را به حکم قضا *** گهی متصل سازد و گه جدا
پس آنگه ببینی که باران مهر *** فرو ریزد از بطن نیلی سپهر
به هر جا که یزدان بخواهد نمود *** بدان قوم و صحرا بیاید فرود

ببینی ز باران و از ابر و باد *** بگردند آن قوم مسرور و شاد (48)
الروم
اگر چه کزین پیشتر چون سحاب *** بر آنان نباراند باران آب
به نومیدی و یأس می‌زیستند *** ز بی‌آبی خویش بگریستند (49)
الروم
کنون دیده‌ات باز فرما ببین *** ز آیات رحمت گلی را بچین
چگونه زمین را ز بعد از خزان *** کند زنده و باد هستی وزان
همان کردگاری که بعد از ممات *** دگر باره بخشد بر آدم حیات
که بر هر چه خواهد خدای جهان *** قدیرست و حکمش بگردد روان (50)
الروم
چو بادی فرستیم از هر کنار *** که پژمرده سازد همان کشتزار
فراموش سازند الطاف پیش *** ره کفر نعمت بگیرند پیش (51)
الروم
تو این مردمی را که دل‌مرده‌اند *** به گمراهی و کفر ره برده‌اند
نخواهی توانست با حرف راست *** نیوشنده سازی به آنچه سزاست
نشاید که این دعوت بیکران *** توانی رساندن به گوش کران (52)
الروم
در این کوردل مردم بی‌بصر *** نشاید که روشن نمائی نظر
بجز مومنانی که دل داده‌اند *** سر عجز و تسلیم بنهاده‌اند (53)
الروم
شما را خداوند بار نخست *** ز جسم ضعیفی نمودی درست
پس از آن شما را توانا نمود *** دگر باره بر ضعف راهی نمود
که در آفرینش کند هر چه خواست *** توانا و دانا یگانه خداست (54)
الروم
گنهکار مردم چو آید معاد *** نمایند سوگند بسیار یاد
که بودیم اندر جهان ساعتی *** نبُد فرصت کرنش و طاعتی
بگویند حقا دروغی تمام *** بگویند از این دست گفتار خام (55)
الروم
ولی مومنانی که دارند علم *** به آنان بگویند از روی حلم
بفرمان حق تا زمان معاد *** بماندید در برزخ ای بدعباد
ندانسته بودید این نکته نیز *** که اکنون بود موقع رستخیز (56)
الروم
در آن روز از ظالمی که دنیست *** نه عذر و نه توبه پذیرفته نیست (57)
الروم
همانا که در این کتاب عظیم *** در آیات قرآن که گفته حکیم
بگفتیم بسیار پند و مثال *** که مردم بجویند راه کمال

بدان ای محمد (ص) اگر صد دلیل *** بیاری بر این مردمان ذلیل
دگر باره گویند روی عناد *** شما مسلمینید باطل‌نهاد
نمایید دعوت به باطل مسیر *** که خواهید ما را نمایید اسیر (58)
الروم
به قلب کسانی که دارند جهل *** خدا مهر بنهاد آسان و سهل (59)
الروم
تو پس پیشه کن صبر ای مصطفی *** که حقست آن وعده از کبریا
مبادا که کفار عاری ز علم *** به خفت کشانندت ای مرد حلم (60)

لقمان

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف لام میم است آغاز کار *** که رمزیست از جانب کردگار (1)
لقمان
چنین است آیات رب حکیم *** بگفتست در این کتاب عظیم (2)
لقمان
هدایت کند نیکوان را به راست *** که خود رحمتی از یگانه خداست (3)
لقمان
کسانی که خوانند دائم صلات *** ادا می‌نمایند وجه زکات
که هستند مومن به یزدان و دین *** بر آنها معادست امری یقین (4)
لقمان
ز الطاف یزدان که این گونه خواست *** هدایت بگشتند بر راه راست
که هستند این مردمان رستگار *** چه در این سرا و چه دارالقرار (5)
لقمان
کسی کاو کند جمع باطل کلام *** احادیث مجعول، گفتار خام
که تا خلق را از ره کردگار *** کند گمره و باز دارد ز کار
تمسخر نمایند قرآن و دین *** بر آنان عذابیست سخت و مهین (6)
لقمان
چو خوانده شود بروی آیات ما *** چنان با تکبر نماید ابا
تو گوئی که نشنیده آنرا بگوش *** و یا اینکه گوئی کرست از دو گوش
خبرها ده او را به قعر جحیم *** که آنجا ببیند عذابی الیم (7)
لقمان
همه مومنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزگار
نشیمن گزینند اندر بهشت *** بر آنها چه نیکوست این سرنوشت (8)
لقمان
در آن جاودانند خود تا ابد *** که این قول اللّه حتمی بود
حکیم است و آگاه پروردگار *** ورا هست بی‌انتها اقتدار (9)
لقمان
سپهر آفریده خدا نیلگون *** که در آن نبینید هرگز ستون
بسی کوه‌ها و زمین برنهاد *** که وحشت برون آورد از نهاد
زمین را چو می‌آفرید و بساخت *** ز هرگونه حیوان پراکنده ساخت
فرستاد باران ز نیلی سپهر *** نباتات رویاند از آب مهر (10)
لقمان
بلی این همه، کار یکتا خداست *** چنین آفریدست بی‌کم و کاست

شما خود بگوئید این نکته را *** کسانیکه هستند غیر از خدا
چه چیز آفریدند و کردند بود *** از ایشان چه چیز آمد اندر وجود
همانا ستمکارهائی چنین *** فتادند اندر ضلالی مبین (11)
لقمان
به لقمان نمودیم حکمت عطا *** به جای آر، شکر و سپاس خدا
که هر کس کند کفر با خود عدوست *** هر آن کس کند شکر، نفعش بر اوست
خدای غنی و ستوده صفات *** ندارد نیازی به شکر حیات (12)
لقمان
به فرزند خود گفت لقمان به پند *** لب از شرک گفتن به یزدان ببند
که ظلمی بزرگست این کار زشت *** نباید برایش شریکی نوشت (13)
لقمان
به انسان سفارش شده این سُخُن *** که بر والدینت نکوئی بکن
بویژه به مادر که بارت کشاند *** دو سالی ز شیرش به کامت چشاند
نخستین تو می‌گوی شکر خدا *** سپس گوی بر والدینت ثنا
که بر سوی من هست فرجام کار *** همه بازگردند بر کردگار (14)
لقمان
چو کردند مجبورت ای مرد راد *** که مشرک بگردی به یزدان داد
اطاعت نسازی تو از این سُخُن *** ولی حسن خلقت فرامُش مکن
ترا رهروی از عبادی سزاست *** که گریان به درگاه یکتا خداست
که چون مهلت زندگانی گذشت *** نمائید بر سوی من بازگشت
من آگاهتان سازم از کارها *** از اندیشه‌ها نیز کردارها (15)
لقمان
بدان ای پسر روز سخت عذاب *** عملهایتان جمله گردد حساب
اگر چه بود دانه خردلی *** که گم گشته در بین سنگ و گلی
و گر نیز گردیده باشد نهان *** میان زمین یا که هفت آسمان
که آگه به هر چیز یکتا خداست *** توانائی کار، او را سزاست (16)
لقمان
ترا ای پسر، حق نمازی نوشت *** بکن امر معروف و هم نهی زشت
چو آزار بینی صبوری نما *** که این هست کاری مهم و سزا (17)
لقمان
به کبر و به ناز از کسی رو متاب *** مزن گام روی زمین با عتاب
ندارد ورا دوست یکتا خدا *** کسی را که باشد به دل خودستا (18)
لقمان
میانه‌روی کن به رفتار خویش *** رهی معتدل را تو می‌گیر پیش
سخن گوی آرام، بانگی مدار *** بود بدترین صوت، صوت حمار (19)

لقمان
نبینید تسخیر کرده خدا *** زمین و سماوات بهر شما
بسی نعمت آشکار و نهان *** شما را بدادست رب جهان
گروهی ز افراد جاهل‌مآب *** که هستند غافل ز روشن کتاب
جدل می‌نمایند در دین حق *** که گمراه هستند بر این نسق (20)
لقمان
به این مردمان گر بیاید خطاب *** اطاعت نمایید از آن کتاب
که بهر هدایت خدا داده است *** شما را در آن نور بنهاده است
بگویند راهی بود راه راست *** که راه نیاکان و اجداد ماست
اگر اهرمن کایزد او را براند *** پدرهایتان را بر آتش بخواند
دگر باره آیا از اجدادتان *** اطاعت نمایید؟ بد بادتان (21)
لقمان
هر آن کس که رو سوی تسلیم برد *** ز جام نکوئی شرابی بخورد
زده دست بر رشته‌ای استوار *** که همواره دارد ثبات و قرار
که پایان دنیا به سوی خداست *** خدائی که بر کردگاری سزاست (22)
لقمان
چو ورزد کسی کفر اندُه مبر *** که بر سوی ما بازگردد دگر
بسازیمش آگاه خود مو به مو *** ز هر خوب و زشتی که کردست او
علیم است حقا به ذات‌الصدور *** همه رازها را بداند به نور (23)
لقمان
به کفار مدت زمانی خدا *** ببخشد ز لذات دارالفنا
پس آنگه بر ایشان براند عذاب *** بیفتند از سختی آن به تاب (24)
لقمان
از آنها چو پرسی چه کس آفرید *** زمین و سماوات چون شد پدید؟
بگویند حقا که یکتا خداست *** بگو پس پرستش خدا را سزاست
ولی خیل کفار دل‌مرده‌اند *** کجا سوی دانش رهی برده‌اند (25)
لقمان
زمین و سماوات از آن اوست *** همه ملک او و به فرمان اوست
پسندیده اوصاف یکتا خداست *** غنی از جهان ذات آن کبریاست (26)
لقمان
اگر هر درختی بگردد قلم *** مرکب شود آب این هفت یم
چو خواهد ز یزدان نویسد کلام *** نگارش بماند همی ناتمام
عزیز و حکیم است حقا خدا *** ورا اقتدارست بی‌انتها (27)
لقمان
بلی خلقت جملگی بشر *** بود سهل چون خلقت یک نفر
که باشد نیوشنده پروردگار *** بصیرست در کار خود کردگار (28)

لقمان
نبینی تو آیا که پروردگار *** شب و روز را کرده چون برقرار
رسد روز روشن پس از تیره شام *** شب آید چو روزی دگر شد تمام
به تسخیر آورده خورشید و ماه *** که تا وقت معلوم پویند راه
همانا که آگه بود کردگار *** به هر چه نمایید در فعل و کار (29)
لقمان
پس این اقتدارست بر این سبب *** که خود حق مطلق بود نیک رب
هر آنچه بخوانید غیر از خدا *** همه هست باطل پذیرد فنا
علی و کبیرست پروردگار *** بزرگی بود خاص آن کردگار (30)
لقمان
نبینی که کشتی به دریای آب *** به لطف خدا می‌رود با شتاب
که بنماید آیات خود بر شما *** ببینید خود اقتدار خدا
بسی آیه‌ها هست در این امور *** بر آن کس که باشد صبور و شکور (31)
لقمان
هر آنگه که موجی گران همچو کوه *** فرا گیرد آن کشتی باشکوه
به اخلاص خوانند پروردگار *** تضرع نمایند بر کردگار
اگر راه یابند سوی نجات *** دگر باره یابند جان و حیات
گروهی بمانند شاکر به وی *** گروهی ره کفر سازند طی
هر آن کس بود ناسپاس و کفور *** شود منکر روشن آیات نور (32)
لقمان
بترسید ای مردم از کردگار *** ز هنگامه سخت روز شمار
مجازات هر کس بود مال خود *** که فرزند جای پدر حد نشد
نه هرگز پدر را به جای پسر *** در آن روز آید بلائی به سر
یقین است آن وعده از کردگار *** تحقق پذیرد سرانجام کار
پس ای مردمان زیب دارالفنا *** مبادا فریبد قلوب شما
مبادا که شیطان گم کرده راه *** شما را فریبد ز لطف اله
(اگر چه خدا هست خیلی غفور *** به عفوش نیابید هرگز غرور) (33)
لقمان
بلی علم ساعت به دست خداست *** زمانها بداند بری از خطاست
بباراند باران ز نیلی سپهر *** شده سبز هر جا به باران مهر
هماناست آگاه پروردگار *** که آبستنان را چه بودست بار
نداند کسی چونکه فردا شود *** چه کاری ز دستان او می‌رود
نداند کسی در کدامین دیار *** بمیرد در این گردش روزگار
که دانا و آگاه یکتا خداست *** به هفت آسمان و زمین پادشاست (34)

السجدة

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الف لام میم است آغاز کار *** که رمزیست از سوی پروردگار (1)
السجدة
فرستاده قرآن یگانه اله *** که شک نیست در این سخن هیچگاه (2)
السجدة
بگویند بر حق زند افترا *** چو گوید که قرآن بود از خدا
چنین نیست، گفتارتان بر خطاست *** به تحقیق قرآن ز یکتا خداست
تو هستی بر آن قوم پیغمبری *** که بودند از نعمت آن بری
بود آنکه یابند آیین راست *** بپویند راهی که راه خداست (3)
السجدة
خدا آسمان و زمین آفرید *** به شش روزشان کرد یکسر پدید
پس آنگاه با قدرت و اقتدار *** بزد تکیه بر عرش پروردگار
شما را بجز او مددکار نیست *** شفیعی و مشفق جز اللّه کیست
نخواهید آیا بگیرید پند *** چنین خواب غفلت دگر تا بچند (4)
السجدة
چو تدبیر راند به کار جهان *** خود از ارض بگرفته تا آسمان
بیاید یکی روز کاندر شمار *** به چشم شما هست سالی هزار
که ارواح را سوی خود می‌برد *** همه چیز را سوی خود آورد (5)
السجدة
خدا هست دانا به غیب و شهود *** بود مقتدر صاحب لطف و جود (6)
السجدة
خدائی که هر چیز را آفرید *** به نیکوترین وجه کردش پدید
ببین کآدمی را به روز نخست *** ز خاک و گلی پاک کردی درست (7)
السجدة
سپس نسل او را خداوند راد *** ز بی‌قدر آبی تداوم بداد (8)
السجدة
سپس نطفه را نیک آراستی *** ز روحش دمیدی و پیراستی
عطا کرد یزدان دو چشم و دو گوش *** بر او قلب بخشید و ادراک و هوش
ولی باز هم عده‌ای کم شمار *** بگوئید خود شکر پروردگار (9)
السجدة
بگفتند کفار بعد از هلاک *** چگونه بیاییم بیرون ز خاک
کجا می‌شود روز محشر پدید *** که ما باز یابیم خلقی جدید
به دیدار یزدانشان کافرند *** لقاء خداوند را منکرند (10)

السجدة
به کفار برگو تو ای مصطفی *** بگیرد ملک موت جان از شما
پس از آن دگر بار بر کردگار *** نمایید رجعت به روز شمار (11)
السجدة
چو در محضر قهر یکتا خدا *** ببینی تو حال گنهکار را
که با آه و حسرت به پروردگار *** بگویند بر درد و وحشت دچار
عذابت بدیدیم با چشم و گوش *** دگر دیگ طاقت بیامد بجوش
به دنیایمان باز گردان تو باز *** در نیکوئی را نماییم باز
که ما را یقین حاصل آمد کنون *** عذابت ندارد چرائی و چون (12)
السجدة
اگر میل می‌داشت یکتا خدا *** به حکمی که راندست اندر قضا
همه مردمان را هدایت نمود *** به تحقیق قادر بر این کار بود
ولی وعده من بود راستین *** فراتر ز شک است باشد یقین
که دوزخ کنم پر ز جن و ز انس *** ز کفار ملعون ز هرگونه جنس (13)
السجدة
کنون پس چشید این عذاب و جزا *** چو بردید از یاد روز لقا
پس امروز چون روز عدلست و داد *** خدا نیز برده شما را ز یاد
کنون جاودانی عذابی چشید *** چو کردید اعمال زشت و پلید (14)
السجدة
بیاورده ایمان به آیات ما *** گروهی که آید چو نام خدا
به سجده بیفتند بر روی خاک *** ستایش نمایند یزدان پاک
که هرگز به کبر و غرور و هوی *** نتابند صورت ز یکتا خدا (15)
السجدة
بخیزند شبها خود از خواب ناز *** خدا را بخوانند با صد نیاز
بخوانند او را به اُمیّد و بیم *** نه شوق بهشت و نه ترس جحیم
نمایند انفاق از رزق خویش *** از آنچه خداوند بنهاده پیش (16)
السجدة
ندانند افراد نیکوی‌کار *** چه پاداش یابند از کردگار
چه نعمات و لذات بی‌انتها *** کند چشم روشن، دهد دل صفا (17)
السجدة
مگر مومنانند چون فاسقان *** به چشم خداوندگار جهان
نباشند هرگز همانند هم *** «یکی کان شادی یک بحر غم» (18)
السجدة
ولی اهل ایمان به یکتا خدا *** نکوکار مردان نام آشنا
نشیمن گزینند اندر بهشت *** که بودند بس صالح و خوش‌سرشت (19)
السجدة

ولی فاسقان‌راست مأوا جحیم *** بمانند پیوسته در آن مقیم
اگرچه بکوشند آن قوم دون *** کز آتش بیایند لختی برون
ولی باز آرندشان در سقر *** گزینند در قعر آتش مقر
بگویند اکنون چشید آن عذاب *** که خواندید آن را دروغین خطاب (20) السجدة
همانا بجز آن عذاب الیم *** که کفار بینند اندر جحیم
عذابی به دارالفنا می‌چشند *** که بر دوش باری وزین می‌کشند
مگر تا به سوی خدا رو کنند *** دل خویشتن جمله آنسو کنند (21) السجدة
چه کس هست ظالمتر از آن کسی *** که چون پند دادند او را بسی
بخواندند آیات یزدان بر او *** بپیچاند گردن، بتاباند رو
همانا بگیریم ما انتقام *** ز بدکارها انتقامی تمام (22) السجدة
به موسی نمودیم تورات عطا *** مکن شک که او بود پیکی ز ما
بدادیم او را مسبب قرار *** که قوم یهودان کند رستگار (23) السجدة
گروهی بگشتند خود پیشوا *** بگشتند هادی به دستور ما
که بودند صابر به راه خدا *** یقین کرده کامل بر آیات ما (24) السجدة
در آن چیز کاین مردمان اختلاف *** فکندند در آن به راه خلاف
همانا کند حکم پروردگار *** به وقت قیامت به روز شمار (25) السجدة
ندانند آیا که در روی خاک *** بکردیم بس قومها را هلاک
کنون مردم این زمان بی‌گزند *** درون سراهایشان ساکنند
در اینها نهفته است بسیار پند *** نخواهند آیا سخن بشنوند (26) السجدة
ندیدند آیا که باران آب *** بریزیم بر خاک خشک از سحاب
بسی حاصل از خاک آید به دست *** که بر کام مردم بخواهد نشست
از آن استفاده نمایند هم *** خود و چارپایانشان بیش و کم
چرا پس نسازند یکدم نگاه؟ *** که بینند آیات یکتا اله (27) السجدة
بگویند کفار آیا ظفر *** چه وقتی شما را بیاید ز در
اگر راستگوئید اندر بیان *** بگوئید کی هست هنگام آن (28) السجدة
بگو نیست معلوم وقتش هنوز *** ولی چون بیاید ز ره، فتح روز
ندارد دگر سود ایمانشان *** دگر بستن عهد و پیمانشان

به رحمت دگر سویشان ننگرند *** نه دارند فرصت که عذر آورند (29) السجدة
از آنان تو صورت بتاب ای رسول *** «که هرگز نسازند پندت قبول»
بکن صبر تا فتح آری به دست *** که آنان بخواهند، بینی شکست (30)

الأحزاب

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بترس ای محمد (ص) ز پروردگار *** خداترس می‌باش و پرهیزکار
تو با کافران و دورویان پست *** مبادا که هرگز شوی هم‌نشست
که یزدان به هر کار باشد علیم *** به هر چیز آگه بود آن حکیم (1)
الأحزاب
اطاعت نما، ز آنچه پروردگار *** ترا از ره وحی کرد آشکار
همانا خبیرست یکتا خدا *** بداند همه کارهای شما (2)
الأحزاب
توکل ترا بر خدایت بود *** که او هست کافی برای مدد (3)
الأحزاب
درون دل آدمی کردگار *** ندادست هرگز دو تا دل قرار
زنان را نمایید مادر خطاب *** چنین نیست هرگز، نباشد صواب
پسر را که باشد ز دیگر پدر *** بخوانید بر خویشتن چون پسر
بود سخت گفتارتان پوچ و خوار *** سخن بر حقیقت زَنَد کردگار
هدایت نماید شما را به راست *** که هادی سوی نور، یکتا خداست (4)
الأحزاب
پسرخوانده‌ها را به وجهی صواب *** به نام پدرهایشان کن خطاب
نمایید این کار بی‌کاستی *** که نزدیکتر هست بر راستی
وگر هست گمنام از ایشان پدر *** نباشند از مالتان ارث‌بر
برادر به دینند و یار شما *** گنه رویِ غفلت نباشد خطا
ولیکن چو با علم و مقصود بود *** خداوند پرسش بخواهد نمود
که اللّٰه باشد غفور و رحیم *** جهان را ز لطفش وزیده نسیم (5)
الأحزاب
پیمبر سزاوارتر هست بیش *** بر افراد مومن، ز جانهای خویش
بر آنان که در خیل ایمان درند *** زنان پیمبر همه مادرند
ز ما بین اقوام و خویش و نسب *** گروهی مقدم نمودست رب
[مهاجر و انصار محکم نه سست *** نمودند عهد اخوت درست
بر این امر این آیه دارد نظر *** کز ایشان اگر کشته شد یکنفر
نسبها و خویشان مقدمترند *** که میراث او را بدست آورند]
مگر خود وصیت کند این سخن *** که بر دوستانم رسد ارث من
بگردیده مسطور اندر ازل *** چه کس بر چنین کار ورزد عمل (6)
الأحزاب
ز پیشین رسولان و از مصطفی (ص) *** همه عهد بگرفت یکتا خدا

ز موسی گرفتیم عهدی وثیق *** ز عیسی‌بن مریم ز نوح شفیق
که با هر مشقت که دارد وجود *** به پایان رسانید امر ودود (7) الأحزاب
که سازند از راستگویان سئوال *** به صدق و حقیقت ز راه کمال
شده کافران را مهیا جحیم *** ببینند زجر و عذابی الیم (8) الأحزاب
به خاطر بیارید تا بر شما *** چه لطفی بفرمود یکتا خدا
زمانی که در جنگ خیل جنود *** به روی شما تیغ را برگشود
خدا بر شما نیک یاری بداد *** فرستاد ناگه یکی تند باد
سپاهی فرستاد پروردگار *** که بر چشم هرگز نشد آشکار
بر اعمالتان بود آگه خدا *** بدانست نیات و کار شما (9) الأحزاب
صف کافران نیز از هر طرف *** به تیغش شما را گرفتی هدف
که چشمانتان گشت حیران و مست *** بگفتید نزدیک باشد شکست
خود از ترس تیغ و سپاه عدو *** رسیده بُدی جانتان تا گلو
گمانها نمودید و بردید ظن *** به آن وعده ایزد خویشتن (10) الأحزاب
در آن عرصه جنگ رب جهان *** همه مومنان را بکرد امتحان
تزلزل در آنجا بشد آشکار *** نبودند چون مومنان استوار (11) الأحزاب
پس آنگه دورویان گرفتند عیب *** کسانی که در قلبشان بود ریب
بگفتند آن وعده‌های ظفر *** به غیر از فریبی نبُد بیشتر
بدادند وعده خدا و رسول *** نداریم آن وعده‌ها را قبول (12) الأحزاب
گشودند از ایشان گروهی زبان *** براندند بر مسلمان این بیان
که ای اهل یثرب دگر هیچ نیست *** شما را در این شهر مأوای زیست
همه کشته خواهید شد سر به سر *** کنون بازگردید از این مقر
در آن دم گروهی بپا خاستند *** اجازه ز احمد (ص) همی خواستند
که ما بازگردیم از این لحاظ *** که بیت و سرامان ندارد حفاظ
دروغی بگفتند بس آشکار *** که منظورشان بود تنها فرار (13) الأحزاب
اگر دشمن خوار آرد هجوم *** ز اطراف شهر و ز کوی و ز بوم
بر ایشان چو گویند کافر شوید *** دگرباره بر راه طغیان روید
بترسند و سازند آن را قبول *** نمایند از راه ایمان عدول
اگر چه به دارالفنای وجود *** دو روزی فزونتر نخواهند بود (14) الأحزاب

دورویان از این پیش با کردگار *** بگردانده بودند عهد استوار
که هرگز نتابند روی از غزا *** دلیرانه جنگند روز وغا
اگر بشکنند عهد با کردگار *** بپرسد از آنان به روز شمار (15)
الأحزاب
الا ای پیمبر تو بگشا زبان *** بگو بر دورویان خام این بیان
اگر می‌گریزید از قتل و مرگ *** به نفع شما نیست این ساز و برگ
نگردید از زندگی کامیاب *** که عمر شما می‌رود با شتاب (16)
الأحزاب
بگو گر بخواهد یگانه خدا *** که آید شما را زیان و بلا
و یا گر بخواهد کند مرحمت *** نهد بر شما لطفی و مغفرت
چه کس می‌تواند از آن شر و مهر *** شود مانع کردگار سپهر
ندارند مردم نه یاور نه یار *** بجز ایزدی کاو بود کردگار (17)
الأحزاب
خدا هست آگه از آن مردمی *** که گویند بر مسلمین هر دمی
بترسید از جنگ و قتل و نبرد *** کناره بجوئید و سازید طرد
بیایید در سلک و آیین ما *** بپوئید بر شیوه و دین ما (18)
الأحزاب
بخیلند آن قوم و ترسوبه دل *** چو از ترس پاشان فروشد به گل
به تو می‌نمایند، خیره نظر *** به دریای وحشت شده غوطه‌ور
شود خیره چشمانشان پر ز بیم *** گرفتار ترسی بزرگ و عظیم
چو آن کس که از ترس مرگ و شکست *** دگر هوش خود را بداده ز دست
ولی باز چون جنگ شد برطرف *** به نصرت رسیدید و فتح و شرف
به گفتار تند و به حرصی عجیب *** غنیمت طلب می‌کنند و نصیب
که ایمان به یزدان نیاورده‌اند *** همانا بر امیال خود بَرده‌اند
خدا کارشان را دهد بر فنا *** چه سهل است این کار بر کبریا (19)
الأحزاب
گمان می‌نمایند قوم دورو *** هنوزست باقی سپاه عدو
وگر بازآیند کفار خوار *** که سازند با مؤمنان کارزار
دورویان زترس نبرد وجدال *** برای رهائی زجنگ و قتال
به دل دوست دارند زین سرزمین *** گزیرند چون قوم بادی‌نشین
وزآنجا بجویند اخبارتان *** که چون گشت پایان پیکارتان
اگر هم بیایند در کارزار *** بیایند در لشکر کردگار
بجنگند تنها گروهی قلیل *** بقیه گریزند ز آنجا ذلیل (20)
الأحزاب
به پیغمبر حق کنید اقتدا *** پسندیده کاریست نزد خدا

هر آن کس که او هست امیدوار *** به دیدار یزدان و روز شمار
خدا را همیشه کند ذکر و یاد *** دل خویش بر مهر ایزد نهاد (21)
الأحزاب
چو دیدند با چشم خود مومنان *** سپاه عدو لشکر دشمنان
بگفتند اینست خود آن جهاد *** کزین پیش یزدان به ما وعده داد
بر ایمانشان نیک افزوده گشت *** که از جان و از سر بباید گذشت (22)
الأحزاب
از افراد مومن به «رب و معاد» *** گروهی جوانمرد هستند و راد
به عهدی که بستند با کردگار *** وفادار ماندند بس استوار
بماندند بر عهد خود پا بجای *** دگرگون نکردند عهد خدای
گروهی ندادند تغییر عهد *** کشند انتظار شهادت به مهد (23)
الأحزاب
دهد نیک پاداش پروردگار *** بر آن راستگو مردم استوار
دورویپیشگان را نماید عذاب *** ز کردار بد می‌نماید عقاب
اگر توبه کردند از هر گناه *** به لطفش پذیرد یگانه اله
که ایزد بود مهربان و غفور *** کسی نیست از رحمت او بدور (24)
الأحزاب
خدا باز گرداند کفار پست *** نیاورده هرگز غنیمت بدست
به دل آتش خشمشان شعله‌ور *** به دریای کینه شده غوطه‌ور
خدا مومنان را به هنگام جنگ *** کفایت کند تا کنند عرصه تنگ
همانا تواناست پروردگار *** بود صاحب قدرت و اقتدار (25)
الأحزاب
گروهی که بودند اهل کتاب *** به یاری کفار کرده شتاب
بیاوردشان رب، ز سنگر برون *** به دلهایشان ترس کردی فزون
کز ایشان بکشتید جمعی کثیر *** گروهی دگر را بکرده اسیر (26)
الأحزاب
بر آن ثروت و سرزمین و دیار *** شما را خدا داد وارث قرار
نصیب شما گشت آن آشیان *** که ننهاده بودید گامی در آن
توانا به هر چیز یکتا خداست *** روانست حکمش به هر چیز خواست (27)
الأحزاب
به زنهای خود ای پیمبر بگو *** به آنها بگو این سخن روبرو
گزیدید بر من اگر زیب و زر *** بخواهید دنیا و مال و گهر
بیایید تا بر خوشی و رضا *** کنون مهرتان را نمایم عطا (28)
الأحزاب
چو مشتاق هستید بر کردگار *** به پیغمبر و عز دارالقرار

شما نیکوان را به روز جزا *** خدا اجر نیکو نماید عطا (29) الأحزاب
شما ای زنان رسول اله *** گر از عمد سازید کار گناه
دوچندان اغیار بینید عذاب *** شما را مضاعف بگردد عقاب
که این هست بسیار سهل و روان *** برای خدائی که داده روان (30) الأحزاب
هر آن کس ز پیغمبر و کردگار *** اطاعت نماید شود راستکار
دوچندان خدا اجر بر وی نوشت *** بر او رزق نیکو دهد در بهشت (31) الأحزاب
زنان نبی را همی جایگاه *** نباشد چو دیگر زنان هیچگاه
بترسید و باشید پرهیزکار *** بترسید همواره از کردگار
چو باب سخن با رجل گشت باز *** مرانید صحبت به نرمی و ناز
مبادا نشیند طمع بر دلی *** که دارد در آنجا هوس منزلی
بگوئید بلکه سخن را درست *** متین پر صلابت، نه آرام و سست (32) الأحزاب
بگیرید آرام در بیت خویش *** ره کوی و برزن مگیرید پیش
چنان دوره جاهلیت دگر *** خودآرا نباشید و بس عشوه‌گر
بخوانید هر روز و هر شب صلات *** ببخشید از ثروت خود زکات
نمایید اطاعت ز رب و رسول *** بسازید فرمان آنها قبول
که از اهل‌بیت نبوت، اله *** بخواهد کند دور رجس و گناه
شما را ز هر عیب سازد بری *** کند پاک و تطهیر از هر بدی (33) الأحزاب
از آنچه که در خانه‌های شما *** تلاوت شود زآیه‌های خدا
بگیرید بسیار اندرز و پند *** که افتد شما را بسی سودمند
همانا خبیرست پروردگار *** لطیف است بر بندگان کردگار (34) الأحزاب
به آن کس که تسلیم امر خداست *** به آن کس که مومن بر آن کبریاست
به آنان که طاعت کنند و دعا *** عبادت نمایند دور از ریا
به آنان که دارند صدق بیان *** نیارند جز راستی بر زبان
بر آن کس که صابر بود در بلا *** به آنان که دارند ترس از خدا
به آن خیرخواهان مسکین‌نواز *** که یاری نمایند اهل نیاز
بر آن روزه‌داران پرهیزکار *** که هستند مشتاق پروردگار
به آنان که دارند حجبی تمام *** همه پاکدامن بدور از حرام
به آنان که بسیار سازند یاد *** یگانه کسی را که هستی بداد
از ایزد بر آنهاست اجری عظیم *** ببینند آمرزش از آن کریم (35)

الأحزاب
به حکمی که دادند رب و رسول *** کسی را نیاید، که سازد عدول
هر آن کس ز فرمان بپیچید سر *** به بحر ضلالت شده غوطه‌ور (36)
الأحزاب
کسی را که یکتا خداوند داد *** به او نعمت دین اسلام داد
تو آزاد کردیش ای مصطفی *** [که زیدست منظور یکتا خدا]
به پندش بگفتی زنت دار پاس *** مبادا طلاقش دهی بی‌اساس
به دل مهر او را نمودی نهان *** خدا فاش کرد و نمودش عیان
بترسیدی از اینکه طعنت زنند *** ترا جامه سرزنش درتنند
سزاوار، آن بود کز کردگار *** بترسیدی ای یار پرهیزگار
چو زید از زن خویشتن کام یافت *** دمی در کنار وی آرام یافت
طلاقش بداد و از او شد جدا *** به عقد تو آورد او را خدا
که تا مومنان را شود آشکار *** بدانند دستور پروردگار
هر آنگه پسرخوانده‌ای داشتند *** به تربیتش عمر بگذاشتند
جدا گشت از همسرش بر صواب *** پس از آنکه از او بشد کامیاب
گنه نیست او را به عقد آورند *** نکاحش کنند و به منزل برند
بدینگونه فرمان پروردگار *** تحقق پذیرفت فرجام کار (37)
الأحزاب
دگر مصطفی را نباشد گناه *** چو این حکم را داد یکتا اله
بر اقوام پیشین هم این گونه بود *** که رسم الهی چنین رو نمود
که دستور قاطع ز یزدان بود *** هر آنچه بخواهد همان می‌شود (38)
الأحزاب
خدا مهر دستور زد این چنین *** بر آن کس که تبلیغ کردست دین
بترسند آنان ز پروردگار *** ز چیزی نترسند جز کردگار
همانا کفایت کند کردگار *** که آرد حساب همه در شمار (39)
الأحزاب
محمد (ص) نباشد شما را پدر *** کسی از شما نیست او را پسر
ولیکن محمد (ص) رسول خداست *** به تعبیر حق خاتم‌الانبیاست
که یزدان به هر چیز باشد علیم *** همه چیزها را بداند حکیم (40)
الأحزاب
الا مومنان به پروردگار *** نمایید ذکر خدا بی‌شمار (41)
الأحزاب
بخوانید او را به هر صبح و شام *** پرستید او را به شوری تمام (42)
الأحزاب
خدا و ملکهای او هم کلام *** شما را فرستند یکسر سلام
که آرد شما را ز ظلمت برون *** سوی روشنائی شود رهنمون

که بر مومنانست بس مهربان *** بر آنان رحیم است رب جهان (43) الأحزاب
پذیرائی از مومنان در لقا *** سلامی است از سوی یکتا خدا
بر ایشان مهیاست اجری کریم *** نکو مزدی از کردگار حکیم (44) الأحزاب
ترا کرد مبعوث یکتا اله *** که بر کرده خلق باشی گواه
که بر مردم نیک باشی بشیر *** به بدکار مردم بگردی نذیر (45) الأحزاب
به دستور و با اذن پروردگار *** خلایق بخوانی سوی کردگار
چراغ فروزان عالم شوی *** که روشن کنی جاده رهروی (46) الأحزاب
بده مژده بر مومنانت مدام *** کز ایزد ببینند لطفی تمام (47) الأحزاب
تو از کافران و دورویان خوار *** اطاعت نورزی در انجام کار
ترا گر رسانند ایشان ضرر *** به لطفت ز آزارشان در گذر
به یکتا خدا، کار خود واگذار *** ترا خود حفیظ است پروردگار (48) الأحزاب
اگر خود نکاح زنی بسته‌اید *** به خلوت ولی هیچ ننشسته‌اید
چو خواهید گیرید از هم طلاق *** جدائی بجویید بالاِتفاق
حرج نیست هرگز، ندارد گناه *** اگر عده را زن ندارد نگاه
به چیزی نمائیدشان بهره‌مند *** به نیکی رهانیدشان از کمند (49) الأحزاب
حلالست آن زن تو را مصطفی *** که مهرش به نیکی نمائی عطا
همین سان کنیزان که بعد از جهاد *** خداوند بر تو غنیمت بداد
دگر دخت عمه و دخت عمو *** ترا خود حلالند بی‌گفتگو
دگر دخت خالو و خاله تمام *** حلالند بر تو نبوده حرام
کسانی که همراه تو در کنار *** بکردند هجرت ز شهر و دیار
زن مومنی کاو نماید قبول *** که بی‌مهر خود را دهد بر رسول
بود نیز مایل به عقدش نبی *** حلالست با او نشستن شبی
که این حکم را خاص تو کردگار *** فرستاد ای مصطفی (ص) آشکار
که حکمی که ایزد بگوید چنین *** روا نیست بر دیگر مومنین
کزین پیش یزدان نموده بیان *** که خود چیست حکم کنیز و زنان
چنین حکم را بر تو ای مصطفی (ص) *** بدین علت آورد یکتا خدا
که بر تو نباشد حرج در نکاح *** خداوند بهتر بداند صلاح
همانا غفورست پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (50) الأحزاب

ز زنهای خود ای رسول بشیر *** کسی را که خواهی در آغوش گیر
زنی را که خواهی مؤخر بدار *** که دیگر شبش آری اندر کنار
زنی را که با قهر راندی ز خویش *** اگر با محبت بخوانیش پیش
بود بهتر این کار ای مرد راد *** کزین کار آنان بگردند شاد
به دلهای زنهای تو هیچگاه *** نبایست یابد غم و حزن راه
ببایست باشند شاد و رضا *** از آنچه به ایشان نمودی عطا
هر آنچه که دارید در دل نهان *** بر آن هست آگه خدای جهان
که بسیار داناست پروردگار *** بسی بردبارست آن کردگار (51) الأحزاب
بجز این زنانی که گشتت حلال *** کزین پیشتر گفته شد شرح حال
حلالت نباشد دگر هیچ زن *** که او را کنی عقد بر خویشتن
و یا این زنان را به دیگر زنان *** مبدل نمائی به دور زمان
اگر چند بینی تو نیکو زنی *** که از حسن او واشگفتا زنی
مگر آنکه آری کنیزی بدست *** حلالست با او به خلوت نشست
مراقب به هر چیز یکتا خداست *** نگهبان هرچه در عالم بپاست (52) الأحزاب
الا مومنان به پروردگار *** ببندید حکم خدا را بکار
نگردید داخل به بیت رسول *** جز آنگه که دادست اذن دخول
مگر خود دهد بر شما بارعام *** که بر سفره آیید بهر طعام
مبادا چو دعوت کند مصطفی *** نشینید پیش از زمان در سرا
گشائید بر سفره چشمان خویش *** که آیا غذا را کی آرند پیش
فقط در زمانی که دعوت شوید *** هماندم به بیت محمد (ص) روید
به محضی که خوردید آنجا طعام *** پراکنده گردید از آن مقام
مبادا نشینید در بیت وی *** ره بحث و صحبت نمایید طی
که آزرده گردد از این کار او *** ولی از حیا، لب ببندد فرو
خدا حرف حق را زند بر شما *** وزین حرف شرمی نباشد ورا
ز زنها چو سازید چیزی طلب *** پس پرده گیرید بر امر رب
بدین کار پاکیزه ماند قلوب *** نکوتر بمانید دور از عیوب
مبادا که هرگز رسانید شر *** به پیغمبر کردگار بشر
نیارید در عقد، زنهای وی *** چو او مُرد و راه جهان کرد طی
که این کار در نزد یکتا خدا *** گناهی بزرگست و کاری خطا (53) الأحزاب
چه پنهان بود کار یا آشکار *** هماناست آگاه پروردگار
به هر چه امورست اندر جهان *** خدا هست آگه عیان و نهان (54) الأحزاب
زنان را نباشد گناه و عقاب *** گر آیند بر این کسان بی‌حجاب

بر ابناء و فرزند و اخوان خویش *** گناهی نباشد که آیند پیش
پسرهای خواهر همه محرمند *** پسرهای اخوان همه همدمند
به پیش زنی کاو مسلمان شدست *** حلالست فارغ ز چادر نشست
کنیزان ملکی غلامان خرد *** بر اینها چو آمد گناهی نبرد
بترسید آری ز پروردگار *** به هر چیز شاهد بود آشکار (55) الأحزاب
خدا و ملکهای او بس سلام *** بر احمد (ص) فرستند هر صبح و شام
شما نیز ای مومنان به رب *** درودش فرستید هر صبح و شب
به تعظیم گوئید بر او سلام *** سلامش نمایید با احترام (56) الأحزاب
هر آن کس که آزرد رب ودود *** رسول خدا را اذیت نمود
به دنیا و عقبی به هر دو سرا *** فرستاد لعنت بر ایشان خدا
بر آنها مهیاست روز حساب *** به خواری و ذلت عذاب و عقاب (57) الأحزاب
کسانی که بیهوده بر مومنان *** رسانند آزار در هر زمان
به گردن گرفتند آن قوم خوار *** گناهی و بهتان بس آشکار (58) الأحزاب
به زنهای خود ده پیمبر خبر *** به دختان خویش و زنان دگر
به چادر بپوشند خود را فرو *** که این کار باشد بر آنان نکو
کز آزار و ایذاء اهل هوس *** همی دور مانند با این عسس
همانا غفورست پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (59) الأحزاب
کنون گر منافق کسان دورو *** بداندیش مردان بیمارخو
کسانی که اندر مدینه مدام *** به هرگونه نیرنگ و تدبیر و دام
قلوب همه مومنان به رب *** هراسان نمودند هر روز و شب
اگر خود نشویند زینکار دست *** نگردند با مومنان هم‌نشست
برانگیزدت حق، برای جدال *** درآئی تو با این کسان در قتال
مسلط بگردی بر اموال و جان *** به فرمان و دستور رب جهان
وزآن پس کنار تو، قوم ذلیل *** نمانند جز روزگاری قلیل (60) الأحزاب
که هستند این مردمان پلید *** ز درگاه حق‌راندگان بعید
هر آنجا که گشتند پیدا و یافت *** ببایست بر قتل ایشان شتافت (61) الأحزاب
که این سنتی هست از کردگار *** که در هر زمانی بود برقرار
بدانید هان سنت ذوالجلال *** دگرگون نگردد ز حالی به حال (62) الأحزاب

بپرسند مردم ز روز حساب *** که روز جزا کی بود ده جواب
بداند خداوند آن را و بس *** که هرگز از آن نیست آگاه کس
الا ای محمد (ص) چه دانی که کی *** زمان قیامت بیاید ز پی
بسا آنکه نزدیک باشد زمان *** نباشی تو آگاه هرگز از آن (63)
الأحزاب
خدا لعن فرمود بر کافران *** که دوزخ مهیاست بر منکران (64)
الأحزاب
بسوزند در آتش آن مدام *** نیابند یار و نصیری بکام (65)
الأحزاب
رخ جمله ز آتش برافروخته *** تن و پا و سر جملگی سوخته
بگویند ای کاش از کردگار *** بجستیم و پیغمبرش راه کار (66)
الأحزاب
بگویند پروردگارا به پیش *** گرفتیم راه بزرگان خویش
کشاندند ما را به راهی تباه *** به ظلمت نهادند در تیره راه (67)
الأحزاب
خدایا عذابت مضاعف بساز *** بر آن پیشوایان بیداد و آز
بر ایشان تو لعنت کن ای نیک رب *** فزونتر نما آتش این غضب (68)
الأحزاب
الا مومنان به پروردگار *** نباشید چون مردمی نابکار
که دادند آزار و زجری عظیم *** به پیغمبر خویش موسی کلیم
از آن تهمتش کرد ایزد بری *** که نزد خدا بُد نکو رهبری (69)
الأحزاب
از ایزد بترسید بر راستی *** حقیقت بگوئید بی‌کاستی (70)
الأحزاب
که اصلاح می‌سازد آری خدا *** عملهایتان را به وجهی سزا
به غفران خود بگذرد از گناه *** از اعمال ناچیز و کار تباه
کسی کز خدا و رسولش کنون *** اطاعت نماید به عشقی فزون
رسیدست حقا به فوزی عظیم *** رها گشته از وحشت و رنج و بیم (71)
الأحزاب
چو بر آسمانها و ارض و جبال *** امانت بداد عرضه آن ذوالجلال
بکردند از حمل آن امتناع *** نمودند اندیشه از این متاع
جز انسان که آن را پذیرفت زود *** که در ظلمت و جهل وامانده بود
(72)
الأحزاب
[دلیلی بر این کار یزدان نهاد *** که بر آدم این امر را عرضه داد]
که اهل نفاق و دوروئی و ظن *** همه مشرکان را چه مرد و چه زن

نماید گرفتار قهر و عذاب *** بر آنها کند خشم و راند عقاب
به رحمت ببخشد همه مومنان *** چه از خیل مردان چه خیل زنان
از اینرو که یکتا خدای جهان *** غفور و رحیم است و بس مهربان (73)

سبأ

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
ستایش خدا را بزیبد نکو *** که باشد زمین و آسمانها از او
به روز جزا نیز حمد و ثنا *** هماناست مخصوص یکتا خدا
حکیم است در آفرینش خدای *** بود آگه از هر چه باشد بجای (1)
سبأ
هر آنچه که در خاک رفته درون *** هر آنچه که از آن بیاید برون
هر آنچه فرود آید از آسمان *** هر آنچه که بالا رود سوی آن
بداند همه چیز را کردگار *** غفور و رحیم است پروردگار (2)
سبأ
بگفتند کفار هرگز به ما *** زمان قیامت نیاید فرا
تو سوگند می‌خور به یکتا اله *** که البته آید قیامت ز راه
خدا هست آگه به غیب جهان *** بداند همه آشکار و نهان
میان سپهر و زمین هیچ چیز *** اگر چه بود خرد همچون پشیز
نبودست صاحب کمال و وجود *** مگر آنکه در علم حق ثبت بود
شده ثبت اندر کتاب مبین *** همه چیز در آسمان و زمین (3)
سبأ
چه پاداش نیکو دهد کردگار *** به مومن منشهای پرهیزکار
که آمرزش حق و رزق بهشت *** بود خاص آن مردم خوش‌سرشت (4)
سبأ
کسانی که کردند سعی و طلب *** که نابود سازند آیات رب
مگر کز تلاشی که این سان برند *** رسول خدا را به عجز آورند
بر آنها عذابیست سخت و الیم *** بخواهند افتاد اندر جحیم (5)
سبأ
کسانی که دارند عقل و شعور *** بر آنان ز دانش بتابیده نور
یقین می‌نمایند ای مصطفی *** که قرآن فرود آمده از خدا
بود خلق را رهنما بر نجات *** به سوی خدای ستوده صفات (6)
سبأ
ولی کافران مست از ریشخند *** رهانند صید سخن را ز بند
که گوییم آیا شما را نشان *** ز مردی که می‌گوید او این بیان
که از بعد مرگ و پس از آنکه جسم *** پراکنده گردید صدگونه قسم
دگرباره یابید جان و حیات *** بگردید زنده ز بعد ممات (7)
سبأ
ندانیم آیا که این مصطفی *** بداند که بر حق زند افترا؟

و یا آنکه از بیهُشی و جنون *** زند این چنین حرفهائی کنون
[به آنان بگو ای نبی در جواب *** کلام شما نیست هرگز صواب]
بر آنها عذابیست پاینده باز *** شده دور از حق به راهی دراز (8)
سبأ
نبینند آیا زمین و آسمان *** بر آنان محیط است از هر کران
اگر ما بخواهیم چون قادریم *** به قعر زمینشان فرو می‌بریم
توانیم خود پاره‌ای زآسمان *** بیاریم بر فرقشان ناگهان
که بر عبد مخلص بود آشکار *** در این آیه‌ها قدرت کردگار (9)
سبأ
خداوند از فضل و از لطف خویش *** به داوود بهره بیفزود بیش
بگفتیم ای کوه‌ها و طیور *** بخوانید همراه او بانگ شور
که آن آهن سخت را کردگار *** به دستان او کرد نرم و مهار (10)
سبأ
به دستور ما او زره را بساخت *** به یک شکل و اندازه و یکنواخت
بگفتیم باشید نیکوی‌کار *** که آگه بود از شما کردگار (11)
سبأ
به دستور یکتا خداوند داد *** سلیمان به تسخیر آورد باد
که با خود برد راه هر صبحگاه *** به قدری که پویند یک ماه راه
ز بگداخته مس بر او شد روان *** یکی معدن از سوی رب جهان
گروهی ز دیوان به اذن غفور *** کمر بسته بر خدمتش در حضور
ز دیوان هر آن کس بپیچاند سر *** ز دستور پروردگار بشر
ز آتش چشاندیم بر او عذاب *** که سوزد از آن نار و گردد عقاب (12)
سبأ
هر آنچه سلیمان ز دیوان بخواست *** بنا می‌نمودند بی‌کم و کاست
عمارات و عالی معابد بنا *** بکردند بر میل او هر کجا
ظروف بزرگی چو حوض نقوش *** مهیا نمودند با جنب و جوش
بسی دیگهای برافراشته *** که روی زمین بود بگذاشته
پس ای آل داوود اینک شما *** فراوان نمایید یاد از خدا
اگر چه بجز عده‌ای کم‌شمار *** نگوید کسی شکر پروردگار (13)
سبأ
اجل چون به فرمان یکتا خدا *** برآورد سوی سلیمان ندا
جز آن جانور کاو عصایش بخورد *** دگر کس ز مرگش پیامی نبرد
چو بر دیوها گفته شد این خبر *** بگشتند آگه ز مرگش دگر
اگر آنکه از غیب آگه بُدند *** ز سرّ خدا مطلع می‌شدند
نماندند در خواری و در عذاب *** از آنجا برفتند با صد شتاب (14)
سبأ

بر اهل سبا ساکنان وطن *** که بودند در شام و اندر یمن
که بود آن وطن از جنوب و شمال *** یکی آیت از بوستان جلال
بگفتیم از رزق ایزد خورید *** به دل شکر او را بجا آورید
که شهر شما مسکنی با صفاست *** همانا که غفور رب شماست (15) سبأ
ولی با وجود تمام صفات *** بکردند گردنکشی در حیات
خدا نیز بر کیفر کافران *** فرستاد سیلی عظیم و گران
به جای دو بُستانِ پر از ثمر *** خداوند دادی دو باغ دگر
درختان آن را ترش بود بار *** بُدی تلخ و بد طعم اندر شمار
نروئید جز سدر هرگز درخت *** بدینسان از آنها بگردید بخت (16) سبأ
فرود آمد این قهر از این سبب *** که بودند کافر به آیات رب
مگر با چنین لطف از کردگار *** که بخشیده بر بندگان بی‌شمار
دگر کی کسی را عقوبت کند *** بجز آنکه بر کفر و عصیان زند (17) سبأ
خداوند بار دگر از کرم *** در آن شهر سرشار از هر نعم
به نزدیک هم قریه‌ها برقرار *** بفرمود از لطف خود هر کنار
که در بین آن قریه‌ها بی‌خطر *** به اندک زمان شد میسر سفر
بگفتیم هر روز و شب بی‌خطر *** نمایید زین ده به آن ده گذر (18) سبأ
بگفتند بر ایزد بی‌نیاز *** سفرهای ما ساز دور و دراز
چو این گونه راندند بر لب سخن *** ستمها بکردند بر خویشتن
بکردیمشان در قصص عبرتی *** که گردند بر مردمان آیتی
به هر سو پراکنده کردیمشان *** ز آن ناز در رنج بردیمشان
که بر مردمان صبور و شکور *** شود یافت عبرت در آن بر وفور (19) سبأ
دروغین گمانی که ابلیس داشت *** به چشم خلایق موجه نگاشت
پس افکند شیطانشان در کمند *** بجز عده‌ای کم که مومن بُدند
بگشتند پیرو ز شیطان پست *** شده با سخنهای او هم‌نشست (20) سبأ
اگر چه که شیطان بدون گمان *** مسلط نبودی بر آن مردمان
هم از حرص گشتند رهرو از او *** به آیین زشتش نهادند رو
شد ابلیس آنگاه مأمور آن *** که تا مردمان را کنیم امتحان
که خود کیست مومن به روز جزا *** کدامین کس آمد به شک مبتلا
نگهبان هر چیز یکتا خداست *** ز هر راز، آگاه آن کبریاست (21) سبأ

به این مشرکان ای پیمبر بگو *** کلامی که بسیار باشد نکو
که این چیزهائی که جز کردگار *** مؤثر بدانید در روزگار
در این ملک هستی مگر کیستند *** که مالک به یک ذره هم نیستند
به هنگام خلق زمین و آسمان *** که افراشته گشته اندر جهان
نبودند هرگز شریک خدا *** ندادند یاری بر آن کبریا (22)
سبأ
نه سودی ببخشد شفاعت ز کس *** مگر آنکه ایزد بخواهد و بس
چو از قلب خاصان بگردید دور *** هراسی که دارند روز نشور
بپرسندشان حق چه فرموده است؟ *** بیابند پاسخ که حق بوده است
که او هست یزدان والا کمال *** علی و کبیرست آن ذوالجلال (23)
سبأ
بگو کیست کز آسمان و زمین *** شما را نهد خوان روزی چنین
بگو کاو هماناست یکتا خدا *** شود فاش از بین ما و شما
کدامینمان هست گمره ز راست *** ره نیکوئی و هدایت که راست (24)
سبأ
بگو کی شما پیش یکتا خدا *** بگردید مسئول اعمال ما؟
نپرسند از ما ز کردارتان *** نباشیم مسئول رفتارتان (25)
سبأ
بگو می‌کند جمع ما را خدا *** پس آنگه کند داوری بین ما
کلید مسائل بدست خداست *** که دانای مطلق بر اسرار ماست (26)
سبأ
بگو آنچه را بهر یزدان نیک *** بخوانید همکار و یار و شریک
نشانم دهید این زمان آشکار *** چه دارند قدرت در انجام کار
هماناست یزدان که در مرتبت *** عزیز و حکیم است از هر جهت (27)
سبأ
نگشتی تو از بهر مردم سفیر *** مگر آنکه باشی بشیر و نذیر
ولی اکثر خلق از مرد و زن *** نباشند آگاه از این سخن (28)
سبأ
بگویند کی هست روز حساب *** اگر راستگوئید اندر خطاب (29)
سبأ
به آنان بگو بر شما وعده‌گاه *** یکی روز باشد که آید ز راه
که آن روز آید ز پی ناگهان *** که تقدیم و تأخیر نبود در آن (30)
سبأ
بگفتند کفار اندر جواب *** نیاریم ایمان به قرآن کتاب
به دیگر کتب نیز کافر شویم *** که تنها بر آیین خود می‌رویم
گر آن ظالمان ستم‌پیشه‌کار *** بیایند در پیش پروردگار

ببینی که با یکدگر بر جدل *** به گفتار آیند در آن محل
ضعیفان بگویند بر رهبران *** به گردنکشان و گروه سران
نبودی گر اغوایتان در میان *** بگشتیم مومن به رب جهان (31)
سبأ
رئیسان بگویند پاسخ چنین *** به آن زیردستان پائین‌نشین
که با آنکه از سوی یکتا خدا *** هدایت نشان داده شد بر شما
چگونه شما را به اجبار و زور *** ز آیین ایزد بکردیم دور؟
بجستید خود این طریق و کنش *** که بودید بس مردمی بدمنش (32)
سبأ
دگرباره مستضعفان در جواب *** نمایند بر ظالمان این خطاب
که از مکر و نیرنگ این روزگار *** بگشتیم کافر به پروردگار
بخواندیم بر ایزد خود شریک *** بگشتیم مشرک به یزدانِ نیک
چو روز قیامت به چشمان خویش *** عذاب خدا را ببینند پیش
پشیمان بگردند بسیار سخت *** چو خود را ببینند بس تیره‌بخت
چو زنجیرهاشان به گردن نهیم *** بر ایشان بدینسان ندا می‌دهیم
جز اینست آیا که این سرنوشت *** شماراست پاداش اعمال زشت (33)
سبأ
که هرگز رسولی به شهر و دیار *** روانه نکردست پروردگار
بجز آنکه افراد ثروت‌پرست *** که بودند با عیش خود هم‌نشست
بگفتند بر مرسلان خدا *** که هستیم کافر به دین شما (34)
سبأ
بکردند اصرار با گفت خویش *** که ماراست فرزند و اموال بیش
سرانجام هم هیچ رنج و عذاب *** نخواهیم بردن به روز حساب (35)
سبأ
بگو ای نبی، آنکه یکتا خداست *** دهد وسع روزی کسی را که خواست
کسی را که خواهد یگانه خدا *** کند تنگ‌روزی به دور قضا
ولی اکثر خلق آگه نیند *** که یک عمر در جهل و غفلت زیند
گمان می‌نمایند کز سعی خویش *** شود رزق ایشان ز اندازه بیش (36)
سبأ
نه مال و نه فرزند نزد خدا *** نخواهد فزاید به قرب شما
بلی مومنانند نیکوی‌کار *** مقرب به نزدیک پروردگار
فزونست پاداش اعمالشان *** به جنت چه نیکوست احوالشان (37)
سبأ
کسانی که کوشند تا خود مگر *** نمایند آیات زیر و زبر
که شاید نمایند ما را زبون *** بگردند پیروز بر ما کنون
بگردند حاضر به روز جزا *** برای عقوبت به نزد خدا (38)

سبأ
بگو ایزد من به هر کس که خواست *** دهد وسع روزی چو میلش بخاست
دهد روزی تنگ گر خواستی *** بیاید بر او نقمت و کاستی
ببخشید از اموال خود هر قدر *** بجایش دهد باز مالی دگر
شما را ببخشد عوض بس نکو *** که خود برترین رازقین است او (39)
سبأ
بیاد آر آنگه که پروردگار *** شما را کند جمع روزِ شمار
به جمع ملائک بگوید چنین *** زبان برگشاید خدای مهین
که آیا همین مردمان بر خطا *** گرفتند معبود خیل شما (40)
سبأ
ملکها بگویند ای کردگار *** منزه تو هستی تو پروردگار
که هستی خدایا، تو خود یار ما *** نه اینها که بردند ره بر خطا
ز جن و ز ابلیس ره جسته‌اند *** به آیین ایشان بپیوسته‌اند (41)
سبأ
در آن روز مالک به نفع و ضرر *** نباشند افراد بر همدگر
بلی بر ستم‌پیشگان پلید *** بگوئیم اما به لحنی شدید
چشید ای دورویان و ناباوران *** عذابی که کردید انکار آن (42)
سبأ
تلاوت چو گردید آیات ما *** همان روشن آیات یکتا خدا
بگفتند آنکو سخن رانده است *** بگوید خدایم فرستاده‌است:
بخواهد که از دین اجداد خویش *** شما را کند گمره ای قوم و کیش
کتابی که او خود بپرداختست *** دروغین بگوید خدا ساختست
چو بر کافران نیک آیات حق *** فرود آمد و گفته شد زین نسق
بگفتند حقا کتابی چنین *** نبودست الا که سحری مبین (43)
سبأ
خداوند هرگز کتابی نداد *** که تکذیب از آن بگیرند یاد
بر ایشان نیامد رسول از خدا *** که تکذیب سازد کلام تو را (44)
سبأ
از این پیشتر نیز هم کافران *** دروغین بخواندند پیغمبران
که کفار قوم تو خود عُشرِ آن *** نکردند تکذیبت ای جان جان
کسانی که پیغمبران مرا *** دروغین بخواندند یا بر خطا
عذابی بدیدند بسیار سخت *** بخواری ببردند زین ورطه رخت (45)
سبأ
به امت بگو ای پیمبر که من *** شما را دهم پند با یک سخن
که یک یک و یا دو نفر دو نفر *** به احیاء آیین بخیزید بر
تفکر نمایید در باب من *** به پندی که می‌گویم اندر سخن

بدانید احمد (ص) رسول خداست *** ندارد جنون، خیرخواه شماست
رسولی است از سوی یکتا خدا *** بترساند از سخت روز جزا (46)
سبأ
نجویم ز تبلیغ خود هیچ اجر *** نخواهم شما را رسد نیز زجر
که پاداش من نزد یکتا خداست *** خدائی که قیوم وحیّ و گواست (47)
سبأ
دگر باره برگو که یزدان من *** به القاء وحیش بگوید سخن
که آگاه باشد بر اسرار غیب *** که آگه ز غیبست بی‌شک و ریب (48)
سبأ
بگو حق دگر آمدستی ز راه *** تباه است باطل از این پس تباه
نه چیزی تواند بیارد وجود *** نه احیاءِ کاری تواند نمود (49)
سبأ
به آنها بگو من چو گمره شدم *** تمام زیانش بود بر خودم
اگر هم هدایت بگشتم به راست *** همانا که از وحی یکتا خداست
که ایزد نیوشنده هست و قریب *** ز لطفش بود هر کسی را نصیب (50)
سبأ
اگر خود ببینی چنان روز سخت *** که آن مجرمان سیه‌روز بخت
هراسان و ترسان فتاده به تاب *** همی کم نگردد از آنها عذاب
«تو ای کاش می‌دیدی آن مجرمان» *** ز نزدیک در چنگ رنجی گران (51)
سبأ
چو کفار بینند آن ترس و بیم *** بگویند مومن به یزدان شدیم
کجا با چنین دوری از آن مقام *** توانند یابند آن را بکام (52)
سبأ
از این پیشتر نیز این قوم خام *** بگردیده بودند کافر تمام
بدادند بس نسبت ناروا *** به پیغمبرش احمد مصطفی (53)
سبأ
بود آرزوهایشان چون سراب *** فتد بین کفار و آنها حجاب
همانسان که خود پیش از این نیز هم *** همین‌گونه رفتی به دیگر اُمم
به تردید سختی شده مبتلا *** بر ایشان بیامد همین ماجرا (54)

فاطر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
ستایش خدا را سزد لامکان *** که ارض آفریدست و هفت آسمان
ملکهای خود را فرستاده است *** پیام الهیّیشان داده است
بر آنها دو، و سه و یا چار بال *** به قدرت ببخشید آن ذوالجلال
که در آفرینش هر آنگاه خواست *** فزاید خداوند بی‌کم و کاست
به خلقت هماناست یزدان قدیر *** تواناست بر خلقتی بی‌نظیر (1)
فاطر
دری کو، ز رحمت به مردم گشاد *** به کس اذن بر بستن آن نداد
چو بندد همان در، که یارد گشاد؟ *** چو بینید عالم همه او نهاد
که دارای حکمت بود کردگار *** بود صاحب عزت و اقتدار (2)
فاطر
به خاطر بیارید یکتا خدا *** چه نعمت بفرمود هر دَم عطا
مگر جز خدا از زمین و آسمان *** کسی بر شما هست روزی‌رسان
به غیر از یگانه خدا نیست کس *** فقط اوست قادر بر این کار و بس
ز درگاهش ای مشرکان از چه روی *** بتابید رخ را به هر سمت و سوی (3)
فاطر
گر این امت جاهل ای مصطفی *** دروغین بخوانند دین تو را
بکردند تکذیب هم پیش از این *** دگر مرسلین و رسولان دین
همه چیز را سوی او انتهاست *** که هر بازگشتی بسوی‌خداست (4)
فاطر
الا مردمان وعده کردگار *** بود حق، نباشید مغرور و «خوار»
نگردید مغرور دنیای پست *** نباشید با زیورش هم‌نشست
مبادا که شیطان ز آیین راست *** برد سوی راهی که یکسر خطاست (5)
فاطر
چو شیطان شماراست بی‌شک عدو *** شما نیز دشمن بدارید او
مهیاست هر لحظه او را سپاه *** که اغوا نماید شما را ز راه
که شاید تواند به آلوده کار *** شما را به دوزخ دهد او قرار (6)
فاطر
هر آن کس که کافر شود بر خدای *** عذابی شدید است او را سزای
کسانی که دارند ایمان به او *** نمایند همواره کار نکو
بر آنهاست آمرزش از کردگار *** که اجری بزرگست اندر شمار (7)
فاطر

مگر آنکه کردار و اعمال بد *** به چشمان جانش مزین شود
بود همچو آن مرد انصاف‌بین *** که پیوسته شد با تواضع قرین
کند گمره آن را که ایزد بخواست *** هدایت نماید چو عزمش بخاست
میناز در حسرت این جان خویش *** چنین بهر مردم مسازش پریش
که هر چه نمایند در فعل و کار *** بر آن هست آگاه پروردگار (8)
فاطر
خدا بادها را فرستد ز پی *** که تا ابرها راه سازند طی
سپس ابر را سوی مرده دیار *** برانیم و گوئیم بر وی ببار
زمینهای مرده شود زنده باز *** در این است بنهفته رمزی و راز
که خود مردگان هم به روز نشور *** همین‌گونه آیند بیرون ز گور (9)
فاطر
هر آن کس که عزت نماید طلب *** بداند که عزت بود خاص رب
صعود کلام نکو سوی اوست *** اگر روی اعمال بر سوی اوست
هر آن کس به تزویر و مکر و حیل *** کند زشت کردارها در عمل
بر آنها عذابیست پر زجر و تاب *** کند مکرشان را چو نقشی بر آب (10)
فاطر
شما را خداوند روز نخست *** ز خاک و ز نطفه بکرده درست
که در خلقت آدمی کردگار *** شما را همی جفت داده قرار
زنان هر چه زایند و گیرند بار *** بود تحت دانائی کردگار
ز کوتاهی عمر و عمر دراز *** به علم الهی شده ثبت باز
که بسیار آسان بود بر خدا *** براند چنین کارها در قضا (11)
فاطر
چو شیرین بود آب یم بر وفور *** نباشد چو بحری که تلخ است و شور
شگفتا که از هر دویم همچو هم *** رسد بر شما گوشتی بیش و کم
بیارید زیور از آنها برون *** بپوشید آن زینت گونه‌گون
ببینید کشتی در آنها روان *** بجوئید روزی ز فضلش گران
اُمیدست شکرش بگوئید چند *** چوگردید از نعمتش بهره‌مند (12)
فاطر
نهان کرده در روز هر شام تار *** دهد روز را در سیه شب قرار
به تسخیر آورده خورشید و ماه *** که حرکت نمایند در خاص راه
همه چیز گیتی ز لطفش بپاست *** همه ملک هستی ز یکتا خداست
جز اللّه معبودهای دگر *** ندارند در خلق اشیا اثر
به یک پوست هسته خرمای ریز *** تسلط ندارند از عجز نیز (13)
فاطر
چو آرید بر سوی آنها ندا *** نخواهند بشنید هرگز صدا
اگر هم نیوشند، هرگز خطاب *** نیاید از آنان برای جواب

چو روز قیامت بگردد بپا *** نمایند انکار شرک شما
بلی هیچکس همچو پروردگار *** نه آگاه سازد شما را ز کار (14) فاطر
الا مردمان جملگی شما *** فقیرید بر درگه کبریا
ولی بی‌نیازست پروردگار *** ستوده صفات است آن کردگار (15) فاطر
اگر عزم سازد خداوند هم *** شما را فرستد به سوی عدم
یکی خلق نو آورد در وجود *** ببخشد به خلقی دگر تار و پود (16) فاطر
که این نیست دشوار بر کردگار *** چه بسیار باشد ورا اقتدار (17) فاطر
بلی هیچکس بار شخص دگر *** نخواهد بگیرد به دوش و به بر
کسی را که بار گناه و خطا *** بود سخت سنگین به روز جزا
چو خواهد کمک از رفیقان و خویش *** نیاید کسی بهر یاری به پیش
همانا کسی را تو ای مصطفی *** توانی کنی معتقد بر خدا
که پنهان بترسد ز پروردگار *** نمازش بپا دارد او برقرار
هر آن کس که خود را منزه نمود *** به خوشبختی خویشتن برفزود
که هر چه به دنیا بود برقرار *** بود بازگشتش سوی‌کردگار (18) فاطر
کجا مرد بیناست مانند کور (19) *** کجا بوده ظلمت همانند نور (20) فاطر
کجا مرد بیناست مانند کور (19) *** کجا بوده ظلمت همانند نور (20) فاطر
نبودست سایه چنان آفتاب *** نباشند مانند هم در حساب (21) فاطر
کسانی که با علم خود زنده‌اند *** هم از نور ایمان دل آکنده‌اند
نباشند یکسان چو آن مردگان *** که در چنگ نفسند چون بردگان
سخنهای حق را بدور از خطا *** نیوشاند آن را که خواهد خدا
کسی را که در گور رفته فرو *** نشاید نیوشنده سازی تو، او (22) فاطر
تو هستی بر این امر تنها سفیر *** که بر عامه خلق گردی نذیر (23) فاطر
تو مبعوث گشتی بحق از خدا *** که باشی بشیر و نذیری ز ما
نبودست هرگز یکی امتی *** نبودست اندر جهان ملتی
مگر آنکه از سوی آن کان جود *** بر آنان نذیری بیامد فرود (24) فاطر

مبادا خوری غم تو ای مصطفی *** چو تکذیب کردند قول تو را
که پیشینیان هم از این پیشتر *** دروغین بخواندند زین بیشتر
رسل را که با حجت و بیّنات *** فرود آمدند از خدای حیات
دروغین بخواندندشان در کلام *** بر ایشان براندند کذبی تمام (25)
فاطر
مجازات کردیم آنگه شدید *** همه کافران شقی و پلید
چسان سخت بود و گران قهر من *** چه سنگین بُدی آن عقاب و محن (26)
فاطر
ندیدی تو آیا که رب جهان *** فرستاد باران خوش زآسمان
چه بسیار میوه همه گونه‌گون *** از آن آب و از خاک آمد برون
خود اندر زمین وز دل کوهسار *** بریده بسی راه‌ها کردگار
ز رنگ سفید و ز سرخ و سیاه *** جبال آفریدست یکتا اله (27)
فاطر
همه گونه‌گون خلق کرد از حساب *** ز انعام، یا مردمان یا دواب
همین‌گونه مردم به خلق و به خو *** دگرگونه هستند زشت و نکو
مطیع خداوند تنها کسی است *** که او را نصیبی ز دانش بسی است
همانا عزیزست پروردگار *** غفورست بر بندگان کردگار (28)
فاطر
قرائت‌کنان کتاب خدا *** که آرند نیکو نمازی بجا
زرزقی که دادست رب جهان *** نمایند انفاق فاش و نهان
بکردند سودا به امید سود *** که هرگز زیان و زوالش نبود (29)
فاطر
بگردد بر آنان ز یکتا خدا *** یکی نیک پاداش کامل عطا
ز فضل و کرم باز بر آن ثواب *** فزاید خداوند روز حساب
هر آن کس که شکرش بجا آورد *** ز یکتا خدا اجر نیکو برد (30)
فاطر
ز قرآن خود آنچه یکتا خدا *** به وحیش ترا گفت ای مصطفی
کلامیست برحق که آورده است *** که تصدیق پیشین کتب کرده است
چو بر بندگانست ایزد خبیر *** بر آنچه نمایند باشد بصیر (31)
فاطر
وزآن مردمانی که حق آفرید *** گروهی از آن بندگان را گزید
که خود ارث قرآن بر آنها نهاد *** کتابی الهی به آنها بداد
ولی باز از آنها گروهی به ظن *** بکردند بس ظلم بر خویشتن
گروهی برفتند بر خیر و داد *** نبردند حق را زمانی ز یاد
که فضل بزرگ الهی است این *** که آورده اندش به دست این چنین

(32)
فاطر
به جنت در آیند بس پایدار *** ز زر دستبند و ز دُرّ گوشوار
نمایند در بر حریر و پرند *** چنین جامه‌هائی به تن در برند (33)
فاطر
گشایند آنگه به تسبیح لب *** تشکر نمایند از لطف رب
ستایش خدا را که اندوه برد *** غم و غصه از روح و از جان سترد
خداوند ما هست حقا غفور *** رساند به پاداش، خیل شکور (34)
فاطر
خدائی که با لطف و فضلی تمام *** به ما داد در جنت خود مقام
نبینیم هرگز در اینجا الم *** نه بر خستگی هست راهی نه غم (35)
فاطر
بر افراد کافر به پروردگار *** مهیاست دوزخ به دارالقرار
نه پایان پذیرد که میرند زود *** نه تخفیف یابد عذابی که بود
بدینگونه کیفر دهد کردگار *** به هر ناسپاسی به روز شمار (36)
فاطر
در آن آتش داغ جان می‌کَنند *** بسی بانگ زآن جایگه می‌زنند
که پروردگارا رها کن عقاب *** تو بیرونمان آر از این عذاب
کزین پس نماییم کار نکوی *** به آیین توحید سازیم روی
خطاب آید آنگه مگر بر شما *** ندادی از این پیش مهلت خدا
مگر خود نیامد شما را رسول *** که سازید اندرز او را قبول
پس اینک عذاب خدا را چشید *** ببایست بار غرامت کشید
که بر ظالمان اندرین روز سخت *** کسی نیست غمخوار و یاور به بخت
(37)
فاطر
بر اسرار غیب زمین و آسمان *** هماناست آگه خدای جهان
که آگاه باشد به ذات‌الصدور *** بداند همه چیزها را به نور (38)
فاطر
خدا آن خدائیست کاندر زمین *** شما را نمودست او جانشین
پس امروز هر کافری بی‌گمان *** رساندست بر خویش تنها زیان
به درگاه حق سرکشی و منی *** فزونتر کند آتش دشمنی
که کفار هم حاصلی را از آن *** نیابند جز حسرت و جز زیان (39)
فاطر
بر آن مشرکان ای پیمبر بگو *** زبان باز کن ای رسول نکو
شما تا نمودید حق را رها *** شریکان بخواندید بهر خدا
بگوئید بر من، نشانم دهید *** بر آنها که نام خدایی نهید

چه چیز آفریدند روی زمین؟ *** از ایشان چه کس بود جان آفرین؟
و یا آنکه در خلق این آسمان *** چه دادند یاری به رب جهان
بر آنها چه حجت رسید از جلیل *** نیارند بر شرک خود یک دلیل
دروغیست گفتار آنان تمام *** که با آن فریبند هم را مدام (40)
فاطر
زمین و آسمان را یگانه خدا *** نگهدارد از اینکه یابد فنا
اگر هم بیارند رو بر زوال *** نزیبد کسی را بر آن حفظ حال
بدانید ایزد بود بردبار *** غفورست بر بندگان کردگار (41)
فاطر
عربهای مشرک به یزدان راد *** بکردند بسیار سوگند یاد
رسولی گر آید ز یکتا خدا *** بر آنها شود هر نفس رهنما
نکوتر ز ترسا و قوم یهود *** نمایند بر درگه حق سجود
ولی چونکه آمد بر آنها رسول *** نکردند هرگز پیامش قبول
فزودند تنها به عصیان خویش *** ره ذل و خواری گرفتند پیش (42)
فاطر
نمودند روی زمین سرکشی *** تکبر فزودند و گردنکشی
بکردند تدبیرها و حیل *** کند صاحبش را هلاک این عمل
توقع چه دارند الا که هم *** بمیرند مانند دیگر اُمم
چنین است سنت ز یزدان جود *** که تغییر هرگز نخواهد نمود (43)
فاطر
به روی زمین این خلایق مگر *** نورزند آیا گذار و سفر؟
به عبرت نبینند پیشینیان *** چه گردید فرجامشان در جهان؟
کسانی که در قدرت و اقتدار *** فزونتر از اینان بُدند آشکار
میان زمین و آسمان هیچ چیز *** خدا را نکردست درمانده نیز
توانا بود ایزد بی‌نیاز *** بود آگه از آشکارا و راز (44)
فاطر
گر از زشت کار بشر ذوالجلال *** کند بازپرسی نماید سئوال
نماند به روی زمین بنده‌ای *** نماند دگر هیچ جنبنده‌ای
ولی کیفر خلق را کردگار *** به تأخیر می‌افکند تا شمار
چو وقت اجلها بیاید فرا *** بود آگه از بندگانش خدا (45)

یس

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بود یا و سین ابتدای کلام *** که منظور احمد بود زین پیام (1)
یس
قسم خورد و سوگند پروردگار *** به قرآن با حکمتش ماندگار (2)
یس
توئی ای پیمبر بحق مقتدا *** تو هستی ز پیغمبران خدا (3)
یس
فرستاده گشتی به آیین راست *** به راه درستی که راه خداست (4)
یس
ز پروردگار عزیز و رحیم *** ترا گشت نازل کتاب حکیم (5)
یس
به قومی که یزدان بر اجدادشان *** بسی پندها با کتب دادشان
بگوئی تو اندرز و باشی نذیر *** چو جاهل مرامند و غافل ضمیر (6)
یس
بر آنهاست حتمی عذاب خدا *** از اینرو نگردند مومن به ما (7)
یس
که بر گردن کافران بر عقاب *** نهادیم زنجیرهای عذاب
نمودند سر را برافراشته *** به چشمان خود پرده بگذاشته (8)
یس
طریق نکو را ز پیش و ز پس *** بر آنها بکردیم مسدود و بس
فکندیم پرده به چشمانشان *** که از حق نبینند هرگز نشان (9)
یس
اگر خود نگوئی و گوئی تو پند *** تفاوت ندارد که مومن نیند
که دانسته و آگه از وصف حال *** نمایند با راه بر حق جدال (10)
یس
فقط بر کسانی که مومن شدند *** توانی بگوئی تو اندرز و پند
ازیرا که در خلوت و در نهان *** بترسند از ایزد مهربان
بر ایشان بشارت بده ای سلیم *** به آمرزش و نیک اجری عظیم (11)
یس
دگر باره ما زنده سازیم باز *** همه مردگان را ز خوابی دراز
وز اعمال پیشین و کار پسین *** ز پیش و پس مرگ اندر زمین
هر آنچه نمودند بنوشته است *** در آن کارنامه که گیرند دست
به یک لوح محفوظ، پروردگار *** نوشتست آن جمله را آشکار (12)

یس
پیمبر بر این مردم تیره‌حال *** از احوال آن شهر می‌زن مثال
که آمد بر آنان رسولی فرود *** ره رستگاری بر ایشان نمود (13)
یس
دو تن از رسولان نخست آمدند *** ز توحید و یکتائیش دم زدند
چو تکذیبشان کرد آن قوم بد *** بیامد رسول سیم بر مدد
بگفتند هر سه که هستیم ما *** رسولانی از سوی یکتا خدا (14)
یس
بگفتند قوم ز حق بی‌خبر *** شما نیز هستید چون ما بشر
نگشتید مبعوث از کردگار *** نباشید مأمور پروردگار
شما را دروغست یکسر سخن *** که ناراستگوئید اندر وطن (15)
یس
بدادند پاسخ که یکتا اله *** بود بر رسولی ما خود گواه (16)
یس
که هرگز جز ابلاغ وحی خدا *** نبودست تکلیف دیگر به ما (17)
یس
دگر باره کفار ناراستخو *** زبان برگشودند در گفتگو
شما را بگیریم بر فال بد *** نسازیم هرگز شما را مدد
نشوئید اگر دست زینگونه کار *** نمائیمتان لاجرم سنگسار
ببینید از ما عذابی الیم *** بیفتید از وحشت آن به بیم (18)
یس
رسولان بگفتند، این تیره فال *** که از آن برانید توصیف حال
همان جهل باشد که اندر شماست *** همان تیره‌بختی ز میل و هواست
شما مردمانید افراطکار *** به اسراف بسیار هر دَم دچار (19)
یس
بگشتند مشغول این گفتگو *** سخنها بگفتند در روبرو
که از نقطه‌ای دور زآن شهر و کوی *** یکی مرد آمد بدان سمت و سوی
به مردم بگفتا اطاعت کنید *** کلام رُسُل را رعایت کنید (20)
یس
نخواهند اجری ز دست شما *** به آیین ایزد شده رهنما
بسازید از این رسل پیروی *** که بُرهانشان جمله باشد قوی (21)
یس
چرا باید از کردگار مهین *** که او آفریدست من را چنین
اطاعت نورزم اگر چند باز *** بسوی خداوند گردیم باز (22)
یس
به جای خداوند رحمان چرا *** دگر چیزها را گزینم خدا

بگوئید اگر کردگار جهان *** به رنجم دراندازد و در زیان
اگر آن خدایان شفاعت کنند *** کجا می‌شود دور از من گزند؟
نشاید که بخشند من را نجات *** اگر خشم گیرد خدای حیات (23)
یس
زیانکار باشم در این حال من *** همانا بود آشکار این سخن (24)
یس
نیوشید و باشید اینک گواه *** که دل‌بسته‌ام من به یکتا اله (25)
یس
بر این مرد مومن به روز جزا *** بگویند اینک به جنت درآ
بگوید که ای کاشکی قوم من *** بگشتند آگاه از این سخن (26)
یس
که من را ببخشود پروردگار *** چه لطفی به من کرد روز شمار (27)
یس
دگر بعد از آن مرد رب نکو *** نه هرگز فرستاد بر قوم او
یکی لشکر از آسمان و سپاه *** که با جبر، آن قوم یابند راه
که ناکرده‌ایم این عمل پیش از این *** نخواهیم کردن پس از این، چنین (28)
یس
یکی بانگ برخاست از آسمان *** بگشتند خشکیده آن مردمان (29)
یس
بسی وای بر حال گمره عباد *** که گشتند گمره ز جهل و عناد
که هر چه رسول آمد از بهر پند *** بکردند بر پند او ریشخند (30)
یس
ندیدند آیا که در روی خاک *** از این پیشتر قومها شد هلاک
که هرگز نگردند باز آن تبار *** به آن برزن و خاک و شهر و دیار (31)
یس
نبودست شخصی و نَبْوَد بجا *** مگر آنکه حاضر شود نزد ما (32)
یس
یکی آیت اینست تا این زمین *** ز باران بکردیم زنده چنین
از آن دانه رویاند پروردگار *** که روزی خلق است در روزگار (33)
یس
به روی زمین باغهائی نکو *** ز خرما و انگور بنهاده او
بسی چشمه‌ها کرد جاری در آن *** زلالست آبش به هر سو روان (34)
یس
که مردم از آن میوه‌ها برکَنند *** خورند و به رغبت تناول کنند
خورند از غذا و طعامی دگر *** که با دست خود آورندش ثمر

نبایست آیا که منت برند *** همی شکر نعمت بجای آورند (35)
یس
منزه بود ایزدی کآفرید *** که هر چیز را جفت کردی پدید
چه جنس نبات و چه جنس بشر *** همه چیز را زوج داده دگر
همین‌گونه مخلوقهائی نهان *** که مردم نباشند آگاه از آن (36)
یس
دلیلی دگر بهر اثبات رب *** همانا که باشد سیاهی شب
چو پنهان کند روز را کبریا *** بگیرد سیاهی جهان را فرا (37)
یس
چو خورشید اندر معین مدار *** همیشه بچرخد بود برقرار
دلیلی دگر هست بر کردگار *** که داناست یزدان و با اقتدار (38)
یس
چنین ماه زیبا که سازد سفر *** به دوری معین نماید گذر
چو یک شاخه نخل است در سیر و گشت *** که بار دگر می‌کند بازگشت (39)
یس
نه خورشید در طی این خاص راه *** بزیبد که نزدیک گردد به ماه
شب از روز پیشی نگیرد دگر *** که این هم بود حکمتی بر بشر
که دارند هر یک معین مدار *** در آن می‌نمایند سیر و گذار (40)
یس
بود این هم از قدرت کردگار *** به کشتی کند آدمی را سوار (41)
یس
همانند آن، چیزهائی دگر *** بفرمود خلق از برای سفر
که مردم بگردند بر آن سوار *** بجویند سودی خود از بهر کار (42)
یس
اگر عزم سازد خدا بر عذاب *** کند جمله را غرق در بحر آب
که هرگز نیابند راه نجات *** نه فریادخواهی ز دست ممات (43)
یس
مگر باز هم لطف یکتا خدا *** رهائی ببخشد ز دام بلا
که تا وقت معلوم و روز اجل *** بیابند زین زندگانی امل (44)
یس
به مردم چو گویند از آنچه گشت *** وز آنچه از این پس بود سرگذشت
تفکر نمایید، شاید شما *** بگردید مشمول لطف خدا
نسازند هرگز بدینسان عمل *** فرو رفته تا جیب اندر وحل (45)
یس
نیامد نشانی ز رب جهان *** مگر آنکه کردند اعراض از آن (46)

یس
اگر گفته آید ز رزق خدا *** که ایزد نهادست بهر شما
نمایید انفاق بر دیگران *** بگویند در پاسخ آن کافران
اگر میل می‌داشت یکتا خدا *** به آنها همی داد روزی چو ما
به وصفی که خود شرح آن می‌دهیم *** چه لازم که ما خوان بخشش نهیم
شما پندگویان بر این فعل و کار *** بگشتید گمراه بس آشکار (47)
یس
بگویند کی خواهد آمد عذاب *** اگر راستگویند اندر خطاب (48)
یس
نباید جز این را کِشَند انتظار *** که یک صیحه آید ز پروردگار
«چو آن صیحه آید ز سوی خدا» *** همه کافران را بگیرد فرا
رسد ناگهانی در آن وقت و حال *** که هستند با یکدگر در جدال (49)
یس
در آن لحظه مرگ چون جان کنند *** نباشند قادر وصیت کنند
نه هرگز توانند از اهل خویش *** ره مأمنی را بگیرند پیش (50)
یس
دمیده چو گردد در آن نفخ صور *** بخیزند ناگه همه از قبور
به سرعت شتابند سوی خدا (51) *** به حسرت بگویند ای وای ما
یس
به سرعت شتابند سوی خدا (51) *** به حسرت بگویند ای وای ما
که ما را برانگیخت از خوابگاه *** همین است روز جزای اله
بود وعده ایزد مهربان *** رسولان بگفتند حق است آن (52)
یس
بجز صیحه‌ای نیست روز جزا *** که آیند ناگه همه سوی ما (53)
یس
نگردد در آن روز ظلمی به کس *** سزای عملها ببینند و بس (54)
یس
در آن روز اصحاب جنت به کام *** بگردند مشغول شادی تمام (55)
یس
به همراه زنهای خود نیک‌بخت *** به سایه نشینند بر روی تخت (56)
یس
هر آنچه بخواهند آماده است *** بسی گونه‌گون میوه بنهاده است (57)
یس
بر آنان رسانند پیک و سلام *** ز رحمان خداوند والامقام (58)
یس
به مجرم‌کسان گفته آید کنون *** بیائید از صفّ خوبان برون (59)

یس
پس آنگاه آید ندا از خدا *** که ای نسل آدم مگر با شما
نبستم قراری به روز الست *** مبادا پرستید شیطان پست
چو او آشکارا، بشر را عدوست *** کشاننده بر سوی ذلت هم اوست (60)
یس
مگیرید آن ریسمانهای سست *** همانا همین است راه درست (61)
یس
به گمراهی آورد این دیو شر *** گروهی فراوان ز نوع بشر
تعقل نبستید آیا هنوز *** که روشن شود بر شما شب ز روز (62)
یس
بلی این همان دوزخست و سقر *** که وعده بدادند اندر خبر (63)
یس
درآیید امروز در این سرا *** چو بودید کافر به یکتا خدا (64)
یس
ببندیم کفار را چون دهن *** بیاید خود از دستهاشان سخن
بگردند پاهایشان هم گواه *** که گامی نهادند خود در چه راه (65)
یس
چو خواهد همانا خدای غفور *** بسازد دو چشمانشان نیز کور
که گر هم بخواهند جویند راه *** کجا می‌توانند پویند راه (66)
یس
اگر هم بخواهیم آن روز تلخ *** همی روی آنها نماییم مسخ
(چو بوزینه و سگ بگردند زشت *** که بودند بس مردمی بدسرشت)
ندارند قدرت نه هرگز توان *** به تغییر و تبدیل یا ردّ آن (67)
یس
کسی را که دادیم عمری دراز *** قوایش به پیری گرفتیم باز
نخواهید آیا تعقل کنید *** یکی لحظه در آن تأمل کنید (68)
یس
خدا شاعری یادِ احمد نداد *** که خود شاعری درخور او مباد
کتابی که آورد بر او فرود *** فقط ذکر یزدان بود در سجود
کتابیست قرآن بسی آشکار *** فرود آمد از سوی پروردگار (69)
یس
که بر هر کسی زنده بُد از خرد *** بدین آیه‌ها پند بر وی دهد
بلی کافران‌راست حتمی عذاب *** محقق شود نیز یوم‌الحساب (70)
یس
ندیدند کفار آیا مگر *** که با دست قدرت خدای بشر
همه چارپایان نموده پدید *** که مالک بر آنها شوند و شوید (71)

یس
که خود رام گرداندشان کردگار *** کز آنها خورند و شوندش سوار (72)
یس
منافع در آنها بود بی‌شمار *** بنوشند شیری از آن خوشگوار
نبایست آیا بدینسان نعم *** گذارند شکر خداوند هم (73)
یس
جز اللّه ارباب دیگر به خویش *** گزیدند و آن را بخواندند پیش
که شاید بجویند ز آنها مدد *** از ایشان بر آنها فتوحی رسد (74)
یس
بلی هیچ یاری ز بتهای خوار *** نیاید بر این مردم نابکار
ولی مشرکان چون سپاهی درند *** که در پیش معبودشان حاضرند (75)
یس
مبادا که این مشرکان بر خدا *** نمایند محزونت ای مصطفی
که داند همه چیز را کردگار *** چه گویند پنهان و یا آشکار (76)
یس
ندیدند این کورقلبان مگر *** که از نطفه‌ای آفریدم بشر
«نگفتند خود شکر پروردگار» *** بگشتند دشمن مرا آشکار (77)
یس
مثالی به ما زد یکی مرد خام *** بدینگونه بگشاد لب بر کلام
که این استخوانها چو پوسیده شد *** که‌اش زنده سازد دگر باره خود (78)
یس
بگو آن خدائی نماید درست *** که داده حیاتش به روز نخست
به هر خلقتی آگه بود کردگار *** علیم است و داناست پروردگار (79)
یس
درون درختی که بُد سبز فام *** یگانه خداوند والامقام
بدادست خود آتشی را قرار *** فروزید آن را به هنگام کار (80)
یس
مگر از خدائی که از لطف و مهر *** زمین را بگسترد و نیلی سپهر
چنین قدرتی هست آیا بعید *** که همچون شما را نماید پدید؟
همانا که او هست قادر به کار *** که خلاق داناست پروردگار (81)
یس
چو خواهد که خلقت نماید خدا *** بود امر او نافذ اندر قضا
چو فرمان دهد باش خود می‌شود *** که فرمان او هر کجا می‌رود (82)
یس
منزه بود آن خدای نکو *** که باشد مَلَکّوت در دست او
به سوی خدا می‌کند بازگشت *** هر آن چیز کاندر جهان خلق گشت (83)

الصافات

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بر آنان که صف را بیاراستند *** قسم باد چون بر غزا خاستند (1) الصافات
به زجرآفرینان قسم باد نیز *** که از زجرشان نیست راه گریز (2) الصافات
قسم باد بر اهل تدبیر و فکر *** که دائم خدا را نمایند ذکر (3) الصافات
که یکتا بود کردگار شما *** جز اللّه نبود شما را خدا (4) الصافات
همان ایزدی کآسمان و زمین *** پدیدار کرده به صنعی چنین
هر آن چیز در بین آنها بجاست *** همی بعثت و خلقتش از خداست
مشارق خداوند کرده پدید *** که این نیز را هم بحق آفرید (5) الصافات
فراز زمین، کردگار جهان *** به انجم بیاراست این آسمان (6) الصافات
ز هرگونه شیطان مطرود و خوار *** نگهبان آن بود پروردگار (7) الصافات
که تا نشنوند آن شیاطین خام *** ز وحی و ز گفت ملائک کلام
بگردند رانده خود از هر طرف *** نیابند راهی به سوی هدف (8) الصافات
بگردند رانده به قهر و عقاب *** ببینند روز قیامت عذاب (9) الصافات
چو شیطانی از آن شیاطین شر *** بخواهد رباید ز بالا خبر
شهابی فروزان کند راه طی *** به تعقیب پوید به دنبال وی (10) الصافات
بپرس ای محمد از این کافران *** که خود بر معادند از منکران
که آیاست خلق شما سختتر *** و یا خلق موجودهای دگر
ز چسبنده خاکی به روز نخست *** بکردیم مخلوقها را درست (11) الصافات
تو کردی تعجب ز گفتار من *** نیامد مگر باورت این سخن
تمسخر نمودند کفار خام *** بر این گفته حیّ والامقام (12) الصافات
بر آنها چو گویند اندرز و پند *** نخواهد فتد هیچگه سودمند (13)

الصافات
چو یک آیه‌ای را نیوشند باز *** دری از تمسخر نمایند باز (14)
الصافات
بگویند حاشا که پیداست این *** که سحریست بس آشکار و مبین (15)
الصافات
چو مُردیم و آن استخوان گشت خاک *** چسان زنده گردیم بعد از هلاک (16)
الصافات
چسان زنده گردند اجداد ما *** محالست این کار در یاد ما (17)
الصافات
بگوئید آری به روز شمار *** بگردید مبعوث، مغبون و خوار (18)
الصافات
به یک صیحه اسرفیل از قبور *** بخیزند و بینند روز نشور
بخیزند و بینند آن عرصه را *** همان سخت هنگام روز جزا (19)
الصافات
بگویند ای وای بر ما، چنین *** که امروز باشد همان روز دین (20)
الصافات
همین است روزی که رانند حکم *** که کردید تکذیب آن صم و بکم (21)
الصافات
در آن روز ناگه بیاید ندا *** بیارید خود ظالمان را فرا
به همراه ازواج که داشتند *** هر آنچه که معبود پنداشتند (22)
الصافات
بیارید آن را که غیر از خدا *** پرستش نمودند در این سرا
به دوزخ کشانیدشان ناتوان *** که سکنی گزینند در آن مکان (23)
الصافات
در آن موقف پرس‌وجو و حساب *** بداریدشان باز بهر عقاب
که هستند مسئول کردار خویش *** به راهی که آن را گرفتند پیش (24)
الصافات
چرا پس در این روز در این الم *** ندارید یارای نصرت به هم (25)
الصافات
که تسلیم هستید این روز سخت *** به ذلت درافتاده، منحوس بخت (26)
الصافات
در آن حال بعضی سئوال و جواب *** نمایند با دیگران در خطاب (27)
الصافات
بگفتند بودید حقا شما *** که نیرنگ گفتید هر سو به ما (28)
الصافات

به پاسخ بگویند اندر سخن *** نگشتید مومن، شما خویشتن (29)
الصافات
مسلط نبودیم ما بر شما *** که بودید خود تابعان هوی (30)
الصافات
پس امروز حتمی است آن انتقام *** که ایزد بفرمود بر ما مدام
پس اکنون بباید عذابی چشیم *** سزای عملهای خود را کشیم (31)
الصافات
نمودیمتان گمره از این سبب *** که بودیم خود گمره از راه رب (32)
الصافات
به هنگام محشر همه کافران *** شریکند در این عذاب گران (33)
الصافات
که از مردم مجرم بدمرام *** بدینگونه یزدان کشد انتقام (34)
الصافات
بر ایشان چو گفتند در هر نفس *** که یزدان یکی هست اللّه و بس
تکبر نمودند زین حرف راست *** چه بی‌شرم این گفته زیشان بخاست
(35)
الصافات
بگفتند آیا به گفتار خام *** که این شاعر مست گوید مدام
بشوئیم دست از خدایان خویش؟ *** نگیریم هرگز چنین کار پیش (36)
الصافات
چنین نیست هرگز که پنداشتند *** گمانها که کفار بگماشتند
همانا محمد (ص) به نیکو نسق *** بیاورد برهان روشن ز حق
بفرموده تصدیق پیشینیان *** رسولان پیشین این خاکیان (37)
الصافات
کنون بر شما مردم تیره‌بخت *** عذابیست امروز بسیار سخت (38)
الصافات
نباید شما را عذابی عظیم *** مگر بهر اعمال زشت قدیم (39)
الصافات
که مخلص عباد یگانه خدا *** در این روز هستند از غم رها (40)
الصافات
بر آنهاست روزی بس بی‌حساب *** نگشته عملهایشان نقش آب (41)
الصافات
بر آنهاست بس میوه‌ها در بهشت *** بزرگی و عزت بر ایشان نوشت
(42)
الصافات
به جنات پر نعمت کردگار *** گذارند آرام و خوش روزگار (43)

الصافات
همه روبروی هم و شادروی *** نشینند بر تختهائی نکوی (44)
الصافات
بر آنان زند دور جام طهور (45) *** که نوشنده‌اش را بیارد به شور (46)
الصافات
بر آنان زند دور جام طهور (45) *** که نوشنده‌اش را بیارد به شور (46)
الصافات
نه هرگز خماریست در آن شراب *** نه مدهوش گردند و مست و خراب (47)
الصافات
چه حوران آهوی‌چشم نکوی *** که کس را نبینند الا که شوی (48)
الصافات
همه حوریان‌راست رنگی سفید *** که گردند چون بیض مکنون پدید (49)
الصافات
به باغ جنان مومنان نکوی *** نمایند با یکدگر گفتگوی (50)
الصافات
از آنان بگوید، یکی این چنین *** که بُد نزد من کافری همنشین (51)
الصافات
که هر لحظه می‌گفت دائم به من *** که آیا تو باور کنی این سخن (52)
الصافات
که چون رخت بستیم و گشتیم خاک *** همه استخوانها بپوسید پاک
دگر باره یابیم جان و بقا *** ببینیم کیفر به روز جزا (53)
الصافات
دگر باره آن مومن راستگو *** ادامه دهد گفته‌اش را نکو
که آیا بگویم شما را کنون *** که آن یار را حال چونست چون (54)
الصافات
ببینید او را به قعر جحیم *** که آنجاست او را عذابی الیم (55)
الصافات
پس آنگه بگوید به یزدان قسم *** که نزدیک بودی مرا نیز هم
به ذلت نمائی چنان خود هلاک *** به خفت مرا افکنی در مغاک (56)
الصافات
نبودی اگر لطف ربِ کریم *** مرا هم چو تو بود مأوا جحیم (57)
الصافات
از این پس دگر مرگ آیا بود *** دگر جان برون از بدن می‌رود؟ (58)
الصافات
جز آن مرگ اول که ما را ربود *** دیگر هیچ رنجی نخواهد نمود (59)

الصافات
که فوز عظیم است حقا همین *** که گشتیم با رب خود همنشین (60)
الصافات
چو این اجر خواهند روز معاد *** بباید بکوشند حقا زیاد (61)
الصافات
بود بهتر آیا چنین حور و تخت *** و یا اینکه زقّوم آن بد درخت (62)
الصافات
که آن را نهادست رب جهان *** بلای وجود ستم‌پیشگان (63)
الصافات
درختی است زقوم، خود از جحیم *** ورا ریشه و شاخ و برگی دهیم (64)
الصافات
رئوس شیاطین بود، بار آن *** تناول نمایند آن کافران (65)
الصافات
تناول نمایند با زجر و غم *** که زآن پُر شود کافران را شکم (66)
الصافات
چو آن میوه خوردند قوم لئیم *** بر آنان شرابی رسد از حمیم (67)
الصافات
دگر باره رجعت نمایند باز *** به سوی جهنم زمانی دراز (68)
الصافات
چو گمراه دیدند اجداد خویش (69) *** همان راه و سیره گرفتند پیش (70)
الصافات
چو گمراه دیدند اجداد خویش (69) *** همان راه و سیره گرفتند پیش (70)
الصافات
کزین پیش هم اکثر مردمان *** کناره گرفتند از راهمان (71)
الصافات
بر آنها خداوند آورد چند *** رسولانی از بهر اندرز و پند (72)
الصافات
ببین خیل کافر سرانجام کار *** بگشتند بر چه عذابی دچار (73)
الصافات
بجز پاکمردان نیکونهاد *** که بودند مخلص به یزدان راد (74)
الصافات
چو خود نوح بگشاد دست دعا *** چه نیکو اجابت نمودش خدا (75)
الصافات
ورا با همه اهل‌بیتش رهاند *** ز سیل بلائی که بر قوم راند (76)

الصافات
بماندند باقی به روی زمین *** بگشتند اندر جهان جانشین (77)
الصافات
در افواه آیندگان نام او *** نگهداشت یزدان چه خوب و نکو (78)
الصافات
تحیت بر او بین اهل جهان (79) *** چنین است پاداش بر محسنان (80)
الصافات
تحیت بر او بین اهل جهان (79) *** چنین است پاداش بر محسنان (80)
الصافات
همانا که او بود نیکونهاد *** خود از مومنان بود و مخلص عباد (81)
الصافات
به جز نوح و اهلش همه اهل خاک *** نمودیم در کام دریا هلاک (82)
الصافات
خود از پیروانش یکی بُد خلیل *** که کردی اطاعت ز نوح جلیل (83)
الصافات
بر او قلب پاکی خداوند، داد *** رسالت بدو داد اندر بلاد (84)
الصافات
بفرمود بر امت و بر پدر *** چه را می‌پرستید آیا مگر؟ (85)
الصافات
چرا جای یکتا خدای ودود *** به بتها نمایید اینک سجود (86)
الصافات
در این حال آیا به آن ذوالجلال *** چه دارید اندیشه‌ای و خیال (87)
الصافات
نگه کرد ناگاه سوی نجوم (88) *** بفرمود بر مردم مرز و بوم
الصافات
نگه کرد ناگاه سوی نجوم (88) *** بفرمود بر مردم مرز و بوم
بگفتا که بیمار هستم کنون *** نشاید که بر جشن آیم برون (89)
الصافات
چو قومش کشیدند دامان از او *** به بتخانه آنگاه بنهاد رو (90)
الصافات
ز بتها بپرسید آیا شما *** تناول توانید از این غذا؟ (91)
الصافات
چرا پس نگویید هرگز کلام *** ندارید چون زندگان اهتمام (92)
الصافات
سپس برگرفت او تبر را بدست *** تمام بتان را یکایک شکست (93)
الصافات

بگشتند آگاه زین کار او *** شتابان به سویش نهادند رو (94)
الصافات
خلیل نبی این سخن را بگفت *** که باشم من از کارتان در شگفت
تراشید چیزی به دستان خویش *** ره طاعت او بگیرید پیش (95)
الصافات
همه چیزها و تمام شما *** فقط آفریدست یکتا خدا (96)
الصافات
هر آنچه بیاورد گفت و دلیل *** نه آن را شنیدند قوم ذلیل
بگفتند بایست او را به نار *** بسوزاند، در رهگذار آشکار (97)
الصافات
گرفتند تصمیم مکر و ستم *** خداوند نابودشان کرد هم (98)
الصافات
بگفتا به سوی خدا می‌روم *** همانا که از او هدایت شوم (99)
الصافات
پس آنگاه برداشت دست دعا *** که فرزند صالح به من کن عطا (100)
الصافات
بشارت بر او داد رب غفور *** پسر آیدت، بردبار و صبور (101)
الصافات
چو آن طفل رشد و کمالی بیافت *** به سوی عملهای نیکو شتافت
پدر کرد ناگاه بر او خطاب *** که ای جان فرزند دیدم به خواب
که بایست در راه یکتا خدا *** ترا ذبح سازم، نمایم فدا
کنونت نظر چیست برگو به من *** بگو فاش جانا جواب سخن
پسر گفت انجام ده هر عمل *** که گفتست یزدان عز و جل
ببینی مرا صابر اندر بلا *** اگر رخصت آید ز یکتا خدا (102)
الصافات
چو تسلیم گشتند هر دو چنین *** خود از بهر کشتن زدش بر زمین (103)
الصافات
در آن حال کردیم بر وی خطاب *** کز انجام این کار صورت بتاب (104)
الصافات
رساندی بر انجام آن کار خود *** که در عالم خواب وحیت بشد
که این گونه بر نیکوان کردگار *** دهد اجر نیکو به پاداش کار (105)
الصافات
که این ابتلا هست یک امتحان *** که سرّ ضمایر نماید عیان (106)
الصافات
فدا ساخت ذبحی بزرگ و عظیم *** بر آن مرد نیکو، خدای کریم (107)
الصافات

بر آیندگان نیز یادش نگاشت *** از او نام جاوید باقی گذاشت (108)
الصافات
سلام و تحیت ز رب جلیل *** بسی باد بر ابرهیم خلیل (109)
الصافات
بر افراد محسن سرانجام کار *** چنین است پاداش از کردگار (110)
الصافات
که او بود در زمره آن عباد *** که دارند ایمان به رب و معاد (111)
الصافات
به اسحاق او را خدا مژده داد *** که پیغمبری بود صالح‌نهاد (112)
الصافات
خدا بر خلیل و بر اسحاق هم *** فرو ریخت رحمت همی دم به دم
ز ابناء آنان خود اندر شمار *** گروهی بگشتند پرهیزکار
گروهی گرفتند راه ستم *** ستم کرده بر خویشتن هر قدم (113)
الصافات
به موسی و هارون دو نیکونهاد *** خداوند بسیار منت نهاد (114)
الصافات
رهاندیم با قومشان از بلا *** بگشتند از دام غمها رها (115)
الصافات
بدادیم یاری بر آنها نکو *** که پیروز گشتند خود بر عدو (116)
الصافات
شد آن دو نبی را عطا یک کتاب *** که روشن بُد آیات آن در خطاب
(117)
الصافات
بر آنها نمودیم آیین راست *** ره رستگاری که راه خداست (118)
الصافات
در افواه آیندگان زمین *** بشد نام آنها به نیکی قرین (119)
الصافات
سلام و تحیت ز رب جهان *** به موسی و هارون بود هر زمان (120)
الصافات
که این گونه بر محسنان کردگار *** دهد اجر و پاداش فرجام کار (121)
الصافات
که بودند مومن به یزدان خویش *** ره طاعت او گرفتند پیش (122)
الصافات
بگردید مبعوث الیاس پاک *** ز یکتا خداوند در روی خاک (123)
الصافات
بگفتا که ای قوم آیا شما *** نترسید از قهر یکتا خدا (124)

الصافات
بت بعل را نام ایزد دهید *** به درگاه او سر به سجده نهید
بگوئید ترک آن خدای وجود *** که او احسن‌الخالقین هست و بود (125)
الصافات
همانا که اللَّه رب شماست *** بر اجدادتان نیز هم، او خداست (126)
الصافات
دروغین بخواندند وی را کلام *** از این روی بر موجب انتقام
بگردند حاضر به پیش خدا *** به هنگام محشر به روز جزا (127)
الصافات
بجز مخلصان به یکتا اله *** که بر وجه اخلاص پویند راه (128)
الصافات
بلی بین آیندگان کردگار *** ورانام، نیکو بدادی قرار (129)
الصافات
بسی باد بر آل یاسین سلام *** سلام خداوند والامقام (130)
الصافات
که این گونه بر نیکوان کردگار *** دهد اجر نیکو سرانجام کار (131)
الصافات
که او بنده‌ای بود مومن به رب *** که می‌کرد راه خدا را طلب (132)
الصافات
نبی بود لوط از سوی کردگار *** که او را فرستاد پروردگار (133)
الصافات
وی و اهل او را ز دام بلا *** یگانه خداوند کردی رها (134)
الصافات
بجز پیر زالی که گشتی هلاک *** به خفت بخوابید در زیر خاک (135)
الصافات
رهاندیم لوط نبی از بلا *** بدادیم قومش به باد فنا (136)
الصافات
بر آن شهر ویران و خاک و دیار *** نمایید هر روز و هر شب گذار
نخواهید آیا تعقل کنید *** یکی لحظه درآن تأمل کنید (137) (138)
الصافات
بر آن شهر ویران و خاک و دیار *** نمایید هر روز و هر شب گذار
نخواهید آیا تعقل کنید *** یکی لحظه درآن تأمل کنید (137) (138)
الصافات
نبی بود یونس ز پروردگار *** فرستاده او را خداوندگار (139)
الصافات
چو بر قوم خود داد قول عذاب *** به کشتی نشستی به دریای آب (140)

الصافات
کشیدند خود قرعه‌ای آن زمان *** که شخص خطاکار گردد عیان
به یونس درافتاد آن قرعه هم *** بکردند غرقش در امواج یم (141)
الصافات
چو ماهی دریا ببردش فرو *** ملامت بکردند مردم بر او (142)
الصافات
بپرداخت یونس به تسبیح رب *** وگر خود نمیکرد حق را طلب (143)
الصافات
همه عمر در بطن ماهی یم *** به اندوه می‌زیست با رنج و غم (144)
الصافات
به خشکی فکندیم او را سپس *** غمین بود و بیمار و بی‌یار و کس (145)
الصافات
در آن خشک‌صحرا فقط بهر او *** برویاند ایزد درخت کدو (146)
الصافات
سوی ملتی بیش از صدهزار *** روانش بفرمود پروردگار (147)
الصافات
چو آن قوم گشتند مومن به او *** گشادیم درهای نعمت نکو
که تا روز معلوم از آن نعم *** بسی استفاده نمایند هم (148)
الصافات
کنون پرس از قوم خود ای رسول *** چسان می‌نمایید این را قبول
کلامیست این گفته نامعتبر *** خداراست دختر شما را پسر (149)
الصافات
مگر آن زمانی که یزدان تک *** به خلقت درآورد جمع ملک
در آن لحظه بودند شاهد به کار *** که زن آفریدستشان کردگار (150)
الصافات
بدان بر خدا می‌زنند افترا *** بگویند از جهل این گفته را (151)
الصافات
بگویند رب را ولدها بُدست *** چه ناراستگویند این قوم پست (152)
الصافات
مگر برگزیدست رب بشر *** به خود دختر و بر دگرها پسر؟ (153)
الصافات
چگونه برانید این حکم خام *** که بس جاهلانست این سان کلام (154)
الصافات
نخواهید آیا بگیرید پند *** از این گفته‌ها دست شویید چند (155)
الصافات
به قولی که رانید روی زبان *** چه دارید آیا دلیل و بیان (156)

الصافات
بیارید برهانتان را شما *** اگر راستگوئید در ادعا (157)
الصافات
بگفتند مابین جن و خدا *** بود نسبت قوم و خویشی روا
بدانند هر چند این حرف خام *** خرافات محض است حقا تمام
بدانند جن‌ها روز جزا *** بگردند حاضر به نزد خدا (158)
الصافات
بود پاک و سبحان ازین وصف حال *** که نسبت دهندش به آن ذوالجلال (159)
الصافات
که مسئول هستید کل شما *** بجز مخلصان به یکتا خدا (160)
الصافات
شما و خدایانتان در زمان *** ندارید نه قدرت و نه توان (161)
الصافات
که آن بندگان را از آیینِ راست *** به راهی کشانید کان ره خطاست (162)
الصافات
جز آن کس که او بود اهل سقر *** نمودید گمره به آیین شر (163)
الصافات
به کفار گو ای نبی این سخن *** بگویند جمع ملائک به من
کسی نیست از ما جز آنکه ورا *** مقامیست معلوم نزد خدا (164)
الصافات
صف آراسته نیک از بهر رب (165) *** نمائیم تسبیح او روز و شب (166)
الصافات
صف آراسته نیک از بهر رب (165) *** نمائیم تسبیح او روز و شب (166)
الصافات
بگویند کفار (167) گر پیش ما *** کتابی بُد از مرسلین خدا (168)
الصافات
بگویند کفار (167) گر پیش ما *** کتابی بُد از مرسلین خدا (168)
الصافات
همانا که گشتیم مومن به رب *** به اخلاص کردیم او را طلب (169)
الصافات
چو قرآن بیامد ز یزدان فرود *** بر آن نیز گشتند کافر چه سود (170)
الصافات
به زودی بیابند پاداش کار *** ببینند کیفر ز پروردگار (171)
الصافات

که سبقت گرفتست پیمان ما *** بر آن کس که باشد رسول خدا (172) الصافات
به تحقیق بر کافران پلید *** بگردند فاتح بگشته سعید (173) الصافات
که پیروز باشد سپاه خدا *** همیشه بود فتح از آن ما (174) الصافات
ز ناباوران رخ بتاب ای رسول *** که تا در رسد روز ردّ و قبول (175) الصافات
بر آنان تو بنگر عذاب خدا *** که آنها ببینند فتح تو را (176) الصافات
تمسخر نمایند بهر عذاب *** به تعجیل دارند بر آن شتاب
بدانند چون قهر پروردگار *** بر ایشان فرود آید اندر دیار
شبی بگذرد پس به دنبال آن *** شود صبح بسیار سختی عیان (177) الصافات
به کفار هرگز میفکن نگاه *** که تا وقت معلوم آید ز راه (178) الصافات
بر آنان ببین قهر و خشم خدا *** که آنها ببینند فتح تو را (179) الصافات
بود پاک و سبحان خدای عزیز *** بود صاحب عزت و ارج نیز
خدا هست پاکیزه از این نِسَب *** که بندند جهال کافر به رب (180) الصافات
بود بر رسولان ز پروردگار *** سلامی الهی و بس ماندگار (181) الصافات
ستایش بود ویژه کردگار *** که بر عالمین است پروردگار (182)

ص

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بود حرف صاد ابتدای کلام *** که رمزیست بنهفته در این پیام
به قرآن ذی‌الذکر سوگند باد *** که پند فراوان بدین خلق داد (1)
ص
ولی کافران سرکشانه مدام *** عداوت نمایند با حق تمام (2)
ص
بسی قوم بودند زین پیشتر *** بمیراند یزدانشان سر به سر
بکردند فریاد وقت عذاب *** بجستند راه فرار از عقاب (3)
ص
تعجب نمودند کز سوی رب *** رسولی بیامد ز نسل عرب
بگفتند آن کافران عدو *** که او ساحری هست ناراستگو (4)
ص
بکردست فوج خدایان ما *** همه منحصر بر یگانه خدا
عجب باشد این کار آری عجب *** چگونه پرستیم یکتای رب (5)
ص
گروهی از آن جمع را رای شد *** بپوئید بر مسلک و راه خود
خدایان پرستید ثابت‌مرام *** در این کار باشد مرادی تمام (6)
ص
هر آنچه محمد (ص) کند ادعا *** ز دیگر اُمم کی شنیدیم ما
ز ترسائیان نیز ای مرد هوش *** چنین گفته‌هایی نیامد به گوش
که این گونه گفتار و این ادعا *** دروغین بود، نیست جز افترا (7)
ص
چسان شد که مابین قوم عرب *** به احمد رسیدست قرآن ز رب؟
که این کافرانند در شک و ریب *** ز قرآن که بر وحی آمد ز غیب
کجا؟ کی؟ چشیدند طعم عذاب *** هنوزند دور از زمان عقاب (8)
ص
مگر گنج رحمات پروردگار *** که در اوج قدرت بود و اقتدار
بود نزد این مردم «بدگمان»؟ *** که بر هر که خواهند بخشندآن؟ (9)
ص
مگر ملک هفت آسمان و زمین *** هر آنچه در آنها شناسی یقین
بود در یَدِ قدرت کافران؟ *** مگر هست در دست این منکران؟
کنون گر چنین است بالا روند *** به خود اتکا کرده راهی شوند (10)
ص

همانا که مغلوب هست این سپاه *** بجز ذل و خفت بر آن نیست راه (11)
ص
کزین پیش هم ملت نوح و عاد *** چو فرعون آن طاغی بدنهاد
بکردند تکذیب پیغمبران *** دروغین بخواندند آن رهبران (12)
ص
هم اقوام لوط و شعیب و ثمود *** که تکذیب کردند آن کان جود
چه بسیار بودند صاحب سپاه *** ولی جمله گشتند پست و تباه (13)
ص
بجز کذب پیغمبران در عمل *** نبودند در فکر دیگر امل
از این روی واجب بگشتی عقاب *** که یزدان بر آنان فرستد عذاب (14)
ص
نباشند در انتظاری جز آن *** که ناگه رسد صیحه‌ای ز آسمان
بمیرند آن سان که هرگز دگر *** به دنیا نگردند باز از سفر (15)
ص
بکردند کفار حق را خطاب *** که تعجیل می‌ساز اندر حساب
همی پیشتر زآنکه آید معاد *** بر اعمال ما، رس، به انصاف و داد (16)
ص
بر آنچه که گویند باطل به ما *** صبوری بکن پیشه ای مصطفی
ز داوود یاد آور آن نیکمرد *** که اجراء فرمان به قدرت بکرد
همیشه به درگاه پروردگار *** بفرمود توبه، بنالید زار (17)
ص
به تسخیرش آورد رب جلال *** به تأیید قدرت تمام جبال
که مشغول گردد همه روز و شب *** به تسبیح و تنزیه یکتای رب (18)
ص
به تسخیر آورد کلّ طیور *** که یابند در محفل او حضور
به دربارش آیند از هر طرف *** بیایند در نزد آن با شرف (19)
ص
که در ملک شاهی و ساماندهی *** بدادیم قدرت و فرماندهی
به او قوه درک دادی خدا *** چنین قدرتی کرد بر او عطا (20)
ص
رسیدست آیا ترا مصطفی؟ *** از آن دو فرشته حکایت ز ما؟
که از روی محراب چون دو عدو *** بگشتند وارد به درگاه او (21)
ص
هراسان بگردید داوود سخت *** چو وارد بگشتند آن دو به تخت
بگفتند بر او نورزی تو بیم *** که ما دو نفر دشمنان همیم

براندیم بر یکدگر بس ستم *** تو بر ما بحق حکم می‌ساز هم
نباشی طرفدار هرگز ز کس *** ره راست بر ما تو بنما و بس (22)
ص
مرا این برادر که نزدت رسد *** بسی میش دارد، یکی کم ز صد
نَوَدْ نُه، عدد میش دارد بدست *** ولیکن مرا میش یک رأس هست
بگفتست بر من به قهری فزون *** که آن میش را هم به من ده کنون (23)
ص
چو بشنید داوود زیشان خطاب *** بدینگونه بگشاد لب بر جواب
که این مرد بر تو ستم رانده است *** که آن میش را از تو بستانده است
شریکان چه بسیار از مکر و شر *** تعدی نمایند بر یکدگر
مگر مومنان به پروردگار *** که صالح‌مرامند و پرهیزکار
که این گونه اشخاص خیلی کمند *** «که هرگز نیفتند اندر کمند»
بفهمید داوود از این بیان *** نمودست ایزد ورا امتحان
در آن حال از آن سخنها و کار *** طلب کرد آمرزش از کردگار
تواضع‌کنان سوی رب بازگشت (24) *** خدا نیز از کار او درگذشت
ص
تواضع‌کنان سوی رب بازگشت (24) *** خدا نیز از کار او درگذشت
که داوود را عزت و منزلت *** زیادست و هم هست خوش عاقبت (25)
ص
تو داوود این را بدان که خدا *** خلیفه نمودست اینک تو را
که روی زمین حکم رانی به داد *** چو در بین مردم نزاعی فتاد
نپوئی بدنبال نفس و هوی *** که دورت نماید ز راه خدا
کسانی که از راه رب غفور *** بگشتند گمراه و ماندند دور
چو از یاد بردند روز حساب *** ببینند روز جزا بس عذاب (26)
ص
که اندر زمین نیز هفت آسمان *** هر آن چیز پیداست مابین آن
به بازیچه چیزی خدا نآفرید *** نه بیهوده بنمود آن را پدید
ولی کافران‌راست این گونه ظن *** که بی‌پایه است این بنای سخن
پس ای وای بادا بر ایشان، زنار *** که در آتش افتند روز شمار (27)
ص
مگر فاسدان نزد پروردگار *** چو مومن کسانند شایسته‌کار؟
و یا متقیان یزدان‌پرست *** بگردند با فاسقان هم‌نشست (28)
ص
کتابیست قرآن مبارک نهاد *** که برتو بدادیم ای مرد راد
که در آیه‌هایش تعقل کنند *** به هوش و به دانش تأمل کنند

هر آن کس که او هست صاحب خرد *** بسی پند و اندرز از آن برد (29)
ص
به داوود فرزند کردم عطا *** سلیمان به او داد یکتا خدا
که او بنده‌ای بود نیکومنش *** تضرع بفرمود بر هر روش (30)
ص
به یاد آر اسبان بس تند پا *** که یک عصر، گردید بر او عطا
بگردید غافل ز وقت نماز *** چو با اسبها گشت وقتی دراز (31)
ص
بگفتا که از شوق اسب نکو *** شدم غافل از ذکر و از یاد او
شب از راه آمد بسان حجاب *** بپوشاند خود صورت آفتاب (32)
ص
سلیمان چنین راند اسب سخن *** بیارید آن اسبها نزد من
بر آن اسبها خود نظر کرد و حال *** کشیدی همی دست بر ساق و یال (33)
ص
همی خواست یکتا خدای جهان *** که سازد سلیمان خود، امتحان
بدان امتحانی که باید رسد *** فکندیم در تخت او یک جسد
چو این صحنه را دید آن نیکمرد *** به درگاه اللّه بس توبه کرد (34)
ص
بگفتا ز من درگذر ای خدا *** مرا ملک شاهی بفرما عطا
که از بعد من هیچگاهی بشر *** بر این کار لایق نباشد دگر
همانا تو وهابی ای کردگار *** ببخشی همه چیز در روزگار (35)
ص
به او باد را داد رب جهان *** که هر جا بخواهد بگردد روان (36)
ص
بیاورد دیوان به تسخیر او *** که غواص بودند و بنّا، نکو (37)
ص
دگر اهرمنهای گمراه را *** که گمراه کردند خلق خدا
به دست سلیمان خدا حکم راند *** به زنجیر تنبیه و در غل کشاند (38)
ص
بگفتیم این سلطنت زآن ماست *** که اعطا شده بر تو از کبریاست
به هر کس بخواهی ببخشا ز مال *** بکن منع از هر که خواهی تو حال (39)
ص
سلیمان مقرب بود نزد ما *** که بسیار نیکوست نزد خدا (40)
ص

به یاد آر ای احمد مصطفی (ص) *** از ایوب آن بنده نیک ما
به درگاه یزدان نمود او خطاب *** که شیطان بدادست من را عذاب
نجاتم ببخشا ز درد و الم *** همانا توئی نوشداروی غم (41)
ص
بگفتیم پایت بزن بر زمین *** یکی چشمه آب حاضر ببین
بکن شستشو اندرین آب سرد *** بیاشام زآن آب ای نیکمرد (42)
ص
بمردند از اهل او بس زیاد *** خدا بیش از آنها به او اهل داد
برحمت رساندیم بر او مدد *** مگر پند گیرند اهل خرد (43)
ص
بگفتیم پیمان خود ساده کن *** یکی ترکه نرم آماده کن
به آهستگی همسرت را بزن *** مشو هیچ هنگام پیمان شکن
خدا یافت ایوب را بس صبور *** که بودی نگاهش بسوی غفور (44)
ص
بیاد آر ای مصطفی از خلیل *** ز اسحاق و یعقوب آن دو جلیل
که بودند بس صاحب اقتدار *** بصیرت در آنها شده آشکار (45)
ص
گزیدیمشان خالص و پاک رای *** که گویند پندی ز دیگر سرای (46)
ص
خداوند این بندگان را گزید *** که لطفش فراوان بر آنها رسید (47)
ص
بیاد آر از اسمعیل و یَسَع *** ز ذی‌الکفل آن عاشقان ورع
که بودند از نیکوان جهان *** خداوند بگزیدشان از میان (48)
ص
همه آیه‌هائی که گفتیم چند *** بود کان اندرز و دریای پند
خداترسهاراست در آخرت *** بسی نیک منزلگه و مرتبت (49)
ص
که درهای آن باغهای بهشت *** بود باز بر مردم خوش‌سرشت (50)
ص
در آن باغها مردم نیکبخت *** به عزت نمایند تکیه به تخت
بخواهند بس میوه‌ها و شراب *** برون از شمار و فزون از حساب (51)
ص
چه حوران شوهرپسند جوان *** که گردند بر گرد آنان روان (52)
ص
بلی این بود وعده‌ای که خدا *** شما را بدادست روز جزا (53)
ص

چنین است روزی بی‌حصر و حد *** که از سوی ما تا ابد می‌رسد (54)
ص
چه نیکوست پاداش آن نیکوان *** که بودند در راه حق رهروان
بر افراد سرکش به دارالبقا *** بود بدترین جایگاه و سرا (55)
ص
بدوزخ درافتند از گرد راه *** چه بد جایگاهیست آن جایگاه (56)
ص
چنین است و باید که قوم لئیم *** چشند آب غساق و آب حمیم (57)
ص
بخواهند دیدن به قعر سقر *** بسی گونه‌گون رنجهایی‌دگر (58)
ص
که این مردمان نیز با رهبران *** به دوزخ بیفتند خود جاودان
رئیسان گشایند آنگه زبان *** بر ایشان بسی وای باد این زمان
بیفتند در آتش این سخت روز *** فروزان بگردند از فرط سوز (59)
ص
به پاسخ برآرند آنگه ندا *** که امروز بدتر بود بر شما
که خود پیشگامانِ آتشگهید *** به بد منزلی بار خود می‌نهید (60)
ص
به یزدان بگویند ای کردگار *** کسی را که بنمود این گونه کار
که بر ما فراهم بکرد این عقاب *** در آتش فزونتر کن او را عذاب (61)
ص
بیایند با یکدگر در سخن *** همه اهل دوزخ «چه مرد و چه زن»
چه گشتست کز ما بگشتند دور *** گروهی که خواندیمشان بس شرور (62)
ص
به خنده بکردیمشان ریشخند *** به رغمی که دادند بسیار پند
به هر سوی ما روی خود می‌نهیم *** نبینیم امروزشان در جحیم (63)
ص
که این سان جدلها به روزِ شمار *** بگوش آید آری ز یاران نار (64)
ص
به مردم بگو ای پیمبر که من *** نباشم بجز منذری در سخن
نباشد خدائی بجز کبریا *** که یکتا و قهار باشد خدا (65)
ص
خداوند غفار با اقتدار *** که یکتا و تنهاست آن کردگار
بود خالق آسمانها و ارض *** هر آنچه در آن بین بودست فرض (66)
ص

بگو بسس عظیمست حقا خبر *** پیامی که از جنت است و سقر (67)
ص
ولی از نیوشیدنش هر دمی *** چرا روی تابند این مردمی (68)
ص
ملائک که در خلق جنس بشر *** خصومت بکردند با همدگر
به من وحی بنمود یزدان من *** که آگه نبودم من از آن سخن (69)
ص
مرا وحی نآید ز رب مهین *** بجز اینکه باشم نذیری مبین (70)
ص
بیاد آر وقتی که پروردگار *** به جمع ملائک بگفت آشکار
که می‌آفرینم بشر را ز گل *** ببخشم بر او فکرت و جان و دل (71)
ص
پس آنگاه او را بیاراستم *** به نیکوترین وجه پیراستم
دمیدم ز روح خودم اندر او *** از آن دم بود این همه های و هو
بدانها بگفتم که پیش بشر *** به سجده گذارید بر خاک سر (72)
ص
ملائک بکردند سجده تمام *** توجه نمودند بر آن پیام (73)
ص
جز ابلیس مغرور کاو کبر کرد *** شد از کافران و بگردید طرد (74)
ص
پس آنگاه یزدان به شیطان بگفت *** چه نیکو نگر دُرِّ گفتار سفت
چه چیزی تو را مانع کار بود *** که هرگز نکردی بر انسان سجود
به دست توانای خود جان و جسم *** بدادم بشر را به نیکوی قسم
تکبر نمودی تو ای خودپسند *** مگر رتبه‌ات بود چندان بلند (75)
ص
بگفتا که من ز آدمی برترم *** چسان سجده بر خاک او آورم
کز آتش مرا جان بدادی و دل *** بشر را ز خاک آفریدی و گل (76)
ص
خدایش بفرمود میرو برون *** که از درگهم رانده گشتی کنون (77)
ص
ترا لعنت من بود پایدار *** از امروز تا سخت روز شمار (78)
ص
پس آنگاه شیطانِ تلبیس‌کار *** به یکتا خدا گفت ای کردگار
مرا مهلتی ده ببخشا حیات *** که تا روز محشر نیابم وفات (79)
ص
خدا گفت دادم تو را مهلتی (80) *** به معلوم وقت و عیان مدتی (81)

ص
خدا گفت دادم تو را مهلتی (80) *** به معلوم وقت و عیان مدتی (81)
ص
پس آنگاه شیطان زبان برگشاد *** که سوگند بر جاه و قدر تو باد
که گمراه سازم تمام بشر *** دراندازم ایشان به آیین شر (82)
ص
مگر بندگانی که مخلص شوند *** به اخلاص در راه تو ره روند (83)
ص
خدا گفت سوگند بادا به حق *** بود راست گفتار من زین نسق (84)
ص
که من از تو و هر که کردت طلب *** کنم دوزخ خویش را لب به لب (85)
ص
به مردم بگو ای رسول خدا *** کجا اجر کردم طلب از شما
که تنها به برهان پروردگار *** بگویم رسولم در این روزگار (86)
ص
نبودست قرآن جز اندرز و پند *** که بر اهل عالم فتد سودمند (87)
ص
پس از مرگ ای منکران معاد *** حقیقت شود فاش، گیرید یاد (88)

الزمر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
فرود آمده این کتاب از خدا *** عزیز و حکیم است آن کبریا (1)
الزمر
بحق بر تو آمد فرود این کتاب *** خداوند برحق بکردت خطاب
خدا را پرستش نما در طلب *** تو خالص نما دین خود بهر رب (2)
الزمر
بدانید تا دین خالص که راست *** همانا که تنها ز یکتا خداست
کسانی که بر خود گرفتند یار *** کسی را به جز ذات پروردگار
بگفتند بر این دلیل و سبب *** نمائیم اینک بتان را طلب
که ما را به درگاه پروردگار *** مقرب نمایند روز شمار
نباشد پذیرفته این عذر خام *** به درگاه یزدان والامقام
در آنچه نمودند با هم خلاف *** خدا حکم راند در آن اختلاف
هدایت نسازد کسی را که او *** بود قدرنشناس و ناراستگو (3)
الزمر
اگر خود همی خواست پروردگار *** که فرزند بر خود کند اختیار
بکرد انتخاب آن که را خواستی *** ولی این بود مایه کاستی
منزه بود زین سخن کردگار *** که قهار و یکتاست پروردگار (4)
الزمر
تمام سماوات و خاک زمین *** بحق آفریدست یزدان دین
شب و روز را حق فراخوانده است *** به هم هر یکی را بپوشانده است
به تسخیر آورد خورشید و ماه *** که در وقت معلوم پویند راه
بدانید ای بندگان، کردگار *** عزیزست و غفار و با اقتدار (5)
الزمر
ز حوّا و آدم خداوندگار *** برآورد خلقی چنین بی‌شمار
بدادی از انعامتان هشت قسم *** [که اینجا از آنها نبردست اسم]
شما را ز ارحام مادر بداد *** میان سه تاریکی اندر نهاد
پس از گونه‌گون حالهائی که داشت *** شما را بدینگونه زیبا نگاشت
بلی کردگار شما این خداست *** که سرتاسر گیتی از او بجاست
ز درگاه او بر کجا می‌روید *** خود از بارگاهش کجا می‌شوید
بجز او ندارد خدائی وجود *** خدائی که او را بزیبد سجود (6)
الزمر
اگر بر ره کفر پوئید باز *** خدا باشد از جملگی بی‌نیاز
ولی کفر را ایزد راهبر *** نخواهد پسندد ز جنس بشر

اگر شکر یزدان بگوئید چند *** شما را چنین کار افتد پسند
که هرگز کسی بار دیگر کسی *** نخواهد کشد، کم بود یا بسی
هر آنچه که آمد به دور بقا *** بود بازگشتش بسوی خدا
کند بر شما آشکارا عیان *** هر آن چیز کردید اندر جهان
که او هست آگه بذات‌الصدور *** بداند همه چیزها را به نور (7) الزمر
هر آنگاه آید بر انسان بلا *** برد دست توبه به سوی خدا
اگر نعمت او بگردد زیاد *** برد ایزد خویشتن را ز یاد
شریکان بخواند برای اله *** کشد مردمان را به سوی گناه
تو ای مصطفی بر چنین کس بگو *** که کمتر از این کفر لذت بجو
از آنرو که آخر سرانجام کار *** تو محسوب گردی ز یاران نار (8) الزمر
مگر آنکه سازد همه شب قیام *** خدا را عبادت نماید مدام
بترسیده از سخت روز شمار *** به لطف الهیست امیدوار
پس آیاست چون آنکه هر روز و شب *** رود راه عصیان و تکفیر رب؟
بگو کی مساوی بود در نظر *** دنی مرد با اهل علم و هنر
بلی هر که باشد خود اهل خرد *** از این نکته‌ها پندها می‌برد (9) الزمر
بگو، مومنان به پروردگار *** خداترس باشید و پرهیزگار
که هر کس که دارد چنین وصف حال *** نکوکار و ترسان از آن ذوالجلال
علاوه به عقبی به دارالفنا *** نصیبی است نیکو بر او از خدا
زمین خداراست وسعت زیاد *** که بر صابران اجر افزون نهاد
به حد کمال و برون از حساب *** خداوند بخشد بر ایشان ثواب (10) الزمر
بگو ای پیمبر به من امر شد *** که تنها پرستم خداوند خود
هم آیین خود را به اخلاص تام *** کنم خالص از بهر ایزد تمام (11) الزمر
مرا امر آمد ز دادار حق *** نخستین مسلمان شوم زین نسق (12) الزمر
بگو گر کنم ناسپاسی وی *** بر اعراض یزدان، کنم راه طی
همانا بترسم ز روز حساب *** که بر من بیاید ز یزدان عذاب (13) الزمر
بگو می‌پرستم یگانه خدا *** شدم مخلص درگهش بی‌ریا (14) الزمر
شما هم پرستید بر میل خویش *** ره هر که خواهید گیرید پیش
بگو تا زیانکار آن عده‌اند *** که خود را بدین کار افکنده‌اند

که خود را به همراه اهل سرا *** به دوزخ درآرند روز جزا
بلی این زیانیست بس آشکار *** که خواهند دیدن سرانجام کار (15)
الزمر
ز پایین پا، نیز بالای سر *** بسوزند در آتشی شعله‌ور
همین است قهری که رب معاد *** بترسانده از آن، تمام عباد
الا بندگان بشنوید این سخن *** بترسید از آتش قهر من (16)
الزمر
هر آن کس ز طاغوت دوری بجست *** به درگاه حق توبه کردی درست
بر ایشان بشارت بده ای رسول *** که لطف من افتد بر ایشان قبول (17)
الزمر
کسانی که چون حرف حق بشنوند *** نکوکار گردند و صالح شوند
همین بندگانند تا کردگار *** هدایت بفرمودشان آشکار
به تعداد هر چند ایشان کمند *** خردمند مردان این عالمند (18)
الزمر
بر آن کس که خود وعده آن عذاب *** بگردیده حتمی به روز حساب
تو آیا توانی رهانی ورا *** از آن آتش سوزناک جزا (19)
الزمر
ولی آن کسانی که از کردگار *** بترسند و گردند پرهیزکار
بر آنهاست کاخ و عمارت، سرا *** که بر روی هم نیک گشته بنا
که جاریست از زیر آن جویها *** گزینند مأوا در این کویها
چو این وعده باشد ز یکتا اله *** تخلف نبینی در آن هیچگاه (20)
الزمر
نبینی مگر چون یگانه خدا *** بباراند از آسمان آب را
بسی چشمه‌ها کرد هر سو روان *** دوصد کشت سرسبز روئید از آن
دگر باره رو بر خزان آورند *** ز زردی نصیبی گران می‌برند
سپس خشک گردند و نابود و خوار *** به فرمان و دستور پروردگار
هر آن کس که او هست اهل خرد *** بسی پندها زین سخن‌می‌برد (21)
الزمر
مگر آن کسی را که یکتا خدا *** به او فکر روشن نموده عطا
بود روشن از نور یکتا اله *** یکی هست با مردم دل سیاه؟
پس ای وای بر آن شقی قلب باد *** که بردست ذکر خدا را ز یاد
همانا که این کافران لعین *** فتادند اندر ضلالی مبین (22)
الزمر
فرستاده قرآن، خدای جهان *** احادیث برتر نهفته در آن
مشابه بود آیه‌هایش چو هم *** که تکرار گردد همی دم به دم

کسانی که ترسند از کردگار *** چو خوانند قرآن پروردگار
بر اندامشان لرزه افتد ز بیم *** دگر باره تسکینشان می‌دهیم
که دلهایشان را به ذکر خدا *** نگهدارد این آیت کبریا
بلی این همان رحمت کبریاست *** کتاب هدایت ز سوی خداست
هدایت نماید کسی را که خواست *** کند گمره آن را که خواهد، ز راست
کسی را که گمره نماید خدا *** چه کس بازش آرد ز راه خطا (23)
الزمر
هر آن کس به روز جزا و حساب *** برای رهائی ز فرط عذاب
کند صورت خود بر آتش سپر *** که از شدت نار یابد حذر
در آن روز بر طاغیان این خطاب *** رسد تا چشید آتش این عذاب
سزای عملهای پیشین زشت *** که کردید ای مردم بدسرشت (24)
الزمر
کسانی کزین پیش هم بوده‌اند *** به کذب پیمبر دل آلوده‌اند
ز جائی که آگه نبودند از آن *** بر ایشان بیامد عذابی گران (25)
الزمر
به دنیا چشانیدشان کردگار *** عذابی گرانمایه و سخت و خوار
ندانند خود عاقبت در سقر *** بر آنها عذابیست زین هم بتر (26)
الزمر
ز بهر هدایت مثلهای ناب *** خداوند آورد در این کتاب
که شاید بگیرند اندرز و پند *** بود آنکه با گوش‌جان بشنوند (27)
الزمر
کتابیست قرآن ز درگاه رب *** که گفته شده با زبان عرب
که در آن نبودست ناراستی *** نه سستی در آنست نه کاستی
که مردم بگردند پرهیزکار *** بگردند مومن به پروردگار (28)
الزمر
خداوند این نکته را زد مثل *** بگیرید آن را فرا در عمل
کسی را که ارباب باشد زیاد *** همه دشمن هم همه بدنهاد
بود همچو آن کس که همواره او *** بود بنده نیکمردی نکو؟
ستایش خداراست بی‌چون و چند *** ولی اکثر خلق آگه نیند (29)
الزمر
ز دنیا بخواهی شد ای مصطفی *** همه خلق را نیز آید فنا (30)
الزمر
چو روز قیامت بیاید ز راه *** همه دادخواهند نزد اله (31)
الزمر
چه کس هست ظالمتر از آن کسی *** که زد افترا بر خدایش بسی
شده گمره از پاک آیین راست *** سخنهای حق را بگفتا خطاست

مگر جای کفار ناراستکار؟ *** بود غیر دوزخ به روز شمار؟ (32)
الزمر
هر آن کس بر او وعده حق ما *** فرود آمد و راست خواندی ورا
یقین دان که اویست پرهیزکار *** که پاداش یابد ز پروردگار (33)
الزمر
بر آنان مهیاست از هر نعم *** که خواهند از ایزد خویش هم
که این است پاداش بر نیکوان *** که بودند در زمره رهروان (34)
الزمر
اگر هم نمودند اعمال زشت *** گناهانشان را خداوند هشت
نکوتر از اعمال آنها خدا *** کند نیک اجری بر ایشان عطا (35)
الزمر
مگر نیست کافی برای عباد *** یگانه خداوند روز معاد
که مردم به غیر از خدای بشر *** بترسانده‌اندت ز چیزی دگر
کسی را که گمره نماید خدا *** نباشد ورا هیچکس رهنما (36)
الزمر
کسی را که ایزد هدایت کند *** چه کس می‌تواند ره وی زند
مگر منتقم نیست پروردگار *** مگر نیست با قدرت و اقتدار (37)
الزمر
بپرسی گر از مشرکان پلید *** زمین و آسمان را چه کس آفرید
بگویند البته ربی که هست *** همه خلق کردست بالا و پست
بگو پس چه دارید آیا گمان *** به بتها که خوانیدشان هر زمان
اگر عزم سازد خدا درد و غم *** رساند به من یا که زجر و الم
بتان گر بیابند جمله حضور *** توانند آن غم نمایند دور؟
چو رحمت نماید به من دادگر *** چه کس هست قادر به دفعش مگر؟
بگو تا مرا هست کافی خدا *** یکی لحظه هم زو نگردم جدا
توکل نمایند بر رب راد *** کسانی که بر او کنند اعتماد (38)
الزمر
بکن ای محمد (ص) به قومت بیان *** بکوشید در حد وسع و توان
که منهم کنم کار خود تا که زود *** مشخص شود بر شما حق چه بود (39)
الزمر
بفهمید تا قهر یکتا خدا *** چه کس را به ذلت بگیرد فرا
که را می‌رسد جاودانی عذاب *** کز آن قهر جاوید افتد به تاب (40)
الزمر
که قرآن بحق بر تو ای مصطفی *** برای هدایت رسید از خدا
پس امروز هر کس هدایت بیافت *** به سود خودش سوی عزت شتافت
هر آن کس که گمره شد از راه راست *** زیانش فقط بر خود او بخاست

نباشی تو هرگز نگهبان ناس *** مرنجان خودت را چنین بی‌اساس (41) الزمر
خدا روحها را به هنگام فوت *** ز مردم بگیرد بزنگاه موت
اگر مرگ بر کس نکرده شتاب *** کند قبض‌روحش به هنگام خواب
پس آن را که مرگش رسیده ز راه *** دگر، روح او را بدارد نگاه
کسی را که مرگش نباشد زمان *** بر آن تن فرستد دگرباره جان
چنینست آیات پروردگار *** که بر عاقلانست بس آشکار (42) الزمر
خدا را نمودند آنان رها *** شفیعان گزیدند غیر از خدا
به آنها بگو ای رسول جلیل *** که این خوار بتهای پست و ذلیل
نباشند خود مالک هیچ چیز *** ندارند عقلی و ادراک نیز
چسان می‌توانند روز جزا *** شفاعت نمایند نزد خدا (43) الزمر
بگو خود شفیع همه کبریاست *** که ملک سماوات و ارض از خداست
همه چیز را طی شود سرگذشت *** نمائید سوی خدا بازگشت (44) الزمر
چو در محفلی که همه کافرند *** ز وحدت سخن در میان آورند
بگردند آن مردم تیره‌بخت *** ز ذکر خداوند دلتنگ سخت
چو ذکری رود جز خدا بر زبان *** بگردند خوشحال و دلشاد از آن (45) الزمر
بگو با خدایت تو ای مرد دین *** که ای خالق آسمان و زمین
تو ای آنکه بر آشکار و نهان *** به علم ازل آگهی در جهان
در آنچه نمایند مردم جدال *** کنی حکم ای قادر ذوالجلال (46) الزمر
دوچندان آنچه بود در زمین *** تصاحب نمایند گر ظالمین
برای رهائی ز قهر خدا *** نمایند آن را به کلی فدا
که یابند بلکه رهائی ز بند *** بر ایشان نخواهد فتد سودمند
عذاب خداوند آید فرود *** ز جائی که در ذهنشان هم نبود (47) الزمر
شود روشن آن زشتی سیئات *** که دائم نمودند اندر حیات
هر آنچه گرفتند بر ریشخند *** ز هر سو بر آنان احاطه کنند (48) الزمر
بلی آدمی چون ببیند بلا *** به زاری برآرد دو دست دعا
چو او را یکی دولت آید نصیب *** درافتد از آن در غرور و فریب
بگوید که از علمم آمد بدست *** چنین نعمتی در کنارم نشست
فقط امتحانیست این کار چند *** ولی اکثر خلق آگه نیند (49)

الزمر
بگفتند پیشینیان زمین *** همین‌گونه گفتارها را چنین
از آن مال و ثروت که اندوختند *** نه خود بهره‌ای هیچگه توختند (50)
الزمر
کنون کیفر آن عملهای زشت *** رسیده بر آن مردم بدسرشت
ستم‌پیشگان نیز فرجام کار *** بگردند بر کیفر خود دچار
که افراد ظالم به دوران دهر *** رهائی نیابند هرگز ز قهر (51)
الزمر
ندانند آیا یگانه خدا *** دهد وسع روزی بی‌انتها
کند تنگ روزی کسی را که خواست *** که این اختلاف از کمال خداست
خداباوران را در این گونه کار *** نشانهای قدرت بود آشکار (52)
الزمر
بگو ای پیمبر بر آن قوم و کیش *** که اسراف کردند بر نفس خویش
مبادا که از رحمت کردگار *** بگردید مأیوس و نومید و خوار
هر آن کس کند توبه از هر گناه *** ببخشاید او را یگانه اله
همانا غفورست و هم مهربان *** یگانه خداوند رب جهان (53)
الزمر
دری را ز توبه نمایید باز *** به درگاه ایزد بگردید باز
بگردید تسلیم وی پیش از آن *** که آید عذابی مهیب و گران
که دیگر در آن روز یار و نصیر *** نیابید و هرگز نباشد گزیر (54)
الزمر
خود از بهترین نسخه کز آسمان *** بگردیده نازل ز رب جهان
نمایید ای مردمان پیروی *** بجوئید از راه آن رهروی
همی پیش از آنکه ز فعل گناه *** بیاید شما را عذابی ز راه
نباشید آگاه از آن عذاب *** که کی خواهد آمد زمان عقاب (55)
الزمر
به خود آید آن روز هر نفس و کس *** به واحسرتا بانگ خیزد سپس
ره ایزد خویش بگذاشتم *** بسی ظلم بر خود روا داشتم
همه وعده‌های خدا را به جهل *** تمسخر نمودم چه آسان و سهل (56)
الزمر
به افسوس گوید اگر کردگار *** به من راه را می‌نمود آشکار
در این روز بودم من از متقین *** بیاورده ایمان و کرده یقین (57)
الزمر
چو با چشم بیند عذابی که هست *** پشیمان و دلخون شود زین شکست
بدنیا بگردیدم ای کاش باز *** بکردم به نیکوئی آهنگ ساز (58)
الزمر

بلی این همه پندها و سخن *** که بهر تو آمد در آیات من
بس انکار کردی و بس سرزنش *** تکبر تو را گشت تنها منش
چو کافر بگشتی به پروردگار *** چه داری در این روز پس انتظار (59)
الزمر
سیه‌روی بینی به روز جزا *** کسی را که زد بر خدا افترا
نه آیاست منزل به قعر سقر؟ *** کسی را که در کبر شد غوطه‌ور (60)
الزمر
خدا متقین را ببخشد نجات *** که بودند صالح به دور حیات
بر آنان نه رنجی رسد نه الم *** نه دارند اندوه هرگز نه غم (61)
الزمر
خدا آفریدست هر چه که هست *** به حفظ همه چیز آورده دست (62)
الزمر
بود گنجها در سپهر و زمین *** کلیدش بود نزد جان آفرین
کسانیکه آیات را کافرند *** سرانجام هم مردمی خاسرند (63)
الزمر
تو بر مشرکان ای پیمبر بگو *** به آنها که هستند با تو عدو
بگوئید آیا که غیر از خدا *** پرستش نمایم دگر چیز را؟ (64)
الزمر
ترا وحی شد ای نبی این چنین *** همین‌سان به دیگر رسولانِ دین
اگر شرک آری به یکتا خدا *** رود کارهایت به باد فنا
زیانکار گردی تو بسیار سخت *** بخواهی شد از مردم تیره‌بخت (65)
الزمر
همیشه پرستش بکن کردگار *** بگو شکر نعمات پروردگار (66)
الزمر
کسانی که جز ذات یکتای رب *** نمایند ارباب دیگر طلب
چنانکه بود شأن یکتا خدا *** نگشتند با قدر او آشنا
زمین و سماوات، روز شمار *** بود در یَدِ قدرت کردگار
بود برتر وپاکتر رب نیک *** از اینکه بخوانید بهرش شریک (67)
الزمر
چو از نفخه صور خیزد ندا *** جز آن را که یزدان بخواهد بقا
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** بگردند مدهوش از هر کران
دمیدن بگیرد دوباره دمی *** دمیده شود نفخه دومی
خلایق بخیزند از خاک گور *** ببینند آن منظر و آن نُشور (68)
الزمر
به نور خدا روشن آید زمین *** زمین نور گیرد ز رب مهین
نهاده شود نامه‌های عمل *** به نزد خداوند عز و جل

تمام گواهان، همه انبیاء *** بگردند احضار نزد خدا
کند حکم در بین مردم به داد *** نگردد ستم هیچگه بر عباد (69) الزمر
ببینند هر کس سزای عمل *** به هر چیز داناست عزّ و جل (70) الزمر
به دوزخ برانند کفار پست *** همه دسته دسته ز هر کس که هست
چو آیند آنجا، دری از سقر *** گشایند بر روی آنها دگر
ندا آید از خازنان جحیم *** به کفار ناراستخوی لئیم
که آیا نیامد نبی بر شما *** نخواندی ز آیات یکتا خدا
نترساند آیا ز روز شمار *** ز روز ملاقات با کردگار
بگویند آری، ولیکن چه سود *** کزین گفته امروز سودی نبود
بلی وعده خشم پروردگار *** محقق شود این زمان آشکار (71) الزمر
ز هر سوی خیزد ندائی دگر *** ز هر در، درآئید، اندر سقر
بجویید جاوید از آن نشان *** که بد منزلی هست بر سرکشان (72) الزمر
بخواهند آورد سوی بهشت *** همه مردم صالح خوش‌سرشت
گشادست درهای جنت تمام *** بگویند بادا شما را سلام
که عیش ابد شد نصیب شما *** بیابید جاوید در آن بقا (73) الزمر
بگویند بادا خدا را سپاس *** که آن وعده‌ها راست بود از اساس
رسیده به ما ارث باغ جنان *** گزینیم بر میل خود آشیان
هر آن کس نکوکار و محسن شود *** چه نیکوی اجری بر او می‌رود (74) الزمر
در آن روز بینی ملائک حضور *** بیابند در گرد عرش غفور
بگردند مشغول تسبیح و ذکر *** به یکتائیش می‌نمایند فکر
بلی بین اهل جنان و سقر *** بحق حکم راند خدای بشر
بگویند حمدست خاص خدا *** که ملک جهانست زآن رهنما (75)

غافر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بود حا و میم ابتدای کلام *** که رمزیست بنهفته در این پیام (1)
غافر
نزول کتابست زآن کردگار *** که دانا بود نیز با اقتدار (2)
غافر
خدائی که بخشد خطا و گناه *** پذیرنده توبه هست آن اله
ولی بر ستم‌پیشه زشتکار *** شدیدالعقاب است پروردگار
بجز او خدائی نبودست و نیست *** بر او می‌کند بازگشت آنچه زیست (3)
غافر
در آیات اللَّه صاحب جلال *** بجز کافران کس نسازد جدال
نبازی دل ای مرسل کردگار *** چو در دست کفار باشد دیار (4)
غافر
مخور غم کزین پیشتر قوم نوح *** نمودند تکذیب آن پاک روح
که دیگر اُمم نیز بد ساختند *** به انکار و تکذیب پرداختند
چو هر امتی سعی می‌کرد چند *** رسول خودش را کشاند به بند
به گفتار بیهوده و با جدال *** کند راست گفتار را پایمال
به کیفر گرفتیمشان و عذاب *** بر آنها براندیم آری عقاب (5)
غافر
بود راست آن وعده از کردگار *** که هستند جمله از اصحاب نار (6)
غافر
ملائک ز تسبیح او در خروش *** گرفتند عرش الهی بدوش
گروهی که در گرد عرشند بیش *** نمایند تسبیح یزدان خویش
همه مومنانند بر کردگار *** نهاده دل خود به پروردگار
برای دگر مومنان به رب *** نمایند آمرزش از او طلب
خدایا که هر چه در این عالم است *** ترا علم و رحمت بر او محکم است
تو بر توبه‌کاران ببخشا گناه *** که بهر رضایت برفتند راه
نگهدارشان باش از آن عذاب *** که اندر جهنم بود بی‌حساب (7)
غافر
درآور تو ایشان به باغ عدن *** که وعده بدادی خود اندر سخن
هر آن کس نکو بود، بنشان برش *** ز اباء و فرزند و از همسرش
همانا تو هستی حکیمی عزیز *** که بی‌حد بود اقتدار تو نیز (8)
غافر

همه مومنان را در این سرنوشت *** نگهدار باش از عملهای زشت
که آن را که داری تو باز از گناه *** برحمت کنی نیز در وی نگاه
که فوز عظیم است حقا همین *** که وعده بدادی خودت پیش از این (9) غافر
به ناباوران به یکتا خدا *** بدینگونه از رب بیاید ندا
بود قهر ایزد شما را فزون *** ز خشمی که گیرید بر خود کنون
که گشتید دعوت به ایمان مدام *** ولی کفر جستید بر آن تمام (10) غافر
بگویند ما را دو بار ای خدا *** بمیراندی و جان نمودی عطا
بگشتیم ما معترف بر گناه *** بگو هست آیا کنون هیچ راه
که آییم بلکه برون از عذاب *** بجوئیم راه فرار از عقاب (11) غافر
به آنها بگویند بر این سبب *** شما را عذابی بیامد ز رب
که گر گفته می‌شد که دارد شریک *** بدان شرک دلبسته بودید نیک
ولی چون بگویند ایزد یکیست *** شما را نگاهی بدین گفته نیست
شما را بود حکم با کردگار *** علی و کبیر است پروردگار (12) غافر
خدائی که آیات خود فاش ساخت *** که بلکه بیابید با آن شناخت
فرستاد پروردگار جهان *** برای شما روزی از آسمان
کسی زین سخن پند بندد بکار *** که دائم کند روی بر کردگار (13) غافر
به اخلاص خوانید آن کبریا *** که خود دین خالص بود از خدا
اگرچه که بر کام کفار پست *** چنین امر، شیرین نخواهدنشست (14) غافر
خدا را رفیع است بس مرتبت *** بود صاحب عرش پُر منزلت
به هر کس که خواهد ز خیل عباد *** دمد روح خود را خداوند داد
که آن بنده گردد رسول خدا *** بترساند او خلق را از جزا (15) غافر
به روزی که هر چیز گردد عیان *** نباشد از اللَّه چیزی نهان
در آن روز کاو بر جهان پادشاست *** همانا که قهار تنها خداست (16) غافر
در آن روز هر نفس بیند سزا *** بر آنچه که کردست یابد جزا
نگردد ستم بر کسی در عقاب *** که اللَّه باشد سریع‌الحساب (17) غافر
تو ای مصطفی ای رسول خدا *** بترسان بشر را ز روز جزا
که از ترس جانها رسد بر گلو *** ولی خشم خود را برندی فرو

ستم‌پیشه را نیست یاری و نیز *** شفیعی ندارند در رستخیز (18)
غافر
چو با چشم، مردم خیانت کنند *** و گر طرح پنهان به دل افکنند
از آنهاست آگاه رب جهان *** بداند همه چیز فاش و نهان (19)
غافر
کند حکم در عالم حق خدا *** که بر حق بود حکم آن کبریا
به غیر از خدا هر چه را خوانده‌اند *** چه حکمی به دور زمان رانده‌اند؟
نیوشنده تنها بود کردگار *** بصیرست و آگاه پروردگار (20)
غافر
به روی زمین این خلایق مگر *** نکردند با دیده دل سفر
که بینند فرجام پیشینیان *** که با قدرتی بیشتر در میان
به جبران آن کارهای گناه *** خداوندشان ساخت خوار و تباه
وزآن قهر کایزد براندی و بس *** نگهدار ایشان نشد هیچکس (21)
غافر
از این روی گشتند جمله هلاک *** بگشتند برچیده از روی خاک
که گرچه رسولان ز پروردگار *** رسیدند با حجتی آشکار
ولی باز کافر شدند از هوی *** بر ایشان عقوبت نهادی خدا
که او هست بسیار با اقتدار *** شدیدالعقاب است پروردگار (22)
غافر
چو موسی به ایات پاک و عیان *** فرستاده شد از خدای جهان (23)
غافر
همی روی خود را نکو مرد راد *** به فرعون و هامان و قارون نهاد
بگفتند آن ظالمان عدو *** که او ساحری هست ناراستگو (24)
غافر
چو از سوی یزدان بپا خاستی *** به صدق آمد و حق و بر راستی
پس آنگاه فرعونیان زبون *** به مردم بگفتند بی‌چند و چون
هر آن کس که مومن به موسی شدست *** به آیین موسی فکندست دست
پسرهایشان را بریزید خون *** زنان را بدارید زنده کنون
پس این مکر کفار و این ابلهی *** بر ایشان نیفزود جز گمرهی (25)
غافر
به درباریان گفت فرعون خام *** گذارید تا این زمان من بکام
ره قتل موسی بگیرم به پیش *** به یاری طلب سازد او رب خویش
بترسم اگر زنده ماند چنین *** دگرگون کند مسلک و راه و دین
بترسم اگر زنده ماند زیاد *** نماید بروی زمین بس فساد (26)
غافر

چو موسی حکایت ز قتلش شنید *** بجز تکیه بر رب پناهی ندید
بگفتا بجویم پناه از خدا *** که او آفریدست ما و شما
ز شر هر آن سرکش پُر عناد *** که ایمان ندارد به روز معاد (27)
غافر
ز فرعونیان مردی اندر میان *** که ایمان خود را بکردی نهان
به فرعونیان کرد روی سخن *** چنین راند صحبت در آن انجمن
بریزید خون کسی بی‌گناه؟ *** به جرمی که گوید پرستم اله
نبینید با حجت آشکار *** به سوی شما آمد از کردگار
اگر باشد این مرد ناراستگو *** گناهش فقط می‌رسد سوی او
وگر راستگو هست اندر بیان *** بود راست گفتار او بر زبان
گر از وعده‌هائی که گوید چنین *** شود بعضی از آن شما را قرین
بگردید جمله هلاک و تباه *** ندارید هرگز بجز مرگ راه
خدا مسرفی را که ناراستگوست *** هدایت نسازد به راهی کزوست (28)
غافر
الا قوم امروز ملک زمین *** رسیده بدست شما این چنین
ولی گر رسد قهر ایزد به ما *** که ما را رهاند ز قهر خدا؟
دگرباره فرعون بنمود ذکر *** بجز قتل موسی مرا نیست فکر
هدایت نمایم شما را به راست *** به راهی که باشد درست و سزاست (29)
غافر
دگرباره آن مرد نیکونهاد *** زبان را به صحبت چنین برگشاد
بگفتا که ای قوم من بر شما *** بترسم ز روزی که آید فرا
ز روزی کزین پیشتر در زمین *** بر اقوام پیشین بیامد چنین (30)
غافر
همانند روزی که خود رفته بود *** به نوح و به عاد و به قوم ثمود
بس اقوام دیگر که در روی خاک *** بگشتند از قهر ایزد هلاک
که در حق این بندگان هیچگاه *** نراندست ظلمی یگانه اله (31)
غافر
شما را از آن روز ترسم زیاد *** که مردم ز سختی برآرند داد (32)
غافر
ز روزی که هر سو گریزید زود *** ز ترس عذابی که آید فرود
حمایتگری را نیابید و نیز *** ز قهر خداوند نبود گریز
کسی را که گمره نماید خدا *** بر او نیست هرگز کسی رهنما (33)
غافر
از این پیشتر حجتی آشکار *** بیاورد یوسف ز پروردگار

از آیات کآورد از سوی غیب *** بماندید همواره در دام ریب
اطاعت نکردید زآن با خدا *** که تا مُرد یوسف به دارالفنا
بگفتید از بعد یوسف دگر *** رسولی نیاید به سوی بشر
خداوند، اقوام اسراف‌کار *** که هستند همواره بر شک دچار
کند گمره از نیک آیین راست *** کند دور از شیوه‌ای کان سزاست (34) غافر
کسانی که در حجت ذوالجلال *** نمایند بیهوده هر دَم جدال
بیارند در خشم و اندر غضب *** خداوند و هم مؤمنان به رب
کسی را که جابر شد و خود مدار *** به قلبش زند مُهر پروردگار (35) غافر
به هامان چنین گفت فرعون خام *** چنین راند بر او سخن در کلام
مرا ساز قصری بلند و گران *** مگر راه یابم سوی آسمان (36) غافر
مگر بر سماوات بالا روم *** خبردار از رب موسی شوم
گمانم که موساست ناراستگو *** دروغین بود آنچه می‌گوید او
بشد جلوه‌گر این عملهای زشت *** به چشمان فرعون باطل‌سرشت
بر او گشت مسدود آئین حق *** نبودش جز این نیز هم مستحق
چنین مکر و تدبیر آن نابکار *** به غیر از زیان خود چه آورد بار (37) غافر
پس آنگاه یک مومن خوش‌نهاد *** بدینگونه لب بر سخن برگشاد
دمی گوشِ جان سوی من بسپرید *** که تا ره بسوی حقیقیت برید (38) غافر
که ای قوم دنیای فانی و پست *** به غیر از متاع حقیری چه هست؟
بلی منزل باقی و پایدار *** همانا بود بیت دارالقرار (39) غافر
هر آن کس کند کار بد در جهان *** مجازات گردد به قدر همان
ولی هر که اعمال صالح بکرد *** میان خلایق چه زن یا که مرد
به شرطی که مومن بود بر خدا *** به جنت درآید به دیگر سرا
بشادی برآن سو نماید شتاب *** در آنجا خورد روزی بی‌حساب (40) غافر
الا قوم هر چند در سرنوشت *** شما را بخوانم بسوی بهشت
ولیکن چرا این چنین استوار *** بخوانید من را دمادم به نار (41) غافر
بخواهید کافر شوم بر خدا؟ *** شریکی بخوانم بر آن کبریا
بتی را که هرگز ندارد اثر *** شریکش بخوانم بر آن دادگر
کنم دعوت اینک به پروردگار *** که او هست غفار و با اقتدار (42)

غافر
هر آنچه مرا سوی آن خوانده‌اید *** به دلهای خود مهر او رانده‌اید
مؤثر نباشد به هر دو سرا *** چه در دارِ دنیا چه دارالبقا
بدانید چون دور گیتی گذشت *** نماییم سوی خدا بازگشت
همانا که افراد فاسق‌تبار *** بگردند جمله از اصحاب نار (43)
غافر
بخاطر خواهید آورد زود *** هر آنچه که کردیم گفت و شنود
که من کار خود را به یکتا خدا *** محول نمودم به میل و رضا
که او هست آگاه بر بندگان *** خدا هست آگاه دانندگان (44)
غافر
نمودند خود قصد آزار او *** خدایش نگه داشت از آن عدو
به فرعونیان آنگه آمد عذاب *** چسان سخت بود آن عتاب و عقاب (45)
غافر
کنون نار دوزخ همه صبح و شام *** بر آنان همی عرضه گردد مدام
چو وقت قیامت بیاید فرا *** خطاب آید این سان ز یکتا خدا
که فرعونیان را به روز حساب *** چشانیدشان خود اشد عذاب (46)
غافر
چو در آتش افتند در آن محل *** نمایند با هم جدال و جدل
بگویند مستضعفان در عذاب *** بزرگان خود را کنندی خطاب
چو گشتیم پیرو ز راه شما *** فتادیم این سان به راه خطا
توانید آیا در این ابتلا *** بکاهید از ما مجازات را؟ (47)
غافر
بگویند آن سرکشان در جواب *** ببایست جمله کشیم این عذاب
که ایزد براندست حکمی به داد *** میان همه بندگان و عباد (48)
غافر
چو در دوزخ افتند با روی و سر *** بگویند بر خازنان سقر
نمائید بر ایزد خود خطاب *** که یکروز کاهد ز ما این عذاب (49)
غافر
بگویند پاسخ، مگر بر شما *** رسولان نیامد ز یکتا خدا
بگویند اهل جهنم بلی *** چه بسیار آمد رسول و ولی
بگویند آن خازنان در جواب *** که ای ماندگان در لهیب عذاب
نمایید در حد کوشش دعا *** که تنها فزاید به خسر شما (50)
غافر
همانا خداوند صاحب معاد *** رُسل را بود یار و مؤمن عباد
چه در روی خاک و چه روز نشور *** که دارند آنجا گواهان حضور (51)
غافر

پشیمانی و پوزش ظالمان *** نبخشد دگر سود در آن زمان
بر آنها بود لعنتی پایدار *** بگیرند در بد مکانی قرار (52) غافر
مقام هدایت ز یکتا خدا *** به موسای عمران بگشتی عطا
پس آنگه به قوم بنی‌اسرئیل *** کتابی عطا کرد رب جلیل (53) غافر
برای هدایت بدادی و پند *** که بر عاقلان می‌فتد سودمند (54) غافر
تو ای مصطفی صبر می‌کن زیاد *** بود راست قولی که یزدان بداد
اگر بر گناهی بگشتی دچار *** طلب ساز آمرزش از کردگار
بگو ذکر اللّٰه را شام و روز *** به تسبیح ذکرش روان برفروز (55) غافر
کسانی که در آیت ذوالجلال *** بکردند بیهوده جنگ و جدال
به غیر از تکبر به غیر از غرور *** ندارند چیزی میان صدور
تو بر ایزد خویش آور پناه *** سمیع و بصیرست یکتا اله (56) غافر
بلی خلق هفت آسمان و زمین *** عبث نیست ای مردم نکته‌بین
بود برتر از خلقت آدمی *** چو اندیشه سازید در آن دمی
ولی اکثر خلق از مرد و زن *** ندارند درکی درست از سخن (57) غافر
مساوی نباشند بینا و کور *** یکی راه جسته یکی مانده دور
همه مومنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزگار
نباشند چون کافران در صفت *** نباشند هم‌رتبت و منزلت
دریغا، قلیلی بگیرید پند *** از این آیه‌هائی که گوییم چند (58) غافر
یقین دان که بی هیچ شک و گمان *** زمان قیامت رسد ناگهان
ولی اکثر خلق مومن نیند *** که تا روز مردن به غفلت زیند (59) غافر
خدای شما گفت وقت دعا *** به اخلاص خوانید حقا مرا
که تا آن دعا را کنم مستجاب *** نیاز شما را بگویم جواب
هر آن کس کند سرکشی از دعا *** عبادت نورزد به یکتا خدا
به خواری و ذلت بدوزخ شود *** به خفت به قعر سقر می‌رود (60) غافر
خود از بهر آسایش این شام تار *** خداوند داده شما را قرار
خدا روز را کرد روشن به نور *** که جوئید روزی ز رب غفور
که در حق مردم یگانه خدا *** کند فضل و احسان بی‌انتها

ولی اکثر خلق کی شاکرند؟ *** کجا شکر نعمت بجا آورند؟ (61)
غافر
کسی کو شما را ببخشید جان *** به خلقت درآورد یکسر جهان
بجز او نباشد خدائی دگر *** چرا می‌نمایید از او حذر (62)
غافر
کسانی که آیات رب جلیل *** بکردند انکار دور از دلیل
بدینگونه گردانده گردند باز *** ز راه خداوند بنده‌نواز (63)
غافر
همانا که از لطف یکتا اله *** زمین را بگسترد آرامگاه
خدا کرد گردون گردان پدید *** به نیکوترین وجهتان آفرید
ز نیکوترین رزق خود کردگار *** برای شما داد روزی قرار
چنین ایزدی کاو نکوئی نمود *** خدای شما هست اندر وجود
بسی هست والامقام و بلند *** خدائی که طرح جهان را فکند (64)
غافر
خدا زنده پایدارست و بس *** که جز او نبوده خداوند کس
بخوانید تنها خدائی چنین *** بگردید مخلص به آیین و دین
ستایش بود خاص آن کردگار *** که بر عالمین است پروردگار (65)
غافر
بگو زآنچه خوانید غیر از خدا *** همی منع کردند از آن مرا
از آنرو که از کردگار ودود *** مرا روشن آیات آمد فرود
شدم پاک، تسلیم امرش نکو *** خدائی که باشد جهان‌ها از او (66)
غافر
خدائیست جانا خداوند پاک *** که او خلقتان کرد از تیره خاک
سپس نطفه‌ای و سپس بسته خون *** برآورد از بطن مادر برون
رسیدید بر سن رشد و کمال *** سپس پیری آمد، بگردید حال
گروهی بمردید و خفتید دیر *** همی پیشتر زآنکه گردید پیر
تمام شماراست معلوم اجل *** مگر عقل بندید در این عمل (67)
غافر
که حکم خدائی همی راند او *** کند زنده و باز میراند او
چو خلقی بخواهد کند کردگار *** مشیت به چیزی بگیرد قرار
چو گوید بشو ناگهان می‌شود *** به یک لحظه فرمان او می‌رود (68)
غافر
مگر آن کسانی که اندر عمل *** بکردند با آیه‌هامان جدل
ندیدند پایان و فرجام کار *** چه آمد بر آنان سرانجام کار (69)
غافر
کسانی که در صحبت و در خطاب *** دروغین بخواندند ما را کتاب

همه حکمهای خدای جهان *** که ابلاغ کردند پیغمبران
دروغین بخواندند قوم عنود *** بدین کار کیفر بگردند زود (70)
غافر
کشیده شود گردن کافران *** به غلها و زنجیرهایی گران (71)
غافر
بیفتند در ژرفنای حمیم *** بسوزند در شعله‌های جحیم (72)
غافر
به آنان بگویند باشد کجا *** شریکان که خواندید بهر خدا (73)
غافر
ز یکتا خداوند رو تافتید *** شریکان ز اوهام خود بافتید
بگویند خود مشرکان در جواب *** که بتها بگشتند نقشی بر آب
از این پیش در روی دارالفنا *** نخواندیم کس را بجای خدا
بلی کافران را یگانه خدا *** به گمراهی خویش سازد رها (74)
غافر
چنین قهر کآمد به فرمان رب *** شما کافران‌راست از این سبب
که بودید سرگرم دنیا و بس *** به باطل بگشتید گرم هوس (75)
غافر
ز درهای دوزخ درآیید باز *** که جاوید مانید اندر گداز
که بسیار بد جایگاهی است بد *** که گردنکشان را همی می‌سزد (76)
غافر
صبوری نما اینک ای مصطفی *** که برحق بود وعده‌های خدا
که یا آن زمانی که داری حیات *** فراروی چشمانت ای خوش‌صفات
بر آنان برانیم خشم و عقاب *** عقوبت نمائیمشان بر عذاب
و یا بعد از آنی که ای پُر فتوح *** نمودیم جسم تو را قبض روح
بر آنان برانیم آن سرگذشت *** که بر سوی ما بازخواهند گشت (77)
غافر
ز تو پیش دادم، رسولان زیاد *** ز برخی بکردیم بهر تو یاد
حکایت نکردیم برخی دگر *** ندادیم از حال آنان خبر
نزیبد نبی را که بر اُمتی *** جز امر خدا آورد آیتی
چو فرمان ایزد بیاید ز راه *** رسد آن زمانی که خواهد اله
همه حکم رانند بر راستی *** به عدل و به انصاف بی‌کاستی
زیانها ببینند آن کافران *** که کردند تکذیب پیغمبران (78)
غافر
خدا چارپایانتان آفرید *** کز آنها خورید و سواری برید (79)
غافر
بسی منفعتهای دیگر بدست *** بیارید از آنها که مقدور هست

حوائج چو دارید هنگام کار *** بدانها رسانید انجام کار
بر آنها نشینید دور از عذاب *** به کشتی نشینید بر روی آب (80)
غافر
خداوندتان داد اینک نشان *** همه آیه‌ها را خود اندر جهان
کدامین آیات پروردگار *** توانید منکر شوید آشکار (81)
غافر
مگر آدمی نیست اندر سفر *** ندارد به روی زمین، خود نظر
که بینند فرجام پیشینیان *** که بستند رخت سفر از میان
به زور و به قوت بسی بیشتر *** که می‌زیستندی از این پیشتر
چگونه بگشتند جمله هلاک *** سپردند تن را به تیره مغاک
هر آنچه که اندوختندی به ناز *** کجا سودشان داد، گاه نیاز؟ (82)
غافر
رسولان چو با حجت آشکار *** بر آنان رسیدند از کردگار
همان مردم جاهل بدنهاد *** بگشتند از دانش خویش شاد
تمسخر نمودند قهر و عذاب *** سرانجام دیدند سوز عقاب (83)
غافر
چو دیدند آن را فراروی پیش *** پشیمان بگشتند از کار خویش
بگفتند ما خود به یکتا اله *** بگشتیم مومن ببردیم راه
نداریم باور بتی را که ما *** شریکش بخواندیم بهر خدا (84)
غافر
در این گونه ایمان نبودست سود *** که بعد از عیان گشتن قهر بود
خداوند این گونه سنت نهاد *** که همواره باقیست بهر عباد
سر انجام این کافران سر به سر *** بدیدند از کفر خود بس ضرر (85)

فصلت

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بود حا و میم ابتدای کلام *** که رمزیست بنهفته در این پیام (1)
فصلت
رسیدست قرآن ز یکتا خدا *** رحیم است و رحمان بود کبریا (2)
فصلت
کتابی که آیاتش از سوی رب *** فرستاده شد بر زبان عرب
بر اندیشمندان صاحب مقام *** فرستاد ایزد مبارک کلام (3)
فصلت
دهد مژده بر نیکوان این کتاب *** بدان را بترساندی از عذاب
ولی اکثر خلق رو برکنند *** ز بشنیدن پند آن سر زنند (4)
فصلت
بگفتند آن مشرکان بر رسول *** نسازد دل ما کلامت قبول
که سنگین بود گوش ما بس عظیم *** حجابی است در بین ما بس ضخیم
تو مشغول می‌باش بر دین خویش *** که ما راه خود را بگیریم پیش (5)
فصلت
بگو چون شما نیز هستم بشر *** به وحیم خداوند گوید خبر
خدای شما هست آن رب نیک *** که او را نبودست هرگز شریک
شتابید پویان همه سوی رب *** نمایید آمرزش از او طلب
پس ای وای بر مشرکان خدا *** که گشتند مشرک به آن رهنما (6)
فصلت
کسانی که هرگز به وقت حیات *** نبخشند بر بینوایان زکات
به عقبی و روز جزا کافرند *** به یکتا خداوند کفر آورند (7)
فصلت
ولی مومنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزکار
بیابند پاداش بی‌انتها *** ز درگاه یزدان به روز جزا (8)
فصلت
به آن مشرکان ای پیمبر بگو *** بگشتید کافر به ربی که او
بدینسان زمین را بکردی پدید *** فقط در دو روزش چنین آفرید
چگونه شما بر یکی کردگار *** نهادید مانند و مثلی قرار
که ملک جهان جملگی زآن خداست *** نه‌در دست معبودهای شماست (9)
فصلت
بروی زمین کوه‌ها برفراشت *** چه بسیار نفعی در آنها گذاشت

سپس روزی خلق هموار کرد *** که در چار روزش پدیدار کرد
تناسب در این رزق باشد عیان *** بقدری که هستند محتاج آن (10)
فصلت
چو بر خلقت آسمان رو نمود *** که بودند این آسمانها چو دود
بفرمود ای آسمان و زمین *** شتابید بر سوی رب مهین
چه با شوق و رغبت چه با جبر و زور *** شتابید بر سوی رب غفور
بگفتند حقا که با اشتیاق *** به سویت شتابیم بر این سیاق (11)
فصلت
همه نظم هفت آسمان کردگار *** بفرمود اندر دو روز استوار
به وحیش بفرمود رب جهان *** که خود نظم یابند هفت آسمان
بلی آسمان را به دنیا فراز *** مصابیح پر نور دادیم باز
چنین نظم تقدیر آن کبریاست *** عزیز و علیم است، فرمانرواست (12)
فصلت
چو کفار از ایزد بتابند رو *** تو ای مصطفی خود بر آنان بگو
از آن آذرخشی که آمد فرود *** بر اصحاب عاد و به قوم ثمود
بترسانم و بیم دارم هنوز *** رسد بر شما آتشی خانه‌سوز (13)
فصلت
ز هر سو رسولان حق آمدند *** بر آنها سخنهای برحق زدند
بگفتند تا غیر پروردگار *** مخوانید کس را دگر کردگار
بگفتند کفار گر آن خدا *** رسولی همی خواست از بهر ما
ملک می‌فرستاد از آسمان *** که آیاتی آرند از بهرمان
نداریم باور کلام و خبر *** که گوئید ای مرسلین بشر (14)
فصلت
بگفتند با سرکشی قوم عاد *** که برتر ز ما کس ندارد به یاد
ندانند آیا خداوند جود *** که داده بر آنها حیات و وجود
تواناترستی از آنان بسی *** که بر قدرت رب نبوده کسی
علیرغم آیات بس آشکار *** بکردند انکار پروردگار (15)
فصلت
در ایام منحوس بر قوم عاد *** فرستاد ایزد یکی تند باد
که تا خود بر آنان به دارالفنا *** چشانیم ذل عذاب خدا
عذابی که باشد به دارالقرار *** فزونتر از اینست و بسیار خوار
در آنجا نیابند یار و نصیر *** ندارند راه گریز و گزیر (16)
فصلت
هدایت نمودیم قوم ثمود *** به راه درستی که شایسته بود
ولیکن ز کوری و از جهل خویش *** ره گمرهی را گرفتند پیش
خدا آذرخشی فرستاد سخت *** بسوزاند آن ملت تیره‌بخت (17)

فصلت
رهاندیم افراد پرهیزکار *** که بودند مومن به پروردگار (18)
فصلت
به دوزخ کشانند روز جزا *** همه دشمنان خداوند را
در آنجایشان جمع دارند باز *** بمانند آنجا زمانی دراز (19)
فصلت
چو آیند نزدیک دوزخ تمام *** بیایند اعضایشان در کلام
پس آنگاه آن پوست و آن چشم و گوش *** برآرند بر جرم کرده خروش (20)
فصلت
بگویند بر عضوهای بدن *** نبودی شما را زبان سخن
چگونه بر اعمال ما این زمان *** شهادت بدادید همچون زبان
بیایند آن عضوها در خطاب *** بگویند بر صاحب خود جواب
که ما را سخنگوی کرد آن خدا *** که گویا نموده همه چیز را
شما را در اول خدا آفرید *** دگر باره ره سوی او می‌برید (21)
فصلت
چو پنهان نمودید اعمال زشت *** شماایکه هستید تیره‌سرشت
دلیلش نَبُد این که نَبْوَدْ گواه *** همی پوست و چشم و گوش شما
بکردید پنهان گناهان خود *** چنین فکر در ذهنتان نقش شد
که گر خود نمائید بد را نهان *** شود مخفی از دید رب جهان (22)
فصلت
ولی این گمانها و این سوءظن *** که بستید بر ایزد خویشتن
کشانیدتان تا به سوی هلاک *** که نابودتان ساخت یزدان پاک (23)
فصلت
چسان می‌شکیبند در داغ وسوز *** چو هستند در آتشی پُرفروز
اگر هم نمایند فریاد و داد *** کجا این خسان را رسد کس به داد (24)
فصلت
خداوند، یاران بر آنها بداشت *** ز جنس شیاطین رفیقان گماشت
که آنچه ز نعمات دنیای پست *** فراروی آن قوم بدکار هست
به چشمانشان جلوه سازد نکو *** نمایند دنبال آن جستجو
بگردند غافل خود از آخرت *** از آن نعمت و عزت و منزلت
بر ایشان شده حتم قهر خدا *** که خود این کسان را بگیرد فرا
زیانکار گشتند آنان همی *** چو دیگر کسان از جن و آدمی (25)
فصلت
بگفتند کفار با صد خروش *** مبادا به قرآن نمایید گوش
سخنهای بیهوده و لغو نیز *** نمایید القا به قصد ستیز

مگر غالب آیید بر او شما *** بگردید پیروز بر مصطفی (26)
فصلت
چشانیم بر کافران بس عذاب *** فراتر از آنچه بکردند، عقاب (27)
فصلت
جزاء همه دشمنان خدا *** بود نار دوزخ به دارالبقا
که انکار کردند اندر مرام *** همه آیه‌ها و رسل را تمام (28)
فصلت
چو کفار بینند قهر اله *** به حسرت برآرند فریاد و آه
به ایزد بگویند ای کردگار *** نشان ده به ما این زمان آشکار
همه دشمنان را ز هرگونه جنس *** چه از آتش و جن چه از خاک و انس
که کردند گمراه ما را ز راه *** نمودند دور از رَهَت ای اله
که تا افکنیم آن کسان زیر پا *** قدمهای ما گیرد ایشان فرا
که در ذلت افتند و گردند خوار *** به پستی بخواهند گشتن دچار (29)
فصلت
کسانی که گفتند یزدان ما *** کسی نیست الاّ که یکتا خدا
بماندند بر این سخن پایدار *** در این راه بودند بس استوار
بر ایشان بگردند نازل ملک *** به مژده بگویندشان تک به تک
نه حزن و نه ترسی شما را نباد *** شما را به جنت خدا وعده داد (30)
فصلت
به عقبی و دنیا به هر دو سرا *** مددکارتانیم در هر کجا
هر آنچه بخواهید اندر جنان *** مهیاست، یزدان بود میزبان (31)
فصلت
که این سفره لطف را بر وفور *** فرستاد آن مهربان غفور (32)
فصلت
به گفتار نیکو به زیبا کلام *** چه کس هست نیکوتر اندر مقام
از آن صالحی کاو به رب جهان *** کند خلق را دعوتی هر زمان
بگوید بر اللّه من مسلِمَم *** پی عشق ایزد نهادم دلم (33)
فصلت
بدان در جهان هیچگه نیک و بد *** نخواهد همانند و یکسان شود
اگر خلق با تو بدی کرد و زشت *** تو با او نکوئی کن ای خوش‌سرشت
که تا آنکه هر دَم ترا دشمن است *** بیازد به سوی تو از مهر دست (34)
فصلت
مقامی بدینسان نکو و بلند *** کسی را نزیبد جز آن هوشمند
که در صابری و ثبات قدم *** ببردست حظی از آن ذوالکرم (35)
فصلت
اگر بر تو آید شرر ز اهرمن *** بزن چنگ در دامن ذوالمنن

که دانا به هر چیز یکتا خداست *** همانا که یزدان سمیع‌الدعاست (36)
فصلت
خود از جمله آیات پروردگار *** بود ماه و خورشید و لیل و نهار
نبایست در پیش خورشید و ماه *** نمائید سجده شما هیچگاه
چو با جان و دل بر خدا عابدید *** پرستید او را که کرده پدید (37)
فصلت
اگر کبر ورزند کفار خام *** ز تسبیح یزدان والامقام
ملائک نمایند تسبیح رب *** بدون غم و رنج هر روز و شب (38)
فصلت
از آیات ایزد یکی این بود *** که خاک زمین است بس مستعد
چو باران ببارد به خاکش به ناز *** گیاهان درآیند در اهتزاز
خدائی که او زنده سازد زمین *** کند زنده، اموات را همچنین
که قادر به هر چیز باشد خدا *** کند خلق هر چیز را کبریا (39)
فصلت
کسانی که ورزند کفر و عناد *** نهان نیست از چشم رب معاد
بپرسید آن کس که با اشک و آه *** به آتش درافتد، بجرم گناه
همی هست بهتر و یا آن کسی *** که ایمن بود از بلاها بسی؟
عملها نمائید بر اختیار *** که آگه بر آنهاست پروردگار (40)
فصلت
کسانی که کافر به قرآن شدند *** چه بسیار نادان و جاهل بُدند
اگر چند قرآن یکتا خدا *** کتابیست با عز بی‌انتها (41)
فصلت
نه از هیچ راهی نه در هیچگاه *** ندارد در آن باطلی هیچ راه
از آنرو که از کردگاری رسید *** که بسیار باشد حکیم و حمید (42)
فصلت
به تو وحی ناید مگر آن خبر *** که گفتیم بر مرسلین دگر
غفورست هر چند یزدان پاک *** ولیکن عقابش بود دردناک (43)
فصلت
اگر بر زبان عجم رب جود *** مبارک کتابش فرستاده بود
بگفتند کفار یکتا خدا *** که آیات، روشن نباشد چرا
مگر نازل آید به قوم عرب *** کتابی به لفظ عجم، ای عجب؟
بر افراد مومن کتاب خدا *** ز بهر هدایت رسید و شفا
کسانی که نبوند مومن بر آن *** همی گوشهاشان بود بس گران
بسا هست دلهایشان نیز کور *** بر آنان رسد دعوت از جای دور (44)
فصلت
فرستاد یزدان به موسی کتاب *** ولی خلق بر کفر کردی شتاب

نبودی اگر رحمت کردگار *** نبُد فرض از سوی پروردگار
همانا بر آن امت تیره‌رای *** فرستاد حکم عذابی خدای
شگفتا که هستند در شک و ریب *** نباشند مومن به یزدان غیب (45)
فصلت
هر آن کس بگردید نیکوی‌کار *** رسد نفع وی بر خودش پایدار
هر آن کس بدی را گرفتست پیش *** رساندست تنها زیانی به خویش
خداوند هرگز ستمکار نیست *** ولی ظالمان را مددکار نیست (46)
فصلت
کسی نیست آگاه غیر از خدا *** که هنگام محشر کی آید فرا
نه خود میوه از غنچه آید بدر *** بجز آنکه خواهد خدای بشر
نمی‌سازد آبستنی حمل بار *** نمی‌زاید آن را سرانجام کار
مگر آنکه دستور یکتا خداست *** که دانا به هر چیز آن رهنماست
بیاد آر یزدان به روز شمار *** بگوید بدان مشرکان نزار
هر آن چیز خواندید بهرم شریک *** کجایند اکنون بگوئید نیک
بگویند بر ما نباشد گواه *** بسوی نجاتت نیابیم راه (47)
فصلت
بتانی که خواندند آنان، دگر *** شود محو و نابودشان از نظر
در آن لحظه دانند کز قهر و تاب *** گریزی نباشد ز دست عذاب (48)
فصلت
بلی آدمی دائم از کردگار *** طلب می‌کند اجر و نیکی به کار
نگوید ولی شکر آنچه رسید *** و گر شر ببیند شود نا امید (49)
فصلت
کنیم ار نصیب کسی رحمتی *** پس از آنکه آید ورا محنتی
بگوید که بهر منست این نعم *** قیامت نبودست در کار هم
به فرضی که رفتیم سوی خدا *** مرا باز نعمت بگردد عطا
همه کافران را به روز شمار *** نمائیم آگه به گفتار و کار
بر آن مردم کافر تیره‌بخت *** عذابی چشانیم بسیار سخت (50)
فصلت
هر آنگه به انسان عطا شد نعم *** ز شکر خدا رو بتابید هم
چو او را بیاید زیان و بلا *** به عجزش گشاید زبان بر دعا (51)
فصلت
بگو ای پیمبر شما را خیال *** چه باشد به قرآن آن ذوالجلال
کز ایزد بود جمله این کتاب *** چرا کفر ورزید پس ناصواب
چه کس هست گمره‌تر از آن نفور *** که از ظلم، گمراه گردید و دور
(52)
فصلت

در آفاق و اندر نفوس بلاد *** کند فاش آیات خود رب داد
که بر هر کسی می‌شود آشکار *** که همواره برحق بود کردگار
مگر ای پیمبر خدای وجود *** که شاهد بود بر هر آنچه که بود
کفایت نباشد به برهان دین؟ *** که تنهاست او غایت‌العالمین (53)
فصلت
الا مومنان به رب بشر *** بگردید از این سخن باخبر
که کفار بر دیدن کردگار *** به شک و گمانند دائم دچار
بدست خدای تواناست کار *** محیط است بر جمله پروردگار (54)

الشوری

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بود حا و میم ابتدای کلام (1) *** عَسَقْ نیز دنباله این پیام (2)
الشوری
بود حا و میم ابتدای کلام (1) *** عَسَقْ نیز دنباله این پیام (2)
الشوری
خدا بر تو و بر رسولان پیش *** پیامی فرستاده از وحی خویش
خدای حکیمی که باشد عزیز *** ورا عزِّ بی‌انتها هست نیز (3)
الشوری
زمین و سماوات از کبریاست *** علی و عظیم آن یگانه خداست (4)
الشوری
چه نزدیک باشد که هفت آسمان *** شکافند از یکدگر «ناگهان»
ملائک نمایند تسبیح رب *** زمین را نمایند غفران طلب
برآرند بانگ بلند ای عباد *** مبادا برید این حقیقت ز یاد
که حقاست ایزد بسی مهربان *** غفورست یکتا خدای جهان (5)
الشوری
کسانی که معبودها دیده‌اند *** به غیر از خداوند بگزیده‌اند
نگهبان اعمالشان شد خدا *** تو مسئول آنها نئی مصطفی (6)
الشوری
فرستاد قرآن به سوی تو رب *** بدینسان مبین بر زبان عرب
که تا مردم مکه و حومه را *** بترسانی از قهر یکتا خدا
تو آگاه سازی ز روز نشور *** که جمله بیایند اندر حضور
ز روزی که بی‌شک بیاید ز راه *** گناهست تردید در آن گناه
گروهی بیایند سوی بهشت *** گروهی سقرراست محصول کشت (7)
الشوری
اگر خود همی خواست پروردگار *** اُمم را یکی کرد در روزگار
ولی هر که را خواهد از مرد و زن *** کند داخل رحمت خویشتن
در آن روز بر ظالمان در سعیر *** نباشد رفیقی و یار و نصیر (8)
الشوری
که کفار آیا بجز کردگار *** گرفتند از بهر خود دوستدار
اگر چه که تنها، خدای جهان *** بود یاور و همدمی مهربان
هم او مردگان را کند زنده باز *** به هر چه تواناست آن بی‌نیاز (9)
الشوری
بکردید در هر طریقی خلاف *** نزاعی نمودید بر اختلاف

بود حکم آن در یَدِ کردگار *** براند بر آن، حکم پروردگار
خدای من اینست هان ای عباد *** توکل بر او کردم و اعتماد
تضرع‌کنان سوی او بازگشت *** بخواهم کنم آخر سرگذشت (10) الشوری
خدا خالق ارض و هفت آسمان *** از اویست پست و بلند جهان
برای شما داده پروردگار *** هم از جنس خود جفتهائی قرار
همه چارپایان چو کردی پدید *** ز حکمت همین‌گونه جفت آفرید
که با این چنین حکمتی کردگار *** شما خلقها را کند بی‌شمار
که همتا ندارد یگانه خدا *** سمیع و بصیرست آن کبریا (11) الشوری
کلید زمین و فلک دست اوست *** بلندای عالم همه پَستِ اوست
دهد رزق بسیار آن را که خواست *** کند تنگ روزی چو میلش بخاست
که آگه به هر چیز یکسر خداست *** همه رازها پیش او برملاست (12) الشوری
خداوند بهر شما مسلمین *** همان شرع و احکام دادی و دین
که گفتا به نوح نبی زان اصول *** به موسی و عیسی خلیل رسول
به بادی نجنبید هرزه ز جای *** بدارید دین خدا را به پای
مجوئید در دین ره اختلاف *** گریزید پیوسته از هر خلاف
اگر مشرکان را به پروردگار *** کنی دعوت و ترک بتهای خوار
پذیرفتن این سخنها دگر *** برایشان رسد سخت، اندر نظر
خدا برگزیند کسی را که خواست *** تضرع‌کنان را برد سوی راست (13) الشوری
خلایق در آیین و دین اله *** نمودند بر تفرقه طی راه
اگر چه بیامد بر آنها فرود *** بسی علم و برهان ز رب وجود
اگر رحمت حق نَبْد در عمل *** که باشد معین زمان اجل
همانا که بر مردم روی خاک *** خدا می‌فرستاد حکم هلاک
چه بسیار بودند اقوام هم *** که از بعد بگذشتگان اُمم
بر آنان کتاب آمد از آسمان *** ولی باز بودند غرق گمان (14) الشوری
همین‌سان که مأموری اندر عمل *** ترا داده دستور عز و جل
بخوان مردمان را به دین مبین *** بکن پایداری در آیین دین
تو پیرو ز امیال مردم مباش *** به امت بگو این سخن را تو فاش
که بر مصحفی که خدا داده است *** بیاوردم ایمان بجانم نشست
خدا بر من این گونه دستور داد *** که در بینتان حکم رانم به داد
همانا که اللَّه، یکتا خداست *** هم او ایزد ما و رب شماست
سزای عملهای ما بهر خویش *** شما هم ره خود بگیرید پیش

دگر بین ما جای گفتار نیست *** زمان عمل وقت پندار نیست
کند حکم در بین ما کردگار *** به او بازگردیم روز شمار (15)
الشوری
پس از آنکه کردند مردم قبول *** همی دعوت کردگار و رسول
کسانی که در راه آن ذوالجلال *** نمایند بس احتجاج و جدال
از آنها همه حجت و هر دلیل *** بود لغو در پیش رب جلیل
بر آنها عتابست و قهر و غضب *** عذابی شدیدست از سوی رب (16)
الشوری
همانا خدائی که قرآن بداد *** بحق برفرستاد از بهر داد
چه دانی تو شاید که روز جزا *** همین روزها وقتش آید فرا (17)
الشوری
ولی کافران به یوم‌الحساب *** نمایند بهر ظهورش شتاب
همه مومنان به روز شمار *** از آن روز سختند در زینهار
بدانند آن روز برحق بود *** که این حکم از سوی رب می‌رود
بدانید تا منکران جزا *** چه دورند و گمره ز راه خدا (18)
الشوری
خداوند را بر تمام عباد *** بود رحمت و لطف خیلی زیاد
دهد وسع روزی به هر کس که خواست *** عزیز و قوی آن یگانه خداست (19)
الشوری
چو جوید کسی حاصل آخرت *** خداوند او را دهد مرتبت
بر آن دانه حسن کو کاشته *** فزائیم ما هم بر آن داشته
هر آن کس که کشت جهان را طلب *** نماید، نصیبش بگردد ز رب
ولیکن به عقبی نیابد نصیب *** بر او رحمتی نیست روز حسیب (20)
الشوری
مگر آن بتانی که از چوب و سنگ *** پرستندشان و بجویند ننگ
خلاف خدا، حکم آورده‌اند *** که این گونه در پیششان برده‌اند
نَبُد گر که تأخیر حکم عذاب *** خدا کرد بر مرگ ایشان شتاب
هر آن کس که ظالم بود در شمار *** عذاب الیمی است بر او نثار (21)
الشوری
ستم‌پیشگان را ز کردار خویش *** ببینی در آن روز زار و پریش
همانا ببینند کیفر چه سخت *** مجازات گردند برگشته‌بخت
ولی مومنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزکار
بیابند منزل به باغ بهشت *** بر آنان چه نیکوست این سرنوشت
هر آنچه بخواهند اندر طلب *** بر ایشان مهیاست در نزد رب
چنین است آن فضل بی‌انتها *** همان لطف و آن رحمت کبریا (22)

الشوری
همین است آن مژده راستین *** که ایزد بدادست بر مؤمنین
به مردم بگو ای رسول خدا *** نخواهم نه اجر و نه مزد از شما
مگر آنکه در حق خویشان من *** محبت بورزید اندر وطن
هر آن کس کند کارهای نکو *** فزائیم ما بر نکوئی او
که حقاست ایزد خدائی غفور *** بر آنان که هستند بر او شکور (23)
الشوری
ولی قوم نادان به گفتار خام *** بگویند اندر سخن این کلام
که احمد خدا را زَنَد افترا *** دروغی به هم بافته مصطفی
اگر عزم می‌داشت یزدان راد *** به قلب تو مهر خموشی نهاد
کند محو، باطل‌سخن کردگار *** ولی راستی را کند برقرار
که آگه از اسرار دل کبریاست *** که دانا به ذات‌الصدور آن خداست (24)
الشوری
خدایست پیوسته توبه‌پذیر *** بیامرزد او عذر برنا و پیر
ز هر چه نمایید در فعل و کار *** همانا که آگه بود کردگار (25)
الشوری
کسانی که هستند مؤمن به رب *** نمایند کار نکو در طلب
دعاشان، خدا می‌کند مستجاب *** ز فضلش فزونتر نماید ثواب
ولی بهر کفار پست و پلید *** عذابیست بسیار سخت و شدید (26)
الشوری
چو رزق فراوان دهد بر عباد *** نمایند روی زمین بس فساد
دهد روزی خلق را هر چه خواست *** بصیر و خبیر آن یگانه خداست (27)
الشوری
خدا بعد نومیدی مردمان *** فرستاد بارانی از آسمان
کند منتشر رحمت خویش را *** حمیدست و بخشنده یکتا خدا (28)
الشوری
ز دیگر نشانهای رب جهان *** بود خلقت ارض و هفت آسمان
هر آنچه که بر خاک جنبنده‌اند *** به روی زمین خود پراکنده‌اند
که در هر زمانی ز روز الست *** به گردآوریشان خدا قادرست (29)
الشوری
اگر بر شما محنتی و بلاست *** ز دست عملهای زشت شماست
اگر چه که بسیار اعمال بد *** خدا عفو می‌سازد و بگذرد (30)
الشوری
ندارید روی زمین قدرتی *** شما را نه زورست نه رتبتی
نه یار و نه یاور به برای شما *** نخواهد بود غیر یکتا خدا (31)
الشوری

ز آیات حق اینکه کشتی در آب *** کند همچو کوهی به رفتن شتاب (32) الشوری
اگر خود اراده کند کردگار *** به آن باد بخشد سکون و قرار
که کشتیِّ بنشسته بر پشت آب *** بماند خود از حرکت و از شتاب
در این کار آیات رب غفور *** شود فاش بر صابران شکور (33) الشوری
اگر عزم سازد، به جرم گناه *** کند غرق کشتیتان را اله
اگر چه خداوند بخشد زیاد *** خطا و گناهان خیل عباد (34) الشوری
کسانی که ورزند هر دم جدال *** در آیات آن قادر ذوالجلال
ندارند از خشم پروردگار *** نه راه گریزی نه راه فرار (35) الشوری
بلی آنچه دارید اکنون به دست *** متاعیست فانی ز دنیای پست
ولی آنچه در نزد یکتا خداست *** همی هست باقی‌تر و پابجاست
ولی هست مخصوص مؤمن عباد *** که دارند بر رب خود اعتماد (36) الشوری
همانا که افراد نیکوسرشت *** که سازند پرهیز از کار زشت
چو خواهند بر کس بگیرند خشم *** ببخشند بر او و پوشند چشم (37) الشوری
اجابت نمودند امر خدا *** بخوانند دائم نماز و دعا
در اعمال خود در همه مرتبت *** نمایند با یکدگر مشورت
ز رزقی که دادست رب جهان *** به انفاق و بخشش نهادند خوان (38) الشوری
کسانی که چون ظلم و بیداد شوم *** بر آنان بیارد ز هر سو هجوم
ز پرهیزکاران مؤمن به رب *** نمایند یاری و نصرت طلب (39) الشوری
اگر کس نماید بدی در مقام *** همانقدر بر او سزد انتقام
ولی گر کسی عفو سازد عدو *** به صلح اندر آید به راه نکو
بود اجر او با یگانه خدا *** چه نیکوست پاداش آن کبریا
براند خدا آن جماعت ز خویش *** که راه ستم را گرفتند پیش (40) الشوری
اگر بر کسی ظلم گردد تمام *** کند دادخواهی بر انتقام
نزیبد که او را نکوهش کنند *** بباید بر انصاف کوشش‌کنند (41) الشوری
کسی‌راست تنها نکوهش سزا *** که بر مردمان ظلم سازد روا
به ناحق نمایند گردنکشی *** چو هستند اقوام بی‌دانشی

بر آنان عذابیست بس دردناک *** چو بندند رخت سفر را ز خاک (42)
الشوری
هرآنکس کند عفو و باشد صبور *** نشان از اراده دهد در اُمور (43)
الشوری
کسی را که گمره کند کردگار *** ورا نیست هرگز رفیقی و یار
ببینی ستمکارها را به تاب *** چو بینند با دیده خود عذاب
بگویند آیا سوی بازگشت *** رهی هست با این چنین سرگذشت (44)
الشوری
در آن روز بینی که آن سرکشان *** چو عرضه بدارند بر نارشان
هراسان و با گوشه‌ای از نظر *** نگه می‌نمایند اندر سقر
همه مؤمنان خدا آن زمان *** بیارند این نکته را بر زبان
که آری همین مردم تیره‌بخت *** زیانکار هستند بسیار سخت
که هم خویش و هم اهل خود را به تاب *** فکندند امروز اندر عذاب
بدانید در دوزخ کردگار *** بسوزند آن ظالمان پایدار (45)
الشوری
در آنجا ندارند یاری و دوست *** خدا هست تنها کس آری هم اوست
کسی را که رب کرد گمره ز راست *** به یاری او هیچکس برنخاست (46)
الشوری
اجابت نمائید پرودگار *** بگوئید لبیک بر کردگار
همی پیشتر زآنکه آید فرا *** یکی روزِ تلخ و بسی جانگزا
که هرگز نیابید راه فرار *** نه هرگز مجالی بر انکار کار (47)
الشوری
اگر رو بتابند بار دگر *** نمایند اعراض از این خبر
نگهبان آنان نخواهی تو بود *** که بر تو جز ابلاغ چیزی نبود
چو بر آدمی رحمت آید زیاد *** شود نیک خوشحال و سرمست و شاد
ولی گر سزای عملهای زشت *** بر او کیفر و قهر شد سرنوشت
بپوید ره کفر و فسق و فجور *** شود از طریق خداوند دور (48)
الشوری
تمام سماوات و ارض از خداست *** به خلقت درآرد بلی هر چه خواست
دهد دختر او را که خواهد خدا *** پسر می‌کند بر دگر کس عطا (49)
الشوری
و یا آنکه در یک رحم کردگار *** دهد همزمان دو جنین را قرار
کسی را که خواهد نماید عقیم *** که او هم توانا بود هم علیم (50)
الشوری
کسی را نزیبد ز جنس بشر *** رسولان عالم همه سر به سر

به گفتار خیزند با کردگار *** مگر آنکه با وحی پروردگار
و یا در وراء حجابی نهان *** سخن بشنوند از خدای جهان
فرستاده‌ای را ز جنس ملک *** فرستد خداوندشان از فلک
که تا آنچه فرمان یکتا خداست *** کند وحی بر آن رسولی که خواست
که حقا حکیم است پروردگار *** مقامش بلندست آن کردگار (51)
الشوری
همین‌گونه هم روحی از امر خویش *** به وحیی به سویت فرستیم پیش
بلی پیش از این وحی کآمد تو را *** چه دانسته بودی کتاب خدا
کی آگاه بودی تو از این کلام *** کدامست خود راه ایمان کدام؟
ولیکن خدا این ره و رسم دین *** مقرر نمودی چو نوری مبین
که با نور قرآن که از کبریاست *** هدایت نماید کسی را که خواست
همانا که تو ای نبی آگهی *** ره راست را خوش نشان می‌دهی (52)
الشوری
به راه خدایی که از آن اوست *** زمین و آسمانها به فرمان اوست
هر آنچه در این عالم آمد گذشت *** به سوی خدا می‌کند بازگشت (53)

الزخرف

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بود حا و میم ابتدای کلام *** که رمزیست بنهفته در این پیام (1)
الزخرف
قسم باد بر این کتاب مبین *** که آن را فرستاد یزدان دین (2)
الزخرف
همانا که قرآن فرستاد رب *** به روشن زبانی، زبان عرب
اُمیدست مردم تعقل کنند *** در اندرز و پندش تأمل کنند (3)
الزخرف
همانا که قرآن کتاب خدا *** بود ثبت در لوح محفوظ ما
ورا پایه بسیار باشد بلند *** اساسش بود محکم و پایبند (4)
الزخرف
به صرفی که رانید بر خود ستم *** وزین کارتان نیست باکی و غم
بداریمتان باز از این کتاب؟ *** نخوانیمتان بر طریق صواب؟ (5)
الزخرف
چه بسیار پیغمبران دگر *** که ایزد فرستاد زین پیشتر (6)
الزخرف
نیامد رسولی، از آن بی‌نیاز *** جز آنکه تمسخر بکردند باز (7)
الزخرف
بکردیم ما سرکشان را هلاک *** کز آنان قویتر نَبُد روی خاک
ز پیشینیان رفت شرح و بیان *** مگر پند گیرند مردم از آن (8)
الزخرف
ز کفار گر خود نمائی سئوال *** زمین و آسمان را که داده کمال
بگویند البته پروردگار *** که دانا بود نیز با اقتدار (9)
الزخرف
همانا که یزدان والامقام *** زمین را چو گهواره‌ای کرد رام
بسی راه‌ها کرد در آن پدید *** که شاید به سویش هدایت شوید (10)
الزخرف
خدائی که باراند از آسمان *** به اندازه و قدر، آبی روان
بسی شهر مرده بدان زنده کرد *** بشد سبز و خرم درختان زرد
همین گونه ای خلق روز نشور *** بیارندتان خارج از بطن گور (11)
الزخرف
خدائی که هر چیز را آفرید *** برایش یکی جفت کردی پدید
خدا کشتی و چارپایان بداد *** که گردید بر آن سوار، ای عباد (12)

الزخرف
چو با قدرت خاص و با اقتدار *** بگشتید بر پشت آنان سوار
سپاس خدا را بجا آورید *** زبان نیز بر شکر نعمت برید
بگوئید سبحان بود آن خدا *** که تسخیر گردانده این بهر ما
وگرنه که ما هیچ وقت و زمان *** نبودیم قادر به تسخیر آن (13)
الزخرف
نماییم بر سوی او بازگشت *** چو این عمر فانی به گیتی گذشت (14)
الزخرف
کنون مشرکان غرق دریای جهل *** شریکان گرفتند آسان و سهل
گروهی ز مخلوقها را خطا *** بخواندند جزئی ز یکتا خدا
که همواره نسبت به پروردگار *** بود ناسپاس آدمی آشکار (15)
الزخرف
کجا ایزدی کاین جهان آفرید *** برای خودش دختران برگزید؟
کجا امتیازیست آیا مگر *** که فرزند داده شما را پسر (16)
الزخرف
شگفتا به هر یک از آن کافران *** که گویند دارد خدا دختران
چو گویند فرزندتان دخترست *** ز اندُه به دندان بگیرند دست
سیه‌روی می‌گردد از این کلام *** برد خشم خود را فرو زین پیام (17)
الزخرف
مگر آنکه در زیب پرورده گشت؟ *** به اندک سخن نیز آزرده گشت؟
چو بر دشمنی‌اش برآرند دست *** ز حفظ حقوق خودش عاجزست
بود لایق آیا که این شخص را *** بخوانند فرزند یکتا خدا؟ (18)
الزخرف
بگویند خود مشرکان این کلام *** همه دخترند این ملائک تمام
مگر شاهد خلق آنان بُدند *** که بر این چنین حرف قائل شدند
گواهی دهند ار بدینگونه حال *** شود در قیامت از ایشان سئوال (19)
الزخرف
بگویند می‌خواست گر کبریا *** بتان را پرستش نکردیم ما
سخنهایشان نیست از علم و رای *** چه باطل بگویند حرفی خطای (20)
الزخرف
مگر خود بر آنان از این پیشتر *** کتابی فرستاد رب بشر
که مستمسک خود کنند آن کتاب *** بر این لغو گفتار و باطل خطاب (21)
الزخرف
بگفتند چونکه نیاکان خویش *** ره این عقاید گرفتند پیش
به آیین آنان بخواهیم خاست *** که راه هدایت همان است و راست (22)
الزخرف

از این پیشتر از سوی کردگار *** رسولی نیامد به شهر و دیار
مگر آنکه افراد ثروت پرست *** که برجانشان حب بتها نشست
بگفتند این باور و اعتقاد *** نیاکان ما را بُدی در نهاد
بپوئیم ما نیز دنبال آن *** همان ره که دادند آنها نشان (23) الزخرف
بگفتا گر از کردگار جهان *** دهم دین نیکوتری یادتان
نمایید تقلید از اجداد باز؟ *** نسائید سر سوی حق با نیاز
بدادند پاسخ که ما کافریم *** بر آنچه بگوئید خود منکریم (24) الزخرف
از این روی زآن قوم مغرور خام *** کشیدیم بسیار بد انتقام
سرانجام آن کاذبان را ببین *** چه آمد بر آنان به روی زمین (25) الزخرف
خلیل نبی داد روزی خبر *** چنین گفت با قوم خویش و پدر
که بیزار هستم از آنچه شما *** پرستید آن را بجای خدا (26) الزخرف
پرستم کسی کو مرا آفرید *** هدایت نمودم به راه سعید (27) الزخرف
نهادست در نسل او پابجا *** چنین حق‌پرستی یگانه خدا
نمایند سوی خدا بازگشت *** همه اهل او چون جهان درگذشت (28) الزخرف
بر آن مردمان و بر اجدادشان *** خدا مهلتی و زمان دادشان
که تا دین حق و رسول مبین *** بر آنان فرود آمد از رب دین (29) الزخرف
چو آیین برحق بیامد فرود *** بر ایشان رسول خدا رو نمود
بگفتند سحریست قرآن تمام *** که ما کافرانیم بر این کلام (30) الزخرف
دگرباره گفتند یکتا خدا *** نگفتست قرآن خود را چرا
بر آن دو نفر مرد خاص و شهیر *** که هستند در این دو شهر کبیر (31) الزخرف
مگر هست تقسیم لطف خدای *** به دستور ایشان و امیال و رای؟
اگر چند رزق خودش را خدا *** نهادست درملک دارالفنا
که بعضی، به بعضی دگر برتری *** بدادیم در مکنت و سروری
که تا یکدگر را به بعضی امور *** کشانند در کار، اندر حضور
ندانند تا رحمت ذوالجلال *** بود بهتر از جمع ثروت و مال (32) الزخرف
اگر ثروت کافران جهان *** نمی‌کرد تشویق دیگر کسان

که گردند کافر به یکتاخدا *** چو یک واحد اَمت همه هم‌صدا
خدا بر کسانی که کافر شدند *** به یکتائیش نیز منکر شدند
چنان مال دنیا بدادی فزون *** سراهائی از حد عادی برون
که سقف سراهایشان را بکام *** بسازند با نقره و سیم خام
چنان می‌نمود آن سراها بلند *** که با نردبانش به بالا روند (33) الزخرف
سراهایشان داد وسعت چنان *** که درهای بسیار باشد بر آن
بسی تختهائی بدادی قرار *** که تکیه نمایند در آن جوار (34) الزخرف
عماراتشان را همه سر به سر *** بیاراست بسیار با زیب و زر
ولی کل اینها متاعیست خوار *** که در دار باقی نیاید بکار
بلی آخرت نزد پروردگار *** بود خاص افراد پرهیزکار (35) الزخرف
هر آن کس که از راه رحمان خدا *** بتابیده رخ بر طریق خطا
برانگیزد ابلیس را از کمین *** که گردد همیشه ورا همنشین (36) الزخرف
که آن غافلان را به کار گناه *** کند نهی از راه یکتا اله
به ذلت درافتاده بنشسته‌اند *** گمان می‌نمایند ره جسته‌اند (37) الزخرف
یکی روز آید که بر سوی ما *** نمایند رجعت ز دارالفنا
پشیمان بخواهند گفتن سخن *** که ای کاش در بین شیطان و من
بُدی راه از شرق تا باختر *** که او همنشینی بُدی، سخت شر (38) الزخرف
در آن روز این گفتگو و شنود *** ندارد به حال شما هیچ سود
که آنگه که بودید اندر جهان *** ستمها نمودید فاش و نهان
پس امروز با این شیاطین پست *** شریکید اندر عذابی که هست (39) الزخرف
تو ای مصطفی می‌توانی مگر *** که چیزی بگوئی به کفار کر
مگر این چنین مردم قلب کور *** که دانسته از حق بگشتند دور
توانی هدایت نمائی به راست *** به آیین پاکی که راه خداست (40) الزخرف
ترا پس بیاریم در نزد خویش *** کشیم انتقامی از این قوم و کیش (41) الزخرف
و یا وعده آن عذاب عظیم *** که داده بر آنها خدای کریم
به تو می‌نمایاند آن را خدا *** که بر چشم خود بینی ای مصطفی
که بر کشتن خیل کفار خوار *** همین‌گونه قادر بود کردگار (42)

الزخرف
به قرآن که یزدان به وحیت بداد *** تمسک بجو ای رسول عباد
که البته هستی بر آیین راست *** تو هستی به راهی که راه سزاست (43)
الزخرف
که قرآن برای تو و اُمتت *** بود نام نیکو و پُرمنزلت
همانا بپرسند روز حساب *** که آیا بجستید راه از کتاب (44)
الزخرف
از اخلاق دیگر رسولان سئوال *** بفرما تو ای مرد نیکوخصال
که آیا بجز مهربان کردگار *** الهی دگر داده ایزد قرار (45)
الزخرف
چو موسی به آیات روشن چو یوم *** فرستاده شد سوی فرعون و قوم
بگفتا که هستم رسولی مبین *** ز سوی خدای جهان‌آفرین (46)
الزخرف
چو آیات ما را برآورد چند *** بکردند بر او بسی ریشخند (47)
الزخرف
ز هر آیتی هم بر ایشان رسید *** نکوتر از آن نیز آمد پدید
بکردند تکذیب، قوم عنود *** بر آنان عذاب خدا رو نمود
که شاید بدینگونه تدبیر باز *** به سوی خداوند آیند باز (48)
الزخرف
بخواندند ساحر، رسول اله *** بگفتند از ایزد خود بخواه
اگر با تو دارد وفائی و عهد *** عذابش ز ما دور سازد به مهد
گر این شرط بر جای آری سزاست *** که گردیم ما هم هدایت به راست (49)
الزخرف
از ایشان بکردیم دور آن عذاب *** کناری نهادیم قهر و عقاب
ولی پا نهادند بر آن قرار *** نماندند بر عهد خود استوار (50)
الزخرف
چو فرعون در بین قومش ندا *** برآورد و بر مردمان زد صدا
«چنین گفت بر ضد موسی سخن» *** که این مصر آیا نباشد ز من
مگر زیر قصری که هستم در آن *** کنون نیست جوئی ز آب روان؟
نبینید آیا شکوه و جلال *** که دارم من‌اکنون بدین وصف و حال (51)
الزخرف
که من برترم یا چنین مرد خوار *** که مردیست بی‌حجت آشکار (52)
الزخرف
اگر او رسول خداوند هست *** چرا طوق زرین ندارد بدست

چرا پس ملائک ز هفت آسمان *** نباشند همراه او این زمان (53)
الزخرف
بدینگونه گفتار بس بی‌دلیل *** همی داشت قومش زبون و ذلیل
مطیعش بگشتند آن قوم خوار *** که بودند بس فاسق و نابکار (54)
الزخرف
چو آنان چنین طرحها ریختند *** دگر خشم حق را برانگیختند
از آنان کشیدیم ما انتقام *** به دریایشان غرق کرده تمام (55)
الزخرف
بگشتند آئینه عبرتی *** بر آیندگان نیز هم آیتی (56)
الزخرف
چو بر ابن مریم مثل گفته شد *** بسی قومت از آن برآشفته شد
بر آنان گران آمدی این مثل *** بپاخاست فریادشان در عمل (57)
الزخرف
سپس مشرکان غرق در هر شغب *** برای تعرض گشودند لب
که عیسی‌بن مریم مگر سرترست *** ز ارباب و بتهای ما برترست؟
نگفتند این نکته را در سخن *** مگر بهر انکار، در انجمن
که هستند خود مردمی فکر تنگ *** که اهل جدالند و فریاد و جنگ (58)
الزخرف
نبودست عیسی بجز یک عبید *** که یزدان برای رسالت گزید
که از بهر قوم بنی‌اسراییل *** ورا رهنما کرد رب جلیل (59)
الزخرف
اگر ما بخواهیم روی زمین *** ملکها بخواهند شد جانشین (60)
الزخرف
«نزول چنین آیه‌ها از خدا» *** دلیلی بود بر وجود جزا
نورزید شکی در آن زینهار *** بپوئید هر دم ره کردگار
که تنها رهی کان بود راه راست *** همانا که آیین یکتا خداست (61)
الزخرف
مبادا که شیطان ز راه اله *** شما را شود مانع و سد راه
که شیطان که بسیار ناراستخوست *** شما را همی آشکارا عدوست
(62)
الزخرف
چو عیسی بیامد ز پروردگار *** ورا معجزاتی بُدی آشکار
بگفتا رسولم برای شما *** مرا هست حکمت ز یکتا خدا
که در آنچه می‌افکنید اختلاف *** بیان سازم اکنون بدون خلاف
بترسید از ایزد خویشتن *** اطاعت نمایید از امر من (63)
الزخرف

همانا که اللّه یکتا خداست *** که یزدان من، نیز رب شماست
بگردید بر درگه او مقیم *** همین است تنها ره مستقیم (64)
الزخرف
یهود و نصاری دگرباره باز *** دری از جدائی بکردند باز
پس ای وای بر ظالمان زان عذاب *** که بس دردناکست روز حساب (65)
الزخرف
بناگاه آید زمان شمار *** بجز ساعتی کی کشند انتظار
نفهمند هرگز که خود غافلند *** که بسیار بی‌دانش و جاهلند (66)
الزخرف
در آن روز آنان که بودند دوست *** عملها و رفتارشان چون عدوست
بجز اندکی خلق پرهیزکار *** که هستند در دوستی پایدار (67)
الزخرف
در آن روز آید خطاب ای عباد *** شما را نه حزن و نه ترسی مباد (68)
الزخرف
بر افراد مؤمن رسد این ندا *** نیوشند افراد مسلم صدا (69)
الزخرف
کنون شاد همراه ازواج خویش *** قدم سوی جنت گذارید پیش (70)
الزخرف
به زر کاسه و کوزه‌های بلور *** طعام لذیذ و شراب طهور
زند دور بر مؤمنان به رب *** مهیاست هر چه کنندی طلب
هر آنچه که دل را بر آن هست ذوق *** نظر می‌کند چشم با شور و شوق
بمانید جاوید اندر بهشت *** شما را چه نیکوست این سرنوشت (71)
الزخرف
بهشتی که بر سوش بشتافتید *** از اعمال نیکوی خود یافتید (72)
الزخرف
در آنجا بود میوه‌ها گونه‌گون *** که برکامتانست بی‌چند و چون (73)
الزخرف
گنهکارها مردمی تیره‌بخت *** در آتش مخلد بسوزند سخت (74)
الزخرف
نه هرگز شود کم عذابش گهی *** نه سوی خلاصیست هرگز رهی (75)
الزخرف
نراندیم هرگز بر ایشان ستم *** که خود ظلم کردند بر خویش هم (76)
الزخرف
ز اهل جهنم برآید ندا *** سوی مالک دوزخ آید صدا
کز ایزد طلب کن که ما را کشد *** مگر این بدن زجر کمتر کشد

به پاسخ بخواهند گفتن جواب *** بسوزید جاوید در این عذاب (77)
الزخرف
کنون دین برحق ز یکتا خدا *** فرود آمدی تا شود رهنما
ولی جمع بسیارتان زین نسق *** کراهت بجستید از راه حق (78)
الزخرف
گرفتند کفار تصمیم خویش *** فزونتر نمایند عصیان ز پیش
خدا نیز این سان مقدر نمود *** فزونتر کند کیفر آن عنود (79)
الزخرف
گمان می‌نمایند قولی نهان *** که گویند در گوش هم هر زمان
نخواهد نیوشد یگانه خدا *** نهان ماند از دیده کبریا
بلی می‌نیوشیم و خیل ملک *** نویسند گفتارشان تک به تک (80)
الزخرف
بگو گر خداوند فرزند داشت *** برای خودش کودکی می‌نگاشت
نخستین نفر من بُدَم در بشر *** که او را پرستش نمودم دگر (81)
الزخرف
خدائی که عرش فلک زآنِ اوست *** زمین و آسمانها به فرمان اوست
منزه بود زین صفتهای خوار *** که کفار بندند بر کردگار (82)
الزخرف
تو بگذار کاین قوم ناراستخو *** به حیوانی خود روندی فرو
بگردند سرگرم دنیای پست *** ز بازیچه‌هایش بگردند مست
یکی روز آید که آن وعده را *** که هر لحظه می‌داد یکتا خدا
ببینند با دیده خویشتن *** بفهمند برحق بود آن سخن (83)
الزخرف
بلی ذات یکتا از آن کبریاست *** که اندر زمین و آسمانها خداست
حکیم است در خلقتش کردگار *** به هر چیز داناست پروردگار (84)
الزخرف
فقط اوست آگه ز روز لقا *** همه بازگردند سوی خدا (85)
الزخرف
هر آن کس بخوانند غیر از خدا *** برای شفاعت نباشد سزا
مگر آنکه مؤمن بود بر اله *** به توحید او نیز باشد گواه (86)
الزخرف
گر از مشرکان باز پرسی سئوال *** چه کس خلقشان کرده با این کمال
بگویند ایزد بکرده نکوی *** ولی باز از او بتابند روی (87)
الزخرف
نبی با خداوند گوید سخن *** که ایمان نیارند این قوم من (88)
الزخرف

نکردند چون دین حق را قبول *** تو صورت از آنان بتاب ای رسول
بگو بر سلامت، به هر ره روید *** بزودی بخواهید آگه شوید (89)

الدخان

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
چو «حا میم» آغاز این دفترست (1) *** قسم بر کتابی که روشنگرست (2)
الدخان
چو «حا میم» آغاز این دفترست (1) *** قسم بر کتابی که روشنگرست (2)
الدخان
که آن را مبارک شبی کردگار *** فرستاد تا ره کند آشکار
که از روز محشر وزآن ترس و بیم *** همه خلق را در هراس افکنیم (3)
الدخان
که هر امر محکم در آن نیک شب *** مشخص شود فاش از سوی رب (4)
الدخان
که تعیین آن امر از سوی ماست *** فرستنده مرسلین کبریاست (5)
الدخان
بود این از الطاف پروردگار *** سمیع و علیم است چون کردگار (6)
الدخان
خدای زمین است و هفت آسمان *** ز یزدان بود نیز مابینشان
بحق گر که دارید از دل یقین *** شمائید مؤمن به رب مهین (7)
الدخان
جهان را نباشد بجز او خدا *** کند زنده و باز سازد فنا
خدای شما هست و اجدادتان *** خدائی که این جان و تن دادتان (8)
الدخان
ولی کافرانی که در شک بُدند *** به بازیچه مشغول دنیا شدند (9)
الدخان
کنون منتظر باش ای مصطفی *** که یکروز خواهد بیاید فرا
که بهر عذاب همه کافران *** شود آسمان دود از هر کران (10)
الدخان
احاطه کند مردمان را عظیم *** عذابی که بسیار باشد الیم (11)
الدخان
بگویند از ما کُن این قهر دور *** که ایمان بیاریم با شوق و شور (12)
الدخان
کجا آن خلایق بگیرند پند *** که آمد رسولی و کافر شدند
ورا گر چه حجت بُدی آشکار *** ولی کفر گفتند بر کردگار (13)

الدخان
از آن پس بکردند اعراض از او *** نمودند با یکدگر گفتگو
که او هست دیوانه‌ای سرگران *** بیاموخته او هم از دیگران (14)
الدخان
اگر اندکی دور سازم عذاب *** بسازند بر کفرورزی شتاب (15)
الدخان
کنون منتظر باش ای مصطفی *** که روز بزرگی بیاید فرا
که با ذلت و با عذابی تمام *** از آن کافران می‌کشیم انتقام (16)
الدخان
بلی پیش از ایشان به بگذشته یوم *** همی آزمودیم فرعون و قوم
بر آنان خداوند منت نهاد *** رسول بزرگی چو موسی بداد (17)
الدخان
به فرعونیان گفت آن مردِ راد *** به من واگذارید کار عباد
که هستم شما را رسولی امین *** نمائید بر گفته من یقین (18)
الدخان
نگردید سرکش به پروردگار *** که آورده‌ام حجتی آشکار (19)
الدخان
همانا برم بر یگانه اله *** از آزار و از سنگسارم پناه (20)
الدخان
اگر خود نگردید مؤمن به من *** مرا واگذارید بر خویشتن (21)
الدخان
پس آنگاه برداشت دست دعا *** که این قوم، مجرم بود ای خدا (22)
الدخان
خدا گفت با مؤمنان به رب *** برون میرو از شهر هنگام شب
که فرعونیان با تمام سپاه *** نمایند دنبالتان طی راه (23)
الدخان
پس آنگاه می‌کن ز دریا گذر *** که غرقه بگردند آنها دگر (24)
الدخان
چه بسیار بستان و جوی روان *** که بگذاشتند و شدند از جهان (25)
الدخان
چه آباد زرع و چه پُربار کشت *** چه عالی منازل که جمله بهشت (26)
الدخان
بگشتند محروم از آن نعم *** که در نعمتش غوطه خوردند هم (27)
الدخان
بلی آن همه نعمت و فر و زیب *** بر آیندگان گشت ارث و نصیب (28)
الدخان

چو کفار بستند رخت از جهان *** نکردند گریه زمین و آسمان
ندادند مهلت سماوات و خاک *** که یک لحظه تأخیر افتد هلاک (29) الدخان
رهاندیم قوم بنی‌اسرئیل *** از آن خفت و خواری بس ذلیل (30) الدخان
خود از شر فرعون اسرافکار *** رهاشان نمودیم در روزگار (31) الدخان
پس آنگاه در دانش و علم و دین *** گزیدیمشان بر همه عالمین (32) الدخان
بس آیاتشان داد پروردگار *** که تا آزمایش شدند آشکار (33) الدخان
همانا بگویند این کافران *** که مشرک مرامند و از منکران (34) الدخان
که هرگز جز این مرگ کآید ز راه *** نخواهیم زنده شدن هیچگاه (35) الدخان
گر ای اهل ایمان ز روی یقین *** شماراست باور به روز پسین
بیارید اجدادمان روبرو *** چو هستید در این سخن راستگو (36) الدخان
مگر این کسانند با اقتدار *** و یا قوم تُبَّع در آن روزگار؟
که مجرم چو بودند بر روی خاک *** بکردیم ما جملگی را هلاک (37) الدخان
چو یزدان زمین و آسمان می‌نمود *** هر آنچه در آن بین دارد وجود
به بازیچه آن چیزها نآفرید *** نکردست بیهوده چیزی پدید (38) الدخان
نکردیمشان خلق الا به حق *** که حکمت در این کار بُد مستحق
ولی اکثر خلق از این سخن *** نباشند آگاه از مرد و زن (39) الدخان
بلی روز فصلست آن وعده‌گاه *** که آیند در پیش یکتا اله (40) الدخان
در آن روز هرگز دگر هیچ یار *** برای رهائی نیاید بکار
نسازند یاری و نصرت به کس *** نباشد در آن روز فریادرس (41) الدخان
مگر آن کسی را که یکتا خدا *** به لطف و ترحم نماید رها
که او مهربانست و با اقتدار *** رحیم و عزیزست پروردگار (42) الدخان
درختی است زقّوم اندر جحیم (43) *** که بر مجرمان زآن غذا می‌دهیم

(44)
الدخان
درختی است زقّوم اندر جحیم (43) *** که بر مجرمان زآن غذا می‌دهیم
(44)
الدخان
که اندر شکمهایشان با خروش *** چو مس اندر آتش بیاید بجوش (45)
الدخان
همانسان که در روی آتش به تاب *** بجوش آید آنگه که ریزند آب (46)
الدخان
بگیرید بدکارها را کنون *** به دوزخ برانید پست و زبون (47)
الدخان
بریزید بسیار از آن آب جوش *** به فرق سرش تا رود او ز هوش (48)
الدخان
به طعنه بر آن کافر خودپسند *** ندا می‌نمایند با ریشخند
بچش این زمان آن عذاب عظیم *** کنون این توئی! آن عزیز و کریم
(49)
الدخان
بلی این شکنجه همان آتش است *** که شک کرده بودید ای قوم پست
(50)
الدخان
همانا فقط متقین جهان *** در آن روز یابند امن و امان (51)
الدخان
لب کشت و باغ و هزاران عیون *** گرفتند آنان قرار و سکون (52)
الدخان
لباسی بپوشند نازک حریر *** زده پیش هم تکیه‌ها بر سریر (53)
الدخان
کنار نکو حوریان چشم مست *** بخواهند شد مؤمنان هم‌نشست (54)
الدخان
بسی گونه‌گون میوه‌ها را مدام *** بیابند آسوده‌خاطر به کام (55)
الدخان
جز آن بار اول که کردند فوت *** نیاید بر ایشان دگر هیچ موت
خداشان نگهدارد از آن حمیم *** نگهبانشان از عذاب جحیم (56)
الدخان
که این فضل از سوی یزدان توست *** همین بود فوز عظیم از نخست
(57)
الدخان

که ما بر زبان تو قرآن خود *** بکردیم ساده، که آسان بشد
بود آنکه مردم بگیرند پند *** سخنهای آن را به جان بشنوند (58)
الدخان
تو خود منتظر باش بر کافران *** بیاید عذابی مهیب و گران
که هستند آنان در این انتظار *** که بر تو شود تیره این روزگار (59)

الجاثية

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بود حا و میم ابتدای کلام *** که رمزیست بنهفته در این پیام (1)
الجاثية
فرستاد قرآن خود کردگار *** که ربی حکیم است و پر اقتدار (2)
الجاثية
که در خلقت آسمان و زمین *** بسی آیه‌ها هست بر مؤمنین (3)
الجاثية
در این خلقت آدمی همچنین *** پراکنده موجودها در زمین
بس آیات قدرت ز پروردگار *** بر اهل یقین است خود آشکار (4)
الجاثية
در این گونه‌گون بودن روز و شب *** هویداست آیات بیچون ز رب
در آنچه فرستد خدا ز آسمان *** ز باران که یابند روزی از آن
زمین را کند زنده بار دگر *** چو فصل خزان خود بیامد بسر
در این گردش بادها گشته ذکر *** بسی روشن آیات بر اهل فکر (5)
الجاثية
چنین است آیات یکتا خدا *** که بر تو بخوانیم ای مصطفی
اگر بعد از این گفته‌های خدا *** چنین روشن آیات آن کبریا
نیارند ایمان، دگر با چه رای *** توان کردشان معتقد بر خدای؟ (6)
الجاثية
بسی وای بر آنکه ناراستگوست *** بر آن کس که بدباطن و زشتخوست
(7)
الجاثية
کسی کاو چو آیات یکتا خدا *** بخوانند بر وی نیوشد ورا
ولی باز باشد مُصر بر غرور *** نگردد ز کبر و منیت به دور
تو گوئی که بودست گوشش گران *** که نشنیده چیزی از آیات آن
خبرده چنین شخص رابر عذاب *** که بس دردناکست بر او عقاب (8)
الجاثية
چو چیزی بداند ز آیات ما *** تمسخر بر آن می‌نماید روا
همانا که بر مردمانی چنین *** عذابی به عقباست سخت و مُهین (9)
الجاثية
فراروی آنهاست نار و سقر *** که در آن بیفتند با روی و سر
از آن چیزهائی که اندوختند *** طریق رهایی نیاموختند
به غیر از خدا هر چه خواندند یار *** ندارند نفعی به روز شمار

همانا بر آن قوم خوار و لئیم *** عذابیست بسیار سخت و عظیم (10) الجاثیة
کتابیست قرآن که با نور آن *** هدایت بگردند خلق جهان
کسانی که بر آیت رب خویش *** ره کفرورزی گرفتند پیش
سزاوار آنهاست قهر و عذاب *** که بسیار باشد الیم آن عقاب (11) الجاثیة
خداوند بهر شما از کرم *** به تسخیر آورد دریا و یم
پس آنگه به دستور پروردگار *** بگردید کشتی در آن رهسپار
ز کشتی نمایید روزی طلب *** به فضل و به لطفی که بخشید رب
بود آنکه شکرش بجا آورید *** دو دست دعا سوی ایزد برید (12) الجاثیة
هر آنچه بود در زمین و سپهر *** به سود شما رام کرده ز مهر
بر اندیشمندان صاحب خرد *** نشانها در این امر پیدا بود (13) الجاثیة
بگو ای پیمبر به بانگی رسا *** بر افراد مؤمن به یکتا خدا
به آنها بگو تا دگر بگذرند *** ز قومی که از یأس فرمان‌برند
از آنها که نبْوند امیدوار *** به ایّامِ پیروزی کردگار
که هر قوم را رب والا مقام *** چشَاند سزای عملها تمام (14) الجاثیة
هر آن کس که بنمود کردار نیک *** به نفع خودش کرد آن کار نیک
کسی کاو بدی را گرفتست پیش *** زیانها رساندست بر نفس خویش
پس آنگاه چون دور گیتی گذشت *** نمایید سوی خدا بازگشت (15) الجاثیة
کتاب و نبوت خدای ودود *** عطا کرد و حکمت به قوم یهود
ز هر روزی پاک، خوانی حلال *** بگسترد در پیششان ذوالجلال
بر آنها به دیگر ملل برتری *** عطا کرد یزدان و هم سروری (16) الجاثیة
بسی روشن آیات از امر خویش *** فراروی آنها نهادیم پیش
بکردند دانسته در آن خلاف *** گرفتند یکسر ره اختلاف
چه بسیار کز رشک بر همدگر *** رساندند پیوسته بر هم ضرر
همانا که بر آن جدل کردگار *** بخواهد کند حکم روز شمار (17) الجاثیة
پس از آن رسولان و آن انبیاء *** ترا برگزیدی یگانه خدا
که دین شریعت کنی برقرار *** بگوئی از آیین پروردگار
ز دین خدایت بکن پیروی *** نه از نفس جاهل کسان رهروی (18) الجاثیة

همه مردمان را نباشد سزا *** که خود بی‌نیازت کنند از خدا
همانا ستم‌پیشگان در ستم *** رسانند یاری به هم «بیش و کم»
ولی یاور متقین کبریاست *** بلی یار پرهیزکاران خداست (19)
الجاثیة
کتابیست قرآن کتابی مبین *** که بینش ببخشد بر اهل یقین
هدایت کند مایه رحمت است *** بر آن کس که سوی یقین برده دست (20)
الجاثیة
کسانی که کردند اعمال زشت *** همان مردم بددل بدسرشت
گمان می‌نمایند در آخرت *** یکیند در رتبت و منزلت؟
چو شایسته‌مردان پرهیزکار *** که دارند ایمان به پروردگار
توقع چه دارند با این صفات *** که باشند یکسان به مرگ و حیات؟
که هرگز چنین نیست اندر مرام *** بسی جاهلانست این حکم خام (21)
الجاثیة
خدا کآسمان و زمین آفرید *** بحق و به حکمت بکرده پدید
ببینند فرجام اعمال و بس *** نگردد ستم نیز بر هیچکس (22)
الجاثیة
کسی را ببینی که او بر هوی *** یکی را شده عبد و خواند خدا؟
خود آگاه و دانسته یکتا اله *** بکردست گمراه او را ز راه
به گوش و دلش مهر بنهاده است *** به چشمان او پرده‌ای داده است
چه کس هادی او بگردد به راست *** چو لطف خداوند از او بخاست
شما هیچ آیا در این انجمن *** نگردید یادآور این سخن (23)
الجاثیة
بگفتند کفار هرگز حیات *** نباشد جز این زندگی و ممات
گروهی بمیریم روی زمین *** بگردند جمعی دگر جانشین
کسی نیست جان را بگیرد زما *** به غیراز طبیعت به غیر از قضا
چنین حرف نَبْوَد ز علم و کمال *** که تنهاست از روی وهم و خیال (24)
الجاثیة
چو آیات ما خوانده آید چنین *** سوی کافران به یزدان و دین
ندارند دیگر دلیلی جز آن *** که این گفته آرند روی زبان
اگر راستگویید در ادعا *** کنون زنده سازید اجداد ما (25)
الجاثیة
به پاسخ چنین گوی اندر جواب *** به میدان بزن نیز گوی خطاب
بمیراند و زنده سازد خدا *** سپس جمع سازد به روز جزا
به روز قیامت که دور از گمان *** بخواهد رسیدن بدور زمان
ولی اکثر خلق اگه نیند *** که در زندگانی به غفلت زیند (26)

الجاثیة
زمین و سماوات ملک خداست *** همه در یَدِ قدرت کبریاست
بداندیش مردان باطل‌نهاد *** زیانها ببینند روز معاد (27)
الجاثیة
ببینی در آن روز هر ملّتی *** به زانو فتادست از وحشتی
چو هر فرقه‌ای را که نوبت شدش *** بخوانند سوی کتاب خودش
ندا آید آنگه ز پروردگار *** که امروز بینید پاداش کار (28)
الجاثیة
همانا کتابی که آمد ز ما *** سخنها بگوید بحق با شما
چو کاری بکردید اندر جهان *** همه ثبت شد آشکار و نهان (29)
الجاثیة
ولی مؤمنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزکار
خداوند در رحمت خویشتن *** کند داخل ایشان چه مرد و چه زن
که این رستگاریست بس آشکار *** که بر بنده آید ز پروردگار (30)
الجاثیة
ولی آن کسانی که کافر شدند *** که بر دین الله کافر بُدند
چو نالند از شدت آن عذاب *** خروشند از ازدیاد عقاب
بگوئیم آیا مگر بر شما *** تلاوت نکردند آیات ما
ولی راه نخوت گرفتید پیش *** که بدکار بودید و ظالم به خویش (31)
الجاثیة
چو گفتند این نکته را آشکار *** که برحق بود وعده کردگار
همانا قیامت بود راست نیز *** نورزید تردید در رستخیز
بگفتند روز قیامت چو نیست *** ندانیم معنای آن نیز چیست
که ماراست همچون خیال و گمان *** نداریم هرگز یقینی بر آن (32)
الجاثیة
همانگه بر آنان شود آشکار *** سزای عملهای ناچیز و خوار
بر ایشان شود آشکار آن گزند *** که کردند همواره‌اش ریشخند (33)
الجاثیة
ندا آید آن روز از کبریا *** فراموش گشتید از لطف ما
چنانکه شما هم به دارالفنا *** فراموش کردید روز لقا
شما را بود جای در قعر نار *** ندارید هرگز پناهی و یار (34)
الجاثیة
چنین است خود کیفر آن گناه *** که کردید خنده به دین اله
بگشتید مشغول لذات پوچ *** بیامد بناگاه فرمان کوچ
پس امروز زین آتش سوزناک *** ندارند راه گریز از هلاک
اگر توبه سازند نیز از خطا *** از ایشان نخواهد پذیرد خدا (35)

الجاثية
سپاس و ستایش خدا را سزاست *** که رب سماوات و ارض آن خداست
خدائی که کل جهان زآنِ اوست *** سراسر جهانها به فرمان اوست (36)
الجاثية
مقام جلالیت و کبریا *** بود در سماوات و ارض از خدا
همانا عزیزست پروردگار *** حکیم است و بسیار با اقتدار (37)

الأحقاف

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
سرآغاز سوره بود حا و میم (1) *** رسیده کتاب از عزیز حکیم (2)
الأحقاف
سرآغاز سوره بود حا و میم (1) *** رسیده کتاب از عزیز حکیم (2)
الأحقاف
بحق آفرید آسمان و زمین *** هر آنچه بود در میانه جز این
نکرده خداوند آن را پدید *** مگر آنکه در وقت خاص آفرید
ولیکن که کفار ز اندرز و پند *** هر آنچه نیوشند رو بر کنند (3)
الأحقاف
به کفار برگو تو ای مصطفی *** هر آن چیز خوانید غیر از خدا
نشانم دهید و بگوئید پاک *** چه چیز آفریدند در روی خاک
چو الله هفت آسمان آفرید *** کمک کی ز بتها به یزدان رسید؟
اگر راستگوئید در گفت خویش *** کتابی فرا رویم آرید پیش
کجا؟ کی دلیلی به دست شماست؟ *** که گوئید بت نیز همچون خداست (4)
الأحقاف
چه کس هست گمره‌تر از آن خسی *** که جای خداوند خواند کسی
که تا روز محشر نگوید جواب *** به پاسخ کجا از وی آید خطاب؟
ز هر چه بخوانند او را بر آن *** بود بی‌خبر غافل از هر بیان (5)
الأحقاف
چو هنگامه حشر آید ز راه *** برآیند مردم به سوی اله
بتان اندر آن روز با مشرکین *** بگردند دشمن بجویند کین
خود از آن عبادت که کردندشان *** بگردند بیزار و رانندشان (6)
الأحقاف
هر آنگه ز آیات پروردگار *** که بسیار واضح بود و آشکار
تلاوت نمایند از بهر ناس *** بگویند کفار حق‌ناشناس
که قرآن که خوانید آن را چنین *** همی آشکار است سحری مبین (7)
الأحقاف
بگویند با کینه کفار خام *** محمد خودش بافته این کلام
به آنها بگو ای پیمبر که من *** چو بافم سخنهائی از خویشتن
خداوند من را نماید عذاب *** بر این کار حقا نماید عقاب
توانی ندارید یا اختیار *** رهانیدم از قهر پروردگار
خدا هست دانابه بیهوده ذکر *** که همواره بر آن نمایید فکر

همانا گواهی یکتا خدا *** کفایت کند بین من با شما
که او هست غَفّور و آمرزگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (8) الأحقاف
بگو من نباشم نخستین نفر *** که گویم نبی هستم و راهبر
ندانم که با ما سرانجام کار *** چه آیا نمایند در روزگار
که من غیر از آن وحی کآید به من *** نباشم دگر پیرو هیچ تن
وظیفه مرا نیست الا جز این *** که بر خلق باشم نذیری مبین (9) الأحقاف
به کفار برگوی ای نکته‌دان *** شما را چه اندیشه هست و گمان
کتابست از سوی یکتا خدا *** ولی کافرانید بر آن شما
اگر چه کسی از بنی‌اسراییل *** شهادت به قرآن دهد با دلیل
بیاورده ایمان به صد شوق و شور *** شما لیک رفتید راه غرور
هدایت نسازد یگانه اله *** گروه ستم‌پیشه را هیچگاه (10) الأحقاف
گشودند کفار لب بر زبان *** بگفتند با مؤمنان این بیان
که گر دین اسلام بودی نکو *** فقیران نبردند سبقت بر او
چو کفار بر این کتاب شگفت *** هدایت نگردند خواهند گفت
که قرآن که اعجاز خوانید آن *** دروغیست از کار پیشینیان (11) الأحقاف
وزین پیشتر سوی موسی کلیم *** فرستاد تورات، رب کریم
که بُد پیشوائی بسی مهربان *** که رحمت نمودی به خلق جهان
مصدق رسیدست قرآن ز رب *** فرود آمده بر زبان عرب
که بر ظالمان خوان وحشت نهد *** به نیکوی‌کاران بشارت دهد (12) الأحقاف
کسانی که گفتند یزدان ما *** همانا که باشد یگانه خدا
بماندند در این سخن پایدار *** بماندند ثابت‌قدم و استوار
به دنیا و عقبی به لطف کریم *** بر آنان نه اندوه باشد نه بیم (13) الأحقاف
ز اهل بهشتند این نیکوان *** بمانند در آن مکان جاودان
به پاداش آنکه زمان حیات *** نکوکار بودند و نیکوصفات (14) الأحقاف
سفارش بکردیم ما بر بشر *** نمائید نیکی به مادر پدر
که مادر بسی رنجها دیده است *** که خود بار بردست و زائیده است
که سی ماه کامل به زحمت دچار *** بدادست شیر و ببردست بار
که تا طفل بر سن رشدش رسید *** چهل ساله شد نور عقلش دمید
پس آنگه سزد گوید او بر خدا *** خدایا به من نعمتی کن عطا

که بر خوان نعمت که بگشاده‌ای *** من و والدین مرا داده‌ای
شوم شاکر و شکر گویم مدام *** به حمدت گشایم زبان صبح و شام
مرا کن موفق به کاری گران *** که خشنودی توست در آن نهان
خود اطفال من را نکوکار ساز *** که بر تو مرا هست روی نیاز
که تسلیم گشتم به آیین تو *** مسلمان شدم، دین من دین تو (15) الأحقاف
بگشتند مقبول درگاه ما *** به کردار نیکو به کار سزا
کنیم عفو از ایشان عملهای زشت *** نشانیمشان خوش به باغ بهشت
که این وعده‌ای هست بی‌کاستی *** خدا وعده دادست بر راستی (16) الأحقاف
هر آن کس که این زشت گفتار سُفت *** که بر والدین خودش اف بگفت
که اف بر شما باد آیا به من *** دهید این چنین وعده‌ای در سخن
که خواهم شوم زنده بعد از هلاک *** برون آورندم از این تیره خاک
اگر چه که از من بسی پیشتر *** بمردند اقوام بس بیشتر
پس آنگاه مادر پدر بر خدا *** برآرند این گونه دست دعا
که فرزند ما را به راه درست *** هدایت بفرما که باطل بجست
بگویند بر او تو را باد وای *** کنون باش مؤمن به یکتا خدای
بود راست گفتار پروردگار *** شود وعده‌اش یکزمان آشکار
پس از آن دگرباره فرزند باز *** بدین گفته سازد زبان را دراز
که این نیست جز قصه‌ای و بیان *** که ماندست باقی ز پیشینیان (17) الأحقاف
چنین مردمانی ز هرگونه جنس *** فراوان بُدندی ز جن و ز انس
«که کافر بُدند و بگشته هلاک *** بمردند و رفتند در زیر خاک»
که خود وعده خشم پروردگار *** بر آنهاست حتمی به روز شمار
بلی مردم کافر تیره‌بخت *** زیانکار باشند بسیار سخت (18) الأحقاف
بر افراد بر اقتضاء مرام *** مشخص بود جایگاه و مقام
که هر شخص پاداش اعمال خویش *** بخواهد ببیند نه کمّ و نه بیش
نگردد ستم بر کسی هیچگاه *** به روز جزا پیش یکتا اله (19) الأحقاف
در آن سخت هنگام روز شمار *** چو آرند کفار را سوی نار
به آنان بگویند جمع ملک *** نمایند آگاهشان تک به تک
ببردید لذت به دارالفنا *** به عصیان و شهوت به کار خطا
ز لذات دنیائی پست چند *** بگشتید خود مدتی بهره‌مند
پس امروز با ذلت و بر عقاب *** مجازات گردید با صد عذاب
به ناحق برفتید راه غرور *** سپردید تن را به فسق و فجور (20)

الأحقاف
تو از هود ای مصطفی ساز یاد *** که پیغمبری بود بر قوم عاد
که در ارض احقاف اندرز و پند *** بداد و ز یزدان بترساند چند
پس از هود و هم قبل از او بس زیاد *** رسولان فرستاده بُد رُبّ داد
که این نکته بر قوم کرد آشکار *** کسی را نخوانید جز کردگار
کنون در هراسم که روز حساب *** ببینید بسیار رنج و عذاب (21)
الأحقاف
بگفتند در پاسخش این بیان *** گشودند این گونه بر او زبان
که آیا وظیفه ترا هست این *** ز بتهایمان منع سازی چنین
چو وعده دهی پس بیاور عذاب *** اگر راستگوئی تو اندر خطاب (22)
الأحقاف
بگفتا که تنها خداوند حی *** بداند که وقت عذابست کی
من آن را که مأمور بودم بر آن *** برای شما فاش کردم بیان
ولیکن ببینم که بس جاهلید *** ز درک سخنهای من غافلید (23)
الأحقاف
چو هنگامه خشم حق رو نمود *** بدیدند ابری فراروی رود
بگفتند اینست ابری نکو *** که باران رحمت بباراند او
بگفتا نبی این بود آن عذاب *** که کردید آن را طلب با شتاب
بخیزد کنون تندبادی عظیم *** بیاید شما را عذابی الیم (24)
الأحقاف
که این باد بر امر یزدان پاک *** همه چیز را می‌نماید هلاک
بدانگونه مردند گردنکشان *** که دیده نشد جز بناهایشان
بدینگونه بر قوم بدکار و پست *** مجازات راند خدای الست (25)
الأحقاف
چه تمکین که دادیم بر قوم عاد *** که هرگز خدا بر شما آن نداد
بدادیمشان نیز هم چشم و گوش *** یکی قلب تا درک ورزند و هوش
ولی این همه عضوها و قوا *** رهاشان نکردی ز خشم خدا
بر آنان بیامد عذابی گران *** که همواره کردند تحقیر آن (26)
الأحقاف
چه بسیار بودند شهر و دیار *** که بودند نزد شما در کنار
بکردیم ما جملگی را هلاک *** شدند آیت عبرت اهل خاک
بود آنکه آرند رو بر نیاز *** به سوی خداوند گردند باز (27)
الأحقاف
نکردند یاری بر آنها چرا *** بتانی که خواندند غیر از خدا
به کلی بگشتند نابود و خوار *** همه محو گشتند اندر شمار
بتانی که دل را بدان باختند *** دروغین سخن بُد که برساختند (28)

الأحقاف
بیاد آر آن وقت ای مصطفی (ص) *** که از جنیان چند تن را خدا
فرستاد سویت که سازند گوش *** دمی لب ببندند از هر خروش
چو پایان رسید آن سخن وآن کلام *** بگشتند مؤمن به قرآن تمام
سپس بازگشتند بر قوم خویش *** که خود راه تبلیغ گیرند پیش (29)
الأحقاف
بکردند بر قوم خود این خطاب *** شنیدیم آیات قرآن کتاب
که از بعد موسی بیامد فرود *** ولی گوش ما این حقیقت شنود
که تصدیق می‌کرد بر راستی *** هم انجیل و تورات بی‌کاستی
همی کرد دعوت بحق و به راست *** به راه درستی که راه خداست (30)
الأحقاف
پس ای جنیان این زمان هم شما *** اجابت نمایید یکتا خدا
بیارید ایمان به پروردگار *** که بخشد گناهانتان کردگار
نگهبانتان می‌شود آن علیم *** ز سوز عذابی که باشد الیم (31)
الأحقاف
هر آن کس که بر حق کلام رسول *** نخواهد اجابت کند یا قبول
نه دارند روی زمین آن توان *** که عاجز نمایند رب جهان
نه دارند یاری که روز شمار *** شود یارشان نزد پروردگار
چو باور ندارند یزدان و دین *** فتادند اندر ضلالی مبین (32)
الأحقاف
ندانند آیا که رب جهان *** که او آفرید ارض و هفت آسمان
در آن آفرینش نمانده فرو *** چنین قدرتی نیز باشد در او
که تا مردگان را کند زنده باز *** به هرچه تواناست آن بی‌نیاز (33)
الأحقاف
چو بر آتش داغ روز شمار *** نشان داده گردند کفار خوار
بپرسند آیا حقیقت نبود *** همان وعده‌هائی که یزدان نمود
بگویند آری همه بود راست *** قسم برکسی که خداوند ماست
بگوید خدا پس چشید آن عذاب *** که بودید کافر به روز حساب (34)
الأحقاف
تو هم ای پیمبر صبوری نما *** چو دیگر اولی‌العزمها بر سزا
تو تعجیل هرگز مساز و شتاب *** که قوم ترا زود آید عذاب
بیاید یکی روز کاین وعده‌ها *** ببینند بر چشم آن عده‌ها
چون آن وقت آید فرا آن زمان *** به دل می‌نمایند آنان گمان
که جز ساعتی را ز روز و نهار *** توقف نکردند در روزگار
همانا کتابیست قرآن مبین *** که ابلاغ سازی ره راستین
پس آیا بجز فاسقان روی خاک *** کس دیگری هم بگردد هلاک (35)

محمد

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
کسانی که گفتند کفر خدا *** ببستند بر خلق راه ورا
عملهایشان را یگانه اله *** یکایک بخواهد نماید تباه (1)
محمد
ولی مؤمنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزگار
بگشتند مؤمن بر آنچه خدا *** فرستاد بر پیک خود مصطفی
بگفتند حق است و از ایزدست *** نه احمد بر آیات آن برده دست
خدا از گناهانشان درگذشت *** همه کارشان رو به اصلاح گشت (2)
محمد
بدینسان گروهی که ناباورند *** همیشه ز باطل اطاعت برند
ولی اهل ایمان بجستند راه *** ز قرآن حق کآمدی از اله
بدینگونه ایزد نماید بیان *** که چونست احوال خلق جهان (3)
محمد
چو بینید کفار پست و پلید *** ببایست گردن از آنها زنید
هر آنگه ز خونریزی بی‌شمار *** عدو را بکشتید و کردید خوار
اسیران که گیرید هنگام جنگ *** به بند اندر آرید بسیار تنگ
که آزاد سازید بعد از غزا *** و یا آنکه گیرید ز آنها فدا
که سختی خود را نبرد و جدل *** فرو می‌گذارد بدینسان عمل
چنین است فرمان ز پروردگار *** که بایست بندید آن را به کار
خدا گر که می‌خواست نیک و تمام *** خود از کافران می‌کشید انتقام
هماناست از بهر یک امتحان *** که پیکار باشد گهی در جهان
کسانی که در راه یکتا خدا *** بکردند جان و تن خود فدا
همه رنج و اعمالشان هیچگاه *** نخواهد که ضایع نماید اله (4)
محمد
هدایت کند این کسان را غفور *** به اصلاح آرد تمام امور (5)
محمد
درآیند در باغ جنت تمام *** که خود آشنایند با آن مقام (6)
محمد
الا مؤمنان به پروردگار *** چو یاری رسانید بر کردگار
خدا نیز یاریتان می‌دهد *** ثبات قدم بر شما می‌نهد (7)
محمد
ولی کافران به یزدان پاک *** بگردند نابود و خوار و هلاک
عملهایشان را یگانه خدا *** دهد جمله بر نیستی و فنا (8)

محمد
چو ناباوران، بر کتاب اله *** نکردند هرگز به عزت نگاه
خدا نیز بر کیفر کارشان *** بگرداند بیهوده کردارشان (9)
محمد
به روی زمین هیچ آیا گذر *** نخواهند بنمود و سیر و سفر
که بینند فرجام پیشینیان *** کزین پیش بودند از خاکیان
که نابودشان کرد ایزد تمام *** چو بودند مردان بی‌اهتمام
پس این کافران هم چو آن قوم خوار *** بگردند بر کیفر خود دچار (10)
محمد
خدا سرپرست کسانیست باز *** که در را بر ایمان نمودند باز
ولی کافران را دگر یار نیست *** کجا سرپرست است غمخوار کیست؟ (11)
محمد
خداوند آرد به باغ بهشت *** کسی را که مؤمن شد و خوش‌سرشت
بهشتی که از زیر اشجار آن *** روانست جوی زلال و روان
کسانی که بر کفر بشتافتند *** چو حیوان ز دنیا نعم یافتند
ستم‌پیشه بودند و شهوت‌پرست *** همی جای آنها به آتش درست (12)
محمد
چه بسیار از شهر مکه کنون *** که راندند کفارت از آن برون
بسی شهرها بوده در روزگار *** که بودند آبادتر زین دیار
بر ایشان براندیم لیکن هلاک *** نَبُد یاوری بهرشان در نجات (13)
محمد
مگر آن کسی کو بود حق‌پرست *** که اوراست برهان و حجت بدست
بود همچو آن مردم بدسرشت *** که زیباست در چشمشان کارزشت؟
بگشتند خود پیرو از نفس خویش *** ره کامرانی گرفتند پیش (14)
محمد
مثال بهشتی که پروردگار *** بگفتست بر قوم پرهیزکار
چنین است در حالت و وصف حال *** که جاری در آنست آبی زلال
ز شیرست چشمه در آنجا روان *** که تغییر هم نیست در طعم آن
بسی جوی‌ها از شراب زلال *** که لذت ببخشد بحد کمال
مصفی عسل دارد آنجا وجود *** همه‌گونه میوه مهیاست زود
فراتر از اینها بسی پایدار *** هماناست آمرزش کردگار
مگر حال آن کس که در این بهشت *** بود جاودانه بر او سرنوشت
بود چون کسانی که در قعر نار *** بسوزند دائم به فرجام کار
دهند آب جوشی به آنها مُدام *** دل و روده‌هاشان بسوزد تمام (15)
محمد

گروهی دورو فارغ از هر شعور *** نیوشند گفتارت اندر حضور
ولی چون بگشتند دور از برت *** بگفتند ترک تو و منبرت
پس آنگاه بر اهل علم و کتاب *** تمسخرکنان می‌کنند این خطاب
که باز از سر نو چه گفت این رسول *** چه می‌بافت او وز کدامین اصول
بلی این کسانند در روزگار *** به دلهایشان مهر زد کردگار
بگشتند دنباله‌رو از هوس *** چو ایشان نباشد زیانکار کس (16)
محمد
ولی آن کسان را که چالاک و چست *** گزیدند راه نکو را درست
بیفزود بر آن هدایت خدا *** بفرمود پاداش تقوا عطا (17)
محمد
پس این کافران به پروردگار *** چه دارند آیا جز این انتظار
جز آنکه بیاید قیامت فرا *** که آنگاه کیفر شوند و جزا
شروط قیامت بیامد پدید *** ولی چشمشان کور بود و ندید
قیامت اگر ناگهان رخ نمود *** در آن حال از پند دیگر چه سود (18)
محمد
بدان نیک غیر از خداوندگار *** خدائی دگر نیست پروردگار
کنون مغفرت خواه بر خویشتن *** برای دگر مؤمنان مرد و زن
خدا نیک داند به دارالقرار *** چه مسکن شما را دهد پایدار (19)
محمد
کسانی که ایمان بیاورده‌اند *** ز عصیان و از شرک آزرده‌اند
بگویند چون شد که یزدان راد *** ندادست یک سوره بهر جهاد
ولی چون یکی سوره آمد فرود *** که در آن سخن از غزا رفته بود
در آن حال افراد بیمار دل *** دورویپیشگان گنهکاردل
همانند آن کس که از ترس موت *** به او بیهُشی دست داده ز فوت
نمایند خیره تو را بس نگاه *** سزاوار مرگند غرق گناه (20)
محمد
هر آن کس سعادت کند جستجو *** کند طاعت رب و گوید نکو
پس از آنکه دستور دین یا جهاد *** لزومش مشخص شد از رب راد
بر آنان بسی بهترست و سزا *** که تصدیق سازند گفت خدا (21)
محمد
شما ای دورویان اگر زین نسق *** بتابید رخ را ز قرآن و حق
نمایید روی زمین بس فساد *** نمایید قطع رحم در بلاد
بدینگونه اعمال و وصف صفات *** شماراست آیا امید نجات؟ (22)
محمد
همین مردُمانند تا کردگار *** بکردست نفرینشان پایدار
ز راه هدایت نمودست دور *** بگرداندشان کر، بفرمودکور (23)

محمد
نخواهند آیا تعقل کنند *** در آیات قرآن تأمل کنند
پس آیا به دلهای خود کافران *** نهادند قفلی بزرگ و گران (24)
محمد
پس از آنکه آیین و راه نکو *** بر ایشان بیان گشت خود مو به مو
دگرباره گشتند مرتد به دین *** بگشتند دور از ره راستین
که شیطانشان کفر را در نظر *** بیاراست و ساخت خود جلوه‌گر
به آمال و با خواستهائی عجیب *** همه این کسان را بداده فریب (25)
محمد
ز دین بازگشتند خیل دورو *** بکردند با مشرکان گفتگو
که البته تا هست ما را توان *** نمائیم یاریتان هر زمان
که سازید با دین احمد جدال *** نمایید با پیروانش قتال
ولی هست آگاه، رب جهان *** از آنچه که دارند در دل نهان (26)
محمد
در آنگه که خود از دورویان پست *** ملائک ستانند جان را بدست
به پشت و بر و روی آنان زنند *** بسی تازیانه ز قهر و گزند
چه سخت است آن لحظه و آن محل *** که بینند با جان خود این عمل (27)
محمد
از این روی بینند این حال وروز *** بیفتند در آتش و تاب و سوز
که کردند دنبال آن ره، گذار *** که شد موجب خشم پروردگار
نرفتند بر مسلک و راه راست *** به راهی که در آن رضای خداست
خدا نیز اعمالشان را تمام *** بگرداند نابود و ناچیز و خام (28)
محمد
دورویان بیماردل در جهان *** به دل می‌نمایند آیا گمان
که آن کینه قلب را کردگار *** نه بر مؤمنان می‌کند آشکار؟ (29)
محمد
اگر خود همی خواست یکتا خدا *** به تو فاش می‌ساخت ای مصطفی
که بر باطن آن دورویان سست *** ز سیمایشان آگه آئی درست
چو لب برگشایند بهر کلام *** به پندارشان می‌بری پی تمام
که هر چه نمایند در گفت و کار *** بر آنست آگاه پروردگار (30)
محمد
همانا که ما می‌کنیم امتحان *** همه بندگان را عیان و نهان
که تا آن مجاهد که باشد صبور *** کمر بسته بر اهتمام امور
مشخص نماییم اندر مقام *** کنیم آزمایش به کار و کلام (31)
محمد

کسانی که گشتند کافر به ما *** ببستند بر خلق راه خدا
پس از آنکه نیکو ره راستی *** بر ایشان عیان گشت بی‌کاستی
بگشتند با پیک ایزد عدو *** تخلف بکردند از راه او
از این کار ناید به یزدان ضرر *** که بر خویشتن افکنندی شرر
عملهایشان را یگانه خدا *** کند محو و بخشد به باد فنا (32)
محمد
پس ای اهل ایمان ز یکتا خدا *** اطاعت نمایید و از مصطفی
نسازید باطل عملهای خویش *** ره زشتکاری مگیرید پیش (33)
محمد
کسانی که کافر به یزدان شدند *** در کفرورزی و عصیان زدند
به روی خلایق ز فرط حسد *** صراط خدا را نمودند سد
بمردند کافر به پروردگار *** نبینند آمرزش از کردگار (34)
محمد
پس ای مومنان در طریق خدا *** نورزید سستی نباشد روا
مبادا که از ترس جنگ و شکست *** سوی صلح خوانید کفار پست
شمایید بالاتر اندر مقام *** فراتر ز کفار در اهتمام
همیشه خداوند یار شماست *** وز اعمالتان هیچوقتی نکاست (35)
محمد
بلی زندگانی دارالفنا *** نباشد بجز لعب و لهو و هوی
گر ایمان بیارید بر کردگار *** خداترس گردید و پرهیزکار
سزای عملهایتان را خدا *** دهد اجرتان را نماید عطا
برای هدایت کجا ذوالجلال *** بکرده طلب از شما اجر و مال (36)
محمد
اگر هم بخواهد خدای جهان *** بسی بخل ورزید در بذل آن
بدین کار آن کینه‌های درون *** شود آشکارا بریزد برون (37)
محمد
همان مردُمانید اینک شما *** که چون دعوت آمد ز سوی خدا
که انفاق سازید در راه وی *** ره بخل و امساک کردید طی
هر آن کس در انفاق و در بذل مال *** کراهت بورزد بدینگونه حال
زیان چنین کار بر او رود *** که محروم از اجر ایزد شود
خدا بی‌نیازست و بنده‌نواز *** شما را بر او هست روی نیاز
اگر خود بتابید روی از خدا *** خدا قومی آرد به غیر از شما
که دیگر نباشند، هرگز بخیل *** بگردند بر صحن بخشش دخیل (38)

الفتح

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
تو را ای محمد ز پروردگار *** رسیدست بس نصرتی آشکار (1)
الفتح
که از پیش یا بعد از آن هر گناه *** نمودی ببخشاید آن را اله
دگر نعمت خویش را ذوالجلال *** برایت رساند بحد کمال
ترا ره نماییم بر راه راست *** به راهی که آیین یکتا خداست (2)
الفتح
که با نصرتی نیک و پُراقتدار *** رساند به تو یاوری کردگار (3)
الفتح
به دلهای افراد مؤمن، خدا *** وقار و سکینت نماید عطا
که ایمان آنها بگردد فزون *** بگردند آگاهتر از کنون
سپاه همه ارض و هفت آسمان *** بود لشکر کردگار جهان
که داناست بر آفرینش خدا *** حکیم است در کار خود کبریا (4)
الفتح
چنین فتح کاکنون بیامد بدست *** از اینرو بُد ای قوم یزدان‌پرست
که ایزد همی خواست تا مومنان *** همه داخل آیند اندر جنان
که جاریست زیر درختان آن *** بسی جوی‌های زلال و روان
ببخشد گناهانشان را تمام *** که فوزی عظیم است در این مقام (5)
الفتح
عذابی دهد نیز پروردگار *** بر افراد مشرک، دورویان خوار
که بودند بر رب خود بدگمان *** دروغین بخواندند فتح گران
اگر چه که سوءالقضاء وجود *** فقط بر خود آن کسان رو نمود
بر ایشان خدا، راند لعن و غضب *** که دوزخ بر ایشان نهادست رب
که بسیار بد جایگاهیست پست *** کسی را که پیمان یزدان گسست (6)
الفتح
بدانید تا ارض و هفت آسمان *** بود لشکر کردگار جهان
حکیم است در کار خود کردگار *** ورا هست بی‌انتها اقتدار (7)
الفتح
کسی همچو تو با صفات کمال *** به عالم فرستاد رب جلال
که شاهد بر امت شوی بی‌نظیر *** بگردی بر ایشان بشیر و نذیر (8)
الفتح
بیارید ایمان به پروردگار *** تو و سایر قوم پرهیزکار
نمایید یاری دین خدا *** به عزت بخوانید باری ورا

خدا را پرستید در هر مقام *** نمائید تسبیح وی صبح و شام (9)
الفتح
کسانی که کردند بیعت تو را *** همانا که بستند عهد خدا
چو دستی گرفتند در دست راست *** فراز چنان دست دست خداست
چو کس نقض پیمان بگیرد به پیش *** زیانها رساندست بر نفس خویش
هر آن کس که آورد پیمان بجا *** به عهدی که بسته است با کبریا
بزودی از این کار رب کریم *** بر او اجر بسیار بخشد عظیم (10)
الفتح
عربهای بسیار هنگام جنگ *** کشیدند پاپس، بجستند ننگ
بخواهند این گونه لب برگشاد *** که ما بازماندیم از این جهاد
که مجبور بودیم از بیت و مال *** حفاظت نماییم آن روز و حال
کنون بهر ما از یگانه اله *** تو آمرزشی خواه بر این گناه
سخنها بیارند روی زبان *** که در دل ندارند ایمان به آن
تو بر این چنین مردمان دورو *** جواب سخن را بدینگونه گو
اگر عزم سازد یگانه خدا *** زیان یا که سودی رسد بر شما
چه کس‌راست قدرت چه کس را توان *** که کاری نماید علیرغم آن
که هر کار سر می‌زند از شما *** از آنست آگاه یکتا خدا (11)
الفتح
به دلهایتان بود آری گمان *** که هرگز رسول و دگر مؤمنان
نخواهند برگشت سوی وطن *** سوی اهل‌بیت و سوی طفل وزن
به دلهایتان جلوه کرد این خیال *** که باطل گمان بود و فکری محال
که قومی خطاکار هستید و خوار *** سزاوار قهرید از کردگار (12)
الفتح
هرآنکس نکردست هرگز قبول *** یگانه خداوند و آنگه رسول
بداند که ما نیز روزشمار *** مهیا نمودیم سوزنده نار (13)
الفتح
زمین و سماوات ملک خداست *** بیامرزد او هر کسی را که خواست
بر آن کس بخواهد، براند عذاب *** معذب نماید به قهر و عقاب
که در حق این بندگان و عباد *** در رحمت و مغفرت برگشاد (14)
الفتح
چو بهر غنایم به آنجا روید *** بخواهید راهی آنجا شوید
کسانی که اندر حدیبیه باز *** خود آهنگ عصیان نمودند ساز
بگویند رخصت دهید این زمان *** که ما نیز آییم دنبالتان
از این روی این حرف را می‌زنند *** که حکم خدا را دگرگون کنند
بر آنان بگو ای رسول این سخن *** شما ره نجوئید از راه من
کزین پیشتر داده یزدان خبر *** که پیرو نباشید از ما دگر

دگرباره این حرف زآنان رسد *** که بلکه بورزید بر ما حسد
از ایشان بجز عده‌ای کم شمار *** بقیه به جهلند جمله دچار (15) الفتح
به اعراب می‌گو چو قصد شما *** بود بر حقیقت اطاعت ز ما
علیرغم خصمی قوی پر خطر *** ببندید مردانه اکنون کمر
بر آنان چنان عرصه سازید تنگ *** که تسلیم گردند پایان جنگ
بدینکار اگر نیک برخاستید *** صف جنگ جانانه آراستید
دهد اجر نیکو خدا بر شما *** یکی نیک پاداش سازد عطا
وگر رخ بتابید بار دگر *** همانسان که کردید زین پیشتر
خداتان معذب کند بر عذاب *** که باشد بسی دردناک آن عقاب (16) الفتح
هر آن کس مریض است و کورست و لنگ *** حرج نیست بر او چو ناید به جنگ
هر آن کس ز فرمان رب و رسول *** اطاعت بورزد، نماید قبول
بیارند او را به باغ بهشت *** که جوئی روان دارد و سبز کشت
هر آن کس تخلف نمود و خطا *** عذابی الیم است بر او سزا (17) الفتح
خدا زآنهمه مؤمن نیکبخت *** که بیعت نمودند زیر درخت
به تحقیق خشنود گردید و شاد *** بود آگه از نیت آن عباد
بلی بر دل آن کسان کردگار *** فرستاد آرامشی و وقار
به پاداششان داد فتحی قریب *** بزودی بر آنان نماید نصیب (18) الفتح
غنائم بر آنان فراوان نهاد *** که در چنگ آرند بعد از جهاد
همانا حکیم است پروردگار *** عزیزست و بسیار با اقتدار (19) الفتح
خدا وعده دادست سودی برید *** فراوان غنیمت بدست آورید
بفرمود تعجیل یکتا خدا *** که پیروز گردید اندر غزا
که آزار کفار و آن دست شر *** دگر کوته آید شما را ز سر
که بر مؤمنان به پروردگار *** شود آیتی واضح و آشکار
شما را خداوند بر راه راست *** هدایت نماید که راهی سزاست (20) الفتح
بسی وعده‌های دگر هم خدا *** برای غنیمت دهد بر شما
که قادر نباشید بر آن هنوز *** ولیکن خدا داند آن وقت و روز
به هر چه که اندر جهان پابجاست *** توانا و قادر یگانه خداست (21) الفتح
چو کفار سازند عزم جدال *** که ریزند خون شما در قتال

بر آن عرصه جنگ در کارزار *** نمایند پشت و نموده فرار
نخواهند یابند از بهر خویش *** ولیّ و نصیری فراروی پیش (22) الفتح
که پیروزی راستی برخطا *** بود سنتی از یگانه خدا
در این سنت ایزدی تا ابد *** نبینی که تغییر هرگز رسد (23) الفتح
کنون دست کفار را از شما *** بگرداند کوتاه یکتا خدا
چو افتادتان شهر مکه بدست *** بدادید کفار را هم شکست
خدا دستتان را پس ازآن نبرد *** ز کفار بدکار کوتاه کرد
خدا هست آگاه و باشد بصیر *** به فعل برون و به سرّ ضمیر (24) الفتح
هم آنان بُدندی که در روزگار *** بگشتند کافر به پروردگار
بروی شما راه مسجدحرام *** ببستند و مسدود کردند تام
بگشتند مانع که هَدْیِ شما *** رسد بر مکانی که باشد روا
مقیمند در مکه بس مؤمنان *** ز جمع رجال و ز خیل زنان
نباشید آگاه آنان کیند *** ندانید حتی کجا می‌زیند
ندانسته گر خود هجومی برید *** به کشتارشان نیز دست آورید
دگر خون آن مؤمنان جاودان *** شما را به گردن بماند گران
خدا هر که را خواهد از مرد و زن *** کند داخل رحمت خویشتن
اگر اهل ایمان و کفار دون *** جدا گشته بودند از هم کنون
به هر کافری کو بود روی خاک *** عذابی براندیم بس دردناک (25) الفتح
چو کفار غرقه در اعمال بد *** بجستند از صد تعصّب مدد
تعصّب از آن نوع در قلبشان *** که از جاهلیت در آن بُد نشان
از این سوی بر مؤمنان و رسول *** خداوند کردی وقاری نزول
به تقوایشان ساختی همنشین *** که گردند با وصف تقوی قرین
که بودند آنان سزاوارتر *** کزین باغ عزت بچینند بر
چو اهلیتی این چنین داشتند *** چنان خرمن نیک برداشتند
که بر هرچه در این جهان پابجاست *** همه آگه و مطلع کبریاست (26) الفتح
خدا صدق آن خواب فرمود فاش *** که در خواب دید احمد (ص) پُر تلاش
تراشیده سرهای خود را تمام *** بیائید ایمن به مسجدحرام
که آنچه نبودید آگه از آن *** بدانست پروردگار جهان
دگر لطف جز این هم آمد نصیب *** که بر دست آرید فتحی قریب (27) الفتح
خدا آن خدائیست کاندر وجود *** رسولی به اهل جهان رو نمود

به قرآن برحق که دین خداست *** که سازد هدایت به آیین راست
که او را کند غالب و سرفراز *** به هرگونه ادیان که بودند باز
به تصدیق این گفته و ادعا *** شهادت کفایت کند از خدا (28)
الفتح
محمد رسول است از کردگار *** فرستاده گشته ز پروردگار
مریدان او یار همدیگرند *** که با مشفقی بار هم را برند
ولی سخت‌گیرند بر کافران *** سخن تند رانند با منکران
ببینی که اندر سجود و رکوع *** بجویند فضل از خدا با خضوع
(طلب می‌نمایند اندر دعا *** رضای الهی و لطف خدا)
به رخسار آنها ز فرط سجود *** نشانهای نور خدا رو نمود
به تورات و انجیل این وصف حال *** از آنان چنین است اندر مثال
یکی دانه باشد که هر گه بِرُست *** در اول بود شاخه‌ای نرم و سست
ولی اندک اندک شود استوار *** که بر ساقه‌اش استد او پایدار
که هر باغبانی بر آن بگذرد *** خود احسنت‌گویان در آن بنگرد
همه کافران را بدین کار خویش *** به خشمی کشاند فزونتر ز پیش
چنین وعده دادست پروردگار *** که هر کس شود مومن و راستکار
گناهان او را ببخشد خدا *** بر او اجر بسیار سازد عطا (29)

الحجرات

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الا مؤمنان! زینهار از سبق *** تقدم نجوئید بر پیک حق
خداترس باشید وپرهیزکار *** سمیع و علیم است پروردگار (1) الحجرات
مبادا فراتر ز صوت نبی *** به گفتن گشایید هرزه لبی
مبادا همانسان که با خویشتن *** بگوئید با بانگ محکم سخن
رسول خدا را هم این سان خطاب *** نمایید دور از طریق صواب
چو گشتید دور از طریق ادب *** شود محو اعمالتان نزد رب
ندانید هرگز که خود از کجا *** شما را رسیدست این سان بلا (2) الحجرات
کسانی که نزد نبی باحترام *** به نرمی گشایند لب بر کلام
به پرهیزکاری و تقوایشان *** خدا آزمودست دلهایشان
بر آنان بسی مغفرت کرده است *** بسی اجر نیکو که آورده‌است (3) الحجرات
کسانی که از پشت حجرات چند *** صدا می‌زنندت به بانگی بلند
سبک‌مغز و نابخردند و جسور *** هم از فهم و درکند یکسر به دور (4) الحجرات
اگر صبر کردند ای خوش‌گهر *** که تا خود درآیی بر آنان ز در
بر آنان بُدی بهتر این گونه کار *** غفور و رحیم است پروردگار (5) الحجرات
الا مومنان به یزدان اگر *** یکی فاسق آورد ناگه خبر
نمایید تحقیق بر سقم و راست *** که آیا درست است یا نه خطاست
مبادا که از جهل آن شخص و بس *** رسانید رنجی به قومی و کس
وزآن پس پشیمان بگردید و زار *** که بیهوده کردیم این گونه کار (6) الحجرات
بدانید پیغمبر کبریاست *** که اکنون چو گوهر میان شماست
اطاعت نماید اگر آن فکور *** ز افکارتان در جمیع امور
شما خود بیفتید اندر حرج *** به زحمت درافتید دور از فرج
ولیکن خدا حب ایمان خویش *** به دلهایتان اندر افکند بیش
بیاراست دلهایتان را نکو *** چه نیکو بفرمود این کار او
به چشمانتان زشت کرد آن غفور *** هم عصیان و کفر و فسوق و فجور
که این گونه اشخاص بر راستی *** خود اهل صوابند بی‌کاستی (7) الحجرات

چنین نعمت آمد بر آنان تمام *** به فضل خداوند والامقام
که ایزد علیم است و دانای کار *** حکیم است در کار خود کردگار (8) الحجرات
گر از مومنان دو گروه و دو کیش *** ره قتل هم را بگیرند پیش
شما مؤمنان به پروردگار *** کنید آن میان صلح را برقرار
اگر زآن دو ملت یکی ظلم کرد *** بسازید با قوم ظالم نبرد
که تا بازآید به حکم خدا *** دگرباره جوید ره کبریا
پس آنگه که بر حکم حق بازگشت *** به آخر رسد جنگ را سرگذشت
شما بین ایشان به عدل و به داد *** برانید صلحی که پاینده باد
همیشه عدالت کنید این نکوست *** خدا مقسطین را بود یار و دوست (9) الحجرات
همه مومنانند اخوان هم *** نباید نمایند بر هم ستم
شما پس همیشه بگیرید پیش *** ره صلح در بین اخوان خویش
خداترس باشید و پرهیزکار *** امیدست رحمت کند کردگار (10) الحجرات
پس ای مومنان هیچگه ریشخند *** نبایست قومی به قومی کنند
که شاید همانها که هر دم شما *** تمسخر نمائیدشان بر هوی
بباشند از بهترین مومنان *** چه مردان مومن چه خیل زنان
مبادا زنی را به وهم و به ظن *** تمسخر نمایید در انجمن
بسا آنکه آن زن به عزّ و کرام *** بود برتر اندر کمال و مقام
مجوئید عیب هم اندر سرشت *** مخوانید هم را به القاب زشت
چو مومن شود کس به دیدار رب *** چه زشت است فاسق نهندش لقب
ستم‌پیشه باشد کسی کز گناه *** نکردست توبه به یکتا اله (11) الحجرات
الا مومنان به پروردگار *** که دارید ایمان به روز شمار
همه در حق هم چه مرد چه زن *** نمایید پرهیز از شک و ظن
چه بسیار پندارهائی که هست *** که همچون گناهی به دل برنشست
ز حال درونی هم هیچگاه *** تجسس نورزید باشد گناه
مگوئید پشت سر هم سخن *** مسازید غیبت به هیچ انجمن
کسی از شما هیچ راضی بشد *** خورد گوشت مرده اخوان خود؟
شماراست نفرت خود از این عمل *** بود حکم غیبت همین در مثل
بترسید و باشید پرهیزکار *** رحیم است و تواب پروردگار (12) الحجرات
الا مردمان از یکی مرد و زن *** خدا خلقتان کرد بی‌شک و ظن
پس آنگاه بر شعبه‌ها و فرق *** پراکنده گشتید از سوی حق
که هم را شناسید اندر حیات *** نمائید بر کار هم التفات

همانا گرامی‌ترین شما *** فقط متقین‌اند نزد خدا
که بسیار داناست پروردگار *** خبیرست و آگاه باشد ز کار (13) الحجرات
بگفتند اعراب ما مومنیم *** قدم در ره رب خود می‌زنیم
بگو چونکه ایمانتان سوی قلب *** نگردیده وارد هنوزست قلب
ولیکن بگوئید ما مسلمیم *** بر ایمان یزدان نهاده دلیم
چو طاعت نمائید بی‌ادعا *** ز یزدان خویش و رسول خدا
نکاهد از اعمالتان هیچگاه *** ببخشاید اعمالتان را اله
همانا غفورست پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (14) الحجرات
هماناست ایمان آن کس قبول *** که گردیده مومن به رب و رسول
وزآن پس ندادند بر قلب راه *** شکی و گمانی دگر هیچگاه
به راه خداوند با جان و مال *** بکردند جنگ و جهاد و جدال
همانا که این مردم نیکخو *** صدیقند در گفته و راستگو (15) الحجرات
بده باز هشدار ای مصطفی *** به قومی که هستند اهل ریا
که آیا بخواهید آگه کنید *** خدا را ز دینی کز آن دم زنید؟
اگر چند داند خدای جهان *** هر آنچه بود در زمین و آسمان
که آگاه باشد به کل امور *** بهرچه نهانست یا درحضور (16) الحجرات
از اینکه بگشتند مسلم به دین *** گذارند منت سرت این چنین
بگو تا به اسلام خود در سخن *** نباید گذارید منت به من
خدا بر شما منتی برنهاد *** که با نور ایمان هدایت بداد
اگر راستگوئید اندر بیان *** شما را حقیقت رود بر زبان (17) الحجرات
هر آنچه که اندر زمین و آسمان *** نهانست داند خدای جهان
بر آنچه نمائید در روزگار *** بصیرست و آگاه پروردگار (18)

ق

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم خورد یزدان در این آیتش *** به قاف و به قرآن با عزتش (1)
ق
نه تنها نگشتند مومن به رب *** که اندر شگفت آمدند و عجب
نذیری خداوندشان داده است *** که از بین خودشان فرستاده‌است
بگفتند کفار باشد عجیب *** چنین چیز باشد شگفت و غریب (2)
ق
که آیا چو مُردیم و گشتیم خاک *** چسان زنده گردیم بعد از هلاک
بعیدست بسیار این بازگشت *** چه کس واقف از این چنین راز گشت (3)
ق
بدانیم با اعتماد و یقین *** از اجسادشان چند کاهد زمین
که این لوح محفوظ در دست ماست *** کتاب حفیظی که زآنِ خداست (4)
ق
بکردند تکذیب حق، کافران *** چو آمد رسولی بر آن منکران
در امر رسالت در امر کتاب *** بماندند در حیرت و اضطراب (5)
ق
نبینند آیا بدینسان عیان *** فراز سر خویشتن آسمان
چگونه بکردست پروردگار *** بنایش چنین محکم و استوار
به انجم بیاراست آن را اله *** شکافی ندارد در آن هیچ راه (6)
ق
زمین را بگسترد آن ذوالجلال *** به محکم بنائی نهادش جبال
همه نوعی از با طراوت گیاه *** برویاند در آن یگانه اله (7)
ق
به هر بنده‌ای کو ز کار خطا *** کند توبه بر بارگاه خدا
چنین آیه‌هائی که ایزد نهد *** بصیرت ببخشد تذکر دهد (8)
ق
چو یزدان گیتی ز نیلی سپهر *** فرستاد آبی مبارک ز مهر
ز کشت حبوبات و حب‌الحصید *** چه بسیار روياند و سازد پدید (9)
ق
بسی نخلهای ستبر و بلند *** به لطفش برانگیخت الله چند
که چون میوه‌هایش رسید و گذشت *** منظم فراروی هم چیده گشت

(10)
ق
چنین رزقها را برای عباد *** خداوند از بهر روزی نهاد
زمین را پس از نیستی خزان *** به آب و به باران بدادیم جان
که دانند مردم که بعد از هلاک *** چنین سربرآرند بیرون ز خاک (11)
ق
از این پیشتر نیز تکذیب بود *** ز اقوام نوح و زرسّ و ثمود (12)
ق
ز اقوام لوط و ز فرعون و عاد *** بسی جور بر مرسلین رو نهاد (13)
ق
دگر قوم تُبَّع و قوم شعیب *** بکردند تکذیب و خواندند عیب
ز اقوام دیگر همه منکران *** نمودند تکذیب پیغمبران
که تا راستین وعده‌های عذاب *** بر ایشان مسجل بشد بر عقاب (14)
ق
مگر دربماندیم روز نخست *** چو کردیم این گونه خلقت درست
دگرباره هم نیز دارم توان *** کنم زنده هر پیر یا هر جوان
ولیکن به شکّند دائم دچار *** که چون آفریند به روز شمار؟ (15)
ق
چو ما خویش بر آدمی جان دهیم *** به اندیشه نفس وی آگهیم
که ما از رگ گردن آدمی *** بدوئیم نزدیکتر هر دمی (16)
ق
فرشته دو تن یک ز چپ یک ز راست *** نگهبان اویند بی‌کم و کاست
(رقیب و عتیدند منظور از این *** که هستند با آدمی همنشین) (17)
ق
نیارد بشر یک سخن بر زبان *** مگر در همان لحظه وقت بیان
نویسند آن را رقیب و عتید *** همه ثبت سازند گفت و شنید (18)
ق
رسد عاقبت وقت سکرات موت *** به انسان بگویند هنگام فوت
بلی این همان مرگ باشد کنون *** که بودید از وحشت آن زبون (19)
ق
در آن روز کاندر دمندی به صور *** بود وقت میعاد و روز حضور (20)
ق
که هر نفس را یک ملک بر عقاب *** کشاند به محشر برای حساب
دگر یک فرشته به هر نیک و بد *** که آن شخص کرده گواهی دهد (21)
ق
دریغا که ای جاهل ای تیره‌بخت *** چه غافل بُدی از چنین روز سخت

ترا پرده انداختیمت ز کار *** که گردد حقایق ترا آشکار
چو چشم بصیرت تو را گشت باز *** کنون گشتی آگه ز اسرار و راز (22)
ق
پس آنگه به وی گوید آن همنشین *** فرشته که بودست با او قرین
بود این همان کارها و سخن *** که کردی تو محفوظ در نزد من (23)
ق
خطاب آید آنگه بدوزخ برید *** هر آن کافری را که باشد عنید (24)
ق
همان کافری کاو بر اقوام و غیر *** همی گشت مانع ز هر کار خیر
ستم نیز می‌راند و می‌کرد عیب *** شناور به دریای شک بود و ریب (25)
ق
همان مشرکی کاو بجز کبریا *** کس دیگری را بخوانده خدا
پس امروز چوب عذابش زنید *** به قعر جهنم ورا افکنید (26)
ق
پس آنگاه شیطان که بودش قرین *** براند بر او این سخن این چنین
که پروردگارا من او را به زور *** نبردم به گمراهی و راه دور
که او خویشتن بود گمره ز راه *** بیفکند خود را به راهی تباه (27)
ق
خداوند آنگه برانَد سخن *** خصومت مرانید در پیش من
که من وعده دادم از این پیشتر *** بیاید عذابم شما را به سر (28)
ق
دگر نیست تبدیل در این عذاب *** تغیر نخواهد گرفت این عقاب
که هرگز سوی بندگان و عبید *** ز من هیچ ظلمی نخواهد رسید (29)
ق
یکی روز گوید خدا بر سقر *** ز کفار پر گشتی آیا دگر؟
به پاسخ بگوید که اصحاب نار *** مگر بیش از اینند اندر شمار (30)
ق
بیارند نزدیک باغ بهشت *** که پرهیزکاران نیکوسرشت
نمانند از آن مکان هیچ دور *** بیابند راحت در آنجا حضور (31)
ق
بلی این بود آن بهشت برین *** که دادند وعده به مردان دین
بر آنان که بردند بر حق پناه *** نگهدار باطن بُدند از گناه (32)
ق
هر آن کس که از ایزد مهربان *** باخلاص ترسید اندر نهان
به قلبی پریشان دلی پر خشوع *** به درگاه او آمدی با خضوع (33)
ق

درآیند با شادی و با سلام *** گزینند در باغ جنت مقام
که امروز روزیست تا جاودان *** درآیند سرخوش به باغ جنان (34)
ق
هر آنچه بخواهند نیکوعباد *** به جنت مهیاست بعد از معاد
فزونتر از آن هم بود نزد ما *** که آن هست رحمت ز یکتا خدا (35)
ق
چه بسیار بودند در روی خاک *** طوائف که گشتند یکسر هلاک
به قدرت از ایشان بسی بیشتر *** که می‌زیستندی از این پیشتر
به هر شهر رفتند وقت حیات *** نبردند راهی به سوی نجات (36)
ق
در این قصه‌های هلاک و گزند *** نهفته است بسیار اندرز و پند
کسی را که قلبیست یا نیک گوش *** توجه کند بر حقایق به هوش (37)
ق
زمین و سماوات را آفرید *** به شش روزشان کرد ایزد پدید
که اندوه و رنجی نیامد به ما *** از این کار کی خسته شد کبریا (38)
ق
پس ای مصطفی (ص) صبر را پیشه ساز *** سپاس خدا کن به عجز و نیاز
از آن پیش کاید برون آفتاب *** دگر پیش از آنی که پوشد حجاب (39)
ق
به ساعاتی از شب همینگونه باز *** تو می‌باش مشغول حمد و نماز
پس از سرنهادن به خاک سجود *** بکن حمد پروردگار وجود (40)
ق
تو بر آن ندائی همی دار گوش *** که در آن منادا برآرد خروش
ز جائی که بسیار باشد قریب *** بروزی که بسیار باشد مهیب (41)
ق
نیوشند مردم در آن روز نیز *** ندائی که می‌آید از رستخیز
در آن روز کان هست روز نشور *** برآیند مردم ز خاک قبور (42)
ق
همانا که ما زنده سازیم و باز *** دگرباره آن روح گیریم باز
همه چیز را سوی ما بازگشت *** بود چون اجلها یکایک گذشت (43)
ق
بسرعت شکافد زمین ناگهان *** ز بس کرده در خویشتن تن نهان
بلی حشر مردم به روز شمار *** چه آسان بود بهر پروردگار (44)
ق
کسانی که گویند ناباوریم *** به آنچه بگویند داناتریم

بر آن مردمان ستم‌پیشه‌حال *** مسلط نباشی تو ای خوش‌خصال
کسی را که ترسد ز روز جزا *** ز قرآن بر او پند ده مصطفی (45)

الذاریات

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم باد بر بادهایی وزان *** که بذری فشانند در هر کران (1)
الذاریات
قسم باد بر ابرها و سحاب *** که بر دوش گیرند باران و آب (2)
الذاریات
به هر چه که کشتی است بادا قسم *** که گردندآسان شناور به یم (3)
الذاریات
قسم بر ملائک که همت کنند *** امورات افراد قسمت کنند (4)
الذاریات
که هر وعده‌ای کز خداوند خاست *** همه صدق باشد همه هست راست (5)
الذاریات
همانا جزا اتفاق اوفتد *** بلی روز دین را وثاق اوفتد (6)
الذاریات
بر این آسمان نیز سوگند باد *** که دادار آن را مشبک نهاد (7)
الذاریات
بماندید در اختلاف سخن *** که در باب قرآن شماراست ظن (8)
الذاریات
بگو هر که برگشته، برگشته باد *** زیان کی رسد بر خداوند راد (9)
الذاریات
دگر کشته باد آنکه او افترا *** ببندد به قرآن، کتاب خدا (10)
الذاریات
کسانی که در گمرهی زیستند *** ندانند هرگز که خود کیستند (11)
الذاریات
بپرسند از روی شک و هوس *** مگر روز محشر بیاید ز پس؟ (12)
الذاریات
بگو در کمین است روز شمار *** بگردید برآتش آن دچار (13)
الذاریات
پس آنگاه بر قهر آید خطاب *** کنون برچشید آتش این عذاب
همین است قهری که آن را مدام *** به تعجیل خواندید ای خلق خام (14)
الذاریات
در آن روز افراد نیکوسرشت *** لب چشمه‌هایند اندر بهشت (15)
الذاریات

بگیرند آن را که یکتا خدا *** ز رحمت بر آنان نماید عطا
چرا که از این پیشتر در جهان *** بکردند نیکی عیان و نهان (16)
الذاریات
چو شب بر جهان می‌فکندی نقاب *** نرفتند جز اندکی را به خواب (17)
الذاریات
سحرها همیشه ز درگاه رب *** بکردند غفران و بخشش طلب (18)
الذاریات
بدادند ز اموال خود در خفا *** به محروم و مضطر به مسکین گدا (19)
الذاریات
زمین‌راست آیات بس آشکار *** بر افراد موقن به پروردگار (20)
الذاریات
بسازید بر خویش یکدم نظر *** که بینید آیات حق سر به سر (21)
الذاریات
بود رزقتان در بلند آسمان *** بود موعد وعده‌ها نیز آن (22)
الذاریات
قسم باد بر کردگار مهین *** که او آفرید آسمان و زمین
که این وعده حقست چون آن بیان *** که هر لحظه رانید روی زبان (23)
الذاریات
ترا قصه میهمان خلیل *** رسیدست آیا بگوش ای جلیل (24)
الذاریات
چو داخل بگشتند در بیت او *** سلامش بگفتند آنان نکو
بداد او جواب سلام از سپاس *** سپس گفت هستید خود ناشناس (25)
الذاریات
پس آنگاه رفت او سوی اهل خویش *** کبابی ز گوساله آورد پیش (26)
الذاریات
غذا را فراروی آنها گذاشت *** ولی کس توجه به خوردن نداشت
بگفتا خلیل اینکه آیا شما *** نخواهید خوردن مگر زین غذا (27)
الذاریات
پس آنگاه آن مومن نیکبخت *** از آنان بترسید بسیار سخت
چو دیدند ترسیده آن مرد راد *** بگفتند بر او که ترست مباد
ترا باد مژده ز رب بشر *** به یک نیک فرزند دانا پسر (28)
الذاریات
در آن حال آمد زن وی به پیش *** بزد سیلی سخت بر روی خویش
بگفتا چسان طفل آید ز من *** که نازایم و ناتوان پیرزن (29)
الذاریات
بگفتند آنان که پروردگار *** بدادست دستور این گونه کار

که او خویشتن هست دانا به راز *** حکیم است حقا که آن بی‌نیاز (30)
الذاریات
پس آنگاه گفتا خلیل این کلام *** شمایید مأمور بر چه پیام (31)
الذاریات
بگفتند بر ملتی زشتکار *** فرستاده گشتیم از کردگار (32)
الذاریات
که از گل بر آنها ببباریم سنگ *** چو این قوم لوطند تسلیم ننگ (33)
الذاریات
همه سنگها نزد رب جهان *** معین شده نیز دارد نشان
ببارد بر آن قوم اسرافکار *** که ناراستکارند در روزگار (34)
الذاریات
ز افراد مؤمن هر آن کس که بود *** خداوند از آن شهر خارج نمود (35)
الذاریات
بجز خانه لوط، دیگر سرا *** ندیدیم مؤمن به یکتا خدا (36)
الذاریات
نهادیم بر جای در آن دیار *** یکی آیت عبرتی پایدار
برای کسانی که دارند بیم *** بترسند از آن عذاب الیم (37)
الذاریات
در آن ماجرا هم که موسی بداشت *** خدا آیت عبرتی برگذاشت
که با حجتی روشن و آشکار *** فرستاده شد سوی فرعون خوار (38)
الذاریات
چو فرعون مغرور بر تاج و تخت *** سر از طاعت حق بپیچید سخت
بگفتا که موساست ساحر کنون *** گمانم گرفتست نوعی جنون (39)
الذاریات
خداوند فرعون را با سپاه *** عقوبت بفرمود از این گناه
بکردیمشان غرق در بحر نیل *** خودش را نکوهش نمود آن ذلیل (40)
الذاریات
بود عبرت خلق در قوم عاد *** که مردند جمله به یک تندباد (41)
الذاریات
که آن باد کآمد ز کوه و ز دشت *** به هر چیز و هر کس که برمی‌گذشت
بپوساند او را چو یک استخوان *** که از وی نمی‌ماند نام و نشان (42)
الذاریات
همین‌گونه فرجام قوم ثمود *** بسی درس عبرت به مردم نمود
بر آنان چنین گفته آمد کلام *** تمتع برانید اینک تمام
بگردید مشغول کار تباه *** که تا روز معلوم آید ز راه (43)
الذاریات

چو آنها ز فرمان یزدان خویش *** ره سرکشی را گرفتند پیش
بزد آذرخشی همه پر شرر *** که شد خیره از دیدنش هر نظر (44)
الذاریات
نبودند قادر برای فرار *** نه می‌یافتندی مددکار و یار (45)
الذاریات
بسا ملت نوح زین پیشتر *** بکردند فسقی از این بیشتر (46)
الذاریات
به قدرت برافراشتیم آسمان *** ز ما هست گستردنش بی‌گمان (47)
الذاریات
زمین را چو فرشی بگسترده‌ایم *** چه نیکو چنین کار را کرده‌ایم (48)
الذاریات
بلی هر چه را کردگار آفرید *** نر و ماده ز آغاز کردی پدید
امیدست حق را بیاد آورید *** بدین حکمت کار او پی برید (49)
الذاریات
به درگاه ایزد گریزید زود *** ز هر شر و فتنه که آید وجود
که ایزد فرستاد من را چنین *** که بر خلق باشم نذیری مبین (50)
الذاریات
مبادا پرستید ربی دگر *** بجز آن یگانه خدای بشر
که من با بیانی چنین آشکار *** شما را بترسانم از کردگار (51)
الذاریات
همین‌سان که حرف ترا ای رسول *** نکردند کفار مشرک قبول
همین‌گونه هم نیز اندر عمل *** رسولی نیامد به دیگر ملل
مگر آنکه گفتند قوم زبون *** که او ساحرست و دچار جنون (52)
الذاریات
تو گوئی که مردم بر این کار شر *** سفارش نمودند بر یکدیگر
که هستند بس سرکش و ناسپاس *** ندارند لطف خداوند پاس (53)
الذاریات
بر آنان بکن پشت ای مصطفی *** نکوهش ترا نیست هرگز سزا (54)
الذاریات
به امت بده نیک اندرز و پند *** که بر مؤمنان می‌فتد سودمند (55)
الذاریات
خدا انس و جن را نبخشید جان *** جز آنکه پرستند رب جهان (56)
الذاریات
وزینگونه خلقت که کرده تمام *** نخواهد ز کس هیچ رزق و طعام (57)
الذاریات
که رزاق تنها بود کردگار *** که اوراست جاوید این اقتدار (58)

الذاریات
کنون نیز بر این ستم‌کارها *** که کردند ظلم و ستم بارها
بود بهره‌ای همچو پیشین اُمم *** ز خشم خداوند و تغدیب و غم
بگو پس نورزند هرگز شتاب *** بیاید بر ایشان زمان عذاب (59)
الذاریات
پس ای وای بادا به ناباوران *** ز روزی که گفتند پیغمبران (60)

الطور

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بر آن طور سینا قسم بر گذشت (1) *** به قرآن کتابی که مسطورگشت (2)
الطور
بر آن طور سینا قسم بر گذشت (1) *** به قرآن کتابی که مسطورگشت (2)
الطور
که در آن صحیفه یگانه خدا *** گشوده ره راست بر مصطفی (3)
الطور
قسم نیز بر کعبه هم یاد باد (4) *** بلند آسمانی که ایزد نهاد (5)
الطور
قسم نیز بر کعبه هم یاد باد (4) *** بلند آسمانی که ایزد نهاد (5)
الطور
قسم بر فروزان یم آتشین *** به بحری که برمی‌فروزد چنین (6)
الطور
همانا بیاید زمانی فرا *** که آید عذابی ز یکتا خدا (7)
الطور
نباشد کسی را توانی و بخت *** کند پیشگیری از آن روز سخت (8)
الطور
در آن روز جنبد ز جا آسمان *** دگرگون بگردد مکان تا مکان (9)
الطور
به گردش درآیند کوه و جبال *** چو آن روز را خود بیفتد وصال (10)
الطور
در آن روز بر کاذبان وای باد *** که تکذیب کردند روی عناد (11)
الطور
کسانی که سرگرم دنیا شدند *** به بازیچه مشغول دنیا بُدند (12)
الطور
کشانندشان سخت بر سوی نار *** در آتش بیفتند بسیار خوار (13)
الطور
بر آنان بدینگونه آید خطاب *** که اینست آن آتش و آن عذاب
که زین پیش کردید تکذیب آن *** دروغش بخواندید بس سالیان (14)
الطور
پس آیا کنون آتش این سقر *** شما را بود سحر اندر نظر؟

نه آیا رسیدست آن وقت باز *** که چشم بصیرت نمایید باز؟ (15)
الطور
پس امروز در دوزخ کردگار *** درآئید و بینید سوزنده نار
چه بی‌تاب باشید یا که صبور *** از این قهر هرگز نگردید دور
که هر کار سرزد زدست شما *** همان‌قدر بینید اینک جزا (16)
الطور
خداترس افراد نیکوسرشت *** بیابند نعمت به باغ بهشت (17)
الطور
از آنچه خداوندشان داده است *** چه دلشاد هستند و مسرور و مست
خود از آن عذاب جحیم و شمار *** نگهدارشان هست پروردگار (18)
الطور
بر ایشان ندائی رسد راستین *** خورید و بنوشید ای اهل دین
گوارایتان باد خود پایدار *** به پاداش آن نیک گفتار و کار (19)
الطور
زده شادمان تکیه‌ها بر سریر *** بَرِ حوریان با لباس حریر (20)
الطور
همه مومنان به یکتا خدا *** که گشتند مومن به روز جزا
چو فرزندهاشان در ایمان و دین *** از آنان بجستند ره همچنین
بر آن مردم پاک و نیکوسرشت *** رسانیم فرزندشان در بهشت
ز پاداش آن نیکوان هیچگاه *** نخواهد بکاهد یگانه اله
که هرکس ز هر چیز اندوختست *** بدیدست پاداش یا سوختست (21)
الطور
ز هر گوشت یا میوه خوشگوار *** که خواهند آنجا بود برقرار (22)
الطور
خود از دست هم می‌ربایند جام *** شرابی که بهر خرد نیست دام
نه هرگز گناهیست در این عمل *** نه بیهوده گوئیست در آن محل (23)
الطور
چنان دُرِّ پنهان درون صدف *** پسرها به خدمت کشیدند صف
که خدمت نمایند و ورزند کار *** به خدمت همه حاضرند استوار (24)
الطور
پس آن مردم پاک و نیکوسرشت *** ز هم باز پرسند اندر بهشت (25)
الطور
بخواهند گفتن کزین پیش ما *** چو بودیم در بیت دارالفنا
میان همه قوم و اهل دیار *** خداترس بودیم و پرهیزکار (26)
الطور
خداوند بر ما چه منت گذاشت *** عذاب سمومش ز ما دور داشت (27)

الطور
ازیرا کزین پیش اندر جهان *** خدا را بخواندیم فاش و نهان
که او مهربانست و هم نیکخواه *** چه نیکو رفیقی است یکتا اله (28)
الطور
کنون خلق را ده تذکر مدام *** که با نعمت وحی گوئی کلام
جنون و کهانت ترا هیچ نیست *** که با عقل کامل نمائی تو زیست (29)
الطور
بگویند کاین مصطفی شاعرست *** در این کار استاد و هم ماهرست
نشستیم در انتظاری به خشم *** که بینیم مرگ نبی را به چشم (30)
الطور
به پاسخ بگو ای نبی این سخن *** بمانید در حسرت مرگ من
که من نیز هستم در این انتظار *** شما را دهد مرگ، پروردگار (31)
الطور
پس آیا که بیهوده‌ها پندارها *** کشیدستشان سوی این کارها
و یا اینکه خود سرکش و طاغیند؟ *** که این گونه بر کفر خود باقیند (32)
الطور
بگویند در گفته و در خطاب *** محمد (ص) خودش بافته این کتاب
که آنان نگردند مومن به رب *** نپویند دنبال او در طلب (33)
الطور
اگر راستگویند در ادعا *** که قرآن نباشد ز یکتا خدا
کلامی بگویند مانند آن *** چو قرآن، نمایید چیزی بیان (34)
الطور
مگر این جماعت که صحبت نمود *** خود از نیستی آمد اندر وجود
و یا آنکه خود آفریدند خویش *** ره آفرینش گرفتند پیش؟ (35)
الطور
مگر اینکه هفت آسمان و زمین *** بکردند خلقت به نظمی چنین؟
همانا نبردند پی بر خدا *** نبردند راهی سوی کبریا (36)
الطور
مگر گنج الطاف پروردگار *** گرفتست در دست آنان قرار؟
مگر صاحب قدرتند و مقام؟ *** چه دارند خود اقتداری بکام (37)
الطور
مگر اینکه دارند یک نردبان *** که بالا بیایند تا آسمان؟
نیوشند دزدانه آن انجمن *** ز وحی ملائک کلام و سخن
اگر این چنین است پس آن پیام *** که آنان شنیدند اندر کلام
بیارند با حجتی آشکار *** نمایند عرضه بسی استوار (38)
الطور

مگر دخترانند طفل خدا؟ *** پسر هست مخصوص و خاص‌شما؟ (39)
الطور
مگر بهر انجام فرمان رب *** ز مردم تو اجری نمودی طلب؟
که آنان بماندند در زیر آن *** ندارند بهر غرامت توان (40)
الطور
ز غیبند آیا مگر با خبر؟ *** خبر می‌دهند از سرای دگر؟ (41)
الطور
بکوشند کاندر مرام و عمل *** ترا مکر ورزند و کید و حیل
ندانند ناباوران خویشتن *** گرفتار مکرند در بند ظن (42)
الطور
مگر خود بر آنها بجز کردگار *** خدائی دگر هست پروردگار؟
منزه بود ایزد از این سخن *** که خواند شریکی سوی خویشتن (43)
الطور
اگر نیز بینند فاش و عیان *** که یک قطعه افتاد از آسمان
بخواهند گفتن ز فرط عناد *** بود پاره ابری که آورده باد (44)
الطور
پس این کافران را تو ای مصطفی *** بدین حالت جهل می‌کن رها
که خواهند بینند فرجام کار *** بخواهند شد بر هلاکت دچار (45)
الطور
در آن روز تدبیر و مکری که بود *** ندارد بر احوالشان هیچ سود
نیابند یاور در آن روز کس *** ندارند بر هیچکس دسترس (46)
الطور
برای ستم‌پیشگان جهان *** عذابیست پیش از جهنم، نهان
ولی اکثر کافران جاهلند *** ز قهر و عذاب خدا غافلند (47)
الطور
بکن صبر بر حکم یکتا خدا *** که منظور مائی تو ای مصطفی
چو بر پای خیزی بگو حمد رب (48) *** بکن ذکر او اندکی را، ز شب
الطور
چو بر پای خیزی بگو حمد رب (48) *** بکن ذکر او اندکی را، ز شب
زمانی که انجم روندی فرو *** در آن لحظه هم ذکر یزدان بگو (49)

النجم

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم بر ستاره چو آید فرود (1) *** که گمراه هرگز محمد نبود
النجم
قسم بر ستاره چو آید فرود (1) *** که گمراه هرگز محمد نبود
بدانید نیکو: رفیق شما *** نگفتست هرگز سخن بر هوی (2) (3)
النجم
قسم بر ستاره چو آید فرود (1) *** که گمراه هرگز محمد نبود
بدانید نیکو: رفیق شما *** نگفتست هرگز سخن بر هوی (2) (3)
النجم
کلامی که او می‌نماید بیان *** فقط هست وحی خدای جهان (4)
النجم
بر او جبرئیل علم آموخته *** در آن مکتب این علم اندوخته (5)
النجم
همان جبرئیلی که از ذوالجلال *** نکو جلوه فرمود با اعتدال (6)
النجم
در اعلی اُفق بود اندر سپهر *** که پیغامی آورد سرشار مهر (7)
النجم
سپس گشت نزدیک‌تر جبرئیل *** سخن رانده با وحی بر آن جلیل (8)
النجم
به او گشت نزدیک در آن مکان *** به اندازه وسعت دو کمان
مگر اندکی نیز نزدیکتر *** کنارش بیامد نشسته به بر (9)
النجم
ز یکتا خداوند بر عبد خود *** یکی وحی و دستور نازل بشد
که درکش نه شاید کند هیچکس *** از آنست آگاه یزدان و بس (10)
النجم
هر آنچه که دید او بدل خوش نگاشت *** خیالات باطل در او ره نداشت (11)
النجم
پس آیا در آنچه بدیدست او *** نمایید از انکار آن گفتگو (12)
النجم
یکی بار دیگر رسول خدا *** به چشمان خود دید آن نور را (13)
النجم
زمانیکه در سدرةالمنتهی *** به معراج بالا بشد مصطفی (14)

النجم
بهشت است خود در همان جایگاه *** همانجا بود جنت و پایگاه (15)
النجم
پس آن سدره را آنچه پوشانده بود *** بپوشانده بودش به امر ودود (16)
النجم
نشد دیده‌اش منحرف آن رسول *** نه بگذشت از حد خلاف قبول (17)
النجم
بسی حیرت‌انگیز آیات را *** در آنجا نگه کرد از کبریا (18)
النجم
شما مشرکان هیچ آیا نظر *** فکندید بر لات و عُزّی دگر (19)
النجم
بگو هیچ کردید خود التفات *** بر آن سومین بت به نام منات (20)
النجم
خداراست فرزند دختر مگر *** شماراست فرزند آیا پسر (21)
النجم
اگر هم چنین بود روز نخست *** چنین قسمتی باز بُد نادرست (22)
النجم
بلی این بتانی که کردید یاد *** بشر ساخته از فلز و جماد
بجز اسم چیز دگر نیستند *** بجز نامهائی مگر کیستند
همان نامهائی که خود خوانده‌اید *** شما و نیاکانتان داده‌اید
نفرمود نازل خدای جلیل *** در اثباتشان حجتی و دلیل
کنون مشرکان جز گمانهای شر *** نباشند پیرو ز چیزی دگر
اگر چه که از سوی پروردگار *** هدایت بر آنها بشد آشکار (23)
النجم
مگر آدمی هر چه خواهد تمام *** بدست آورد ز آرزوها و کام؟ (24)
النجم
که دنیا و عقبی از آن خداست *** همه زیر فرمان آن کبریاست (25)
النجم
چه بسیار هستند در آسمان *** ملکها که دارند آنجا مکان
ولی جز بفرمان رب وجود *** شفاعاتشان هست خالی ز سود
دهد سود بر هر که خواهد خدا *** به هر کس که باشد ز کارش رضا (26)
النجم
کسانی که مومن به عقبی نیند *** به بی‌دینی و کافری می‌زیند
بگویند آری ملائک تمام *** همه دختراننند یک یک بنام (27)
النجم
اگر چه نباشند آگاه از آن *** نپویند جز راه وهم و گمان

گمانهای باطل که آنان کنند *** نبودست در درک حق سودمند (28) النجم
از آن کس تو دوری کن ای نیکمرد *** که او یاد ما را فراموش کرد
بجز زندگانی دنیا نخواست *** دلش جز به امیال دنیا نخاست (29) النجم
در این گونه افراد از حق بدور *** همین حد بود منتهای شعور
که باشند دنبال دنیای پست *** به لذات فانی برآورده دست
هر آن کس که گمره شد از راه راست *** بر احوالش آگاه یکتا خداست
همین‌گونه هم هست آگاهتر *** چه کس شد هدایت به راهش دگر (30) النجم
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** همه هست ملک خدای جهان
که بدکارها را نماید عقاب *** کند کیفر و می‌چشاند عذاب
نکوکارها را سزا بخشد او *** به پاداش کردارهای نکو (31) النجم
که ماندند دور از گناه کبیر *** قدم نانهادند در آن مسیر
اگر هم نمودند کاری خطا *** بُدی کوچک و سر بزد از هوی
وسیع است غفران پروردگار *** بود آگه از حالتان کردگار
از آن روز کاوردتان بر زمین *** چو بودید در بطن مادر جنین
بدانست احوالتان را خدا *** نباشید ای خلق پس خودستا
بر احوال افراد پرهیزکار *** بود اعلم از هر کسی کردگار (32) النجم
تو دیدی کسی را که ترسیده خود *** نیامد به میدان جنگ اُحد (33) النجم
کمی کرد انفاق اندک زمان *** پس از مدتی قطع بنمود آن (34) النجم
مگر او از احوال غیب آگهست *** ورا علمی از غیب باشد بدست
مگر هست بینای بر آن جهان *** بداند همه رازهای نهان (35) النجم
ندانست آیا به باب جزا *** چه بنوشته تورات بهر خطا (36) النجم
چه بنوشته اندر کتاب خلیل *** کسی کاو وفادار بود و جلیل (37) النجم
که چون روز آخر بیاید ز راه *** نه بر دوش گیرد کس از کس گناه (38) النجم
نبیند بجز حاصل آن تلاش *** که کردست در زندگی و معاش (39) النجم

همانا که پاداش اعمال خویش *** به برزخ ببیند فراروی پیش (40)
النجم
سپس در قیامت سزاوار حال *** ببیند عطا یا جزا بر کمال (41)
النجم
که کار همه خلق در انتها *** سرانجام باشد بسوی خدا (42)
النجم
هر آن کس که همواره مانند دوست *** بخنداند و نیز گریاند اوست (43)
النجم
همانا خدا هست تنها و بس *** که میراند و زنده سازد سپس (44)
النجم
خدا آدمی را چو می‌آفرید *** نر و ماده ز آغاز کردی پدید (45)
النجم
از آن نطفه‌ای کان ز جنس ذکور *** میان رحمها بیابد حضور (46)
النجم
همین‌گونه هم نیز پروردگار *** کند نشأت آخرت برقرار (47)
النجم
هم او بندگان را کند بی‌نیاز *** بر ایشان کند باب سرمایه باز (48)
النجم
شده خلق با دست رب جهان *** ستاره که شعری بود نام آن (49)
النجم
همانا خدا بود کاندر بلاد *** به کیفر بمیراند آن قوم عاد (50)
النجم
بدانگونه نابود کرده ثمود *** کز آنها نمانده نشان وجود (51)
النجم
دگر ملت نوح زین پیشتر *** که بودند ظالم از این بیشتر
بمیراند و فرمود یکسر هلاک *** کز آنها نماندنشان روی خاک (52)
النجم
دیار همه لوطیان زبون *** به فرمان دادار شد واژگون (53)
النجم
بر ایشان احاطه نمود آن عذاب *** که بسیار سنگین بُدی آن عقاب (54)
النجم
کنون پس کدامین نعم را شما *** بگردید منکر ز یکتا خدا (55)
النجم
کنون مصطفی نیز چون دیگران *** کزین پیش بودند پیغمبران
نذیری است بر مردم روزگار *** بترساند از خشم پروردگار (56)
النجم

کنون گشته نزدیک روز جزا *** بزودی بیاید زمانش فرا (57)
النجم
چنان روز را غیر پروردگار *** نشاید که سازد کسی آشکار (58)
النجم
مگر زین سخنها و از این کلام *** تعجب کنید ای زبونان خام (59)
النجم
ره خنده و هزل گیرید پیش *** نگرئید بر تیره‌بختی خویش (60)
النجم
شما ای خلایق بسی جاهلید *** از آن سخت روز خدا غافلید (61)
النجم
بسائید سر را به سجده به خاک *** عبادت نمایید یزدان پاک (62)

القمر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قیامت رسیدست اکنون ز راه *** که بشکافت در آسمان قرص ماه (1)
القمر
اگر آیتی را چنین آشکار *** ببینند کفار از کردگار
دگرباره از حق بتابند روی *** بگویند سحرست بی‌گفتگوی (2)
القمر
دروغین بخواندند حرف خدا *** بگشتند پیرو ز نفس و هوی
مقریست هر کار را عاقبت *** که آرام گیرد در آن مرتبت (3)
القمر
در آیات قرآن بود بس خبر *** از اخبار پیشینیان بشر
که مردم به پندش بپویند راه *** بگردند بیزار خود از گناه (4)
القمر
کتابیست قرآن مبارک مقام *** بود حکمتی بالغه در کلام
از این بیشتر حرف و اندرز و پند *** نخواهد بیفتد دگر سودمند (5)
القمر
از این کافران روی برتاب زود *** ندارد دگر پند و اندرز سود
منادی یکی روز آرد ندا *** سخن گوید از حادثی جانگزا (6)
القمر
که از بیم آن، کافران نژند *** به خواری همی چشم بر هم نهند
سر از گور بیرون کنند آن زمان *** ملخ‌وار گردند هر سو روان (7)
القمر
در آن حال آنان اطاعت کنند *** سرود منادی اجابت کنند
بگویند کفار بس تیره‌بخت *** همین است آن روز بسیار سخت (8)
القمر
کزین پیش هم قوم نوح رسول *** نکردند اندرز او را قبول
بگفتند باشد دچار جنون *** ستمها کشیدی ز قوم زبون (9)
القمر
به ایزد برآورد دست دعا *** که مغلوب قومم شدم ای خدا
مرا باش یاور به یاری خویش *** که پیروز گردم بر این قوم و کیش (10)
القمر
گشودیم درهای هفت آسمان *** بکردیم سیلاب باران روان (11)
القمر
بروی زمین چشمه‌هائی از آب *** در آن لحظه جاری بشد با شتاب

که آن آب هفت آسمان و زمین *** بگشتند با تندبادی قرین
که این حکم پیوند زین پیشتر *** مقرر بگردیده بُد در قدر (12)
القمر
به کشتی نمودیم او را سوار *** که بنیان آن بود بس استوار (13)
القمر
به فرمان ما گشت کشتی روان *** شناور بشد در یمی بیکران
چو کردند تکذیب نوح نکو *** بدینگونه دادیم پاداش او (14)
القمر
فقط کشتی نوح ماندی بجا *** که حفظش بفرمود یکتا خدا
که بر هر گروهی و هر ملتی *** شود مایه پندی و عبرتی
کنون کیست آیا که بگرفته پند *** چه کس را فتاد این سخن سودمند (15)
القمر
چه سخت است بنگر ز یزدان عذاب *** چسان می‌نماییم آری عقاب (16)
القمر
بگفتیم قرآن سلیس و روان *** که اندرز گیرند مردم از آن
کنون کیست کز این کتاب مجید *** نیوشد بسی پندهای مفید (17)
القمر
چو پیغمبر خویش را قوم عاد *** بکردند تکذیب روی عناد
ببینید پایان و فرجام کار *** چه آمد بر آنان ز پروردگار (18)
القمر
یکی تندباد آمد از کردگار *** یکی روز نحسی که بُد پایدار (19)
القمر
چنان تندباد عظیمی وزید *** که از جای برکند هر چه رسید
چو نخلی که آن را ببرند و سخت *** بروی زمین افکنند آن درخت (20)
القمر
بلی آتش خشم و تنبیه ما *** چسان سخت باشد چو آید فرا (21)
القمر
به قرآن بگفتیم صحبت روان *** که مردم نیوشند پندش به جان
کنون کیست آیا که از این کتاب *** بسی پند گیرد به راه صواب (22)
القمر
دروغین بخواندند قوم ثمود *** کلام خدا و رسولی که بود (23)
القمر
بگفتند شایسته باشد مگر *** اطاعت نماییم از یک بشر
اگر ما بدینکار روی آوریم *** همانا که بر گمرهی ره بریم (24)
القمر
شگفتا چگونست در بین ما *** فقط او شنیدست وحی خدا

همانا که او هست ناراستگو *** از این کار باکی نباشد بر او (25)
القمر
بزودی بدانند تا راست چیست *** که کذاب بی‌باک ناپاک کیست (26)
القمر
خود از بهر یک امتحان ناقه را *** بر ایشان فرستاد یکتا خدا
تو باشی مراقب بر احوالشان *** ببین خلق را، چون بود حالشان
بر آزارشان صبر می‌گیر پیش *** تو مگذار از دست این خوی خویش (27)
القمر
به آنها خبر ده، همی کن خطاب *** که تقسیم گردیده این چشمه آب
یکی روز این آب سهم شماست *** دگر روز بر ناقه آبش رواست (28)
القمر
سوی صاحب خود زدند این ندا *** به تیغی بگرداند پی ناقه را (29)
القمر
دگرباره دیدند از ما عذاب *** چه سخت است تنبیه و قهر و عقاب (30)
القمر
یکی صیحه آمد ز یکتا اله *** همه خشک گشتند همچون گیاه (31)
القمر
چه آسان نمودیم قرآن بیان *** که مردم بگیرند پندی از آن
کنون کیست کان را بگیرد بگوش *** نیوشد همه پندهایش به هوش (32)
القمر
دگر لوطیان نیز دور از صواب *** بکردند تکذیب لوط و کتاب (33)
القمر
بدادیم ما هم به باد فنا *** همه قوم جز لوط و اهل سرا
که بارانی از سنگ بر فرش خاک *** ببارید و گشتند جمله هلاک (34)
القمر
ندیدند گر، لوط و بیتش بلا *** فقط بود از لطف یکتا خدا
که پاداش این گونه، یزدان دهد *** به هر کس به شکرانه‌اش سر نهد (35)
القمر
بترساندشان لوط از آن عذاب *** که از سوی ما می‌رسد بر عقاب
ولیکن در آیات رب جهان *** دگرباره کردند شک و گمان (36)
القمر
بکردند از لوط هنگام شب *** همه میهمانان او را طلب
به تنبیه کردیمشان کور چشم *** به آنها بگفتیم از روی خشم
که اینک بود موقع انتقام *** چشید این عذاب الهی تمام (37)
القمر

چو شد صبح آن قوم ناراستکار *** به قهری مداوم شدندی دچار (38)
القمر
بگفتیم اینک چشید آن عذاب *** بگردید تنبیه بر این عقاب (39)
القمر
به قرآن چه آسان بود هر کلام *** که مردم بفهمند پندش تمام
نیوشنده این سخن حال کیست *** که منظور قرآن بفهمد که چیست (40)
القمر
خود از بهر ارشاد فرعونیان *** رسولی بیامد چو پیشینیان (41)
القمر
دروغین بخواندند آیات او *** چشیدند ناگه مکافات او
خدا نیز با قدرت و اقتدار *** بفرمودشان بر عقوبت دچار (42)
القمر
گروهی که بین شما کافرند *** مگر خود ز پیشینیان برترند؟
مگر از عذاب خدای جهان *** برآنها رسیدست خط امان (43)
القمر
مگر آن کسانی که این سان زبان *** گشایند و گویند اندر بیان
که چون ما همه جمع هستیم پس *** همی فتح ماراست در دسترس (44)
القمر
بباید بدانند که خوار و پست *** بزودی بخواهند خوردن شکست
همه پشت سازند در روز جنگ *** شود عرصه بر آن کسان سخت تنگ
(45)
القمر
بر آنان قیامت بود وعده‌گاه *** بزودی بخواهد رسیدن ز راه
که بس ناگوارست و بسیار سخت *** بر آن کافران سیه‌روز بخت (46)
القمر
که گمراه هستند بدکارها *** دچار جنونند و پندارها (47)
القمر
یکی روز آید که با روی و سر *** به آتش کشانندشان در سقر
بگویند اکنون چشید این عذاب *** به قعر جهنم به صد زجر و تاب (48)
القمر
هر آنچه که پروردگار آفرید *** به اندازه خاص کرده پدید (49)
القمر
یکی هست فرمان ما در جهان *** مباشید زنهار از غافلان
همانندم تحقق پذیرد سخن *** به اندازه چشم بر هم زدن (50)
القمر
بسی چون شما کافران روی خاک *** که بودند و گشتند جمله هلاک

کنون کیست آیا کزین سرگذشت *** بسی پند در قلب او برگذشت (51)
القمر
بشد ثبت در نامه سرنوشت *** هر آن چیز کردند از نیک و زشت (52)
القمر
در آنجا همه چیز بنوشته است *** چه باشد کبیر و چه خرد و چه پست
(53)
القمر
بلی صالحان الهی سرشت *** گزینند مأمن به باغ بهشت
بخواهند آمد درون جنان *** که جاری در آنهاست نهری روان (54)
القمر
در آن جایگاهی که صدق و صفاست *** مکانی که نزدیک یکتا خداست
به عزی بلند و به قربی تمام *** تنعم نمایند در آن مقام (55)

الرحمن

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بسی مهربانست یکتا خدا (1) *** که قرآن بیاموخت بر مصطفی (2)
الرحمن
بسی مهربانست یکتا خدا (1) *** که قرآن بیاموخت بر مصطفی (2)
الرحمن
خدا آدمی را ببخشید جان (3) *** به او داد تعلیم نطق و بیان (4)
الرحمن
خدا آدمی را ببخشید جان (3) *** به او داد تعلیم نطق و بیان (4)
الرحمن
بگردند همواره خورشید و ماه *** به معلوم وقتی و در خاص راه (5)
الرحمن
گیاهان و اشجار آن تیره خاک *** نمایند سجده بر آن ذات پاک (6)
الرحمن
برافراشت هفت آسمان را بلند *** که خود طرح میزان خدا درفکند (7)
الرحمن
بفرمود کای بندگان و عباد *** تجاوز نشایست از قسط و داد (8)
الرحمن
به میزان انصاف و بی‌کاستی *** بسنجید هرچیز را راستی
نباشید ای مردمان کم‌فروش *** به انصاف سنجید و از روی هوش (9)
الرحمن
زمین را بگسترد پروردگار *** که مردم بگیرند در آن قرار (10)
الرحمن
همه‌گونه میوه به بارش نشست *** در آن نخل خرمای با پوشش است (11)
الرحمن
حبوبات رویند از خاک آن *** که دارند از برگ و ریحان نشان (12)
الرحمن
کدامین نعم را ز یکتا خدا *** دروغین بخوانید آیا شما (13)
الرحمن
خدا آدمی را ز صلصال خاک *** چنین آفریدست زیبا و پاک (14)
الرحمن
ولی جنیان را چو می‌آفرید *** ز یک شعله آتش بکردی پدید (15)
الرحمن

کنون راه انکار گیرید پیش *** کدامین نعم را ز یزدان خویش (16)
الرحمن
خدائی که او مشرقین آفرید *** همین‌سان دو مغرب از او شد پدید (17)
الرحمن
کدامین نعم را ز پروردگار *** دروغین بخوانید اندر شمار (18)
الرحمن
دو دریا بیامیخت ایزد به هم *** به هم اندر آمیخت یزدان دو یم (19)
الرحمن
یکی برزخ آن بین دارد وجود *** که باشد عیان هر یکی را حدود (20)
الرحمن
کنون بر چه نعمت ز یزدان حی *** ره کذب و انکار سازید طی (21)
الرحمن
خود از آن دو دریا به لطفی فزون *** برآورد مرجان و لولو برون (22)
الرحمن
پس اینک چه انکار آیا شما *** برانید بر لطف یکتا خدا (23)
الرحمن
خداراست کشتی همانند کوه *** شناور به بحرند بس باشکوه (24)
الرحمن
کدامین نعم را ز پروردگار *** نمایید انکار در روزگار (25)
الرحمن
هر آن کس که روی زمین پابجاست *** سرانجام او نیستی و فناست (26)
الرحمن
خداوند با مجد صاحب جلال *** بود زنده هرگز نیابد زوال (27)
الرحمن
دروغین بخوانید پس این زمان *** کدامین نعم را ز رب جهان (28)
الرحمن
زمین و سماوات تنها ز رب *** کنند احتیاجات خود را طلب
همه روزه او هست در کار نو *** جهانهاست در دست یزدان گرو (29)
الرحمن
کنون پس به نعمات یزدان خویش *** چه راهی از انکار گیرید پیش (30)
الرحمن
پس ای انس و جن آن یگانه خدا *** بزودی رسد بر حساب شما (31)
الرحمن
الا خاکیان این زمان از چه رو *** نمایید تکذیب نعمات او (32)
الرحمن

شماراست ای انس و جن ار توان *** فراتر روید از زمین و آسمان
به هر جا و هر سو که بیرون روید *** نشاید که خارج ز ملکش شوید (33)
الرحمن
دروغین بخوانید آیا شما *** چه لطفی و نعمت ز یکتا خدا (34)
الرحمن
فرود آورد بر شما کردگار *** ز بگداخته آهن و مس، شرار
همانا در آن عرصه داوری *** کسی را نیابید بر یاوری (35)
الرحمن
کدامین نعم را ز پروردگار *** نمایید انکار اندر شمار (36)
الرحمن
یکی روز آید که این آسمان *** شکافی خورد سهمگین و گران
شود چون گلی سرخگون ناگهان *** ز هر سو چو روغن بگردد روان (37)
الرحمن
نمایید انکار اینک دگر *** کدامین نعم را ز رب بشر (38)
الرحمن
در آن روز از جن و انس از گناه *** نخواهد بپرسد یگانه اله
(که بسیار واضح بود و آشکار *** گناهان که کردند، بر کردگار) (39)
الرحمن
کنون مایه کذب و انکار چیست *** که گوئید این لطف از الله نیست (40)
الرحمن
ز سیمایشان مردم زشتکار *** مشخص بگردند روز شمار
بگیرند از موی و از پایشان *** به دوزخ نمایند مأوایشان (41)
الرحمن
کنون بر چه نعمت ز یزدان خویش *** ره کفر و انکار گیرید پیش (42)
الرحمن
همین دوزخی هست تا بارها *** دروغش بخواندند بدکارها (43)
الرحمن
بمانند سرگشته آن قوم خوار *** که مابین جوشنده آبند و نار (44)
الرحمن
چه نعمات دادست یکتا اله *** به تکذیب آن طی مسازید راه (45)
الرحمن
هر آن کس بترسد ز پروردگار *** ز یزدان دو باغست او را نثار (46)
الرحمن
دروغین چه خوانید اینک دگر *** چنین لطفها را ز رب بشر (47)
الرحمن
بسی شاخسارست اندر جنان (48) *** چه انکار ورزید دیگر بر آن؟ (49)

الرحمن
بسی شاخسارست اندر جنان (48) *** چه انکار ورزید دیگر بر آن؟ (49)
الرحمن
روانست در آن دو باغ بهشت *** دو چشمه بر افراد نیکوسرشت (50)
الرحمن
کنون پس به نعمات یزدان خویش *** چرا راه انکار گیرید پیش (51)
الرحمن
در آن باغهای جنان کردگار *** دو گونه ز هر میوه داده قرار (52)
الرحمن
کنون بر چه نعمت برانید ظن *** از الطاف یکتا رب خویشتن (53)
الرحمن
کسانی که هستند اندر جنان *** نشیمن گزینند در آن مکان
بر آن بستری می‌کنندی نشست *** که جنسش حریرست و استبرق است
به هر میوه‌ای کان رسد بر درخت *** رسد دست آن مردم نیکبخت (54)
الرحمن
همه گونه نعمت خداوند داد *** دگر چیست تکذیبتان ای عباد (55)
الرحمن
زنانی نجیبند و نیکوسرشت *** نشیمن گزیده به باغ بهشت
ز انس و ز جن هیچکس پیش از این *** نبودست با آن زنان همنشین (56)
الرحمن
نمایید انکار اینک شما *** چه لطفی از الطاف یکتا خدا (57)
الرحمن
زنانی که دارند آنجا حضور *** چو یاقوت هستند و مرجان نور (58)
الرحمن
کنون بر چه نعمت ز پروردگار *** برانید انکار در روزگار (59)
الرحمن
مگر هست پاداش کردار نیک *** یکی کار دیگر بجز کار نیک (60)
الرحمن
چنین است نعمات رب جهان *** چرا می‌نمایید انکار آن (61)
الرحمن
دو باغ دگر نیز جز آن دو باغ *** بود تا بیابید آنجا فراغ (62)
الرحمن
بدینگونه از لطف گسترده خوان *** چرا می‌نمایید تکذیب آن (63)
الرحمن
که سرسبزی و خرمی و صفا *** در آنهاست در غایت انتها (64)

الرحمن
کنون این همه نعمت از کردگار *** بر انکار آنید آیا دچار (65)
الرحمن
میان دو جنت دو چشمه پر آب *** بجوشند صاف و گوارا و ناب (66)
الرحمن
خدا این همه لطف دارد تمام *** بخوانید ز آنها دروغین کدام؟ (67)
الرحمن
همه میوه‌ای نیز نخل و انار *** در آن دو بهشت است خود برقرار (68)
الرحمن
بدینگونه نعمت نهاده خدا *** چه انکار ورزید آیا شما (69)
الرحمن
در آنجا زنانند زیبا خصال *** به غایت رساندند حسن جمال (70)
الرحمن
به دریای نعمت که بخشد خدا *** شناور به شکّید اکنون چرا (71)
الرحمن
همه حوریان در سراپرده‌اند *** حجابی بر آن ماه آورده‌اند (72)
الرحمن
خدا داده نعمت چنین بی‌کران *** چرا می‌نمائید انکار آن (73)
الرحمن
بجز شوهرانی که دارند خویش *** نبرده بر آنها کسی دست، پیش (74)
الرحمن
کدامین نعم را ز یزدان حق *** نمایید انکار بر این نسق (75)
الرحمن
پس آن حوریان «خوبروی و سخن» *** همی جامه سبز کرده به تن
زده تکیه بر تخت دولت تمام *** بر آنها ز فخرست جا و مقام (76)
الرحمن
کنون بر چه نعمت ز پروردگار *** به انکار و شکّید آیا دچار (77)
الرحمن
مبارک بود نام آن کبریا *** به عزت بخوان نام یکتا خدا
خدائی که اوراست عز و جلال *** ورا لطف باشد بحد کمال (78)

الواقعه

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
چو وقت قیامت بیاید فرا *** شود موقع حشر و روز جزا (1)
الواقعه
بیاید همان سخت روز گران *** که هرگز نبودست کذبی در آن (2)
الواقعه
در آن روز نزد خدای جلیل *** گروهی رفیعند و جمعی ذلیل (3)
الواقعه
زمانی که در جنبش آید زمین (4) *** دگرگون شود کوه‌ها همچنین (5)
الواقعه
زمانی که در جنبش آید زمین (4) *** دگرگون شود کوه‌ها همچنین (5)
الواقعه
همانند ذرات گرد و هبا *** پراکنده گردند اندر هوا (6)
الواقعه
چو از دور گیتی ببندید رخت *** سه دسته شوید اندر آن روز سخت (7)
الواقعه
گروهی همه راست مردان دین *** که هستند اصحاب سمت یمین
چه نیکوست احوال آنان نکوی *** ببینند بخت نکو روبروی (8)
الواقعه
گروهی دگر، جمع شومند و خوار *** چه سخت است بر این کسان روزگار (9)
الواقعه
گروه سوم کیست؟ السابقون *** که ایمانشان برترست و فزون (10)
الواقعه
همین مردُمانند پاک از گناه *** عزیزند در پیش یکتا اله (11)
الواقعه
نشیمن گزیده به باغ بهشت *** همه‌گونه نعمت بر ایشان نوشت (12)
الواقعه
که این دسته هستند از آن امم *** که می‌زیستندی از این پیش هم (13)
الواقعه
از اقوام آخر گروهی قلیل *** درآیند در این گروه جلیل (14)
الواقعه
زده تکیه بر تختها سر به سر *** همه تختهای مرصع ز زر (15)
الواقعه

نکو دوستان فارغ از درد و غم *** نشینند خود روی در روی هم (16)
الواقعه
پسرهای زیبا که حسن و جمال *** نخواهد پذیرد در آنان زوال
بگردند بر گردشان روز و شب *** که خدمت نمایندشان با ادب (17)
الواقعه
پیاله به کف جام و کوزه به دست *** روان باده‌ای اندر آن جام هست (18)
الواقعه
نیابند دردسری هیچگاه *** نیابد در آنان غم و رنج راه (19)
الواقعه
گزینند میوه به لطفی تمام (20) *** ز مرغان خورند و غذائی بکام (21)
الواقعه
گزینند میوه به لطفی تمام (20) *** ز مرغان خورند و غذائی بکام (21)
الواقعه
زنانی سیه‌چشم زیبا خصال (22) *** چنان دُرِّ مکنون به حسن و جمال (23)
الواقعه
زنانی سیه‌چشم زیبا خصال (22) *** چنان دُرِّ مکنون به حسن و جمال (23)
الواقعه
چنین است پاداش آن کارها *** که کردند آن نیکوان بارها (24)
الواقعه
نه آنجا نیوشند حرفی تباه *** نه هرگز کلامی که باشد گناه (25)
الواقعه
به غیر از محبت به غیر از سلام *** در آنجا نباشد سخن یا کلام (26)
الواقعه
چه خوش روزگارند اصحاب راست *** زمان بگذرانند بر میل و خواست (27)
الواقعه
که در سایه سدر، بی‌رنج خار (28) *** به راحت گذارند خوش روزگار
الواقعه
که در سایه سدر، بی‌رنج خار (28) *** به راحت گذارند خوش روزگار
درختان موزی که بر روی هم *** مرتب شود میوه‌اش دم به دم (29)
الواقعه
نشینند در سایه سار درخت *** که بس پایدارست مطلوب بخت (30)
الواقعه

در اطراف آن چشمه‌های پُر آب (31) *** بچینند بس میوه‌ها بی‌حساب (32)
الواقعه
در اطراف آن چشمه‌های پُر آب (31) *** بچینند بس میوه‌ها بی‌حساب (32)
الواقعه
تمامی ندارد، بود پایدار *** کسی نیز مانع نگردد ز کار (33)
الواقعه
چه همخوابگانند بالا بلند *** زغمزه به دلها فکنده کمند (34)
الواقعه
زنانی که در خوبی و در جمال *** خدا آفریده بحد کمال (35)
الواقعه
که آن حوریان نکورو همه *** همیشه بمانند خود باکره (36)
الواقعه
چه شوهر پسندند آن نیکوان *** همیشه بخواهند ماندن جوان (37)
الواقعه
پس این گونه نعمات کان از خداست *** هماناست مخصوص اصحاب راست (38)
الواقعه
که هستند جمعی ز پیشینیان *** کزین پیش بودند از خاکیان (39)
الواقعه
گروهی ز یاران آخر زمان *** بخواهند پیوست در آن مکان (40)
الواقعه
گروهی ستمکار و شوریده حال *** که هستند اصحاب و قوم شمال
بر ایشان چه سخت است روز شمار *** به ذلت بمانده به دارالقرار (41)
الواقعه
به باد سموم و به آب حمیم *** گرفتار هستند اندر جحیم (42)
الواقعه
خود از آتش دوزخ کردگار *** بر آنان بود سایه از دود تار (43)
الواقعه
که نه سرد گردد نه یک خوش نسیم *** نه بارد بگردد نه گردد کریم (44)
الواقعه
بر آنان دَرِ قهر گردیده باز *** که می‌زیستندی به دنیا به ناز (45)
الواقعه
به قبح کبیره بر اعمال زشت *** بکردند اصرار در سرنوشت (46)
الواقعه

همیشه بگفتند تا چون هلاک *** بگشتیم و شد استخوان نیز خاک
چو جان از بدن رفت و کردیم فوت *** چسان زنده گردیم از بعد موت (47)
الواقعه
کجا؟ کی؟ نیاکان ما سر به سر *** همه زنده گردند بار دگر (48)
الواقعه
بگو ز اولین آدم و آخرین *** همه زنده گردند روز پسین (49)
الواقعه
همه جمع گردند در وعده‌گاه *** در آن روز معلوم پیش اله (50)
الواقعه
پس آنگه شما گمرهان لعین *** که کردید تکذیب روز پسین (51)
الواقعه
بخواهید خوردن خود از یک شجر *** که زقوم تلخ است آن را ثمر (52)
الواقعه
شکمهایتان پر شود زآن طعام (53) *** بنوشید ز آب جهنم تمام (54)
الواقعه
شکمهایتان پر شود زآن طعام (53) *** بنوشید ز آب جهنم تمام (54)
الواقعه
بدانسان بنوشید از آن شراب *** که یک تشنه اُشتر همی نوشد آب (55)
الواقعه
همه کافران را به دارالبقا *** چنین است آب و خوراک و غذا (56)
الواقعه
خدا آفریدستتان بس نکو *** چرا پس نسازید تصدیق او (57)
الواقعه
ندیدید آیا در آغاز کار *** یکی نطفه بودید ناچیز و خوار (58)
الواقعه
پس آیا شما خویشتن، خویش را *** چنین آفریدید، یا کبریا (59)
الواقعه
به هر کس که دادیم جان و حیات *** مقرر نمودیم بر او ممات
کسی را نزیبد که گیرد سبق *** از این قدرت و عزت و فر حق (60)
الواقعه
خدا می‌تواند کند جانشین *** یکی خلق دیگر به روی زمین
پدیدارتان سازد آنگه دگر *** به نحوی که هستید زآن بی‌خبر (61)
الواقعه
چو دانید اکنون که روز نخست *** چه بودید و چون گشت انسان درست
چرا پس نگیرید پندی مفید *** که روز قیامت بخواهد رسید (62)

الواقعه
ندیدید آیا دگر همچنین *** که چون دانه کشتید اندر زمین (63)
الواقعه
شما خود نمودید آن را گیاه؟ *** و یا آنکه روياند یکتا اله؟ (64)
الواقعه
چو خواهد خداوند آن باغ و کشت *** تواند کند خشک در سرنوشت
که سازید با حسرت این را بیان (65) *** که سخت اوفتادیم اندر زیان (66)
الواقعه
که سازید با حسرت این را بیان (65) *** که سخت اوفتادیم اندر زیان (66)
الواقعه
بدادیم روزیِّ خود را ز دست *** حوادث چنین پشت ما را شکست (67)
الواقعه
به آبی که دائم نمایید نوش *** توجه نمایید آیا به هوش (68)
الواقعه
خدا، یا شما از دل آن سحاب *** به پایین فرو ریخت باران آب؟ (69)
الواقعه
چو خواهد کند تلخ آن را خدا *** چرا پس نیارید شکرش بجا (70)
الواقعه
چو خود آتشی را فروزان کنید *** نگاهی به حکمت سوی آن کنید (71)
الواقعه
شما بر درختان بدادید بار *** و یا خلق فرمود پروردگار؟ (72)
الواقعه
خدا عنصر نار را آفرید *** به فرمان او آتش آمد پدید
که تا راه یابند، اهل سفر *** چه اندر کُهِستان چه در خشک بر (73)
الواقعه
پس ای مصطفی حمد میکن مدام *** خدائی که او هست والامقام (74)
الواقعه
کنون بر مواقع، قسم یاد باد *** که در آن فواصل خود اختر نهاد (75)
الواقعه
اگر نیک دانید این سان قسم *** بزرگست آن را مخوانید کم (76)
الواقعه
همانا که قرآن بود سودمند *** کتابی کریم است سرشار پند (77)
الواقعه
که در لوح محفوظ پروردگار *** بگردیده ثبت این کتاب استوار (78)

الواقعه
بجز دست پاکان نیاید بر آن (79) *** فرستاده آمد ز رب جهان (80)
الواقعه
بجز دست پاکان نیاید بر آن (79) *** فرستاده آمد ز رب جهان (80)
الواقعه
کتابی چنین استوار و درست *** بخوانیدش آیا ز انکار سست (81)
الواقعه
شما را شده کذب از آن، نصیب *** بدین گفته دادید خود را فریب (82)
الواقعه
چسان است احوالشان آن زمان *** که خود بر گلو می‌رسد جانشان (83)
الواقعه
به بالین مرده در آن حال موت *** نظاره نمایید هنگام فوت (84)
الواقعه
در آن دم به اوئیم نزدیکتر *** ولیکن نبینید ما را دگر (85)
الواقعه
اگر راستگویید در ادعا *** که هرگز نباشد معاد و جزا (86)
الواقعه
دگرباره آرید جان در بدن *** اگر راستگوئید اندر سخن (87)
الواقعه
هر آن کس که او جان بداد و بمرد *** اگر گوی قربت به یزدان، ببرد (88)
الواقعه
به پاداش آن کرنش و بندگی *** کند در جنان تا ابد زندگی (89)
الواقعه
اگر هست آن کس از اصحاب راست *** ز قومی که مؤمن به یکتا خداست (90)
الواقعه
بشارت دهیدش به سِلْمُ و سلام *** که باشد تو را عز و نعمت تمام (91)
الواقعه
گر از گمرهانست و از منکرین (92) *** حمیم است او را نصیب و قرین (93)
الواقعه
گر از گمرهانست و از منکرین (92) *** حمیم است او را نصیب و قرین (93)
الواقعه
نصیبش بود، تلخ آبِ حمیم *** بود جایگاهش به قعر جحیم (94)
الواقعه

یقین است این وعده بر راستی *** تحقق پذیرست بی‌کاستی (95)
الواقعه
پس اکنون ستایش بکن کبریا *** همانا بزرگست یکتا خدا (96)

الحدید

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** ستایش نمایند رب جهان
خدائی که باشد حکیم و عزیز *** برون نیست از قدرتش هیچ چیز (1) الحدید
زمین و سماوات از آن اوست *** همه ملک گیتی به فرمان اوست
کند زنده و باز میراند او *** به قدرت همه حکم می‌راند او (2) الحدید
بود اولین و آخرین در وجود *** نهان است و پیداست آن کان جود
به هر چیز دارد در عالم قرار *** علیم است و داناست پروردگار (3) الحدید
خدا ارض و هفت آسمان آفرید *** به شش روزشان کرد یکسر پدید
به تدبیر خود عرش را برفراشت *** بدینگونه نیکو و کامل بداشت
بود آگه از، هر چه اندر زمین *** فرو می‌رود یا برآید چنین
هر آنچه فرود آید از آسمان *** هر آنچه به بالا رود، داند آن
به هرجا که باشید او با شماست *** چو کاری نمایید آگه خداست (4) الحدید
زمین و سماوات از ایزدست *** بر او بازگردد هر آن چیز هست (5) الحدید
نهان کرده در روز هر شام تار *** کند روز در شب نهان کردگار
بود آگه از سرّ و حال ضمیر *** به ذات‌الصدورست ایزد بصیر (6) الحدید
بیارید ایمان به یکتا خدا *** همین‌سان به پیغمبرش مصطفی (ص)
ره بذل و انفاق گیرید پیش *** از آنچه که گشتید وارث ز پیش
بلی بر کسانی که مؤمن شدند *** بدنبال انفاق و بخشش بُدند
نصیب است اجری کبیر از خدا *** که ایزد بر آنان نماید عطا (7) الحدید
چرا بر یگانه خدا و رسول *** ندارید ایمان و حسن قبول
اگر چه که پیغمبر راستین *** هدایت کند هر نفس سوی دین
که گردید مؤمن به یکتا خدا *** بیارید ایمان بر آن رهنما
گرفتست پیمانتان کردگار *** دگر جای شک نیست در این قرار (8) الحدید
خداوند بر عبد خود، راستین *** فرستاد آیات فاش و مبین
که سازد بشر را ز ظلمت برون *** سوی روشنائی شود رهنمون

که ایزد به حق شما ای عباد *** رئوف و رحیم است خیلی زیاد (9) الحدید
سبب چیست تا در ره ذوالجلال *** نسازید انفاق هرگز ز مال
اگر چه تمام زمین و آسمان *** رسد بر یگانه خدای جهان
بر آن مسلمینی کز آن پیشتر *** که بر مکه یابید فتح و ظفر
به راه یگانه خداوند داد *** بکردند انفاق و جنگ و جهاد
بود اجر افزونتر و بیشتر *** از آنان که از بعد فتح و ظفر
نمودند انفاق و کردند جنگ *** نمودند بر دشمنان عرصه تنگ
ولی بهترین اجرها و سزا *** به هر دو نفر وعده داده خدا
که هر چه نمایید در روزگار *** بر آنست آگاه پروردگار (10) الحدید
کنون کیست آیا به دست سخا *** دهد قرض نیکو به یکتا خدا
که پاداش آن کار را چند بار *** فزونتر نماید بر او کردگار
به لطف و کرامت یگانه خدا *** بر او نیک پاداش سازد عطا (11) الحدید
یکی روز آید، در آن نیست ظن *** که هر کس بود مؤمن از مرد و زن
رود نور ایمان آنان نکوی *** پس و پیش ایشان ز هر سمت و سوی
بر آنان دهد مژده آنگاه نور *** که امروز از سوی رب غفور
بیایید داخل به باغ جنان *** که جاری در آنست نهری روان
بمانید در این مکان تا ابد *** که این رستگاری شما را سزد (12) الحدید
در آن روز افراد خوار و دورو *** بگویند بر مؤمنان نکو
کجا می‌روید این چنین با شتاب *** بمانید یک لحظه زین شور و تاب
که بلکه یکی فرصت آید بدست *** بگردیم ما با شما هم‌نشست
که یک شعله نوری ز نور شما *** مگر خود شود قسمت و سهم ما
به پاسخ چنین لب نمایند باز *** به دنیا دگرباره گردید باز
ببایست ز آنجا بگیرید نور *** اطاعت نمایید رب غفور
در این گفتگویند آن انجمن *** برانند با یکدگر این سخن
که ناگاه در بین آن دو گروه *** یکی حائل آید همانند کوه
به روی حصارست آنگه دری *** که بد را ز نیکو نماید بری
بود جانب داخلش بر بهشت *** برونش عذاب الهی نوشت (13) الحدید
دورویان برآرند آنگه ندا *** که آیا نبودیم ما با شما
بگویند آری ولی خویشتن *** فکندید خود را به رنج و محن
ز دنیا کشیدید بس انتظار *** در امر الهی به غفلت دچار
بسی آرزوهای دارالفنا *** کزان غره گشتید بس نا بجا

به امر خدا وقت آن در رسید *** که امر الهی بیاید پدید
چو مغرورتان کرد شیطان پست *** ز یاد خداوند شُستید دست (14) الحدید
پس امروز بهر نجات و گریز *** فدا هم ندارد دگر سود نیز
نشیمن گزینید اندر سقر *** که آتش شماراست شایسته‌تر
گزینید سکنی به بد منزلی *** چو بودید افراد تیره‌دلی (15) الحدید
مگر نیست اکنون زمان آن زمان *** که افراد مؤمن به رب جهان
شود نرم دلهایشان با صفا *** از آن وحیِ مُنزَل ز یاد خدا
نباشید چون ملتی در مآب *** که زین پیش آمد بر ایشان کتاب
بر آنان زمان زیادی گذشت *** ولی رنگ دلهایشان تیره گشت
بگشتند بس فاسق و نابکار *** به فسق و تباهی دریغا دچار (16) الحدید
بدانید کایزد ببخشد حیات *** زمین را پس از آنکه آمد ممات
بگفتیم آیات خود را عیان *** بکردیم این گونه روشن بیان
بود آنکه یکدم تعقل کنید *** یکی لحظه در آن تأمل کنید (17) الحدید
به راه خدا آنکه انفاق کرد *** تفاوت ندارد چه زن یا که مرد
به ایزد بدادست قرضی نکو *** که چندین برابر شود اجر او
به لطف و کرامت یگانه خدا *** بر ایشان کند نیک اجری عطا (18) الحدید
کسانی که بر مرسلین و خدا *** بگشتند مومن به صدق و صفا
همین راستگویان دل‌آگهند *** که روز جزا هم شهادت دهند
به دلهایشان نور ایمان مدام *** بیابند پاداش آن را تمام
هر آن کس که با کفر شد همنشین *** دروغین همی خواند آیات و دین
بر ایشان عذابی به دوزخ نهیم *** بیفتند در ژرفنای جحیم (19) الحدید
الا ایکه دارید عقلی و هوش *** بگیرید پند خدا را به گوش
که این زندگانی دنیای خوار *** فقط هست بازیچه‌ای طفل‌وار
نشاید که بارش بخواری کشی *** بود لعبی و لهو و آرایشی
پس از آن تفاخر بیاید ز پی *** ره خودستائی نمایید طی
فزونتر نمایید اندر حساب *** زن و مال و فرزند را با شتاب
که این کار دنیاست اندر مثل *** چو باران که بارد بوقت و محل
گیاهی برآرد خود از خاک سر *** که در حیرت آرد همی برزگر
بزودی ببینی بخشکد گیاه *** بپوسد شود زرد و گردد تباه
عذابی رسد سخت از سوی رب *** به عقبی بر افراد دنیاطلب

همه مؤمنان‌راست غفران نصیب *** بیابند آن را به اجر شکیب
بلی زندگانی دارالفنا *** نباشد به غیر از فریب و ریا (20) الحدید
شتابید بر سوی غفران رب *** نمایید آمرزش از او طلب
شتابید بر سوی باغ بهشت *** که خاصست بر مردم خوش‌سرشت
وسیع است همچون زمین و آسمان *** بود وستعتش این چنین بیکران
بهشت است بر اهل ایمان سزا *** مهیاست بر مرسلین خدا
که اینست از فضل پروردگار *** به هر کس بخواهد دهد بی‌شمار
خدا را بود لطف و فضلی زیاد *** مبر هیچ احسان او را ز یاد (21) الحدید
ببینید هر رنجی و هر بلا *** که آن را زمین آورد بر شما
(همانند قحطی و فقر و ستم *** که بر مردمان می‌رسد بیش و کم)
هر آنچه ببینید از نفس خویش *** (همانند اندوه و فکر پریش)
همه ثبت گردیده اندر کتاب *** مشخص بگردیده آن را حساب
همی پیشتر زآنکه پروردگار *** جهان را نماید چنین برقرار
که کاری چنین بر خدای جهان *** بسی هست آسان و سهل و روان (22) الحدید
به دنیا چو دادید چیزی ز دست *** نشاید از آن خاطر خویش خست
از آنچه خداوندتان گاه داد *** نگردید مغرور و سرمست و شاد
که یکتا خدا یار آن کس مباد *** که او را غرورست و عُجْبی زیاد (23) الحدید
کسانی که دارند بخل و غرور *** برانند بر مردمان جبر و زور
که تا دیگران نیز مغرور وار *** بگردند بر بخل و خست دچار
هر آن کس که برتافت روی از خدا *** نیازی ندارد بر او کبریا
غنی و حمیدست پروردگار *** ستوده صفات است آن کردگار (24) الحدید
رسولان خود را خدای جهان *** فرستاد با معجزاتی عیان
کتابی عطا کرد و میزان نهاد *** که مردم گرایند یکسر به داد
یگانه خدا خلق کرده حدید *** که دارد خطر نیز باشد مفید
که معلوم گردد چه کس راستین *** کند یاری ایزد و مرسلین
قوی هست و بسیار با اقتدار *** کسی کو شماراست پروردگار (25) الحدید
به سوی خلایق خدای جلیل *** فرستاد نوح نبیّ و خلیل
در اخلاف و ابناء آنها خدا *** کتاب و نبوت نهاده به جا
از ایشان گروهی به آیین راست *** هدایت بگشتند بی‌کم و کاست
بگشتند فاسق گروهی زیاد *** که بودند بدباطن و بدنهاد (26)

الحدید
پس از آن، خداوند بنده‌نواز *** رسولان دیگر فرستاد باز
فرستاد عیسی‌بن مریم خدا *** به او کرد انجیل خود را عطا
میان قلوب مریدان وی *** بنای محبت نهادیم پی
نهادند بدعت در آیین خویش *** به رهبانیت پا نهادند پیش
بر آنان نوشتیم، تنها طلب *** نمائید خشنودی و لطف رب
نکردند آن سان که شایسته بود *** مراعات آنچه که بنوشته بود
بر افراد مؤمن به یکتا خدا *** بکردیم پاداش و اجری عطا
ولیکن از این خلق جمعی کثیر *** به چنگال فسقند جمله اسیر (27)
الحدید
الا مؤمنان به پروردگار *** بترسید از شوکت کردگار
بیارید ایمان به دین رسول *** نمایید آیین او را قبول
که ایزد شما را دو بهره دهد *** ز لطفش دو خوان بهرتان می‌نهد
به دلها کند نور ایمان عطا *** بیابید ره بر بهشت خدا
ببخشاید ایزد خطا و گناه *** غفور و رحیم است یکتا اله (28)
الحدید
کسانی که هستند اهل کتاب *** بدانند این نکته را در حساب
که آن فضل و رحمت که از ایزدست *** نخواهند بگرفت هرگز بدست
تمام نعم در یَدِ کبریاست *** ببخشد خدا بر هر آن کس که خواست
که آن فضل و رحمت که دارد خدا *** عظیم است و بسیار بی‌انتها (29)

المجادله

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
سخنهای آن زن شنیده خدا *** که رانده سخن پیشت ای مصطفی
که با شوهر خویش دارد جدال *** شکایت برد سوی آن ذوالجلال
چو گوئید با هم سخن در خفا *** سراسر نیوشد یگانه خدا
خداوند باشد سمیع و بصیر *** بداند همه رازهای ضمیر (1)
المجادله
کسانی که سازند این زشتکار *** که ورزند با همسر خود ظهار
که یعنی تو ای که مرا همسری *** برایم همانند یک مادری
بدین قول واهی، کجا همسران *** توانند شد مادرِ شوهران
بود مادرش آنکه زائیده است *** در آغوش خود طفل را دیده است
بود باطل این صحبت مردمان *** که رانند روی زبان این زمان
که این رسم از جاهلیت بجاست *** گناهی بود زشت و کاری خطاست
خدا را بود عفو و بخشش زیاد *** «بیامرزد اعمال زشت عباد» (2)
المجادله
هر آن کس که کردست با زن ظهار *** ولی توبه کردست زآن زشت کار
ببایست پیش از جماع حلال *** یکی برده آزاد سازد به مال
که با این چنین کار گیرید پند *** نگردید بر گرد این ناپسند
هر آنچه بگوئید و بندید کار *** بر آنست آگاه پروردگار (3)
المجادله
هر آن کس که او برده‌ای را نیافت *** پس از آنکه در جستجویش شتافت
به آغوش همسر نیارد پناه *** مگر روزه گیرد پیاپی دو ماه
اگر هم که این کار نآید ز دست *** یکی حکم دیگر بر این کار هست
ببایست تا شصت شخص فقیر *** به یک وعده اطعام سازند سیر
چنین حکم کفاره از بهر آن *** برای شما گشت اینک بیان
که آرید ایمان به رب و رسول *** نمائید آئین حق را قبول
پس این گونه احکام را کردگار *** حدود الهی بداده قرار
بر افراد کافر به یزدان پاک *** عذابی مهیاست بس دردناک (4)
المجادله
کسانی که با ایزد و مصطفی *** به راه تخلف نهادند پا
همانند آن کافران دگر *** که می‌زیستندی از این پیشتر
در آتش درافتند با ترس و بیم *** بر آنان عذابی از آتش نهیم
بسی روشن آیات گشته بیان *** که اتمام حجت بگردد بر آن
خود از بهر کفار روز حساب *** به خواری مهیاست ذل عذاب (5)

المجادله
بیاد آر آن سخت روز جزا *** که جمع بشر را برآرد خدا
کز آن کارهائی کز ایشان بخاست *** بگردند آگاه بی‌کم و کاست
بود ثبت در نزد رب معاد *** ولی خود ببردند آن را ز یاد
همانا خداوند، یکتا اله *** گواهست بر کل عالم گواه (6)
المجادله
نبینی که از این زمین و آسمان *** همه هست آگه خدای جهان
نگویند رازی سه کس در طلب *** جز آنکه چهارم نفر هست رب
نگویند با هم سخن پنج تن *** کز ایزد بماند نهان آن سخن
ششم شخص باشد خدای بشر *** کز آن رازها می‌شود با خبر
نه افزونتر از آن نه کمتر از آن *** کلامی نسازند، جائی بیان
مگر آنکه بر آن سخنها و کار *** همه هست آگاه پروردگار
چو روز قیامت بیاید به پیش *** بگردند آگه ز فرجام خویش
که دانا به هر چیز باشد خدا *** به هر کار آگه بود کبریا (7)
المجادله
ندیدی مگر آن گروهی که باز *** سخنها بگفتند با هم به راز
اگر چه که دائم از این زشت کار *** بگشتند ممنوع از کردگار
ولیکن بر این نهیِ یکتا خدا *** نکردند هرگز به دل اعتنا
دگرباره از دشمنی و گناه *** برای جدل با رسول اله
بگفتند با هم سخن در نهان *** مبادا که آگه بگردی از آن
چو حاضر بگردند در محضرت *** بیایند در مجلس و منبرت
ز مکری که دارند اندر کلام *** به نوعی نمایند بر تو سلام
که ایزد نکردست آن را مباح *** ندانسته این سان سلامی صلاح
بگویند آنان به خود این سخن *** بپرسند همواره از خویشتن
که با این سلام تمسخر مآب *** چرا پس خداوند، نارد عذاب
بر آنهاست کافی عذاب سقر *** که بد جایگاهی بود آن مقر
همیشه بسوزند اندر عذاب *** رهائی نیابنداز آن عقاب (8)
المجادله
الا مؤمنان به پروردگار *** که دارید ایمان به روز شمار
چو نجوا نمایید با یکدگر *** نهانی بجوئید از هم خبر
نگویید هرگز ز کار گناه *** نه بر دشمنی رسول اله
چو نجوا نمایید در انجمن *** به تقوا و نیکی بود آن سخن
بترسید از ایزد کبریا *** که محشور گردید سوی خدا (9)
المجادله
که نجواست، کار شیاطین پست *** بگیرند آن حربه آنان بدست
که تا مؤمنان را بدین کار خویش *** نمایند دلتنگ و خاطرپریش

نیاید اگر چند هرگز بلا *** سوی مؤمنان، جز به امر خدا
توکل نمایند بر کردگار *** همه مؤمنان به پروردگار (10)
المجادله
الا اهل ایمان به یکتا خدا *** اگر گفته شد این سخن بر شما
که اندر مجالس چه بیش و چه کم *** تعارف نمایید جا را به هم
نیوشید امر یگانه خدا *** که او هم فزاید به وسع شما
چو گویند بر پا شوید از مکان *** نیوشید فرمان رب جهان
که ایزد مقامی ببخشد بلند *** بر آنان که در بحر دانش درند
بر اعمال روشن به سرّ ضمیر *** همه هست آگه خدای خبیر (11)
المجادله
الا مؤمنان چون سخن در خفا *** بخواهید گوئید با مصطفی
تصدق نمایید قدری ز مال *** که باشد نکوتر شما را به حال
اگر هم فقیرید و نادار نیز *** برای تصدق نیابید چیز
نگیریم این کارتان را گناه *** غفور و رحیمست یکتا اله (12)
المجادله
به دلهایتان ترس بگرفته جا *** که خود پیشتر زآنکه با مصطفی
بگوئید گفتار پنهان به راز *** دری از تصدق نمایید باز؟
ولی گر ندارید چیزی ز مال *** کند عفوتان ایزد ذوالجلال
پس اینک بدارید بر پا صلات *** ببخشید بر بینوایان زکات
اطاعت کنید از خدا و رسول *** نمایید آیین حق را قبول
نمائید هرگونه کاری روا *** بر آنست آگاه یکتا خدا (13)
المجادله
ندیدی مگر مردُمانیکه زود *** بگشتند یاران قوم یهود
ز قومی نمودند یاری طلب *** که یزدان بر آنان برانده غضب
نه همچون شمایند از مسلمین *** نه همچون یهودان گزیدند دین
دروغین قسمها کنندی بیان *** که خود نیز دانند کذبست آن (14)
المجادله
بر آنان مهیا نموده خدا *** عذاب شدیدی به روز جزا
یقین دان که آن مردم بدسرشت *** نمایند اعمال بسیار زشت (15)
المجادله
دروغین قسمهای خود را سپر *** نمودند بهر بلا و خطر
ببستند بر مردمان راه رب *** مبادا که سازند حق را طلب
بر ایشان عذابیست حقا شدید *** که با خواری آن را بخواهند دید (16)
المجادله
نه ثروت نه اولادشان هیچگاه *** نگردید مانع ز قهر اله
از اصحاب نارند آنها تمام *** بسوزند در آتش آن مدام (17)

المجادله
یکی روز آید که پروردگار *** برانگیزد آنان به روز شمار
همانسان که سوگندهای زیاد *** به دنیا نمودند هر لحظه یاد
همین‌گونه در نزد پروردگار *** دروغین قسمها خورندی به کار
گمان می‌نمایند این کار زشت *** بر آنان مفیدست در سرنوشت
بدانید ناراستگویند و نیز *** نمایند با راستی‌ها ستیز (18)
المجادله
همانا که ایشان به فعل و مرام *** بگشتند از حزب شیطان تمام
بدان حزب شیطان به روز شمار *** زیانکار می‌ماند و خوار و زار (19)
المجادله
کسانی که پند خدا و رسول *** نسازند روی عداوت قبول
میان خلایق از ایشان دگر *** همانا نبودست گمراه‌تر (20)
المجادله
در آن لوح محفوظ یکتا خدا *** چنین برنوشته است حکم قضا
همانا من و جمله پیغمبران *** بگردیم پیروز بر کافران
خدای جهانست با اقتدار *** بود بیکران قدرت کردگار (21)
المجادله
نیابی تو یک قوم با اعتقاد *** بیاورده ایمان به ربّ و معاد
که با دشمنان رسول و خدا *** درآیند از راه صلح و صفا
اگر چه که آن خصم باشد پدر *** برادر بود طائفه یا پسر
به دلهای این مردمان کردگار *** نوشته است ایمان بس پایدار
به روح الهی خدای بشر *** بر آنها گشودست باب ظفر
پس آن مردم پاک و نیکوسرشت *** خداشان درآرد به باغ بهشت
که جاریست از زیر اشجار آن *** بسی جوی‌های زلال و روان
بمانند جاوید در آن مقام *** به شوق و به رغبت به میل و به کام
از آنهاست خشنود یکتا خدا *** رضایند آنان هم از کبریا
که حزب خدایند خود این گروه *** چنین غرقه در اقتدار و شکوه
بدانید خود حزب پروردگار *** همیشه بود مفلح و رستگار (22)

الحشر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** نمایند تسبیح رب جهان
یگانه خداوند پروردگار *** که اوراست هم حکمت و اقتدار (1)
الحشر
گروهی ز ترسائیان و یهود *** که در قلبشان کذب اسلام بود
بگرداند اخراجشان کردگار *** برون راند بار نخست از دیار
نکردید خود باور ای مسلمین *** که خارج بگردند زآن سرزمین
گمان می‌نمودند آن کافران *** که این برج و بارو، حصار گران
نگهدارشان هست از آن بلا *** که نازل بگردد ز یکتا خدا
ز جائی که در ذهن آنان نبود *** عذاب خداوندشان رو نمود
به دلهایشان ترس افکند و بیم *** یکی رعب بسیار سخت و عظیم
که آن کافران خود به دستان خویش *** به یاری افراد مؤمن به کیش
بناهای خود را به میل و شتاب *** بکردند ویران به صد اضطراب
الا ایکه دارید عقلی و هوش *** بگیرید این پندها را به گوش (2)
الحشر
اگر حکم ترک و خروج از دیار *** بر آنان نمیراند پروردگار
به دنیا بر ایشان براندی عقاب *** به قتل و اسارت بکردی عذاب
ببینند آنان عذابی ز نار *** به روز قیامت به دارالقرار (3)
الحشر
از این روی از موطن خویشتن *** بکردند ترک و جلاء وطن
که با کردگار و رسولش مدام *** خصومت نمودند با فکر خام
کسانی که خواهند با رب خویش *** ره دشمنی را بگیرند پیش
بدانند این نکته را تا خدا *** شدیدالعقاب است روز جزا (4)
الحشر
بریدید هر چه درخت رطب *** همه بود بر امر و دستور رب
هر آنچه که بر جای بگذاشتید *** به امر خدا این چنین داشتید
که تا این یهودان ناراستکار *** بگردند نابود و تسلیم و خوار (5)
الحشر
خدا هر چه بر اهل ایمان بداد *** به رسم غنیمت به ایشان بداد
همه هست زآن رسول خدا *** بود وارثش احمد مصطفی
که هرگز شما جنگجویان دین *** که امروز گویندتان مسلمین
بر این نصرتی کاینزمان روی کرد *** نراندید هیچ اسب اندر نبرد
رسولان خود را خدای بشر *** بر آن کس بخواهد ببخشد ظفر

بر انجام هر کار پروردگار *** تواناست، او را بود اقتدار (6) الحشر
به پیغمبر خود خدای معاد *** هر آنچه نصیب از غنیمت بداد
بود خاص یزدان و پیغمبرش *** ز خویشان که هستند دور و برش
برای فقیران و ایتام ایل *** کسانیکه هستند ابن‌السبیل
چنین حکم از بهر آن آمدست *** ز یکتا خداوند نازل شدست
که تا اغنیاء را شکوه و جلال *** مبادا فزونتر بگردد به مال
هر آن چیز بخشد رسول خدا *** همان را ستانید بی‌ادعا
شما را اگر نهی سازد رسول *** نمایید دستور او را قبول
بترسید ای مردم از کردگار *** شدیدالعقاب است پروردگار (7) الحشر
غنائم بود خاص خیل فقیر *** که هجرت نمودند خود ناگزیر
بکردند بیرونشان زآن دیار *** به غربت نمودندشان رهسپار
کسانی که از ذات بی‌چون رب *** نمایند احسان و فضلی طلب
رسانند یاری به یکتا خدا *** بکوشند در نصرت مصطفی
بظاهر اگر چند ایشان کمند *** همه راستگویان این عالمند (8) الحشر
پس انصار، آنان که زآن پیشتر *** که احمد بدآنجا نماید سفر
بکشتند مؤمن چنانکه نکوست *** مهاجر کسان را گرفتند دوست
به لطفی که از حق بر آنان رسد *** نورزند نه رشکی و نه حسد
به هر چیز آن مردم نیکبخت *** اگر چه که محتاج باشند سخت
ولی باز هم خود از آن دل کنند *** مهاجرکسان را مقدم کنند
هر آن کس که خود را ز بخل و ز آز *** نگهداشت حقا بود سرفراز
همین مردُمانند خود رستگار *** چه در دار دنیا چه دارالقرار (9) الحشر
کسانی که از بعد این دو گروه *** بجستند این مذهب باشکوه
دمادم بگویند اندر دعا *** که پروردگارا یگانه خدا
تو ما را و اخوان ما را دگر *** که گشتند مؤمن ز ما پیشتر
ببخش و بیامرز یکسر گناه *** مده کینه در قلب ما هیچ راه
تو ای کردگار ای خدای جهان *** رئوفی، لطیفی و بس مهربان (10) الحشر
نبینی تو آیا بر اهل کتاب *** دورویان چه گویند اندر خطاب
بگویند گر خود ز شهر و دیار *** بگشتید سوئی دگر رهسپار
بیائیم ما نیز زینجا برون *** بسازیم یاریتان چون کنون
اطاعت نورزیم هرگز ز کس *** شما را حمایت نماییم و بس
چو با مسلمین جنگ گشت و نبرد *** دلیرانه یاری بخواهیم کرد

به دلهای آنها و فکر نهان *** همه هست آگه خدای جهان
شهادت دهد کاین گروه دورو *** ز یکسوی هستند ناراستگو (11)
الحشر
اگر از مدینه چه دیر و چه زود *** بگردند اخراج قوم یهود
دو رویان ناراستگو هیچگاه *** بدنبال آنان نپویند راه
اگر جنگی آید فراروی نیز *** نسازند یاریّشان در ستیز
اگر هم بیایند در بطن جنگ *** بر ایشان چو گردید آن عرصه تنگ
به وحشت نمایند ز آنجا فرار *** نیابند نصرت در این کارزار (12)
الحشر
فزونتر از آنکه ز یکتا خدا *** بترسند، دارند بیم از شما
که این قوم نادان اسیر غرور *** ندارند اندیشه‌ای و شعور (13)
الحشر
یهودان نیایند در کارزار *** مگر پشت شهری که دارد حصار
و یا پشت دیوارهائی عظیم *** بجنگند از وحشت و ترس و بیم
گمان می‌نمایید کآنان به جد *** بگشتند با یکدگر متحد
چنین کار باشد بر ایشان چه سخت *** که از جنگ پوشند بر خویش رخت
که دلهای ایشان پراکنده است *** ز بی‌دانشی نیز آکنده است (14)
الحشر
بود حال این منکران عنود *** چو کفار پیشین دور وجود
که خود کیفر کارهای خطا *** بدیدند آنان به دارالفنا
به دارالبقا نیز اندر جحیم *** عذابی ببینند سخت و الیم (15)
الحشر
چو شیطان که می‌گفت بر آدمی *** بگو کفر یزدان خود هر دَمی
چو شد کافر آنگه بگفت اهرمن *** که بیزارم از تو میا پیش من
که می‌ترسم از کردگار جهان *** خدائی که داناست از هر نهان (16)
الحشر
بر ایشان چنین است فرجام کار *** بگردند بر نار دوزخ دچار
در آن جاودانند خود تا ابد *** که این حکم بر ظالمان می‌سزد (17)
الحشر
الا مؤمنان به پروردگار *** همیشه بترسید از کردگار
ببینید تا بهر عقبای خویش *** چه توشه کنون می‌فرستید پیش
بترسید از قهر یکتا خدا *** که داند همه کارهای شما (18)
الحشر
نباشید چون مردمی بدنهاد *** که بردند یزدان خود را ز یاد
خدا کرد کاری که آن اهل آز *** بکردند خود را فراموش باز
همانا که این مردم زشتکار *** بگشتند بر فسق و زشتی دچار (19)

الحشر
سپاه جهنم سپاه بهشت *** نباشند یکسان در این سرنوشت
همانا که اصحاب جنت بکام *** سعادت بیابند از این مقام (20)
الحشر
اگر ما کتابی چنین باشکوه *** فرستاده بودیم بر سنگ و کوه
بدیدی ز ترس خدای جلیل *** چسان کوه، خاشع شدی و ذلیل
چنین نیک تمثیل را ما عیان *** نمائیم بهر خلایق بیان
امیدست یکدم تفکر کنند *** یکی لحظه در آن تدبر کنند (21)
الحشر
دگر نیست معبود جز کردگار *** که داناست بر غیب نیز آشکار
خداوند بخشنده مهربان (22) *** که جز او ندارد خدائی جهان
الحشر
خداوند بخشنده مهربان (22) *** که جز او ندارد خدائی جهان
ز هر نقص پاک است پروردگار *** ز هر عیب باشد بری کردگار
خدائی که چون ذکر او می‌رود *** همه قلبها ایمن از غم شود
نگهبان آنچه که دارد وجود *** هر آنچه که هست و هر آنچه که بود
خداوند قاهر که با اقتدار *** بود حکمران همه روزگار
فراتر ز وصفی که بر او دهند *** که بر ذات پاکش شریکی نهند (23)
الحشر
خدا این جهان را چنین آفرید *** به نقش و نگارش بکردی پدید
نگارنده هر چه آید بیاد *** ورا هست اسماء نیکو زیاد
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** ستایش نمایند او را به جان
همانا حکیم است پروردگار *** بود صاحب عزت و اقتدار (24)

الممتحنة

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الا مؤمنان به پروردگار *** که هستید ثابت‌قدم و استوار
نبایست از کافران دغا *** که خصم منند و عدوی شما
بگیرید یار و گزینید دوست *** که این قوم، با اهل ایمان عدوست
همانا که در حق قرآن کتاب *** ره کفر را کرده‌اند انتخاب
که با جرم ایمان به پروردگار *** براندندتان با رسول از دیار
اگر ترک گفتید شهر و وطن *** که خشنود گردم از این کار من
برای جهاد به راه خدا *** وطن را بگفتید ترک جلا
مبادا که با مردم کفرکیش *** نهانی ره انس گیرید پیش
منم آگه از آنچه بندید کار *** چه باشد نهان یا بود آشکار
هر آن کس کز این کار صورت بتافت *** همانا به کفر و ضلالت شتافت (1)

الممتحنة

اگر کافران به یکتا خدا *** مسلط بگردند خود بر شما
همان دشمنانِ قدیمند و بس *** ترحم نورزند بر هیچکس
بکرده عداوت به حد توان *** به دست و عمل با کلام و زبان
به دل دوست دارند کافر شوید *** دگرباره بر راه کفران روید (2)

الممتحنة

ندارند سودی به روز لقا *** همه خویش و فرزند نزد خدا
همانا که در محشر و در معاد *** جدائی فتد بینتان بس زیاد
هر آنچه نمایید از نیک و بد *** خداوند آگه بر آنها بود (3)

الممتحنة

الا مؤمنان به پروردگار *** شما را چه نیکوست این گونه کار
که خود بر خلیل و بر اصحاب وی *** ره اقتدا را نمایید طی
که گفتند بر مردم بت‌پرست *** بدان قوم بدکار و ناچیز و پست
که ما زین بتانی که جای خدا *** پرستش نمایید غرق خطا
تنفر بجوئیم از جان و دل *** که هستید روز قیامت خجل
نماییم انکارتان پایدار *** عداوت بود بین ما برقرار
مگر مؤمن آیید بر کبریا *** که تنها الهست، یکتا خدا
بگفتا خلیل این سخن بر پدر *** اگر مؤمن آیی به رب بشر
برای تو از درگه لطف رب *** کنم بخشش و مغفرت را طلب
و گرنه مرا نیست دیگر سزا *** که از قهر ایزد رهانم تو را
به یزدان بگفت این سخن را ز نو *** توکل نمودیم تنها به تو

نهادیم روی از همه بر درت *** همه بازگردند اندر برت (4)
الممتحنة
خدایا چو خواهی که کفار خوار *** کنی آزمایش به هر روزگار
مبادا که ما را تو در این میان *** نهی مایه فتنه و امتحان
خدایا بیامرز از ما گناه *** تو هستی عزیز و حکیم ای اله (5)
الممتحنة
بر آن کس که او هست اُمیدوار *** به دیدار یزدان و روز شمار
چه نیکوست این اقتدا بر خلیل *** که بر خود نمایید او را دلیل
هر آن کس که روی از خداوند تافت *** به آیین کفر و به عصیان شتافت
بداند که پروردگار حیات *** بود بی‌نیاز و ستوده‌صفات (6)
الممتحنة
امیدست از لطف، پروردگار *** کند بینتان دوستی برقرار
میان شما وآن گروهی و کیش *** که راه عداوت گرفتند پیش
به هر کار قادر بود کبریا *** غفور و رحیم است یکتا خدا (7)
الممتحنة
نفرمود خود منعتان کردگار *** که با آن گروهی بگردید یار
که در دین نکردند قتلی به دهر *** نراندند بیرون شما را ز شهر
تنفر نجویید از این امم *** بپوئید بر عدل و انصاف هم
خداوند با آن کسی دوست باد *** که رفتارش‌از عدل و قسط است و داد (8)
الممتحنة
بگشتید مأمور از کردگار *** که هرگز نگیرید زان دسته یار
که خون ریختند از همه مسلمین *** براندندتان نیز از سرزمین
بگشتند همدست با یکدگر *** که سازید از موطن خود سفر
نباشید یار کسی کاو عدوست *** هر آن کس که با این کسان گشت دوست
ستمها نمودست بر خویشتن *** چو گردید، با این کسان هم سخن (9)
الممتحنة
الا اهل ایمان و ای مؤمنان *** هر آنگه ببینید جمعی زنان
که با نام اسلام و با نام دین *** بکردند هجرت از این سرزمین
بیایند سوی شما گر زر راه *** که جویند از جای امنی پناه
به رازی که دارند آگه خداست *** که کذب است ایمانشان یا که راست
زنان جمله در امتحان آورید *** که بر صدق گفتارشان پی برید
چو دیدید ایمان بیاورده‌اند *** به آیین اسلام دل داده‌اند
مرانیدشان سوی ازواج خویش *** که هستند کافر به یزدان و کیش
که این زن بر آن شوی نَبْوَد حلال *** نبایست جویند با هم وصال

همین‌گونه هم شوی کافرمرام *** بر این مومنه زن بگردد حرام
ولی هر چه خرجی که اندر وطن *** بکردند آن شوهران بهر زن
ببایست در پیش ایشان نهید *** همه مال را پس به آنها دهید
نباشد شما را گناهی و باک *** که در عقد آرید زنهای پاک
به شرطی که با رغبت و با رضا *** نمایید مهر زنان را عطا
نباشید پابند هرگز بر آن *** که بودند اینها زن کافران
الا مسلمین گر زنان شما *** بگشتند کافر به دین خدا
گریزند بر سوی کفار رب *** نمایید مهر گذشته طلب
اگر هم که زنهائی از کافرین *** بگشتند مؤمن به اسلام و دین
توانند آن کافران هر چه مال *** که کردند خرجش ستانند حال
بود حکم از سوی پروردگار *** سزد تا شود بینتان برقرار
همانا علیم است یکتا خدا *** حکیم است در کار خود کبریا (10)
الممتحنة
گر از بین زنهایتان یکنفر *** سوی کیش کفار شد رهسپر
چو مهرش نمودید ز آنها طلب *** ولیکن ندادند کفار رب
اگر روزگاری ز کفار پست *** شما را غنیمت بیاید بدست
همان خرج و مهری که بنهاده‌اند *** که آن شوهران بر زنان داده‌اند
همانقدر باید ببخشید مال *** به آن شوهران در ره ذوالجلال
بترسید ای مردم از کردگار *** خداترس گردید و پرهیزکار (11)
الممتحنة
الا ای پیمبر چو جمعی زنان *** به بیعت بیایند از مؤمنان
تو در آن زمان ای نبی رسول *** بدان شرط ایمانشان کن قبول
که مشرک نگردند بر کبریا *** نه سرقت کنند و نه کار زنا
مبادا کز اولاد خود بعد از این *** بریزند خونی به روی زمین
اگر طفل آنها ز راه زناست *** نباید بگویند از شوی ماست
در امر به معروف و کار نکو *** نگردند با سیره تو عدو
بدین شرط بیعت کن ای مصطفی *** بر ایشان تو غفران طلب از خدا
که یکتا خدای غفور جهان *** بود در حق بندگان مهربان (12)
الممتحنة
الا ایکه دارید ایمان به رب *** ز قومی که ایزد گرفته غضب
مگیرید بر خویشتن هیچ یار *** نباشید با این کسان دوستدار
که قوم یهودان به روز جزا *** به کل ناامیدست و روز لقا
چو آن کافرانی که در زیر گور *** اُمیدی ندارند بر آن غفور (13)

الصف

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** ستایش نمایند رب جهان
خدائی که او را بود اقتدار *** بود صاحب حکمتی پایدار (1)
الصف
الا مؤمنان به پروردگار *** که دارید ایمان به روز شمار
چرا می‌نمایید چیزی بیان *** که هرگز نسازید انجام آن (2)
الصف
بترسید اینک از این زشت کار *** که در خشم می‌آورد کردگار
که گوئید چیزی به روی زبان *** ولی در عمل عاجز آئید زآن (3)
الصف
بحق دوست دارد خدا آن عباد *** که اندر صفوف نبرد و جهاد
چنان سدی از سرب در کارزار *** بجنگند پاینده و استوار (4)
الصف
بیاد آر موسی به قومش چه گفت *** کلامی که از تو نباید نهفت
چرا می‌نمایید آزار من *** نگیرید در گوش گفتار من
بدانید هر چند پیغمبرم *** به امر خداوندتان رهبرم
دگرباره بر حق بکردند پشت *** خدا نیز دلهایشان را بکشت
هدایت نخواهد کند کردگار *** گروهی که هستند ناراستکار (5)
الصف
مسیح‌بن مریم ز روی دلیل *** بگفتا چنین با بنی‌اسرئیل
منم پیکی از سوی یکتا خدا *** بگردیده مبعوث زآن رهنما
به تأیید تورات گویم سخن *** کتابی الهیست از ذوالمنن
بشارت دهم نیز اندر کلام *** رسولی که احمد ورا هست نام
بیاید پس از من ز پروردگار *** که آیین حق را کند برقرار
بیاورد آیات روشن چنین *** بگفتند سحریست اینها مبین (6)
الصف
کدامین کس ای خلق ظالمترست *** از آن کس که پیمان حق را گسست
اگر چه که او را به آیین راست *** بخوانند و راهی که راه خداست
هدایت نسازد یگانه اله *** ستم‌پیشگان را دگر هیچگاه (7)
الصف
بخواهند کفار، نور خدا *** به گفتار لغو و کلام خطا
نمایند خاموش اندر قلوب *** بپوشند بر آن لباس عیوب
ولیکن خداوند والامقام *** نگهدار آن نور باشد تمام

اگر چه که کفار بر ذوالجلال *** نباشند خوشدل از این گونه حال (8) الصف
بلی اوست پیغمبری داده است *** خدای تو پیکی فرستاده است
که تا مردمان را به آیین راست *** هدایت نماید که راهی سزاست
که پیروز گردد بدون گمان *** بر ادیان دیگر بدور زمان
اگر چند بر مشرکان هیچگاه *** نیاید خوشایند این نیک راه (9) الصف
الا مؤمنان به یکتا خدا *** بخواهید آیا شوم رهنما
به سودای نیکی که بسیار سود *** به سوی شما روی خواهد نمود
شما را رهائی دهد از عذاب *** که باشد بسی دردناک آن عقاب (10) الصف
تجارت بود این، به یکتا خدا *** بیارید ایمان و بر مصطفی (ص)
به راه خداوند صاحب جلال *** بجنگید همواره با جان و مال
چنین کار از هر عمل بهترست *** اگر عقلتان بر شما رهبرست (11) الصف
ببخشد گناهانتان کردگار *** به جنت درآرد به دارالقرار
بهشتی که زیر درختان آن *** بود چشمه‌های زلالی روان
دهد قصرهائی به باغ عدن *** که آنرا گزینید بر خویشتن
همین است آن لطف و فوز عظیم *** که بر بندگان نکو می‌دهیم (12) الصف
ز سودای دیگر که دارید دوست *** بگویم که آن نیز کاری نکوست
که آن هست یاری ز پروردگار *** یکی فتح نزدیک در روزگار
بشارت بده بر همه مؤمنین *** که یابند رحمت ز یزدان دین (13) الصف
الا مؤمنان به پروردگار *** بمانید خود یاور کردگار
همانسان که عیسی‌بن مریم بگفت *** به حواریونش کلامی شگفت
چه کس بهر خشنودی کردگار *** مرا می‌شود همره و نیک یار
بگفتند مائیم یار خدا *** رسانیم یاری رسول ورا
بگشتند مؤمن بنی‌اسراییل *** گروهی بگشتند کافر ز ایل
خدا نیز آنان که مؤمن شدند *** نکوسیرت و نیک‌باطن بُدند
مؤید بگرداند تا خود ظفر *** بیابند بر دشمنان سر به سر (14)

الجمعة

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
هر آنچه بود در زمین و آسمان *** ستایش نمایند رب جهان
خدائی که او پادشاهیست پاک *** حکومت کند بر سماوات و خاک
خدائی که اوراست بس اقتدار *** حکیم و علیم است پروردگار (1)
الجمعة
میان همه اُمّیان عرب *** زخوْدشان رسولی برانگیخت رب
که خوانَد بر ایشان کتاب خدا *** همه آیه‌هائی از آن کبریا
کند قلبشان پاک از کار زشت *** کند تزکیه قلبها و سرشت
بیاموزد او حکمتی راستین *** کند آشنا با کتابی مبین
کزین پیش بودند آنان دچار *** به گمراهی و ضلتی آشکار (2)
الجمعة
همین‌سان هدایت کند نیک رب *** گروهی که ملحق شود بر عرب
که او را بود حکمتی پایدار *** خداراست در کار خود اقتدار (3)
الجمعة
چنین فضل از لطف یکتا خداست *** که آن را ببخشد به هر کس که خواست
که هم فضل و هم رحمت کبریا *** برون از حساب است و بی‌انتها (4)
الجمعة
هر آن کس که تورات خواند و عمل *** نکردی بر آن هست اندر مثل
حماری که بر پشت گیرد کتاب *** نجوید ولی بهره‌ای از صواب
بلی آن گروهی که اندر حیات *** چنین‌اند در راه و رسم و صفات
دروغین بخواندند قول خدا *** بکردند انکار آن بر خطا
هدایت نخواهد کند کردگار *** گروهی بدینسان ستم پیشه‌کار (5)
الجمعة
بگو ای پیمبر به قوم یهود *** شما را گمانی گر این گونه بود
که باشید خود دوست با کردگار *** دگر مردم او را نباشند یار
تمنا نمایید مرگ از خدا *** اگر راستگوئید در مدعا (6)
الجمعة
نسازند هرگز چنین آرزو *** که هستند بسیار ناراستخو
نخواهند از ایزد این سرنوشت *** که کردند اعمال بسیار زشت
به کردار این عاملان ستم *** خدا هست آگاه از بیش و کم (7)
الجمعة
بگو پس ببینید فرجام کار *** همین مرگ کز آن گریزید زار

به سوی خدایی بگردید باز *** که پیدا و پنهان بر او هست باز
بگرداند آگاهتان کردگار *** به اندیشه‌هائی که کردید و کار (8) الجمعة
الا مؤمنان به یکتا خدا *** چو دعوت بگردد بیاید ندا
که در روز جمعه برای نماز *** بسائید رو بر درش با نیاز
شتابید بر سوی ذکر خدا *** نمایید کسب و تجارت رها
که این کار یعنی «نماز و سجود» *** بود بهتر از هر چه دارد وجود (9) الجمعة
چو پایان پذیرفت وقت نماز *** پی کسب روزی بپوئید باز
ز فضلش بسازید روزی طلب *** فراوان بگوئید هم ذکر رب
بود آنکه گردید خود رستگار *** سعادت بیابید از کردگار (10) الجمعة
کسانی که ایمانشان تام نیست *** بر ایشان ز اسلام جز نام نیست
چو بازیچه‌ای را ببینند و لهو *** بیابند سودای لغوی به سهو
بدآنسو گرایند از فرط آز *** که تنها بمانی به وقت نماز
به آنان بگو آنچه نزد خداست *** نکوتر ز سودا و لهو شماست
چنین رزق باشد همانا نکو *** که خود برترین رازقان است او (11)

المنافقون

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الا ای پیمبر چو خیل دورو *** بگویند در نزدت این گفتگو
که هستیم ما شاهد ای مصطفی *** که حقا تو هستی رسول خدا
خدا نیز این نکته دارد قبول *** که هستی تو از سوی ایزد رسول
خدا هست شاهد که خیل دورو *** در این گفته باشند ناراستگو (1)
المنافقون
بکردند سوگند خود را سپر *** که با این وسیله به روی بشر
نمایند راه خداوند سد *** شمارید این کرده را سخت بد (2)
المنافقون
زبانی، شده مؤمن کردگار *** به دل گشته کافر به پروردگار
به دلهایشان مُهر، ایزد بزد *** که چیزی نفهمند زآنچه سزد (3)
المنافقون
چو بر جسم ایشان نمائی نظر *** تو را خیره گردد همانا بصر
که دارند آراسته ظاهری *** چو بر صورت این کسان بنگری
به گفتن چو آیند ای مصطفی (ص) *** دهی گوش بر قول آنها فرا
یکی خشک چوبند کاستاده‌اند *** که تکیه به دیوارشان داده‌اند
که از هر کجائی برآید صدا *** از او نیز خیزد ز وحشت ندا
گمان می‌نمایند تا آن بیان *** بر ایشان بود مایه‌ای از زیان
همانا که با دین تو دشمنند *** از ایشان حذر کن که خدعه زنند
بگیرد خدا جانشان زین نسق *** که تا کی بتابند رخ را ز حق (4)
المنافقون
چو گویند بر آن دورویانِ کیش *** که یک لحظه آیید این سوی پیش
که پیغمبر حق نماید دعا *** طلب سازد آمرزش از کبریا
نیایند و پیچند زین گفته سر *** اگر هم بر ایشان نمائی نظر
ببینی که با نخوت و با غرور *** بگردند از پیشگاه تو دور (5)
المنافقون
چه غفران بخواهی بر این قوم خوار *** چه غفران نخواهی ز پروردگار
تفاوت ندارد که یکتا اله *** نیامرزد این مردمان را گناه
نخواهد هدایت کند کردگار *** چنین قوم بدطینت زشتکار (6)
المنافقون
همین مردُمانند در انجمن *** که گویند این یاوه‌ها در سخن
که هرگز نسازید انفاق مال *** بر اصحاب پیغمبر ذوالجلال
که شاید بدین کار یاران وی *** رهی از جدائی نمایند طی

بود در یَدِ کردگار جهان *** همه گنجهای زمین و آسمان
ولیکن دورویان فارغ ز هوش *** نگیرند این نکته‌ها را بگوش (7) المنافقون
بگویند در دل چو بار دگر *** بکردیم سوی مدینه گذر
یهودان که دارند ثروت فزون *** شده صاحب ارج و عزت کنون
ببایست بیرون کنند از دیار *** همه مُسْلمانِ فقیر و ندار
ندانند گویا که هر اقتدار *** بود در کف قدرت کردگار
بود خاص پیغمبر و مؤمنین *** که گشتند مؤمن به اسلام و دین
ولیکن دورویان کوتاه‌بین *** نبردند بوئی ز ایمان و دین (8) المنافقون
الا مؤمنان به یکتا خدا *** که دارید ایمان به روز جزا
مبادا که فرزند و مال زیاد *** شود باعث غفلت از ذکر و یاد
که هر کس شود غافل از کردگار *** زیانکار گردد به روز شمار (9) المنافقون
ز رزقی که ایزد شما را نهاد *** نمایید انفاق و بخشش زیاد
بگوئید، آندم که آید فرا *** همی پیک مردن به نزد شما
خدایا ز من مرگ می‌ساز دور *** زمانی بده فرصتم ای غفور
که احسان و بخشش نمایم زیاد *** بگردم ز نیکان و صالح عباد (10) المنافقون
اجل را مؤخر نسازد خدا *** کسی را که مرگش بیاید فرا
به هر چه نمایید نیک و تباه *** بر آنست آگاه یکتا اله (11)

التغابن

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بود هر چه در آسمانها و خاک *** نمایند تسبیح یزدان پاک
که این ملک هستی از آن خداست *** ستایش همه درخور کبریاست
تواناست پروردگار ودود *** همه چیز از او بیابد وجود (1)
التغابن
خدا آن خدائیست کو آفرید *** شما مردمان را بکردی پدید
گروهی بگشتید مؤمن به رب *** برفتید جمعی به کفر و شغب
خدا هست آگاه و باشد بصیر *** به هر چیز دارید اندر ضمیر (2)
التغابن
بحق آفریدست رب جهان *** تمام زمین نیز هفت آسمان
چو بر خلقت آدمی دست داشت *** به زیباترین صورتی برنگاشت
همه چیز را چون اجل درگذشت *** نماید به سوی خدا بازگشت (3)
التغابن
محیط است علم خدای جهان *** به هر چه بود در زمین و آسمان
نمایید هر چه نهان و آشکار *** بر آنست آگاه پروردگار
خدا هست آگه به ذات‌الصدور *** ز علمش نبودست چیزی بدور (4)
التغابن
مگر قصه مردم پیش از این *** که بودند کافر به یزدان و دین
همی نارسیده شما را به گوش *** که اندرز گیرید از آن به هوش
در این دارِ فانی سزاوار خویش *** بدیدند کیفر ز کردار خویش
همین‌گونه هم نیز اندر جحیم *** بخواهند دیدن عذابی الیم (5)
التغابن
از این روی دیدند ایشان عذاب *** چشیدند ناچار طعم عقاب
که کردند تکذیب پیغمبران *** دروغین بخواندند آن رهبران
بگفتند چونست تا یک بشر *** تواند که ما را شود راهبر
سپس بر ره کفر بشتافتند *** ز پیغمبران روی برتافتند
از ایمان و از کفر جنس بشر *** خدا بی‌نیازست حقا دگر
غنی و حمیدست پروردگار *** ستوده صفاتست آن کردگار (6)
التغابن
گمان می‌نمایند کفار خوار *** نگردند مبعوث روز شمار؟
به آنان بگو ای رسول این سخن *** که سوگند بادا به یزدان من
بود حشرتان خود فراروی پیش *** بگردید آگه ز کردار خویش
که این کار بر کردگار جهان *** بسی هست آسان و باشد روان (7)

التغابن
بیارید ایمان به یکتا خدا *** همین‌سان به پیغمبرش مصطفی
به نوری که ایزد فرستاده است *** برای تمسک برآرید دست
بترسید، چون کردگار بصیر *** بر آنچه نمایید باشد خبیر (8)
التغابن
بیاد آر روزی که پروردگار *** شما را کند جمع روز شمار
هر آن کس که افشاند خود تخم بد *** غمین از زیان کشته‌اش بِدْرَوَد
هر آن کس که گردید مؤمن به رب *** به کار نکو سعی کرد و طلب
به هنگام محشر یگانه اله *** بپوشد از آن شخص قبح و گناه
بگردند داخل به باغ جنان *** که آب زلالست در آن روان
بمانند جاوید اندر بهشت *** همه‌گونه نعمت بر ایشان نوشت
همانا همین است فوز عظیم *** که بر بندگان وعده‌اش می‌دهیم (9)
التغابن
ولی کافران به یکتا خدا *** که کردند تکذیب آیات ما
از اصحاب نارند ایشان تمام *** بسوزند در آتش آن مدام
گزینند اندر سقر پایگاه *** چه بد جایگاهست آن جایگاه (10)
التغابن
نه رنجی بیاید نه فقر و بلا *** مگر تحت فرمان یکتا خدا
پس آن کس که مؤمن بگردد به وی *** رضای خدا را بجوید ز پی
خدا قلب او را به تسلیم و خواست *** هدایت نماید که راهی سزاست
خدا هست دانا به هر چیز هست *** عنان جهان را گرفته به دست (11)
التغابن
اطاعت کنید از خدا و رسول *** نمائید فرمانشان را قبول
اگر از پیمبر بتابید روی *** نسازید دین ورا جستجوی
بر او نیست تکلیف دیگر جز آن *** که امر رسالت نماید بیان (12)
التغابن
نباشد جز الله پروردگار *** جز او نیست دیگر کسی کردگار
همه مؤمنان در تمام امور *** توکل نمایند بر آن غفور (13)
التغابن
بدانید ای مؤمنان خدا *** ز فرزندها و زنان شما
گروهی علیه شما دشمنند *** از ایشان نمائید پرهیز چند
اگر عفو سازید از ایشان گناه *** ببخشید آن کار زشت و تباه
همی چشم‌پوشی کند از خطا *** به حق شما هم یگانه خدا
رحیم است و بسیار باشد غفور *** کند از شما هر خطائی به دور (14)
التغابن
بلی مال و فرزند در این جهان *** همیشه بود مایه امتحان

بدانید در نزد پروردگار *** یکی نیک پاداش دارد قرار (15)
التغابن
به حدی که دارید اندر توان *** بترسید از کردگار جهان
سخن را نیوشید و طاعت کنید *** ز بی‌چیز و مسکین حمایت کنید
هر آن کس که خست ز باطن براند *** یقین رستگار دو عالم بماند (16)
التغابن
اگر بر خدا قرض نیکو دهید *** از اموال خود وام، بر او دهید
مضاعف کند بهرتان کردگار *** فزونتر کند اجر آن چند بار
اگر زشت کردید و کار خطا *** گناهانتان را ببخشد خدا
که پاداش، نیکو دهد کردگار *** بسی بردبارست پروردگار (17)
التغابن
بود آگه از هر چه دارد وجود *** چه در عالم غیب چه در شهود
ورا اقتدارست کامل نه سست *** به حکمت همه چیز کرده درست (18)

الطلاق

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بگو ای پیمبر تو با مومنان *** چو خواهید دادن طلاق زنان
به هنگام عده که هستند پاک *** ندارد طلاق زنان هیچ باک
از آن پس ز آغاز روز نخست *** سه عده شمارید آری درست
بترسید ای مردم از کردگار *** که باشد شما را خداوندگار
مبادا که از خانه خویشتن *** زنان را برانید با سوءظن
مگر آنکه بینید بس آشکار *** نمایند زنهایتان زشت کار
چنین حکمها شرع یکتا خداست *** که تعیین شده از سوی کبریاست
کسی کو تجاوز کند زین حدود *** به خود آشکارا ستمها نمود
چه دانی تو شاید که یکتا خدا *** پس از آنکه گشتند از هم جدا
دگرباره در قلب آنان پدید *** کند میل بر بازگشتی جدید (1)
الطلاق
اگر مدت عده آمد به سر *** زنان طی نمودند آن را دگر
به نیکی بداریدشان در سرا *** و یا اینکه گردید از هم جدا
دو مرد مسلمان عادل، گواه *** بگیرید و دیگر یگانه اله
بدین پند کایزد شما را دهد *** به تعظیم اگر بنده‌ای سر نهد
شود مؤمن بر خدا و جزا *** بسی بهره‌ها هست او را سزا
هر آن کس بترسید از کردگار *** خداترس گردید و پرهیزکار
بر او می‌گشاید یگانه اله *** دری بهر بیرون شدن از گناه (2)
الطلاق
ز جائی که در باور شخص نیست *** بر او رزق بخشد به هنگام زیست
هر آن کس توکل کند بر خدا *** کفایت نماید ورا کبریا
که امر خدا نافذست و روان *** هر آنچه بخواهد بگردد همان
مشخص نمودست پروردگار *** که هر چیز را چیست قدر و شمار (3)
الطلاق
زنی را که او یائسه گشته است *** چو بهر طلاقش برآرید دست
به دل گر که دارید شک و گمان *** سه ماهست خود عده‌اش را زمان
زنانی که دارند سنی درست *** ولیکن ندیدند حیض از نخست
زنانی چنین نیز باید سه ماه *** بدارند هنگام عده نگاه
برای زنی کاو بود باردار *** چو فارغ بگردید از حمل بار
در آندم ورا عده آید به سر *** زمانِ نگهداشت، طی شد دگر
هر آن کس که گردید پرهیزگار *** بر او می‌شود سهل انجام کار (4)
الطلاق

چنین است فرمان یکتا خدا *** بگردیده نازل از آن رهنما
هر آن کس بترسد ز یکتا اله *** خدا نیز پوشاند از او گناه
دهد اجر بسیار او را خدا *** کند باغ فردوس بر وی عطا (5)
الطلاق
(اگر خود بریدید از زن وثاق *** که رجعی بود نام این سان طلاق
تمام زمانی که در عده‌اند *** که وقتش به پایان نیاورده‌اند)
نشانیدشان باز در بیت خویش *** مبادا ره ظلم گیرید پیش
که افتند آنگونه در تنگنا *** که سازند حقهای خود را فدا
زنی را که خواهید از او افتراق *** اگر باردارست وقت طلاق
تمام زمانی که آبستن است *** بدوش شما خرجیّ آن زنست
پس آنگاه آن زن به طفل شما *** اگر شیر دادی به میل و رضا
ببایست تا در حد اعتدال *** دهید اجرت مادرش را ز مال
چو در بینتان اختلافست و جنگ *** بکردید بر همدگر عرصه تنگ
ببایست تا مادر او دگر *** کند از حق خویش صرفنظر
بخوانید یک دایه‌ای را به پیش *** که کودک کشاند به آغوش خویش (6)
الطلاق
اگر مرد را هست وسعی و مال *** دهد خرجی دایه را بر کمال
اگر مرد را نیست مالی بدست *** شده فقر با دامنش هم‌نشست
از آنچه خدایش ببخشیده لیک *** سزد تا هزینه کند باز نیک
که ایزد بجز حد در دسترس *** نکردست تکلیف بر هیچکس
خود از بعد هر محنتی کردگار *** بدادست آسایشی را قرار (7)
الطلاق
چه بسیار بودند در روی خاک *** کسانیکه گشتند جمله هلاک
بگشتند کافر به یزدان و دین *** همه پشت کردند بر مرسلین
که ما نیز بر کیفر این مآب *** بر ایشان براندیم یکسر عذاب
عذابی چشاندیمشان پایدار *** بگشتند بر خشم ایزد دچار (8)
الطلاق
چشیدند کیفر از اعمال زشت *** زیانکار گشتند در سرنوشت (9)
الطلاق
خدا بر چنین امت تیره‌بخت *** مهیا نموده عذابی چه سخت
الا ایکه دارید عقلی و هوش *** بترسید از ایزد عیب‌پوش
فرستاد قرآن یگانه خدا *** که گردد به راهی نکو رهنما (10)
الطلاق
رسولی فرستاد والامقام *** ورا عزت و قدر حقا تمام
که آیات حق را بخواند بهوش *** سزد تا بگیرید آن را به گوش
هرآن صالحی را که فرمان برد *** ز ظلمات بر سوی نور آورد

هر آن کس که مؤمن شود بر خدا *** کند کار نیکو و فعل سزا
خداشان نشیمن دهد در جنان *** که جویست زیر درختان آن
همیشه در آن سرزمین بهشت *** بود جاودان و نکوسرنوشت
خداوند بسیار رزق نکو *** مهیا نمودست از بهر او (11)
الطلاق
همانا کسی هست رب جهان *** که در خلقت آورد هفت آسمان
همانند هفت آسمان همچنین *** خدا آفریدست خاک زمین
در این بین با قدرتی بر کمال *** براندست فرمان خود ذوالجلال
بدانید ای خلق، پروردگار *** تواناست بر هر چه دارد قرار
محیط است علم خداوند جود *** به هر چه که دارد به دنیا وجود (12)

التحریم

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
چرا آنچه را خالق ذوالجلال *** برای تو کرد ای پیمبر حلال
حرامش نمائی تو بر خویشتن *** که خشنود سازی ز خود چند زن
اگر چه غفورست پروردگار *** رحیم است بر بندگان کردگار (1)
التحریم
قسمها به حکمی که از کبریاست *** به کفاره‌ای برشکستن رواست
شماراست مولا خدای علیم *** که بر حکمت خلق باشد حکیم (2)
التحریم
به یکتن ز زنهای خود مصطفی *** نهانی سخن گفت اندر خفا
ولی زن خیانت بکرد ای شگفت *** خبر را به دیگر زن او بگفت
خدا بر پیمبر بدادی خبر *** که راز تو شد آشکارا دگر
چو پیغمبر این ماجرا را شنید *** چنین شرح قصه به گوشش رسید
بر آن زن از آنچه که بنموده بود *** از آن حرفها شمه‌ای رو نمود
کمی از سخنهای او را نهفت *** که خود پرده‌پوشی نمود و نگفت
زنش باز پرسید از مصطفی *** چه کس آگهت کرد زین ماجرا؟
بگفتا مرا داد یزدان خبر *** که آگاه و داناست او بر بشر (3)
التحریم
کنون هر دو زن، توبه سازید راست *** به درگاه آن کس که یکتا خداست
شده منحرف قلبتان آشکار *** سزد توبه کردن به پروردگار
اگر بازجویید آزار او *** خدا هست با او چو یاری نکو
بود جبرئیلش نگهبان و یار *** دگر یاورش مؤمنی راستکار
تمام ملائک کنندش مدد *** همه یار اویند هر جا رسد (4)
التحریم
امیدست هر گه رسول خدا *** دهد مهرتان و بگردد جدا
خداوند زنهای شایسته‌تر *** درآرد به عقد محمد دگر
که باشند تسلیم بر کردگار *** همه مؤمنان به پروردگار
همه پاکدل قلبها پُرخضوع *** اطاعت کنندش ز روی خشوع
همه عابدان به درگاه رب *** به توبه نمایند رحمت طلب
همه رهسپارند بر راه ذکر *** چه باشند بکر و چه نبوند بکر (5)
التحریم
الا مؤمنان به یکتا خدا *** چه خود را و چه اهل بیت و سرا
بدارید از آتش داغ دور *** مبادا بیابید آنجا حضور
چنان آتشی تا همه کافران *** چو هیزم بخواهند بودن در آن

بر آن سنگ خاراست آتش‌فروز *** کند روشن آن آتش قهر و سوز
نگهبان آن آتش مشتعل *** گروهی ملائک همه سنگدل
که هرگز ز فرمان پروردگار *** نتابند رخ اندر انجام کار
فقط هر چه هستند مأمور آن *** عمل کرده تنها به دستور آن (6)
التحریم
پس امروز ای کافران هیچگاه *** نباشید بر درگهش عذرخواه
سزاوار اعمال دارالفنا *** بخواهید دیدن عذاب و سزا (7)
التحریم
الا مؤمنان چون به یکتا اله *** بخواهید توبه کنید از گناه
نمایید توبه، به اخلاص تام *** خلوصی برازنده آن مقام
بود آنکه، مخفی بدارد خدا *** گناهی که کردید روی خطا
درآرد خداتان میان جنان *** که جویست زیر درختان آن
نسازد در آن روز رب جلیل *** رسول خود و مؤمنان را ذلیل
در آن روز نوری که از کبریاست *** رود پیش ایشان و هم سمت راست
بگویند ای داور ذوالجلال *** رسان نور ما را بحد کمال
ببخشای ما را و می‌گیر دست *** که هستی توانا به هر چیز هست (8)
التحریم
الا ای پیمبر بکن کارزار *** تو با کافران و دورویان خوار
بکن سختگیری بر آن قوم پست *** که مأواشان عاقبت دوزخست
سرانجام افتند اندر سقر *** چه بد جایگاهی بود آن مقر (9)
التحریم
برای کسانی که کافر شدند *** که در زمره کفرگویان بُدند
دو تن را مثال آورد کبریا *** زن نوح را و زنِ لوط را
که دست دو تن بودشان اختیار *** دو تن بنده نیک پروردگار
خیانت نمودند لیکن زنان *** نگشتند از زمره مؤمنان
توانی نَبُد آن دو پاکیزه را *** رهانند زنها ز قهر خدا
ندا آمد آیید اندر سقر *** به همراه آن کافران دگر (10)
التحریم
کنون آسیه را خدای جلال *** زند بهر افراد مؤمن مثال
به یزدان چنین گفت آن نیک پی *** گذشتم ز فرعون و از کاخ وی
برایم یکی خانه اندر بهشت *** بساز و بکن دورم از کار زشت
رها ساز من را ز فرعون پست *** کز اعمال زشتش دلم را بخست
نجاتم ببخشا از این قوم و کیش *** که راه تعدی گرفتند پیش (11)
التحریم
به یاد آر آن مریم خوش‌نهاد *** که او دخت عمران بُدی از عباد
نگهداشت دامان خود از گناه *** در آن بردمیدی ز روحش اله

بفرمود تصدیق آن راستکار *** کتاب و سخنهای پروردگار
همانا که او بود شخصی سزا *** که می‌کرد طاعت ز یکتا خدا (12)

الملک

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بزرگست خود شأن آن کردگار *** که این گونه با قدرت و اقتدار
حکومت برآفاق در دست اوست *** قدیری که هرچه بود، پست اوست (1)
الملک
خدائی که از اوست مرگ و حیات *** مسلط بر این زندگی و ممات
کند امتحان تا کدامینتان *** نکوتر بود اندر این خاکدان
بود مقتدر نیز یکتا اله *** بیامرزد و عفو سازد گناه (2)
الملک
خدائی که هفت آسمان برفراشت *** یکی را به روی دگر یک گذاشت
تو در خلقت مهربان کردگار *** نبینی که نقصان بود برقرار
بر این نظم خلقت کنون کن نظر *** تماشای آن کن به چشم بصر
ببین تا در آن استواری که هست *** مگر گرد سستی بر آن برنشست؟ (3)
الملک
دگرباره با چشم بینا و باز *** جهان را بدقت نگه ساز باز
که چشم خرد خسته گردد فزون *** سویت بازگردد ذلیل و زبون (4)
الملک
خدا با مصابیح پرتوفشان *** بیاراسته این بلند آسمان
شیاطین براندیم با قهر و تاب *** به سنگ فروزان به تیر شهاب
بر آنها عذابی ز سوزنده نار *** مهیا نمودیم روز شمار (5)
الملک
بر آنان کز ایزد بشُستند دست *** عذاب جهنم مهیا شدست
چه بد منزلی هست آن جایگاه *** همه درد و رنجست و اندوه وآه (6)
الملک
چو در آتش داغ داخل شوند *** از آن بانگ کوبنده‌ای بشنوند
فتاده در آن آتش سوزناک *** که چون دیگ جوشان بود هولناک (7)
الملک
قریب است از هم شکافد سقر *** که در خشم کفار شد غوطه‌ور
چو هر دسته‌ای را در آن افکنند *** بر ایشان ندائی چنین بر زنند
که آیا رسولی ز یکتا خدا *** نگردید مبعوث سوی شما (8)
الملک
بگویند آری بیامد رسول *** ولیکن نکردیم او را قبول

بگفتیم چیزی نیامد ز رب *** دریغا که بودیم غرق شغب
شما مرسلین جملگی گمرهید *** به باطل به ما وعدهائی دهید (9)
الملک
بگویند گر صحبت انبیاء *** نیوشیده بودیم زین پیش ما
اگر ما به دستور عقل و خرد *** بکردیم رفتار آنچه سزد
نبودیم اکنون از اصحاب نار *** نگشتیم بر آتش او دچار (10)
الملک
شوند آنگهی معترف بر گناه *** بر آن زشت اعمال پست و تباه
پس آن لطف و رحمت که یزدان نهاد *** از اصحاب آتش بسی دور باد
(11)
الملک
کسانی که از کردگار جهان *** بترسند در خلوت و در نهان
بر آنهاست آمرزش از کردگار *** یکی اجر نیکو ز پروردگار (12)
الملک
سخن گر بگوئید بر سرّ و راز *** وگر آشکارا بگوئید باز
بر اسرار دلها خدا آگهست *** هر آنکو نداند، یقین گمرهست (13)
الملک
بود آگه از باطن هر امور *** «علیم است ایزد به ذات‌الصدور» (14)
الملک
زمین را بگسترده او راهوار *** چنین آفریدست پروردگار
میان بلندی و پستی آن *** بسی راه پوئید در هر مکان
خورید ای خلایق ز روزیّ او *** بر او بازگردید بی‌گفتگو (15)
الملک
مگر از خداوند هفت آسمان *** به دست شما هست خط امان؟
چه هستید ایمن که خشم آورد *** یکایک به قعر زمین در برد
بیفتد زمین سخت در اضطراب *** نگیرد قرار آب بر روی آب (16)
الملک
مگر در امانید از کردگار *** چه دارید از فعل زشت انتظار؟
گر او تندبادی فرستد مدام *** کند سنگباران شما را تمام
بدانید ای مردمان این سخن *** چگونه بوَد وعده خشم من (17)
الملک
بس اقوام بودند زین پیشتر *** که کردند تکذیب از این بیشتر
چگونه بکردیمشان ما هلاک *** کز ایشان نشان نیست بر روی خاک (18)
الملک
نبینند آیا که در آسمان *** چسان پَر گشایند این مرغکان
گهی بال بگشوده گه پر زنان *** به پرواز آیند در آسمان

همانا بجز مهربان کبریا *** نگهدارشان نیست کس در هوا
که بر هر چه دارد بدنیا وجود *** خدا هست آگاه و آگاه بود (19)
الملک
همانا که غیر از یگانه اله *** که باشد مددکارتان؟ یا سپاه؟
که کفار بر هر چه رو می‌نهند *** فریبیست کآنها به خود می‌دهند (20)
الملک
چه کس‌راست قدرت که چون رزق را *** ستاند یکی روز یکتا خدا
تواند بگیرد همان رزق پس *** شما را نهد باز در دسترس
نمایند طغیان همه کافران *** بتابند صورت همه منکران (21)
الملک
مگر آنکه در کفر شد سرنگون *** به صورت درافتاد در آن زبون
هدایت بگردیده بی‌کم و کاست؟ *** و یا آنکه پوید بر آیین راست (22)
الملک
خدا خوانِ خلقت چو بنهاده است *** دل و دیده و گوشتان داده است
شما را بدادست چشمی و گوش *** یکی چشم عقل و یکی گوش هوش
کَمَند آن گروهیکه دارند پاس *** بگویند یزدان خود را سپاس (23)
الملک
بگو اوست آن ایزدی کز زمین *** شما را برانگیخته این چنین
دگرباره چون هر کسی درگذشت *** نماید به سوی خدا بازگشت (24)
الملک
بگویند کفار اندر خطاب *** چه وقت است آیا زمان عذاب
چو هستید ای مومنان راستگو *** چه موقع رسد وعده خشم او؟ (25)
الملک
بگو علم آن نزد یکتا خداست *** از این ماجرا با خبر کبریاست
وظیفه مرا هست تنها همین *** که بر خلق باشم نذیری مبین (26)
الملک
چو خشم خدا را به چشمان خویش *** ببینند کآمد فراروی پیش
همه کافران به یکتا اله *** بخواهند شد زشت‌روی و سیاه
ندا آید اینست خود آن عذاب *** که می‌خواستیدش به شوق و شتاب
(27)
الملک
به آنان بگو ای رسول خدا *** چه دارید آیا تصور شما
اگر کردگارم نماید هلاک *** من و جمله مؤمنان روی خاک
و گر هم کند لطف، فرمان ازوست *** که ملک همه چیز از آن اوست
کسانی که بر دین حق کافرند *** که در ورطه کفر غوطه‌ورند
چه کس این کسان را ببخشد نجات *** ز قهر خداوند بعد از ممات (28)

الملک
بگو او خدائیست بس مهربان *** بیاوردم ایمان به رب جهان
توکل نمودم بر آن کردگار *** بزودی شود بر شما آشکار
چه کس آشکاراست گمره ز راه *** دچار ضلالت، اسیر گناه (29)
الملک
به آنان بده ای پیمبر خبر *** که بر آب سازید یکدم نظر
گر این مایه زندگانی چنین *** رود صبحگاهی فرو در زمین
چه کس می‌تواند جز آن دادگر *** برون آرد آن آب بار دگر (30)

القلم

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم باد بر نون و آنگه قلم *** به هر چه که با آن نویسند هم (1)
القلم
که از لطف و از رحمت کبریا *** گرفتی تو عقلی تمام از خدا
«ترا هست عقلی تمام و کمال» *** نه دیوانه‌ای تو، نه شوریده‌حال (2)
القلم
تو را هست پاداش بی‌منتی *** که بسیار شایسته عزتی (3)
القلم
ترا سیرت و خلق کامل بود *** کمالات بسیار حاصل بود (4)
القلم
تو و دشمنانت ببینید زود (5) *** کدامینتان سخت دیوانه بود (6)
القلم
تو و دشمنانت ببینید زود (5) *** کدامینتان سخت دیوانه بود (6)
القلم
خداوند، بهتر بداند نکو *** چه کس گشته گمراه از راه او
بداند هدایت چه کس یافته است *** به راه خداوند بشتافتست (7)
القلم
مبادا تو و امتت بعد از این *** بپوئید بر سیره کاذبین (8)
القلم
به دل میل دارند آن کافران *** مدارا نمائی تو با منکران
که تا آن کسان نیز روی نفاق *** ببندند با تو قرار و وثاق (9)
القلم
ترا زآن دورویان اطاعت مباد *** که دائم نمایند سوگند یاد (10)
القلم
که همواره هستند بس عیبجو *** سخن‌چین اینند در پیش او (11)
القلم
هر آنچه که دارند اندر توان *** بدان حد که باشند قادر بر آن
ره نیکوئی را نمایند سد *** گناه و تجاوز از آنها رسد (12)
القلم
چسان هست گستاخ و اهل ستیز *** شگفتا زنازاده هم هست نیز (13)
القلم
بصرفی که داراست مال و پسر *** تفاخر نماید به هر کس دگر (14)
القلم

هر آنگه از آیات پروردگار *** تلاوت بگردد بر آن مرد خوار
بگوید که این نیست زین بیشتر *** یکی قصه از مردم پیشتر (15)
القلم
بزودی بر آن مرد کیفر دهیم *** که بر بینی‌اش داغ آتش نهیم (16)
القلم
همه کافران را دچار بلا *** نماییم در رنج و غم مبتلا
چو آن اهل بستان کزین پیشتر *** نشستند در باغ پر از ثمر
بخوردند سوگند چون صبح شد *** بچینند هر میوه‌ای را که بُد
(مبادا فقیران بدانسو روند *** خود از بهر چیدن به بستان شوند) (17)
القلم
کسانی که اوصافشان برگذشت *** نکردند از هیچ چیزی گذشت (18)
القلم
از اینرو همان شب به هنگام خواب *** ز یزدان بر آن باغ آمد عذاب (19)
القلم
همه نخلهایش به وقت پگاه *** چو خاکستری گشت یکسر سیاه (20)
القلم
چو شد صبح آمد از ایشان ندا *** نمودند خود همدگر را صدا (21)
القلم
که گر میوه خواهید از بوستان *** بدانسو بپوئیم ای دوستان (22)
القلم
بدانسوی رفتند آن انجمن *** بگفتند آهسته با هم سخن (23)
القلم
که هشیار باشید امروز هان *** فقیری نگردد بدینسو روان (24)
القلم
برفتند در باغ با شور و شوق *** به عزمی توانا و سرشار ذوق (25)
القلم
بدانحال دیدند باغ نعم *** بگفتند با خویش از فرط غم
که گویا که ما راه گم کرده‌ایم (26) *** نصیبی از آن باغ نابرده‌ایم (27)
القلم
که گویا که ما راه گم کرده‌ایم (26) *** نصیبی از آن باغ نابرده‌ایم (27)
القلم
بگفتا رئیس گروه این سخن *** نگفتم مگر با شما فاش من
چرا شکر نعمات یکتا خدا *** نیارید ای جمع هرگز به جا؟ (28)
القلم
بگفتند پاکست پروردگار *** بکردیم بر خویش ظلم آشکار (29)
القلم

بکردند آنگه، نگه سوی هم *** ملامت بکردند هم را دژم (30)
القلم
بگفتند صد وای بادا به ما *** که بودیم سرکش ز راه خدا (31)
القلم
امیدست بر ما یگانه خدا *** یکی باغ بهتر نماید عطا
چو هستیم مشتاق درگاه رب *** نماییم با اشتیاقش طلب (32)
القلم
به دنیا چنین است ما را عذاب *** بدینسان چشانیم کس را عقاب
ولی گر بدانند خیل بشر *** بود قهر عقبی از این سخت‌تر (33)
القلم
نصیب است بر خیل پرهیزکار *** بهشت پر از نعمت کردگار (34)
القلم
کجا باشد آیا مسلمان به دین *** به نزدیک ما همچو آن مجرمین؟ (35)
القلم
چنین داوری چون نمائید چون؟ *** که از عدل و انصاف باشد برون (36)
القلم
بدستانتان هست آیا کتاب *** که این حکم از او کنید انتخاب (37)
القلم
که در آن بود ثبت از هر خطا *** که جوئید بر نفس خویش از هوی (38)
القلم
مگر خود ز ما برگرفتید عهد *** که تا روز عقبی در این رام مهد
به سود دل خویش هر حکم خام *** برانید ای کافران در مرام (39)
القلم
بگو تا کدامینشان در قضا *** ضمانت نماید بر این ادعا (40)
القلم
شریکان چو دارند خوانند پیش *** اگر راستگویند در گفت خویش (41)
القلم
بخاطر بیارند آن روز سخت *** همان کافران سیه روز و بخت
که ناگه شود کار بسیار زار *** کجا کی بیابند راه فرار
بخوانند بر سجده آن کافران *** ولیکن نباشند قادر بر آن (42)
القلم
هراسان شده چشمشان زین دلیل *** همه دل پر از حسرت و تن ذلیل
از این پیش خواندندشان بر سجود *** زمانی که تن سالم و راست بود
اجابت نکردند لیکن درست *** در انجام این کار بودند سست (43)
القلم
به من واگذار ای رسول مبین *** همه کاذبان به قرآن و دین

ز جائی که باور ندارند آن *** بر ایشان برانیم قهری گران (44)
القلم
تو مهلت ده اکنون بر آن انجمن *** که بس استوارست تدبیر من (45)
القلم
مگر تو از این کافران خدا *** طلب کرده‌ای مزد ای مصطفی
که این، بارِ پرداخت بر کافران *** بدین حد بُوَد سخت و باشد گران (46)
القلم
ز غیبند آیا مگر با خبر *** کز آنجا نویسند خط و اثر (47)
القلم
تو راه صبوری کنون گیر پیش *** بکن صبر بهر خداوند خویش
نباشی چو یونس که کردی طلب *** که بر خلقش آید عذابی ز رب
در آن حال خواندی یگانه اله *** که پر بود قلبش ز اندوه و آه (48)
القلم
نبودی اگر لطف پروردگار *** نشد شاملش رحمت کردگار
فتادی به صحرای خشک از گیاه *** ملامت شنیده ز یکتا اله (49)
القلم
بنالید بر درگه حق شدید *** دگرباره او را خدا برگزید
بگرداند از زمره صالحان *** نشاندش کنار دگر مفلحان (50)
القلم
چه نزدیک بُد کافران از گزند *** به چشمان بدچشم زخمت زنند
چو آیات قرآن نیوشند پس *** بگویند دیوانه‌ای هست و بس (51)
القلم
اگر چند قرآن کتاب مبین *** نباشد بجز ذکر بر عالمین (52)

الحاقة

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قیامت همان روز سخت است و راست *** که چون وقت آن گشت و برپای خاست (1)
الحاقة
تمام حقایق ز کل امور *** در آن روز محشر بیابد ظهور (2)
الحاقة
چگونه کنی درک کان سخت روز *** چسان هولناکست و چون دیده‌سوز (3)
الحاقة
بکردند تکذیب عاد و ثمود *** که هرگز قیامت ندارد وجود (4)
الحاقة
ثمود آنگهی گشت جمله هلاک *** چو طغیان نمودند بر روی خاک (5)
الحاقة
چه آمد بلا بر سر قوم عاد *** بمردند جمله به یک تند باد (6)
الحاقة
بدنبال هم، هفت شب هشت روز *** فرستاد بادی همه ریشه‌سوز
تو گوئی که مردم از آن باد سخت *** بگشتند چون خشک گشته درخت (7)
الحاقة
کجا بینی آیا در این روزگار *** از آنها نشانی کنون پایدار؟ (8)
الحاقة
چو فرعون و اقوام پیشین وی *** ره زشتکاری نمودند طی
برفتند بر راه کفر و خطا (9) *** مخالف شده با رسول خدا
الحاقة
برفتند بر راه کفر و خطا (9) *** مخالف شده با رسول خدا
خدا نیز راندی بر ایشان عقاب *** گرفتارشان کرد خود بر عذاب (10)
الحاقة
چو طوفان دریا بپا خاستی *** به کشتی نشاندیمشان راستی (11)
الحاقة
که از آن بگیرند اندرز و پند *** جز اهل تذکر، سخن نشنوند (12)
الحاقة
بیاد آر هنگامه آن نشور *** به آواز اندر دمندی به صور (13)
الحاقة

بگیرند کوه و زمین با شتاب *** به یکباره سازند خرد و خراب (14)
الحاقة
پس آنگاه موعود روز جزا *** زمان قیامت بیاید فرا (15)
الحاقة
شود منهدم خود بنای سپهر *** شکافد ز هم ماه و ناهید و مهر (16)
الحاقة
ملائک در آن روز در آسمان *** بگیرند هر گوشه آن مکان
که خود هشت تن از ملائک بدست *** بگیرند عرش خدای الست (17)
الحاقة
چو آیید در پیشگاه حساب *** بیارندتان بهر پرس و جواب
نماند شما را نهان سرّ کار *** همه چیز آن روز هست‌آشکار (18)
الحاقة
هر آن کس که چون نامه کار خواست *** دهندش در آن روز بر دست راست
بگوید بیایید اکنون تمام *** بخوانید این نامه من مدام (19)
الحاقة
مرا بود باور به روز حساب *** به روز لقاء و سئوال و جواب (20)
الحاقة
چنین کس بود راضی از زندگی *** که تسلیم حق بود بر بندگی (21)
الحاقة
ورا جای اندر بهشت است و بس (22) *** بسی میوه آنجاست در دسترس (23)
الحاقة
ورا جای اندر بهشت است و بس (22) *** بسی میوه آنجاست در دسترس (23)
الحاقة
خورید و بنوشید خوب و زیاد *** گوارایتان باد ای خوش عباد
که اینست پاداش اعمال پیش *** که امروز یابید بر کام خویش (24)
الحاقة
کسی را که چون کارنامه دهند *** بدست چپش نامه‌اش را نهند
بگوید که ای کاشکی نامه را *** ندادند بر من به روز جزا (25)
الحاقة
نمی‌گشتم ای کاش آگاه از این *** حسابی که بر خویش کردم چنین (26)
الحاقة
مرا کاش اکنون بیامد ممات *** کزین غصه می‌داد من را نجات (27)
الحاقة

پس امروز بر حال من وای باد *** که سودی نبخشید مال زیاد (28)
الحاقة
همه چیز نابود گشت و فنا *** همه شوکت من بشد بر هبا (29)
الحاقة
بگیرید او را و در غُل برید (30) *** دگرباره در دوزخش آورید (31)
الحاقة
بگیرید او را و در غُل برید (30) *** دگرباره در دوزخش آورید (31)
الحاقة
به آتش کشیدش به بندی گران *** که هفتاد زرعست خود طول آن (32)
الحاقة
که او بر خدای بزرگ عباد *** نگردید مؤمن ز کفر و عناد (33)
الحاقة
نخواندست هرگز به میل و به کام *** فقیری سوی سفره‌ای از طعام (34)
الحاقة
از این رو ندارد یکی دوستدار *** که امروز او را رهاند ز نار (35)
الحاقة
طعامی نیابند جز چرک پست (36) *** که مخصوص اهل سقر بود و هست (37)
الحاقة
طعامی نیابند جز چرک پست (36) *** که مخصوص اهل سقر بود و هست (37)
الحاقة
بر آنچه ببینید بادا قسم (38) *** بر آنچه نبینید سوگند هم (39)
الحاقة
بر آنچه ببینید بادا قسم (38) *** بر آنچه نبینید سوگند هم (39)
الحاقة
که قرآن به تحقیق از کبریاست *** پیامی ز پیکی کریم از خداست (40)
الحاقة
نه از شاعری هست این سان سخن *** چه کم مؤمن آئید ای مرد و زن (41)
الحاقة
نه اینهاست از کاهنی غیبگو *** چه کم پند گیرید زین گفتگو (42)
الحاقة
فرستاده گردیده قرآن چنین *** ز دادار هفت آسمان و زمین (43)
الحاقة

اگر هم پیمبر به یکتا خدا *** سخنها همی بست از افترا (44)
الحاقة
به تحقیق بر او گرفتیم قهر (45) *** رگ قلب او می‌بریدم به جهر (46)
الحاقة
به تحقیق بر او گرفتیم قهر (45) *** رگ قلب او می‌بریدم به جهر (46)
الحاقة
کدامینتان را بُد آیا سزا *** حمایت کند آندم از مصطفی (47)
الحاقة
کتابی که دادست پروردگار *** بود مایه پند پرهیزکار (48)
الحاقة
بدانیم خود عده‌ای از شما *** نمایید تکذیب قرآن ما (49)
الحاقة
دروغین بخواندند کفار خوار *** پشیمان بگشتند فرجام کار (50)
الحاقة
همانا که این گفته قولیست راست *** در انجام آن نیست نقصی و کاست (51)
الحاقة
تو همواره در کارها و سخُن *** خدای بزرگ خودت یاد کن (52)

المعارج

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بپرسید شخصی ز روز حساب *** که قطعیست رخ دادن آن عذاب
کدامین کسان را خداوندگار *** معذب نماید به روز شمار (1)
المعارج
بداند که بر کافرانست و بس *** نشاید که دفعش کند هیچکس (2)
المعارج
بود قهر از سوی رب جهان *** که راند حکومت به هفت آسمان (3)
المعارج
ملکها و روح‌الامین خدا *** بیایند بالا سوی کبریا
به بالا روند آن ملائک همه *** به مقدار خمسین و الف سنه (4)
المعارج
مخور ای پیمبر غم بی‌دلیل *** بکن صبر، صبری نکو و جمیل (5)
المعارج
که این کافران غافل و ناامید *** ببینند آن روز را بس بعید (6)
المعارج
ببینند کفار آن را غریب *** ولی ما ببینیم آن را قریب (7)
المعارج
بلند آسمان نیز روز عذاب *** گدازان شود چون فلز مذاب (8)
المعارج
چو پشم زده ریز گردد جبال *** همه خرد گردند با آن جلال (9)
المعارج
نپرسد کسی هیچ از حال دوست *** اگر چه به دنیا مددکار اوست (10)
المعارج
عملهایشان را نشان می‌دهند *** همه حالشان پیش رو می‌نهند
کند آرزو کافر زشتکار *** که ای کاش می‌شد به روز شمار
کند کودکان خودش را فدا *** که گردد رها از عذاب خدا (11)
المعارج
همین‌گونه هم نیز بر خویشتن *** فدائی نماید برادر و زن (12)
المعارج
تمام قبیله همه قوم و خویش *** که او را حمایت بکردند پیش (13)
المعارج
هر آن کس که باشد به روی زمین *** فدا می‌کند بهر خود همچنین
مگر خود از این قهر یابد نجات *** رهی بازیابد به سوی حیات (14)

المعارج
بر او نیست راهی به سوی فرار *** بر اطراف او شعله‌ور گشته نار (15)
المعارج
سر و صورتش پاک سوزد در آن (16) *** بخواند به خود دوزخ آن کافران
المعارج
سر و صورتش پاک سوزد در آن (16) *** بخواند به خود دوزخ آن کافران
که روی از خداوند برتافتند *** به عصیان و بر کفر بشتافتند (17)
المعارج
بسی جمع کردند اموال و مال *** ذخیره نمودند هر روز و سال (18)
المعارج
که در طبع انسان بود این صفات *** حریص است و بی‌صبر اندر حیات (19)
المعارج
کند بیقراری چو بیند زیان *** کند ناله و بانگ از دست آن (20)
المعارج
چو بر او کند روی مال زیاد *** کند منعِ احسان و دست گشاد (21)
المعارج
جز آنان که خوانند دائم نماز (22) *** بسی پایدارند در این نیاز (23)
المعارج
جز آنان که خوانند دائم نماز (22) *** بسی پایدارند در این نیاز (23)
المعارج
کسانی که از مال خود در خفا *** نمودند حقی معین جدا (24)
المعارج
که بر سائلینش ببخشند باز *** بر آنها که دارند چیزی نیاز (25)
المعارج
کسانی که گویند روز شمار *** بود راست می‌آید از کردگار (26)
المعارج
ز قهر خدایند در لرز و تاب *** بترسند از سخت روز عذاب (27)
المعارج
کسی نیست ایمن ز قهر خدا *** ز خشم خداوند روز جزا (28)
المعارج
کسانی که از شهوت و از گناه *** بدارند اندام خود را نگاه (29)
المعارج
بجز بر زنان و کنیزان خویش *** کز آنها ملالی نیاید به پیش (30)
المعارج
هر آن کس که بنمود کاری جز این *** ستم‌کار گردیده اندر زمین (31)

المعارج
کسانی که عهد و امانات خویش *** مراعات سازند بی‌کم و بیش (32)
المعارج
نمایند بهر شهادت قیام *** که احقاق سازند حق را تمام (33)
المعارج
حفاظت نمایند خود از صلات *** بخوانند با بهترین صفات (34)
المعارج
کسانی که دارند این سان سرشت *** به عزت درآرندشان در بهشت (35)
المعارج
چه گشته که کفار بی‌چون و چند *** به سویت شتابند با ریشخند (36)
المعارج
پراکنده گردند از چپّ و راست *** بجویند دینی که دین خداست (37)
المعارج
مگر چشم دارند قوم سقیم؟ *** بیایند اندر بهشت نعیم (38)
المعارج
بدانند آنان ز روز نخست *** ز یک نطفه گشتند این سان درست (39)
المعارج
قسم بر خدائی که از آن اوست *** مشارق، مغارب به فرمان اوست
که ما را بود قدرت و اقتدار *** بسازیم نابود این قوم خوار (40)
المعارج
پدیدار سازیم خلقی جدید *** نمائیم از اینها نکوتر پدید
نبودست بر هیچ شخصی سزا *** که سبقت بگیرد ز فرمان ما (41)
المعارج
همه کافران را تو ای مصطفی *** به کفر و ضلالت رها کن رها
ببازند دل را به لهو و لعب *** بگردند مشغول عیش وطرب
ببینند روزی به چشمان خویش *** که آن وعده قهر آید به پیش (42)
المعارج
همان روز کایند بیرون ز گور *** برآرند سرها ز خاک قبور
شتابند سوی مجازات کار *** نیابند معبود جز کردگار (43)
المعارج
در آن روز چشمان آنها غمین *** به خواری فتادست روی زمین
بلی این همان روز باشد کنون *** که وعده بدادند بی‌چند چون (44)

نوح

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
خدا نوح را بهر پیغمبری *** به قومش فرستاد بر رهبری
به او وحی شد پیش از آنکه عذاب *** بیاید بترسان تو قوم از عقاب (1)
نوح
بگفتا که ای قوم بهر شما *** نذیری مبینم ز یکتا خدا (2)
نوح
خداجوی باشید و پرهیزکار *** نمایید دین مرا اختیار (3)
نوح
بود آنکه بخشش نماید خدا *** بیامرزد اعمال زشت و خطا
که تا روز معلوم و روشن محل *** به تأخیر اندازد ایزد اجل
بدانید این نکته ای انجمن *** بگردید آگاه از این سخن
که چون وقت معلوم آید فرا *** در آن نیست تأخیر هرگز روا (4)
نوح
چنین گفت نوح پیمبر به رب *** که خواندم من‌این‌قوم را روز و شب (5)
نوح
بدادم بر این قوم هر لحظه پند *** مگر آنکه اندرز من بشنوند
ولی خواندن سوی پروردگار *** بر ایشان نیفزود غیر از فرار (6)
نوح
بخواندم همه قوم را سوی تو *** به آمرزش و رحمت کوی تو
نهادند انگشت در گوش خویش *** ره کفر و عصیان گرفتند پیش
فکندند جامه به رخسار خود *** نمودند اصرار در کار خود
برفتند بر راه کبر و غرور *** به وادی نخوت بگشتند دور (7)
نوح
دگرباره هم با صدای بلند *** بخواندم همه قوم سوی تو چند (8)
نوح
بخواندم دمادم به پروردگار *** چه اندر نهان و چه در آشکار (9)
نوح
بگفتم که ای خلق از هر گناه *** نمایید توبه به یکتا اله
که آمرزشش هست بی‌انتها *** بیامرزد او کارهای خطا (10)
نوح
که یکتا خداهم، پیاپی ز مهر *** دهد تندباران ز نیلی سپهر (11)
نوح
به اموال و فرزندهای زیاد *** خدا یاوریتان دهد ای عباد

دهد باغهائی که جوی روان *** بجوشند زیر درختان آن (12)
نوح
چرا ای خلایق به عز و وقار *** نرانید خود نام پروردگار (13)
نوح
اگر چه شما را خدا گونه‌گون *** چنین آفریدست بی‌چند و چون (14)
نوح
نبینید آیا خدای جهان *** چسان خلق فرمود هفت آسمان
شده رویهم آسمانها سوار *** به نظمی چنین محکم و استوار (15)
نوح
در این آسمانها یگانه اله *** چنان نورِ تابان برافروخت ماه
که خورشید را نیز هنگام روز *** چراغی بکردست گیتی‌فروز (16)
نوح
مثال نباتات از بطن خاک *** شما را برویاند یزدان پاک (17)
نوح
دگرباره با تیره خاک زمین *** بگشتید هم‌صحبت و همنشین
دگرباره هم نیز بعد از هلاک *** بیایید بیرون از آغوش خاک (18)
نوح
زمین را بگسترد از هر کنار *** چو گسترده گهواره‌ای کردگار (19)
نوح
که با گونه‌گون راه‌ها و گذر *** نمایید در ارض سیر و سفر (20)
نوح
به یزدان چنین گفت نوح رسول *** نکردند این قوم پندم قبول
نمودند زآن غافلی پیروی *** از آیین آن گمرهی رهروی
که از مال و فرزند غیر از ضرر *** نیفزود بر خویش چیزی دگر (21)
نوح
بحق من آن کافران در عمل *** براندند نیرنگ و مکر و حیل (22)
نوح
براندند در بین خود این سخن *** بگفتند آن قوم با خویشتن
مبادا که هرگز بشوئید دست *** بویژه از این پنج ربی که هست
ز وُدُّ و یَغوث و سواع و نَسَر *** همین‌سان یعوق آن خدای دگر (23)
نوح
بکردند گمراه از راه دین *** گروه کثیری ز خلق زمین
در آن حال نوح پیمبر به درد *** چنین لعن و نفرین بر آن قوم کرد
که پروردگارا بر این قوم خوار *** که بدباطنند و ستم‌پیشه‌کار
مبادا بجز ذلت و گمرهی *** بر این قوم چیز دگر برنهی (24)
نوح

بفرمودشان غرق یکتا اله *** چو بودند غرقه میان گناه
به دوزخ فتادند در بطن نار *** ندیدند پیش خداوند، یار (25)
نوح
چنین، نوح گفتا به یزدان پاک *** خدایا تو این قوم می‌کن هلاک
از این کافران بداندیش و خوار *** یکی زنده مگذار ای کردگار (26)
نوح
اگر باز از آن کافران لعین *** یکی زنده ماند به روی زمین
همه بندگان تو را آن پلید *** به ضلت کشاند به راه بعید
چو طفلی بزایند در روزگار *** نباشد مگر کافری تیره‌کار (27)
نوح
پس آنگاه بگشود دست دعا *** خدایا بیامرز جرم و خطا
گناه من و والدینم تمام *** همین‌گونه هم مؤمنان مرام
هر آن کس نِشیند به کشتی من *** همه مؤمنان را ز مرد و ز زن
خدایا بیامرز از ایشان گناه *** که بخشنده‌ای ای یگانه اله
بر افراد ظالم به غیر از عذاب *** میفزای چیزی دگر در حساب (28)

الجن

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بگو ای پیمبر ز یزدان دین *** مرا وحی گردیده است این چنین
که از جنیان عده‌ای در نهان *** شنیدند آیات قرآن عیان
شنیدند با رغبت و شور و تب *** بگفتند بادا ز قرآن عجب (1)
الجن
کند مردمان را هدایت به راست *** کتابی که از سوی یکتا خداست
از این روی گردیم مؤمن بر آن *** نباشیم مشرک به رب جهان (2)
الجن
همانا تعالی است یکتا خدا *** عظیم‌المقام است یزدان ما
نکردست بر خویش جفت اختیار *** ندارد ولد نیز پروردگار (3)
الجن
سفیهان ما بر یگانه خدا *** دروغین ببستند بس افترا (4)
الجن
تصور نمودیم اندر خیال *** که هرگز کسی بر خدای جلال
نخواهد زَند تهمت و افترا *** چه از انس باشد چه از جن چو ما (5)
الجن
رجالی ز جنس بشر روسیاه *** که بردند بر دسته جن پناه
فزودند تنها به جهل و غرور *** بگشتند از وادی نور دور (6)
الجن
گروهی از آن جنیان چون شما *** بگشتند کافر به یکتا خدا
گمان می‌نمودند پروردگار *** نخواهد کند زنده روز شمار (7)
الجن
گشودند جنها به صحبت زبان *** کزین پیش رفتیم بر آسمان
بدیدیم با قدرت و اقتدار *** در آنجا ملکهاست از کردگار
که تیر شهابست آنجا زیاد *** به هفت آسمانش خدا برنهاد (8)
الجن
کمین می‌نمودیم آنجا مدام *** نیوشیم بلکه ز وحیش پیام
ولی هر که خواهد که در مهلتی *** نیوشد ز وحی خدا صحبتی
بود در کمینگاه او یک شهاب *** که دنبال آن جن کند با شتاب (9)
الجن
ندانیم جنس بشر عاقبت *** چه خواهند بر خویشتن منزلت
بپویند آیا به شر و عناد *** طلب می‌نمایند بر خود فساد
و یا که بر ایشان یگانه خدا *** ره رشد را می‌شود رهنما (10)

الجن
گروهی ز مائیم نیکوی‌کار *** گروهی دگر بر ضلالت دچار
عملهای ما هست بس گونه‌گون *** بسی اختلافست ما را فزون (11)
الجن
چنین می‌نماییم در دل گمان *** که ما را نباشد قوا و توان
که پیروز گردیم بر کردگار *** نماییم از قدرت او فرار (12)
الجن
به آیات قرآن چو دادیم گوش *** گروهی شنیدیم آن را به هوش
بگشتیم مؤمن به یکتا خدا *** بدادیم دل را به نورش صفا
هر آن کس که ایمان بیاورده است *** به سود خود آری عمل کرده است
نترسد ز نقصان خیر و ثواب *** هراسی ندارد ز رنج و عذاب (13)
الجن
ز ما جنیان نیز جمعی کنون *** مسلمان بگشتند بی‌چند و چون
گروهی دگر کافرند آشکار *** همه قاسطند و ستم‌پیشه‌کار
هر آن کس که او پایبند خداست *** گزیده ره رشد و آیین راست (14)
الجن
بگردند قوم ستم‌پیشه‌کار *** میان سقر هیزم روی نار (15)
الجن
ولی چون بر اسلام و راه درست *** تمسک نمایند خود از نخست
بر آنها چشانیم از علم آب *** ببخشیده رزقی برون از حساب (16)
الجن
که با آن همه نعمت بی‌شمار *** نمائیمشان آزمایش به کار
هر آن کس ز یاد خدا روی تافت *** به راه غرور و تکبر شتافت
خدایش معذب کند بر عذاب *** بر او می‌چشاند بلا و عقاب (17)
الجن
مساجد بود خاص پروردگار *** نخوانید کس را بجز کردگار (18)
الجن
چو آن بنده خاصِ یکتا خدا *** همان پیک حق احمد مصطفی
ز بهر عبادت به درگاه رب *** بپاخاست از جای خود در طلب
همه جنیان نیز یکجا تمام *** بکردند پیرامنش ازدحام
که نزدیک بودی چو امواج یم *** بریزندآنها همه روی هم (19)
الجن
بر ایشان چنین گوی ای مصطفی *** که تنها پرستم یگانه خدا
بر آن ذات قدوس پروردگار *** نخواهم شریکی کنم اختیار (20)
الجن
بگو فاش در خیر و شر شما *** توانی و قدرت نباشد مرا (21)

الجن
بگو گر به من خشم راند اله *** مرا کس نیارد که بخشد پناه
نیابم بجز راه پروردگار *** ره دیگری را برای فرار (22)
الجن
جز ابلاغ دین الهی دگر *** مرا نیست خود رسم و راهی دگر
هر آن کس نخواهد نماید قبول *** سخنهای پروردگار و رسول
به سر اندر آید میان جحیم *** دگر جاودانست آنجا مقیم (23)
الجن
تو این کافران را کنون کن رها *** که یکروز آید زمان جزا
عذابی که دادند وعده ز پیش *** ببینند آن روز با چشم خویش
در آن روزشان می‌شود آشکار *** که یار کدامینتان هست خوار
چه کس‌راست کمتر سپاه و قشون *** چه کس اندر آن روز گردد زبون (24)
الجن
به آنان بگو ای رسول این سخن *** نباشم از این راز آگاه من
که آیاست نزدیک وقت عذاب *** رسیده زمانی که ببینید عقاب
و یا آنکه دادست پروردگار *** بر آن مدتِ بی‌شماری قرار (25)
الجن
ز غیب جهانست آگه خدا *** به هر چیز دانا بود کبریا
به دنیای غیب خدا هیچکس *** ندارد به فکر و عمل دسترس (26)
الجن
بجز آن رسولی که یزدان پاک *** خودش برگزیدست در روی خاک
برای حفاظت از او هر نفس *** ملائک فرستد ز پیش و ز پس (27)
الجن
بدانند آری رسولان تمام *** هر آنچه بدادست یزدان پیام
رساندند بر مردمان مو به مو *** رسالت به پایان رسانده نکو
هر آنچه بود نزد پیغمبران *** خداوند آگاه باشد بر آن
به تعداد هر چیز بی‌کم و کاست *** همانا که آگاه یکتا خداست (28)

المزمل

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الا ای رسول خدا ای کریم *** که این گونه خوابیده‌ای در گلیم (1)
المزمل
بپاخیز در شب برای نماز *** مگر وقتی اندک که داری نیاز (2)
المزمل
فقط نیمی از شب به بستر بخواب *** و یا کمتر از نصف کن انتخاب (3)
المزمل
بیفزای چیزی تو بر نیم شب *** که مشغول گردی به تسبیح رب
ز قرآن تلاوت کن آیات چند *** به نیکوترین وجه کافتد پسند (4)
المزمل
که با وحی بر تو خداوند جود *** سخنهای سنگین بیارد فرود (5)
المزمل
نماز شب و ناله‌های سحر *** بود بهترین شاهد این گهر
که اخلاص پاکست در قلب کس *** ورا صدق ایمان بود هر نفس (6)
المزمل
به هنگام روزست وقتی دراز *** که دنبال روزی بپوئی تو باز (7)
المزمل
شب و روز یزدان خود یاد کن *** بنای دل از ذکرش آباد کن (8)
المزمل
بود شرق و غرب جهان زآنِ او *** همه هست در تحت فرمان او
بجز او نباشد دگر کردگار *** ورا کن نگهبان خود اختیار (9)
المزمل
چو یاوه‌سرایند کفار خام *** صبوری نما، ای به عزت تمام
به وجهی نکو و به نحوی متین *** به کلی ز کفار دوری گزین (10)
المزمل
همه کاذبان را به من واگذار *** کمی ده تو مهلت بدان قوم خوار (11)
المزمل
که نزد خداوند غل عذاب *** بر آنان مهیاست بهر عقاب
جهنم بر ایشان بود آشیان *** گزینند در قعر دوزخ مکان (12)
المزمل
طعامی که از فرط اندوه و غم *** گلوگیر آنها شود با الم
بر آنان مهیاست اندر جحیم *** عذابی که بسیار باشد الیم (13)
المزمل

به لرزه درآیند روزی چنین *** همه کوه‌ها و تمام زمین
بگردند چون تل ریگی روان *** بیایند چون موج از هر کران (14)
المزمل
رسولی فرستاد پروردگار *** شماراست شاهد به هرگونه کار
چنانکه به فرعون هم پیش از این *** رسولی فرستاد یزدان دین (15)
المزمل
چو فرعون پندش نکردی قبول *** تخلف نمودی ز قول رسول
گرفتیم او را به قهری تمام *** کشیدیم از او بلی انتقام (16)
المزمل
به یزدان گر امروز کافر شوید *** چسان از عذابش بدر می‌روید؟
در آن روز محشر چه باشد گزیر؟ *** که کودک ز وحشت شود همچو پیر (17)
المزمل
شکافد سماوات از هر کنار *** محقق شود وعده کردگار (18)
المزمل
همانا که قرآن چنین سودمند *** فرستاده گردیده از بهر پند
که تا هر که را هست صدقیّ و خواست *** بپوید رهی را که راه خداست (19)
المزمل
خدا هست آگه از احوال تو *** از آنچه که رفتست بر حال تو
که هم تو و هم نیز جمعی دگر *** که هستند یاران تو در سفر
یکی ثلث یا دو و یا نیم شب *** نمایید تسبیح و تقدیس رب
همه گردش روز و شب کردگار *** مقرر نمودست در روزگار
خدا هست آگه از این نکته باز *** که سخت است کل شبانگه نماز
لذا درگذشت از شما کردگار *** که در حد وسع و توان و قرار
بخوانید قرآن به هنگام شب *** نمایید یزدان خود را طلب
بداند خداوند فاش و عیان *** که جمعی مریضند یا ناتوان
ز بهر تجارت گروهی دگر *** به روی زمینند اندر سفر
ز فضل خداوند و از لطف او *** طلب می‌نمائید رزقی نکو
گروهی دگر در ره کردگار *** بجنگند در صحنه و کارزار
به هر حال در هر زمان و مکان *** به قدری که دارید اندر توان
بخوانید قرآن به ذکر و نیاز *** همیشه بخوانید و هر جا نماز
نمایید با میل و رغبت عطا *** زکاتی که باشد بدوش شما
ز مالی که دارید در پیش رو *** به یزدان ببخشید قرضی نکو
بدانید هر کار خیری که پیش *** فرستید از بهر عقبای خویش
بیابید اجرش به نزد خدا *** که خود هست بهتر برای شما

فزونتر بود اجر دارالقرار *** که آن را عطا می‌کند کردگار
بخواهید آمرزش از کبریا *** غفور و رحیم است یکتا خدا (20)

المدثر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
الا ای کشیده ردا بر سرت *** «بپیچانده‌ای نیز در پیکرت» (1)
المدثر
بپا خیز و با پند ای مصطفی (ص) *** بترسان بشر را ز یکتا خدا (2)
المدثر
به عزت بکن یاد پروردگار (3) *** لباست ز هر عیب پاکیزه دار (4)
المدثر
به عزت بکن یاد پروردگار (3) *** لباست ز هر عیب پاکیزه دار (4)
المدثر
ز هر چه پلیدست و خود نیست پاک *** به کلی تو دوری گزین روی خاک (5)
المدثر
نه منت بنه نه فزونی طلب (6) *** صبوری بکن، در اطاعت زرب (7)
المدثر
نه منت بنه نه فزونی طلب (6) *** صبوری بکن، در اطاعت زرب (7)
المدثر
در آن روز اندر دمندی به صور (8) *** چه سخت است هنگامه آن حضور (9)
المدثر
در آن روز اندر دمندی به صور (8) *** چه سخت است هنگامه آن حضور (9)
المدثر
که بر کافران، نیز گردنکشان *** ز آسایش آن روز نَبْوَد نشان (10)
المدثر
مرا با کسی کافریدم ورا *** تو بگذار تنها و می‌کن رها (11)
المدثر
بر او مال و ثروت نمودم عطا (12) *** پسرهای بسیار دادم ورا (13)
المدثر
بر او مال و ثروت نمودم عطا (12) *** پسرهای بسیار دادم ورا (13)
المدثر
بدادم بر او مکنت و اقتدار *** فراوان ز حد و برون از شمار (14)
المدثر
بخواهد ولی باز مالی دگر *** طمع کرده یابد از این بیشتر (15)

المدثر
نخواهم بر او بیش ثروت نهاد *** که با آیت حق بکرده عناد (16)
المدثر
بدوزخ دراندازم او را چه زود (17) *** که بسیار اندیشه بد نمود (18)
المدثر
بدوزخ دراندازم او را چه زود (17) *** که بسیار اندیشه بد نمود (18)
المدثر
بگیرد خدا جان آن پست مرد *** که اندیشه‌ای سخت باطل بکرد (19)
المدثر
ستاند تن و جان او را خدا *** به فکری که او کرد زشت و خطا (20)
المدثر
دگرباره اندیشه کرد آن پلید (21) *** که رویش ترش کرد و در هم کشید (22)
المدثر
دگرباره اندیشه کرد آن پلید (21) *** که رویش ترش کرد و در هم کشید (22)
المدثر
بگرداند صورت از اسلام و دین *** که با کبر و نخوت بشد همنشین (23)
المدثر
بگفتا که سحرست قرآن و بس *** چنین سحرانگیز آورده کس (24)
المدثر
بگفتست این آیه‌ها را بشر *** که قرآن جز این نیست چیزی دیگر (25)
المدثر
به دوزخ دراندازم این مرد پست (26) *** چه دانی عذابش چسان سخت هست (27)
المدثر
به دوزخ دراندازم این مرد پست (26) *** چه دانی عذابش چسان سخت هست (27)
المدثر
بلی کافران را شرار سقر *** بسوزاند از پای تا فرق سر
در آنجا نماند دگر هیچ چیز *** نه بوی خلاصی نه روی گریز (28)
المدثر
چنان آتش داغ، با زجر و آه *** سیه می‌کند پوستها را سیاه (29)
المدثر
که خود نوزده تن به روز جزا *** نگهبان آتش گمارد خدا (30)
المدثر

به غیر از ملائک برای سقر *** کجا خازنی کرده آن دادگر
که این نوزده را خداوند جود *** بر این خاص علت معین نمود
که در محنت افتند آن کافران *** بیفتند در فتنه آن منکران
کسانی که هستند اهل کتاب *** بگردند موقن بدین انتخاب
هر آن کس از ایمان حق دم زند *** فزون گردد ایمانش از این عدد
که اهل کتاب و دگر موقنین *** نباشند بر هیچ چیزی ظنین
ولی کافرانند بیمار دل *** فرو رفته تا جیب در تیره گل
بگویند یزدان از این سان مثل *** مرادش چه بودست اندر عمل
بلی نوزده تن بداده قرار *** همه خازنان سقر، کردگار
که گمراه سازد کسی را که خواست *** شود رهنما نیز بر راه راست
کسی نیست آگاه غیر از اله *** چه تعداد دارد قشون و سپاه
همانا‌ست این نکته‌ای سودمند *** خلایق بگیرند اندرز و پند (31)
المدثر
قسم باد بر ماه (32) و بر شام تار *** چو وقت سحر باز یابد قرار (33)
المدثر
قسم باد بر ماه (32) و بر شام تار *** چو وقت سحر باز یابد قرار (33)
المدثر
قسم باد بر صبح گیتی‌فروز *** چو روشن نماید جهان را به روز (34)
المدثر
که قرآن که اینک کنار شماست *** ز اکبرترین آیه‌های خداست (35)
المدثر
دهد پند و اندرز بر آدمی *** اگر نکته‌هایش نیوشد دمی (36)
المدثر
که هر کس بخواهد ز بین شما *** تقرب بجوید به نزد خدا
هر آن کس نپوید به راه اله *** دگر باز ماند در این تیره راه (37)
المدثر
همه کس چو محشر بیاید به پیش *** اسیرست در دست اعمال خویش
(38)
المدثر
جز آنان که هستند اهل یمین (39) *** بگردند با باغ جنت قرین (40)
المدثر
جز آنان که هستند اهل یمین (39) *** بگردند با باغ جنت قرین (40)
المدثر
بپرسند از اهل دوزخ مگر (41) *** شما را چه انداخت اندر سقر (42)
المدثر
بپرسند از اهل دوزخ مگر (41) *** شما را چه انداخت اندر سقر (42)

المدثر
بگویند در پاسخ این نکته باز *** که هرگز نبودیم اهل نماز (43)
المدثر
به مسکین ندادیم هرگز طعام *** نمودیم پرهیز از این مرام (44)
المدثر
به همراه باطل به دارالفنا *** بکردیم اعمال پوچ و خطا (45)
المدثر
دروغین بخواندیم روز شمار *** لقا را نبودیم امیدوار (46)
المدثر
ولی این زمان گشته بر ما یقین *** که حقست روز جزا، روز دین (47)
المدثر
نیفتد بر آن کافران سودمند *** اگر هم شفیعان شفاعت کنند (48)
المدثر
چرا می‌نمایید اعراض پس *** از آن سخت روزی که آید ز پس (49)
المدثر
تو گوئی که هستند همچون حمار (50) *** که سازند از شیر وحشی فرار (51)
المدثر
تو گوئی که هستند همچون حمار (50) *** که سازند از شیر وحشی فرار (51)
المدثر
تمنا نمایند این کافران *** که بر قلبشان همچو پیغمبران
کتابی شود وحی از آسمان (52) *** چنین نیست، باطل بود این گمان
المدثر
کتابی شود وحی از آسمان (52) *** چنین نیست، باطل بود این گمان
ندارند ترسی ز روز لقا *** ندارند وحشت ز روز جزا (53)
المدثر
چنین نیست کان قوم فهمیده‌اند *** که از متن قرآن ما دیده‌اند
همانا کتابی بود سودمند *** سراسر همه هست اندرز و پند (54)
المدثر
که هر کس بخواهد کند ذکر آن *** به یاد آورد این کتاب گران (55)
المدثر
نه اندرز گیرد از آن هیچکس *** مگر آنکه خواهد خداوند و بس
هر آن کس بر این کار آورده دست *** هم او اهل تقوی و آمرزش است (56)

القيامة

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم باد بر عرصه رستخیز (1) *** قسم باد بر نفس لوامه نیز (2)
القيامة
قسم باد بر عرصه رستخیز (1) *** قسم باد بر نفس لوامه نیز (2)
القيامة
گمان کرده انسان که چون شد هلاک *** همه استخوانهاش پوسید پاک
دگرباره آیا خدای جهان *** نخواهد کند جمع آن استخوان (3)
القيامة
خداراست قدرت که همچون نخست *** سر انگشت او نیز سازد درست (4)
القيامة
بود میل انسان که روی هوی *** کند طی همه روزگارش خطا (5)
القيامة
بپرسد چه وقت است روز جزا *** زمان قیامت کی آید فرا (6)
القيامة
در آن روز حیران بماند بصر (7) *** شود تیره و تار قرص قمر (8)
القيامة
در آن روز حیران بماند بصر (7) *** شود تیره و تار قرص قمر (8)
القيامة
شود جمع مابین خورشید و ماه (9) *** بپرسد بشر کو مفر و پناه (10)
القيامة
شود جمع مابین خورشید و ماه (9) *** بپرسد بشر کو مفر و پناه (10)
القيامة
نباشد مفری برای گریز (11) *** مگر درگه صاحب رستخیز (12)
القيامة
نباشد مفری برای گریز (11) *** مگر درگه صاحب رستخیز (12)
القيامة
در آن روز انسان به هر نیک و زشت *** که پیش و پس عمر کرد از سرشت
شود آگه و مطلع سر به سر *** همه کارهایش رسد در نظر (13)
القيامة
بسا آنکه از کار خود آگهست *** بداند چه فرجامش اندر رهست (14)
القيامة

اگر عذرهائی تراشد به کار *** بداند بد و خوب او کردگار (15)
القیامة
پیمبر قرائت مکن با شتاب *** چو خواهی قرائت کنی این کتاب (16)
القیامة
که ما جمع کردیم آیات آن *** نمودیم بر تو یکایک بیان (17)
القیامة
بخواندیم چون بر تو قرآن خویش *** تو راه اطاعت همی گیر پیش (18)
القیامة
پس از آن، دگر هست با کردگار *** ترا بطن قرآن کند آشکار (19)
القیامة
ندارند کفار با میل و خواست *** تمایل به راه و به آیین راست
که دنیای فانی بدارند دوست *** که اکنونشان نقد در روبروست (20)
القیامة
رها کرده‌اید آیت آخرت *** ندارید اندیشه بر عاقبت (21)
القیامة
در آن روز افراد مؤمن به کیش *** ببینند پُر نور رخسار خویش (22)
القیامة
ببینند با چشم دل کردگار *** نظر کرده در روی پروردگار (23)
القیامة
در آن روز هستند جمعی غمین *** سیه‌روی هستند در روز دین (24)
القیامة
بدانند یک حادثه ناگوار *** فراروی آنهاست روز شمار
که خود بشکند پشت ایشان ز درد *** زمانی که این حادثه روی کرد (25)
القیامة
بود باطل افکار آن کافران *** گمانی که دارند آن منکران
چو هنگام مردن رسد روبرو *** رسد جانشان تا میان گلو (26)
القیامة
بگویند دارد چه کس این هنر *** که بیمار را وا رهاند دگر (27)
القیامة
که بیمار را باور افتد چه سخت *** که باید دگر از جهان بست رخت (28)
القیامة
بپیچد به هم ساقهای دو پا *** ببایست رفتن ز دارالفنا (29)
القیامة
همه حاضر آیند روزشمار *** همه روی برسوی پروردگار (30)
القیامة
نکردست تصدیق آیین راست *** نخوانده نمازی که بر او رواست (31)

القیامة
ولی کرد تکذیب پروردگار *** همی روی برتافت از کردگار (32)
القیامة
پس آنگاه با نخوتی بی‌شمار *** سوی اهل خود آمد آن مرد خوار (33)
القیامة
چو اعمال توهست این گونه پست *** عذاب الهیت شایسته است (34)
القیامة
ز برزخ تو را وای ای تیره‌بخت *** به روز شهادت دوصد وای سخت (35)
القیامة
گمان کرده انسان که دور از حساب *** رها می‌شود نیست اجر و عذاب؟ (36)
القیامة
نه اینست آیا که انسان درست *** شد از قطره‌ای آب روز نخست (37)
القیامة
پس از آن بگردید خون و علق *** سپس خلق گردید بر این نسق (38)
القیامة
دو جنسش یگانه خدا آفرید *** یکی نر یکی ماده آمد پدید (39)
القیامة
کنون با چنین قدرت و اقتدار *** که باشد به دستان پروردگار
مگر نیست قادر که بعد از هلاک *** دوباره بشر را برآرد ز خاک؟ (40)

الإنسان

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
مگر طی بشد روزگاری دراز؟ *** که چیزی نَبُد لایق ذکر باز (1)
الإنسان
ز یک قطره آبی که ناچیز بود *** به انسان بدادیم جان و وجود
بدادیم بر او دو چشم و دو گوش *** مشاعر بدادیم و عقلی و هوش (2)
الإنسان
به انسان نشان داده پروردگار *** ره حق و باطل چنین آشکار
کنون گر بخواهد، کند شکر رب *** و یا که بپوید به کفر و شغب (3)
الإنسان
خود از بهر کفار اندر سقر *** مهیاست زنجیر و غل سر به سر (4)
الإنسان
نکوکار افراد نیکوسرشت *** شرابی بنوشند اندر بهشت
که طبعش به آمیزه و رنگ و بو *** چو کافور خوشبوی باشد نکو (5)
الإنسان
ز سرچشمه‌اش بندگان خدا *** بنوشند با میل و روی صفا
که جاری شود چشمه خوشگوار *** به هر جا که آنان کنند اختیار (6)
الإنسان
همان بندگانند اهل وفا *** به نذری که بستند نزد خدا
بترسند از خشم پروردگار *** ز هنگامه سخت روز شمار
که سختی و شرش بگیرد فرا *** همه مردمان را به روز جزا (7)
الإنسان
به حب خدا می‌نمایند سیر *** یتیم و مساکین و شخص اسیر (8)
الإنسان
بگویند بهر رضای خدا *** کنون برنهادیم خوان غذا
نخواهیم پاداش و اجر و سپاس *** فقط دین خود را بداریم پاس (9)
الإنسان
بترسیم حقا ز یزدان خویش *** از آن روز سختی که آید به پیش
که از سختی و رنج روز شمار *** همه دیده‌ها هست غمگین و تار (10)
الإنسان
خداوند از شر آن روز سخت *** نگهداشت آن مردم نیکبخت
خدا روی خندان و دلهای شاد *** بر ایشان عطا کرد روز معاد (11)
الإنسان
به پاداشِ آن صبر، یزدان نوشت *** بر ایشان حریر و صفای بهشت (12)

الإنسان
به جنت همه مردم نیکبخت *** زده تکیه‌ها بر سریر و به تخت
نه سرماست آنجا نه خود آفتاب *** ز سرما و گرما نباشد عذاب (13)
الإنسان
درختان بر آن مردم خوش‌سرشت *** بگسترده سایه به باغ بهشت
بود میوه‌هایش همه در کنار *** به میلی که آنان کنند اختیار (14)
الإنسان
بسی ساقیان در نکوئی تمام *** بگردند بر گرد آنان مدام
سبوهای زیبا به کف از بلور *** بیابند اطراف آنها حضور (15)
الإنسان
بود رنگ آن کوزه‌ها همچو سیم *** بحد و به مقدارشان می‌دهیم (16)
الإنسان
شرابی بر آن مردمان جلیل *** بریزند در طعم چون زنجبیل (17)
الإنسان
به جنت روانست جوئی مدام *** که خود سلسبیلش نهادندنام (18)
الإنسان
پسرهای زیبا همه نیکروی *** بگردند اطراف آنان نکوی
همه شاهدانی نکوروی و بر *** چنان در منثور اندر نظر (19)
الإنسان
نگه چون نمائی بدان جایگاه *** به عزت بیابی تو آن پایگاه
یکی ملک بینی تو بی‌انتها *** همه‌گونه نعمت در آن پابجا (20)
الإنسان
بر آنهاست زیبا لباس حریر *** بود سبز آن جامه دلپذیر
به دستان آنها بود دستبند *** که از سیم و نقره بیاکنده‌اند
شرابی چشاند، یکی کردگار *** شرابی که پاکست و هم خوشگوار (21)
الإنسان
بهشتی بدین وصف از کبریا *** بود اجر اعمال نیک شما
بلی سعیتان گشت اینک قبول *** نمایید پاداش آن را حصول (22)
الإنسان
کتابیست قرآن چه والامقام *** به سویت فرستاد یزدان تمام (23)
الإنسان
کنون صبر می‌کن برای خدا *** اطاعت کن از حکم آن کبریا
مبادا که از مردم کفرکیش *** اطاعت نمائی در اعمال خویش (24)
الإنسان
به اخلاص و تقوی به هر صبح و شام *** بکن ذکر پروردگارت مدام (25)
الإنسان

تومقداری از شب همی خوان نماز *** به ذکرش، بکن صبح، شام دراز (26)
الإنسان
که این خلق غافل بدارند دوست *** همین نقد دنیا که در پیش روست
بکلی ببردند از یاد خویش *** همان سخت روزی که آید به پیش (27)
الإنسان
خدا آدمی را نموده پدید *** سراپای بس استوار آفرید
هر آنگه بخواهد یگانه خدا *** دهد جملگی را به باد فنا
یکی قوم دیگر نماید درست *** همانند ایشان چو روز نخست (28)
الإنسان
در این آیه‌ها هست اندرز و پند *** کسی را که خواهد فتد سودمند
بگردد هدایت به آیین راست *** به راهی که خود راه یکتا خداست (29)
الإنسان
نخواهند چیزی به تدبیر و کار *** بجز آنچه خواهد یکی کردگار
خدا هست بر حال مردم علیم *** بر اعمال آنهاست ایزد حکیم (30)
الإنسان
کسی را که او خواهد از مرد و زن *** کند داخل رحمت خویشتن
برای گروه ستم‌پیشه‌کار *** عذابی الیم است روز شمار (31)

المرسلات

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم بر رسولان یکتا اله *** که دنبال هم آمدندی ز راه (1)
المرسلات
قسم بر ملائک که چون تند باد *** شتابند بر حکم رب عباد (2)
المرسلات
قسم باد بر آن گروه از بشر *** که وحی خدا را کند منتشر (3)
المرسلات
قسم بر گروهی که دور از خطا *** هدایت کنند از ضلالت جدا (4)
المرسلات
قسم بر کسانی که بر انبیاء *** نمایند القا کلام خدا (5)
المرسلات
که نیکان بگیرند حجت از آن *** شود مایه ترس و بیم بدان (6)
المرسلات
مواعید حق جملگی بی‌گمان *** تحقق پذیرد به دور زمان (7)
المرسلات
همه اختران نیز روز جزا *** بگردند بی‌نور و محو و فنا (8)
المرسلات
شکافد سپهری چنین با جلال (9) *** پراکنده گردند هر سو جبال (10)
المرسلات
شکافد سپهری چنین با جلال (9) *** پراکنده گردند هر سو جبال (10)
المرسلات
بوقت گواهی به حکم خدا *** بیارند خود جمله انبیا (11)
المرسلات
برای چه این روز معلوم شد؟ (12) *** برای قیامت که محتوم شد (13)
المرسلات
برای چه این روز معلوم شد؟ (12) *** برای قیامت که محتوم شد (13)
المرسلات
در آن روز مابین حق و دروغ *** جدائی فتد حق شود پر فروغ
تو آن سخت روز جدائی چسان *** تصور توانی کنی در گمان (14)
المرسلات
پس ای وای بادا بر آن قوم خوار *** که کردند تکذیب پروردگار (15)
المرسلات
مگر ما نکردیم در روی خاک *** گذشته امم را یکایک هلاک (16)

المرسلات
به دنبال آنها ستانیم نیز *** ز جمعی دگر، باز، جان عزیز (17)
المرسلات
که ما مجرمان را سرانجام کار *** چنین می‌نماییم نابود و خوار (18)
المرسلات
بسی وای بر حال آن کافران *** که بودند در زمره منکران (19)
المرسلات
مگر آدمی را نکردم درست *** ز یک نطفه آب روز نخست (20)
المرسلات
ز صلب پدر نطفه را کردگار *** به بطن رحم داد جای و قرار (21)
المرسلات
که تا وقت خاص و مشخص زمان *** بماند در آن جایگاه و مکان (22)
المرسلات
توانا بر این کار بودیم بس *** که چون ما توانا نبودست کس (23)
المرسلات
بسی وای بر هر که در روزگار *** دروغین بخواند آیت کردگار (24)
المرسلات
زمین نیست آیا مکانی ز خاک *** که در آن شده جمع ناپاک و پاک؟ (25)
المرسلات
چه از بهر آنان که دارند جان *** چه آنان که بستند رخت از جهان (26)
المرسلات
به روی زمین برنهادم جبال *** شما را بنوشاندم آبی زلال (27)
المرسلات
بسی وای بادا در آن روز سخت *** به تکذیب‌گرهای برگشته بخت (28)
المرسلات
در آن سخت هنگام روز حساب *** به کفار آید ندا و خطاب
شتابید اکنون به سوی سقر *** که تکذیب کردید زین پیشتر (29)
المرسلات
بمانید در سایه‌هائی ز دود *** سه شاخست آن سایه‌ها ای عنود (30)
المرسلات
نیابید آنجا یکی سایگاه *** از آتش ندارید هرگز پناه (31)
المرسلات
شررهای آن آتش سوزناک *** به قصری بماند فراروی خاک (32)
المرسلات
تو گوئی که آن شعله آتش چو گوی *** بماند چنان اُشتر زرد موی (33)
المرسلات

بسی وای بادا به روز شمار *** به تکذیب‌رانان پروردگار (34)
المرسلات
در آن روز کفار غرق شغب *** نشاید گشایند لب را ز لب (35)
المرسلات
اجازه نیابند در آخرت *** که خواهند از کار خود معذرت (36)
المرسلات
بسی وای بر آن گروهی و کیش *** که کردند تکذیب یزدان خویش (37)
المرسلات
در آن سخت روزی که خواهد رسد *** جدا می‌شود عبد نیکو ز بد
شما را به همراه پیشینیان *** خدا جمع کردست در این میان (38)
المرسلات
اگر می‌توانید بهر فرار *** ببندید تدبیر و مکری به کار (39)
المرسلات
بسی وای بر ملتی تیره‌بخت *** که کردند تکذیب الله سخت (40)
المرسلات
نکوکار افراد نیکوسرشت *** نشینند در سایه سار بهشت
به آسودگی مردم خوش‌خصال *** نشینند بر طرف جوئی زلال (41)
المرسلات
ز هر میوه‌ای گر بخواهند هست *** به هر چه بخواهند آرند دست (42)
المرسلات
ز رحمت بر ایشان بیاید خطاب *** خورید و بنوشید از هر شراب
به پاداش آن کارهای نکو *** گوارایتان باد نعمات او (43)
المرسلات
که بر محسنان این چنین کردگار *** دهد اجر نیکو سرانجام کار (44)
المرسلات
بر آن ملت خوار، افسوس و وای *** که تکذیب کردند یکتا خدای (45)
المرسلات
تمتع برید این زمان هم شما *** بدین عمر کوتاه دارالفنا
که بدکار هستید بسیار سخت *** شما مردُمانید بس تیره‌بخت (46)
المرسلات
به ناباوران به پروردگار *** بسی وای بادا به روز شمار (47)
المرسلات
هر آنگه بر آنان بشد گفته باز *** بخوانید از بهر ایزد نماز
اطاعت نکردند آن کافران (48) *** پس ای وای بادا بر آن منکران (49)
المرسلات
اطاعت نکردند آن کافران (48) *** پس ای وای بادا بر آن منکران (49)

المرسلات
کنون بعد از آیات یکتا خدا *** که تکذیب کردید آن را شما
دگر بر کدامین حدیثی ز وی *** به دل راه ایمان نمایید طی (50)

النبأ

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
کدامین خبر هست در پیش رو *** که مردم نمایند زآن پرس و جو (1)
النبأ
بگویند از روز محشر سخن (2) *** جدل کرده در باب آن مرد و زن (3)
النبأ
بگویند از روز محشر سخن (2) *** جدل کرده در باب آن مرد و زن (3)
النبأ
چنین نیست کان کافران به کیش *** تصور نمودند در قلب خویش
بگردند آگه بزودی زود (4) *** بزودی بدانند تا حق چه بود (5)
النبأ
بگردند آگه بزودی زود (4) *** بزودی بدانند تا حق چه بود (5)
النبأ
مگر خود نکردست پروردگار *** زمین را چو گهواره‌ای برقرار (6)
النبأ
مگر برنیفراشت آن ذوالجلال *** چنان میخهائی تمام جبال (7)
النبأ
شما مردمان را ز روز نخست *** یگانه خدا زوج کرده درست (8)
النبأ
به شب خواب را داد یکتا خدا *** که یابید آرامش از آن شما (9)
النبأ
بپوشاند با پرده تار شب *** عملهای مردم سراپای، رب (10)
النبأ
خدا روز را داد بهر تلاش *** که در آن نمایید کسب معاش (11)
النبأ
فراز سر همدگر کردگار *** بدینگونه پاینده و استوار
به قدرت برافراشت هفت آسمان (12) *** چراغی چو خورشید روشن در آن (13)
النبأ
به قدرت برافراشت هفت آسمان (12) *** چراغی چو خورشید روشن در آن (13)
النبأ
تراکم پذیرفت آنگه سحاب *** به لطفش فرو ریخت باران آب (14)
النبأ

بدان آب باران یگانه اله *** برویاند هر دانه‌ای و گیاه (15)
النبأ
از آن آب بس باغها شد درست *** که هرگونه میوه در آنها برست (16)
النبأ
بلی روز فصل و زمان جزا *** همه جمع گردند نزد خدا (17)
النبأ
در آن روز اندر دمندی به صور *** بیایید خود دسته دسته حضور (18)
النبأ
گشوده شود ز آسمان چند باب (19) *** جبالند آن روز همچون سراب (20)
النبأ
گشوده شود ز آسمان چند باب (19) *** جبالند آن روز همچون سراب (20)
النبأ
در آن روز دوزخ کشد انتظار *** بر افراد بدطینتِ زشتکار (21)
النبأ
همه سرکشان جملگی سر به سر *** نِشمین گزینند اندر سقر (22)
النبأ
در آن قرنها می‌کشندی عذاب (23) *** نه نوشندآب و نه هرگز شراب (24)
النبأ
در آن قرنها می‌کشندی عذاب (23) *** نه نوشندآب و نه هرگز شراب (24)
النبأ
ننوشند الا غساق و حمیم *** که چون آب چرکی به ایشان دهیم (25)
النبأ
جزائیست در شأن اعمال زشت *** که کردند آن مردم بدسرشت (26)
النبأ
که هرگز به روز حساب و شمار *** نبودند خود هیچ امیدوار (27)
النبأ
دروغین بخواندند آیات ما *** بکردند تکذیب امر خدا (28)
النبأ
اگر چه که هر چیز را بر حساب *** خدا ثبت کردست اندر کتاب (29)
النبأ
کنون می‌چشید آتش این عقاب *** فزونتر شود دم به دم این عذاب (30)
النبأ

خدا متقین را به روز شمار *** دهد نعمت و می‌کند رستگار (31)
النبأ
بر آنها بود باغهائی چه پاک *** بسی خاک کز آن بروئیده تاک (32)
النبأ
بسی حور چشمان که دوشیزه‌اند *** که همسال و خوشرو و پاکیزه‌اند (33)
النبأ
به باغی که یابند آنها حضور *** بود جامها از شراب طهور (34)
النبأ
نه قول دروغ و نه گفتار زشت *** نخواهند بشنید اندر بهشت (35)
النبأ
چنین است اجری که یکتا خدا *** کند با حساب معین عطا (36)
النبأ
زمین و سپهرست از کردگار *** هر آنچه که آن بین دارد قرار
خدائی که او هست بس مهربان *** ولی با چنین حال درآن جهان
کسی را نزیبد که با ذات او *** به صحبت نشیند کند گفتگو (37)
النبأ
یکی روز خواهد بیاید ز راه *** که روح‌القدس جبرئیل اله
به همراه دیگر ملائک تمام *** همه صف ببندند در آن مقام
کسی را نزیبد کند باز لب *** جز آن کس که دستور دادست رب
که در صحبت و در سئوال و جواب *** کند گفتگو بر سبیل صواب (38)
النبأ
چنین روز بی‌شک بیاید ز راه *** بیایید در پیش یکتا اله
هر آن کس که خواهد، به روز جزا *** مقامی بیابد به نزد خدا (39)
النبأ
شما را بترسانده‌ام از عذاب *** که نزدیک باشد زمان عقاب
در آن روز بینند بی‌کم و کاست *** هر آن کار کز دست ایشان بخاست
کند کافر تیره‌دل آرزو *** که ای کاش چون خاک می‌بود او
که این سان نمی‌سوخت روز شمار *** به توفنده آتش به سوزنده نار (40)

النازعات

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم بر ملائک که از کافران *** به سختی بگیرند جان را گران (1) النازعات
قسم بر ملائک کز اهل جنان *** به شادی و راحت ستانند جان (2) النازعات
قسم بر ملائک که امر ودود *** به پایان رسانند بسیار زود (3) النازعات
قسم بر ملائک که از یکدگر *** گرفتند پیشی ز هم سر به سر (4) النازعات
بکوشند بر امر پروردگار *** که نظم جهان را کنند استوار (5) النازعات
«که از راه آید زمان نشور» *** به لرزه درآرد جهان بانگ صور (6) النازعات
یکی نفخه صور دیگر ز وی *** به دنبال آن بانگ آید ز پی (7) النازعات
همه قلبها اندر آن سخت روز *** به وحشت درافتند در تاب و سوز (8) النازعات
«به دلهایشان کوسِ وحشت زنند» *** همه چشمها را به زیر افکنند (9) النازعات
بگویند کفار بعد از ممات *** چگونه بیابیم از نو حیات (10) النازعات
همه استخوانها چو گردید خاک *** چسان زنده گردیم بعد از هلاک (11) النازعات
بگویند گر زنده گردیم باز *** بسی باب خسران به ما گشته باز (12) النازعات
نیوشند تنها صدائی مهیب *** که بر پای خیزد ز جائی قریب (13) النازعات
سر از خاک آرند آنان بدر *** به صحرای محشر شده رهسپر (14) النازعات
ترا هیچ آیا بیامد خبر *** ز موسای عمران پیغامبر (15) النازعات
در آنگه که در، قدس وادیِّ طور *** ندا کرد بر او خدای غفور (16) النازعات

برو سوی فرعون کان تیره‌بخت *** ره سرکشی را گرفتست سخت (17) النازعات
بگو هیچ خواهی ز شرک پلید *** به پاکی گرائی بگردی سعید (18) النازعات
هدایت نمایم تو را بر خدا *** که خاشع بگردی بر آن کبریا (19) النازعات
چو موسی یکی حجت آشکار *** نمایاند بر امر پروردگار (20) النازعات
ورا کرد تکذیب فرعون پست *** به عصیان و طغیان برآورده دست (21) النازعات
اگر چه که فرعون ز آن مرد راد *** نشانهای حجت بدیدی زیاد
ولی باز روی از خداوند تافت *** سوی زشتکاری و عصیان شتافت (22) النازعات
بیاورد درباریان در حضور *** ندا زد بر آنان ز فرط غرور (23) النازعات
که هستم من اکنون اله و خدا *** منم کردگار بزرگ شما (24) النازعات
خدا نیز بگرفت بر او عقاب *** به دنیا و عقبی نمودش عذاب (25) النازعات
که پرهیزکاران نیکوسرشت *** بگیرند عبرت از این سرنوشت (26) النازعات
بود خلقت آدمی سخت‌تر؟ *** و یا گنبد چرخ بر روی سر؟ (27) النازعات
که بر آن برافراشت پروردگار *** یکی سقف پاینده و استوار (28) النازعات
شبش را سیه ساخت رب جهان *** بگرداند روشن همی روز آن (29) النازعات
زمین را بگسترد یکتا اله (30) *** پدیدار گرداند آب و گیاه (31) النازعات
زمین را بگسترد یکتا اله (30) *** پدیدار گرداند آب و گیاه (31) النازعات
نگهبان آن ساخت آن ذوالجلال *** همه کوه‌ها و تمام جبال (32) النازعات
که رزق شما نیز آنعامتان *** برون آید از خاک بر کامتان (33) النازعات
چو آن رویداد بزرگ و مجید *** شود آشکار و بگردد پدید (34)

النازعات
در آن روز انسان بیارد به یاد *** عملهای خود را به دور از عناد (35)
النازعات
شود دوزخ آری به روز شمار *** به چشمان بینندگان آشکار (36)
النازعات
هر آن کس سر از امر ایزد بتافت (37) *** سوی زندگانی دنیا شتافت (38)
النازعات
هر آن کس سر از امر ایزد بتافت (37) *** سوی زندگانی دنیا شتافت (38)
النازعات
جهنم بر او هست خود جایگاه *** که جاوید سوزد در آن پایگاه (39)
النازعات
هر آن کس بترسید از کردگار *** خود از شوکت و عز پروردگار
خودش را بفرمود نهی از هوی (40) *** بهشت است او را مکان و سرا (41)
النازعات
خودش را بفرمود نهی از هوی (40) *** بهشت است او را مکان و سرا (41)
النازعات
بپرسند از تو که روز شمار *** کدامین زمان می‌شود برقرار (42)
النازعات
مبادا که دیگر بر این بد عباد *** کلامی بگوئی ز روز معاد
(که بسیار دادی تو اندرز و پند *** ولیکن نیفتادشان سودمند) (43)
النازعات
پس آن ساعت سخت روز جزا *** شود منتهی بر یگانه خدا (44)
النازعات
وظیفه تو را هست تنها همین *** کز اهوال آن سخت روز مهین
بترسانی آن را که ترسیده است *** پریشان‌دل و مضطرب دیده است (45)
النازعات
چو هنگام محشر بیاید به پیش *** تو گوئی جهان با همه عمر خویش
یکی شام بوده که گشته سحر *** و یا روز روشن که طی شد دگر (46)

عبس

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
چرا او عبوس و ترشروی گشت (1) *** چو آن مرد اعمی بر او برگذشت (2)
عبس
چرا او عبوس و ترشروی گشت (1) *** چو آن مرد اعمی بر او برگذشت (2)
عبس
چه دانی تو شاید که آن مرد کور *** به پاکی گراید ز زشتی بدور (3)
عبس
بسا آمده بهر ذکر خدا *** که خود ذکر حق سود بخشد ورا (4)
عبس
چه شد تا بر آن مرد دارای مال (5) *** توجه نمودی تو ای خوش‌خصال (6)
عبس
چه شد تا بر آن مرد دارای مال (5) *** توجه نمودی تو ای خوش‌خصال (6)
عبس
ترا نیست تکلیف ای مصطفی *** اگر او نشد هیچ پاک از خطا (7)
عبس
هر آن کس که آید سویت با شتاب (8) *** بترسد ز یزدان و روز حساب (9)
عبس
هر آن کس که آید سویت با شتاب (8) *** بترسد ز یزدان و روز حساب (9)
عبس
تو پرهیز سازی از آن نیکمرد *** چگونه توانی چنین کار کرد (10)
عبس
روا نیست این شیوه و این نسق *** که از بهر پندست آیات حق (11)
عبس
که هر کس بخواهد از آیات چند *** بگیرد چه بسیار اندرز و پند (12)
عبس
میان مکرم صحف ماندگار *** شده ثبت آیات پروردگار (13)
عبس

که اوراق آن هست والامقام *** ز هر عیب پاکیزه باشد تمام (14)
عبس
خدا آن صحف را که بنهاده است *** بدست سفیران حق داده است (15)
عبس
مقرب به درگاه پروردگار *** کرامت در آنها بود آشکار (16)
عبس
پس انسانِ ناشکر، خود کشته باد *** که این حد کند کفر و ورزد عناد (17)
عبس
مگر از چه چیزی بگشته درست *** به هنگام خلقت به روز نخست (18)
عبس
ز یک نطفه آب آن ذوالجلال *** بفرمود خلقش بدادش کمال (19)
عبس
چو خواهد به عزت کند طی راه *** بر او راه را سهل سازد اله (20)
عبس
بمیراند او را کند زیر خاک (21) *** کند زنده‌اش باز بعد از هلاک (22)
عبس
بمیراند او را کند زیر خاک (21) *** کند زنده‌اش باز بعد از هلاک (22)
عبس
ولیکن هنوز آنچه را کبریا *** بگفتست بر او نیارد بجا (23)
عبس
ببایست انسان به چشمی دقیق *** کند بر غذایش نگاهی عمیق (24)
عبس
که یزدان بباراند از لطف و مهر *** بسی آب باران ز نیلی سپهر (25)
عبس
پس آنگاه بشکافت خاک زمین (26) *** حبوبات رویاند از آن چنین (27)
عبس
پس آنگاه بشکافت خاک زمین (26) *** حبوبات رویاند از آن چنین (27)
عبس
بسی باغها داد ز انگور و تاک *** نباتات روییدِ از این تیره خاک
که هر چه نمایند آن را درو *** برویند از خاک آنان ز نو (28)
عبس
خداوند باغات زیتون بداد *** خود از نخل خرما ثمرها نهاد (29)
عبس
بسی باغها پر درخت کهن (30) *** همه‌گونه میوه، مراتع چمن (31)
عبس
بسی باغها پر درخت کهن (30) *** همه‌گونه میوه، مراتع چمن (31)

عبس
ز نعمات او جملگی بهره‌مند *** ستورانتان را فتد سودمند (32)
عبس
چو هنگام محشر برآید ندا *** به گوش خلایق رسد آن صدا (33)
عبس
گریزد ز اخوان و مادر پدر *** زرعب و زوحشت زبیم و خطر (34) (35)
عبس
گریزد ز اخوان و مادر پدر *** زرعب و زوحشت زبیم و خطر (34) (35)
عبس
همین‌سان گریزد ز فرزند و زن *** کجا می‌تواند بگوید سخن (36)
عبس
چو هنگامه حشر آید به پیش *** چنانست هر کس گرفتار خویش
که هرگز نسازد توجه به کس *** به کار خودش هست مشغول و بس (37)
عبس
بود چهره عده‌ای پر ز نور (38) *** بیابند خندان و شادان حضور (39)
عبس
بود چهره عده‌ای پر ز نور (38) *** بیابند خندان و شادان حضور (39)
عبس
در آن روز جمعی دگر گشته طرد *** به رخسار آنان نشسته است گرد (40)
عبس
همه خاک بر روی آنها نشست (41) *** بلی این کسانند کفار پست (42)
عبس
همه خاک بر روی آنها نشست (41) *** بلی این کسانند کفار پست (42)

التکویر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
پیمبر به یاد آر آن وقت و روز *** شود تار خورشید گیتی‌فروز (1)
التکویر
هر آنچه ستارست در آسمان *** شود تیره و تار در یک زمان (2)
التکویر
دگر کوه‌ها را نماند قرار (3) *** شتر، بچه‌اش را نهد در کنار (4)
التکویر
دگر کوه‌ها را نماند قرار (3) *** شتر، بچه‌اش را نهد در کنار (4)
التکویر
زمانی که با شور و جوش و خروش *** بگردند محشور کل وحوش (5)
التکویر
در آن سخت روزی که از فرط تاب *** شود شعله‌ور هفت دریای آب (6)
التکویر
خلایق ز هر جنس با جنس خویش *** بگیرند راهی ز پیوند پیش (7)
التکویر
بپرسند زآن دختران در حضور *** از آنها که گشتند زنده به گور (8)
التکویر
که آن بی‌گنه دختران بی‌پناه *** بکشتیدشان بر کدامین گناه (9)
التکویر
گشایند خود نامه کار خلق *** ببینند اعمال و کردار خلق (10)
التکویر
در آن روز کاین آسمان بلند *** به یک لحظه از جای خود برکنند (11)
التکویر
در آن عرصه سخت کز هر کنار *** میان سقر برفروزند نار (12)
التکویر
در آن روز بر مردم خوش‌سرشت *** بیارند نزدیک باغ بهشت (13)
التکویر
در آن روز هرکس از اعمال خویش *** همه هست آگاه بی‌کم و بیش (14)
التکویر
به دل هر چه کفار یکتا اله *** تصور نمایند باشد تباه
همانا که بر آن کواکب قسم *** که بعد از سفر بازگردند هم (15)
التکویر

ز چشمند گاهی نهان اختران *** دگر باره آیند از هر کران (16)
التکویر
بدان تیره شب نیز سوگند باد *** چو روی جهان را سیاهی نهاد (17)
التکویر
قسم باد بر صبح چون دم زند *** سیاهیّ گیتی چو برهم زند (18)
التکویر
که قرآن کلام رسول خداست *** رسول بزرگی که از کبریاست (19)
التکویر
بود صاحب قوت و قدر و جاه *** مکین است در پیش یکتا اله
[در این آیه منظور رب جلیل *** فرشته بود نام او جبرئیل] (20)
التکویر
ملائک مطیعند او را به کار *** امین است بر وحی پروردگار (21)
التکویر
رسول شما ای خلایق کنون *** نه دیوانه باشد نه دارد جنون (22)
التکویر
در آفاق مشرق بدیده نکوی *** بگردیده با آن ملک روبروی (23)
التکویر
ز غیب آنچه با وحی گیرد مدام *** به گوش بشر می‌رساند تمام
همانا که آن نیکمرد جلیل *** در این کار هرگز نباشد بخیل (24)
التکویر
همانا که قرآن کتابی عظیم *** نباشد ز اهریمنانی رجیم (25)
التکویر
کنون رهسپارید سوی کجا *** کجا می‌شتابید آیا شما (26)
التکویر
که قرآن نباشد جز اندرز و پند *** گر اهل جهان پند آن بشنوند (27)
التکویر
که هر کس بخواهد به آیین راست *** هدایت بگردد که راه خداست (28)
التکویر
شما کافران به یکتا اله *** نخواهید آیین حق هیچگاه
مگر آنکه خواهد خدای جهان *** هدایت بیابید ای گمرهان (29)

الانفطار

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بیاد آر ای مصطفی (ص) آن زمان *** که بشکافد از هم بلند آسمان (1)
الانفطار
کواکب بپاشند از هم ز تاب (2) *** روان می‌شود هفت دریای آب (3)
الانفطار
کواکب بپاشند از هم ز تاب (2) *** روان می‌شود هفت دریای آب (3)
الانفطار
زمانی که مردم ز خاک قبور *** بیابند در بارگاهش حضور (4)
الانفطار
شود آگه از کار خود جمله کس *** از آنچه فرستاده از پیش و پس (5)
الانفطار
ترا چیست ای آدمی این غرور *** به درگاه رب کریم و غفور (6)
الانفطار
خدائیکه از هیچ دادت وجود *** چنینت بیاراست زیبا نمود (7)
الانفطار
اگر چه خدا را توان می‌رسید *** که هر طور خواهد نماید پدید (8)
الانفطار
چو ناباورانید بر کردگار *** دروغین بخوانید روز شمار (9)
الانفطار
نگهبان شماراست در پیش و پس *** نویسند اعمالتان هر نفس (10)
الانفطار
نویسند کردار و کار شما *** مقرب به درگاه یکتا خدا (11)
الانفطار
بدانند بر امر پروردگار *** هر آنچه نمایید در روزگار (12)
الانفطار
نکوکار مردانِ نیکوسرشت *** بیابند نعمت به باغ بهشت (13)
الانفطار
به دوزخ بیفتند بدکارها *** سزاوار آن زشت‌کردارها (14)
الانفطار
به دوزخ بیفتند روز شمار (15) *** نشاید بگیرند از آن کنار (16)
الانفطار
به دوزخ بیفتند روز شمار (15) *** نشاید بگیرند از آن کنار (16)
الانفطار

چسان می‌توانی ز روز جزا *** تو آگاه گردی به دارالفنا (17)
الانفطار
چگونه کنی درک آن سخت روز *** ترا در تصور نگنجد هنوز (18)
الانفطار
ندارد توان هیچ شخصی دگر *** که یاری رساند به دیگر نفر
در آن روز فرمان از آنِ خداست *** همه چیز بر حکم آن کبریاست (19)

المطففین

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بسی وای بر کم‌فروشان بد *** فروشند کم وقتِ دادوستد (1)
المطففین
چو از خلق گیرند جنسی به خواست *** به میزان ستانند بی‌کم و کاست (2)
المطففین
ولی چون فروشند بر دیگران *** نمایند خود کم‌فروشی در آن (3)
المطففین
ندانند آیا یکی روز هست *** که مبعوث گردند آن قوم پست (4)
المطففین
چه روز بزرگیست روز شمار (5) *** که در بارگاه یکی کردگار
المطففین
چه روز بزرگیست روز شمار (5) *** که در بارگاه یکی کردگار
همه خلق، سازند یکجا قیام *** بیایند بر درگه او تمام (6)
المطففین
در آن روز با آن کتاب سیاه *** که گردیده سرشار از هر گناه
همه کافران به یزدان و دین *** به سجّین درافتند زار و غمین (7)
المطففین
چسان درک سازی که حد تو نیست *** که سجّین همانا چه بودست و چیست (8)
المطففین
کتابیست کانرا نوشته خدا *** قضاها در آن ثبت باشد سزا (9)
المطففین
دوصد وای بادا بر آن منکران *** که کردند تکذیب آیات آن (10)
المطففین
دروغین بخواندند روز جزا *** بکردند انکار روز لقا (11)
المطففین
بغیر از تجاوزگر زشتکار *** دروغین که خواندست روز شمار؟ (12)
المطففین
بر آنها چو خوانند آیات ما *** بگویند کاین آیه‌های خدا
نباشد جز افسانه‌ای بیشتر *** ز قومی که بودند زین پیشتر (13)
المطففین
چنین نیست کانان تصور کنند *** همه باطل است آنچه باور کنند

شود چیره بر قلب آن قوم خوار *** سیاهی ظلمت، پلیدی کار (14) المطففین
شود دور از لطف یکتا خدا *** سرا پای محجوب از کبریا (15) المطففین
یکی روز خواهد بیاید ز راه *** که گیرند در قعر دوزخ پناه (16) المطففین
بگویندشان این بود آن سقر *** که کردید تکذیب آن سر به سر (17) المطففین
چنین نیست ای کافران پلید *** که در خاطر خود تصور کنید
همانا بحق هست در علیین *** کتاب عملهای یاران دین (18) المطففین
چگونه تصور نمائی کنون *** چه میزان بود رتبت علییون (19) المطففین
کتابیست مرقوم کان ذوالجلال *** نوشتست در منتهای کمال (20) المطففین
ببینند آن را مقرب عباد *** گواهند برآنچه یزدان نهاد (21) المطففین
همانا که افراد نیکوسرشت *** بیابند نعمت به باغ بهشت (22) المطففین
زده تکیه بر تخت با فر و جاه *** نگه کرده بر لطفهای اله (23) المطففین
به رخسار آنان نشاطست و شور *** چو نعمت در آنجا بود بر وفور (24) المطففین
بر ایشان چشانند جام شراب *** بود سر به مهر و شرابیست ناب (25) المطففین
بکردند ممهور با مشک تر *** شرابی که نیکو رسد در نظر
برای رسیدن به این سان نعم *** بباید بگیرند پیشی ز هم (26) المطففین
شرابی که نوشند آنان بکام *** ز یک چشمه‌سارست تسنیم نام (27) المطففین
عباد مقرب به پروردگار *** بنوشند زآن چشمه خوشگوار (28) المطففین
به دنیا چو افراد بدکار چند *** نمودند بر مؤمنان ریشخند (29) المطففین
چو کردند بر اهل ایمان گذر *** به طعنه فکندند آنسو نظر (30) المطففین

چو از پیش افراد مؤمن به کیش *** رسیدند بر سوی یاران خویش
بگفتند با هم سخن بر مزاح *** تمسخر نمودند اهل فلاح (31)
المطففین
چو کردند بر قوم مؤمن نگاه *** بگفتند هستند گمره ز راه (32)
المطففین
نگهبان نگردانده بُد کردگار *** بر آن مؤمنان، مردم زشتکار (33)
المطففین
پس امروز هم مؤمنان سعید *** بخندند بر کافران پلید (34)
المطففین
تماشاکنان مردم خوش ضمیر *** به دولت زده تکیه‌ها بر سریر (35)
المطففین
مگر آن جزائیکه روز شمار *** ببینند کفار اندر کنار
جزائیست جز پاسخی راستین *** بر آنچه نمودند خود پیش از این؟ (36)

الانشقاق

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بیاد آر ناگه رسد یک زمان *** که بشکافد از هم بلند آسمان (1)
الانشقاق
دهد گوش بر امر یکتا خدا *** سزد گر دهد گوش بر کبریا (2)
الانشقاق
در آن سخت روز جزا همچنین *** شود صاف و یکدست خاک زمین (3)
الانشقاق
هر آنچه که کردست در دل نهان *** سراسر برون افکند آن زمان (4)
الانشقاق
نیوشد سخنهای پروردگار *** سزد گر دهد گوش بر کردگار (5)
الانشقاق
الا آدمی سوی یزدان خویش *** بسختی بکوشی و آیی به پیش
بیاید یکی روز فرجام کار *** لقا بایدت کرد با کردگار (6)
الانشقاق
به هر کس در آن روز در دست راست *** رسد کارنامه به میل و بخواست (7)
الانشقاق
چه آسان شود کار او در حساب *** که او می‌رهد از عذاب و عقاب (8)
الانشقاق
رود نزد یاران خود با سرور *** به شادی و عزت بیابد حضور (9)
الانشقاق
ولی آن کسی کو خود از پشت سر *** ستاند همی نامه‌اش را دگر (10)
الانشقاق
به حسرت کند ناله و زجر و آه *** که در ورطه درد گشته تباه (11)
الانشقاق
بدوزخ درافتد به سوزنده نار *** بدان آتش داغ گردد دچار (12)
الانشقاق
چنین شخص در بین یاران و خویش *** بسی شادمان بود از کار خویش (13)
الانشقاق
تصور همی کرد فرجام کار *** نیاید دگر سوی پروردگار (14)
الانشقاق
بر اعمال و کردار و سرّ ضمیر *** خدا هست آگاه و باشد بصیر (15)

الانشقاق
چنین نیست کز کرده‌های شما *** نه آگاه باشد یگانه خدا
قسم بر شفق باد (16) و بر تیره شب *** به هر چه در آن جمع کردست رب (17)
الانشقاق
قسم بر شفق باد (16) و بر تیره شب *** به هر چه در آن جمع کردست رب (17)
الانشقاق
قسم خورد بر ماه یکتا اله *** به وقتی که کامل شود قرص ماه (18)
الانشقاق
بر اینها قسم خورد یکتا خدا *** بود گونه‌گون حال و روز شما (19)
الانشقاق
دگر از چه رو کافران لعین *** نیارند ایمان به یزدان و دین (20)
الانشقاق
چو قرآن بخوانند بر منکران *** نیفتند بر سجده این کافران (21)
الانشقاق
همیشه به هر جا خلاف صواب *** دروغین بخواندند قرآن کتاب (22)
الانشقاق
بر آنچه نمایند در دل نهان *** بود مطلع کردگار جهان (23)
الانشقاق
بر آنها بگو ای رسول کریم *** شماراست حقا عذابی الیم (24)
الانشقاق
بجز مؤمنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزکار
بیابند پاداش بی‌انتها *** که منت در آن نیست هرگز روا (25)

البروج

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم باد بر آسمان وسیع *** که دارد چنین برجهائی رفیع (1)
البروج
قسم باد بر عرصه رستخیز (2) *** به مشهود و شاهد قسم باد نیز (3)
البروج
قسم باد بر عرصه رستخیز (2) *** به مشهود و شاهد قسم باد نیز (3)
البروج
کنون مرگ بادا ز پروردگار *** بر اصحاب اُخدود ناراستکار (4)
البروج
همان قوم بدکارِ زشتی‌پسند *** که آتش به جان خلایق زدند (5)
البروج
چو گودال آتش برافروختند *** نشستند (6) و دیده بر آن دوختند
البروج
چو گودال آتش برافروختند *** نشستند (6) و دیده بر آن دوختند
نظر کرده از گوشه و از کنار *** بر آن مؤمنانِ فکنده به نار (7)
البروج
نبودند بدکار و بیرون ز راه *** کجا داشتندی جز ایمان گناه؟
جز ایمان به پروردگار عزیز *** که حقا ستوده‌صفاتست نیز (8)
البروج
خدائی که خاک زمین و آسمان *** همه هست از آنِ او بی‌گمان
گواهست بر هر چه دارد وجود *** بود شاهد آنچه خود هست و بود (9)
البروج
کسانی که در فتنه خویشتن *** همه مؤمنان را چه مرد و چه زن
فکندند در بطن سوزنده نار *** نکردند توبه از آن زشت کار
مهیاست بر مردم این طریق *** عذاب جهنم بلای حریق (10)
البروج
ولی مؤمنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزگار
بر آنها مهیاست باغ جنان *** که جویست زیر درختان آن (11)
البروج
همانا که یزدان والامقام *** بسی سخت‌گیرست در انتقام (12)
البروج
خدا باب خلقت بفرموده باز *** به محشر کشاند دگر باره باز (13)
البروج

غفور و ودودست یکتا خدا (14) *** بود صاحب عرش، آن کبریا (15)
البروج
غفور و ودودست یکتا خدا (14) *** بود صاحب عرش، آن کبریا (15)
البروج
کند عزم هر کار پروردگار *** تحقق پذیرد همان لحظه کار (16)
البروج
شنیدی تو آیا حدیث جنود (17) *** حکایت ز فرعون و قوم ثمود (18)
البروج
شنیدی تو آیا حدیث جنود (17) *** حکایت ز فرعون و قوم ثمود (18)
البروج
بلی کافران به یکتا اله *** دروغین بخواندند آیین و راه (19)
البروج
محیط است بر کارشان کردگار *** بود آگه از فکر و احوال و کار (20)
البروج
بلی هست قرآن کتابی مجید *** کتابی که از سوی یزدان رسید (21)
البروج
که در لوح محفوظ آن ذوالجلال *** شده ثبت با این شکوه و کمال (22)

الطارق

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم باد بر آسمان بلند *** به طارق که بر اوج طارم فکند (1)
الطارق
ترا رهنمای سخن حال کیست *** که معنای طارق بگوید که چیست (2)
الطارق
بود یک ستاره درخشان به نور *** که از نور پاشی ندارد قصور (3)
الطارق
بر آنها قسم باد، بر جمله کس *** نگهبان نهادست در هر نفس (4)
الطارق
بگو آدمی را نظر کن درست *** که او از چه شد خلق روز نخست (5)
الطارق
ز آبی جهنده (6) که آید بدر *** خود از بطن مادر ز صلب پدر (7)
الطارق
ز آبی جهنده (6) که آید بدر *** خود از بطن مادر ز صلب پدر (7)
الطارق
خدا قادر آمد که بعد از هلاک *** کند زنده او را چو گردید خاک (8)
الطارق
در آن روز اسرارهای درون *** شود آشکار و بیفتد برون (9)
الطارق
نیابد مددکار و یاری‌رسان *** نه از قوت خویش بیند نشان (10)
الطارق
قسم باد بر آسمان و سپهر *** که باران بریزد به لطف و به مهر (11)
الطارق
قسم بر زمینی که از خاک آن *** گیاهان برویند در هر زمان (12)
الطارق
که قرآن کلامیست بی‌کاستی *** جدا می‌کند باطل ازراستی (13)
الطارق
ز گفتار هزل و ز گفتار خام *** نباشد نشان درمبارک کلام (14)
الطارق
کنون دشمنان خدا در عمل *** نمایند تدبیر و مکر و حیل (15)
الطارق
که ما نیز در پاسخ ماکران *** نمائیم تدبیر بر کافران (16)

الطارق
کنون پس به کفار یکتا خدا *** زمانی تو مهلت ده ای مصطفی (17)

الأعلى

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
ستایش بکن شوکت کبریا *** که برتر ز هر چیز باشد خدا (1)
الأعلى
جهان آفریدست، آن ذوالجلال *** هماهنگ کردش به حد کمال (2)
الأعلى
به هر چیز اندازه‌ای را نهاد *** دری از هدایت به رویش گشاد (3)
الأعلى
برویاند از خاک، ایزد گیاه (4) *** پس آن را بگرداند خشک و سیاه (5)
الأعلى
برویاند از خاک، ایزد گیاه (4) *** پس آن را بگرداند خشک و سیاه (5)
الأعلى
بخوانیم، قرآن تو را دم به دم *** مبادا فراموش سازی تو هم (6)
الأعلى
بجز آنچه را خواست پروردگار *** که داند خدا مخفی و آشکار (7)
الأعلى
به یک شیوه سهل ای مصطفی *** خداوند پیروز سازد تو را (8)
الأعلى
کنون گر بدانی، فتد سودمند *** تو میده بر این خلق اندرز و پند (9)
الأعلى
همانا کسی پند گیرد ز کار *** که همواره ترسد ز پروردگار (10)
الأعلى
ستم‌پیشگان می‌کنند اجتناب *** از این پندهای نکو در کتاب (11)
الأعلى
به دوزخ بیفتد به سوزنده نار *** هر آن کس که از پند گیرد کنار (12)
الأعلى
نه میرد در آن جایگاه عتیب *** نه از زندگانی بیابد نصیب (13)
الأعلى
به پالایش نفس هر کس شتافت *** بشد رستگار و سعادت بیافت (14)
الأعلى
دَر رستگاری بر او گشت باز *** که می‌خواند با یاد یزدان نماز (15)
الأعلى
ولی زندگانی دارالفنا *** گزیدند خیل بشر بر خطا (16)
الأعلى

اگر چند عقبی برای بشر *** بود بهتر و هست پاینده‌تر (17)
الأعلی
شده ثبت این گفته‌ها و بیان *** میان کتبهای پیشینیان (18)
الأعلی
به ویژه کتاب رسول خلیل *** همین‌گونه تورات موسی جلیل (19)

الغاشية

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
ترا ای پیمبر رسیده مگر *** از آن عرصه سخت محشر خبر (1)
الغاشية
که رخسار جمعی به روز شمار *** بود ترسناک و ذلیل است و خوار (2)
الغاشية
چه بیهوده بردند رنجی فزون (3) *** به آتش درآیند آنها کنون (4)
الغاشية
چه بیهوده بردند رنجی فزون (3) *** به آتش درآیند آنها کنون (4)
الغاشية
بنوشند از چشمه‌ای گرم، آب *** بیفتند از داغی آن به تاب (5)
الغاشية
بود خار تیزی طعام سقر *** نیابند آنجا غذائی دگر (6)
الغاشية
نه خود فربه گردند از آن طعام *** نه خود سیر گردند بر وفق و کام (7)
الغاشية
گروهی دگر نیز روز معاد *** به رُخسار هستند شاداب و شاد (8)
الغاشية
رضایند از کوشش و سعی خویش *** که راه اطاعت گرفتند پیش (9)
الغاشية
همانا به باغی برین می‌روند (10) *** سخنهای باطل کجا بشنوند (11)
الغاشية
همانا به باغی برین می‌روند (10) *** سخنهای باطل کجا بشنوند (11)
الغاشية
بود چشمه‌هائی از آب روان *** که جاریست در سبزه‌زار جنان (12)
الغاشية
در آن جایگه تختهائیست چند *** که دَر رفعت و قرب باشد بلند (13)
الغاشية
در آنجا قدحهاست بگذاشته (14) *** نکو بالش و مسند افراشته (15)
الغاشية
در آنجا قدحهاست بگذاشته (14) *** نکو بالش و مسند افراشته (15)
الغاشية
بود فرشهائی به باغ بهشت *** مهیا بر افراد نیکوسرشت (16)
الغاشية

ندارند آیا به اشتر نگاه *** که چون آفریدست آن را اله (17)
الغاشية
نخواهند آیا نگاهی کنند *** که چونست این آسمان بلند (18)
الغاشية
ندارند آیا نگه بر جبال *** که چون نصب گردیده با این جلال (19)
الغاشية
مگر یک نگه بر زمین کرده‌اند *** که این ارض را چون بگسترده‌اند (20)
الغاشية
تو تنها بده پند ای مصطفی *** بجز این وظیفه نباشد تو را (21)
الغاشية
توانا نباشی به پندار خلق *** تسلط نداری به کردار خلق (22)
الغاشية
هر آن کس که رو تافت از کبریا *** بگردید کافر به یکتا خدا (23)
الغاشية
خدایش معذب کند بر عذاب *** الیم است بر کافران این عقاب (24)
الغاشية
بدینسان چو دور جهان درگذشت *** نمایند بر سوی ما بازگشت (25)
الغاشية
پس آنگاه بر عهده ما بود *** سزای عملهای نیکو و بد (26)

الفجر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم باد بر موقع صبحگاه (1) *** به ده شب در آغاز ذیحجه ماه (2)
الفجر
قسم باد بر موقع صبحگاه (1) *** به ده شب در آغاز ذیحجه ماه (2)
الفجر
قسم نیز بر جفت و بر فرد باد (3) *** به شب چون به پایان خود رو نهاد (4)
الفجر
قسم نیز بر جفت و بر فرد باد (3) *** به شب چون به پایان خود رو نهاد (4)
الفجر
در آنچه ز سوگند گردید ذکر *** نبوده قسم لایق اهل فکر؟ (5)
الفجر
ندیدی تو آیا که بر قوم عاد *** چه فرجام یکتا خدایت نهاد (6)
الفجر
بر اهل ارم با چنان فر و جاه *** چسان کیفری داد یکتا اله (7)
الفجر
اگر چه که در محکمی و عماد *** نبودی چو آن شهر اندر بلاد (8)
الفجر
ثمودی که خود سنگ را می‌شکافت *** چگونه سرانجام کیفر بیافت (9)
الفجر
سپهدار فرعون با اقتدار *** به دریا بشد غرق فرجام کار (10)
الفجر
که بودند سرکش به شهر و بلاد (11) *** چو انگیختندی پیاپی فساد (12)
الفجر
که بودند سرکش به شهر و بلاد (11) *** چو انگیختندی پیاپی فساد (12)
الفجر
که تا کردگارت برای عقاب *** پیاپی فرستاد قهر و عذاب (13)
الفجر
بدان ای پیمبر که پروردگار *** کمین کرده بر قوم ناراستکار (14)
الفجر
به انسان اگر محنت آید نصیب *** سپس نعمتی یابد آن بی‌شکیب
در آن حال مغرور و سرمست و شاد *** بگوید خدایم گرامی نهاد (15)

الفجر
چو بر امتحان سازد او را فقیر *** به چنگال محنت نماید اسیر
بگوید که من را کنون کردگار *** به ذلت براندست و کردست خوار (16)
الفجر
ندارید سوی یتیمان نگاه *** از اینرو ببینید، قهر اله (17)
الفجر
نسازید از سفره خویش سیر *** به رغبت کسی را که باشد فقیر (18)
الفجر
هر آنچه رسد ارث، آن را خورید *** از آن دست وراث را می‌برید (19)
الفجر
فقط دوست دارید مال و منال *** بجوئید در آن نشان از کمال (20)
الفجر
چنین نیست کافراد دنیاطلب *** تصور نمایند از کار رب
یکی روز خاک زمین سر به سر *** بلرزد که از آن نماند اثر (21)
الفجر
به فرمان دادار از هر طرف *** ملائک بیایند خود صف به صف (22)
الفجر
پدیدار سازند آنگه سقر *** بیارند در پیش چشم و نظر
در آن روز باشد که انسان خام *** از اعمال خود یاد آرد تمام
ولی این تذکر که بر او نمود *** ندارد دگر هیچ نفعی و سود (23)
الفجر
گشاید پس آنگاه لب بر سخن *** به حسرت بگوید که ای کاش من
عملهای نیکو بکردم نه بد *** که باشد مفیدم کنون در ابد (24)
الفجر
فزونتر ز کفار پست و پلید *** عذابی به شخصی نخواهد رسید (25)
الفجر
نگردد گرفتار آن روز سخت *** کس دیگری غیر از آن تیره‌بخت (26)
الفجر
الا ای که با یاد پروردگار *** رسیدی به آرامشی و قرار (27)
الفجر
بیا این زمان سوی یزدان خویش *** به سوی خدا گام بگذار پیش
که هستی تو خشنود از کبریا *** ز تو نیز راضیست یکتا خدا (28)
الفجر
کنون در صف بندگانم درآی (29) *** به باغ بهشتم تو می‌کن سرای (30)
الفجر
کنون در صف بندگانم درآی (29) *** به باغ بهشتم تو می‌کن سرای (30)

البلد

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بخوردم بر این شهر آری قسم (1) *** اگر چه در این شهر هستی تو هم (2)
البلد
بخوردم بر این شهر آری قسم (1) *** اگر چه در این شهر هستی تو هم (2)
البلد
قسم بر پدر باد و اخلاف وی *** که دنبال او آمدندی ز پی (3)
البلد
که جنس بشر را یگانه خدا *** بکردست خلقت به رنج و بلا (4)
البلد
گمان کرده آیا ز روی هوس *** که قادر نباشد بر او هیچکس (5)
البلد
بگوید بسی مال‌ها بی‌هدف *** بکردم در این زندگانی تلف (6)
البلد
گمان کرده آیا که او را کسی *** نبیند که چون می‌نماید بسی (7)
البلد
مگر چشم بر او ندادست رب (8) *** نداده زبان و نداده دو لب (9)
البلد
مگر چشم بر او ندادست رب (8) *** نداده زبان و نداده دو لب (9)
البلد
مشخص نکرده مگر خیر و شر *** نداده نشان راه را بر بشر (10)
البلد
ولی باز هم آدمی از عناد *** به تکلیف این گردنه تن نداد (11)
البلد
ترا مایه آگهی حال کیست *** که گوید به تو معنی عقبه چیست (12)
البلد
بود آنکه در راه یکتا خدا *** یکی بنده از بند سازی رها (13)
البلد
بود آنکه در قحطسالی تام *** به مردم ببخشی غذا و طعام (14)
البلد
به طفل یتیمی که او آشناست *** تو احسان و نیکی نمائی به خواست (15)

البلد
به مسکین نکوئی کنی و فقیر *** که بر خاک بنشسته او ناگزیر (16)
البلد
کسی این عملها بجا آورد *** که ایمان به یکتا خدا آورد
سفارش نمایند هم را به صبر *** به لطف و به رحمت نه آزار و جبر (17)
البلد
بلی این گروهند اهل یقین *** همه رستگاران روی زمین (18)
البلد
ولی کافران به پروردگار *** همه شوم هستند و ناراستکار (19)
البلد
بر آنها نصیب است سوزنده نار *** که آتش محیط است از هر کنار (20)

الشمس

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم باد بر شمس گیتی‌فروز *** چو روشن نماید جهان را به روز (1) الشمس
قسم باد بر قدر تابنده ماه *** که دنبال خورشید آید ز راه (2) الشمس
قسم باد بر روز چون با حضور *** منور نماید جهان را به نور (3) الشمس
قسم باد بر شب چو آن تیره شام *** جهان در سیاهی کشاند تمام (4) الشمس
قسم باد بر آسمان بلند *** به آن کس که این کاخ را پی فکند (5) الشمس
قسم باد بر تیره خاک زمین *** به آن کس که گسترد آن را چنین (6) الشمس
به نفس بشر نیز سوگند باد *** قسم بر هر آن کس کمالش بداد (7) الشمس
قسم بر کسی کاو به نفس بشر *** بفرموده الهام هر خیر و شر (8) الشمس
هر آن کس کند پاک، نفس از گناه *** سعادت بیابد ز یکتا اله (9) الشمس
هر آن کس کند نفس خود را پلید *** زیانهای بسیار خواهد بدید (10) الشمس
بکردند تکذیب، قوم ثمود *** چو بودند سرکش به جان و وجود (11) الشمس
زمانی که مبعوث شد بدترین *** نفر تا زند ناقه را بر زمین (12) الشمس
بفرمود صالح که از کردگار *** بود این شتر آیتی آشکار
نمایید سیراب آن ناقه را *** ز شیرش بنوشید شکرانه را (13) الشمس
نمودند تکذیب پیغامبر *** بکردند پی ناقه را هم دگر
از اینرو خدا کردشان خود هلاک *** همه شهر گردید چون تل خاک (14) الشمس
نترسید از این عمل کردگار *** که نابود گرداند آن قوم خوار (15)

اللیل

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم خورد بر شب یگانه اله *** چو سازد جهان را به ظلمت سیاه (1)
اللیل
قسم باد بر روز چون با ظهور *** منور نماید جهان را به نور (2)
اللیل
قسم بر خلایق که جفت آفرید (3) *** که سعی شما مختلف شد پدید (4)
اللیل
قسم بر خلایق که جفت آفرید (3) *** که سعی شما مختلف شد پدید (4)
اللیل
هر آن کس بترسید از کردگار *** عطا کرد و انفاق در روزگار (5)
اللیل
نکوئی قرآن بخواندست راست *** نکو خواند آنچه ز یکتا خداست (6)
اللیل
خدا نیز او را به هر دو جهان *** کند کار آسان و سهل و روان (7)
اللیل
هر آن کس که او بخل ورزید باز *** بدانست خود را ز حق بی‌نیاز (8)
اللیل
دروغین بخواندست کار نکو (9) *** بزودی شود کار مشکل بر او (10)
اللیل
دروغین بخواندست کار نکو (9) *** بزودی شود کار مشکل بر او (10)
اللیل
نشاید رهاند ورا از عذاب *** چنین مال بسیار روز حساب (11)
اللیل
همانا که بر عهده کبریاست *** که سازد خلایق هدایت به راست (12)
اللیل
که دنیای فانی و دارالقرار *** نباشد مگر زآنِ پروردگار (13)
اللیل
شما را از آتش بترسانده‌ام *** شما را از آن مطلع کرده‌ام (14)
اللیل
نیفتد در آن آتش الا خسی *** که از او شقی‌تر نباشد کسی (15)
اللیل
همانکس که از دین حق رو بتافت *** به انکار و تکذیب یزدان شتافت (16)

الليل
کسانی که ترسند از کردگار *** بجستند دوری ز سوزنده نار (17)
الليل
بدادند دائم زکاتی ز مال *** که گردد رضا ایزد ذوالجلال (18)
الليل
بر آنان کسی حق نعمت نداشت *** به جز قرب حق بذرنیکی نکاشت (19)
الليل
برای رضایش بیفشانده دست *** خدائی که والاترین بود و هست (20)
الليل
شود شاد و خشنود او عاقبت *** ز نعمات فردوس در آخرت (21)

الضحی

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم خورد بر روز روشن خدا (1) *** به آرامش شب چو آید بجا (2)
الضحی
قسم خورد بر روز روشن خدا (1) *** به آرامش شب چو آید بجا (2)
الضحی
کجا کردگارت تو را واگذاشت *** تو را هیچگه نیز دشمن نداشت (3)
الضحی
بود نعمت نیک دارالبقا *** برایت نکوتر ز دارالفنا (4)
الضحی
ترا کردگار آنچنانت عطا *** بزودی نماید که گردی رضا (5)
الضحی
نه آیا ترا یافت یکتا اله *** یتیمی و آنگاه دادت پناه (6)
الضحی
چو سرگشته‌ات دید یکتا خدا *** هدایت نمودت به راهی سزا (7)
الضحی
ترا دید سائل به درگاه خویش *** توانگر نمودت به پیغمبریش (8)
الضحی
تو هم پس میازار هرگز یتیم (9) *** فقیران به خواری مران ای کریم (10)
الضحی
تو هم پس میازار هرگز یتیم (9) *** فقیران به خواری مران ای کریم (10)
الضحی
بگو نعمت کردگارت مدام *** به مردم که این هست شکری تمام (11)

الشرح

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
نه آیا تو را سینه بگشوده‌ایم *** ز زنگارها جمله پالوده‌ایم (1)
الشرح
بکردیم دور از تو باری گران (2) *** تو گوئی که بشکست پشتت از آن (3)
الشرح
بکردیم دور از تو باری گران (2) *** تو گوئی که بشکست پشتت از آن (3)
الشرح
نمودیم نامت بلند و نکو *** به رغم سخنهای خام عدو (4)
الشرح
همانا پس از سختی آسایشی است (5) *** پس از محنت و رنج آرامشی است (6)
الشرح
همانا پس از سختی آسایشی است (5) *** پس از محنت و رنج آرامشی است (6)
الشرح
چو فارغ شدی ای خداوند هوش *** کنون در مناجات و طاعات کوش (7)
الشرح
تو می‌باش مشتاق پروردگار *** میندیش از مردم نابکار (8)

التین

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
به دو کوه انجیر و زیتون قسم (1) *** به سینای موسی قسم نیز هم (2)
التین
به دو کوه انجیر و زیتون قسم (1) *** به سینای موسی قسم نیز هم (2)
التین
قسم بر چنین شهر امن و امان (3) *** که بر بهترین وجه اندر جهان
التین
قسم بر چنین شهر امن و امان (3) *** که بر بهترین وجه اندر جهان
نمودیم خلق آدمی و سپس (4) *** به سفلی‌ترین جای راندیم پس (5)
التین
نمودیم خلق آدمی و سپس (4) *** به سفلی‌ترین جای راندیم پس (5)
التین
بجز مؤمنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزکار
به آنها بدادیم اجری فزون *** که از منت و مزد باشد برون (6)
التین
چه شد باعث این سخن ای بشر *** که دین را تو تکذیب سازی دگر (7)
التین
نه آیا خدا برترین داورست؟ *** که کس هیچ از چنگ عدلش نرست (8)

العلق

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بنام خدایت بخوان کافرید (1) *** ز نطفه بیاورد انسان پدید (2)
العلق
بنام خدایت بخوان کافرید (1) *** ز نطفه بیاورد انسان پدید (2)
العلق
همیشه بخوان این کتاب مبین *** خدایست خود اکرم‌الاکرمین (3)
العلق
خدائیکه چون آفرید از عدم *** ترا دانش آموخت خود با قلم (4)
العلق
به انسان بیاموخت علم از نهفت *** هر آنچه ندانست او را بگفت (5)
العلق
چرا آدمی باز با این وجود *** به طغیان و گردنکشی رو نمود (6)
العلق
همین که رسد بر غنائی ز مال *** کند سرکشی باز بر ذوالجلال (7)
العلق
کند سوی یزدان خود بازگشت *** چو دوران گیتی بر او برگذشت (8)
العلق
تو آن مرد را دیدی ای مصطفی *** که او بازمی‌داشت خلق خدا (9)
العلق
چو می‌دید کس را به حال نماز *** دری از تمسخر همی کرد باز (10)
العلق
چه بینی اگر جوید آیین راست *** کسی کو رسول یگانه خداست (11)
العلق
به مردم کند امر کز کردگار *** بترسید و باشید پرهیزکار (12)
العلق
تصور کنی چیست فرجام او *** اگر کرد تکذیب و برتافت رو (13)
العلق
ندانست آیا که پروردگار *** ببیند عملهای او آشکار (14)
العلق
نشوید اگر دست آن پست مرد *** ز کفری که در جان او ریشه کرد
بگیرد خدا موی او را به قهر *** کشد انتقامی به عقبی و دهر (15)
العلق
که پیشانی مرد ناراستگو *** خطاکار و بدکار و ناراستخو

خدا می‌کشاند به خاک هلاک *** به ذلت نشاند به بالین خاک (16)
العلق
به هر کس کند روی بهر فرار *** ورا نیست فریادخواهی و یار (17)
العلق
که ما نیز مأمورهای سقر *** بخوانیم بر بردن او دگر (18)
العلق
چنین نیست کان مرد کافر مرام *** تصور نمودست با وهم خام
تو از او اطاعت مکن هیچگاه *** بنه سر به سجده به یکتا اله
تقرب طلب کن ز پروردگار *** تو می‌گرد نزدیک بر کردگار (19)

القدر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
همانا که نازل نمودیم ما *** کتابی شب قدر بر مصطفی (1)
القدر
چه آگاه سازد تو را زآن مقام *** که اندر شب قدر باشد تمام (2)
القدر
شب قدر در پیش پروردگار *** مقامش فراتر ز ماهی هزار (3)
القدر
ملائک و جبریل بر امر رب *** به پیغمبر و بر امامان به شب
نمایند از هر اموری بیان *** که تقدیر خلق است در آن نهان (4)
القدر
بود تا سحر ذکر حق و سجود *** که این شب، شب رحمت است و درود
(5)

البینة

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
همانا که کفار اهل کتاب *** همان مشرکان بدور از صواب
نشستند دست از عملهای خویش *** که تا حجتی فاش آمد به پیش (1)
البینة
رسولی فرستاد یکتا خدا *** که خواند کتابی بری از خطا (2)
البینة
بری و مبرا ز هر کاستی *** شده ثبت در آن کتب راستی (3)
البینة
نکردند اهل کتاب از نخست *** ره تفرقه بر پیمبر درست
مگر بعد از آنی که حجت تمام *** بگردید بر آن کسان در کلام (4)
البینة
بر آنان نشد امر اندر کتاب *** بجز این سخن بر سبیل صواب
که باشند مخلص به یکتا خدا *** بخوانند او را بدون ریا
بخوانند دائم نماز و صلات *** ببخشند بر بینوایان زکات
بلی خود همین است دین درست *** اگر سوی آن راه خواهید جست (5)
البینة
همه مشرکان به پروردگار *** همه کافران یهود و نصار
بیفتند در نار دوزخ تمام *** بسوزند در آتش آن مدام
همانا که خود بدترین بشر *** همین مردُمانند در کار شر (6)
البینة
ولی مؤمنان به پروردگار *** که صالح بگشتند و پرهیزکار
از ایشان نکوتر در اهل جهان *** نبودست هرگز عیان و نهان (7)
البینة
که پاداش آنها ز پروردگار *** بهشتیست جاوید روز شمار
که جاریست زیر درختان آن *** بسی چشمه‌های زلال و روان
همیشه بمانند در آن مقام *** همه جاودانند آنجا مدام
از آنها خدا هست خشنود و شاد *** رضایند ایشان هم از رب راد
کسی را رسد مزد، باغ بهشت *** کز ایزد بترسید و زشتی بِهِشت (8)

الزلزلة

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
چو لرزد زمین با تکانی سترگ (1) *** برون افکند رازهای بزرگ (2)
الزلزلة
چو لرزد زمین با تکانی سترگ (1) *** برون افکند رازهای بزرگ (2)
الزلزلة
در آن روز محشر بگوید بشر *** زمین را چه آمد بلائی به سر (3)
الزلزلة
زمین خلق را سازد آگه ز کار (4) *** که این است دستور پروردگار (5)
الزلزلة
زمین خلق را سازد آگه ز کار (4) *** که این است دستور پروردگار (5)
الزلزلة
پراکنده خیزند مردم ز گور *** ببینند اعمال نیک و فجور (6)
الزلزلة
اگر قدر یک ذره کار نکو *** بکردست پاداش آن، بیند او (7)
الزلزلة
و گر قدر یک ذره کردست شر *** جزایش در آن روز بیند بشر (8)

العادیات

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بدان اسبهائی که روز جهاد *** نفسهایشان بر شماره فتاد (1) العادیات
ز سُم خود از تاختن روی سنگ *** بیفروختند اخگری وقت جنگ (2) العادیات
شبیخون به دشمن زدند و شرر *** به غارت گرفتندشان در سحر (3) العادیات
ستوران غباری برانگیختند (4) *** به دور سپاه عدو ریختند (5) العادیات
ستوران غباری برانگیختند (4) *** به دور سپاه عدو ریختند (5) العادیات
به آنها قسم کآدمی بی‌اساس *** به پروردگارش بود ناسپاس (6) العادیات
بدین ناسپاسی دهد خود گواه *** چو حاضر شود نزد یکتا اله (7) العادیات
بود سخت مشتاق مال جهان *** بخیل است همواره در بذل آن (8) العادیات
نداند که روزی رود چون به گور *** برانگیخته می‌شود از قبور (9) العادیات
به دلهایشان آنچه بودست راز *** همه فاش گردد در آن روز باز (10) العادیات
بود آگه از کارشان کردگار *** در آن سخت هنگام روز شمار (11)

القارعة

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
همی قارعه چیست (1) روز عذاب *** که از وحشت افتند در اضطراب (2)
القارعة
همی قارعه چیست (1) روز عذاب *** که از وحشت افتند در اضطراب (2)
القارعة
چگونه توانی تصور نمود *** که سختی آن چون بود در وجود (3)
القارعة
ملخ‌وار مردم در آن روز سخت *** پراکنده گردند هر سو ز بخت (4)
القارعة
چو پشم زده ریز گردد جبال *** از آن هیبت و اقتدار و جلال (5)
القارعة
در آن روز هر کس به میزان حق *** ورا کفه سنگین بود در طبق (6)
القارعة
بهشت است بهر وی آراسته *** پس او هست در عیش دلخواسته (7)
القارعة
سبک گشت اعمال هر کس دگر (8) *** به هاویه افتد به قعر سقر (9)
القارعة
سبک گشت اعمال هر کس دگر (8) *** به هاویه افتد به قعر سقر (9)
القارعة
ولی سختی هاویه و آنچه بود *** چگونه توانی تصور نمود (10)
القارعة
بود سوزناک آتشی پُرفروز *** که هر چیز از تابش افتد به سوز (11)

التکاثر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
تفاخر به فرزند و مال زیاد *** شما را نمودست غافل ز یاد (1)
التکاثر
برفتید بر سوی اهل قبور *** نه پندی گرفتید از اهل گور (2)
التکاثر
بزودی بدانید بعد از هلاک *** عذابی بخواهد رسد دردناک (3)
التکاثر
بزودی بدانید روز جزا *** سرانجامتان چیست مزد وسزا (4)
التکاثر
بدین امر اگر نیک آگه بُدید (5) *** ز فردای عقبی نه غافل شدید (6)
التکاثر
بدین امر اگر نیک آگه بُدید (5) *** ز فردای عقبی نه غافل شدید (6)
التکاثر
همانا که چون مرگ آید ز راه *** برانید سوی جهنم نگاه
ببینید آن را به چشم یقین *** نباشید دیگر به عقبی ظنین (7)
التکاثر
در آن روز پرسند از حالتان *** از آن ثروت و نعمت و مالتان (8)

العصر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
قسم باد بر عصر (1) کاین آدمی *** زیانها رساند به خود هر دمی (2)
العصر
قسم باد بر عصر (1) کاین آدمی *** زیانها رساند به خود هر دمی (2)
العصر
بجز مؤمنان به پروردگار *** که پیوسته نیکند و پرهیزکار
سفارش نمایند هم را مدام *** به حق و شکیبائی و اهتمام (3)

الهمزة

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بسی وای بادا به هر دو جهان *** بر آن عیب‌جویان هرزه‌زبان (1)
الهمزة
همانکه فراهم نمودست مال *** بدان گشته سرگرم در طی سال (2)
الهمزة
گمان می‌نماید که مال زیاد *** بر او عمر جاوید خواهد نهاد (3)
الهمزة
چنین نیست، حقا به سوزنده نار *** به دوزخ بیفتد به روز شمار (4)
الهمزة
پس آن سختی آتش پُرفروز *** تصور چسان می‌توانی‌هنوز (5)
الهمزة
بیفروخته کردگار آن شرر (6) *** که در قلب کفار شد شعله‌ور (7)
الهمزة
بیفروخته کردگار آن شرر (6) *** که در قلب کفار شد شعله‌ور (7)
الهمزة
بر آنها محیط است سوزنده نار *** احاطه نمودست از هر کنار (8)
الهمزة
بگردند در آتشی پایدار *** که همچون ستونیست از هر کنار (9)

الفیل

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
ندیدی تو آیا که رب جلیل *** چه آورد بر روز اصحاب فیل (1)
الفیل
نه تدبیر ایشان بدادی بر آب *** که کعبه ز کینه نگردد خراب؟ (2)
الفیل
ابابیل مرغان فرستادشان (3) *** بدان سنگ سجیل آزردشان (4)
الفیل
ابابیل مرغان فرستادشان (3) *** بدان سنگ سجیل آزردشان (4)
الفیل
بدنهایشان خرد آن سان نمود *** که حیوان علف زیر دندان نمود (5)

قریش

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
چنان کرد با ابرهه کردگار *** که قوم قریش الفت آرد بکار (1)
قریش
چنان الفتی تا بماند بجا *** به هنگام صیف و زمان شتا (2)
قریش
پرستید پس رب این خانه را (3) *** که چون جوع آمد بداد او غذا
قریش
پرستید پس رب این خانه را (3) *** که چون جوع آمد بداد او غذا
به هنگام ترس و به وقت خطر *** بفرمودشان ایمن از بیم و شر (4)

الماعون

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
ندیدی تو آن شخص ای مصطفی *** که انکار می‌کرد روز جزا؟ (1)
الماعون
همان شخص بی‌رحم و خوار و لئیم *** که می‌راند از درگه خود یتیم (2)
الماعون
نکردست ترغیب کس را تمام *** که بر مرد مسکین ببخشد طعام (3)
الماعون
پس ای وای بر آنکه خواند نماز (4) *** ولی هست غافل ز ذکر و نیاز (5)
الماعون
پس ای وای بر آنکه خواند نماز (4) *** ولی هست غافل ز ذکر و نیاز (5)
الماعون
همانکس که چون طاعتی هم نمود *** به دنبال تزویر و نیرنگ بود (6)
الماعون
کند بازداری ز انفاق مال *** نکوئی نکردست در هیچ حال (7)

الکوثر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
همانا که اینک بدادیم ما *** به تو کوثری پاک ای مصطفی (1)
الکوثر
تو هم پس به شکرانه می‌خوان نماز *** برای خدایت بکن ذبح باز (2)
الکوثر
همانا همانکس که عیبت بخواند *** خودش نسل مقطوع و ابتر بماند (3)

الکافرون

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بگو ای رسول خدا مصطفی (ص) *** به کفار و بر مشرکان خدا (1)
الکافرون
نخواهم پرستم خدایان خوار *** که آن را پرستید در روزگار (2)
الکافرون
نه هرگز پرستید رب مرا (3) *** نه من می‌پرستم بتان شما (4)
الکافرون
نه هرگز پرستید رب مرا (3) *** نه من می‌پرستم بتان شما (4)
الکافرون
نه هرگز پرستید آن کردگار *** که باشد مرا رب و پروردگار (5)
الکافرون
شما پس همان شرک گیرید پیش *** که توحید من نیز از آن خویش (6)

النصر

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
چو با یاری کردگار بشر *** عیان گشت رایات فتح و ظفر (1)
النصر
ببینی همه دسته دسته ز راه *** بیایند در دین یکتا اله (2)
النصر
ستایش کن آنگاه پروردگار *** تو آمرزشی خواه از کردگار
که توبه‌پذیرست یکتا خدا *** ببخشاید از بندگانش خطا (3)

المسد

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
دو دست ابی لهب ببریده باد *** بر او مرگ بادا که بُد بدنهاد (1)
المسد
نشاید کند دفع از وی عذاب *** فزونی اموال روز حساب (2)
المسد
بزودی بیفتد به نار سقر *** فتد داخل آتشی شعله‌ور (3)
المسد
زنش نیز هیزم‌کشی مضطر است (4) *** به گردن ورا لیف خرما درست (5)
المسد
زنش نیز هیزم‌کشی مضطر است (4) *** به گردن ورا لیف خرما درست (5)

الإخلاص

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بگو او خدائیست یکتا و بس (1) *** که هرگز ندارد نیازی به کس (2)
الإخلاص
بگو او خدائیست یکتا و بس (1) *** که هرگز ندارد نیازی به کس (2)
الإخلاص
نه زاد و نه زاییده شد آن اله (3) *** نه دارد شریکی خدا هیچگاه (4)
الإخلاص
نه زاد و نه زاییده شد آن اله (3) *** نه دارد شریکی خدا هیچگاه (4)

الفلق

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بگو می‌برم سوی یزدان پناه *** که بشکافد او آسمان صبحگاه (1)
الفلق
ز شرّ هر آن چیز کو آفرید (2) *** ز شرّ شروری که شب شد پدید (3)
الفلق
ز شرّ هر آن چیز کو آفرید (2) *** ز شرّ شروری که شب شد پدید (3)
الفلق
ز شرّ زنانی که افسونگرند *** میان گره سحر خود می‌برند (4)
الفلق
ز شرّ هر آن کس که باشد حسود *** چو بر دیگران حسرتش را نمود (5)

الناس

سرآغاز گفتار نام خداست *** که رحمتگر و مهربان خلق راست
بگو می‌برم سوی ربی پناه *** که خلق جهان راست شاه و اله (1) (2) (3)
الناس
بگو می‌برم سوی ربی پناه *** که خلق جهان راست شاه و اله (1) (2) (3)
الناس
بگو می‌برم سوی ربی پناه *** که خلق جهان راست شاه و اله (1) (2) (3)
الناس
ز شیطان خناس کز مکر و شرّ *** کند وسوسه قلبهای بشر (4)
الناس
کند وسوسه قلبها هر دمی (5) *** چه از جن بود او چه از آدمی (6)
الناس
کند وسوسه قلبها هر دمی (5) *** چه از جن بود او چه از آدمی (6)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹